جلد اوّل

فوت کوزه گری



مثل های فارسی و داستان های آن

مصطفی رحماندوست



بسم الله الرحمن الرحیم

فوت کوزه گری

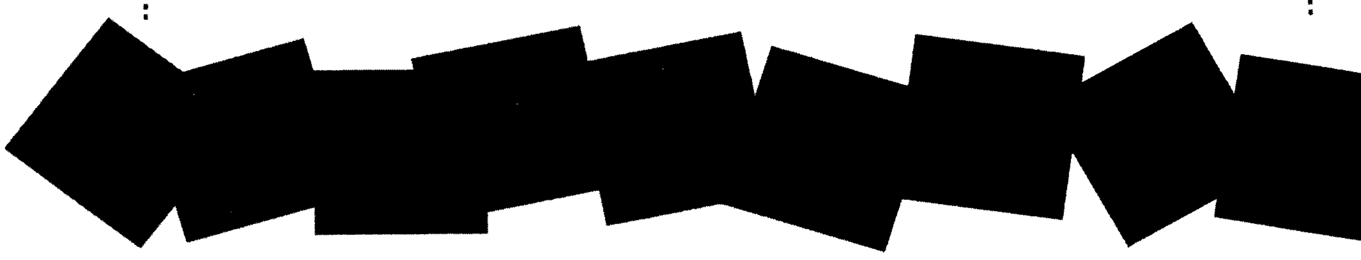
مثل های فارسی و داستان های آن

(جلد اوّل)

مصطفی رحماندوست

محققان و مؤلّفان همراه : متین پدرامی، مرجان کشاورزی‌آزاد، آذر رضایی

ویراستاران : حسین کریمی، ژاله راستانی
نمایه نویسان : نرگس آبیار ، زهره امینی



رحماندوست، مصطفی، ۱۳۲۹ـ
فوت کوزه‌گری : مثل‌های فارسی و داستان‌های آن/ مصطفی رحماندوست ؛ محققان و مؤلفان همراه : متین پدرامی، مرجان کشاورزی آزاد، آذر رضایی ؛ ویراستاران حسین کریمی، ژاله راستانی ؛ نمایه‌نویسان نرگس آبیار، زهره امینی. -- تهران : مدرسه، ۱۳۸۶.
ج ۱. ۶۰۰ ص. : مصور.
I.S.B.N: 978-964-385-812-4.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
چاپ ششم : ۱۳۹۰.
۱. ضرب المثلهای ایرانی. ۲. ضرب‌المثلهای فارسی. الف. پدرامی، متین. ب. کشاورزی آزاد، مرجان، ۱۳۴۲ـ . ج. رضایی، آذر. د. کریمی، حسین، ویراستار. هـ. راستانی، ژاله، ویراستار. و. مدرسه. ز. عنوان. ح. عنوان : مثل‌های فارسی و داستان‌های آن.
۹ ف ۳۳ ر/۳۹۹۶ PIR   فا ۳۹۸/۹

کتابخانه ملی ایران   ۸۵ـ۱۱۴۹۱ م



سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
وزارت آموزش و پرورش

فوت کوزه‌گری/ جلد اول
[مثل‌های فارسی و داستان‌های آن]
مصطفی رحماندوست
محققان و مؤلفان همراه: متین پدرامی، مرجان کشاورزی آزاد، آذر رضایی
ویراستاران: حسین کریمی، ژاله راستانی
نمایه‌نویسان: نرگس آبیار، زهره امینی
تصویرگر: محمدحسین صلواتیان
طراح جلد: مهدی کریمخانی
چاپ اول: ۸۶/ چاپ ششم: ۱۳۹۰
تیراژ چاپ اول تا پنجم: ۱۰۶۰۰/ تیراژ چاپ ششم: ۵۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی، چاپ و صحافی از: شرکت نقش رنگ خجستگان
قیمت: ۱۵۰۰۰۰ ریال

شابک ۴-۸۱۲-۳۸۵-۹۶۴-۹۷۸
ISBN 978-964-385-812-4

نشانی: تهران، خیابان سپهبد قرنی، پل کریمخان زند، کوچه شهید محمود حقیقت‌طلب، شماره ۸
تلفن: ۹-۸۸۸۰۰۳۲۴ دورنویس (فاکس): ۸۸۹۰۳۸۰۹

حرف اوّل

این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم تا بیندیشند

سوره‌ی حشر آیه‌ی ۲۱

دلم می‌خواست اسم این کتاب «فرهنگ ضرب‌المثل‌های ایرانی برای نوجوانان» باشد. اسم بلندبالایی بود ـ امّا هر چه بود معلوم می‌کرد که این کتاب چه تحفه‌ای است و برای چه نورچشمی‌هایی نوشته شده است. آستین بالا زدم که اسم کتاب را کوتاه کنم. اوّل «فرهنگ» را حذف کردم. فرهنگ معنای بزرگی داشت و من نمی‌خواستم ادّعای زیادی کرده باشم. فارسی بودن زبان کتاب هم ایرانی بودنش را می‌رساند. چیزی که عیان است، چه حاجت به بیان است. از اسم کتاب فقط «ضرب‌المثل‌ها» ماند و «برای نوجوانان». چنین اسمی نه گویا بود، نه گیرایی داشت. قوز بالاقوز وقتی بود که شستم خبردار شد ترکیب «ضرب‌المثل» هم ایراد دارد، زیرا «ضرب‌المثل» یعنی مثال زدن یا مَثل گفتن. این کتاب بی‌زبان که نمی‌توانست چیزی بگوید. «ضرب‌المثل» غلط مشهوری است که به جای «مَثَل» به کار می‌رود. این پند را بزرگان سخن و علم از قرن‌ها پیش به آب داده‌اند؛ امّا ما را که نه سر پیاز بزرگانیم و نه ته پیاز، چه به این غلط‌ها. علی ماند و حوضش؛ آن هم حوضی که نه آب داشت و نه ماهی. با خودم گفتم: هرچه بادا، باد. شاخ فیل را می‌شکنم و کتابم را بدون نام منتشر می‌کنم، بالاتر از سیاهی که رنگی نیست. یا پنبه‌ام را می‌زنند و می‌گویند فلانی پالانش کج شده که کتاب بی‌نام چاپ کرده، یا دری به تخته می‌خورد و کاری می‌شود کارستان. خیلی‌ها کتاب بی‌نام را می‌خرند و از این نمد کلاهی هم به ما می‌رسد؛ امّا بعد نشستم و کلاهم را قاضی کردم. دیدم بعد از سی سال دست به عصا رفتن، احتیاط شرط عقل است. در دروازه را می‌شود بست، امّا دهان مردم را نمی‌شود بست. کتاب که بی‌اسم نمی‌شود. چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی. چه کنم، چاره کنم، چاره‌ای نبود جز این که ریش و قیچی را بدهم به دست خود کتاب که چهار پنج سال کلمه به کلمه و سطر به سطر آن را بارها و بارها خوانده و نوشته بودم. تیری به تاریکی انداختم، کتاب را ورق زدم. خوشبختانه تیرم به سنگ نخورد و لابه‌لای صفحه‌های آن، چند مثل مناسب به نظرم رسید و بین همه «فوت کوزه‌گری» را خوشگل‌تر دیدم و انتخاب کردم. در هر صورت کاچی به از هیچی.

این از ماجرای اسم کتاب، امّا خود کتاب؛ چند سال پیش متوجه شدم آن‌هایی که در گفتار خود ضرب‌المثل به کار می‌برند، یک سر و گردن از بقیه بالاترند. گفتم چرا بچه‌هایی که دوستشان دارم سری توی سرها بلند نکنند و حرف‌های معمولی‌شان را با مثل‌های شیرین درنیامیزند. اوّل، قصّهٔ چند تا ضرب‌المثل را نوشتم و در مجلهٔ سروش کودکان چاپ کردم تا بچه‌ها مثل را بشناسند؛ امّا بعد دیدم این رشته سردراز دارد و با حلوا حلوا گفتن دهن بچه‌ها شیرین نمی‌شود. اگر قرار است بچه‌ها فوت کوزه‌گری زیبا سخن گفتن و تأثیر بر دیگران را یاد بگیرند، باید آشی بپزم که یک وجب روغن روی آن باشد. پاشنه‌ها را ور کشیدم و چند نفر گرگ باران دیده را هم به یاری گرفتم. نشستیم و گفتیم و برخاستیم و نوشتیم و خط زدیم تا حاصلش شد همین کتابی که در دست شماست. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

حالا بد نیست خیاط را توی کوزه بیندازم و کمی هم از خود ضرب‌المثل بگویم که این همه سنگش را به سینه می‌زنم:

«مثل» سخن کوتاه و ساده‌ای است که روزی، روزگاری به دنبال حادثه‌ای، برای بیان تجربه یا اندیشهٔ عمیقی از زبان گوینده‌ای شنیده شده است. سخنی تأثیرگذار، آراسته به طنز و ایهام و کنایه و اخلاق، که در موقعیت‌های مختلف امکان تکرار و کاربرد آن وجود داشته است.

هرچند معلوم نیست که یک مثل را برای نخستین بار چه کسی به کار برده است، امّا اغلب مثل‌های فارسی ریشه در تاریخ، فرهنگ عامیانه، قرآن و احادیث دارند.[1]

گفته‌اند از نظر فراوانی ضرب‌المثل، زبان فارسی یکی از دو سه زبان اوّل جهان است. آن قدر مثل داریم که با زیر و رو کردن و کنار هم چیدن آن‌ها، می‌توان چگونگی زندگی و تاریخ پیشینیان را نوشت. این حرف را دانشمندان مردم‌شناسی می‌گویند که می‌توانند از رود خشک هم ماهی بگیرند. من در این کتاب از این سخن نمی‌گویم تا عیب و هنرم همچنان نهفته بماند.

تا سه چهار قرن پیش مثل‌ها سینه به سینه و دهان به دهان از نسلی به نسل دیگر می‌رسید، امّا کسی به فکر گردآوری و ثبت آن‌ها نبود. در قرن دهم هجری شعوری نیشابوری تعدادی از ضرب‌المثل‌ها را در «ضروب امثال فارسی» گرد آورد. بعضی‌ها محمدعلی حبله‌رودی را نخستین کسی می‌دانند که به گردآوری مثل‌ها و توضیح آن‌ها کمر همت بست. حبله‌رودی که در هند زندگی می‌کرد، در سال ۱۰۴۹ هـ.ق کتاب «مجمع‌الامثال» و در سال ۱۰۵۴ هـ.ق کتاب «جامع التمثیل» را نوشت و در همان جا منتشر کرد. مدت‌ها باز هم کسی به فکر دنبال کردن کار گردآوری ضرب‌المثل‌ها نیفتاد تا این که در سال ۱۳۲۲ سیدعلی‌اکبر قائم‌مقام فراهانی کتاب «نامه داستان» را نوشت. این کتاب پنجاه سال بعد از نوشته شدن، چاپ شد.

امیرقلی امینی[2]، احمد بهمنیار[3]، علی‌اکبر دهخدا[4]، جعفر شهری[5] و مهدی پرتوی آملی[6] از پژوهشگران و نویسندگان بزرگی هستند که در هفتاد

---

۱. فقط در قرآن کریم ۲۴۵ مثل می‌توان یافت. آیه‌هایی که مثل شده‌اند و بر سر زبان عارف و عامی افتاده‌اند.

۲. هزار و یک سخن، فرهنگ عوام، داستان‌های امثال.

۳. داستان‌نامه بهمنیاری.

۴. امثال و حکم، ۴ جلد.

۵. قند و نمک

۶. ریشه‌های تاریخی امثال و حکم.

هشتاد سال اخیر کتاب‌های ارزنده‌ای برای ثبت و نگه‌داری مثل‌های فارسی و ریشه‌ها و قصه‌های آن‌ها نوشته‌اند.

پژوهشگرانی هم بوده‌اند که کارشان ثبت و ضبط فرهنگ و ادبیات عامیانه بوده است، امّا از آن‌جاکه «چون که صد آید، نود هم پیش ماست» خواه‌ناخواه به گردآوری مثل‌ها هم پرداخته‌اند. صادق هدایت، صبحی مهتدی، انجوی شیرازی و احمد شاملو با کتاب ارزشمند «کوچه» از آن جمله‌اند.

در اغلب این آثار، مَثَل، حکمت، نصیحت، کنایه، اصطلاح و حتی گاهی آرایه‌های ادبی مثل تشبیه و استعاره، کنار هم قرار گرفته‌اند.

خوشبختانه، امروزه بیش از صد عنوان کتاب پیرامون ضرب‌المثل‌های فارسی نوشته شده است؛ و امّا من چه کرده‌ام:

شاید فکر کنید که پس آن همه کتاب و پژوهشگری که نام بردم، کار من زیره به کرمان بردن و آب در هاون کوفتن باشد. امّا بهتر است اوّل بچشید، بعد بگویید بی‌نمک است. قبول دارم که «ضرب، ضرب اوّل است» و کار درست و حسابی را پیشکسوتان انجام داده‌اند، امّا قبایی که آن‌ها دوخته‌اند، بر اندام نوجوانان امروز مناسب نیست. من به یک کرشمه دو کار کرده‌ام و به یک تیر دو نشان زده‌ام؛ هم به گردآوری ضرب‌المثل‌های فارسی پرداخته‌ام، حتی ضرب‌المثل‌هایی را در این کتاب آورده‌ام که در هیچ کتاب دیگری نیامده است، هم به فکر نوجوانان کشورم بوده‌ام.[1]

کار اصلی را همان بزرگان کرده‌اند که آغازگر راه بودند. من به گرد پای آن‌ها هم نمی‌رسم و کار نیکان را قیاس از خود نمی‌گیرم. امّا به خاطر این که نگویید روز روشن ستاره شمرده‌ام، به این هدف مهم اشاره می‌کنم که دلم نمی‌خواست نوجوانان ایران از این منبع بزرگ فرهنگی و این فوت کوزه‌گری ارزشمند بی‌بهره بمانند. به همین دلیل سه چهار سالی وقت گذاشتم تا ضرب‌المثل‌هایی را که به کار نوجوانان می‌آید، گردآوری و تعریف کنم.

در آغاز با همراهان و همکارانم به تمامی کتاب‌های قدیم و جدیدی که در آن‌ها اثری از ضرب‌المثل‌های ایرانی بود مراجعه و یادداشت‌برداری کردیم. بعد، در هر جا و هر زمانی گوش تیز کردم تا اگر در گفت‌وگویی ضرب‌المثلی شنیدم، آن را هم یادداشت کنم. اگر می‌خواستم همهٔ یافته‌هایم را به چاپ برسانم، مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شد. به همین دلیل:

۱ـ مثل‌هایی را که دیگر زمان آن‌ها گذشته بود و کاربردی برای نوجوانان امروز نداشتند، حذف کردم.

۲ـ سعی شد آنچه در این کتاب می‌آید، باری از ایهام و طنز داشته باشد و از آوردن نصیحت و حکمت و اصطلاح و کنایه پرهیز شود.[2]

۳ـ سعی شده که شیوهٔ توضیح و تعریف مثل‌ها یکسان نباشد تا برای نوجوانان خسته‌کننده ننماید.

۴ـ از آن‌جاکه گاه دو یا چند مثل تعریف و کاربرد یکسانی دارند، یکی را تعریف کرده و بقیه را با علامت ← ارجاع داده‌ایم.

۵ـ ممکن است مثلی با چند روایت به امروز رسیده باشد. مثلاً «آدم از لاعلاجی به گربه می‌گوید خانم باجی» مثلی است که به جای «آدم» با کلمهٔ «طرف» هم شروع شده است. اگر به چینش الفبایی مثل‌ها اکتفا می‌کردیم، خوانندهٔ نوجوان نمی‌دانست این مثل را زیر حرف «آ» جست و جو کند یا «ط». برای حل این مشکل، کلمات کلیدی همهٔ ضرب‌المثل‌ها به صورت الفبایی در پایان کتاب آمده است. مثلاً شما می‌توانید نشانی همین مثل را زیر کلمهٔ «گربه» یا «خانم‌باجی» پیدا کنید.

۶ـ خدا را چه دیدی، شاید یک روز نوجوانان هم به فکر پژوهش در مثل‌های ایرانی افتادند. برای این که زودتر به نتیجه برسند، سعی کرده‌ایم مشابه هر مثلی را ـ اگر مشابه داشته باشد ـ زیر آن بیاوریم.

۷ـ بعضی از مثل‌ها، معناها، تعریف‌ها و کاربردهای متفاوتی دارند. تفاوت کاربردها را هم زیر هر مثلی نوشته‌ایم.

و امّا از آن‌جا که هزار تعریف فروشنده به یک نه مشتری نمی‌ارزد، و من نمی‌خواهم «نه» گفتن نوجوانان را دربارهٔ این کتاب بشنوم، می‌گویم که این کتاب قطره‌ای است از دریای مثل‌های ایرانی. آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید. اگر این کتاب شما را به دنبال کردن مثل‌های ایرانی و لذت بردن از استفادهٔ آن‌ها تشویق کند، من اجر خویش را گرفته‌ام. اگر نوجوانان کشورم پا را فراتر بگذارند و آستین بالا بزنند و کار تازه‌ای در این زمینه بکنند، آن وقت است که دست‌های بامحبتشان را می‌بوسم. چه کاری؟ مثلاً گردآوری ضرب‌المثل‌های امروز، یا دسته‌بندی موضوعی مثل‌ها، یا تشکیل نشست‌های مدرسه‌ای برای عیب و ایراد گرفتن به همین کتاب یا...

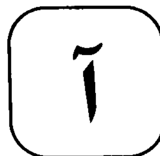
سربلند باشید

مصطفی رحماندوست

---

۱. کس نگوید که دوغ من ترش است!

۲. البته چند جایی کنایه یا حکمت آمده است، زیرا آن قدر مشهور یا به دردبخور بود که نمی‌توانستم از خیرش بگذرم.



○ **آب آورده را آب می‌برد.**

باد آورده را باد می‌برد.

○ **آب از آب تکان نمی‌خورد.**

□ **توضیح:**

با وزش باد بر سطح آب حرکت و جریانی روی آب به وجود می‌آید. در غیر این صورت سطح آب، ساکن و بدون حرکت باقی می‌ماند.

● **کاربرد:**

هرگاه بخواهند به کسی یا کسانی آرامش‌خاطر بدهند یا خیال کسی را در مورد مسأله‌ای راحت کنند، به او می‌گویند: «*آب از آب تکان نمی‌خورد.*» یعنی همه چیز در حال آرامش و سکون باقی می‌ماند و هیچ اتفاقی نخواهد افتاد.

○ **آب از آسیاب افتادن.**

□ **توضیح:**

بسیاری از آسیاب‌های قدیم با نیروی آب کار می‌کردند. فشار آب، باعث چرخش سنگ آسیاب می‌شد و سر و صدای زیادی به راه می‌انداخت. وقتی آب به آسیاب نمی‌رسید، سنگ آسیاب از حرکت می‌ایستاد و سکوت برقرار می‌شد.

● **کاربرد:**

هرگاه که پس از هیاهو و جنجال بسیار، سکوت و آرامش برقرار می‌شود، می‌گویند: «*آب از آسیاب افتاد.*»

○ **آب از دستش نمی‌چکد.**

● **کاربرد:**

دربارهٔ آدمی که خیلی خسیس* است، می‌گویند: «*آب از دستش نمی‌چکد.*»

■ **مشابه:**

● خیلی ناخن خشک است.

● نم پس نمی‌دهد.

● یک مشت ارزن رویش بریزی، یکی پایین نمی‌آید.

● یک ارزن از دستش نمی‌افتد.

□ **معنای لغت:**

* خسیس: پولدوست، کسی که اصلاً خرج نمی‌کند.

○ **آب از سرچشمه* گل‌آلود است.**

* **کاربرد:**

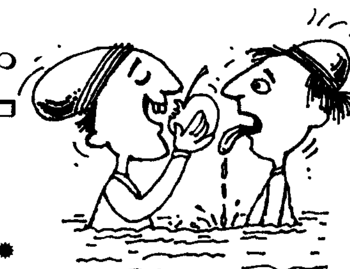
هرگاه کاری از جایی بالاتر و اصلی‌تر از موقعیت کسی خراب باشد و ریشه و اصل خرابی و آشفتگی، در سطحی بالاتر باشد، می‌گویند: «*آب از سرچشمه گل‌آلود است.*»

■ **مشابه:**

● ماهی از سر گنده گردد، نی ز دُم

□ **معنای لغت:**

* سرچشمه: محل اصلی بیرون آمدن آب چشمه، اولین جایی که آب از زمین بیرون می‌آید.



آب از لب و لوچه‌اش سرازیر شد

○ **آب از لب و لوچه‌اش* سرازیر شد.**

□ **توضیح:**

وقتی کسی غذایی خوشمزه و خوش‌آب و رنگ را ببیند، دلش آن را می‌خواهد و غدّه‌های دهانش بزاق ترشح می‌کند و دهانش پر از آب می‌شود.

* **کاربرد:**

اگر بخواهند بگویند که کسی چیزی را خیلی زیاد پسندیده، می‌گویند: «*آب از لب و لوچه‌اش سرازیر شد.*»

□ **معنای لغت:**

* لب و لوچه: لب و دهان.

○ **آب انبار شلوغ، کوزهٔ بسیار می‌شکند.**

□ **توضیح:**

در زیرزمین محله‌ها و خانه‌های قدیم، جایی به نام آب‌انبار می‌ساختند که در آن آب ذخیره می‌کردند تا هنگام نیاز، از آن استفاده کنند. آب این مخازن را به وسیلهٔ سطل و کوزه به خانه می‌بردند. گاهی که مسیر ورود و خروج آب انبار شلوغ می‌شد، به علت تنه زدن آدم‌ها به هم، خساراتی به آن‌ها وارد می‌آمد.

* **کاربرد:**

۱ ـ به دست آوردن چیزی که خواهان و طرفداران بسیاری دارد، کاری بی‌دردسر و آسان

نیست. به همین علت، می‌گویند: «*آب‌انبار شلوغ، کوزهٔ بسیار می‌شکند.*»

۲ـ وقتی در خانه یا محل کاری پررفت و آمد ضرری به کسی می‌رسد، برای آدم صاحب‌خانه به او می‌گویند: «آب‌انبار شلوغ،....»

○ **آب بخواه و دست بشوی.**

✹ **کاربرد:**

در موارد زیر می‌گوییم: «*آب بخواه دست بشوی.*»

۱ ـ وقتی کاری همان‌طور که فکر می‌کردیم و می‌خواستیم انجام شده، و کاملاً آسوده شده‌ایم و یا دیگر کاری از دستمان ساخته نیست و باید همه چیز را رها کنیم.

۲ ـ وقتی باید به مقدار موجود قناعت کرد و به بیشتر، طمع نداشت.

۳ ـ وقتی دیگر برای هر کاری دیر شده و کار از کار گذشته است.

۴ـ وقتی کسی در انجام کاری دخالت داشته، اما سعی می‌کند خود را بی‌گناه نشان دهد.

○ **آب برای همه آبادانی می‌آورد، برای ما خرابی!**

□ **توضیح:**

آب، نعمت خداوند است و همه به آن نیاز دارند، اما همین آب گاهی باعث خرابی و زیان می‌شود.

✹ **کاربرد:**

هنگامی که ثروت یا تجربه و دانش کسی باعث بدبختی یا گرفتاری او یا اطرافیانش می‌شود، برای بیان گله و شکایت خود از شرایط پیش آمده، می‌گوید: «*آب برای همه آبادانی می‌آورد، برای ما خرابی!*»

○ **آب بریز که سوختم.**

✹ **کاربرد:**

۱ ـ وقتی کسی دایهٔ مهربانتر از مادر می‌شود، یعنی بیش از صاحب درد و عزا، گریه‌زاری می‌کند و خودش را دلسوزتر از همه نشان می‌دهد، می‌گویند: «*آب بریز که سوختم.*»

۲ـ برای این‌که به کسی بگویند تظاهر به دوستی نکن، چون می‌دانیم که آنچه در دل داری با آنچه که می‌گویی، تفاوت دارد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● از گبر مسلمان شده غافل نشوید.

○ **آب به آب می‌خورد زور برمی‌دارد. (پرزور می‌شود)**

✱ **کاربرد:**

۱ـ از اتحاد افراد کم توان نیروی پرتوانی به وجود می‌آید.

۲ـ وقتی آدم تنهایی به دوستانش برخورد کند، احساس می‌کند که پشت و پناه دارد و نیرومند است.

○ **آب به آسمان پاشیدن.**

زیره به کرمان بردن.

○ **آب به آسیاب دشمن می‌ریزد.**

□ **توضیح:**

در آسیاب‌های قدیمی، به کمک نیروی آب و انتقال این نیرو به یک چرخ، در نهایت سنگ آسیاب به حرکت در می‌آمد و گندم و سایر غلات را آرد می‌کرد؛ در نتیجه اگر آب جریان نداشت، آسیاب از کار می‌افتاد.

✱ **کاربرد:**

هنگامی که نتیجه کار و تلاش کسی، به نفع خودش و جامعه‌اش نباشد، بلکه بیگانگان از آن سود ببرند، می‌گویند فلانی آب به آسیاب دشمن می‌ریزد.

■ **مشابه:**

● آب روی چرخ آسیاب کسی ریختن.

○ **آب به امام نمی‌دهد.**

□ **توضیح:**

این مثل به واقعه کربلا و تشنگی امام‌حسین‌علیه‌السلام و یارانش اشاره دارد.

✱ **کاربرد:**

۱ـ خیلی خسیس است.

۲ـ آدم سنگدل و بی‌رحمی است.

○ **آب به دریا بردن.**

زیره به کرمان بردن.

○ **آب به زیر کسی سُر دادن.**

زیراب کسی را زدن.

○ **آب به کَرتِ خاطر جمع می‌رود.**

□ **توضیح:**

کَرت قطعه زمین کشاورزی است که اطراف آن را کمی بلند می‌کنند تا آب در آن باقی بماند. کشاورزان زمین زراعی خود را به چند کَرت تقسیم می‌کنند تا هنگام آب دادن راه کَرتهایی را که نوبت آبیاری آن‌ها نیست ببندند. بسیار پیش می‌آید میرآب یا کسی که مسؤول تقسیم یا نوبت‌گذاری آب برای مزرعه‌هاست در بستن کرتی که نوبت آن نیست سهل‌انگاری می‌کند و با اطمینان از بسته بودن راه آب، توجهی به آن نمی‌کند. در نتیجه آب به زمینی می‌رود که نوبت آبیاری آن نیست.

● **کاربرد:**

وقتی کسی از فرد مورد اعتماد خود صدمه می‌خورد یا زیان می‌بیند، می‌گویند: «*آب به کَرتِ خاطر جمع می‌رود.*»


آب پاکی روی دست کسی ریختن

○ **آب پاکی روی دست کسی ریختن.**

□ **توضیح:**

برای پاک شدن هر چیز نجس، باید سه بار روی آن آب ریخت. آب سوم را «آب پاکی» گفته‌اند، زیرا بعد از ریختن آن، شیء مورد نظر کاملاً پاک می‌شود.

● **کاربرد:**

وقتی طلبکاری از وفای به عهد بدهکار کاملاً ناامید می‌شود و یا خواستگاری پس از بارها مراجعه، از دختر مورد علاقه‌اش جواب رد می‌شنود و دیگر امیدی به ازدواج برایش باقی نمی‌ماند، می‌گوید: «*آب پاکی روی دستم ریخت.*»

○ **آبت نبود، نانت نبود،... چه بود.**

● **کاربرد:**

وقتی بخواهند کسی را برای مشکلی که با آن رو به‌رو شده، سرزنش کنند و به او بگویند که چرا این کار را کردی و باعث گرفتاری و رنج خودت شدی، می‌گویند: «*آبت نبود، نانت نبود،... چه بود.*»

■ **مانند:**

آبت نبود، نانت نبود، در این برف و سرما کوه رفتنت چه بود؟

○ **آب تو هونگ نکوفتم! زیر سبیلشو نروفتم!**

□ **توضیح:**

کوبیدن آب در هاون و جارو کردن زیر سبیل کسی، کاری است غیرممکن. ضرب‌المثل «آب در هاون کوفتن» برای بیان غیرممکن بودن کاری آورده شده است.

● **کاربرد:**

۱ـ هر کاری که لازم بود کردم. حتی برای جلب رضایت او به انجام دادن کارهای غیرممکن

دست زدم، امّا نتیجه‌ای نگرفتم.

۲ ـ بهانه‌جویی می‌کند، ایرادهای نابجا می‌گیرد و از من انتظار دارد که کارهای غیرممکن انجام بدهم.

○ **آبِ حیات نوشیده است.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند اسکندر مقدونی پس از فتح سُغد و خوارزم، از کسی شنید که در شمال آبگیری است که خورشید در آن فرو رفته و تمام جهان در تاریکی فرو خواهد رفت. در اعماق تاریکی‌ها، چشمه‌ای وجود دارد که به آن «آب حیوان» می‌گویند. هر کس در آب آن چشمه تن بشوید، گناهانش پاک می‌شوند و اگر از آن بنوشد، زندگی جاودانه می‌یابد.

اسکندر با سپاهیان خود به سوی شمال رفت و به زمین همواری رسید که در میان آن، دره‌ای بزرگ و نهر آبی قرار داشت. به فرمان او، سربازانش پلی بر دره بستند و از آن عبور کردند. پس از چند روز، به سرزمینی رسیدند که خورشید بر آن نمی‌تابید و در تاریکی فرو رفته بود. اسکندر، عدهٔ کمی از سپاهیان خود را انتخاب کرد و با برداشتن مقداری خوراک به راه افتاد. او به سپاهیان خود دستور داده بود که هیچ سالمندی در میان آن‌ها نباشد. در سپاه او، چند پسر به همراه پدر خود آمده بودند. پدر آن‌ها با اصرار زیاد و به این دلیل که در این سفر پر خطر، وجود پیرمردی باتجربه لازم است، همراه پسران خود آمده بود. پسران او، ریش و موی سپید پدر را کوتاه کردند و او را همراه خود بردند. گروه به راه افتاد. پس از مدتی، راه پر خطر شد و پیشروی جمع، غیرممکن به نظر رسید. در آن لحظه اسکندر آرزو کرد کاش پیری جهاندیده همراهشان بود تا آنان را راهنمایی می‌کرد. وقتی پسرها حرف او را شنیدند، موضوع همراهی پدرشان را به او گفتند. اسکندر خوشحال شد و از پیرمرد راهنمایی خواست. پیر جهاندیده گفت: «به نظر من، باید اسب‌های نر را بگذاریم و سوار مادیان‌ها شویم، چون آن‌ها بهتر از اسب‌های نر راه را پیدا می‌کنند و پیش می‌روند.»

گروه چنین کرد. پیرمرد به پسرانش دستور داد، هر قدر می‌توانند، ریگ‌های بیابان را بردارند و در خورجین‌های خود بگذارند. سرانجام پس از چند روز به کنار چشمه‌ای رسیدند. اسکندر به آشپز دستور داد غذایی تهیه کند. آشپز مقداری ماهی خشک همراه آورده بود، یکی از آن‌ها را برای شست‌وشو در آب چشمه فرو برد. ماهی خشک زنده شد و با حرکت و تکان‌های خود، از دست آشپز لیز خورد درون آب افتاد و گریخت. آشپز کمی از آن آب نوشید و کمی هم برداشت؛ اما چیزی به کسی نگفت و غذای دیگری برای آن‌ها تهیه کرد.

اسکندر به همراهانش دستور داد، مقداری چوب، سنگ و هیزم بردارند و به راه بیفتند، اما فقط عدهٔ کمی دستور او را گوش دادند و بقیه از شدت خستگی و عصبانیّت، دست خالی به راه افتادند. وقتی گروه به روشنایی رسید، همه دیدند که آن چوب‌ها و سنگ‌ها، جواهرات و سنگ‌های قیمتی بوده است. این بود که همگی حسرت‌زده و پشیمان شدند. پس از مدتی، راز آشپز نیز فاش شد. اسکندر و دیگران، خشمگین و عصبانی آشپز را به دریا افکندند؛ اما آشپز که آب چشمه را نوشیده بود و حیات جاودانی داشت، در عمق

آب به زندگی خود ادامه داد. می‌گویند نام آشپز «آندریاس» بود. او هنوز هم در قسمتی از دریای «آنتیکوس» زندگی می‌کند.

* **کاربرد:**

در مورد کسانی که عمری طولانی دارند و روزگاری دراز در این جهان به سر برده‌اند و یا به عنوان شوخی و مزاح، در مورد آدم‌هایی که با خطرهای مختلف روبه‌رو می‌شوند، اما آسیبی نمی‌بینند؛ گفته می‌شود: «*آب حیات نوشیده است.*».

○ **آب خوردن را باید از خر یاد گرفت.**

□ **توضیح:**

طرز آب نوشیدن حیوانات مختلف، بسیار گوناگون است. در میان چارپایان، خر به هنگام آب خوردن، دندان‌هایش را طوری پشت لب‌هایش می‌گذارد تا خار و خاشاك یا ریگ و شن، وارد دهانش نشود. در واقع، دندان‌هایش کار صافی آب را انجام می‌دهند.

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل، پندی تمسخرآمیز است برای انسانی کم‌تجربه که باید حتی ساده‌ترین کارهایش را از دیگران یاد بگیرد. به بیانی دیگر، این مثل برای آدم‌هایی به کار می‌رود که آب نوشیدن ـ ساده‌ترین کار ـ آن‌ها نیز ایراد و اشکال دارد.

۲ـ وقتی می‌خواهند به کسی یادآوری کنند که از پیش‌پاافتاده‌ترین رویدادها نیز باید چیزی یاد گرفت، می‌گویند: «*آب خوردن را باید از خر یاد گرفت.*»

○ **آب خوش بی‌تشنگی ناخوش بود.**

* **کاربرد:**

هر چیزی به هنگام نیاز ارزش و اهمیت خود را پیدا می‌کند.

○ **آب داشتی، تخم داشتی، تو بودی که نکاشتی!**

* **کاربرد:**

وقتی کسی فرصتی مناسب برای انجام کاری مفید را از دست می‌دهد و بخت و اقبال خود را مقصر می‌داند، به حال او تأسّف خورده و می‌گویند: «*آب داشتی، تخم داشتی، تو بودی که نکاشتی!*»

○ **آب در خوابگاه مورچگان افتاده است.**

□ **توضیح:**

مورچه‌ها، شهری منظّم و دیدنی در زیرزمین دارند. اگر آب به شهر آن‌ها نفوذ کند، نظم زندگی آنان از دست می‌رود و سراسیمه به بیرون از لانه هجوم می‌برند.

* **کاربرد:**

وقتی اتفاقی باعث برهم خوردن نظم موجود شده و همه چیز به‌هم می‌ریزد، می‌گویند: «*آب در خوابگاه مورچگان افتاده است.*»

○ آب در دست داری، مخور!

□ توضیح:

نوشیدن آب یکی از ساده‌ترین و سریع‌ترین و در عین حال حیاتی‌ترین کارهای انسان به شمار می‌آید.

* **کاربرد:**

هر کاری در دست داری، کنار بگذار. هر کار واجبی داری، رها کن، چون باید کار مهم‌تری انجام دهی. عجله کن! وقتی از کسی بخواهند بدون درنگ، به کاری دست بزند و عجله کند، می‌گویند: «*آب در دست داری مخور!*»

■ **مانند:**

آب در دست داری مخور، زود بیا که حال مادرت خوب نیست.

■ **مشابه:**

● گُل در دست داری، مبوی.

○ آب در شیر می‌کند.


آب در شیر می‌کند

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند یکی از ثروتمندان شهر بصره یک گله گوسفند داشت. شب‌ها شیر گوسفندها را می‌دوشید و در آن آب می‌ریخت و می‌فروخت.

روزی چوپان گله به او گفت: «ای مرد، خیانت مکن که آخر و عاقبت خوشی ندارد.» آن مرد به گفتهٔ چوپان توجه نکرد. یک روز هنگامی که گوسفندانش در دامنه کوه مشغول چرا بودند، ناگهان باران تندی بارید و سیلی بزرگ روان شد و همهٔ گوسفندان را با خود برد. مرد ثروتمند گریه و زاری کرد و بر سر و روی خود زد که خدایا، من چه گناهی کرده‌ام که این بلا به سرم آمد؟ چوپان گفت: «ای مرد، آن آبها که در شیر می‌ریختی، اندک اندک جمع شد و سیلی شد و گوسفندانت را بُرد.»

* **کاربرد:**

هنگامی که در مورد حیله‌گری‌های کسی بخواهیم اظهار نظر کنیم از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

○ آب در هاون کوبیدن.

□ توضیح:

هاون ظرفی است چوبی یا فلزی که در آن دانه گیاهان، حبوبات یا انواع ادویه را می‌ریزند و با دسته‌ای مخصوص به نام «دستهٔ هاون» می‌کوبند تا خرد، ریز و نرم شوند.

کاربرد:

وقتی کسی کاری بیهوده و بی‌فایده را با رنج و زحمت انجام دهد، می‌گویند: «*آب در هاون می‌کوبد.*»

مشابه:

- بخیه به آب‌دوغ‌زدن.
- آهن سرد را کوفتن.
- آب به ریسمان بستن.
- آب به سبدکردن.
- آب به غربال کردن.
- با آبکش آب آوردن.
- مهرهٔ کور را نخ کردن.
- گره به باد زدن.
- برف انبارکردن.
- باد در قفس‌کردن.
- خشت بر دریا زدن بی‌حاصل است.
- کوه را با سوزن سنبیدن.

آب دریا از دهان سگ نجس نمی‌شود.

توضیح:

در شرع اسلام، آب دهان سگ نجس است و هر چیزی که به آن آلوده شود، ناپاك و پلید خواهد بود. دریا، آن قدر وسیع و عمیق است که آب آن هرگز نجس نمی‌شود.

کاربرد:

وقتی بخواهند شخصی مشهور به خوبی و پاکی را با تهمت و حرف‌های بیهوده بدنام کنند در پاسخ آن‌ها و به دفاع از آن فرد، می‌گویند: «*آب دریا از دهان سگ نجس نمی‌شود.*»

مانند:

ـ مُلک او از طعنهٔ دشمن کجا یابد خلل   آب دریا از دهان سگ کجا گردد پلید

- ابر از بانگ سگ زیان نکند.
- بلند نیست صدا کاسهٔ سفالین را.

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید.

کاربرد:

اگر امکان استفادهٔ کامل از چیزی را نداری، ناامید نشو. هرقدر که می‌توانی ـ حتی به مقدار کم ـ از نعمت‌های خوب خدا بهره‌مند شو.

○ **آب دست یزید (شمر)* افتاده است.**

□ **توضیح:**

این مثل به واقعهٔ کربلا اشاره دارد که آب رایگان و فراوان در اختیار دشمنان امام‌حسین(ع) بود، اما آنان اجازه نمی‌دادند که خانواده و یاران آن حضرت از آب استفاده کنند.

✸ **کاربرد:**

- وقتی کالایی کم قیمت اما مورد نیاز مردم در اختیار محتکران قرار گرفته باشد و آن‌ها از فروش و توزیع آن خودداری کنند، می‌گویند: «*آب، دست یزید (شمر) افتاده است.*»

□ **معنای لغت:**

* یزید سرکردهٔ لشکری که به جنگ با امام‌حسین(ع) آمده بودند.

* شمر کسی که سر مبارک امام‌حسین(ع) را از تن مطهرش جدا کرد.

○ **آب را گِل می‌کند ماهی بگیرد.**

✸ **کاربرد:**

اوضاع را بهم می‌زند تا از شلوغی اوضاع استفاده کند و سودی ببرد.

○ **آب در کوزه و ما تشنه‌لبان می‌گردیم.**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از بیت زیر است:

آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم   یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم

✸ **کاربرد:**

۱ـ آنچه در جست‌وجویش هستیم و برای پیدا کردنش به هزار در زده‌ایم در دسترس ماست، امّا ما غافل بوده‌ایم.

۲ـ بهتر است به اطراف خود با دقت بنگریم و ببینیم چه داریم.

■ **مشابه:**

● آنچه خود داشت ز بیگانه تمنّا می‌کرد.

○ **آب رفته به جوی بازنمی‌گردد.**

✸ **کاربرد:**

اتفاقی که افتاده، افتاده، گریه و زاری کردن و بر سر زدن، زمان را به عقب برنمی‌گرداند و مشکل را حل نمی‌کند. باید به فکر رفع مشکلی باشیم که پیش آمده است.

○ **آب روی چرخ آسیاب کسی ریختن.**

✸ **کاربرد:**

۱ـ وقتی اوضاع و احوال روزگار طبق خواست و میل کسی است و همه چیز به نفع اوست،

گفته می‌شود چرخ روزگار به نفعش می‌چرخد و آب روی چرخ آسیابش می‌ریزد.

۲ـ هنگامی که کسی با زحمت و سرمایهٔ اندک خود، وسیلهٔ نفع و سود شخصی ثروتمند و بی‌نیاز را تأمین کند. یا از آسایش و رفاه خود بگذرد و موجب خوش‌گذرانی دیگری شود، می‌گویند: «*آب روی چرخ آسیاب او می‌ریزد.*»

■ **مانند:**

ـ فعلاً که روزگار، آب روی چرخ آسیاب تو می‌ریزد.

ـ تو بیچاره با این همه زحمت، آب روی چرخ آسیاب فلان کس می‌ریزی.

■ **مشابه:**

● آب به آسیاب دشمن می‌ریزد.

○ **آبشان از توی یک جوی نمی‌رود.**

❑ **توضیح:**

کشاورزانی که مزرعه‌شان دوطرف یک جوی آب قرار دارد، ناچارند برای آبیاری مزرعهٔ خود باهم توافق کنند و با رعایت نوبت از آب جوی استفاده کنند. بسیار پیش می‌آید که یک کشاورز حق همسایه‌اش را رعایت نمی‌کند و به همین علت، به خاطر آبی که مال هر دوی آن‌هاست و از یک جوی می‌گذرد، جنگ و دعوا می‌کنند.

در قدیم که آب آشامیدنی شهرها از طریق لوله کشی به خانه‌ها نمی‌رسید، مردم آب جوی را به آب‌انبار خود می‌رساندند، اما چون اغلب با کمبود آب روبه‌رو بودند و آبی که انبار می‌کردند برای نیازهای زندگی‌شان کافی نبود، سعی می‌کردند آب بیشتری به خانه ببرند و مدت بیشتری از حق آب خود استفاده کنند. این مسأله باعث دعوای همسایه‌هایی می‌شد که آبشان از یک جوی می‌گذشت.

✸ **کاربرد:**

به کسانی که با هم هماهنگ و همدل نیستند و نمی‌توانند کار یا زندگی مشترکی داشته باشند و نیز به کسانی که همیشه با هم دعوا دارند و مخالف یکدیگر هستند، گفته می‌شود: «*آبشان از یک جوی نمی‌رود.*»

○ **آب شد و به زمین فرو رفت.**

✸ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی بسیار شرمنده می‌شود و خجالت می‌کشد، می‌گویند: «*آب شد و به زمین رفت.*»

۲ـ هنگامی که چیزی یا کسی به طور ناگهانی ناپدید یا گم می‌شود، به طوری که از یافتن آن ناامید می‌شوند، می‌گویند: «آب شد و به زمین فرو رفت.»

■ **مشابه:**

● پر درآورد و به آسمان پرید.

- ستاره شد و به آسمان رفت.
- یک لقمه نان شد و سگ خورد.
- سوزن شد و به زمین فرو رفت.
- دود شد و به هوا رفت.

○ **آب قیمتی ندارد، آبرو مثقالی هزار تومان است.**

کاربرد:

به آبرو و اعتبار دیگران باید احترام گذاشت، زیرا جبران آبرو و اعتبار از دست رفته، کاری بسیار مشکل است. وقتی می‌خواهند بر اهمیت احترام و آبروداری تأکید کنند یا به کسی بگویند که به خاطر فراهم‌کردن نان و آب و خرج زندگی، آبرویت را از دست نده، می‌گویند: «*آب قیمتی ندارد، آبرو مثقالی هزار تومان است.*»

○ **آبکش به کفگیر گفت هفت تا سوراخ داری.**

توضیح:

آبکش و کفگیر هر دو از وسایل لازم برای آشپزی است و هر دو وسیله سوراخ سوراخ هستند.

کاربرد:

کسی که خودش عیبی را دارد، به دیگری اعتراض می‌کند که چرا همین عیب را داری.

○ **آب کم جو، تشنگی آور به دست.**

توضیح:

این مثل، مصرعی از بیت زیر است:

آب کم جو تشنگی آور به دست　　　تا بجوشد آبت از بالا و پست

(مولوی)

کاربرد:

۱ـ برای به دست‌آوردن هر چیز با ارزش، باید زحمت و محرومیت کشید و سختی‌ها را تحمل کرد؛ چون در این صورت است که رسیدن به آن خواسته و آرزو، باارزش و شیرین می‌شود.

۲ـ علاقه و عشق به کار و هدف مهم است. اگر آن را داشته باشی، وسایلش هم جور می‌شود.

■ **مشابه:**

- آب خوش بی‌تشنگی ناخوش بود. (ناصرخسرو)

هرکجا دردی، دوا آن جا رود　　　هر کجا فقری، نوا آن‌جا رود

(مولوی)

○ **آب که از سر گذشت، چه یک نِی، چه صد نِی*.**

□ **توضیح:**

اگر کسی که شنا بلد نیست، در آبی عمیق گرفتار شود، میزان عمق آب به حال او تأثیری نخواهد داشت؛ زیرا به هر حال، عمق آب، هر چه‌قدر باشد، برای او امکان نفس‌کشیدن و زنده‌ماندن وجود ندارد.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی گرفتار مصیبتی شد و در برابر کاری که نباید می‌شد، قرار گرفت، دیگر نه از بلا ترسی دارد و نه از گرفتاری‌های بعدی آن. این کار نباید می‌شد، حالا که پیش آمده هر چه می‌خواهد بشود. در این گونه موارد، می‌گویند: «*آب که از سر گذشت چه یک نِی، چه صد نِی.*»

■ **مشابه:**

● بالاتر از سیاهی رنگی نیست.
● آدمی که خیس است، از باران (آب) نمی‌ترسد.
● دنیا پس مرگ ما، چه دریا، چه سراب.
● نه آفتاب از این گرمتر می‌شود، نه قنبر از این سیاهتر.
● دستک بزنید که هر چه بردند، بردند.
● حالا که تالان، تالان است، صدی هم زیر پالان است.
● آب که از سر گذشت، چه یک وجب، چه صد وجب.

□ **معنای لغت:**

* یک نی: واحدی که روستاییان کنار دریا برای اندازه‌گیری عمق آب به کار می‌برند.

○ **آب که جاری شد، چاله‌اش را پیدا می‌کند.**

✱ **کاربرد:**

بسیاری از کارها هنگام عمل، شکل می‌گیرند و به درستی پیش می‌روند. این ضرب‌المثل در تأکید این نکته استفاده می‌شود؛ یعنی بعضی کارها را باید شروع کرد تا راه درست آن پیدا شود.

■ **مشابه:**

● آب خودش چاله را پیدا می‌کند.
● آب می‌داند که آبادی کجاست.

○ **آب که سَر بالا برود قورباغه آوازِ اَبوعطا می‌خواند.**

□ **توضیح:**

«ابوعطا» نام گوشه‌ای از نغمه‌های موسیقی ایرانی است که زیر و بم‌های نشاط‌آوری دارد.

✱ **کاربرد:**

۱ـ هر گاه وضع ناراحت‌کننده‌ای برای شخص مهم یا آبروداری پیش بیاید و آدم جاهل و

نادانی از آن وضع، خوشحال شود، این ضرب‌المثل را به کار می‌برند.

۲ـ با بیان این مثل، گاهی نشان می‌دهند که وقتی اوضاع غیرعادی باشد، کسانی هستند که از آن وضعیت غیرعادی سود ببرند و از موقعیت نامناسب یا مشکلی که برای اشخاص باآبرو پیش می‌آید، خوشحال باشند. در این صورت می‌گویند: «*آب که سر بالا می‌رود قورباغه آواز ابوعطا می‌خواند.*»

■ **مشابه:**

● تغاری بشکند، ماستی بریزد، جهان گردد به کام کاسه‌لیسان.

□ **معنای لغت:**

* آب همیشه به سرازیری می‌رود، در اینجا منظور از سر بالارفتن آب، دگرگون‌شدن اوضاع و احوال طبیعی است.

○ **آب که گرد و غبار ندارد.**

✵ **کاربرد:**

۱ـ از هر کسی، هر اتفاقی و هر چیزی باید انتظار عاقلانه داشت. انتظار بیجا داشتن درست نیست.

۲ـ بیخودی داد و بیداد می‌کند، از او این کارها ساخته نیست.

۳ـ چه انتظاری داری؟ می‌خواستی بدون تلاش به نتیجه برسی؟! با تنبلی که کاری از پیش نمی‌رود.

○ **آب که یک جا بماند می‌گَندَد.**

□ **توضیح:**

وقتی باران می‌بارد، آب در مسیر خود، در فرورفتگیها باقی می‌ماند. این آب، چون حرکت ندارد، محل رشد گیاهان و جانوران ابتدایی مانند: خزه، لجن و کرم و لارو حشرات می‌شود. این آب، کثیف و غیرآشامیدنی است و رنگ و مزهٔ آن نامطبوع است.

✵ **کاربرد:**

۱ـ بی‌حرکتی و یکجا ماندن، سبب تباهی و نابودی می‌شود؛ باید حرکت و فعالیت داشته باشی تا شاداب و تازه بمانی. حرکت و تلاش باعث زندگی است.

۲ـ برای وادار کردن افراد به جنب و جوش و حرکت‌کردن به کار می‌رود. می‌گویند: «*آب که یک جا بماند می‌گَندَد.*»

○ **آبم است و گابم* است، نوبت آسیابم است.**

● **کاربرد:**

همه چیز در اختیار من است، بخت با من است و هر کاری دلم بخواهد، می‌کنم.

□ **معنای لغت:**

* گابم: گاوم

○ **آب می‌رود به رودخانه، خویش بخورد یا بیگانه!**

□ **توضیح:**

آبی که از کوه‌ها سر ازیر می‌شود و نهرها و رودخانه‌ها را تشکیل می‌دهد، حاصل ذوب برف‌های زمستانی است و نعمتی خدادادی که از هنگام سر ازیر شدن از بالای کوه تا دامنه‌ها و دشتها، همهٔ موجودات از آن بهره‌مند می‌شوند و آخرش هم به دریا یا رودی بزرگ می‌رسد.

● **کاربرد:**

اشاره به نعمتی خدادادی و طبیعی که همه کس می‌توانند از آن بهره‌مند شوند و نباید در اختیار و انحصار شخص یا گروه خاصی قرار گیرد. همچنین در مواردی به کار می‌رود که کسی کار خیری را انجام می‌دهد؛ اما شخص دیگر در پی استفاده از کار خیر او و معرفی‌کردن خودش به عنوان نیکوکار است. در چنین مواردی، کسی که پی به حقّه و نیرنگ آدم ریاکار برده، با گفتن این ضرب‌المثل در حقیقت می‌خواهد بگوید که خدا بر کارهای مردم نظارت و آگاهی دارد.

○ **آبِ نَطَلبیده مُراد* است.**

□ **توضیح:**

در فرهنگ ما ایرانیان، آب نشانهٔ روشنی و آبادانی است و حالت مقدسی دارد. به همین دلیل، آب، ارج و منزلت خاصی در میان مردم ما دارد و معمولاً هنگام نوشیدن، مردم ابتدا آن را به دیگران تعارف می‌کنند؛ بخصوص افراد کوچک‌تر را برای نوشیدن آب بر خود مقدم می‌دارند، حتی اگر خود به شدت تشنه باشند. معمولاً هنگام تعارف‌کردن آب، گاهی به طور اتفاقی انسان آب را به کسی تعارف می‌کند که تشنه هم هست. این اتفاق خوشایند است و آن را به فال نیک می‌گیرند.

● **کاربرد:**

وقتی انسان آرزوی دست‌یافتن به خیری را دارد و غیرمنتظره به خواسته‌اش می‌رسد، می‌گویند: «*آب نطلبیده، مُراد است.*»

□ **معنای لغت:**

* مراد: آرزو، هدف

○ **آب نمی‌بیند وگرنه شناگر قابلی است.**

● **کاربرد:**

بعضی از افراد، به دلیل این که موقعیت یا امکان انجام کاری را نمی‌یابند، دست به آن کار

نمی‌زنند وگرنه هم توانایی‌اش را دارند، هم میل به انجام آن را. در این صورت می‌گویند: «*آب نمی‌بیند وگرنه شناگر قابلی است.*»

■ **مشابه:**

● به خانه نشستن بی‌بی از بی‌چادری است.

● سگان از ناتوانی مهربانند.

○ **آب و روغنش را زیاد کردن.**

✹ **کاربرد:**

کسی که هنگام تعریف‌کردن موضوعی، توضیحات اضافه بدهد و مطلب را با شاخ و برگ بسیار، تعریف کند تا آن را مهم جلوه دهد، می‌گویند: «*آب و روغنش را زیاد کرده.*»

■ **مشابه:**

● آب و تاب دادن.

● لِفت و لعاب دادن.

● آب و روغن دادن.

● آب نمکش زدن.

○ **آب و روغن قاطی کرده.**

□ **توضیح:**

موتور اتومبیلها از دو قسمت جدا از هم درست شده است؛ در یک قسمت آن، روغن می‌ریزند تا حرکت میل‌لنگ و وسایل دیگر را راحت و ساده کند و در قسمت دیگر آن، آب وجود دارد. آب، همیشه در گردش است؛ به داخل رادیاتور می‌رود تا خنک شود، بعد به داخل موتور برمی‌گردد تا موتورِ در حال حرکت را خنک کند.

اگر موتور ماشین خراب شود، این دو قسمت جدا از هم به یکدیگر راه پیدا می‌کنند. در نتیجه، آب و روغن مخلوط می‌شوند و موتور نمی‌تواند کار کند.

✹ **کاربرد:**

هنگامی که دستگاهی خراب می‌شود و از کار می‌افتد، یا وقتی که کسی عصبانی می‌شود و دیوانه‌وار همه چیز را به هم می‌ریزد، می‌گویند: «*آب و روغن قاطی کرده است.*»

○ **آب و گاوشان یکی است.**

□ **توضیح:**

برخی از آدمها که با هم خیلی صمیمی هستند، در موارد مالی و اقتصادی با هم شریک می‌شوند و در این کار هم، نهایت صداقت و امانت را دربارهٔ یکدیگر به کار می‌گیرند. این حالت، بیشتر در قدیم و در روستاها حاکم بوده است. گاهی هم دیده می‌شد که دو یا چند نفر، در کمال دوستی و صداقت، در مسائل آب و زمین و... شریک می‌شدند و اختلافی هم میان آن‌ها پیش نمی‌آمد.

* **کاربرد:**

۱ـ برای نشان‌دادن دوستی و صداقت دو نفر در همهٔ زمینه‌های زندگی، این ضرب‌المثل به کار برده می‌شود و به این معناست که، دو یا چند نفر در همه چیز با هم شریک هستند و در همه حال، با یکدیگر همفکری، همدلی و یکرنگی دارند.

۲ـ گاهی نیز دربارهٔ کسانی که برای کلاه گذاشتن سر دیگران با هم متحد هستند؛ اما این اتحاد را نشان نمی‌دهند می‌گویند: «*آب و گاوشان یکی است.*»

■ **مشابه:**

● فقط سری از هم جدا هستند.

○ **آب‌ها که از آسیاب افتاد.**

□ **توضیح:**

در بعضی روستاها، آسیاب‌ها به وسیلهٔ نیروی آب به حرکت درمی‌آیند؛ به این صورت که آسیاب در مسیر جریان آب قرار داده می‌شود و توسط انرژی آب، چرخ آسیاب نیز به حرکت درمی‌آید. با قطع شدن جریان آب، سنگ آسیا بی‌حرکت می‌شود و در نتیجه آسیاب از کار می‌افتد.

* **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم صبر کن تا هیاهو و جنجالی که به دنبال حادثه‌ای پیش آمده فرو بنشیند یا از یاد برود، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● شتر مُرد و حاجی خلاص.

○ **آب هر چه آرام‌تر، عمقش بیشتر.**

□ **توضیح:**

جریان باد موجب ایجاد تلاطم و موج در سطح آب می‌شود. هنگامی که عمق آب زیاد باشد، این موج و تلاطم به حداقل می‌رسد.

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که به دلیل نادانی و جهالت، رفتاری ناپسند و سبک‌سرانه دارند.

۲ـ همچنین این مثل در تحسین افرادی به کار می‌رود که به دلیل آگاهی و فهم و درک خود از مسائل، بیشتر مواقع سکوت می‌کنند تا رفتاری مناسب و با اندیشه داشته باشند.

○ **آبی از او گرم نمی‌شود.**

* **کاربرد:**

وقتی بخواهیم ناامیدی خودمان را از کسی ابراز کنیم، می‌گوییم: «*آبی از او گرم نمی‌شود.*»

■ **مشابه:**

* اگر کوسه ریش می‌گذاشت، از ایّام پیش می‌گذاشت.

○ **آبی است زیر پَرّه که می‌گردد آسیاب.**

□ **توضیح:**

اشاره به آسیاب‌های قدیمی دارد که به وسیلهٔ ساختن آبشار و نیروی آب، یک پروانه (پرّه) به حرکت درمی‌آمد و چرخ آسیاب را می‌چرخاند تا آسیابان غلّات را آرد کند.

● **کاربرد:**

۱ـ اگر نظم و ترتیب و چرخشی در چرخ روزگار می‌بینی، حتماً نیرویی در پس آن است؛ نیرویی که تو آن را نمی‌بینی؛ اما علت و علل همهٔ حرکت‌ها، نظم‌ها، کارها و... از اوست و آن قدرت خداوندی است.

۲ـ بی‌دلیل نیست که چنین اتفاقی افتاده یا کار و بار کسی یک‌باره رونق گرفته، حتماً پشتیبان یا ثروتی دارد.

○ **آتش، از آتش گل می‌کند*.**

□ **توضیح:**

با آتش می‌توان آتش‌های دیگر را بر افروخت و آتش کوچک را با آتش دیگر می‌توان شعله‌ور کرد.

● **کاربرد:**

وقتی برای انجام کاری بزرگ، نیاز به کمک دیگران باشد، یا وقتی که با حرکت چند نفر، دیگران نیز برای حرکت و رسیدن به مقصودی، انگیزه پیدا کنند و کار را به آخر برسانند، می‌گویند: «*آتش از آتش گل می‌کند.*»

□ **معنای لغت:**

* گل‌کردن: گرفتن، شعله‌ورشدن

○ **آتش از باد، تیزتر* گردد.**

□ **توضیح:**

از نظر علمی، اگر به آتش هوا برسد ـ چه از راه فوت کردن و چه باد ـ به دلیل رسیدن اکسیژن، شعله‌ورتر می‌شود.

● **کاربرد:**

مثلی است در توصیه به اینکه هنگام دعوا و درگیری میان انسان‌ها، و هنگامی که آتش کینه و انتقام شعله‌ور است، جنجال و هیاهو و حرف به حرف‌کردن، کار را بدتر می‌کند. باید با آرامش و صبوری، به حلّ اختلاف پرداخت و از بحث و جدل خودداری کرد؛ چون این دو عمل، کار را بدتر و دعوا را شدیدتر می‌کند.

□ **معنای لغت:**

* تیزتر: شدیدتر، شعله‌ورترشدن

○ **آتش اوّل خودش را می‌سوزاند.**

✹ **کاربرد:**

۱ ـ نتیجهٔ ظلم ظالم اوّل به خودش می‌رسد.

۲ ـ حسود بیش از ضرر زدن به دیگران به خودش زیان می‌رساند.

۳ ـ اوّل باید دل خودت گرم باشد تا بتوانی به دیگران دلگرمی و امید بدهی.

○ **آتش‌بیار معرکه است.**

□ **توضیح:**

معرکه‌گیری، یکی از تفریحات قدیمی است، گاهی کسی در وسط معرکه، پهلوانی می‌کرد؛ گاه برای تماشاگرانش قصه می‌گفت، گاه دو نفر در وسط معرکه، کشتی می‌گرفتند؛ گاه خروس‌های جنگی را به جان هم می‌انداختند و گاهی هم گروهی نوازنده مردم را دور خود جمع می‌کردند و بر ایشان ساز می‌زدند و آواز می‌خواندند. در چنین مواقعی یک نفر هم بود که به او «دایره نم‌کن» می‌گفتند. کار او این بود که در روزهای گرم، کاسهٔ آبی به دست بگیرد و کنار دایره‌زن بنشیند و گاهی نم‌آبی به دایره بزند، تا پوست دایره خشک نشود و صدایش بلند و شنیدنی باشد. این فرد در روزهای سرد و مرطوب «آتش بیار» می‌شد. آتشی درست می‌کرد و گهگاه دایره و ضرب نوازنده را روی آن گرم می‌کرد تا رطوبت هوا باعث کم‌شدن و خرابی صدای دایره نشود. این فرد نوازنده نبود؛ اما کارش موجب بلندترشدن صدای ضرب و ساز نوازنده‌ها می‌شد.

✹ **کاربرد:**

وقتی شخصی هیچ کدام از دو طرف دعوا نباشد، اما با سخن‌چینی و دو به هم‌زنی باعث بالاگرفتن دعوا و بلندشدن صدای دو طرف دعوا شود می‌گویند: «*آتش بیار معرکه شده است.*»

○ **آتش تند زود خاموش می‌شود.**

تب تند زود عرق می‌کند.

○ **آتش را با آتش نتوان کشت.**

✹ **کاربرد:**

دعوا و جنگ و دشمنی را با دامن زدن به آن نمی‌توان از بین برد.

○ **آتش که گرفت خشک و تَر می‌سوزَد.**

✹ **کاربرد:**

هر وقت بلا و فتنه‌ای از راه برسد، همه را گرفتار می‌کند و گناهکار و بی‌گناه را آزار می‌دهد.

در این صورت می‌گویند: «*آتش که گرفت، خشک و تَر می‌سوزد.*»

○ **آتش کِی بوده که دود نداشته باشد؟**

✽ **کاربرد:**

هر اتفاقی پیامدهای خودش را دارد. باید تحمل کرد.

○ **آتش گفتیم، دهان سوخت.**

✽ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی به دلیل گفتن حرفی، دچار مشکل و گرفتاری بزرگی شود که اصلاً فکرش را هم نمی‌کرده، این ضرب‌المثل به کار می‌رود.

۲ـ کسی که به طمع به دست آوردن سودی اندک، ضرری بزرگ دیده باشد، می‌گوید: «*آتش گفتیم، دهان سوخت.*»

■ **مشابه:**

● از آتشش گرم نشدیم، دودش کورمان کرد.

● آش نخورده و دهان سوخته.

● گرگ دهن‌آلودهٔ یوسف ندریده.

○ **آتش هر کجا که بیفتد، جای خودش را باز می‌کند.**

✽ **کاربرد:**

۱ـ آدم توانا درمانده نمی‌شود و خیلی زود به دیگران می‌فهماند که به او نیاز دارند.

۲ـ وقتی در جامعه‌ای فتنه و آشوبی روی دهد، به اندازهٔ خودش مشکل‌ساز است. حتی برای کسانی که اهل فتنه و آشوب نیستند.

○ **آجر پختنی است؛ اما خوردنش رودل می‌آورد.**

□ **توضیح:**

هر چیز خصوصیات خاص خود را دارد و برای استفادهٔ خاصی است و شباهت دو چیز، دلیل بر یکی بودن ویژگیهای آن‌ها نیست.

✽ **کاربرد:**

وقتی بخواهند تفاوت دو چیز را که فقط از نظر ظاهر به هم شبیه هستند، بیان کنند، می‌گویند: «*آجر پختنی است؛ اما خوردنش رودل می‌آورد.*»

■ **مشابه:**

● نه هر که سر بتراشد، قلندری داند.

● هر گردی، گردو نیست.
● هر که ریش دارد، بابا نیست.
● نه هر که آیینه سازد، سکندری داند.

○ **آخر این غورهٔ نوخاسته کِی حلوا شد؟**

✹ **کاربرد:**

۱ـ این مثل برای تمسخر و تحقیر کسی به کار می‌رود که بدون اطلاع و آگاهی، در کاری یا صحبتی مداخله کند. با بیان این ضرب المثل به او یادآوری می‌شود که هنوز خیلی مانده تا شایستگی و استادی و آگاهی لازم را پیدا کند.

۲ـ همچنین می‌توان تعبیری مثبت از آن داشت و آن را هنگامی استفاده کرد که از کسی توقّع اظهار نظری مفید یا آگاهی و علم به چیزی را نداشته باشیم؛ ولی در شرایط و موقعیتی متوجه شویم که او بسیار روشن و آگاه و داناست و با بیان این ضرب‌المثل، تعجب و حیرت خود را از رشد و آگاهی او بیان کنیم.

■ **مشابه:**

● هنوز غوره است.
● غوره نشده مویز شده.

○ **آخر شاه منشی، کاه کشی (کودکشی) است.**

قاطر پیشاهنگ، آخرش توبره کش می‌شود.

○ **آخرش معلوم شد، توی سبد یارو چی بود؟**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند جمعی در مجلسی دورهم نشسته بودند و از هر دری باهم حرف می‌زدند. یکی شروع کرد به تعریف ماجرایی و گفت که روزی دو هالو به هم بر خوردند؛ اولی به دومی گفت: «اگر بگویی در این سبد چیست، یک تخم مرغ و اگر گفتی چند تاست، هر هشت تای آن را به تو خواهم داد.»
دومی کمی فکر کرد و گفت: «سؤال سختی پرسیدی، یک راهنمایی کن تا کمی آسان شود.»
اوّلی گفت: «چیزی سفید است که وسطش زرد است!»
دومی با خوشحالی فریاد زد: «فهمیدم ترب است. وسط ترب را خالی کرده‌ای و توی آن را زردک* تپانده‌ای!»
وقتی گوینده ماجرا را تمام کرد، همه حاضران در مجلس خندیدند. وقتی خنده‌ها آرام گرفت و سکوت ایجاد شد، یکی ازمیان جمع گفت: «آخرش معلوم شد، توی سبد او چه بود؟!»

✹ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که کسی بر اثر کم هوشی یا بی‌دقتی، موضوعی را متوجه

نشود یا اشتباه بفهمد.

■ **مشابه:**

● بالأخره لیلی زن بود یا مرد؟

□ **معنای لغت:**

* زردک: نوعی هویج است به رنگ زرد و بسیار شیرین.

○ **آخوند خدا بد ندهد.**

□ **توضیح:**

شاگردان مکتبخانه‌ای با هم تصمیم گرفتند که درس و مشق را تعطیل کنند. صبح زود که آخوند مکتب‌دار به مکتبخانه رسید یکی از بچه‌ها پیش رفت و گفت: «آخوند خدا بد ندهد چرا رنگت پریده؟» دیگری از گود افتادن چشمش حرف زد و سومی از... خلاصه معلم بیچاره حرف بچه‌ها را پذیرفت و فکر کرد بیمار است. مکتبخانه را تعطیل کرد و خودش نزد طبیب رفت.

○ **آخرش نفهمیدم رفیق منی یا رفیق گرگ!**

□ **توضیح:**

دو دوست با هم به شکار رفتند ـ گرگی دیدند، یکی از آن‌ها تفنگش را نشانه رفت تا پای گرگ را بزند. دیگری گفت پایش را نزن. تفنگچی شکم گرگ را نشانه رفت. دوستش بهانه‌ای آورد و گفت شکمش را نزن، همین‌طور هر جای گرگ را خواست بزند، رفیقش بهانه آورد. آخرش عصبانی شد و گفت تو رفیق گرگی یا رفیق من.

✽ **کاربرد:**

اگر دوستی برای رفع اختلاف دوستش با کس دیگر پادرمیانی کند، امّا بیشتر طرف او را بگیرد نه طرف دوستش را این ضرب‌المثل را می‌شنود.

هنگامی که کسی تحت تأثیر حرفهای این و آن تصمیم نابجایی بگیرد، این ضرب‌المثل را برایش می‌گویند تا بفهمد اشتباه می‌کند.

○ **آخوند، خودت را خسته نکن، نمی‌فهمد.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند یک نفر که نامش عبدالله بود، از دنیا رفت. مردم برای خاکسپاری او در گورستان جمع شده بودند. طبق رسم، یک نفر آمد و مشغول تلقین* مرده شد و گفت: «إسمَعْ، إفْهَمْ یا عَبْدَ اللّٰه ...» و ادامه داد. او چند بار جمله‌های عربیِ تلقین را تکرار کرد ناگهان از میان مردم یکی جلو آمد و گفت: «آخوند خودت را خسته نکن این مرده بیست و پنج سال شاگرد من بود، هر کاری کردم که اسم آفتابه را به او یاد بدهم، یاد نگرفت. حالا تو می‌خواهی در چند دقیقه به مرده عربی یاد بدهی!»

✽ **کاربرد:**

وقتی کسی سعی کند به شخصی نااهل یا نادان پند و اندرز بدهد، ولی سعی او بی‌فایده باشد

و هیچ تأثیری در شنونده نداشته باشد، می‌گویند: «*آخوند، خودت را خسته نکن، نمی‌فهمد.*»

□ **معنای لغت:**

* تلقین: حرف‌هایی که به گوش مرده می‌گویند و عقاید دینی او را برایش یادآوری می‌کنند.

○ **آدم است و لباس، زمین است و پلاس.**

□ **توضیح:**

متأسفانه بعضی از افراد، ارزش و اعتبار هرکس را از مال و دارایی و پوشش ظاهری او تعیین می‌کنند. همچنین زمین همه جا یکسان است؛ اما آنچه که به آن بها می‌دهد، ارزش فرشی است که روی آن انداخته‌اند.

* **کاربرد:**

وقتی کسی بخواهد برای رفتن به جایی، ظاهر خود را طوری آراسته کند که با همیشه فرق داشته باشد و بخواهد با این کار، دیگران را فریب دهد، می‌گویند: «*آدم است و لباس، زمین است و پلاس.*»

■ **مشابه:**

● گوش به گوشواره است.

○ **آدم باید دستش را به زانوی خودش بگیرد و بگوید یا علی!**

* **کاربرد:**

چشم به کمک دیگران نداشته باش. از نیروی خودت و توکل به خدا برای پیش بردن کارهایت کمک بگیر.

○ **آدم بد حساب دو دفعه می‌دهد.**

□ **توضیح:**

کسی که در پس دادن پول بدقولی کند، عاقبت مجبور می‌شود هم پول را پس بدهد، هم ضرر و زیان صاحب پول را.

* **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که به دلیل بدحسابی یا تنبلی، مجبور شده، هم کاری را که بر عهده داشته انجام دهد و هم زیان دیرکرد را به گردن بگیرد، و آبرویش برود.

○ **آدم برهنه، کرباس پهنادار خواب می‌بیند.**

شتر در خواب بیند پنبه دانه.

○ **آدم بی‌کار، دست راست محلّه است.**

□ **توضیح:**

کسی که کار و مسؤولیت معینی ندارد، هر کسی او را برای انجام کاری مأمور می‌کند و توقّعی از او دارد؛ یعنی

از آدم بی‌کار همه کمک می‌خواهند.

* **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که کار و وظیفه‌ای مشخص ندارد؛ اما از کارهای متفرقه و پراکنده‌ای که برای این و آن انجام می‌دهد، سرش خیلی شلوغ است.

○ **آدم تنبل، عقل چهل وزیر را دارد.**

□ **توضیح:**

در قدیم، پادشاهان برای تصمیم‌گیری در امور مملکتی، با وزیر یا وزیران خود مشورت می‌کردند. معمولاً وزیر فردی تیز هوش و بسیار زیرک بود؛ تا حدّی که بیشتر تصمیم‌گیریها را وزیر انجام می‌داد و شاه بدون نظر و مشورت با وزیر، دست به هیچ کاری نمی‌زد.

* **کاربرد:**

آدم تنبل برای انجام ندادن کاری که به عهدهٔ او گذاشته شده، از همهٔ هوش خود استفاده می‌کند تا بهترین بهانه‌ها را بیابد در این موقع است که می‌گویند: «*آدم تنبل، عقل چهل وزیر را دارد.*»

■ **مشابه:**

● به آدم تنبل یک فرمان بده، دو هزار تا نصیحت پدرانه بشنو.
● آدم تنبل یا ستاره‌شناس می‌شود یا شاعر.
● حیله گر (جو) را بهانه بسیار است.

○ **آدم تنبل یا ستاره‌شناس می‌شود یا شاعر.**

□ **توضیح:**

آسمان و ستارگان و سیّارات، در مجموع ،جهان ناشناخته‌ای را تشکیل می‌دهند. ستاره‌شناسان اطلاعات کمی دربارهٔ این جهان دور دارند و مجبورند برای فهمیدن رابطهٔ میان ستارگان و ... گوشه‌ای بنشینند و مطالعه کنند و یا به خیالپردازی روی آورند. شاعران نیز با خیالپردازی سر و کار دارند. ریشهٔ هر هنری از خیال سرچشمه می‌گیرد. شاعران نیز گوشه‌ای می‌نشینند و تصویرهای خیالی ذهنشان را به صورت شعر می‌نویسند.

* **کاربرد:**

وقتی آدم تنبلی نخواهد کاری را انجام دهد یا به جای کار و فعالیت، گوشه‌ای بنشیند و در خیال به جنگ مشکلات و سختیهای کار برود، می‌گویند چرا ستاره‌شناس نشدی، یا می‌گویند آدم تنبل یا ...

■ **مشابه:**

● آدم تنبل، عقل چهل وزیر را دارد.
● به آدم تنبل یک فرمان بده، دوهزار نصیحت پدرانه بشنو.

○ **آدم جایی جیک جیک می‌کند (چهچه می‌زند) که بلبل نباشد.**

□ **توضیح:**

هر کس باید حدّ خود را بشناسد و در برابر بزرگان و استادان، کمتر اظهار علم و آگاهی کند و بیشتر بیاموزد.

✸ **کاربرد:**

وقتی کسی دربارهٔ کار یا مطلبی که از آن اطلاع چندانی ندارد، در برابر کسانی که در آن کار یا موضوع بسیار آگاه و استاد هستند، اظهار نظر کند و خود را مایهٔ مسخرهٔ دیگران قرار دهد، می‌گویند: «*آدم جایی جیک جیک می‌کند (یا چهچه می‌زند) که بلبل نباشد.*»

■ **مشابه:**

● جلوی آخوند به منبر رفتن!

● پیش (قاضی) لوطی و معلق بازی!

○ **آدم چرا روزهٔ شک‌دار بگیرد؟**

□ **توضیح:**

گرفتن روزه‌ای که ممکن است درست نباشد، کار عاقلانه‌ای نیست؛ زیرا فرد روزه‌دار گرسنگی را تحمل می‌کند و ثوابی هم نمی‌برد.

✸ **کاربرد:**

وقتی کسی کاری می‌کند که احتمال سودی از آن نیست؛ ولی زیانش حتمی است، این مثل به کار می‌رود.

○ **آدم چرا شعر بگوید که در قافیه‌اش بماند.**

چرا آدم زیر دیوار خرابه بخوابد که خواب آشفته ببیند.

○ **آدم خودش بمیرد، هوادارش نمیرد.**

□ **توضیح:**

می‌گویند پای یکی را بسته بودند و با چوب به کف پایش می‌زدند. او با هر ضربه‌ای می‌نالید و می‌گفت: «وای پشتم!»

گفتند: «چوب به کف پایت می‌خورد چرا می‌گویی وای پشتم؟»

گفت: «اگر پشت* داشتم که چوب به پایم نمی‌خورد!»

حمایت و پشتیبانی از کسی باعث می‌شود او همیشه اعتماد به نفس داشته باشد و مطمئن شود کاری که انجام می‌دهد، درست است.

✸ **کاربرد:**

وقتی کسی حمایت و پشتیبانی هواداران خود را از دست بدهد و احساس تنهایی و بی‌پناهی کند، می‌گویند: «*آدم خودش بمیرد، هوادارش نمیرد.*»

■ **مشابه:**

● یک مریدِ** خَر، بهتر از یک دِه ششدانگ*** است.

● آدم خودش بمیرد، پشتش نمیرد.

□ **معنای لغات:**

* پشت: پشتیبان، هوادار، طرفدار

** مرید: دوستدار، هوادار، طرفدار

*** ششدانگ: تمام یک چیز، در این جا به معنای کل ده است.

○ **آدم خوش معامله، شریک مالِ مردم است.**

□ **توضیح:**

هر کس که قرض خود را سر وقت به دیگری بپردازد یا به قولی که در مورد مسائل مالی دارد، وفا کند، مورد اعتماد مردم واقع می‌شود.

✹ **کاربرد:**

خوش حساب که باشی، همه با تو همراه هستند و تو را در دارایی و مال خودشان شریک می‌کنند. وقتی دربارهٔ دلیل اعتماد مردم به کسی سخن گفته می‌شود، می‌گویند: «*آدم خوش معامله، شریک مال مردم است.*»

○ **آدم دروغگو کم حافظه است.**

دروغگو کم حافظه می‌شود.

○ **آدم دروغگو، کلاهش سوراخ است.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند آدمی دروغگو در جمعی داشت از موضوعی حرف می‌زد و پشت سر هم دروغ می‌گفت. یکی از میان جمع، برای این که ثابت کند او دروغ می‌گوید، وسط حرفش دوید و گفت: «هر که دروغگو باشد کلاهش سوراخ می‌شود.»

آدم دروغگو فوری کلاهش را از سر برداشت و با دقت به آن نگاه کرد که ببیند سوراخ شده یا نه. به این ترتیب، همه فهمیدند که او دروغ گفته است.

✹ **کاربرد:**

دروغ بودن حرفهای دروغگو، از لابه‌لای سخنانش معلوم می‌شود. وقتی بخواهیم به کسی بگوییم که دروغ بودن حرفهایت را فهمیده‌ایم، می‌گوییم: «*آدم دروغگو کلاهش سوراخ است.*»

■ **مشابه:**

● دروغگو شاخ دارد!

○ **آدم دوبار به این دنیا نمی‌آید.**

□ **توضیح:**

تولد و زاده شدن هر کس یک بار اتفاق می‌افتد و پس از مرگ، امکان دوباره زنده شدن و زندگی کردن در این جهان نیست. پس باید از لحظه لحظهٔ عمر، بهترین و شایسته‌ترین استفاده را کرد.

✺ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم کسی را از انجام کارهای ناپسند یا بیهوده منع کنیم و او را به انجام کاری خوب و انسانی تشویق کنیم و به او یادآوری کنیم که باید از دوران محدود زندگی، بهترین و مناسبترین استفاده را کند.

■ **مشابه:**

● آدم دو دفعه نمی‌میرد.
● خدا کی می‌دهد عمر دوباره
● سعدیا دی رفت و فردا همچنان معلوم نیست — در میان این و آن فرصت شمار امروز را

○ **آدم دو دفعه نمی‌میرد.**

آدم دوبار به دنیا نمی‌آید.

○ **آدم زرنگ پایش روی پوست خربزه بند است.**

✺ **کاربرد:**

کسانی که در هر کاری سعی می‌کنند با حیله از دیگران جلو بیفتند، بیشتر از بقیه در معرض خطر هستند.

○ **آدم زنده، نان خالی می‌خواهد، مرده نان و حلوا.**

□ **توضیح:**

در مراسم‌عزاداری، با نان و حلوا و خرما از سوگواران پذیرایی می‌شود. خیرات کردن نان و حلوا به نیت این که ثواب آن به مرده برسد، یکی از مراسم و سنتهای معمول بین مسلمانان ایران است.

✺ **کاربرد:**

۱ـ این مثل در تأیید و تأکید احترام به مرده‌ها و سنت نذر و خیرات برای آنان بیان می‌شود. حتی هنگامی که لازم باشد اقوام و خانوادهٔ مرده خودشان هم سختی بکشند، بهتر است برای شادی روح کسی که فوت شده، در راه خدا خیرات کنند.

۲ـ گاهی برای این که بگویند زندگی خرج دارد و آدم چه زنده باشد و چه مرده، نیاز مالی دارد، می‌گویند: «*آدم زنده، نان خالی می‌خواهد، مرده نان و حلوا.*»

۳ـ گاهی برای این که بگویند زندگی کردن بهتر از مردن است و به آدم ناامید امید بدهند این مثل را می‌گویند.

○ **آدم زنده، وکیل و وصی نمی‌خواهد.**

□ **توضیح:**

معمولاً افرادی که مرگ خود را نزدیک می‌بینند، برای این که کارهای زندگی ـ به خصوص اقتصادی ـ آن‌ها پس از مرگشان دچار رکود و فراموشی نشود، یک نفر را به عنوان وصی انتخاب می‌کنند و وصیت می‌کنند که پس از مرگ، او به کارها رسیدگی کند.

✱ **کاربرد:**

۱ ـ وقتی در اختلاف و دعوایی، کسی میانه را بگیرد و به جای بی‌طرفی و رفع اختلاف، از یک طرف دعوا حمایت کند، طرف مقابل با گفتن این ضرب‌المثل، او را از دخالت باز می‌دارد.

۲ ـ وقتی یک نفر در دعوای میان دو طرف دخالت کند و با ظاهری فریبکارانه به نفع یکی حرف بزند، در حالی که قصدش از بین بردن حقّ او باشد، به او گفته می‌شود که: «*آدم زنده، وکیل و وصی نمی‌خواهد.*» لازم نیست تو از من دفاع کنی.

○ **آدم سگ نمی‌خرد که خودش پارس کند.**

✱ **کاربرد:**

اگر کسی پولی را برای انجام کاری خرج کرده باشد و آخر کار هم مجبور شود خودش آن کار را انجام دهد، به عنوان اعتراض می‌گوید: «*آدم سگ نمی‌خرد که خودش پارس کند.*»

○ **آدم، شیر خام خورده است.**

✱ **کاربرد:**

۱ ـ این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم فلان کس غیر قابل اعتماد است، ناسپاس است و ممکن است دست به هر کاری بزند. محبّتها را فراموش کند و برای رسیدن به نفع شخصی، به ضرر دیگران کار کند.

۲ ـ همچنین وقتی بخواهیم برای کار اشتباه کسی بهانه بیاوریم و از دیگران بخواهیم گناه او را ببخشند، می‌گوییم: «*آدم، شیر خام خورده است.*»

○ **آدم کوتاه قد، آن قدرش که روی زمین است، دو آن قدرش زیر زمین است.**

فلفل نبین چه ریزه بشکن ببین چه تیزه

○ **آدم که به پیغام هر شیرینی فرهاد نمی‌شود تا بیستون* را بکند.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند فرهاد، عاشق شیرین بود. شیرین برای فرهاد پیغام فرستاد که روی کوه

بیستون جوی آبی بکن تا آب کوه به گاو و گوسفندهای من برسد و خانه‌ام با رسیدن آب، آباد شود. فرهاد که او را دوست داشت، بدون توجه به سختی‌ها و خطر کار با تیشه مشغول کندن سنگ‌های سخت کوه بیستون شد.

اطرافیان که می‌دیدند فرهاد با عشق و علاقه زیاد شب و روز تیشه می‌زند تا جوی آب مورد نظر شیرین را بکند، حسودیشان شد. سعی کردند به او بفهمانند که کار سختی را در پیش گرفته است. آخرش به دروغ یک روز به او گفتند: «چه نشسته‌ای که شیرین مرد.»

فرهاد تیشهٔ کوه کنی را به سر خودش زد و جابه‌جا کشته شد.

* **کاربرد:**

۱ـ اگر کسی حاضر نباشد دست به کار پر زحمت و خطرناکی بزند، بی‌میلی خودش را با گفتن این ضرب‌المثل اعلام می‌کند و به مخاطبش می‌گوید که آدم به خاطر هر سود یا سفارش کم‌ارزشی خودش را به خطر نمی‌اندازد.

۲ـ این مثل به کسانی که بی‌توجه به عواقب کارهای سخت خود را گرفتار کرده‌اند و به خطر انداخته‌اند، نیز گفته می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* بیستون: کوهی است در نزدیکی کرمانشاه.

○ **آدم که نباید به خاطر کفش ساغری* مردم، چارُق** پاپَتی*** خودش را از دست بدهد.**

□ **توضیح:**

گاهی انسان در آرزوی به دست آوردن چیزی یا در آرزویی بزرگ و دست نیافتنی، چنان غرق در رؤیا و خیال می‌شود که لحظه‌های واقعی زندگی را از دست می‌دهد و از نعمت‌ها و امکاناتی هم که دارد، خود را محروم می‌کند.

* **کاربرد:**

ضرب‌المثلی است خطاب به آدم‌های خوش‌باور و خیالباف که در آرزویی بزرگ، امکانات ساده و قابل دسترس زندگی را از دست می‌دهند و در دنیای رؤیاهای زیبا، واقعیت‌ها را نادیده می‌گیرند.

□ **معنای لغات:**

* ساغری: پاپوش ساخته شده از چرم.

** چارق: نوعی پاپوش که از جنس نخ پشمی و به صورت ساده بافته می‌شود و با بند، محکم به پا بسته می‌شود.



*** پاپتی: در گویش روستایی به معنای لخت و بدون پوشش است.

○ **آدم گدا و این همه ادا!**

شکم گرسنه و آروغ فندقی زدن.

○ **آدم گرسنه، با شیر هم می‌جنگد.**

✽ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی استفاده می‌شود که به دلیل نیاز و فقر مالی، دست به هر کاری بزند، با هر مشکلی رو به رو شود، بی‌پروا و تند زبان شود و از هیچ کس و هیچ چیز نترسد. با گفتن این ضرب‌المثل، سعی می‌شود عذر و بهانه‌ای برای پرخاش و بی‌پروایی چنین کسی آورده شود.

○ **آدم گرسنه خواب نان سنگک می‌بیند و کباب بازار.**

شتر در خواب بیند پنبه دانه گهی لپ لپ خورد، گه دانه دانه.

○ **آدم گرسنه، سنگ را هم می‌خورد.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند لقمان به پسرش نصیحت می‌کرد که چیزی مخور، مگر بهترین غذا را و جایی نخواب، مگر در راحت‌ترین بسترها.

روزی پسر از رنج گرسنگی بی‌تاب شده بود و از پدر، در مورد این نصیحت سؤال کرد. پدر گفت: «منظور این بود که آن‌قدر گرسنه بمان که تکه نان خشکی برایت بهترین غذا باشد و آن قدر بی‌خواب باش تا زمین و خاک هم برایت بهترین بستر و آسوده‌ترین جا، برای راحتی و آسایش باشد.

✽ **کاربرد:**

۱ـ این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که به بهانه‌ای از خوردن غذایی خودداری می‌کند و از غذا و یا خوراکی ایراد و عیب بی‌جا می‌گیرد.

۲ـ کاربرد دیگر این مثل ،هنگامی است که آدمی بی‌نیاز، خود را نیازمند نشان دهد؛ اما به کسانی که برای رفع نیاز او اقدام کرده‌اند، روی خوش نشان ندهد و برای پذیرفتن کمک آن‌ها بهانه بیاورد. دیگران برای اثبات دروغ بودن نیازمندی او، می‌گویند: «گرسنه نیست وگرنه *آدم گرسنه، سنگ را می‌خورد.*»

■ **مشابه:**

● وانکه را دستگاه و قدرت نیست شلغم پخته مرغ بریان است
(سعدی)

○ **آدم ناشی، سرنا را از سرگشادش می‌زند.**

□ **توضیح:**

سرنا نوعی ساز بادی است که از یک لولهٔ بلند تشکیل شده است. یک سر این لوله، گشادتر ویک سر آن، تنگتر است. وقتی از قسمت تنگ لوله دمیده شود، از سمت دیگر آن، صدا به گوش می‌رسد؛ اما اگر از قسمت گشاد لوله بدمند، صدایی در نمی‌آید.

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل دربارهٔ کسی به کار می‌رود که به دلیل ناآشنایی و نداشتن مهارت در کاری، آن را اشتباه انجام می‌دهد و باعث خرابکاری و خنده می‌شود.

۲ـ همچنین در مورد کسانی گفته می‌شود که کارها را به شیوهٔ درست پیش نمی‌برند و مایهٔ زحمت خود و دیگران می‌شوند.

■ **مشابه:**

● لقمه را از پشت سر به دهان می‌برد.

○ **آدم ندار را سر نمی‌برند.**

□ **توضیح:**

بالاترین حدّ مجازات برای یک مجرم، دار زدن و کشتن او است.

* **کاربرد:**

۱ـ ضرب‌المثلی است برای دلداری دادن به آدمی که در اثر فقر و نیاز، احساس ناراحتی کند و کاملاً ناامید باشد.

۲ـ گاهی این مثل را دربارهٔ کسی می‌گویند که به دلیل فقر و تنگدستی، گناهی کرده باشد یا توان انجام کار مهمی را نداشته باشد.

۳ـ گاهی این مثل، به عنوان عذر و بهانهٔ آدم بدهکاری است که پول ندارد قرض خود را بپردازد.

○ **آدم نمی‌داند به کدام سازش برقصد.**

□ **توضیح:**

حرکات رقصنده، باید به آهنگ نوازنده هماهنگ باشد. وقتی نوازنده آهنگ مشخصی را ننوازد و هر لحظه نوایی ساز کند، تکلیف هم معلوم نیست.

* **کاربرد:**

دربارهٔ کسی که هر لحظه حرفی می‌زند و خواسته‌ای دارد، و همیشه تغییر رأی می‌دهد و به هیچ چیزی راضی نیست، می‌گویند: «**آدم نمی‌داند به کدام سازش برقصد.**»

○ **آدمی را چو بخت برگردد اسبش اندر طویله، خر گردد.**

زارعی که بد می‌آورد، تو شوره‌زار می‌کارد.

○ **آدمیزاد از سنگ سخت‌تر است و از شیشه نازکتر.**

معمولاً سنگ و شیشه، دو عنصر متفاوت و متضاد هستند؛ اما هر دو از معدن به دست می‌آیند. در وجود انسان نیز احساسات مختلفی که دارای یک ریشه‌اند، به سنگ و شیشه تشبیه می‌شود.

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهند از قدرتهای پنهان یا تضاد تواناییهای انسان صحبت کنند، این ضرب‌المثل را به کار می‌برند.

۲ـ همچنین وقتی بخواهند دربارهٔ کسی صحبت کنند که برخلاف انتظار، کار مهمی را انجام داده یا یکباره تغییر عمده‌ای کرده است، می‌گویند: «*آدمیزاد از سنگ* ...»

۳ـ اگر آدم صبوری یکباره شکیبایی از دست بدهد یا آدم نازکدلی در برابر یک مشکل مهمی بسختی پایداری کند، می‌گویند: «*آدمیزاد از سنگ سخت‌تر است و از شیشه نازکتر.*»

○ **آدمی که خیس است از باران نمی‌ترسد.**

آب که از سر گذشت چه یک نی، چه صد نی.

○ **آردت را می‌خواهی در آسیاب دیگه بکشی***!

□ **توضیح:**

معمولاً در هر روستایی دو سه تا آسیاب بود. کشاورزان بعد از درو کردن گندمهای خود به آسیاب می‌رفتند تا گندمشان را آرد کنند. هر کشاورزی با آسیابانی معامله داشت و گندمش را معمولاً در آسیاب او آرد می‌کرد. اما گاهی به دلیل گران بودن اجرت آسیابان و یا طولانی شدن مدت آرد کردن گندمها، مشتری یک آسیاب تصمیم می‌گرفت، گندمش را به آسیاب دیگر ببرد. این کار چون برخلاف شیوه همیشگی او بود، با بهانه‌تراشی و گاهی دعوا شروع می‌شد. در این موارد آسیابان می‌گفت که تو می‌خواهی به آسیاب دیگری گندمهایت را ببری و این حرفهایت بهانه است.

* **کاربرد:**

هنگامی که کسی برای به هم زدن قول و پیمان قبلی بهانه بیاورد، این مثل را می‌شنود.

□ **معنای لغت:**

* آرد کشیدن: گندم را آرد کردن.

○ **آرد جوخودش را چه جور بسته که دیگری را ببندد.**

اگر بابا بیل‌زنی، باغچه خودت را بیل بزن.

○ **آرد خود را بیخته،* الک** خود را آویخته.**

□ **توضیح:**

در زمانهای گذشته، نان مورد نیاز هر خانواده، در خانه پخته می‌شد؛ همان طور که امروزه هم در بعضی روستاها نان در خانه پخته می‌شود. پیش از تهیهٔ خمیر، آرد را از صافی می‌گذراندند تا دانه‌های درشت یا ناخالصیهای آن از آرد نرم جدا شود و آرد آمادهٔ خمیر شود. الک کردن آرد، بخشی از کار پختن نان بود که

اگر انجام می‌شد، نشانهٔ موفقیت در بخشی از کار بود.

● **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم دربارهٔ تجربه و کارآزمودگی کسی در طول زندگی‌اش صحبت کنیم یا بخواهیم بگوییم که او وظایف زندگی خود را انجام داده و به سنّی رسیده که دیگر از او انتظاری نیست، از این مثل استفاده می‌کنیم.

□ **معنای لغات:**

* بیخته: از صافی گذرانده و ناخالصیهای آن را جدا کرده.

** الک: ظرفی با سوراخهای زیاد، برای جداکردن دانه‌های ریز و درشت یا جدا کردن ناخالصیهای چیزی.

○ **آرزو بر جوانان عیب نیست.**

● **کاربرد:**

۱ـ به کنایه و طنز، دربارهٔ افراد پیری که قاعدتاً نباید آرزوهای محال داشته باشند؛ اما بدون توجه به سن و تجربه، مثل جوانان خیالبافی می‌کنند این مثل گفته می‌شود.

۲ـ اگر جوان بی‌تجربه، خواسته‌های رونشدنی و آرزوهای دست‌نیافتنی داشته باشد، عیبی ندارد. از جوانی او است و آرزو بر جوانان عیب نیست.

○ **آزموده را، آزمودن خطاست.**

□ **توضیح:**

این مثل اشاره به یکی از گفته‌های پیامبر اکرم (ص) دارد، که فرمودند: «المؤمن لایلسع من حجرٍ مرّتین» یعنی مؤمن از یک سور اخ، دوبار گزیده نمی‌شود. این جملهٔ پیامبر، در زبان عربی ضرب‌المثل شده است.

● **کاربرد:**

وقتی کسی بخواهد کاری را بکند که قبلاً آن کار را کرده و شکست خورده است یا دیگران آن کار را کرده‌اند و نتیجه نگرفته‌اند، می‌گویند: «*آزموده را، آزمودن خطاست.*»

○ **آسان یافته، خوار باشد.**

● **کاربرد:**

وقتی چیزی را به آسانی به دست آوریم و برای به دست آوردن آن، کوچک‌ترین مشکلی را متحمل نشویم، ارزش زیادی برای آن چیز قائل نمی‌شویم. این ضرب‌المثل، بیشتر در این گونه موارد استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● کمبود قیمت چیزی که فراوان باشد.

○ **آستین پوستین پدربزرگ.**

من سگی به بام جسته، گردش به او نشسته.

○ **آستین نو، بخور پلو!**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی بهلول یا ملانصر الدین را به یک میهمانی دعوت کردند. او با لباسی کهنه به میهمانی رفت و در بالای مجلس نشست. میهمانان یکی پس از دیگری وارد مجلس شدند و آن قدر به بهلول گفتند: «یک خرده پایین‌تر، یک خرده پایین‌تر...» تا این که سرانجام بهلول به کنار در ورودی رسید و همان جا نشست و غذا خورد. پس از چند روز، بهلول دوباره به همان مجلس دعوت شد. این بار، لباس زیبایی از مردم قرض گرفت و با ظاهری آراسته به میهمانی رفت و از همان اول، خودش دم در نشست. اما هر که از در وارد می‌شد، به او می‌گفت: «آقای بهلول، چرا این جا نشسته‌اید، یک خرده بفرمایید بالاتر!» و آن قدر این تعارف تکرار شد تا بهلول در بالای مجلس جای گرفت. وقتی هنگام خوردن غذا شد، همه مشغول خوردن غذا شدند. بهلول آستین لباس خود را در بشقاب پلو فرو برد و گفت: «آستین نو، بخور پلو!»

حاضران تعجب کردند و علت این کار را از او پرسیدند. بهلول گفت: «من همان شخصی هستم که چند شب پیش هم در این جا میهمان بودم؛ اما کسی به من اعتنایی نکرد و من کنار کفشها غذا خوردم. امشب هم به خاطر لباسم به من احترام می‌گذارید، نه به خاطر خودم؛ پس جا دارد که این حرف را بگویم.» مردم از سخن حکیمانهٔ او شرمنده شدند و به بهلول آفرین گفتند.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی به دلیلی، غیر از توانایی و شعور و یا تقوا، مورد احترام قرار گیرد؛ یعنی به دلایل ظاهری و سطحی مانند سر و وضع و دارایی، مورد عزّت و احترام دیگران واقع شود، این ضرب‌المثل را به کار می‌برند.

○ **آسمان رو انداز و زمین زیر انداز.**

فرشش زمین و لحافش آسمان است.

○ **آسمان سوراخ شده، فلانی از توش افتاده.**

□ **توضیح:**

زمین، محلّ تولّد، رویش و زندگی است و آسمان، همیشه در فرهنگ و اعتقادات مردم، دور، پر رمز و راز و ناشناخته بوده است.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی بی‌اندازه مغرور باشد و خود را برتر از همه و متفاوت با دیگران بداند، به طعنه می‌گویند: «*آسمان سوراخ شده، فلانی از توش افتاده!*»

○ **آسمان کشتی ارباب هنر* می‌شکند.**

□ **توضیح:**

معمولاً آدمهای هنرمند زندگی مادی خوبی ندارند؛ زیرا بیشتر هنرمندان آزاده هستند و حاضر نیستند به

خاطر پول، به هر کاری تن دهند.

* **کاربرد:**

۱ـ گاهی برای تسلی دادن و آرامش بخشیدن به هنرمندی که زمانه با او سرسازگاری ندارد و وضعش خوب نیست، می‌گویند: «*آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند.*»

۲ ـ هنرمندان برای تذکر دادن به خودشان و گفتن این نکته که هر هنرمندی مدتی مشهور است و سر زبانهاست، و پس از آن فراموش می‌شود، این ضرب‌المثل را می‌گویند

□ **معنای لغت:**

* ارباب هنر: صاحب هنران

○ **آسمان ـ که ـ به زمین نمی‌آید.**

□ **توضیح:**

به زمین آمدن آسمان، امری ناشدنی و محال است.

* **کاربرد:**

گاهی وقتی انسان توانایی و شهامت انجام کاری را نداشته باشد یا هنگامی که نگران مسأله‌ای است، برای او این ضرب‌المثل را به کار می‌برند تا او را آسوده و ایمن کنند که بتواند با خیال راحت، کارش را انجام دهد یا حرفش را بزند. با این ضرب‌المثل، به او اطمینان می‌دهند که چیزی عوض نمی‌شود یا اتفاق مهمی نمی‌افتد؛ و اگر اتفاقی هم بیفتد، آن قدرها مهم نیست.

○ **آسمان گَردی داره، دل حسنک دردی داره.**

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل به شوخی در مورد کسی به کار می‌رود که بسیار حسّاس و زودرنج است و اگر آسمان غبارآلود و گرفته شود، دل حسّاسش به درد می‌آید و افسرده می‌شود.

۲ـ وقتی کسی غمگین و افسرده می‌شود و توقع دارد به علت غم و ناراحتی او، دیگران نیز ناراحت وافسرده باشند، به شوخی یا برای تمسخر او، می‌گویند: «*آسمان گَردی داره، دل حسنک دردی داره.*»

○ **آسوده شبی باید و خوش مهتابی.**

* **کاربرد:**

معمولاً آدمهای خوش تعریف، اتفاقهای زندگی و خاطره‌های خود را با آب و تاب بسیار تعریف می‌کنند. اما اگر وقت کافی برای تعریفهایشان نباشد، یا حال و حوصلهٔ تعریف کردن نداشته باشند، باگفتن این ضرب‌المثل، از تعریف خاطره هایشان سر باز می‌زنند.

○ **آسوده شد زسنگ، درختی که بار ریخت.**

□ **توضیح:**

هنگامی که درخت میوه می‌دهد، بسیاری از آدمها برای چیدن میوه‌هایش به طرف آن سنگ پرتاب می‌کنند و بسیار اتفاق می‌افتد که با ضربه‌های سنگ، شاخه‌های درخت می‌شکند و به آن آسیب می‌رسد.

* **کاربرد:**

۱ـ معمولاً بعد از مرگ اشخاص بزرگوار و دانشمندی که در زندگی، مورد بی‌احترامی و آزار افراد بی‌لیاقت و ناآگاه قرار می‌گرفته‌اند، می‌گفتند: «*آسوده شد زسنگ، درختی که بار ریخت.*»

۲ـ همچنین دانشمند دل شکسته‌ای که گوشهٔ تنهایی و دوری از اجتماع را برگزیده باشد تا با آسایش و آرامش، روزگار را سپری کند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کند.

○ **آسوده کسی که خر ندارد از کاه و جوش خبر ندارد**

* **کاربرد:**

داشتن هر چیزی، فایده‌هایی دارد، اما گرفتاریهایی هم پیش می‌آورد. اگر کسی بخواهد از نداشتن چیزی و در نتیجه آسوده بودن از دردسرهای آن چیز ابراز رضایت و خوشحالی کند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کند.

■ **مشابه:**

● سر بزرگ، درد بزرگ هم دارد.
● هرکه بامش بیش، برفش بیشتر.
● هر که تهی کیسه‌تر*، آسوده‌تر.
● نه بر اشتری سوارم، نه چو خر به زیر بارم.
● سبکباری** از بهشت آمده است.
● خوشا آن کس که بارش کمترک بی.
● هرکس یک مرغ کمتر دارد، یک کیش پیش است.

□ **معنای لغات:**

* تهی کیسه: کم پول

** سبکبار: کسی که مال و کالای کمی همراه خود دارد، کسی که بارش سبک است.

○ **آسه* برو، آسه بیا که گربه شاخت نزنه.**

□ **توضیح:**

این مثل، از یک بازی کودکانه قدیمی گرفته شده است، با این آغاز: موش موشک، آسه برو، .... در این ضرب‌المثل مخاطب را از «شاخ گربه» می‌ترسانند در حالی که گربه شاخ ندارد.

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل برای سفارش به احتیاط زیاد و نهایت دقت و مراقبت از نتایج عمل یا موردی یا کسی به کار می‌رود.

۲ـ اگر بخواهیم به کسی بگوییم که کار خودت را بکن و با دیگران کاری نداشته باش و در بحث‌ها و درگیری‌های اجتماعی شرکت نکن تا آسیب نبینی، این مثل را به کار می‌بریم.

□ **معنای لغت:**

* آسه: آهسته

○ **آسیا باش، درشت بگیر و نرم پس بده.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی شیخ ابوسعید ابوالخیر با یاران خودش از کنار آسیابی می‌گذشت. ناگهان ایستاد و بدون این که حرفی به یارانش بزند، ساعتی به صدای گردش سنگهای آسیا و کار کردن آن، گوش کرد. پس از آن، رو به اطرافیانش کرد و گفت: «می‌شنوید؟ می‌دانید که این آسیا چه می‌گوید؟» اطرافیانش که چیزی جز صدای کار کردن آسیا نمی‌شنیدند، با تعجب گفتند: «نه، ماچیز خاصی نمی‌شنویم.» ابوسعید گفت: «این آسیا می‌گوید که من از شما بهترم، زیرا درشت می‌ستانم و نرم باز می‌دهم.»

* **کاربرد:**

وقتی در دعوایی بخواهیم کسی را وادار کنیم که در مقابل حرفهای درشت و تند و تیز طرف مقابلش، خویشتنداری کند، می‌گوییم: «*آسیا باش، درشت بگیر و نرم پس بده.*»

○ **آسیاب به آب طلا گشتن.**

* **کاربرد:**

وقتی به خاطر پول فراوان و ثروت زیاد کسی همه به او احترام می‌گذارند، نه به خاطر شخصیت شایسته و خصوصیات خوب او، می‌گویند: «*آسیابش به طلا می‌گردد!*»

■ **مانند:**

تنبل بی‌سوادی است که آسیابش به آب طلا می‌گردد.

○ **آسیاب* به نوبت.**

□ **توضیح:**

آسیابها به وسیلهٔ باد یا آب کار می‌کردند، لذا کارشان به کندی پیش می‌رفت. هنگام برداشت محصول، همه عجله داشتند که زودتر گندمشان آرد شود.

* **کاربرد:**

۱ ـ در یک صف شلوغ، شخصی از همه جلو می‌زند و تازه، سر و صدا هم راه می‌اندازد.

مغازه‌دار یا شخص مسؤول، با گفتن جملهٔ صبر کن، آسیاب به نوبت! به آن شخص می‌فهماند که باید نوبت را رعایت کند.

۲ـ همچنین، هنگامی که یکی از موانع از میان برداشته شود و دیگران در انتظار از بین رفتن مانع‌های دیگر باشند، امیدوارانه این ضرب‌المثل گفته می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* آسیاب: محلّی که مردم گندم خود را برای آرد کردن به آن جا می‌برند.

○ **آش آلو شدن.**

* **کاربرد:**

وقتی شخصی در موقعیتی قرار بگیرد که بسیار شرمنده و سرشکسته شود، می‌گویند: «*آش آلو شد.*»

■ **مشابه:**

● سکهٔ یک پول شدن.

● سنگ رو یخ شدن.

○ **آش ترش قابل سرپوش ندارد.**

صد دینار جگرک، سفره قلمکار نمی‌خواهد.

○ **آش خودت را بخور، حلیم حاج عباس را به هم نزن!**

* **کاربرد:**

وقتی بخواهیم به کسی بگوییم سرت به کار خودت باشد و در اموری که به تو مربوط نیست، دخالت نکن، این مثل را به کار می‌بریم. گاهی دخالت کردن در بعضی کارها، در ظاهر بی‌خطر یا شاید هم خوب جلوه کند؛ ولی در نهایت موجب دردسر و گرفتاری می‌شود. این ضرب‌المثل اشاره به دخالتهایی دارد که عاقبت خوشی ندارد.

○ **آشنا داند، زبان آشنا.**

زبان خر را خلج می‌داند.

○ **آش نخورده و دهان سوخته.**

آتش گفتیم، دهان سوخت.

○ **آش، با جاش!**

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی به کسی چیزی را تعارف کنیم و او به جای چشیدن، همهٔ آن را بردارد و بخورد

می‌گوییم: «*آش، با جاش!*»

۲ـ وقتی بخواهیم به کسی بگوییم که آنچه داده‌ای خوب است، اما بیشتر می‌خواهیم، این ضرب‌المثل کاربرد دارد.

○ **آشپزخانهٔ امام رضاست نه مال دارا، نه مال گداست**

□ **توضیح:**

از گذشته‌های دور در کنار حرم امام رضاعلیه‌السلام آشپز خانه‌ای بوده است که تمام زیارت کنندگان اعم از فقیر و ثروتمند به آن مراجعه می‌کرده‌اند تا غذای متبرک بخورند. این آشپز خانه مخصوص طبقهٔ خاصی نیست و همه از آن استفاده می‌کنند.

✱ **کاربرد:**

وقتی باغ و ملک یا چیزی برای همه قابل استفاده باشد و مثل بوستانها و کتابخانه‌های عمومی متعلق به قشر خاصی نباشند، می‌گویند:

آشپزخانهٔ امام رضاست نه مال دارا، نه مال گداست

○ **آشپز که دو تا شد، آش یا شور است یا بی‌نمک.**

✱ **کاربرد:**

اگر مسؤولیت یک کار به عهدهٔ دو نفر گذاشته شود، نتیجه خوبی نخواهد داشت؛ زیرا هر کس به امید دیگری کار را رها خواهد کرد یا هر کدام با دخالت در کار دیگری، نتیجهٔ نامطلوبی را به بار خواهد آورد.

■ **مشابه:**

● خانه‌ای را که دو کدبانوست، خاک تا زانوست.

○ **آش خوردن تو هم، به جنگ کردن نادر می‌ماند.**

□ **توضیح:**



این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند نادرشاه بالُرهای بختیاری، درگیر جنگی شد. ابتدا آن را ساده پنداشت. به همین دلیل، بی‌مطالعه و بدون برنامه‌ریزی و بررسی، اقدام به حمله کرد. در همان نخستین مرحلهٔ جنگ، نیروهایش محاصره شدند و نادر شاه مجبور به قبول شکستی سخت شد. نادر از میدان جنگ گریخت و خسته و گرسنه در کوره‌راهها راه افتاد. به خانهٔ پیرزن دهقانی رسید. پیرزن به او پناه داد. نادرشاه پس از کمی خواب و استراحت، غذایی برای خوردن خواست. پیرزن آشی را که پخته بود، در کاسه ریخت و برای نادر آورد. نادر از شدت گرسنگی، قاشق را پر از آش کرد و به دهان برد. از داغی آش، دهانش سوخت و فریادش به آسمان رفت. پیرزن از دیدن حال و روز او به خنده افتاد و گفت: «آش خوردن تو هم، به جنگ کردن نادر می‌ماند.»

نادر با تعجب پرسید: «چه شباهتی بین آش خوردن من و جنگیدن نادر است؟»

پیرزن پاسخ داد: «باید آش را قاشق قاشق و از کنار کاسه می‌خوردی که خنکتر است. نادر هم مثل تو، بی‌توجه به قلب دشمن زد و خودش را گرفتار بلا کرد. اگر قدم به قدم و با برنامه پیش می‌رفت، همه چیز بر وفق مرادش بود و مثل تو دهانش نمی‌سوخت!»

❋ کاربرد:

این ضرب‌المثل، هنگامی استفاده می‌شود که کسی کاری را با عجله و شتاب و بدون بررسی و برنامه‌ریزی انجام دهد و به دلیل همین بی‌دقتی و عجله، دچار مشکل و گرفتاری شود.

○ آش شُلّه قَلَمکار است!

□ توضیح:

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند ناصر الدین شاه قاجار، نذر داشت که سالی یک روز - آن هم در فصل بهار - به شهرستانک یا سرخه حصار (از نواحی خوش آب و هوای اطراف تهران) برود؛ در این روز خاص، به دستور او، دوازده دیگ آش بار می‌گذاشتند. مواد این آش، شامل چهارده رأس گوسفند و مقدار زیادی حبوبات، سبزیها و ادویه‌های مختلف بود. هنگام پختن این آش، نزدیکان شاه به اتفاق اهل خانوادهٔ خود، تلاش بسیاری می‌کردند که در تهیهٔ مقدمات این آش نذری، از دیگران جلو بزنند و نهایت خدمت و ارادت خود را به این وسیله به شاه نشان دهند. مخارج و تدارکات تهیهٔ آش و ریخت و پاشهای مالی و جشن و سرور پخت این آش، معروف بوده است. اما مراسم پختن این آش، آن قدر شلوغ و بی‌نظم بوده که بعدها برای بی‌نظمی و شلختگی، ضرب‌المثل شده است.

❋ کاربرد:

هرکاری که بدون نظم و ترتیب انجام شود و آغاز و پایان آن معلوم نباشد، تشبیه می‌شود به: آش شلّه قلمکار. این مثل، نشان از هرج و مرج و ریخت و پاش آن کار دارد.

○ آش کشک خالته، بخوری پاته*، نخوری پاته.

□ توضیح:

آشی را که خاله پخته ،باید خورد؛ زیرا نخوردن آن، از ادب به دور است و باعث ناراحتی خاله می‌شود.

❋ کاربرد:

اگر انجام کاری به عهدهٔ کسی گذاشته شده باشد که او میلی به انجام آن نداشته باشد، دیگران برای تشویق او می‌گویند: «*آش کشک خالته بخوری پاته، نخوری پاته*»

یعنی مجبور هستی این کار را انجام بدهی؛ چه علاقه‌ای به آن کار داشته باشی، چه نداشته باشی.

□ معنای لغت:

* پاته: پایت است. به پای تو نوشته شده است.

○ آش نخورده و دهان سوخته!

□ توضیح:

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی مردی به خانهٔ یکی از آشنایان خود رفت. صاحبخانه برای او

کاسه‌ای آش داغ آورد. میهمان هنوز دست به کاسهٔ آش نبرده بود که دندانش بشدت درد گرفت. او دست روی دهان خود گذاشته بود و از درد به خود می‌پیچید. صاحبخانه به خیال آن که او از آن آش داغ خورده و دهانش سوخته است، گفت: «بهتر بود صبر می‌کردی تا آش کمی سرد می‌شد و دهانت نمی‌سوخت.» میهمان که هم از درد دندان رنج می‌برد و هم از حرف صاحبخانه شرمگین شده بود، گفت: «بله، آش نخورده و دهان سوخته!»

✹ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که گناهی نکرده و کار بدی انجام نداده است؛ اما مردم بی‌دلیل او را گناهکار می‌دانند.

■ **مشابه:**

● گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده!

○ **آش همسایه روغن غاز دارد.**

مرغ همسایه غاز است.

○ **آشی برایت بپزم که یک وجب روغن رویش باشد.**

□ **توضیح:**

آش از خوراکهای معمولی و همیشگی مردم ایران بوده است. وجود سبزی و حبوبات بسیار در آش، نیرویی کافی را به مردم می‌دهد و ویتامینها و مواد لازم را به بدن می‌رساند. معمولاً آشی که روغن هم داشته باشد، خوشمزه‌تر است.

در قدیم، وقتی می‌خواستند به کسی احترام بگذارند، می‌گفتند: بیا تا برایت آش روغن‌دار بپزیم.

✹ **کاربرد:**

این مثل را به طعنه، دربارهٔ کسی می‌گویند که کار خلافی کرده و باید منتظر سزای عملش باشد، گویندهٔ ضرب‌المثل، برای مخاطب خطا کارش، خط و نشان می‌کشد و می‌گوید، جواب کارهای بدت را می‌دهم.

■ **مشابه:**

● حسابت را کف دستت می‌گذارم.

○ **آش یزید را می‌خوری، برای امام حسین(ع) سینه می‌زنی؟**

✹ **کاربرد:**

این مثل برای آدمهای منافق و دورو کاربرد دارد.

○ **آفتاب از کدام طرف در آمده؟!**

✹ **کاربرد:**

وقتی حادثه‌ای پیش آمده باشد که برخلاف معمول است؛ یعنی اتفاقی افتاده که هیچ کس

منتظر وقوع آن نبوده است، می‌گویند: «*آفتاب از کدام طرف در آمد؟!*»

○ **آفتاب به زردی افتاد، تنبل به جَلدی* افتاد.**

✹ **کاربرد:**

حالا که وقت غروب آفتاب است و روز دارد تمام می‌شود، آدم تنبل، که تا به حال فکر کارش نبوده، از دست دادن زمان را حس کرده است؛ لذا زرنگ و چابک شده و دارد تند تند و با عجله کارهایش را می‌کند. وقتی بخواهند نشان دهند که شخصی بی‌موقع و بی‌فایده، و در آخرین فرصتها دست به کاری زده است می‌گویند: «*آفتاب به زردی افتاد، تنبل به جلدی افتاد.*»

■ **مشابه:**

● گُلِ دقیقهٔ نود.

□ **معنای لغت:**

* جلدی: چابکی، زرنگی

○ **آفتاب خانه همسایه گرم‌تر است.**

مرغ همسایه غاز است.

○ **آفتاب لب بام است.**

□ **توضیح:**

وقتی غروب می‌شود، نور کمرنگ خورشید به بالای بام و دیوار می‌تابد و این، نشان از آخرین لحظه‌های روز و نزدیک بودن شب است.

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهند درباره کسی که بسیار پیر است و هر لحظه ممکن است زمان مرگش فرا برسد، حرف بزنند، می‌گویند: «*آفتاب لب بام است.*»؛یعنی چیزی به غروب زندگی‌اش باقی نمانده است.

۲ـ وقتی بخواهند درباره کسی که قدرتش در حال از بین رفتن است، حرف بزنند، این مثل را می‌گویند.

■ **مشابه:**

● آفتاب سر دیوار است.

● یک پایش این دنیاست و یک پایش آن دنیا.

● یک شب میهمانیم و صد سال دعاگو.

○ **آفتابه اگر از طلاست، جاش تو خلاست*.**

❋ **کاربرد:**

ظاهر گران و پر زرق و برق نشان‌دهندهٔ ارزش و شخصیت نیست. بسیاری از آدم‌های پست و زبون، خود را در لباس‌های گرانبها و لوازمی ارزشمند پنهان می‌کنند؛ به امید آن که برای خود ارج و منزلتی کسب کنند؛ در حالی که در اصل، همانند که بودند.

■ **مشابه:**

● خر، اَر** جُل اطلس بپوشد، خر است.

□ **معنای لغات:**

* خلا: مستراح، دستشویی

** اَر: اگر

○ **آفتابه خرج لحیم.**

□ **توضیح:**

در قدیم برای رفتن به دستشویی و شست‌وشو، از آفتابه استفاده می‌کردند. آفتابه‌ها در اثر استفادهٔ زیاد، سوراخ می‌شدند و آب را درون خود نگه نمی‌داشتند. صاحب آفتابه مجبور بود آفتابهٔ سوراخ شده و فرسوده را هر چند روز یکبار، به «لحیم گر*» بدهد تا آن را تعمیر کند و سوراخش را بپوشاند. گاه خرج تعمیر، بیشتر از پول یک آفتابهٔ تازه و سالم می‌شد.

❋ **کاربرد:**

وقتی وسیله‌ای در اثر فرسودگی، نیاز به تعمیر مداوم داشته باشد و، به اصطلاح، به خرج افتاده باشد، می‌گویند: «*آفتابه خرج لحیم.*»

■ **مشابه:**

● بار به کرایه‌اش نمی‌ارزد.

● خر، سی شاهی، پالان دوزار

□ **معنای لغت:**

* لحیم گر: کسی که با سرب و قلع داغ شده، سوراخ و درز وسایل حلبی را پر می‌کند.

○ **آفتاب همیشه پشت ابر نمی‌ماند.**

❋ **کاربرد:**

اگر بخواهیم تأکید کنیم که حقیقت پنهان نمی‌ماند و یک روز خودش را آشکار می‌کند، یا بخواهیم به کسی هشدار بدهیم که دست از دوز و کلک بردار؛ چون خلاصه روزی رسوا خواهی شد، می‌گوییم: «*آفتاب همیشه پشت ابر نمی‌ماند.*»

■ **مشابه:**

● آفتاب را نتوان زیر سبد پنهان کرد.

○ **آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچ چیز (هیچی).**

□ **توضیح:**

در قدیم هنگامی که برای ناهار یا شام، میهمانی دعوت می‌کردند، قبل و بعد از غذا، آفتابه‌ای را پر از آب می‌کردند و میهمان سر سفره دستهایش را با آب آن می‌شست. این کار به منظور احترام گذاشتن به میهمان انجام می‌شد و نشان از ثروتمند بودن صاحبخانه داشت.

* **کاربرد:**

۱ـ دربارهٔ کسانی گفته می‌شود که از اسباب و لوازم گرانبها و با شکوه استفاده می‌کنند؛ اما در اصل، فقیر و بی‌چیز هستند.

۲ـ همچنین درباره کسانی است که به جای پرداختن به اصل موضوع، به چیزی‌های فرعی بیشتر اهمیت می‌دهند.

۳ـ هنگامی که ظاهرسازی در کاری، بیشتر از توجه به خود موضوع باشد یا برای مقصودی بی‌اهمیت و کم ارزش، هزینه‌های بسیاری شود، می‌گویند: «*آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی*.»

○ **آفتابه و لولهنگ یک کار می‌کنند، اما موقع گرو گذاشتن، قدر* هر یک معلوم می‌شود.**

□ **توضیح:**

آفتابه از فلز، بخصوص مس ساخته می‌شد و ارزش داشت. لولهنگ نیز آفتابه‌ای بود که قدیمیها آن را از سفال یا گِل می‌ساختند. لولهنگ هم همان کار آفتابه را می‌کرد و برای شست‌وشو از آن استفاده می‌شد؛ اما قیمت آن کم بود و ارزش آفتابهٔ مسی را نداشت.

* **کاربرد:**

وقتی کسی به ظاهر اشیا یا آدمها نگاه کند و ارزش معنوی و مادی دو چیز یا دو شخص شبیه هم را درک نکند، می‌گویند: «*آفتابه و لولهنگ یک کار می‌کنند؛ اما موقع گرو گذاشتن قدر هر یک معلوم می‌شود*.»

■ **مشابه:**

● دانـهٔ فـلفل سیاه و خـال مـه رویـان سـیاه   هر دو جـانسوزند؛ امـا ایـن کـجا و آن کـجا

□ **معنای لغت:**

* قدر: ارزش، سودمندی

○ **آقا دیگر توبره گم نمی‌کند.**

* **کاربرد:**

وقتی بخواهیم به شوخی به کسی بگوییم که دیگر با تجربه شده و اشتباه نمی‌کند، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**
● آقا دیگر آفتابه گم نمی‌کند.
● بعد از چهل سال مهتری دیگر توبره گم نمی‌کند.

○ **آقا گفته هفت‌انداز بپزید.**
□ **توضیح:**
این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند؛ روزی بازرگانی غلام خود را به خانه فرستاد تا به بانوی خانه پیغام دهد که شب برای شام «شش‌انداز»* بپزد. غلام بی‌معطلی به راه افتاد و تمام مسیر را از باز ار تا به خانهٔ بازرگان دوید. نزدیک خانه که رسید، پیش خود گفت: «چرا شش‌انداز؟!» و شروع کرد به شمردن افراد خانه. همه روی هم شش نفر بودند. پیش خود فکر کرد حتماً غذایی که ارباب دستور داده به اندازهٔ تعداد اهل خانه است و ارباب عمداً او را به حساب نیاورده. پس خنده‌ای زیرکانه کرد و داخل خانه شد و به بانو گفت: «آقا دستور دادند برای شام هفت‌انداز بپزید!»
✱ **کاربرد:**
این مثل هنگامی استفاده می‌شود که شخصی بخواهد دیگران را فریب دهد و بهره‌ای ببرد؛ اما این کار را بسیار ناشیانه انجام می‌دهد.
□ **معنای لغت:**
* شش‌انداز: نام نوعی غذای قدیمی

○ **آقای خودَمَم، نوکر خودم!**
✱ **کاربرد:**
این مثل وصف حال آدمی است که به خاطر استقلال و تکیه نداشتن به دیگران یا مادیات و تعلقات دنیایی، دارای آزادگی و آسودگی است و آرامش خیال دارد.
■ **مشابه:**
● نه بر اشتری سوارم، نه چو خر به زیر بارم.

○ **آلبالو گیلاس که گل کند، تازه چهارده سالش می‌شود.**
□ **توضیح:**
بعضی آدمها ـ بخصوص خانمهای مسن ـ دوست ندارند سن واقعی خود را آشکار کنند و همیشه به نوعی از بیان این مسأله طفره می‌روند.
گل کردن آلبالو گیلاس، به معنای فصل شکوفایی باغ و فرا رسیدن بهار و مَثَل نو شدن سال است.
✱ **کاربرد:**
این مثل به طعنه، در مورد آدمهایی گفته می‌شود که دوست ندارند سن واقعی خود را بگویند و همیشه خود را جوانتر از سن واقعی خود می‌دانند.

○ **آلو چو به آلو نگرد، رنگ برآرد.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ در اثر همنشینی و دوستی، آدمها مثل هم می‌شوند و اخلاق و رفتارشان شبیه هم می‌شود.

۲ـ مواظب باش با آدمهای خوب نشست و برخاست داشته باشی. اگر دوستانت بد باشند، تو هم مثل آن‌ها می‌شوی.

■ **مشابه:**

● کمال همنشین در من اثر کرد.

○ **آمد ثَواب* کند، کباب شد.**

✱ **کاربرد:**

آمد کار نیک و درستی انجام بدهد، موفق نشد و کارها بدتر شد و خودش هم ضرر دید. پس باید گفت: «**آمد ثواب کند ...**»

□ **معنای لغت:**

* ثواب: کار خیر و خداپسندانه

○ **آمد زیر ابرویش را درست کند، چشمش را هم کور کرد.**

□ **توضیح:**

آرایشگران با تیغ و وسایل دیگر، موهای زائد زیر ابروی زنان را پاک می‌کنند تا ابرو زیباتر جلوه کند. حال اگر آرایش‌کننده ناشی باشد، ممکن است با وسایل تیزش، به چشم آن که برای زیباتر شدن به آرایشگاه رفته، آسیب بزند.

✱ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی گفته می‌شود که کسی برای درست کردن کاری یا چیزی قدم بردارد؛ اما به دلیل ناشیگری، کار را خرابتر هم بکند.

■ **مانند:**

اگر وسیلهٔ برقی خراب شده‌ای را آدم ناشی به دست بگیرد و دل و روده‌اش را هم به هم بریزد، می‌گویند آمد زیر ابرویش را ...

○ **آمد به سرم از آنچه می‌ترسیدم.**

فغان کز هر چه ترسیدم، رسیدم.

○ **آن جا رفت که عرب نی انداخت. (نی بیندازد)**

✱ **کاربرد:**

۱ـ مقام و موقعیتی را که از دست داده، هرگز به دست نخواهد آورد.

۲ـ او رفت و دیگر برنمی‌گردد، یا او را به جایی برده‌اند که راه بازگشتی ندارد.

○ **آن جا که عقاب پَر بریزد* از پشّه لاغری چه خیزد؟**

□ **توضیح:**

عقاب پرنده مقاوم و تیز پروازی است و ساعتها می‌تواند پرواز کند.

✱ **کاربرد:**

جایی که آدمهای با قدرت و شایسته از انجام کاری ناتوان باشند، از آدمهای ضعیف، ترسو و ناتوان کاری برنمی‌آید.

■ **مشابه:**

● کار هر بُز نیست، خرمن کوفتن   گاو نر می‌خواهد و مرد کهن

□ **معنای لغت:**

* پر ریختن: از دست دادن قدرت پرواز.

○ **آن جا که مرا خوش است، رِی پندارم**

□ **توضیح:**

«ری» از شهرهایی بوده که در قدیم، به آبادی و خوش آب و هوایی مشهور بوده است.

✱ **کاربرد:**

در بعضی جاها و در کنار بعضی افراد، انسان احساس آرامش و راحتی می‌کند و با این که برای بار اول است که در آن موقعیت قرار می‌گیرد، ولی حس آشنایی و راحتی در آن محیط، موجب آرامش و خوشحالی می‌شود. در چنین مواقعی، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● کجا خوش است؟ آن جا که دل خوش است.

○ **آن جا که یوسف است، که گوید ز پیرهن.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند حضرت یعقوب پسران زیادی داشت؛ اما در میان آن‌ها حضرت یوسف را بیشتر از همه دوست داشت. به همین دلیل، برادران یوسف به او حسادت کردند و روزی پدرشان را راضی کردند تا یوسف را به صحرا ببرند. در آن جا یوسف را به چاه انداختند و پیراهنش را با خون پرنده‌ای آغشته کردند و پیش پدرشان برگشتند و گفتند: «یوسف را گرگ خورد.»

حضرت یعقوب پیراهن خون‌آلود پسرش را همیشه در کنار داشت و آن را عزیز و گرامی می‌دانست. با دیدن آن، گریه می‌کرد و آن را به صورتش می‌مالید؛ زیرا نشانه و یادگاری از فرزند گمشده‌اش بود. مسلماً وقتی حضرت یوسف پیدا شد، دیگر نیازی به پیراهنی که بوی یوسف را داشت، نبود.

✱ **کاربرد:**

۱ ـ وقتی که دانشمند یا هنرمند بزرگی در جایی باشد و کسی انتظار داشته باشد به آدمهای کمتر از او توجه شود، می‌گویند: «آن جا که یوسف ...»

۲ـ وقتی به جای توجه به موضوعات مهم، کسی انتظار توجه به موضوعات پیش پا افتاده را

داشته باشد، می‌گویند: «**آن جا که یوسف ...**»

۳ـ وقتی برای اثبات دوستی، دلیل مهمی وجود داشته باشد، دلیلهای کوچک را رها می‌کنند و این ضرب‌المثل را می‌گویند.

■ **مشابه:**

● تیمم باطل است، آن جا که آب است.

○ **آنچه با هزار «یا حسین» جمع کرده‌ام، تو با یک «یا علی» می‌بری؟**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند دزدی شبانه، پاورچین پاورچین به خانهٔ روضه‌خوانی رفت. صاحبخانه در خواب شیرین بود و دزد با خیالی آسوده تمام اسباب و اثاثیه را در پارچهٔ بزرگی گذاشت. چهار گوشهٔ پارچه را به هم گره زد و وقتی خواست آن را از زمین بلند کند و بر شانه بگذارد، با صدایی بلند گفت: «یا علی!»
در همین موقع، روضه‌خوان با شنیدن صدای یا علی از خواب بیدار شد، مچ دست دزد را گرفت و گفت: «صبر کن ببینم! آنچه را که با هزار «یا حسین» جمع کرده‌ام، می‌خواهی با یک «یا علی» ببری؟!»

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل به طنز و کنایه هنگامی استفاده می‌شود که کسی به سادگی و راحتی قصد نابود کردن یا به دست آوردن نتیجه سال‌ها زحمت و تلاش دیگری را داشته باشد.

○ **آنچه تو از رو می‌خوانی، من از بَرَم***.

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند عتیقه‌شناسی به روستایی رفته بود. در خانهٔ مرد روستایی، کاسه‌ای کوچک دید که بسیار ارزشمند و قدیمی بود. گربه‌ای از آن کاسه آب می‌خورد. عتیقه شناس تصمیم گرفت بی‌آن که مرد روستایی را متوجه ارزش کاسه کند، به هر ترتیبی شده آن را به دست بیاورد. این بود که شروع کرد به تعریف کردن از گربه و گفت: «اگر این گربه را به من بفروشی آن را می‌خرم.»
مرد روستایی خندید و گفت: «گربه قابلی ندارد. پنج تومان بدهید و با خود ببریدش؛ مال شما.»
عتیقه‌شناس پنج تومان به روستایی داد و گربه را بغل گرفت که ببرد. همین که خواست از در خارج شود، تظاهر کرد که تازه متوجه کاسهٔ قدیمی شده. گفت: «چه خوب این را دیدم. با خودم فکر می‌کردم در چه ظرفی به این گربهٔ بیچاره آب بدهم! پس این ظرف را هم با خودم می‌برم.»
عتیقه‌شناس کاسه را از روی زمین برداشت و مشغول تماشای خطوط عجیبی شد که دور تا دور کاسه نوشته شده بود. مرد روستایی کاسه را از دست عتیقه‌شناس گرفت و گفت: «زحمت نکش، آنچه را تو از رو می‌خوانی من از برم. این جا نوشته؛ چیزی را که باعث می‌شود روزی چهار پنج گربهٔ بی‌ارزش را یکی پنج تومان بفروشی، به هیچ قیمتی نفروش!»

✱ **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم به کسی بگوییم، از حیله و فریب تو آگاهم و گول حرفهایت را نمی‌خورم، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● آن‌هایی را که تو تازه خوانده‌ای، ما کهنه کرده‌ایم.

● ما خودمان چهل سال است آپاراتچی هستیم، ما را فیلم می‌کنی؟

● اگر تو کیفی، من بند کیفم.

● درسی را که تو خوانده‌ای، ما از بریم.

□ **معنای لغت:**

* از برم: از حفظ هستم، به ذهن و حافظه‌ام سپرده‌ام.

○ **آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری.**

یار ما آن دارد و این نیز هم.

○ **آنچه شیران را کند روبه مزاج　　احتیاج است احتیاج است احتیاج**

* **کاربرد:**

اگر بخواهیم دربارهٔ کسی حرف بزنیم که به دلیل فقر و یا نیازمندی به کاری پست تن داده است از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

سگان از ناتوانی مهربانند　　وگرنه سگ کجا و مهربانی

○ **آنچه خود داشت، ز بیگانه تمنا می‌کرد.**

آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم.

○ **آن خویش من است، که در پیش من است.**

* **کاربرد:**

گاهی پیش می‌آید که در گرفتاریها خویشان و نزدیکان کسی او را ترک می‌کنند و او را با انبوهی از مشکلات تنها می‌گذارند؛ در حالی که دوست یا دوستانی که هیچ خویشاوندی و نزدیکی فامیلی با او ندارند، به یاری‌اش می‌شتابند و کمکش می‌کنند. در این گونه موارد، از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● برادر که در بند خویش است، نه برادر است و نه خویش است.

● گر در یمنی، چو با منی، پیش منی　　گر پیش منی، چو بی منی، در یمنی
(سعدی)

● گر گرگ مرا شیر دهد، میش من است.

● بیگانه اگر وفا کند، خویش من است.

○ **آن دوشاخ گاو اگر خر داشتی　　یک شکم در آدمی نگذاشتی**

خدا خر را شناخت و شاخش نداد.

○ **آن ذرّه که در حساب ناید، ماییم.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهیم خودمان را کوچک و بی‌ارزش کنیم و به دیگران احترام بگذاریم، این ضرب‌المثل را می‌گوییم.

۲ـ وقتی در کاری ما را به حساب نیاورند، مثلاً به یک میهمانی که خیلی‌ها را دعوت کرده‌اند، ما را دعوت نکنند و از ما دلیل این بی‌احترامی پرسیده شود، می‌گوییم: «**آن ذرّه که در ...**»

○ **آن را که چنان کند، چنین آید پیش.**

✱ **کاربرد:**

هر چه در زندگی با آن رو به رو می‌شویم، نتیجهٔ عمل خودمان است. این مثل برای یادآوری آن است که هر کس خود مسؤول نتیجهٔ کارهای خودش است.

■ **مشابه:**

● از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو
● از ماست که بر ماست.

○ **آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است.**

□ **توضیح:**

آدمی که دزد نباشد، از پرس و جوی دیگران ناراحت نمی‌شود.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی به درستکاری خودش مطمئن باشد و دیگران بخواهند حساب کارهایش را برسند و عیب و ایراد کارش را درآورند، گفته می‌شود: «**آن را که حساب ...**»

■ **مشابه:**

● چوب را که برداری، گربه دزد فرار می‌کند.
● هر کس خیانت ورزد، دستش از حساب بلرزد.
● سیر نخورده‌ایم که از بوی گند آن بترسیم.
● طلا که پاک است، چه منتش به خاک است.
● دل که پاک است، زبان بی‌باک است.

○ **آن روزی کشته شدم که آن گاو سفید را کشتی.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند در چمنزاری دور از دهکده، سه گاو و یک شیر با هم زندگی می‌کردند. یکی از گاوها حنایی بود، یکی سیاه و دیگری سفید. با این که شب و روز شیر به فکر خوردن گاوها بود؛

ولی چون آن‌ها سه گاو بودند، او جرأت نمی‌کرد به سر اغشان برود و شکارشان کند. این بود که خوب فکر کرد تا راهی پیدا کند.

روزی از روزها، گاو سفید برای خوردن علف تازه ، از جمع دوستان خود دور شد. شیر رو به گاو سیاه و حنایی کرد و گفت: «این گاو سفید رنگ است. اگر گذر یکی از مردم ده به این جا بیفتد، رنگ سفید او همه را متوجه خود خواهد کرد و خانهٔ امن ما به دست دشمن خواهد افتاد و یکی از ما زنده نخواهیم ماند. بهتر است من این گاو سفید را بکشم و هر سهٔ ما با خیالی آسوده در این جا زندگی کنیم.»

بالأخره هر دو گاو راضی شدند و وقتی گاو سفید بازگشت، شیر جستی زد و در یک لحظه، او را از پای درآورد.

چند روزی گذشت. شیر منتظر فرصتی دوباره بود. تا این که گاو حنایی را تنها دید. به سراغ او رفت و گفت: «من و تو همرنگیم، باهم برادریم؛ اما این گاو سیاه در میان ما غریبه است. اگر تو اجازه دهی، او را می‌کشم و هر دو با هم تا آخر عمر، به خوبی و آرامش زندگی خواهیم کرد.»

گاو حنایی، فریب حرفهای شیر را خورد و پذیرفت تا گاو سیاه هم کشته شود. وقتی گاو سیاه بازگشت، شیر وحشی و غران، به سوی او حمله کرد و گاو بیچاره را از پای درآورد.

چند روزی گذشت. شیر گرسنه شد و با خیال آسوده به سراغ گاو حنایی رفت. گاو مشغول علف خوردن بود. شیر دور گاو چرخی زد و گفت: «خوب حالا نوبت تو است که کشته شوی!»

گاو حنایی با حسرت به آسمان نگاه کرد و گفت: «همان روزی کشته شدم که تو آن گاو سفید را کشتی!»

* **کاربرد:**

گاه پیش می‌آید بعضی افراد برای رسیدن به مقام یا موقعیتی برتر از دیگران، به آسانی شکست یا حتی مرگ دیگران را می‌پذیرند. در حق دوست یا برادر خیانت می‌کنند و برای به دست آوردن سود و موقعیت بهتر، از هیچ کار زشتی رویگردان نیستند. در حالی که عاقبت کار، خود نیز گرفتار همان وضعیتی می‌شوند که برای دیگران به وجود آورده‌اند. از این مثل، در چنین شرایطی استفاده می‌شود.

○ آن روی ورق را نخوانده است.

□ **توضیح:**

معمولاً برای نوشتن روی ورقه، از هر دو روی آن استفاده می‌شود. گاهی ممکن است بر اثر اشتباه یا عجله، شخصی فقط یک روی ورقه را بخواند.

* **کاربرد:**

۱ ـ فکر آخر و عاقبت کار را نکرده است، با تدبیر و اندیشه ،همه جوانب کار را در نظر نگرفته است، در پیش‌بینی جریان کار، در جایی اشتباه کرده است؛ پس «**آن روی ورقه را نخوانده است.**»

۲ ـ همچنین وقتی می‌خواهیم بگوییم که ما هم برای خودمان نقشه‌هایی کشیده‌ایم که او خبر ندارد یا سرنوشت، رویدادهایی را برای افراد پیش می‌آورد که اصلاً پیش‌بینی نشده

است، این ضرب‌المثل را به کار می‌بریم.

○ **آن ریشی را که گرو می‌گیرند، این نیست.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مرد خوب و خوشنامی دچار گرفتاری شد و به مقداری پول نیاز پیدا کرد. از کسی تقاضای مبلغی وام کرد؛ ولی هیچ چیز با ارزشی نداشت که در مقابل دریافت پول گرو بگذارد. وام‌دهنده گفت: «اگر ریش گرو بگذاری، می‌پذیرم.» مرد نیازمند، ناراحت و غمگین به فکر فرو رفت. پس از کمی اندیشه، از روی نیاز و ناچاری پذیرفت و شانه‌ای خواست. سپس شانه را با احتیاط به ریش خودکشید و تار مویی از میان شانه برداشت، در کاغذی پیچید و به وام‌دهنده داد.

این قصه به گوش مرد دزد و حیله‌گری رسید. او هم بلافاصله نزد وام‌دهنده رفت و گفت: «در ازای ریشی که گرو می‌گذارم، به من هم وامی بده» سپس در ریش خود چنگ زد و مشتی مو از ریش خود کند و جلوی وام‌دهنده گذاشت. مرد وقتی رفتار و عمل او را دید، با ناراحتی او را بیرون کرد و گفت: «آن ریشی را که گرو می‌گیرند، این نیست!»

ریش گرو گذاشتن، کنایه از اعتبار و اعتمادی است که ارزشی بالاتر از مادیات دارد. عیاران و پهلوانان، از زمانهای گذشته برای حلّ اختلافات دیگران یا ضمانت دادن، از این اصطلاح استفاده می‌کردند و به عبارتی، شخصیت و حیثیت خود را در گرو انجام آن کار می‌گذاشتند.

✱ **کاربرد:**

این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که اعتبار و حیثیتی ندارند؛ ولی برای انجام درخواستشان، می‌خواهند ریش گرو بگذارند!

○ **آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت.**

□ **توضیح:**

در گذشته، نوشیدنیها و مایعات خوراکی را در ظرفهای مخصوصی از جنس سفال می‌ریختند که به آن سبو می‌گفتند. به دلیل شکننده بودن سفال، اگر ضربه‌ای به سبو می‌خورد، می‌شکست و مایع داخل آن به زمین می‌ریخت و دیگر قابل استفاده نبود.

پارسایی در نزدیکی گله‌داری مسکن داشت. گله‌دار هر روز کمی روغن گوسفند به پارسا می‌داد و او آن را در سبویی می‌ریخت و کنار می‌گذاشت. روزی سبو پر و سرشار شد. آنگاه پارسا فکر کرد: «این روغن را می‌فروشم. از پولش میش‌هایی می‌خرم. میش‌ها بزودی می‌زایند و بعد از مدت کوتاهی دارای گله می‌شوم و بسیار سود می‌کنم و خانه و باغ می‌خرم و دختری از یک خاندان بزرگ را به زنی می‌گیرم و دارای فرزندانی می‌شوم که همه دانا و مطیع باشند و اگر جز این باشند با این چوبدستی ادبشان می‌کنم.»

و با این سخن چوبدستی را بر سبو زد و سبو شکست و روغن همه بر خاک ریخت.

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل، زمانی به کار می‌رود که آنچه در گذشته می‌توانست موجب سود و فایده شود، امروز هیچ فایده‌ای نداشته باشد و دیگر به درد نخورد.

۲ـ زمانی که فرصتهای خوب از دست رفته باشد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

۳ـ همچنین وقتی که کسی بخواهد به دیگری بگوید که دیگر در فکر کارها و برنامه‌های گذشته نیست.

■ **مشابه:**

● آن ممه را لولو برد.
● آن قفس بگسست و آن هندو گریخت.
● آن مرغ که تخم طلا می‌کرد، مرد.

○ **آن قدر باد کرده که می‌ترسم بترکد.**

✵ **کاربرد:**

وقتی کسی بیش از اندازه به خود مغرور باشد و به دیگران فخر بفروشد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنند.

○ **آن قدر بایست تا زیر پایت علف سبز شود.**

✵ **کاربرد:**

هر چه انتظار بکشی، به نتیجه‌ای نخواهی رسید.

اگر کسی برای رسیدن به مقصودی یا دریافت چیزی و یا گرفتن جوابی بیهوده پافشاری کند، این مثل را می‌شنود.

■ **مشابه:**

● اگر پشت گوشت را دیدی، فلان کس (فلان چیز) را هم خواهی دید.
● باش تا قائم مقام از باغ درآید.
● آن‌قدر بمان تا گیست مثل دندانهایت سفید شود.
● هنوز از میوه‌ها، توتش رسیده.

○ **آنقدر بپز، که بتوانی بخوری!**

✵ **کاربرد:**

حرص نزن، تلاش بیهوده نکن. توان، اندازه و نیاز خودت را درنظر بگیر.

○ **آن قدر بد زد که سرناچی هم فهمید.**

آن قدر شور بود که خان هم فهمید.

○ **آن قدر بمان (باش)، تا قائم مقام از باغ بیرون آید.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند در سال ۱۲۵۱، اطرافیان محمد شاه قاجار، قائم مقام فراهانی را به بهانه

این که شاه او را به باغ نگارستان دعوت کرده و با او کار مهمی دارد، به باغ بردند و در آن جا او را به قتل رساندند. همراهان و خادمان وزیر، بیرون باغ منتظر ماندند تا قائم مقام باز گردد؛ ولی او هرگز از باغ خارج نشد.

✱ **کاربرد:**

وقتی انجام کاری محال و غیر ممکن باشد و انتظار برای به نتیجه رسیدن آن بیهوده، از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● آن قدر بایست تا زیر پایت علف سبز شود.

○ **آن قدر بمان تا گیست مثل دندانهایت سفید شود.**

آن قدر بایست تا علف زیر پایت سبز شود.

○ **آن قدر خدا خدا کردم تا ابر را هوا کردم.**

□ **توضیح:**

در میان کشاورزان، رسم است که هنگام خشکسالی و کمبود باران، در مصلّا جمع می‌شوند و دست دعا برمی‌دارند و از خدا می‌خواهند که ابر رحمتش را بفرستد و باران بیاید تا آنچه کاشته‌اند، از بی‌آبی نابود نشود.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی برای رسیدن به هدفی یا به دست آوردن چیزی، دست به دعا بردارد و تلاش بسیار کند، و عاقبت آن را به دست آورد و به آرزویش برسد، می‌گوید: «*آن قدر خدا خدا کردم تا ابر را هوا کردم.*»

○ **آن قدر خوابیدیم که شیطان بیدارمان کرد.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ داستانی که آن را جلال‌الدین مولوی در کتاب مثنوی معنوی به شعر سروده است:

می‌گویند روزی معاویه از دیدار مردم آنقدر خسته بود که دستور داد تمام درهای قصر را ببندند و هیچ کس را به داخل قصر راه ندهند و بعد خوابید. خوابی عمیق. ناگهان مردی معاویه را از خواب بیدار کرد.

معاویه وقتی چشم باز کرد مرد پنهان شد. معاویه گفت: «تمام درها بسته بود. تو چه کسی هستی و چگونه به داخل قصر آمده‌ای؟»

مرد پاسخ داد: «من شیطان هستم آمده‌ام تا تو را بیدار کنم تا به موقع به مسجد بروی و نماز بخوانی، عجله کن، دیر شده است.»

معاویه با تعجب گفت: «تو شیطانی. چطور برای انجام کار خیر به اینجا آمده‌ای. نه! تو دروغ می‌گویی. تو نمی‌توانی راهنمای کاری خیر و خداپسندانه باشی.»

شیطان پاسخ داد: «من اول فرشته بودم و آنچه امروز هستم نتیجه عشق بی‌انتهای من به خداست. این من

هستم که راستی و صداقت قلبها را محک می‌زنم.»

معاویه گفت: «تو افراد بی‌شماری را از راه به بیراهه کشاندی. تو دشمن بیداری هستی راست بگو، چرا مرا از خواب بیدار کردی.»

ابلیس گفت: «اگر تو به موقع به نماز نمی‌رسیدی و نمی‌توانستی همراه جماعتی که نماز می‌خوانند نماز بخوانی چنان آهی از دل سوخته‌ات بر می‌خواست که از صد ذکر و نماز برتر و بالاتر بود. تو را بیدار کردم تا لذت این سوختن از عشق را احساس نکنی!»

* **کاربرد:**

وقتی کسی احساس کند به دلیل خطا یا اشتباهی که مرتکب شده از طرف فردی کوچک‌تر از خود یا شخصی نادان مورد سرزنش و پند قرار گرفته از این مثل استفاده می‌کند.

■ **مشابه:**

● آن قدر نمردیم تا از قبرستان آمدند صدامان کردند. (فرستادند دنبالمان)

○ **آن قدر دهلی هست که به سرناچی نمی‌رسد.**

آن قدر سمن هست که یاسمن پیدا نیست.

○ **آن‌قدر سمن هست که یاسمن پیدا نیست.**

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی در یک جمع، بسیاری از افراد، برتر از شخصی باشند که خود آن شخص هم خصوصیاتی خوب و برجسته دارد، و به دلیل همین زیاد بودن خوبترها و بهترها، دیگر کسی به او اهمیت ندهد و به او توجه نکند، می‌گویند: «**آنقدر سمن هست که یاسمن....**»

۲ـ همچنین هنگامی که دردها و گرفتاریها آن قدر زیاد باشد که درد و گرفتاری‌های کوچک به نظر نیاید، این ضرب‌المثل کاربرد دارد.

■ **مشابه:**

● آن قدر دُهلی* هست که به سُرناچی** نمی‌رسد!

□ **معنای لغات:**

* دهلی: دایره‌زن، دهل‌زن

** سرناچی: شیپورزن، نوازنده سرنا

○ **آن قدر شور بود که خان هم فهمید.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند در روستایی خانی زندگی می‌کرد که طعم و بو و مزهٔ غذا برایش فرقی نداشت. شوری و تلخی و شیرینی برایش یکسان بود. از قضای روزگار، آشپزی داشت که همیشه غذا را شور می‌کرد و چون خان مزه را نمی‌فهمید، آشپز هر طور که دلش می‌خواست، غذا می‌پخت. خانهٔ خان پر

رفت و آمد بود و سفره‌اش همیشه پر از میهمان. کسانی که بر سفرهٔ خان غذا می‌خوردند، از شوری غذاها در عذاب بودند؛ ولی چون خان هیچ اعتراضی نمی‌کرد و با لذت غذاهای پرنمک آشپز را می‌خورد، ناچار همه سکوت می‌کردند و با هر عذابی بود، غذای شور را می‌خوردند. تا این که یک شب غذا آن قدر شور شد که خان آشپز را صدا زد و گفت: «چرا این غذا این قدر شور است؟»

آشپز که اصلاً انتظارش را نداشت، گفت: «نه! اصلاً شور نیست...»

یکی از میهمانان که کنار سفره نشسته بود، صبر از کف داد و گفت: «خانه خراب! این غذا آن قدر شور بود که خان هم فهمید؛ آن وقت تو شوری آن را انکار می‌کنی؟!»

❋ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که در انجام کارهای نادرست و سوءاستفاده از موقعیتهای مختلف، آن قدر افراط و زیاده‌روی بشود که مظلوم‌ترین و ساده‌ترین افراد نیز لب به اعتراض گشایند.

■ **مشابه:**

● آن قدر بد زد که سرناچی هم فهمید.

○ **آن قدر عقب عقب رفت که از آن ور (طرف) بام افتاد.**

❋ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسانی به کار می‌رود که زیاده‌روی یا احتیاط بیش از حد آن‌ها در کارها، باعث می‌شود یا فرصت را از دست بدهند یا ضرر و زیانی ببینند. در حقیقت این ضرب‌المثل انسان‌ها را به رعایت حد مناسب و دوری از افراط یا تفریط هدایت می‌کند.

○ **آن قدر مار خورده که افعی* شده.**

❋ **کاربرد:**

دربارهٔ کسانی که در حیله گری و کارهای ناپسند تجربهٔ زیادی کسب کرده‌اند و استاد این کارهای زشت شده باشند، می‌گویند: «*آن قدر مار خورده که ...*»

□ **معنای لغت:**

* افعی: نوعی مار سمی و بسیار خطرناک است که بین صخره‌ها و خار و خاشاک زندگی می‌کند. این مار، علاوه بر دندانهای کوچک، دو دندان قلاب مانند در آروارهٔ بالا دارد که به طرف عقب دهان خم شده است. درون این دندان، مجرایی است که به غدهٔ زهر راه دارد.

○ **آن قدر مسجد شده که دو لنگه گندم هم آرد نمی‌کند؟**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند در روستایی، آسیابی قدیمی ویران وجود داشت. آن را کوبیدند و خراب کردند و به جای آن مسجدی ساختند.

روزی مردی روستایی، بی‌خبر از این تغییر و تبدیل از ده نزدیک آن جا، دو کیسه گندم آورد که در آسیاب آرد کند. به او گفتند، این آسیاب مسجد شده است. باید گندمهایت را به ده دیگری ببری و آسیاب کنی.

مرد ساده‌لوح گفت: «یعنی آن قدر مسجد شده که دو لنگه گندم را هم آرد نمی‌کند ؟!»

کاربرد:

۱ـ این مثل به طعنه و شوخی، به کسی گفته می‌شود که در گذشته بسیار فقیر و تنگدست بوده و حالا که به پول و ثروت رسیده، گذشتهٔ خود را کاملاً فراموش کرده است.

۲ـ همچنین دربارهٔ کسی گفته می‌شود که کار زیادی ندارد؛ اما برای این که دعوتی را قبول نکند یا به دیگران کمک نکند و شانه از زیر بار کارهای دیگران خالی کند، خودش را پر کار نشان می‌دهد و وانمود می‌کند که سرش شلوغ است.

○ آن قدر نمردیم، تا از قبرستان صدامان کردند. (فرستادند دنبالمان)

کاربرد:

خیلی دیر کردیم. انجام کاری را که به عهده گرفته بودیم، بیش از حد به عقب انداختیم.

○ آن قدرها هم قرآن نبود.

□ توضیح:

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مردی در مجلسی نشسته بود و از مال و داراییهای خود سخن می‌گفت، تا این که صحبت به قرآنی گرانبها رسید و گفت: «قرآنی داشتم بسیار با ارزش. قرآن خطی بود و به شکلی زیبا تذهیب* شده بود. مردی یهودی آن را به بهای بسیار زیاد از من خرید....»

در این موقع، میزبان به او اشاره‌ای کرد که، چندتن از علمای اسلام در بین میهمانان حضور دارند و گفته‌های او و این که قرآنی چنین با ارزش را به شخصی یهودی فروخته است، برای آنان چندان خوشایند نیست. مرد که متوجه اشتباه خود شده بود، گفت: «البته قرآنی که داشتم، آن قدرها هم قرآن نبود!»

کاربرد:

این مثل وقتی به کار می‌رود که شخصی برای پوشاندن حرف یا کار اشتباه و بی‌جای خود، سعی کند دلیلی بیاورد و دیگران را فریب دهد، و کار خود را به شکلی دیگر جلوه دهد؛ در حالی که همه متوجه این کار فریبکارانه او شده‌اند.

■ مشابه:

● آن قدرها هم نَر نبود.

● خرمن نَرِ نَر هم نبود.

□ معنای لغت:

* تذهیب: تزیین و نقاشی چیزی با آب طلا.



○ آن قدرها هم نَر نبود!

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی روستایی گریبان مرد دیگری را گرفت که این خر که سوارش هستی،

مال من است.

مرد بی‌درنگ از خر پایین آمد و یک پارچهٔ نمدی روی خر انداخت و مردم را به شهادت گرفت که اگر خر مال اوست می‌تواند بگوید که خرش نر است یا ماده.

روستایی گفت: «خر من نر است.».

نمد را برداشتند و دیدند که خر، ماده است.

روستایی بلافاصله گفت: «راستی! خر من آن قدرها هم نر نبود!»

✺ کاربرد:

وقتی کسی ادعایی کند که خلاف آن ثابت شود، بعد، از عقیده و ادعای خودش برگردد و سعی کند با آوردن دلایل بیهوده، به سودی که مورد نظرش بوده برسد، این ضرب‌المثل را می‌شنود.

■ مشابه:

● آن قدرها هم قرآن نبود.

○ آن کس از دزد بترسد که متاعی* دارد.

□ توضیح:

این ضرب المثل، مصرعی از یک بیت سعدی شیرازی است که می‌فرماید:

آن‌کس از دزد بترسد که متاعی دارد   عارفان جمع نکردند و پریشانی** نیست

در قدیم برای سفر از شهری به شهر دیگر، مردم به صورت کاروان حرکت می‌کردند. آن‌ها کالا و اجناس خود را پشت اسب و شتر و الاغ می‌بستند و راه می‌افتادند. مشکل بزرگ کاروان‌ها دزدانی بودند که در سر راه آن‌ها کمین می‌کردند و در فرصتی مناسب، به کاروانیان حمله می‌کردند و دار و ندار آن‌ها را غارت می‌کردند. مسلماً اگر در کاروانی، کسی مال و اموالی نداشت و فقط به قصد سفر همراه کاروان شده بود، ترسی هم از دزد نداشت.

✺ کاربرد:

۱ـ کسی که چیزی ندارد از خطراتی که سر راه دارایی دیگران قرار گرفته، ترسی ندارد.

۲ـ کسی که حساب و کتابش درست است و مال کسی را نخورده، از دادگاه، بررسی کارهایش و حساب پس دادن نمی‌ترسد.

■ مشابه:

● آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است.

□ معنای لغات:

* متاع: جنس، کالا، دارایی

** پریشانی: آشفتگی، در هم ریختگی

○ **آن کَس که بُوَد سایه‌نشین، سایه ندارد.**

* **کاربرد:**

۱ـ در زندگی، افرادی هستند که همیشه از ثمرهٔ کار و خیر دیگران بهره می‌گیرند؛ ولی خودشان به دیگران فایده‌ای نمی‌رسانند. کسی که در سایهٔ درخت بنشیند، خودش نمی‌تواند سایه‌ای به وجود آورد تا کسی را پناه دهد. هنگامی که کسی از امکانات و وجود دیگران استفاده کند و وجودش برای بقیه ثمری نداشته باشد، مصداق این ضرب‌المثل شده است.

۲ـ همچنین هنگامی که بخواهیم به آدم ذلیل و حقیری که خودش با حمایتهای دیگران زندگی می‌کند، بگوییم که تو توانایی دستگیری و حمایت از کسی را نداری، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

○ **آن کسی که فیل می‌خرید، رفت.**

آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت.

○ **آن که را سَر به پشت‌بام برده، خودش باید پایین بیاورد.**

هرکه الاغ را به پشت‌بام برده خودش هم باید پایین بیاورد.

○ **آن کوه شکار ندارَد.**

* **کاربرد:**

گاهی لازم است به کسی که به امید سودی نشسته یا برای به دست آوردن فایده‌ای، می‌خواهد حرکتی انجام بدهد بگوییم که خودت را خسته نکن، از این اتفاق فایده‌ای به تو نمی‌رسد و یا آنچه تو در ذهن خود ساخته‌ای، خواب و خیالی بیش نیست؛ زیرا آن کوه شکار ندارد.

○ **آن که دست از جان بشوید، هرچه در دل دارد بگوید.**

از جان گذشته را به کمک احتیاج نیست.

○ **آن گربه مصاحب بابا از آن تو — و آن قاطر چموش لگدزن از آن من**

□ **توضیح:**

این مثل بیتی از یک قطعهٔ بسیار معروف وحشی بافقی است. ماجرا از این قرار است که پس از مرگ پدری دو پسر او تصمیم به تقسیم میراث باقی مانده از پدر می‌گیرند. پسر بزرگتر با حیله و زیرکی می‌گوید:

زیباتر، آنچه ماند، ز بابا، از آنِ تو — بد،ای برادر! از من و، اعلا از آن تو!
این طاس* خالی از من و، آن کوزه‌ای که بود — پارینه** پُر ز شهد مصفّا، از آنِ تو!
این دیگِ لب شکسته صابون‌پزی زمن — آن چمچه*** هریسه**** و حلوا از آنِ تو!
آن قوچِ شاخ کج که زند شاخ از آنِ من — غوغای جنگِ قوچ و تماشا از آنِ تو!
آن قاطر چموش لگد زن از آنِ من — و آن گربهٔ مصاحب بابا از آنِ تو!

یا بوی ریسمانِ گسلِ میخ کَن ز من — مهمیزِ کَلّه تیز مُطلا***** از آنِ تو!
از صحنِ****** خانه تا به لبِ بام از آنِ من — وَز بام خانه تا به ثُریا******* از آنِ تو!

• کاربرد:

این مثل به طعنه در مورد کسی استفاده می‌شود که سعی می‌کند با چرب زبانی و مظلوم‌نمایی خود را با گذشت و فداکار نشان دهد در حالی که بیشترین سود و بهره را می‌برد.

□ معنای لغات:

* طاس: ظرفی که با آن مایعات را برمی‌دارند.

** پارینه: آنچه که مربوط به زمان گذشته است.

*** چمچه: قاشق بزرگ، ملاقه

**** هریسه: غذایی که از پختن گوشت و حبوبات و دانه‌های خوراکی تهیه می‌شود.

***** مطلاّ: چیزی که رنگ طلایی یا روکش طلا دارد.

****** صحن: حیاط

******* ثریا: پروین، مجموعهٔ چند ستاره در آسمان که از دور به صورت خوشه به نظر می‌رسد.

○ آن گه که تو دیدی، غم نانی داشتم و امروز تشویش جهانی.

□ توضیح:

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند پادشاهی روزهای آخر عمر خود را می‌گذراند؛ ولی جانشینی نداشت که پس از او حکومت را به دست بگیرد و تاج بر سر بگذارد. به همین دلیل، پیش از مرگ، وصیت کرد که نخستین بامداد پس از مرگ من، به جلو دروازهٔ شهر بروید، اولین کسی که وارد شهر شد، او را به عنوان حاکم خود انتخاب کنید و تاج بر سرش بگذارید.

شاه مُرد. صبح روز بعد، از قضای روزگار گدایی ژنده‌پوش از دروازه داخل شد. امر، امر شاه بود و وصیت او باید اجرا می‌شد. پس گدا پادشاه شد. مدتی مملکت را اداره کرد؛ اما رفته رفته اوضاع بر هم ریخت و عدّه‌ای سر به شورش برداشتند. فرمانداران و سپهسالاران از امر او سرپیچی کردند و به مخالفت با او برخاستند. کنترل بخشی از کشور از ادارهٔ شاه خارج شد. مرد درویش، از رسیدگی به امور مملکت و سامان دادن به این همه آشفتگی، سخت خسته و ملول شده بود. تا این که یکی از دوستان دوران فقر او که درویشی تهیدست بود، به سراغش آمد و از این که او را بر تخت قدرت شاهی دید، خوشحال و شادمان شد و به او تبریک گفت. شاه ناراحت و غمگین گفت: «باید به من تسلیت بگویی، نه تبریک!»

دوست او با تعجب پرسید: «چرا ؟ بخت با تو یار بود و از آن همه فقر و تنگدستی نجات یافتی و امروز پادشاه جهانی شده‌ای؛ چرا باید به تو تسلیت بگویم ؟»

شاه گفت: «آن گه که تو دیدی، غم نانی داشتم و امروز تشویش جهانی!»

• کاربرد:

این ضرب‌المثل از زبان کسی بیان می‌شود که به مقام، مسؤولیت و موقعیت بسیار مهم و

بالایی در اجتماع رسیده باشد و به همین دلیل ، گرفتاریهای بی‌شماری برایش پیش آید، که آرامش و آسایش زندگی را از دست بدهد.

○ **آن مرحوم دیگر چه فرمود؟**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مردی سگی داشت که سالیان سال در خانهٔ او پاسبانی کرده بود و در گله‌چرانی و نگهبانی و شکار، یار و همراه او بود. دست بر قضا سگ مُرد و مرد در غم از دست دادن سگ، آن قدر غمگین شد که تصمیم گرفت نعش سگ را در گورستان دهکده دفن کند، تا با این کار، وظیفهٔ خود را نسبت به سگ با وفایش انجام داده باشد.

مرد سگ را در گورستان دفن کرد. مردم به این کار او اعتراض کردند. شکایت خود را نزد قاضی بردند تا حکم صادر کند، که لاشهٔ سگ را از گورستان بیرون بیندازد.

وقتی قاضی شکایت مردم را شنید، رو به مرد کرد و گفت: «خوب تو چه می‌گویی؟»

مرد پاسخ داد: «این سگ هر ماه پنج من نان، یک من روغن، پنجاه عدد تخم‌مرغ و چهار من گوشت پیش من جیره داشت. هنگام مردن وصیت کرد که هر ماه جیره‌اش را تقدیم قاضی کنم!»

قاضی وقتی که این حرفها را شنید، دستمالی از جیبش بیرون آورد، جلوی چشمانش گرفت و گفت: «آن مرحوم دیگر چه فرمود؟!»

✹ **کاربرد:**

هنگامی که کسی بر عقیده و رأی خود ثابت و مصمّم باشد، ولی ناگهان با شنیدن پیشنهاد یا قول و قراری که وعدهٔ سود و منافع بسیار برایش داشته باشد، از تصمیم و عقیدهٔ خود به آسانی بگذرد و کاملاً در وضعیتی مخالف با عقیدهٔ قبلی‌اش قرار بگیرد، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **آن مُرغِ این اَنجیر نیست.**

□ **توضیح:**

می‌گویند مرغی که انجیر می‌خورد، نوکش کج است؛ یعنی برای هر کاری قدرت و وسیله‌ای خاص لازم است.

✹ **کاربرد:**

وقتی بخواهند از ناتوانی کسی در انجام کاری حرف بزنند، می‌گویند: «*آن مرغ این انجیر نیست.*»

■ **مشابه:**

● کار هر بز نیست خرمن کوفتن　　　گاو نر می‌خواهد و مرد کهن

● مرغی که انجیر می‌خورد نوکش کج است.

● نه هر که سر بتراشد، قلندری داند.

○ **آن مرغی که تخم طلا می‌کرد، مُرد!**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند که در زمان سلطنت داریوش دوم شهرهای آسیای صغیر، زیر نفوذ حکومت ایران بودند و به حکومت آن باج و خراج* می‌پرداختند. گرفتن باج و خراج پس از مرگ داریوش دوم هم ادامه یافت و جانشینش، اردشیر دوم نیز توانست از مردم آن شهرها باج و خراج بگیرد. در زمان اردشیر دوم، حتی ایرانیان قوی‌تر شدند و توانستند تمام شهرهای یونان امروز و همچنین قبرس را به تصرف خود درآورند و باج و خراج بیشتری بگیرند. باج و خراجی که مردم و حکومت آسیای صغیر به حکومت ایران می‌دادند، هزار تخم‌طلا بود. پس از اردشیر دوم یعنی وقتی نوبت پادشاهی داریوش سوم رسید، وضع عوض شد. حکومت ایران در زمان او که آخرین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی بود، دچار ضعف شد. اسکندر مقدونی از یونان و آسیای صغیر با لشکر بزرگی به ایران حمله کرد. داریوش سوم برای این که به اسکندر یادآوری کند که کشور و شهرهای شما زیر نفوذ حکومت ایران است، فرستاده‌ای را به سوی او فرستاد و پیغام داد که شما باج و خراج خود را نپرداخته‌اید، فوری بپردازید.

اسکندر که می‌دانست حکومت ایران ضعیف شده است و در حقیقت، برای از بین بردن پادشاهی هخامنشی به ایران حمله کرده بود، در جواب داریوش سوم گفت: «آن مرغی که تخم طلا می‌کرد، مُرد!» پس از آن، اسکندر با لشکریان خود به ایران هجوم آورد. جنگهای متعددی در جاهای مختلف با سربازان ایرانی داشت و شهرهای بسیاری را غارت کرد تا به تخت‌جمشید رسید. اسکندر تخت جمشید را به آتش کشید و ویران کرد. آنچه امروز از تخت جمشید مانده، بقایای قصر بزرگی است که اسکندر نابودش کرده است.

✱ **کاربرد:**

هنگامی که آدمی ضعیف و توسری‌خور قدرت می‌یابد و دیگر مثل گذشته زیر بار زور نمی‌رود، یا هنگامی که آدم ضعیفی، از ظلم و ستمی که به او شده است، به ستوه می‌آید و تصمیم می‌گیرد با زورگو مبارزه کند و بگوید که، دیگر حاضر نیست مانند گذشته زبون و زیردست باشد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت.

□ **معنای لغت:**

* باج و خراج: مالیات، پولی که مردم به پادشاهان می‌دادند.

○ **آن ممه را لولو برد.**

آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت.

○ **آن نقره که کم بهاست، آهن به از اوست.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که از با ارزش بودن و قیمتی بودن وسیله یا آدم بی‌فایده‌ای سخن به میان آید، با

گفتن این ضرب‌المثل نشان می‌دهیم که ما به استفاده و کارآیی آدم‌ها و وسایل فکر می‌کنیم؛ نه به ارزش مادی یا نسبت فامیلی و از این قبیل چیزها.

۲ـ این ضرب‌المثل اشاره به آدم‌هایی است که با این که ظاهر آراسته و مقبولی دارند؛ اما یکدل و صمیمی یا با صداقت نیستند در مقابل چنین افرادی، کسانی هستند که صداقت و یکرنگی دارند و درستکار هستند. این آدم‌ها، حتی اگر دشمن انسان هم باشند، به خاطر صداقت و درستی، بهتر از آدم‌های نوع اول هستند و ارزش بیشتری دارند.

○ **آن وقت که حکم نداشت چی بود، حالا که حکمش به گردنشه!**

حالا دیگر از خلیفه هم خط آورده.

○ **آن وقت که طاق آسمان را می‌زدند، او نیمه‌اش را بالا می‌انداخت.**

□ **توضیح:**

برای ساختن بناهای آجری، شخصی بالای دیوار یا ساختمان می‌ایستد و شخصی دیگر، آجرها را از پایین برایش می‌اندازد. او آجرها را یکی یکی می‌گیرد و روی هم می‌چیند. نصف یک آجر معمولی در اصطلاح بنایی، «نیمه» نامیده می‌شود.

* **کاربرد:**

وقتی بخواهند دربارهٔ سن و سال کسی و تجربه و پیری او حرف بزنند، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **آن وقت که عقل قسمت می‌کردند، تو عقب ترازوی مثقال رفته بودی؟**

□ **توضیح:**

ترازوی مثقال، ترازوی کوچک و بسیار حسّاسی است که به وسیلهٔ آن، می‌توان وزن چیزهای کم یا بسیار کوچک را به‌طور دقیق تعیین کرد.

* **کاربرد:**

وقتی کسی در کاری، پیشنهادی غیر عاقلانه بدهد یا حرفی بزند که نتیجهٔ بی‌فکری او باشد، به شوخی به او می‌گویند که: «**وقتی عقل ...**»

○ **آن‌ها دو نفر بودند همراه، ما صد نفر بودیم تنها.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی یک گروه که تعداد آن‌ها زیاد بود، به سفر رفتند. در میان راه آن‌ها به دو راهزن برخورد کردند. راهزنها به آن گروه حمله کردند. هرکس به فکر نجات جان و مال خودش بود. بعد از کمی زدوخورد، آن‌ها از پس آن دو راهزن برنیامدند؛ دزدها آن‌ها را کتک زدند و اموالشان را به سرقت بردند. آن گروه، نزد حاکم رفتند و شکایت کردند. حاکم وقتی شنید تعداد آن‌ها زیاد بوده، اما از دو

تا راهزن شکست خورده‌اند، با تعجب گفت: «خیلی تعجب دارد! مایهٔ شرمساری است؛ چگونه از آن دو نفر شکست خوردید؟»

یکی از میان آن‌ها جواب داد: «برای این که ما گروهی بودیم تنها؛ اما آن‌ها دو نفر بودند، همراه!»

• کاربرد:

این ضرب‌المثل، در سفارش به اتحاد و یکپارچگی و جلوگیری از تفرقه و پراکندگی به کار می‌رود و این که در سایهٔ اتحاد و همبستگی، انسان می‌تواند کارهای بزرگی انجام دهد.

○ آن‌هایی که دویدند و آن‌هایی که چریدند، هر دو با هم رسیدند.

• کاربرد:

۱ـ زیاد سخت نگیر. آنچه روزی توست به تو می‌رسد.

۲ـ کمی هم از نعمت‌های دنیا بهره ببر.

○ آن‌هایی را که تو تازه خوانده‌ای، ما کهنه کرده‌ایم.

آنچه تو از رو می‌خوانی، من از بَرَم.

○ آن همه چریدی، کو دمبه‌ات؟

امشب همه شب کمچه زدی، کو حلوا؟

○ آن یکی خر داشت پالانش نبود / یافت پالان گرگ خر را در ربود

□ توضیح:

این مثل یک بیت از شعرهای مثنوی مولوی است.

• کاربرد:

آدم بدشانس و بدبیاری است. هیچ‌وقت کارهایش جفت‌وجور نمی‌شود. همیشه یک گوشه از برنامهٔ زندگیش خراب است.

○ آواز آسیا شنیدن و آرد ندیدن.

□ توضیح:

آسیاهای قدیمی که با نیروی باد یا آب حرکت می‌کردند، هنگام کار، سر و صدای خاص خودشان را داشتند. این سر و صدا نشان می‌داد که آسیا کار می‌کند و گندمها را آرد می‌کند.

• کاربرد:

این ضرب‌المثل وقتی استفاده می‌شود که دربارهٔ کاری یا موضوعی، حرف و خبر بسیار زیاد است؛ ولی اقدام و عملی در میان نیست.

■ مشابه:

● از آسیا بانگ است.

○ **آواز توی حمّام است.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی مردی در حمّام، شروع به آواز خواندن کرد. از صدای خودش آن چنان خوشش آمد که فکر کرد اگر پیش امیر بخواند، پاداش بسیار خوبی خواهد گرفت و از مال دنیا بی‌نیاز خواهد شد. از حمام بیرون آمد و پیش امیر رفت و گفت: «قربانت گردم، آوازی آسمانی دارم که خود نیز تا به امروز از آن بی‌خبر بودم. اگر اجازه بفرمایید بخوانم!»

امیر با کنجکاوی گفت: «بخوان!»

مرد با صدای جگر خراش، شروع به خواندن کرد. چهرهٔ امیر خشمگین و درهم شد. مرد که متوجه شد اوضاع خراب است، گفت: «خمره‌ای را تا نیمه آب کنید و بیاورید.»

غلامان چنان کردند و خمره‌ای تا نیمه آب ریختند و آوردند. مرد سرش را داخل خمره کرد و باز آواز خواند. این بار شاه چنان به خشم آمد که دستور داد ترکه‌ای* بیاورند، آن را با آب خمره تر کنند و مرد را آن قدر بزنند تا آب خمره تمام شود. لحظه‌ای نگذشت که ترکه آماده شد. آن را به آب خمره تر می‌کردند و مرد را می‌زدند. با هر ضربهٔ ترکه مرد می‌گفت: «خداوندا تو را سپاس می‌گویم!»

امیر گفت: «ما تو را می‌زنیم و تو خدا را شکر می‌کنی؟!»

مرد نالان و زار گفت: «خدا را سپاس می‌گویم که، به خمره‌ای که نصف آن آب باشد قانع شدم. اگر امیر را با خود به حمام برده بودم، تا تمام شدن آب خزینه**، جز استخوانهای شکسته، چیزی از من باقی نمی‌ماند.»

امیر از این گفتهٔ مرد به خنده افتاد و او را بخشید.

✱ **کاربرد:**

۱ ـ این مثل در مورد آوازی بسیار بد و ناهنجار استفاده می‌شود که خوانندهٔ آن، خود را خوش صدا می‌داند؛ در حالی که صدای او موجب آزار و رنج دیگران می‌شود.

۲ ـ در مورد کسی که خودش را خوب بداند، اما در نظر دیگران آدم خوبی نباشد؛ این مثل گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● آواز خر در چمن

□ **معنای لغات:**

* تَرکه: شاخهٔ باریک و بلند که از درخت بریده می‌شود. وقتی آن را تر کنند، مثل شلّاق عمل می‌کند.

** خزینه: حوض بسیار بزرگ که در حمّامهای قدیم وجود داشت. آن را با آب گرم پر می‌کردند و چند نفر با هم می‌توانستند در آب آن، حمّام کنند.

○ **آواز خرکی، رقص شتری.**

□ **توضیح:**

الاغی که از دست صاحبش گریخته بود، با شتری آشنا شد. هر دو به صحرایی دور رفتند و به خوبی خوردند

و استراحت کردند. یک روز که خوشی زیر دل الاغ زده بود شروع کرد به عرعر کردن. شتر به او گفت: «این کار را نکن. صدایت را می‌شنوند و پیدامان می‌کنند.» الاغ گفت: «سرخوشم و آواز خواندنم گرفته.» مردم صدای الاغ را شنیدند. الاغ و شتر را به ده بردند و بار زیادی بر گرده‌شان بار کردند. الاغ زیر بار سنگینی ازپا افتاد. صاحب بار، بار الاغ و خود الاغ را روی شتر انداخت. کمی که رفتند به راه پرپیچ و خم و دره‌ای رسیدند. شتر مشغول رقصیدن شد. الاغ خسته و نالان گفت: «رفیق چه می‌کنی الان من از روی کولت می‌افتم.» شتر گفت: «سرخوشم و رقصم گرفته.» و آنقدر خودش را تکان داد تا الاغ از روی کولش افتاد و به دره سقوط کرد.

✽ **کاربرد:**

۱ـ هر کاری عکس‌العملی دارد، بدی کنی، بدی می‌بینی.

۲ـ هر کاری جایی دارد، اگر موقعیت‌شناس نباشی آسیب می‌بینی.

■ **مشابه:**

● جواب های هوی است.

● یقه‌ام را می‌گیری، یقه ات را می‌گیرم.

○ **آوازخوان بد صدا، صدایش را بلندتر می‌کند.**

✽ **کاربرد:**

در مورد کسی که شایستگی دریافت چیزی را ندارد؛ اما برای رسیدن به همه چیز، داد و فریاد راه انداخته، می‌گویند: «**آوازخوان...**»

■ **مانند:**

ـ فلانی تازه لیسانس گرفته، ولی علیه استادان خودش، تا حالا ده تا مقالهٔ بی‌ارزش نوشته است.

ـ آخر از قدیم گفته‌اند که آوازخوان بد صدا...

■ **مشابه:**

● جلو جلو می‌رود که عقب نماند.

● فلانی را توی ده راه نمی‌دادند، سراغ کدخدا را می‌گرفت.

○ **آوازخوان ماهی قورباغه است.**

✽ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم نتیجهٔ آن کار چنین عکس‌العملی است یا این شخص لایق آن شخص است و یا چنین کسی لیاقتش چنین چیزی است؛ از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● از چنان خرمن، این چنین خوشه.

● بیله دیگ، بیله چغندر. (ترکی)

● از چنان مادر، این چنین دختر.
● چنان بود پدری، کش* چنین بود فرزند.
● ز آفتاب نتیجه شگفت نیست ضیاء**.
● ز شیران چه زاید مگر شرزه شیر.
● تره به تخمش می‌کشد، حسنی به بابا.
● رگ به ریشه می‌کشد.

□ **معنای لغات:**

* کش: که او را
** ضیاء: نور، روشنایی

○ **آواز دهل شنیدن، از دور خوش است.**

□ **توضیح:**

این‌مثل یک مصرع از یک بیت شعر خیّام است:

این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار   کآواز دُهُل شنیدن از دور خوش است

دهل، طبل بزرگی است که با کوبه‌ای به چوبی نواخته می‌شود و صدایش از نزدیک، گوشخراش، آزاردهنده و نامفهوم است. اما اگر از فاصله‌ای دور شنیده شود، صدای ضربه‌هایش قابل تشخیص است و دلنشین.

✽ **کاربرد:**

تا با کاری از نزدیک آشنایی نداری، دربارهٔ آن قضاوت نکن، خیلی چیزها هست که مردم درباره‌شان بخوبی حرف می‌زنند یا خیلی آدمها هستند که به نیکی و خوبی مشهور شده‌اند؛ امّا وقتی از نزدیک تجربه می‌شوند، به آن خوبی که انتظارش می‌رفت، نیستند.

■ **مشابه:**

● از دور، دل می‌برد و از نزدیک، زهره می‌ترکاند*.
● از سفرهٔ نینداخته، بوی مشک می‌آید.

□ **معنای لغت:**

* زهره ترکاندن: ترساندن، به وحشت انداختن

○ **آواز سگان کم نکند رزق گدا را.**

از عرعر خر کسی نرنجد.

○ **آواز سگان، نشانهٔ آبادی است.**

□ **توضیح:**

معمولاً نزدیکی روستاها، یا آبادیهایی که مردم ساکن، در آن به کار دامپروری و کشاورزی مشغول هستند، صدای سگ شنیده می‌شود.

❋ کاربرد:

وقتی عده‌ای احمق و آدم زبون، علیه کسی با هم متحد شوند تا با او دشمنی کنند، نشانهٔ آن است که شخصیتی بزرگ و محترم مورد توهین و بی‌احترامی قرار گرفته است. در چنین موردی است که می‌گویند: «**آواز سگان ...**»

○ **آهای آهای خبردار! این میهمانه یا سمسار*؟!**

□ **توضیح:**

معمولاً سمسارها، به همهٔ وسایل با دقت و به دید خریدار نگاه می‌کنند؛ تا آن جا که این حالت بر ایشان، به صورت یک عادت درآمده است.

❋ کاربرد:

این میهمان است که به خانه آمده یا برای خرید وسایل آمده که همه چیز و همهٔ وسایل را با دقت بازرسی می‌کند؛ آن قدر بادقت به وسایل نگاه می‌کند که انگار می‌خواهد آن‌ها را بخرد. این ضرب‌المثل، در مورد کسانی گفته می‌شود که پا را از حد خود بیرون می‌گذارند و در کارهایی که به آن‌ها ربطی ندارد، دخالت می‌کنند.

□ **معنای لغت:**

* سمسار: کسی که اجناس و وسایل دست دوّم را می‌خرد و آن‌ها را می‌فروشد.

○ **آه در بساط ندارد.**

فرشش زمین و لحافش آسمان است.

○ **آهسته که آسمان نفهمد.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مردی بود بسیار بد شانس. هر وقت می‌خواست رخت و لباس خود را بشوید، هوا ابری می‌شد و باران می‌بارید. در نتیجه او نمی‌توانست لباسهای شسته را جلو آفتاب پهن کند و خشک کند. روزی، باز هم این مرد تصمیم گرفت لباسهایش را بشوید؛ به دکان بقالی رفت که صابون بخرد. پول را به بقال داد و گفت: «آن را بده!»

بقال نفهمید که مرد چه می‌خواهد. گفت: «روغن می‌خواهی یا برنج، یا آرد؟» هر چه را بقّال نام برد، مرد گفت: نه. تا این که بقال گفت: «صابون می‌خواهی؟»

مرد گفت: «آهسته که آسمان نفهمد!»

❋ کاربرد:

وقتی کسی از بدشانسی خود گله داشته باشد و بخواهد بگوید دست به هر کاری می‌زنم، بدشانسی می‌آورم؛ به شوخی از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● بگو بادمجان که گربه نفهمد!

○ **آه صاحب درد را باشد اثر.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند پس از این که زلیخا از عشق یوسف ناامید شد، دستور داد او را به زندان اندازند و تنش را با ضربات چوب مجروح کنند. غلامی که مأمور زدن یوسف شده بود، هر چه کرد، دلش نیامد به او آزاری برساند. پوستینی در آن جا بود. غلام با دیدن پوستین، تصمیم گرفت به جای فرود آوردن ضربات چوب بر پیکر یوسف، چوب را بر پوستین بزند و وانمود کند که یوسف را می‌زند. با هر ضربهٔ غلام، یوسف فریادی از درد می‌کشید تا بلکه دل زلیخا آرام گیرد؛ اما زلیخا هر بار که فریاد یوسف را می‌شنید، خشمگین‌تر می‌شد و می‌گفت: «محکم‌تر بزن! این دردوآه کم است!»

پس از گذشت مدتی، غلام به یوسف گفت: «اگر زلیخا ببیند که هیچ اثری از ضربه‌های چوب بر پیکرت نیست، بی‌شک روزگار مرا سیاه خواهد کرد. اجازه بده ضربه‌هایی نیز بر تن عریان تو بزنم.»

یوسف لباس از تن بیرون آورد و غلام چوب را بلند کرد و با قدرت آن را فرود آورد. یوسف از درد ناله‌ای جانسوز کرد.

چون زلیخا زو شنود این بار آه ‌‌‌ ‌ گفت: بس! کاین آه بود از جایگاه
گر بود در ماتمی صد نوحه‌گر ‌ ‌ آه صاحب درد آید کارگر

این داستان را شیخ عطار، عارف مشهور ایرانی، به شعر درآورده است.

✱ **کاربرد:**

از این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم شخصی که در اثر حادثه یا واقعه‌ای، دچار مشکل یا مصیبت شده، بیشترین رنج و درد را تحمل می‌کند و به همان اندازه نیز می‌تواند در اطرافیان تأثیرگذار باشد.

■ **مشابه:**

- جگر جگر است، دگر، دگر!
- غریبه، غریبه است!
- مادر را دل سوزد، دایه را دامن.
- ز مادر مهربانتر، دایه خاتون؟!

○ **آهن، آهن را از کوره در می‌آورد.**

شغال بیشه مازندران را، نگیرد جز سگ مازندرانی.

○ **آهن، آهن را می‌شکند.**

شغال بیشه مازندران را، نگیرد جز سگ مازندرانی.

○ **آه ندارد با ناله سودا* کند.**

□ **توضیح:**

برای خرید یا فروش چیزی، باید آن را با پول یا چیز دیگری که ارزشی برابر با آن کالا داشته باشد، عوض

کرد. به این کار، سودا یا خرید و فروش گفته می‌شود.

* **کاربرد:**

وقتی کسی آن قدر فقیر باشد که برای کسب و کار و گذران زندگی، هیچ چیز نداشته باشد، می‌گویند: «*آه ندارد که با ناله سودا کند.*»

■ **مشابه:**

● آه در بساط ندارد.
● فرشش زمین، لحافش آسمان است.
● از بی‌کفنی زنده است.

□ **معنای لغت:**

* سودا: خرید و فروش

○ **آهن را با آهن می‌برند. (می‌کوبند)**

* **کاربرد:**

۱ـ هر کاری، وسیله و ابزار شایسته و مناسب خود می‌خواهد.

۲ـ آدم زورمند را فقط حریف زورمندتر از خودش می‌تواند شکست بدهد.

۳ـ آسیبی که به هر کس می‌رسد، از خود او یا نزدیکان اوست.

۴ـ تا دشمن از اطرافیان خود آدم نباشد، نخواهد توانست زیان زیادی بزند.

■ **مشابه:**

● شغال بیشه مازندران را، نگیرد جز سگ مازندرانی.
● آهن را آهن از کوره کشد.
● دزد را شاه دزد می‌گیرد.
● شیشه نزدیک‌تر از سنگ ندارد خویشی ‌ ‌ ‌ هر شکستنی که به هر کس برسد از خویش است
● تیشه‌ای که درخت را می‌اندازد، دسته‌اش چوبی است.

○ **آهن سرد کوفتن* است.**

□ **توضیح:**

معمولاً در کارگاه‌های آهنگری، برای شکل دادن آهن و ساختن وسایل، ابتداآهن را در کوره و با آتش زیاد، گرم می‌کنند تا تحت تأثیر گرمای زیاد، نرم شود و راحت‌تر شکل بگیرد. هر چه آهن سردتر شود، شکل دادن آن مشکل‌تر می‌شود.

* **کاربرد:**

وقتی بخواهند انجام کار بی‌حاصلی را مثال بیاورند، از این مثل استفاده می‌کنند. رنج بیهوده و تلاش بی‌فایده برای کاری، که انجام آن از اول غیر ممکن به نظر بیاید.

■ **مشابه:**

● آب در هاون کوفتن.

● آب در غربیل کردن.

● مهرهٔ کور نخ می‌کند.

● باد را به قفس می‌کند.

● کلوخ خشک را در آب می‌جوید!

□ **معنای لغت:**

* کوفتن: کوبیدن

○ **آهنگری کاری ندارد، پهنش می‌کنی بیله، دمش را بکشی، میله.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند پیرزنی بود که جز پسر کوچکش، کسی را در این دنیا نداشت. فکر کرد که بهتر است پسرش را به کارگاه آهنگری ببرد و به استاد آهنگر بسپارد تا فنّ و حرفهٔ آهنگری را یاد بگیرد و به نان و نوایی برسد.

پسرک دو روز به آهنگری رفت امّا سختی کار از یک طرف و تنبلی از طرف دیگر، باعث شد استاد از دست او عصبانی شود و پسر تصمیم گرفت که دیگر به کارگاه آهنگری نرود. پیرزن روز سوم هر چه گفت: «بلند شو برو سرکار» به گوش پسرش نرفت و گفت: «من دیگر آهنگری را یاد گرفته‌ام.» مادر او را بیدار کرد و گفت: «واقعاً یاد گرفته‌ای؟» پسر گفت: «بله» و کارها را برای مادرش توضیح داد. پیرزن بلند شد، با غرور به سراغ آهنگر رفت و گفت: «از امروز پسرم به این جا نمی‌آید. در فکر شاگرد دیگری باش.»

آهنگر با تعجب پرسید: «چرا؟ چی شده؟»

پیرزن گفت: «هیچ، پسرم آهنگری را خوب یاد گرفته. آمدن و رفتنش فقط کفش و کلاه پاره کردن است و هیچ فایده‌ای ندارد.»

استاد آهنگر حیرتزده پرسید: «چه طور پسر شما دو روزه آهنگری را یاد گرفته است؟»

زن مغرور و خوشحال گفت: «او پسر بسیار باهوشی است. می‌گوید آهنگری کاری ندارد؛ آهن توی کوره می‌گذاری تا داغ شود و بعد او را پهن می‌کنی، بیل می‌شود. دمش را می‌کشی، میل می‌شود!»

استاد قاه قاه خندید و در حالی که از خنده به خود می‌پیچید، گفت: «راستی که عجب پسر باهوشی است. خودش که دو روزه آهنگری را یاد گرفته، هیچ؛ به مادرش هم یاد داده است.»

● **کاربرد:**

۱ـ این مثل، به صورت تمسخر، در جواب کسانی گفته می‌شود که خود هیچ توانایی و استعدادی ندارند و با گفتن جمله‌هایی مثل «این که کاری ندارد» یا «هرکسی می‌تواند این کار را انجام دهد» هنر، فن و استادی عدّه‌ای را بی‌ارزش جلوه می‌دهند.

۲ـ همچنین در مورد کسانی که حوصلهٔ تمرین کردن حرفه و هنری را ندارند و در خیال خود، کارها را آسان می‌پندارند، گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● گرد کردی ملاقه، دراز کردی خاک‌انداز.

● قاشق ساختن کاری ندارد، مشت می‌زنی گود می‌شود، دمش را می‌کشی، دراز می‌شود.

○ **آهن هم بود، تا حالا صدبار پوسیده بود.**

□ **توضیح:**

آهن همیشه نشانهٔ مقاومت و سختی است و جز در شرایط بخصوص، از بین نمی‌رود.

✹ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بر دشواری و شرایط بسیار نامطلوب تأکید کنیم و با بیان این ضرب‌المثل می‌گوییم که مقاومت و صبر و تحمل هم نمی‌تواند از سختی و رنج پیش آمده کم کند.

○ **آه و آه از صبح کوفه، وای و وای از شامِ شام.**

□ **توضیح:**

این مثل به درد و رنج بازماندگان امام حسین(ع) در شام و کوفه اشاره دارد.

✹ **کاربرد:**

۱ـ خیلی سخت بود. بسیار رنج کشیدم.

۲ـ بدتر از آن‌چه که دیدم، نمی‌شود.

○ **آهو سُم می‌اندازد و اُلاغ دُم!**

□ **توضیح:**

بعضی از اندام حیوانات، در مدت معینی عوض می‌شود. مثلاً پولک ماهی، سم الاغ، و دم مارمولک، قدرت بازسازی دارند یا خود به خود می‌افتند و عوض آن‌ها اندام تازه می‌رویدو یا اگر بر اثر حادثه‌ای از بین بروند، خود به خود جای آن‌ها، اندام جدیدی به وجود می‌آید. اما بعضی از اندامها عوض نمی‌شود و اگر از بین برود، تا آخر عمر، حیوان را دچار مشکل می‌کند؛ مثل سم آهو یا دم الاغ.

✹ **کاربرد:**

برای نشان دادن شدت و سختی کار یا جریانی، چنین مثلی به کار می‌برند؛ یعنی کار، آن قدر سخت و طاقت‌فرسا بود که آهو سم انداخت و الاغ دم؛ یعنی تغییر و زیانی خارج از قانون طبیعت و تصور، پیش آمد.

○ **آیینه داری در محله کوران!**

□ **توضیح:**

آیینه در فرهنگ ایرانی نشانهٔ روشنی، درخشندگی، پاکی و خوشبختی است؛ به خاطر همین، در بسیاری از

مراسم ایرانی از آیینه استفاده می‌شود؛ مراسمی مانند عقد، بدرقهٔ مسافر، ورود به خانهٔ جدید و...
در قدیم آیینه‌داری نیز یکی از مشاغل رایج بود. آیینه‌داران در مجالس و میهمانی‌ها دوره می‌گشتند یا هنگام بردن جهاز عروس، در حالی که آیینه به دست داشتند، پیشاپیش حرکت می‌کردند.

*** کاربرد:**

۱ ـ وقتی انجام کاری بی‌نتیجه و بیهوده باشد، از این مثل استفاده می‌شود.

۲ ـ همچنین وقتی کسی کاری را برای گروهی انجام دهد که قدر آن را نمی‌دانند و ارزش آن را درک نمی‌کنند، از این مثل استفاده می‌شود.

■ مشابه:

- آیینه‌داری در مجلس کوران.
- وسمه بر ابروی کور!

○ آیینه دست کور می‌دهد.

*** کاربرد:**

هنگامی که چیزی گرانبها یا ارزشمند در اختیار کسی باشد که قدر و اهمیت آن را نداند یا اصلاً به کارش نیاید، به طعنه از این مثل استفاده می‌شود.

■ مشابه:

- آیینه به دست زنگی.
- سیب سرخ به دست چلاق.
- چماق به دست چلاق.
- سرکچل شانه نمی‌خواهد!
- وسمه بر ابروی کور.

○ آیهٔ یأس می‌خواند.

*** کاربرد:**

۱ ـ بعضی افراد، پیش از رسیدن به نتیجه یا رو به رو شدن با مسأله‌ای، بی‌دلیل آن را غیرممکن یا ناامیدکننده و ناموفّق می‌دانند، و این بیشتر به صورت یک عادت و اخلاق برای آن‌ها درآمده است. آن‌ها به جنبه‌های خوب و امیدوارکنندهٔ هیچ چیز توجه نمی‌کنند و سعی می‌کنند همه را ناامید کنند و این ناامیدی را به دیگران نیز منتقل کنند. در چنین مواردی گفته می‌شود: «...، آیهٔ یأس می‌خواند.»

۲ ـ گاهی برای این که کسی وظیفه‌اش را انجام ندهد، از زیر بار شانه خالی کند، یا کمک نکند از نتیجهٔ کار، اظهار ناامیدی می‌کند. در چنین مواردی نیز این مثل کاربرد دارد.

○ **آیینه کج، جمال ننماید راست.**

□ **توضیح:**

آیینه، سطحی است بسیار صاف، که از شیشه یا فلز درست شده و تصویر هر چیز را همان طور که هست، نشان می‌دهد. اگر سطح آن صاف نباشد، تصویر هر چیز، متفاوت با شکل واقعی آن نشان داده می‌شود.

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهیم بگوییم که اگر کسی کار و رفتاری نیک و پسندیده دارد، نتیجهٔ روح پاک وایمان استوار او است، این مثل را به کار می‌بریم؛ زیرا اعتقاد داریم که کار خوب، نتیجهٔ روح و درون پاک است و کسی که روحی پلید و ایمانی متزلزل دارد، نمی‌تواند رفتاری خوب و شایسته داشته باشد.

۲ـ کاربرد دیگر این مثل، هنگامی است که بخواهیم بگوییم، از آدم نادرست، انتظار کار خوب نداریم.

○ **آیینه هر چه دید، فراموش کند.**

□ **توضیح:**

این مثل یک مصرع از یک بیت شعر صائب تبریزی است:

هرگز نماند در دل ما کینهٔ کسی   آیینه هر چه دید، فراموش می‌کند

✱ **کاربرد:**

۱ـ اگر بخواهیم به کسی بگوییم که غصه نخور، کسی که تو به او بدی کرده‌ای، آدم بزرگواری است و تو را می‌بخشد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ وقتی بخواهیم به کسی بگوییم که ما آدم خودخواه و بی‌گذشتی نیستیم و گناه کسانی را که به ما بدی کرده‌اند، نادیده می‌گیریم و می‌بخشیم، این مثل را می‌گوییم.

الف

○ **ابر از بانگ سگ زیان (ضرر) نکند.**

آب دریا از دهن سگ نجس نمی‌شود.

○ **ابر پرصدا، باران ندارد.**

✱ **کاربرد:**

۱ ـ هنگامی که در بگو مگوها یکی از طرفین بیش از حد سروصدا راه بیندازد، نباید از او ترسید زیرا ابر پر صدا باران ندارد.

۲ ـ وقتی تبلیغات و شایعات در مورد چیزی زیاد باشد، نشان از این است که آن چیز زیاد هم قابل توجه نیست.

■ **مشابه:**

● سنگ بزرگ علامت نزدن است.

○ **اَبر کُن و مَبار.**

□ **توضیح:**

آسمان پیش از بارندگی، گرفته و تیره می‌شود؛ اما تیرگی هر ابری به بارش باران ختم نمی‌شود.

✱ **کاربرد:**

وقتی دربارهٔ زیردستان و افراد کوچک‌تر از خودت خشمگین می‌شوی، چهره‌ات را درهم بکش، ناراحت باش؛ اما به آن‌ها حرف تند نزن و عمل بدی از روی خشم انجام نده؛ زیرا نباید در تنبیه کردن، آن قدر زیاده‌روی شود که تنبیه شونده را گستاخ کند.

■ **مشابه:**

● کج دار و مریز.

○ **ابلهی گفت و احمقی باور کرد.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ حرفهای پوچ و بی‌اساس نادان را، نادانی دیگر باور می‌کند و آن را به کار می‌بندد یا برای دیگران نیز بازگو می‌کند. وقتی کسی در این موقعیت قرار بگیرد، به او می‌گویند: «**ابلهی گفت و احمقی باور کرد!**»

۲ـ کاربرد دیگر این ضرب‌المثل، هنگامی است که یک نفر، دیگران را احمق و نادان فرض کند و از خودش حرف‌هایی بزند. دیگران برای این که به او بفهمانند احمق نیستند و حرفش را باور نکرده‌اند، می‌گویند: «**ابلهی گفت و احمقی باور کرد.**»

○ **اجاق کسی را روشن کردن.**

□ **توضیح:**

در گذشته، خانه‌ها بزرگ بود. در هر خانه‌ای جایی بود به نام «مطبخ» که معنی فارسی آن آشپزخانه می‌شود و در هر مطبخی چند اجاق بزرگ و کوچک وجود داشت. در اجاق‌های کوچک هنگام پخت و پزهای روزانه آتش می‌انداختند. وقتی که میهمان می‌آمد، اجاق‌های بزرگ‌تر را روشن می‌کردند. روشن کردن اجاق نشانه‌ای از آمد و رفت داشتن و میهمانی دادن بود. وقتی پدر و بزرگ خانواده از دنیا می‌رفت، وظیفه میهمانی دادن و روشن کردن اجاق بزرگ‌تر به عهدهٔ پسر خانواده بود و اگر کسی فرزندی نداشت تا کار پدرش را ادامه دهد و میهمانی راه بیندازد، اجاقش خاموش می‌ماند. کم‌کم در ادبیات فارسی، روشن بودن اجاق کنایه از داشتن فرزند شد. اگر پدری می‌مرد که فرزند نداشت، می‌گفتند: «اجاقش کور شد.» به افراد بی‌فرزند، به خاطر همین، «اجاق کور» گفته می‌شد. حتی اگر کسی فرزندی داشت که خوب تربیت نشده بود و به کانون گرم خانواده و گرمای رفت و آمد فامیلی بی‌اعتنا بود، باز هم می‌گفتند: «اجاق فلانی کور است؟» یعنی فرزند به درد بخوری ندارد.

✱ **کاربرد:**

این مثل هنگامی به کار می‌رود که فرزندی کارهای خداپسندانه انجام دهد و روح پدرش را شاد کند.

○ **احترام اِمامزاده* با مُتولّی** آن است.**

□ **توضیح:**

یک متولی خوب و شایسته، می‌تواند با رفتار خود، مردم را به رفتن به امامزاده و احترام گذاشتن به آن وادار کند و یا با رفتار و حرکات خود، مردم را از رفتن به امامزاده منصرف نماید.

✱ **کاربرد:**

وقتی نزدیکان کسی، احترام او را نگاه ندارند و رعایت حقوق او را نکنند، مسلماً از دیگران انتظار نمی‌رود که حرمت آن شخص را پاس بدارند. در چنین وقتی گفته می‌شود: «**حرمت امامزاده...**»

□ **معنای لغات:**

* امامزاده: محل دفن فرزند یا نوهٔ امام.

** متولّی: کسی که در امامزاده سکونت دارد و کارهای آن‌جا را انجام می‌دهد.

○ **احمدک روستا نرفت، روزی که رفت آدینه بود.**

تخم نکرد، روزی هم که کرد، توی کاهدان!

○ **اختیار ریش خودم را دارم.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند دانشمندی در دربار پادشاهی کار می‌کرد. این دانشمند ریش بلندی داشت و همیشه با ریش خودش بازی می‌کرد و موهای ریش خود را می‌کند. پادشاه نسبت به این کار مرد دانشمند حساس شده بود. یک روز رو به او کرد و گفت: «اگر یک بار دیگر با ریش خود بازی کنی و موی ریشت را بکنی، دستور می‌دهم مجازات کنند.»

مدتی بعد از آن، دانشمند کاری کرد که پادشاه خیلی خوشحال شد و به او گفت: «هرچه می‌خواهی بگو تا به تو بدهم.»

دانشمند که همیشه در حضور پادشاه از دست زدن به ریشش ناراحت بود گفت: «اختیار ریش مرا به خودم ببخش.»

شاه خندید و گفت: «باشد، اختیار ریش خودت را داشته باش و هرقدر که می‌خواهی موی آن را بکن.»

✱ **کاربرد:**

کسی که بخواهد از اختیارات خود حرف بزند و بگوید که کارم به خودم مربوط است نه به دیگران این مثل را می‌گوید.

■ **مشابه:**

● چهار دیواری، اختیاری.

○ **ادب از که آموختی؟ از بی‌ادبان.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی بخواهد رفت و آمد و دوستی خود با افراد ناباب و بی‌ادب را توجیه کند، می‌گوید که قصد هدایت و راهنمایی آن‌ها را دارد یا می‌خواهد بداند که آن‌ها به چه کارهای بدی دست می‌زنند تا دنبال آن کارها نرود.

۲ـ وقتی بخواهیم به کسی بگوییم که تمام خوبی‌ها و بدی‌های رفتار دیگران، درسی است برای ما، و حتی می‌توانیم از رفتار ناپسند دیگران درس بگیریم و آن کارها را انجام ندهیم، این مثل را می‌آوریم.

○ **ارث پدرش را می‌خواهد!**

□ **توضیح:**

مال، ثروت و دارایی هرکس، پس از مرگ او به فرزندان یا بازماندگانش می‌رسد. این حق فرزندان، ارث پدری نام دارد.

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی در موردی معیّن حقّی ندارد؛ ولی بسیار حق به جانب و طلبکار باشد، می‌گویند، «**ارث پدرش را می‌خواهد.**»

○ **ارث خرس، به کفتار می‌رسد.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ از کارهای بد دیگران، چه کسانی تقلید می‌کنند؟ همان کسانی که خودشان آمادگی بد بودن دارند.

۲ـ تعجب نکنید از این که کسی بداخلاق و زشت رفتار است حتماً او معلّم بدی داشته است.

○ **ارزان به علت، گران به حکمت.**

□ **توضیح:**

گاهی پیش می‌آید که دو کالا که از نظر ظاهر، کاملاً مشابه هستند، با دو قیمت متفاوت به فروش می‌رسند؛ ولی وقتی به کیفیت هر دو کالا توجه کنیم، متوجه می‌شویم که یکی از دیگری مرغوبتر و بهتر است و همین، دلیل گرانتر بودن آن از جنس مشابه است.

✹ **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم بگوییم هیچ چیز بی‌دلیل نیست یا هرچیز که ارزش و بهایی دارد، به دلیلی است، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● هیچ ارزانی بی‌علت نیست و هیچ گرانی بی‌حکمت.

○ **ارزان خری، انبان* خری.**

✹ **کاربرد:**

کسی که در پی خریدن جنس ارزان است، معمولاً جنس به درد بخور به دست نمی‌آورد.

□ **معنای لغت:**

* انبان: کیسه، انبار

○ **ارزان شود، نان است. گران شود، جان!**

□ **توضیح:**

معمولاً در طول بحرانهای اقتصادی، جنگ و... آرد، و در نتیجه، نان به دلیل کمبود و وضعیت خاص

آن‌گران و کمیاب می‌شود و توزیع آن معمولاً با دشواری و ناهماهنگی صورت می‌گیرد.

❋ **کاربرد:**

این مثل دربارهٔ ذخیره‌کردن و نگهداری هرگونه کالا یا چیزی است که مورد نیاز اساسی مردم باشد؛ هرچند در حال حاضر، نیازی به ذخیره‌کردن آن نباشد.

○ **ارزان یافته خار باشد.**

باد آورده را باد می‌برد.

○ **ارزن پهن کرده‌ام.**

□ **توضیح:**

روزی شخصی به در خانه ملانصر الدین رفت و از او خواست طنابش را برای مدتی به او قرض بدهد. ملا کمی فکر کرد و گفت: «حیف که روی آن ارزن پهن کرده‌ام؛ وگرنه حتماً به تو می‌دادم!»

مرد با تعجب پرسید: «روی طناب چگونه ارزن پهن کرده‌ای؟!»

ملا گفت: «برای آن که طناب را به تو هم ندهم، همین بهانه کافی است.»

❋ **کاربرد:**

هنگامی که کسی برای انجام ندادن کاری یا فرار از مسؤولیتی بهانه بیاورد، به طعنه به او می‌گویند: «خب بگو ارزن پهن کرده‌ام!»

■ **مشابه:**

● اگر عذر است، این نیز بس است.

● روی طنابمان ارزن پهن کرده‌ایم.

○ **ارزن عثمانی، خروس ایرانی.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند در زمان کریم‌خان زند، فرستاده‌ای از سوی پادشاه عثمانی به ایران آمد. عثمانی‌ها سال‌های سال ـ در زمان صفویه ـ با ایرانی‌ها سرجنگ داشتند. فرستادهٔ عثمانی آمده بود تا کریم‌خان زند را تهدید کند و قرار داد صلحی به نفع کشور خودش ببندد.

فرستاده عثمانی همراه خود کیسه‌ای ارزن آورده بود. وقتی به حضور کریم‌خان زند رسید، در کیسه ارزن را باز کرد و گفت: «سپاهیان عثمانی، مثل دانه‌های ارزن بی‌شمارند و در هر فرصتی به شما حمله خواهند کرد.»

کریم خان زند دستور داد خروسی بیاورند. خروس را کنار ارزن‌ها رها کردند. خروس با عجله مشغول برچیدن ارزن‌ها شد، کریم خان رو به فرستاده عثمانی کرد و گفت: «خروس‌های ایرانی هم به سرعت ارزن‌های عثمانی را می‌خورند.»

❋ **کاربرد:**

هنگامی که کسی بخواهد از قدرت و توانایی خود حرف بزند و تصمیم داشته باشد با به

رخ‌کشیدن قدرتش از طرف مقابل باج بگیرد، این مثل گفته می‌شود.

○ **ارمغان مور، پای ملخ است.**

❑ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی حضرت سلیمان (ع) همراه سپاه خود به جایی می‌رفت. مورچه‌ای نیز با لشکر خود از همان راه عبور می‌کرد، وقتی سپاه سلیمان (ع) نزدیک شد، مورچه به لشکریان فرمان داد که بگریزند و در سوراخ‌ها پنهان شوند.

باد آنچه را که مورچه گفته بود، به گوش حضرت سلیمان رساند. سلیمان (ع) خندید و مورچه را نزد خویش خواند. پرسید: «چرا گفتی مورچه‌ها از من و سپاه من بگریزند و پنهان شوند؟»

مورچه گفت: «یا سلیمان! بر من خشم مگیر و فریاد مزن؛ اگر تو فرمانروا و سلطانی، من نیز فرمانروا و سلطانم. خداوند هفت طبقه زیر زمین را مملکت من کرده است.»

سلیمان گفت: «چرا گفتی بگریزند؟»

مورچه گفت: «ترسیدم که برای به دست آوردن زر آمده باشی و سپاه تو موجب آزار مورچه‌ها شوند.»

سلیمان گفت: «پس چرا تو خودت فرار نکردی؟»

گفت: «من فرمانروا و بزرگ آن‌ها هستم ؛ باید که وقت بلا و گرفتاری، سپر بلای آن‌ها باشم.»

وقتی که سلیمان (ع) تصمیم به بازگشت گرفت، مورچه گفت: «پیش از بازگشت میهمان ما باشید.»

سلیمان گفت: «مرا به چه میهمان می‌کنی؟»

مورچه گفت: «به آنچه خداوند به من داده است.»

مورچه رفت و یک پای ملخ آورد و در برابر سلیمان گذاشت. سلیمان (ع) خندید و گفت: «جمعیت سپاه من بسیار زیاد است، همه را با همین پای ملخ میهمان می‌کنی؟»

مورچه گفت: «به اندکی آن نگاه نکن، برکت حق را ببین!»

و خداوند به یک پای ملخ برکت داد تا سلیمان (ع) و سپاهش همه سیر بخورند.

✱ **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم بگوییم هدیه و پیشکش را با ارزش مالی آن نباید سنجید، بلکه امکان و توانایی کسی که آن را هدیه داده و نیت او در دادن آن هدیه ارزش واقعی هدیه را تعیین می‌کند، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● برگ سبزی است تحفهٔ درویش — چه کند بی‌نوا ندارد بیش

● پای ملخی پیش سلیمان بردن.

○ **ارّه بده، تیشه* بگیر (دستغاله** بگیر)**

❑ **توضیح:**

این مثل در فرهنگ دهخدا به این شکل معنا شده است:

چیزی نفیس و گرانبهاتر را با چیزی ارزان و کم‌ارزش ترعوض کردن؛ اما این مثل معناهای دیگری هم دارد.

● **کاربرد:**

۱ـ هنگام درگیری لفظی و زبانی با کسی این ضرب‌المثل به کار می‌رود؛ زیرا در دعوا ارزش‌ها کم و کم‌تر می‌شود.

۲ـ همچنین هنگامی که شخصی توقع داشته باشد چیزی بگیرد، اما چیزی باز پس ندهد، این ضرب‌المثل را به او می‌گویند. بدین معنا که حدّاقل چیز کم‌ارزشی بده و چیز گرانبهاتری بخواه.

■ **مشابه:**

● زدی ضربتی، ضربتی نوش کن.

● اوّل برادر بودنت را ثابت کن، بعداً ارث بخواه.

□ **معنای لغات:**

* تیشه: ابزاری شبیه چکش که سر پهن و تیزی دارد و در نجّاری، بنّایی و سنگ‌تراشی از آن استفاده می‌کنند.

** دستغاله: داس کوچک

○ **از آب کره می‌گیرد.**

□ **توضیح:**

جداکردن کره از شیر طی مراحلی انجام می‌شود و مقدار آن بستگی به میزان چربی شیر دارد؛ اما از آب کره گرفتن، غیرممکن است!

● **کاربرد:**

بعضی افراد آن قدر حسابگر، خسیس و در پی سود و بهره هستند که از هیچ‌کس و هیچ چیز و هیچ موقعیتی برای به دست آوردن سود نمی‌گذرند. این ضرب‌المثل در مورد چنین افرادی به کار می‌رود که از کمترین موقعیت، بیشترین استفاده را می‌برند.

■ **مشابه:**

● از آب روغن می‌گیرد.

○ **از آب گل آلود ماهی گرفتن.**

□ **توضیح:**

وقتی که سیلاب جاری شود یا باران زیادی ببارد، و آب رودخانه‌ها طغیان کند و گل آلود شود، تنفس برای ماهیها بسیار دشوار می‌شود. به همین علت، بیشتر به سطح آب می‌آیند؛ در این صورت صید ماهی آسان می‌شود.

● **کاربرد:**

وقتی کسی از اوضاع آشفته و هرج و مرج، به نفع خود بهره‌برداری کند: «**از آب گل‌آلود ماهی می‌گیرد.**»

○ **از آتش، آتش گفتن، زبان نمی‌سوزد.**

با حلوا حلوا گفتن دهان کسی شیرین نمی‌شود.

○ **از آتش، خاکستر پَس* می‌افتد. (عمل می‌آید)**

✺ **کاربرد:**

۱ـ این مثل در اشاره به فرزندان ناشایست و بی‌کفایتی که از پدر و مادر لایق و خوب به وجود آمده‌اند، به کار می‌رود.

۲ ـ هرکاری، نتیجه خودش را دارد. نمی‌توان کاری را شروع کرد و انتظار داشت که پی‌آمد نداشته باشد.

۳ـ بعد از هر شور و نشاطی، غم و اندوه هم وجود دارد.

□ **معنای لغت:**

* پس می‌افتد: حاصل می‌شود، به دست می‌آید.

○ **از آتش، دودش به ما می‌رسد.**

✺ **کاربرد:**

این مثل هنگامی گفته می‌شود که عده‌ای انتظار بهره‌گیری از موقعیتی را داشته باشند؛ اما به بعضی‌ها چیزی نرسد و فقط رنج و گرفتاری آن موقعیت نصیبشان شود.

■ **مشابه:**

● از آتشش گرم نشدیم، دودش کورمان کرد.

○ **از آتشش گرم نشدیم، دودش کورمان کرد.**

آتش گفتیم، دهان سوخت.

○ **از آسمان افتاده‌ام.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند که در زمان ناصر الدین شاه قاجار، حاکم تهران، مردی بود به نام «ابراهیم خان». روزی یکی از اهالی تهران، نزد ابراهیم‌خان رفت و گفت: «به دادم برسید، یک نفر آمده و به زور وارد خانهٔ من شده و می‌گوید که این خانه مال من است.»

ابراهیم خان به شکایت کننده گفت: «مدرکی داری که ثابت کند خانه مال تو است، نه او؟»

شکایت کننده سند خانه‌اش را نشان داد. ابراهیم خان دستور داد کسی را که به زور خانهٔ او را گرفته است، به دادگاه بیاورند. وقتی او را آوردند، ابراهیم‌خان گفت: «چرا خانهٔ این مرد را به زور از او گرفته‌ای؟»

مرد گفت: «من از آسمان افتاده‌ام توی آن خانه، پس خانه مال من است.»

ابراهیم خان دستور داد تا او را شلّاق بزنند. مرد زورگو شلّاق می‌خورد و ناله می‌کرد، تا این که وسط ناله‌ها گفت: «آخر چرا مرا می‌زنید؟»

ابراهیم خان گفت: «گفته‌ام تو را آن قدر بزنند تا حواست کاملاً سر جایش بیاید و اگر این دفعه از آسمان خواستی بیفتی، مواظب باشی که توی خانه دیگران نیفتی.»

❋ کاربرد:

این مثل بیشتر در دعواها و درگیریهایی که بر سر تصاحب چیزی پیش می‌آید، گفته می‌شود. البته کسی آن را به کار می‌برد که به زور و ناحق بخواهد چیزی را به دست آورد و آن قدر خود را توانا و زورمند بداند که لزومی به اثبات آن و سند و مدرک احساس نکند.

○ از آسمان به زمین می‌بارد یا از زمین به آسمان؟

□ توضیح:

باران برکت است و بارش آن از آسمان، باعث باروری و شادابی و سبزی زمین می‌شود. زمین به آسمان و برکات آن نیاز دارد و این آسمان است که باید ببارد و نیاز زمین را برطرف کند.

❋ کاربرد:

۱ـ وقتی کسی فقیر و نیازمند است، به کسی که از نظر مالی مرفّه و ثروتمند است، کمک کند، با طعنه می‌گویند: «**از زمین به آسمان می‌بارد، یا!**»

۲ـ همچنین هنگامی که فردی توانا انتظار دریافت کمک از آدم ناتوانی را داشته باشد، به طعنه و به حالت پرسشی می‌گویند: «**از آسمان به زمین می‌بارد یا؟**»

■ مشابه:

● هر کجا دیدیم، آب از جو به دریا می‌رود.

○ از آسیا بانگ است.

آواز آسیا شنیدن و آرد ندیدن.

○ از آسیاب که رفتی، تو را به سنگ و پارسنگ* چه کار؟

□ توضیح:

این مثل داستانی دارد؛ مرد کشاورزی، مشتری آسیابانی بود. او هر سال گندمهایش را نزد آسیابان می‌برد تا برایش آرد کند. رفت و آمد سالیان در از، میان آن دو، دوستی و محبت ایجاد کرده بود. از قضای روزگار، روزی میان آن دو اختلافی پیش آمد و با هم دعوا کردند.

مرد کشاورز وسط دعوا گفت: «دیگر به سراغ تو نخواهم آمد. از این به بعد، گندمهایم را به آسیاب دیگری خواهم برد.»

بعد از این حرف، گندمهای آرد شده‌اش را پشت الاغش انداخت و راه افتاد. امّا در دل، از این که آن حرف را به آسیابان زده، ناراحت بود. هنگام رفتن، رو کرد به آسیابان و گفت: «ما رفتیم، اما یادت باشد

که سنگ یک منی ** تو شکسته است، آن را عوض کن.»
آسیابان هم که دلش نمی‌خواست دوستش از او قهر کند، گفت: «تو که می‌خواهی دیگر به این جا نیایی، با سنگ یک من من چه کار داری. می‌خواهد شکسته باشد و می‌خواهد سالم.»

❋ کاربرد:

این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که کسی ظاهراً از کاری کناره گرفته باشد، ولی به دلیل علاقه و میلی که به آن کار دارد، باز هم در آن کار مداخله یا اظهار نظر کند.

□ معنای لغات:

* پارسنگ: به وزن‌هایی که کمتر از واحد وزن معمولی بودند، پارسنگ یا پاره‌سنگ می‌گفتند.
** سنگ یک من: سنگی که سه کیلو وزن داشت آن را در یک کفهٔ ترازو می‌گذاشتند و جنس را در کفهٔ دیگر.

○ از آن ترس، کو از تو ترسان بود.

□ توضیح:

معمولاً آدم زورگو و ستمگر، قدرت خود را همیشگی می‌داند و بیشتر به فکر مبارزه با دیگر قدرتمندان است؛ زیرا او افراد زیردست خود را که ظاهراً از او اطاعت می‌کنند، به حساب نمی‌آورد.

❋ کاربرد:

وقتی کسی با ظلم و ایجاد ترس در شخصی دیگر، او را مجبور به اطاعت از خود کند؛ دیر یا زود، شخص مظلوم به دادخواهی و مبارزه علیه ظلمی که در حق او شده است، برمی‌خیزد. برای این که ظلم کننده را متوجه آخر عاقبت کار خود کنند، به او می‌گویند: «از آن ترس، کو از تو ترسان بود.»

○ از آن نَتَرس که‌های و هوی * دارد، از آن بِتَرس که سَر به تو دارد.

□ توضیح:

انسان‌ها از نظر روانی، دارای ویژگی‌های متفاوتی هستند؛ عده‌ای پرجنب و جوش هستند و تمام احساسات خود را بروز می‌دهند و عده‌ای دیگر ساکت و آرام و احساسات و عواطف خود را زیاد نشان نمی‌دهند.

❋ کاربرد:

بیشتر از کسانی بترس که ساکت و آرام هستند؛ چون آن‌ها افکار و عواطف خودشان را پنهان می‌کنند و ممکن است هزار نقشه و فکر در سر داشته باشند. بعکس، به سروصدا و شلوغ‌کاری آدمهایی که فقط حرف می‌زنند و اهل مبارزه و عمل نیستند فکر نکن.

■ مشابه:

● فلفل نبین چه ریزه، بشکن ببین چه تیزه.

□ معنای لغت:

* های و هوی: سرو صدا، جنب و جوش.

○ **از ابروش سِرکه می‌ریزد.**

✱ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که بسیار اخمو و بداخلاق است و به هیچ ترتیبی نمی‌توان گرهٔ ابروهایش را باز کرد و چهرهٔ او را خندان دید!

■ **مشابه:**

● با یک من شیر (عسل) هم نمی‌شود خوردش.

○ **از اسب افتاده‌ایم؛ ولی از اَصل* نیفتاده‌ایم.**

□ **توضیح:**

در قدیم، داشتن اصل و نسب، نشانهٔ اهمیت و مقام اجتماعی بود و بیشتر شغل‌ها و موقعیت‌های اجتماعی، به اشخاص دارای اصل و نسب سپرده می‌شد.

✱ **کاربرد:**

گرچه ثروت، موقعیت یا جا و مکان قابل توجه خود را از دست داده‌ایم؛ اما چیزی از اصالت نژادی یا تربیت خانوادگی خود را از دست نداده‌ایم. هنوز چیزی داریم که به کارمان بیاید و به آن تکیه کنیم.

□ **معنای لغت:**

* اصل: ریشه، نژاد و خانوادهٔ خوب و بزرگ.

○ **از اسب دو، از صاحبش جو.**

✱ **کاربرد:**

حرکت و فعالیت، موجب به دست آوردن روزی و مایهٔ خیر و برکت است. تا کسی کار و فعالیت نکند، رزق و روزی به دست نمی‌آورد. برای تشویق مردم به جنبش و حرکت گفته می‌شود: «**از اسب دو...**»

■ **مشابه:**

● از تو حرکت، از خدا برکت!

● نابرده رنج، گنج میسّر نمی‌شود.

● اسب دونده کاه و جوی خودش را زیاد می‌کند.

○ **از اشک چشم آسیاب می‌گرداند.**

□ **توضیح:**

آسیاب محلی است که در آن گندم یا سایر غلات را به آرد تبدیل می‌کنند. آسیاب‌ها با نیروی باد، آب و امروزه برق کار می‌کنند. آسیاب‌هایی که با نیروی آب کار می‌کنند، باید در مناطقی ساخته شوند که آب جاری وجود داشته باشد تا بتوان با فشار آب سنگ آسیاب را به حرکت درآورد.

✱ **کاربرد:**

۱ ـ همیشه گریه می‌کند و غمگین است.

۲ـ با آه و ناله و گریه و جلب ترحم، پولی به دست می‌آورد و زندگی‌اش را می‌چرخاند.

○ **از او آبی گرم نمی‌شود.**

از تنور سرد نان بیرون نمی‌آید.

○ **از اینجا مانده، از آنجا رانده.**

✱ **کاربرد:**

از هر نظر ضرر کرده است، هم چیزی را که داشت از دست داد، هم به سودی که انتظار داشت نرسید.

○ **از این دُم بریده، هرچه بگویی برمی‌آید.**

□ **توضیح:**

دم مخصوص جانوران است. در این جا اشاره به این است که آدم حیله‌گر و فریبکار هم، دست کمی از حیوانات ندارد و مانند حیوانی است که دُمش را بریده باشند.

یکی از دیگری پرسید: «خرس تخم می‌کند یا بچّه می‌آورد؟»

دیگری گفت: «از این دم بریده، هرچه بگویی، برمی‌آید.»

✱ **کاربرد:**

از این آدم، هرچه بگویی قابل انتظار است. از بس که این آدم حیله‌گر و مکار است، انتظار هر چیزی از او می‌رود.

○ **از این ستون به آن ستون فرج است.**

□ **توضیح:**

مردی در سفر راهش را گم کرده بود. به کاروانسرایی رسید. از قضا آن کاروانسرا محل دزدان و راهزنان بود. آنان مرد بیچاره را گرفتند، مال و اموالش را غارت کردند و خودش را به ستونی بستند تا تیرباران کنند. مرد که از زنده ماندن و فرار ناامید شده بود، گفت: «خواهشی دارم.»

گفتند: «بگو»

گفت: «مرا از این ستون باز کنید و به ستونی دیگر ببندید!»

دزدها قهقهه سردادند و پرسیدند: «چه فرقی بین این ستون و آن ستون است؟»

مرد گفت: «از این ستون به آن ستون فرج است.»

او را باز کردند و به ستونی دیگر بستند. در همین موقع مأمورانی که در پی یافتن دزدها بودند، به کاروانسرا رسیدند و بدین ترتیب راهزنان دستگیر و مرد آزاد شد.

✱ **کاربرد:**

هیچ وقت نباید ناامید شد. حتی لحظه‌ای کوتاه می‌تواند همه چیز را تغییر دهد. دل نگران و مضطرب مباش. دنیا را چه دیده‌ای؟! از این ستون به آن ستون فرج است.

■ **مشابه:**

● یک سیب را که بالا بیندازی، تا پایین بیاید، هزار چرخ می‌خورد.

❍ **از این شاخ به آن شاخ پریدن.**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی برای فرار از پذیرفتن موضوعی، دلایلی پراکنده و مطالبی نامربوط بگوید، به‌طوری که براحتی نتوان مقصود و منظور او را متوجه شد، یا وقتی برای نپذیرفتن حرفی منطقی، بهانه‌های مختلف بیاورد، می‌گویند: *«از این شاخ به آن شاخ می‌پرد!»*

❍ **از این گوش گرفتن، از آن گوش درکردن.**

✹ **کاربرد:**

هرچه برای او توضیح بدهی، هر قدر او را نصیحت کنی، فایده‌ای ندارد. او گوش شنوا برای شنیدن پند و اندرز ندارد.

■ **مشابه:**

● یک گوشش در است و یکی دروازه.

● برای خر یاسین خواندن.

● کر مصلحتی دوا ندارد.

❍ **از باران گریختن و زیر ناودان نشستن.**

از چاله درآمدن و به چاه افتادن.

❍ **از باغ به این بزرگی، غوره نصیب ما شد.**

✹ **کاربرد:**

بدشانس هستیم، از آن همه نعمت و ثروت چیز اندکی به ما رسید.

■ **مشابه:**

● از شهر به این بزرگی، کوره نصیب ما شد.

❍ **از بارک الله دان کسی چاق نمی‌شود.**

تعارف کم کن و بر مبلغ افزا.

❍ **از بارک الله گفتن، قبای کسی رنگین نمی‌شود.**

با حلوا حلوا گفتن دهان کسی شیرین نمی‌شود.

○ **از بالای مناره دروغ نمی‌گویند.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ روزی جهانگردی مسیحی به همراه مترجم خود که مردی سنی مذهب بود به شهری که مردم آن شیعه بودند سفر کرد. هنگام ظهر از بالای مناره صدای اذان بلند شد، جهانگرد از مترجم خود خواست تا جمله‌های اذان را برای او ترجمه کند. مترجم ترجمه کرد و مرد جهانگرد هر چه او گفت در دفتر چه‌اش یادداشت کرد. تا این که به جمله «اشهدُ اَنَّ علیّاً وَلیُّ الله» رسید و سکوت کرد.

جهانگرد اصرار کرد بگو چه می‌گوید. مرد سنی با ناراحتی گفت: «آخر چطور می‌توانم حرفی را که دروغ است برای شما ترجمه کنم.»

جهانگرد که عصبانی شده بود فریاد زد: «این تویی که دروغ می‌گویی. دروغ را از بالای مناره نمی‌گویند!»

✱ **کاربرد:**

معمولاً دروغ، پنهانی و به صورت شایعه به اطلاع مردم رسانده می‌شود. آنچه علنی باشد و مردم با دلیل و منطق به آن ایمان داشته باشند نمی‌تواند دروغ و بی‌پایه و اساس باشد. اگر بخواهیم به کسی بگوییم که حرفی که شنیده‌ای دروغ نیست زیرا همه آن را می‌گویند، این مثل را به کار می‌بریم.

○ **از بام خواندن*، از در راندن**.**

□ **توضیح:**

در، محلّ اصلی ورود و خروج است؛ اما پشت‌بام یا پنجره هم، محلّی است که می‌توان از طریق آن‌ها با بیرون از خانه، ارتباط داشت.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی دورویی می‌کند و برای پذیرش کسی یا چیزی، میل واقعی‌اش را نشان نمی‌دهد، این مثل را درباره‌اش می‌گویند.

■ **مشابه:**

● با دست پس می‌زند، با پا پیش می‌کشد.

□ **معنای لغات:**

* خواندن: صدا کردن، دعوت کردن

** راندن: دور کردن

○ **از بای بسم‌الله، تا تای تمّت.**

□ **توضیح:**

در آغاز هر کتابی «بسم‌الله» می‌آمده و در پایان با نوشتن کلمه، «تمّت» (یعنی تمام شد) پایان آن اعلام می‌شده است.

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم از اول تا آخر، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

○ **از بس گفتم، زبانم مو درآورد.**

□ **توضیح:**

مو درآوردن زبان، امری غیرممکن است.

✵ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که شخصی برای راضی کردن یا قانع کردن دیگری، مدتی طولانی حرف بزند و دلیل بیاورد؛ به طوری که عاقبت خسته و عصبانی شود. در آن صورت می‌گوید: «**بابا از بس گفتم، زبانم مودرآورد!**»

○ **از بغل گوشش گذشت.**

از پر کلاهش رد شد.

○ **از بی‌آبی مردن بهتر، تا از قورباغه اجازه گرفتن.**

✵ **کاربرد:**

گاهی غرور و شخصیت انسان، مانع از آن می‌شود که برای برآوردن نیازهای خود از اشخاص زبون و خوار درخواستی بکند. در چنین مواقعی می‌گویند: «**از بی‌آبی می‌میرم؛ اما از قورباغه اجازه نمی‌گیرم.**»

■ **مشابه:**

● نانت را با آب بخور، منّت آبدوغ نکش.
● اگر از درد بی‌گوشتی بمیرم، کلاغ از روی قبرستان نگیرم.
● عطای کسی را به لقایش بخشیدن.
● نه شیر شتر، نه دیدار عرب.
● گوشت تنم را می‌خورم، منت قصاب نمی‌کشم.

○ **از بیخ عرب شده.**

□ **توضیح:**

بعد از حملهٔ عرب‌ها به ایران، حاکمان عرب زبان سعی کردند زبان و ادبیات فارسی را نادیده بگیرند و زبان عربی را در میان ایرانیان رایج کنند.

مردم در برابر این اقدام مقاومت می‌کردند و به زبان فارسی حرف می‌زدند. اما عده‌ای هم بودند که یک‌باره زبان فارسی را کنار گذاشتند و سعی کردند به زبان عربی بنویسند و به زبان عربی حرف بزنند. میان این دو گروه همیشه بحث و گفت‌وگو در می‌گرفت آن‌ها که سعی می‌کردند پاسدار زبان فارسی باشند، به کسانی که تا چندی پیش فارس بودند و اما حال اصرار داشتند که زبان عربی را به کار ببرند می‌گفتند فلانی از بیخ عرب شده است.

✵ **کاربرد:**

۱ـ در مورد کسی که نسبت به موضوعی لج کند و حتی مدارک و دلایل روشن را هم نپذیرد

گفته می‌شود که او از بیخ عرب شده است.

۲ - این ضرب‌المثل در مورد کسانی که نادان هستند یا خود را به نادانی می‌زنند نیز به کار می‌رود.

○ **از بیرون لاله‌زاریم، از درون ناله‌زار.**

از بیرون نقش و نگار، از درون ناله‌زار.

○ **از بیرون نقش و نگار، از درون ناله‌زار.**

✱ **کاربرد:**

این مثل در مورد اشخاصی گفته می‌شود که ظاهر آراسته یا شاد دارند؛ ولی در واقع بی‌چیز یا بداخلاق هستند.

■ **مشابه:**

● دود بیرون، آه درون.

● توی ما، خودمان را می‌کشد، بیرونمان، مردم را.

● از بیرون لاله‌زاریم و از درون ناله‌زار.

○ **از بی‌عُرضِگی سگ، روباه پشت تاپو* بچه می‌گذارد!**

□ **توضیح:**

برای نگهبانی از کاری، جایی یا مالی، باید فردی امین باهوش و زرنگ را انتخاب کرد؛ چون مراقبت و حفاظت، کار هرکسی نیست.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی را که به عنوان نگهبان یا مسؤول کاری انتخاب کرده‌اند، در مورد وظیفه‌اش کوتاهی می‌کند و دزد، سارق یا آدم حیله‌گری به مال، خانه، جان کسی و... آسیب وارد می‌کند، در مورد نادانی و غفلت و بی‌عرضگی آن نگهبان یا آن مسؤول، چنین مثلی به کار می‌برند.

□ **معنای لغت:**

* تاپو: ظرف گلی بزرگی که در روستاها داخل آن آرد، گندم و جو و سایر غلات را ذخیره و نگهداری می‌کنند.

○ **از بی‌کفنی زنده‌ایم.**

✱ **کاربرد:**

این مثل را کسانی می‌گویند که می‌خواهند ثابت کنند فقیر و بی‌چیز و بیچاره هستند و چاره‌ای جز زنده ماندن ندارند.

■ **مشابه:**

● فرشش زمین و لحافش آسمان است.

○ **از پَرِ کلاهش رَد شد.**

□ **توضیح:**

در قدیم کلاه، یکی از پوشش‌های اصلی بوده است؛ اما امروزه، کمتر از کلاه استفاده می‌شود. برای تزیین کلاه ـ به‌خصوص کلاه خانم‌ها ـ از پرهای رنگین یا وسایل دیگر مانند گل و روبان استفاده می‌شده است.

✹ **کاربرد:**

حادثه و خطر آن چنان به او نزدیک شده بود که امیدی به نجاتش نبود. خطر مثل تیری بود که به سوی او شلیک شده باشد؛ اما به سرش نخورد و به کلاهش اصابت کرد.

■ **مشابه:**

● از بغل گوشش گذشت.

● رسیده بود بلایی، ولی به خیر گذشت.

○ **از پَسِ گَردْ، به ناچار سواری برسد.**

✹ **کاربرد:**

۱ ـ هر مشکلی، روزی حل خواهد شد و باید امیدوار بود؛ زیرا رنج و سختی‌ها به پایان خواهد رسید.

۲ ـ بعد از هر آشفتگی، به هم ریختگی یا آشوب و شورشی، کسی خواهد آمد که به کارها نظم و ترتیب بدهد.

۳ ـ گرفتاری‌ها، نشانهٔ این است که امیدی برای نجات هست؛ باید صبر و شکیبایی داشته باشیم.

○ **از پس هر گریه آخر خنده‌ای است.**

راه همیشه سربالایی نیست، سرپایینی هم دارد.

○ **از پشت خنجر می‌زند.**

□ **توضیح:**

در جنگ‌های قدیمی، اغلب نبردها تن به تن بود. دو مبارز رو به روی هم قرار می‌گرفتند و نبرد می‌کردند. معمولاً یکی از طرفین مبارزه زخم شمشیر یا خنجر برمی‌داشت و از بین می‌رفت. کسی که مغلوب می‌شد، از جلو زخم برمی‌داشت، زیرا حریف او از رو به رو با او می‌جنگید. اگر کسی از پشت زخمی می‌شد، حکایت از این داشت که یا پشت به دشمن کرده و یا از طرف کسی که پشت سرش بوده ضربه خورده است.

✹ **کاربرد:**

این مثل درباره افراد منافق و دورو به کار می‌رود. کسانی که مرد و مردانه وارد گفت‌وگو یا دعوا نمی‌شوند و در لباس دوست ناجوانمردانه و پنهانی به دیگران ضربه می‌زنند و آسیب وارد می‌کنند.

■ **مشابه:**

● دوستی، دوستی می‌کند پوستی.

○ **از پنبه زدن عارش نمی‌شود، از مزد گرفتن عارش می‌شود.**

از گرسنگی آسیابانی می‌کند، از بزرگی مزد نمی‌گیرد.

○ **از پی دشمن گریخته نباید رفت.**

□ **توضیح:**

ادامهٔ مبارزه و جنگ با دشمنی که شکست خورده و به میدان جنگ پشت کرده، دور از جوانمردی است.

✹ **کاربرد:**

این مثل، زمانی به کار می‌رود که بخواهند به جوانمردی و انسان‌دوستی در زمان پیروزی و قدرت تأکید کنند و کسی را که قدرت دارد و حریفش را از میدان بیرون کرده، به آرامش و بزرگ‌منشی دعوت کنند.

○ **از تخم خارخاسک سنبل سبز نمی‌شود.**

از کوزه همان برون تراود که در اوست.

○ **از ترس گدایی، یک عمر گدایی.**

✹ **کاربرد:**

بعضی‌ها از ترس این که مبادا روزی فقیر و بی‌مال شوند، تمام عمر از مال و دارایی‌شان استفاده نمی‌کنند و مانند گداها زندگی می‌کنند. این ضرب‌المثل، در مورد چنین افرادی استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● یک عمر گدایی می‌کند، مبادا یک روز به گدایی بیفتد.

● گدایی می‌کنیم، تا محتاج خلق* نشویم.

□ **معنای لغت:**

* خلق: مردم

○ **از ترسم، سلام!**

□ **توضیح:**

اخلاق و عادات احترام‌گذاشتن افراد یک جامعه به یکدیگر در دوران و سرزمین‌های مختلف متفاوت

است؛ مثلاً هندی‌ها هنگامی که به هم می‌رسند کف دو دست را به هم می‌چسبانند و آن را جلو صورت نگه می‌دارند؛ ژاپنی‌ها در مقابل هم تعظیم می‌کنند. بیشتر مردم در روبه‌رو شدن با یکدیگر دست دوستی می‌دهند؛ اما در ایران پس از اسلام، احترام به یکدیگر به شکل کلامی یا «سلام» درآمد. افراد کوچک‌تر به افراد بزرگ‌تر سلام می‌کنند و برای طرف مقابل آرزوی سلامتی می‌کنند.

* **کاربرد:**

این مثل به کنایه و هنگامی استفاده می‌شود که کسی بخواهد بگوید سلامی که به تو دادم یا احترامی که برایت قائل هستم، نه از روی ارزش تو، بلکه از روی ترس من است!

○ **از تشنگی می‌میرم؛ ولی از قورباغه اجازه نمی‌گیرم.**

■ **مشابه:**

● دردم نهفته به ز طبیبان مدعی.

● از بی‌آبی مردن بهتر، تا از قورباغه اجازه گرفتن.

○ **از تفنگ خالی دو تن می‌ترسند.**

□ **توضیح:**

اگر گلوله یا باروت در تفنگ نباشد، تیر انداز یا صاحب تفنگ که از خالی‌بودن آن آگاه است، نگران است و می‌ترسد؛ زیرا می‌داند که از تفنگ بی‌گلوله، هیچ کاری برنمی‌آید. شخص مقابل هم نمی‌داند که تفنگ خالی است و از شلیک و عاقبت کار بسیار هراسناک و نگران است.

* **کاربرد:**

وقتی تهدیدی پوچ و بی‌اساس، باعث نگرانی تهدیدکننده و تهدید شونده باشد، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● از کمان شکسته دوتن می‌ترسند.

○ **از تنبلی به گربه می‌گویند خانباجی.**

از درد لاعلاجی به گربه می‌گوید آقا باجی.

○ **از تَنورِ سَرد، نان بیرون نمی‌آید.**

□ **توضیح:**

نانوایان برای پختن نان، ساعتی قبل، تنور را روشن می‌کنند تا تنور کاملاً گرم شود؛ در غیر این صورت ،تنوری که خوب گرم نشده باشد، نان را خوب نمی‌پزد یا نان به دیوارهٔ آن می‌چسبد و جدا نمی‌شود. در این جا آدم تنبل و بی‌کاره، به تنور سرد تشبیه شده است.

* **کاربرد:**

از شخص تنبل و بی‌تحرک، سود و فایده‌ای به کسی نمی‌رسد.

■ **مشابه:**

● از او آبی گرم نمی‌شود.

○ **از تو به یک اشاره، از ما به سَر دَویدن.**

□ **توضیح:**

این مثل برای نشان دادن میزان ارادت و اخلاص شخصی نسبت به دیگری به کار می‌رود. «سلمان ساوجی» این ضرب‌المثل را در بیت زیر آورده است:

ما چون قلم نخواهیم، از دوست سرکشیدن از دوست یک اشاره، وز ما به سر دویدن

✱ **کاربرد:**

اگر احتیاجی به کمک داشتی، کافی است فقط اشاره بکنی، من با کمال میل، به تو کمک خواهم کرد.

○ **از توپ خالی، باکیمون* نیست.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند در زمان حکومت ناصر الدین شاه، شیخ محمد تقی مسجد شاهی (معروف به آقا نجفی) از روحانیون صاحب نفوذ و محبوب مردم اصفهان بود. او هرچند وقت یکبار، در اصفهان آشوبی به پا می‌کرد تا قدرت خود را به حکومت نشان دهد. این کار شیخ، تا جایی بالا گرفت که سر انجام شاه به او دستور داد به پایتخت و نزد او بیاید. اما شیخ به این فرمان شاه عمل نکرد. در پی این بی‌تفاوتی، شاه و دولت بیشتر به شیخ فشار آوردند و همین باعث شد که مردم به حمایت از شیخ، بازارها را تعطیل کنند و در مساجد و تکایا جمع شوند. چیزی نمانده بود این اعتراض‌ها و مخالفتها پایه‌های سست حکومت قاجار را ویران کند، که عده‌ای از سران روحانی به فکر چاره‌ای افتادند تا راهی پیش بگیرند که نه از نفوذ مذهبی شیخ در میان مردم کاسته شود و نه فرمان شاه به زمین افتد. قرار بر این شد که شیخ به قصد زیارت مشهد از اصفهان خارج شود و در عبور از پایتخت، دیداری هم با شاه داشته باشد.

آقا نجفی به تهران که رسید، برای دیدار شاه، به عمارت شمس‌العماره رفت و به انتظار ورود شاه ماند. ملایی شیخ را همراهی می‌کرد، آنان تا آمدن شاه مشغول صحبت و گفت‌وگو شدند. شیخ خود را چنان سرگرم بحث کرده بود که وقتی شاه وارد شد وانمود کرد که مشغول صحبت است و متوجه ورود او نشده است. شاه نزدیک شیخ رسید. معتمدالدوله ناچار شد ورود شاه را اعلام کند. آقانجفی سربلند کرد و چون شاه را در برابر خود دید، با لهجه غلیظ اصفهانی گفت: «اوا، شاه شوما** یین؟ سلام!» شاه که از این رفتار شیخ خشمگین شده بود، ناسزاگویان تالار را ترک کرد. درباریان و اطرافیان وحشت‌زده به عاقبت کار می‌اندیشیدند که شیخ عصازنان از دربار خارج شد. به در خروجی قصر که رسید، کنار توپی که آن‌جا قرار داشت، ایستاد و به آن نگاه کرد. بعد عصای خود را به توپ زد و پرسید: «این در ازه‌چی*** یس؟»

صدراعظم جواب داد: «توپ است.»

گفت: «با همینس**** که بچه‌ها بازی می‌کونن؟»

جواب داد: «خیر جناب آقا، این توپی است که باروت و گلوله در آن می‌ریزند، آتش می‌کنند و هرچه و

هرکس که سر راهش باشد، قطعه قطعه می‌کند.»

آقانجفی عصایش را محکم و با تمام قدرت به توپ کوبید و حیرت‌زده پرسید: «آ، پس چرا در نیمِرد*****؟»

صدراعظم که مقصود او را متوجه نشده بود گفت: «آخه این توپ خالی است.»

شیخ سراپای صدراعظم را با تمسخر نگاهی کرد و در حالی که دوباره راه می‌رفت، گفت: «برو به شات بگو، ما از این توپ‌های خالی، باکیمون نیست!»

توپ، سه معنا دارد؛ یکی به معنای همان توپی که بچه‌ها بازی می‌کنند. دیگری به معنای توپی است که در جنگ‌ها از آن استفاده می‌شود و یکی هم به معنای اعتراض با صدای بلند (توپ و تشر) است.

در این مثل، از هر سه معنای توپ استفاده شده است.

❋ کاربرد:

هنگامی که کسی تهدیدی بی‌پشتوانه، توخالی و بی‌اساس بکند و بخواهیم بگوییم از تهدید او نمی‌ترسیم، از این مثل استفاده می‌کنیم.

□ معنای لغات:

* باکیمون نیست: مارا باکی نیست، ترسی نداریم.

** شومایین: شما هستید.

*** چی یس: چی هست.

**** همینس: همین است.

***** در نیمیرِد: شلیک نمی‌کند، در نمی‌رود.

○ از تو حرکت از خدا برکت.

شتری که علف می‌خواهد، گردن دراز می‌کند.

○ از جان گذشته را به کمک (به مدد*) احتیاج نیست.

❋ کاربرد:

وقتی کسی به آخر خط رسیده باشد و کمک کمک‌کنندگان را هم نپذیرد یا حتی به کسانی که قصد کمک به او را دارند، بدوبیراه بگوید، این ضرب‌المثل را درباره‌اش می‌گویند.

■ مشابه:

● آن که دست از جان بشوید، هرچه در دل دارد بگوید.

● آب که از سرگذشت، چه یک وجب، چه صدوجب.

● ما که نُه و چهلیم**، پنجاه!

□ معنای لغات:

* مدد: کمک

** نه چهل: چهل و نه

○ **از جایی که یک دفعه آب درآمد، دفعهٔ دومش هم ممکن است.**

✹ **کاربرد:**

اگراز جایی خیر و فایده‌ای به ما برسد، این امکان وجود دارد که باز هم از همان جا بهره‌مند شویم.

○ **از جوانی تا پیری، از پیری تا به کی؟ (...تا بمیری؟)**

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقت و زمان را برای انجام کاری خیر و نیک نباید از دست داد و منتظر فرصتی دیگر شد. اگر زمان بگذرد و فرصتی باقی نماند، آن وقت چه باید کرد؟ برای آگاه‌کردن کسی که به فکر از دست‌رفتن وقت نیست، گفته می‌شود: «**از جوانی تا پیری...**»

۲ـ همچنین وقتی کسی از انجام کاری زشت و ناپسند دست بردار نیست و توبه کردن را به فردا و فرداها وا می‌گذارد: «**از جوانی تا پیری، از پیری...**»

○ **از چاله درآمدن به چاه افتادن.**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی برای حلّ مشکل کوچکی، دست به کاری بزند که خود را دچار گرفتاری بزرگ‌تری کند، می‌گویند: «از چاله درآمد و به چاه افتاد.»

■ **مشابه:**

● از باران گریختن و زیر ناودان نشستن.

● از چنگ دزد در آمدن، گیر رمّال افتادن.

○ **از چشمم بدی دیدم، از شما ندیدم.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند یک نفر، به خانهٔ دوستش رفت و مدتی میهمان او بود. روزهای اوّل صاحبخانه بخوبی از او پذیرایی کرد. کم‌کم صاحب‌خانه و همسرش از پذیرایی خسته شدند؛ اما میهمان خیال رفتن نداشت. روزی زن خانه، به شوهرش گفت: «بیا چاره‌ای بیندیشیم، شاید بتوانیم کاری کنیم که خودش برود.»

آن‌ها مدتی با یکدیگر مشورت کردند. خلاصه زن گفت: «من فکری کرده‌ام، امروز، وقتی از بیرون آمدی، شروع کن به کتک زدن من و بگو چرا به کارهای خانه نمی‌رسی، چرا...و خلاصه‌هی بهانه بگیر. بعد، من پیش میهمان می‌روم و می‌گویم، شما که چند روز است میهمان ما هستی و این روز آخری که میهمان هستی و می‌خواهی بروی، بین ما قضاوت کن و بگو که آیا از من بدی دیده‌ای؟ شاید به این ترتیب خجالت بکشد و برود.»

مرد قبول کرد و بیرون رفت و وقتی که به خانه برگشت، به همان ترتیبی که زنش نقشه کشیده بود، جلوی میهمان رفتار کردند.

وقتی زن پیش میهمان رفت و از او دربارهٔ خوبی و بدی خودش پرسید، مرد میهمان گفت: «نه واللّه، من که چند وقت است میهمان شما هستم و چند وقت دیگر هم خواهم ماند، از چشمم بدی دیده‌ام، از شما ندیده‌ام!»

● **کاربرد:**

۱ـ این مثل را وقتی به کار می‌برند که بخواهند خوبیهای کسی را بیش از حدّ معمول بزرگ جلوه دهند. گاهی این تعریف و تحسین، حالت چاپلوسی و طمعکاری و به قصدی خاص انجام می‌گیرد.

۲ـ وقتی بخواهند به کسی بگویند که مهربانی‌ها و خوبیهای بیش از حدّ تو، برایت دردسر درست کرده و دیگران بیهوده مزاحمت می‌شوند، و به همین دلیل باید رفتار متعادل‌تری داشته باشی، می‌گویند: «بابا مردم حق دارند. از چشمش بدی دیده‌اند؛ اما از تو ندیده‌اند.»

۳ـ گاهی پیش می‌آید که شخص به کسی که با او هیچ نسبتی ندارد، بیش از نزدیکان و اقوام خود اعتماد دارد؛ یعنی به صداقت و درستی کسی، بی‌اندازه اطمینان دارد و برای تأکید بر این اعتماد می‌گوید: «**از چشم خود بدی دیده‌ام، از او ندیده‌ام!**»

○ **از چلّه گله نیست.**

از چنان آدم بدی چنین کاری انتظار می‌رفت، مثل شب چلّه زمستان که انتظار می‌رود خیلی سرد باشد.

○ **از چنان خرمن، این چنین خوشه!**

آوازخوان ماهی، قورباغه است.

○ **از چنان مادر، این چنین دختر.**

آوازخوان ماهی، قورباغه است.

○ **از چنگ دزد درآمدن، گیر رمال افتادن.**

از چاله درآمدن و به چاه افتادن.

○ **از حسرت آفتاب، می‌رم به مهتاب.**

وقتی مادر نیست، با زن بابا باید ساخت.

○ **از خانه سوخته، هرچه برآید، سود است.**

✹ **کاربرد:**

وقتی بر اثر اتفاق یا ضرری بزرگ، همه چیز از دست برود، آنچه باقی می‌ماند، هرچند کم و ناچیز باشد، باز هم بی‌فایده نیست.

■ **مشابه:**

● از خرس مویی .

○ **از خجالت آب شد.**

❐ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد که شیخ عطار شاعر بزرگ ایرانی، گوشه‌ای از آن را گفته است. می‌گویند روزی یکی از پریان، با یکی از درویشان به دیدن عارفی بزرگ* رفت و از او پرسید که «حیا» چیست؟

عارف جوابش را با زبانی گرم و تأثیرگذار داد. آن پری یا درویش که خیلی دلش می‌خواست باحیا باشد و فکر می‌کرد که معنی حیا را می‌دانسته و در زندگی به کار برده، آن قدر میان رفتار و زندگی خودش با حرف‌های آن عارف بزرگ فاصله دید که از خجالت عرق کرد. او آن قدر عرق کرد و عرق کرد تا کوچک و کوچک‌تر شد و از بین رفت.

پس از او یکی دیگر از درویشان به دیدن عارف بزرگ رفت و دید که در کنار او روی زمین مقداری آب زردرنگ ریخته است. پرسید که این آب چیست؟ عارف بزرگ گفت: «این آب، آب شرم است، کسی است که از خجالت آب شده است.»

✹ **کاربرد:**

در مورد کسی که در گفت‌وگو با دیگران می‌فهمد کار بسیار بدی انجام داده و از شرم عرق بر پیشانی‌اش می‌نشیند این ضرب‌المثل به کار می‌رود.

○ **از خدا پنهان نیست، از تو چه پنهان.**

طبل پنهان چه زنم، تشت من از بام افتاد.

○ **از خر شیطان پیاده شدن. (پایین آمدن)**

❐ **توضیح:**

این مثل، اشاره به غرور و لجبازی بعضی آدم‌ها دارد که نهایت لجبازی و دشمنی و یا کینه‌ورزی را در کاری پیش می‌گیرند؛ ولی باید دست از این کار بردارند؛ زیرا لجبازی، عملی شیطانی است.

✹ **کاربرد:**

هنگامی که می‌خواهند کسی را وادار کنند که دست از لجبازی بردارد و راه درست در پیش گیرد، می‌گویند: «**از خر شیطان پیاده شو.**»

---

*– دربارهٔ این عارف بزرگ هم اسم «بایزید بسطامی» را نوشته‌اند و هم اسم «شری سقطی» را.

■ **مانند:**

دنیا که به آخر نرسیده، از خر شیطان پیاده شو، برو با برادرت آشتی کن.

○ **از خمی* صدرنگ برآوردن.**

□ **توضیح:**

در قدیم و در رنگرزی سنّتی، برای رنگ کردن پشم، نخ یا پارچه‌ها، در ظرف‌های بزرگ سفالین رنگ می‌ساختند و با آغشته کردن پارچه یا پشم به مادهٔ رنگی داخل ظرف، آن‌ها را رنگ می‌کردند. مسلماً در هر خم، یک رنگ بیشتر نبود و پارچهٔ داخل آن هم، همان رنگ را می‌گرفت.

✹ **کاربرد:**

۱ـ این مثل، در مورد کسی به کار می‌رود که در کاری بسیار ماهر و ورزیده است و توان انجام کاری بزرگ و تقریباً ناممکن را دارد.

۲ـ همچنین در مورد افراد حیله‌گر به کار می‌رود که هزار کار بلدند.

□ **معنای لغت:**

* خُم: این جا به معنای ظرف بزرگ از جنس سفال است که در آن رنگ می‌ساختند.

○ **از دَبّه* کسی ضرر ندید.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مرد نیازمندی برای رفع نیازش، به بسیاری از اطرافیانش مراجعه کرد؛ امّا سودی نگرفت. آخر کار با ناامیدی به امامزاده‌ای رفت، نذر کرد که اگر حاجتش برآورده شود، مقداری روغن وقف امامزاده کند.

روزها گذشت و حاجت مرد برآورده شد؛ اما او به قول و عهد خود وفا نکرد و نذری را که به امامزاده داشت، ادا نکرد. هرگاه که گذرش به امامزاده می‌افتاد، گردن کج می‌کردو با لحنی مظلومانه می‌گفت: «آقا جان نه خیال کنی من روسیاه گردن شکسته، روغنت را بالا کشیده‌ام‌ها، به جدّت قسم، روغن حاضرِ حاضر است، هر موقع که می‌خواهی، دبه را بیاور و روغن را ببر.»

✹ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کسی از زیر قول و قرار خود شانه خالی کند و برای انجام ندادن تعهد خود، بهانه‌تراشی کند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

۲ـ هیچ کسی از به هم زدن معامله، ضرر نکرده، پس هرگاه دیدی که کاری به نفع تو نیست، بهانه بیاور و پایبند قول و قرارهایت نباش. زیرا «**از دبه کسی...**»

۳ـ این عمل ـ زیر قول و پیمان زدن ـ هرچند ناپسند است؛ امّا در برابر افراد فریبکار، نوعی هوشیاری است.

□ **معنای لغات:**

* دبّه: روغندان، ظرفی که در آن روغن می‌ریزند.

* دبّه‌کردن: (دبّه درآوردن) زیر قول و قرار خود زدن، تعهد خود را انجام ندادن.

○ **از درد لاعلاجی، به گربه می‌گوید آقاباجی (خانم باجی)**

* **کاربرد:**

وقتی کسی از سرناچاری، هرچیز و هرکاری را می‌پذیرد، یا برای رسیدن به موقعیتی، از روی ناچاری به تعریف از افراد نالایق می‌پردازد: «**از درد لا علاجی....**»

■ **مشابه:**

● دستی را که نتوان برید، باید بوسید.
● از مجبوری، به زن بابا می‌گه خاله حوری.
● از درد لاعلاجی، به خر می‌گوید خان باجی.
● از تنبلی به گربه می‌گوید خان‌باجی.
● سنگی را که نمی‌شود برداشت، باید بوسید و گذاشت.

○ **از دزد هرچه ماند، رمّال برد.**

□ **توضیح:**

در قدیم، مردم هروقت که دچار گرفتاری می‌شدند و خود از حل آن ناتوان بودند، به سراغ رمّال‌ها یا فالگیرها می‌رفتند. رمّالها افرادی فریبکار و حیله‌گر بودند که با زبان‌بازی، از مردم بینوا پول می‌گرفتند و با حرفهایی پوچ و بی‌اساس، آنان را دلگرم می‌کردند.

* **کاربرد:**

وقتی کسی برای به‌دست آوردن پول یا مالی که از دست داده است، فریب افرادی دروغگو و فریبکار را بخورد و پول و مال بیشتری را هم از این طریق از دست بدهد و از وضعی بد، دچار وضعی بدتر شود، می‌گویند: «**از دزد هرچه...**»

■ **مشابه:**

● از باران گریختن، زیر ناودان نشستن.
● از چنگ دزد در آمدن، گیر رمّال افتادن.

○ **از دعای گربه سیاه باران نمی‌بارد.**

□ **توضیح:**

بعضی از مردم عقیده دارند «گربه سیاه»، حیوان خوش قدم و مبارکی نیست. به همین دلیل، اگر بخواهند کاری را شروع کنند و کسی حرف یا اظهار نظر بیهوده‌ای کند، باگفتن این مثل حرف یا عقیدهٔ آن شخص را بی‌اثر می‌کنند تا با خیال راحت، کار خود را انجام دهند.

* **کاربرد:**

نباید گفته، حرف و نظر هرکسی را برای کاری ملاک قرار داد، حقیقت گویی و درست دیدن

چیزها، کار هر کسی نیست.

○ **از دل برود، هرآن که از دیده برفت.**

✽ **کاربرد:**

۱ـ معمولاً رفت و آمد و دیدارهای دوستانه و منظم سبب به وجودآمدن محبت، علاقه و انس بیشتر آدم‌ها می‌شود و برعکس آن، دور شدن از یکدیگر دوری و فراموشی را به همراه دارد. این مثل در تأکید همین نکته به کار می‌رود.

۲ـ وقتی کسی مدت‌ها از دوستش خبری نگیرد، این ضرب‌المثل را به صورت سؤالی و به عنوان گلایه به کار می‌برند.

○ **از دماغ فیل افتاده.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند در زمان حضرت نوح علیه‌السلام، هر چه آن حضرت مردم آن زمان را به پیروی از راه خدا دعوت کرد، به نتیجه نرسید. آن گاه به فرمان خداوند، کشتی بزرگی ساخت و از میان تمام حیوانات و جانداران، یک جفت نر و ماده را به کشتی برد و با تعدادی از مردم که به او ایمان آورده بودند، وارد کشتی شد. توفانی بزرگ پدیدار شد و باران تند باریدن گرفت. سیل جاری شد و آب همه چیز و همه کس را در خود غرق کرد و یاران حضرت نوح و حیوانات دیگری که در کشتی بودند، جان سالم به در بردند. مدتی طول کشید تا باران افتاد و آب فروکش کرد. در این مدت، مدفوع و فضولات حیواناتی که توی کشتی بودند، بسیار زیاد شده بود و بوی بد آن، همه را آزار می‌داد. پیروان حضرت نوح پیش او رفتند و از وضع بد داخل کشتی شکایت کردند. آن حضرت هم از خدا کمک خواست. خداوند به حضرت نوح دستور داد که دستی به خرطومِ فیل بکشد. آن حضرت هم چنین کرد. ناگهان از خرطوم فیل، حیوانی پدید آمد. آن حیوان خوک بود. خوک مشغول خوردن کثافتها و فضولات حیوانات داخل کشتی شد و در نتیجه، کشتی تمیز شد. شیطان که نمی‌خواست یاران حضرت نوح نجات یابند، دستی به پشت خوک کشید و موش به وجود آمد. موش مشغول جویدن کشتی شد. کشتی داشت سوراخ می‌شد که یاران نوح از او برای نابود کردن موش کمک خواستند. حضرت نوح دست به پشت شیر کشید. شیر عطسه‌ای کرد و گربه به وجود آمد. گربه موش را دنبال کرد و آن را گرفت و به این ترتیب کشتی نجات یافت.

خوک حیوان کثیفی بود؛ اما به حیوانات داخل کشتی فخر می‌فروخت و می‌گفت که من از دماغ فیل افتاده‌ام.

✽ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسانی به کار می‌رود که از خودراضی، و مغرور و خودپسند هستند و بی‌مورد به دیگران فخر می‌فروشند.

○ **از دور، دستی به آتش دارد.**

صدایش از جای گرم بلند می‌شود.

○ **از دور دل می‌برد، از نزدیک زهره*.**

✱ **کاربرد:**

تا وقتی که از نزدیک، با چیزی یا کسی یا موقعیتی روبه‌رو نشده‌ایم، ممکن است به نظر زیبا و دوست‌داشتنی بیاید. اما اگر که با آن روبه‌رو شدیم، آن را بسیار زشت و ناپسند یافتیم. این مثل معنی پیدا می‌کند.

■ **مشابه:**

● آواز دهل شنیدن، از دور خوش است.

□ **معنای لغت:**

* زهره بردن، یا زهره ترکیدن: ترس، وحشت. ترسیدن و وحشت کردن در حدّ مرگ.

○ **از دوست چه دشنام*، چه نفرین، چه دعا.**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از شعر زیر است:

با آن که خوش آمد از تو ای یار جفا — لیکن نبود، جفات هرگز چو وفا

با این همه راضی‌ام به دشنام از تو — از دوست چه دشنام، چه نفرین، چه دعا

✱ **کاربرد:**

انسان، هرچه را از شخص مورد علاقه‌اش ببیند، برایش فرقی نمی‌کند، همه را دوست دارد.

■ **مشابه:**

● هرچه از دوست رسد، نیکوست.

□ **معنای لغت:**

* دشنام: سخن زشت

○ **از دولتی بچه*، ننه می‌خوره کلوچه**.**

□ **توضیح:**

گاهی، بزرگ‌ترها برای رسیدن به مقصود خود، بچه‌ها را بهانه می‌کنند. برای مثال، اگر میل دارند به پارک بروند و گردش کنند و یا غذای خاصی را تهیه کنند و بخورند، می‌گویند به خاطر بچه‌ها به گردش رفتیم یا فلان غذا را خوردیم.

در چنین مواردی گفته می‌شود: «از دولتی بچه...»

✱ **کاربرد:**

این مثل اشاره به نفع بردن غیرمستقیم کسی از چیزی است و هنگامی به کار می‌رود که یک نفر، به خاطر احترام به ارزش دیگری، از امتیاز یا منافعی برخوردار شود.

□ **معنای لغات:**

* از دولتی بچه: به خطر حکومت بچه‌ها، در نتیجهٔ وجود بچه

** کلوچه: نوعی شیرینی سنتی که در نقاط مختلف ایران پخته می‌شود و ماده اولیه آن، آرد،

شیر و شکر و... است.

○ **از ده تخته نمد، یک لچک حریر نمی‌شود در آورد.**

□ **توضیح:**

نمد از پشم شتر درست می‌شود و لچک (روسری) حریر از ابریشم.

✵ **کاربرد:**

درست کردن هرچیزی وسایل خودش را می‌خواهد.

○ **از دیگ چوبی کسی حلوا نخورده.**

گل کاغذی بو نمی‌دهد.

○ **از دیگ خالی، کاسه پر نمی‌شود.**

✵ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم اصل چیزی را ناتوان و ضعیف بشماریم و نیز بخواهیم بگوییم که از یک موجود ضعیف و ناتوان، نمی‌توان انتظار کمک داشت می‌گوییم: «**از دیگ خالی...**»

■ **مشابه:**

● کل * اگر طبیب بود، سرخود دوا نمودی.

□ **معنای لغت:**

* کل: کچل، بی‌مو

○ **از دیوار راست بالا می‌رود.**

✵ **کاربرد:**

۱ـ این مثل، بیشتر در مورد کودکان شیطان و ناآرام به کار می‌رود.

۲ـ وقتی کسی کارهای سخت و دشوار را براحتی انجام دهد، می‌گویند: او حتی از دیوار راست هم بالا می‌رود!

■ **مشابه:**

● خانه را روی سرش می‌گذارد.

○ **از دیوار شکسته، زن سلیطه* و سگ درنده باید ترسید.**

□ **توضیح:**

دیوار شکسته هر لحظه امکان دارد فرو بریزد و بر سر شخص آوار شود. پس مکانی ناامن است. زن سلیطه، نمی‌تواند دوست، یار و همدمی خوب و مفید باشد و سگ درنده جز ضرر و آسیب هیچ ندارد.

✵ **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم کسی را نصیحت کنیم که هوشیار باشد و از محیط بد و آدم بددهن و

دوست زبان‌آور دوری کند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

□ **معنای لغت:**

* سلیطه: زنی که بدزبان و بداخلاق است و با تندخویی خود بر شوهرش تسلط پیدا کرده است.

○ **از دیوِ* دو سَر (شاخ) هم نمی‌تَرسد.**

□ **توضیح:**

معمولاً دیو، مظهر زشتی، ترسناکی و بدی است و نشانه‌ای برای ترساندن و ایجاد وحشت است.

✹ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی به کار می‌رود که بخواهیم از بی‌باکی و شجاعت و یا یکرنگی و سرنترس داشتن کسی حرف بزنیم.

□ **معنای لغت:**

* دیو: موجودی افسانه‌ای که ظاهری زشت، نامناسب و ترسناک دارد.

○ **از رود خشک ماهی می‌گیرد.**

✹ **کاربرد:**

خیلی خسیس است.

■ **مشابه:**

● از آب روغن (کره) می‌گیرد.

○ **از ریش به سبیل پیوند می‌کند. (می‌زند)**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند ناصر الدین شاه بچه‌های زیادی داشت؛ امّا از میان آن‌ها به کامران میرزا بسیار علاقه‌مند بود. کامران میرزا ولیعهد و نایب‌السلطنه او نیز بود. هنگامی که شاه به سفر می‌رفت، انجام کارها را به کامران میرزا واگذار می‌کرد. کامران میرزا برای انجام کارها، عده‌ای «نایب» در خدمت خود داشت. آن‌ها نیز برای خدمت به کامران میرزا، خود را به شکلهای مختلف در می‌آوردند و در میان مردم می‌چرخیدند و فرمانهای او را اجرا می‌کردند. برای مثال، یکی ریش بلند می‌گذاشت، دیگری سبیل بلند و آویخته داشت و دیگری ریش و سبیلش را می‌تراشید و... خلاصه هر یک به شکلی در می‌آمدند و در میان مردم، اصناف و کشاورزان با لباسهای مبدّل می‌گشتند.

یکی از این نایبها شخصی به نام «نایب غلام» بود. هیکل درشت، سبیلهای کلفت و ریش انبوه او در میان دیگر نایبان معروف بود. به نایب غلام، «نایب عنتری» هم می‌گفتند؛ چون روزگاری عنتری داشت. عیب بزرگ نایب غلام، این بود که یک تای سبیل بیشتر نداشت. روزی کامران میرزا ضمن بازدید از صف نایبان خود، به شوخی به او گفت: «نایب غلام، یک تای سبیلت را کجا گذاشته‌ای؟!»

نایب غلام به سرعت خود را به سلمانی رساند و به او دستور داد که این نقص را برطرف کند. هر چه سلمانی بخت برگشته توضیح داد که این امر، مشکل است، نایب غلام زیر بار نرفت و با تهدید اسلحهٔ

خود، سلمانی را وادار کرد که کاری انجام دهد. سلمانی بیچاره، از ترس، مانده بود چه کار کند. ناگهان خود نایب غلام، چاره‌ای اندیشید. او به سلمانی دستور داد که مقدار از ریشش را قیچی کند و به سبیلش بچسباند. سمانی دستپاچه بود و نمی‌توانست این کار را بکند. سر انجام خود نایب غلام قسمتی از ریش خود را چید و به دست سلمانی داد. نایب غلام عجله داشت که هر چه زودتر خود را به دار الحکومه برساند تا کامران میرزا، او را در شکل جدید ببیند. بنابر این، سلمانی با شتاب بسیار، آن مقدار ریش را به قسمت دیگر سبیل او چسباند و او را راهی کرد. نایب غلام که قیافهٔ خنده‌داری پیدا کرده بود، سبیل انبوهی داشت؛ اما یک طرف ریشش کوتاه و یک طرف بلند بود. پس از مدتّی، دوباره نایبان در بر ابر کامران میرزا جمع شدند تاگز ارش کارهای خود را به عرض او برسانند. نایب غلام به خیال این که دیگر ظاهر خوب و مناسبی پیدا کرده، جلوی صف ایستاد. کامران میرزا با دیدن صورت و ظاهر او در حالی که بشدت می‌خندید، گفت: «چرا این شکلی شده‌ای؟ آن دفعه سبیلت یک تا بود، این بار ریشت!» دلقک کامران‌میرزا که در آن جا حضور داشت، بلافاصله گفت: «قربان، نایب غلام از ریش گرفته، به سبیل پیوند کرده است!» آن روز این سخن، مایهٔ خنده حاضران شد و بعدها به صورت ضرب‌المثل درآمد.

❋ کاربرد:

۱ ـ وقتی کسی برای جبران کمبود یا کامل کردن کاری، دست به کاری بی‌فایده و بی‌نتیجه بزند، این ضرب‌المثل به کار می‌رود.

۲ ـ وقتی برای ساختن یا تعمیر چیزی، چیز دیگری را ویران یا خراب کنند، می‌گویند: «از ریش پیوند سبیل کرده.»

○ از زمین به آسمان می‌بارد، یا از آسمان به زمین؟

از آسمان به زمین می‌بارد یا از زمین به آسمان؟

○ از زیر بوته که به عمل نیامده!

□ توضیح:

علفی که زیربوته به صورت خودرو می‌روید، معمولاً علف هرز است.

❋ کاربرد:

معمولاً برای گفتن این که شخصی دارای خانواده است و جاه و مقامی دارد، این ضرب‌المثل را به کار می‌برند. یا این که بخواهند بگویند که شخصی، تواناییها و مهارتهایی دارد و آدم بی‌کس و کار و بی‌ریشه و اصل و بی‌خانواده‌ای نیست. او هم کاری بلد است، او هم چیزی می‌داند.

○ از سایهٔ خود می‌ترسد.

□ توضیح:

همهٔ اجسام و انسانها در بر ابر نور سایه دارند. گاهی آدمهای ترسو، از سایهٔ اجسام و اشخاص، می‌ترسند. این

مورد، دربارهٔ کودکان بیشتر است.

* **کاربرد:**

۱ـ دربارهٔ کسی که خیلی محتاط است یا بشدت از هر چیزی بیم و ترس دارد، می‌گویند: «از سایهٔ خودش هم می‌ترسد.»

۲ـ در مورد کسانی که برایشان اتفاقهای دردناک و مهمی قبلاً پیش آمده و حالا جرأت و شجاعت انجام کاری را ندارند، این ضرب‌المثل به کار می‌رود.

○ **از سر تا پایش اَرزَن* بریزند، یک دانه‌اش به زمین نمی‌آید.**

* **کاربرد:**

آنقدر کثیف است، آن قدر چرک و کثافت سرتاپیش را گرفته و پوستش آن قدر کثیف و چرب است که همه چیز به آن می‌چسبد.

□ **معنای لغت:**

* ارزن: دانه‌ای بسیار ریز که مصرف خوراک پرندگان و حیواناتی مانند مرغ و خروس می‌شود.

○ **از سر راه پیدا کرده.**

* **کاربرد:**

آنچه را که انسان برای به دست آوردنش زحمت بکشد، به راحتی نیز از دست نمی‌دهد یا در نگهداری آن و استفاده صحیح از آن سعی بسیار می‌کند. این ضرب‌المثل بیشتر در مورد افرادی به کار می‌رود که نسبت به مال یا موقعیتی، بی‌توجه و بی‌مسؤولیت هستند و به این معنی است که چون برای به دست آوردنش زحمتی نکشیده، رنج نگهداری و حفظ آن را هم نمی‌برد.

○ **از سرما مردن، به که پالان خر پوشیدن.**

* **کاربرد:**

آدم که نباید به هر پستی و ننگی تن بدهد.

○ **از سستی آدمیزاد است که گرگ آدمخوار پیدا می‌شود.**

چراغِ دزد، خواب پاسبان است.

○ **از سفره نینداخته، بوی مشک می‌آید.**

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی چیزی پنهان و پوشیده است، نمی‌توان فهمید که ارزش آن چه قدر است.

۲ ـ دربارهٔ کاری که هنوز به وقوع نپیوسته و برنامه‌ای که هنوز اجرا نشده، حرفهای زیادی زده می‌شود، باید دید که اصل کار، هنگام اجرا چه از آب درمی‌آید.

■ **مشابه:**

● تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد.

● چو در بسته باشد، چه داند کسی که گوهر فروش است یا پیله ور.

● آواز دُهُل شنیدن از دور خوش است.

● پستهٔ بی‌مغز چو لب وا کند، رسوا شود.

○ **از سوزن کاری بَر می‌آید که از نیزهٔ دراز برنمی‌آید.**

□ **توضیح:**

سوزن، مظهر کوچکی و خردی و در عین حال، سود و فایده برای دیگران است.

❋ **کاربرد:**

گاهی پیش می‌آید که از یک آدم ضعیف، یا وسیله‌ای کوچک و بی‌ارزش، کارها و کمک‌های باارزشی برمی‌آید که از اشخاص مهم و توانمند و یا اشیای گرانبها و بزرگ، برنمی‌آید. این ضرب‌المثل، در حقیقت اشاره به کاربرد و سودمندی هرچیزی دارد و انسانها را از توجه به ظاهر افراد و قضاوت از روی شکل و ظاهر انسانها و وسایل باز می‌دارد.

■ **مشابه:**

● هر کسی را بهر کاری ساختند.

○ **از سوزنگر*، آهن نباید خرید.**

□ **توضیح:**

ماده اصلی کار سوزنگر، یعنی سازندهٔ سوزن، آهن است و به دلیل این که برای ساخت سوزن، به مقدار بسیار کمی آهن نیاز دارد، سوزنگر قدر ذرّه ذرّهٔ آهنهای کارگاهش را می‌داند؛ چون هر ذرهٔ آهن در کارگاه او، می‌تواند به سوزن تبدیل شود.

❋ **کاربرد:**

این مثل، بیشتر در مورد کسانی به کار می‌رود که بسیار حسابگر و خسیس هستند؛ تا آن جا که نمی‌توانند بخش کوچکی از مال و ثروتشان را ببخشند یا نادیده بگیرند.

□ **معنای لغت:**

* سوزنگر: کسی که سوزن می‌سازد.

○ **از سیرم* و می‌رم** باید ترسید.**

❋ **کاربرد:**

۱ ـ میهمانی که بیش از حد، اصرار به نخوردن و سیربودن داشته باشد، گاهی بیش از حد می‌خورد و وقتی اصرار به رفتن کند، معمولاً می‌ماند! این‌جاست که می‌گویند: «**از سیرم**

و می‌رم...»

۲ـ همچنین کسانی که به انجام کاری علاقهٔ زیاد دارند، معمولاً خودشان را بی‌تفاوت به آن کار نشان می‌دهند. دربارهٔ آن‌ها گفته می‌شود: «**از سیرم و...**»

□ **معنای لغات:**

* سیرم: سیر هستم و میل به خوردن ندارم.

** می‌رم: می‌روم و نمی‌مانم.

○ **از شما عباسی*، از ما رقّاصی.**

● **کاربرد:**

تو پول بده، هرکاری که بگویی می‌کنیم.

□ **معنای لغت:**

* عباسی: واحد قدیمی پول ایران

○ **از شیخ علیخان بترسیم. از سگش هم بترسیم؟!**

□ **توضیح:**

شاه سلیمان صفوی وزیری داشت به نام شیخ علیخان زنگنه. شیخ علیخان وزیری مستبد و بسیار سختگیر بود و هرجاکه خود صلاح می‌دید حتی در انجام فرمان شاه هم کوتاهی می‌کرد. مردم به خوبی می‌دانستند که ار ادهٔ شیخ علیخان حتی برفرمان و خواست شاه هم مقدم است. به همین دلیل از او می‌ترسیدند و حساب می‌بردند.

● **کاربرد:**

این مثل هنگامی به کار می‌رود که بخواهیم کسی را تشویق به انجام کاری کنیم که ترس از شخصی ناتوان موجب تردید او در انجام کار شده است.

■ **مانند:**

گفتم: برو جلو و حرفت را بزن او که کاره‌ای نیست از شیخ علیخان بترسیم از سگش هم بترسیم!

○ **از شیر حمله خوش بود و از غزال، رم.**

● **کاربرد:**

۱ـ این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که، سعی می‌کند کاری را انجام دهد که مناسب شخصیت او نیست یا توانایی آن را ندارد.

۲ـ اگر کسی سعی کند به انجام کاری دست بزند که در حدّ و توان او نیست، کار جالبی نکرده‌است.

■ **مشابه:**

● هر خاتونی* آشی پزد.

● کاری که چشم می‌کند، ابرو نمی‌کند.

● هر مردی را کاری.

● هر کسی را بهر کاری ساختند.

□ **معنای لغت:**

* خاتون: خانم خانه.

○ **از شیر مرغ تا جان آدمیزاد.**

□ **توضیح:**

مرغ پرنده تخمگذاری که بنا به طبیعت خود، شیر ندارد و اگر روزی روزگاری کسی ادعای یافتن شیر مرغ بکند، از انجام کاری غیرممکن حرف زده است. همچنین جان آدمیزاد یعنی زندگی انسان، در دست بندگان خدا نیست و فقط در اختیار و توان آفریدگار آن است.

❋ **کاربرد:**

این مثل در مورد تنوع و گوناگونی کالاها در مکانی مثل خانه، مغازه یا هر جای دیگر به کار می‌رود و اشاره به این دارد که در آن جا، همه چیز، حتی چیزهای غیرممکن یافت می‌شود.

○ **از صبح تا شب می‌چراندش، شب یک گرگ نشانش می‌دهد.**

❋ **کاربرد:**

خیلی به او لطف و محبت می‌کند، امّا گاهی هم آنچنان آزارش می‌دهد که نتیجهٔ تمام محبت‌هایش از بین می‌رود.

○ **از صنّار* دوم محروم است.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند در زمانهای قدیم اغلب مردم بی‌سواد بودند، یکی از شغل‌ها، شغل نامه‌نویسی بود. آدمهای بی‌سواد پیش کسانی که سواد داشتند می‌رفتند تا برایشان نامه بنویسند.

یکی از این نامه‌نویس‌ها که خط خیلی بدی داشت «صنّار» می‌گرفت تا برای کسی نامه‌ای بنویسد. اما چون خطش خیلی خراب بود، وقتی نامه به دست مخاطبش می‌رسید کفش و کلاه می‌کرد و راه می‌افتاد تا پیش نامه‌نویس برود و نامه‌اش را بخواند؛ زیرا کسی که بجز خودش نمی‌توانست خط او را بخواند. نامه‌نویس، برای خواندن نامه‌ای که خودش نوشته بود، صنّار دیگر پول می‌گرفت!

❋ **کاربرد:**

۱ـ این مثل گاهی به صورت لطیفه به کار می‌رود و برای تشویق کسانی که خیلی خوش خط هستند گفته می‌شود و به این معنی است که خط خیلی خوبی دارد و همه می‌توانند خط او را بخوانند.

۲ـ گاهی نیز به صورت طعنه دربارهٔ آدمهایی که خیلی بد خط هستند به کار می‌رود. به این معنی که آن قدر بدخط است که خط نوشته خودش را هم نمی‌تواند بخواند.

■ **مشابه:**

● جلوی آفتاب بگذار راه می‌رود.

□ **معنای لغت:**

* صنّار: واحد پول بسیار قدیمی

○ **از طـلا گشـتن پشـیمان گشـته‌ایـم مَرحَمت فرموده ما را مِس کـنید**

✹ **کاربرد:**

۱ـ این مثل بیشتر در مورد کسانی به کار می‌رود که به مقام و درجه‌ای بالا رسیده‌اند. و به همین مقام و درجه، گرفتاریها و مشکلاتشان چند برابر شده و چون توانایی مقاومت یا حل مسائل را ندارند، ترجیح می‌دهند به وضع اوّل خود برگردند و درگیری و مشکلی هم نداشته باشند.

۲ـ همچنین هنگامی به کار می‌رود که کسی به امید رسیدن به موقعیتی، مشکلات زیادی را تحمل کرده باشد؛ امّا به جایی نرسیده باشد.

■ **مشابه:**

● مرا به خیر تو امید نیست، شَرمَرسان.

○ **از عَرعَر خر کسی نرنجد.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ کاری که او می‌کند. آن قدر بی‌فایده است که به حال هیچ کس تأثیری ندارد. به همین دلیل، کسی هم از او ناراحت و دلگیر نمی‌شود.

۲ـ آن قدر موجود بی‌ارزشی است که کسی تحت تأثیر حرفها و کارهای او قرار نمی‌گیرد.

■ **مشابه:**

● آواز سگان کم نکند رزق گدا را.

● ابر از بانگ سگ زیان نکند.

● آب دریا از دهان سگ نجس نمی‌شود.

○ **از (ترس) عقرب به مار پناه می‌برد.**

✹ **کاربرد:**

برای فرار از بلا و دردی بزرگ به درد و بلای کوچک‌تری روی می‌آورد.

○ **از غورگی * مَویز ** شدن.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ با وجود سن و سال کم، خود را دانا و عاقل دانستن، خود را پخته و با تجربه نشان دادن.

۲ـ همچنین دربارهٔ کسی که به دلایل مشکلات خانواده، از دورهٔ کودکی مجبور شده بار زندگی را مثل بزرگسالان بر دوش بکشد، می‌گویند: «**از غورگی مویز شده.**»

■ **مشابه:**

● هنوز سر از تخم در نیاورده، قُد قُد می‌کند.

□ **معنای لغات:**

* غوره: انگور نرسیده که مزه‌اش ترش است.

** مویز: نوعی کشمش، انگور خشک شده.

○ **از فیل گنده‌تر؟ کرگدن!**

✱ **کاربرد:**

هرچه بگویی بزرگ‌تر و بهترش هم پیدا می‌شود.

■ **مشابه:**

● دست بالای دست بسیار است.

○ **از قاطر پرسیدند بابات کی بود، گفت: ننه‌ام اسب است.**

□ **توضیح:**

قاطر جانور پستانداری است از راستهٔ سم داران که از جفت‌گیری الاغ نر با مادیان به وجود می‌آید.

✱ **کاربرد:**

بعضی افراد که خانواده‌ای خوشنام یا مشخص ندارند و یا خودشان صاحب علم، پول و امکانات مهمی نیستند، برای معرفی خود، سابقهٔ فامیلی خود را به این یا آن شخص خوشنام و توانا نسبت می‌دهند؛ یعنی سعی می‌کنند با نسبت دادن خودشان به آدمهای مهم، کمبودهای خود را جبران کنند این ضرب‌المثل، بیشتر در مورد این گونه افراد استفاده می‌شود.

○ **از قَضا*، سرکَنگبین ** صَفرا *** فزود.**

□ **توضیح:**

در قدیم برای برطرف کردن برخی ناراحتیهای کبدی مانند صفرا و... از شربت سرکَنگبین یا سکنجبین استفاده می‌شد.

✱ **کاربرد:**

وقتی چیزی که همیشه مفید بوده و مشکلی را حل می‌کرده، حالا زیان آور و بی‌فایده شده

باشد، یا بخواهیم بگوییم همه چیز بعکس شده است؛ چیزی که باید مفید باشد، باعث رنج و درد است، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● چون قضا آید، شود تنگ این جهان — از قضا حلوا شود رنج دهان

(مولوی)

□ **معنای لغات:**

* قضا: برحسب تصادف و اتفاق، از روی تصادف

** سرکنگبین: شربتی که از سرکه و شکر تهیه می‌شود.

*** صفرا: صفرا یا زردآب، ماده‌ای است که از کبد جانوران مهره‌دار، به داخل رودهٔ آن‌ها می‌ریزد.

○ **از قفس مرغ به هرجا که رَوَد، (پَرَد) بوستان است.**

□ **توضیح:**

در زبان فارسی «قفس» مظهر گرفتاری و اسارت و مرغ و پرنده، مظهر آزادگی و آزادی و باغ و بوستان، مظهر زیباترین و با صفاترین جاهاست.

نیست پروای عدم دل زدهٔ هستی را — از قفس مرغ به هرجا که پرد بستان است

(صائب تبریزی)

● **کاربرد:**

وقتی بخواهند شدت ناراحتی خود را از وضعی که دارند، بیان کنند و بگویند که به هر وضعی، جز آنچه که هست، راضی هستند، این مثل را به کار می‌برند.

○ **از کاه کوه می‌سازد.**

یک کلاغ، چهل کلاغ.

○ **از کرامات * شیخ ما این است — شیره را خورد و گفت شیرین است**

● **کاربرد:**

آنچه را که همه می‌دانند و از آن خبر دارند، به عنوان مطلبی مهم و تازه کشف شده بیان کردن، این مثل را به دنبال دارد.

■ **مشابه:**

● از کرامات شیخ ما چه عجب — پنجه را باز کرد و گفت وجب

● آنچه در جوی می‌رود آب است — آنچه در چشم می‌رود خواب است

● از کرامات شیخ ما چه عجب — برف را دید و گفت می‌بارد

● با چشم باز غیب می‌گوید.

□ **معنای لغت:**

* کرامات: جمع کرامت و کرامت، به معنای بزرگی، بزرگواری، معجزه، بخشندگی و جوانمردی

○ **از کفر ابلیس * هم مشهورتر است.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند ابلیس یکی از فرشتگان بزرگ خدا بود. پس از آن که خداوند آدم را آفرید، به همه فرشتگان دستور داد که در برابر آدم سجده کنند. همهٔ فرشتگان فرمان خدا را اطاعت کردند؛ بجز ابلیس. ابلیس گفت: «خداوند آدم را از خاک آفریده است و مرا از آتش. آتش از خاک برتر است. در نتیجه، من از آدم بالاتر و ارزشمندتر هستم و به همین دلیل، به او سجده نمی‌کنم.»

خداوند ابلیس را به خاطر نافرمانی از بهشت خویش بیرون کرد. فقط به او اجازه داد که تا روز قیامت زنده بماند. ابلیس هم تصمیم گرفت که در کمین فرزندان آدم بنشیند و آن‌ها را فریب دهد تا به راه خداپسندانه نروند. از آن جاکه شیطان هم دستور خداوند را اجرا نکرد و از بهشت رانده شد، و هم به گمراه کردن مردم کمر بست، به کفر و ناسپاسی مشهور شد.

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهند از کسی سخن بگویند که به بدی و بدکاری مشهور شده است، این مثل را می‌گویند.

۲ـ گاهی برای طعنه‌زدن به کسی که بی‌دلیل مشهور شده است، این ضرب‌المثل را می‌گویند.

□ **معنای لغت:**

* ابلیس: شیطان

○ **از کلاه مالی، فقط پف آب زدنش را بلد است.**

□ **توضیح:**

در قدیم و همچنین امروزه در بعضی مناطق و روستاها، از نمد، کلاه تهیه می‌شود. برای این که نمد را به شکل کلاه درآورند، نمد را می‌مالند. برای مالیدن نمد هم باید نمد مرطوب باشد، لذا ضمن کار، به آن کف صابون و آب می‌زنند. یعنی نمدمالان مقداری آب در دهان خود نگه می‌دارند و با فشار آن را روی نمد می‌پاشند تا رطوبت لازم به شکل ذرّات ریز روی نمد پخش شود و بعد آن را با مهارت و استادی شکل می‌دهند و به صورت کلاه در می‌آورند. پف آب زدن، کاری بسیار ساده و ابتدایی است؛ در حالی که ساخت کلاه، مهارت و توانایی بسیار می‌طلبد.

* **کاربرد:**

۱ ـ هنگامی که کسی با یادگرفتن مقدمات کاری، خود را استاد آن بداند و خیال کند که یک‌شنبه ره صدساله را پیموده است، می‌گویند از کلاه مالی، پف آب زدنش را بلد است.

۲ ـ همچنین وقتی کسی کاری را بلد نباشد؛ ولی ادای استادان آن کار را درآورد و قیافه

استادان را بگیرد می‌گویند: «**از کلاه مالی...**»

○ **از کمان شکسته دو تن می‌ترسند.**

از تفنگ خالی دو تن می‌ترسند.

○ **از کوزه همان بُرون تَراوَد*که در اوست.**

□ **توضیح:**

در قدیم برای استفاده از آب، آن را در کوزه‌های گلی و سفالی نگهداری می‌کردند. به خطر جنس کوزه، مقداری از آب کوزه، از داخل آن، به بیرون کوزه نفوذ می‌کرد.

✹ **کاربرد:**

هر کس، چیزی را که درون خود داشته باشد، آشکار می‌کند. اگر کسی خوب تربیت شده باشد، یا اهل مطالعه و تفکر باشد، این مسأله از رفتار و سخنانش آشکار می‌شود. تربیت و خصلتهای خوب و بد هرکس، آن‌چنان درونی و ذاتی است که شخص با سخنان و رفتار خود، نوع تربیت و شخصیت خود را آشکار می‌کند.

■ **مشابه:**

● از تخم خار خاسک، سنبل سبز نمی‌شود.

□ **معنای لغت:**

* تَراویدن: بیرون آمدن

○ **از کیسه خلیفه می‌بخشد.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند در میان خاندان بنی‌عباس، شخصی به نام «عبدالملک بن‌صالح» زندگی می‌کرد. او مردی فاضل، باتقوا و دانشمند بود و همه به او احترام می‌گذاشتند.

او در سال ۱٦۹ هـ.ق. به فرمان هادی ـ خلیفه وقت ـ حاکم موصل شد و دو سال این مقام را داشت، اما بعد، به خاطر بدگوییها و حسادتها، در زمان هارون‌الرشید ـ که برادرزاده او هم بود ـ از این کار برکنار شد و خانه‌نشین گردید. پس از مدتی، او دچار قرض و گرفتاری مالی شد؛ ولی غرورش اجازه نمی‌داد از کسی، چیزی بخواهد.

عبدالملک، دربارهٔ گشاده‌دستی و سخاوت «جعفر برمکی» حرفهای زیادی شنیده بود، به همین دلیل، تصمیم گرفت برای کمک گرفتن از او، به خانهٔ جعفر برود. او نیمه شب با روی پوشیده، به در خانه جعفر برمکی رفت.

آن شب جعفر با عده‌ای از دوستان و نزدیکان خود، بساط شادی و خوشگذرانی شبانه برپا کرده بود. از قضا، جعفر دوست دیگری به نام عبدالملک داشت. هنگامی که مستخدمش گفت که عبدالملک آمده است. جعفر فکر کرد که همان دوست‌قدیمی‌اش است و گفت که وارد شود. وقتی عبدالملک صالح وارد شد، جعفربرمکی او را شناخت و از این که چنان مردی در آن حالت، به خانه او و نزد او آمده، شرمنده

شد؛ خواست همه میهمانان را به بیرون بفرستد، که عبدالملک بن‌صالح نگذاشت جعفر بساط میهمانی خود را برهم بزند و خود نیز در کنار آنان نشست. جعفر با شرمندگی زیاد، از او در خواست کرد تاعلت آمدن خود را توضیح بدهد.

عبدالملک علت آمدن خود، وضعیت و حال و روزش را برای جعفر توضیح داد و از جعفر تقاضای پولی برای پرداخت قرضهایش کرد.

جعفر با خوشرویی این مسأله را پذیرفت و از عبدالملک خواست تا سایر نیازهایش را هم بر زبان آورد. سرانجام با اصرار و پافشاری جعفربرمکی، عبدالملک تقاضاکرد که با یاری جعفر، به مدینه برود و در جوار مرقد حضرت رسول (ص) ساکن شود. این تقاضای او هم پذیرفته شد. در پایان، جعفر حس کرد که عبدالملک هنوز نیازی دارد که شرم و بزرگواری او اجازه در خواست نمی‌دهد. به همین دلیل، باز هم اصرار کرد. عبدالملک گفت که آرزو دارد، فرزندش صالح داماد خلیفه ـ هارون‌الرشید ـ شود و دخترش عالیه، عروس او گردد. جعفر برمکی گفت: «این آرزوی تو هم برآورده خواهد شد.»

پس از آن، عبدالملک بن صالح، با دلی شاد، خانه جعفر را ترک کرد.

بامدادان، جعفر به بارگاه خلیفه هارون‌الرشید رفت و جریان را برای او تعریف کرد، و از هدایا و بخششها هم گفت. در این هنگام، هارون‌الرشید پرسید: «آیا این بخشش‌ها از خزانه و کیسهٔ خودت بود؟»

جعفر گفت: «خیر، همهٔ آن بخششها، از کیسهٔ خلیفه بود.»

پس از چند لحظه جعفر از آخرین تقاضای عبدالملک و در خواست ازدواج پسرش با عالیه، دختر هارون هم صحبت به میان آورد. هارون پرسید: «آیا این بار هم از کیسه خودت بخشیدی؟»

جعفر پاسخ داد: «نه، این ممکن نبود، این بار هم از کیسهٔ خلیفه بخشیدم!»

هارون‌الرشید به خاطر اعتمادی که به جعفر برمکی داشت، انجام تمام قولهای او را پذیرفت؛ بخصوص آن که او می‌دانست عبدالملک مردی دانشمند و محبوب مردم است.

*** کاربرد:**

این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که بخشنده و گاه ولخرج است؛ اما نه از دارایی و مال خود، بلکه از پول و دارایی دیگران.

■ مشابه:

● خرج از کیسه خلیفه است.

● خرج که از کیسه میهمان بود
حاتم طایی شدن آسان بود

○ از گبر* مسلمان شده، غافل نشوید.

*** کاربرد:**

این مثل در مورد کسانی به کار می‌رود که پیش از این، به راه و مذهب و شیوه‌ای دیگر اعتماد داشته‌اند و حالا ادعا می‌کنند که با شما هستند؛ حتی بیشتر از شما جوش مذهب و عقیده‌تان را می‌زنند. چون معمولاً چنین کسانی منافق** از کار در می‌آیند در موردشان چنین مثلی گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● آب بریز که سوختم.

□ **معنای لغات:**

* گبر: آتش پرست، نامسلمان

** منافق: دورو، کسی که در دل عقیده دارد؛ اما به زبان، از عقیده‌ای دیگر دفاع می‌کند.

○ **از گدا چه یک نان بگیرند، چه یک نان به او بدهند.**

❋ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی از بذل و بخشش اندکی که به فقیری کرده، خیلی خوشحال باشد، برای مغرور نشدنش می‌گویند، از گدا چه یک نان...

۲ـ آدم فقیری که مالی را از دست داده برای تسلّی خاطر خودش می‌گوید: «**مهم نیست، از گدا چه یک نان...**»

۳ـ آدم فقیری که ناگهان به پول مختصری رسیده و دیگران پشت سرهم این دارایی کم را به او یادآور می‌شوند، می‌گویند: «**از گدا چه یک نان...**»

■ **مشابه:**

● گدا را چه یک نان بدهی، چه یک نان بگیری.

○ **از گرسنگی آسیابانی می‌کند، از بزرگی مزد برنمی‌دارد.**

❋ **کاربرد:**

این مثل، در مورد کسی به کار می‌رود که روزگار مقام و موقعیت بالایی داشته و حالا دست روزگار او را به کاری پست‌تر از سابق واداشته است؛ در حالی که اوهمچنان غرور و تکبّر دوران گذشته را با خود همراه دارد.

■ **مشابه:**

● از پنبه‌زدن عارش نمی‌شود، از مزد گرفتن عارش می‌شود.

○ **از گله گَردش نصیب ما شد.**

گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده.

○ **از گوشه بامی که پریدیم، پریدیم.**

شیشه که شکست، شکست.

○ **از گیر گرگ در رفت،گیر کفتار افتاد.**

از چاله درآمدن به چاه افتادن.

○ **از لوتیگری مگرپاشنه کشش را داشته باشیم.**

□ **توضیح:**

لوتیها کسانی بودند که با قدرت بدنی و زورگویی و چاقوکشی، گاه خیابان یا محله‌ای را تحت حفاظت خود در می‌آوردند. آنان به دوستی، جوانمردی و حمایت از مظلومان، بسیار پایبند بودند؛ البته شر و گرفتاری زیادی هم ایجاد می‌کردند. در هر صورت، برای پیشبرد مقاصد خود، به زور متوسل می‌شدند. لوتیها هفت وسیلهٔ مشخص، همیشه همراه خود داشتند. این هفت وسیله عبارت بودند از: قمه*، زنجیر، جام جیبی**، تسبیح دانه درشت، چپق ته نقره، دستمال ابریشمی بزرگ و پاشنه کش.

پاشنه کش، بیشتر برای فرار از دعوا و درگیری به کار می‌رفت؛ یعنی با پاشنه کش، گیوه یا کفش را ور می‌کشیدند و فرار را بر قرار ترجیح می‌دادند.

• **کاربرد:**

وقتی که بخواهیم بگوییم از تمام ویژگیها و داراییها و تواناییهای آدمهای زورمند، فقط وسیلهٔ فرار از معرکه‌ها را داریم، نه جوانمردی، نه قدرت و نه جرأت! از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● از کلاه مالی، فقط پف آب زدنش را بلد است.

□ **معنای لغات:**

* قمه: شمشیر کوچک

** جام جیبی: ظرف کوچکی که در جیب جا می‌شد و برای نوشیدن مایعات، از آن استفاده می‌شد.

○ **از ما اِصرار*، از او اِنکار**!**

• **کاربرد:**

هر چه اصرار و پافشاری کردیم او نپذیرفت. هرکاری کردیم، او کاری که خودش می‌خواست، انجام داد.

□ **معنای لغات:**

* اصرار: پافشاری

** انکار: ردکردن خواهش یا درخواستی

○ **از ما؟ به ما؟**

• **کاربرد:**

اشاره به کسانی است که هنر، فن یا کلامی را از کسی یاد می‌گیرند و آن را مقابل خود آن کس ـ بدون آن که متوجه باشند ـ به کار می‌برند و اظهار دانایی می‌کنند. این مثل، گله و شکایت آن شخص در مقابل آن فردی است که با ناسپاسی، از آموختهٔ خود، بهرهٔ نامناسب می‌گیرد.

■ **مشابه:**

● از ما بزّا*، به ما بخند.

□ **معنای لغت:**

* بزّا: زاییده شده.

○ **از مارگیر، مار بر آرد همی دمار*.**

✱ **کاربرد:**

کسی که به کاری خطرناک ـ مثل گرفتن مار ـ مشغول است همیشه سالم نمی‌ماند و خلاصه روزی خطر دامنش را می‌گیرد.

□ **معنای لغت:**

* دمار درآوردن: کشتن

○ **از ماست که بَرماست!**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند که پدر و مادر «بخت النصر» در زمان کودکی او مردند. مردم بخت‌النصر را که کودکی زشت‌رو بود، به بیابان بردند و در آن‌جا رها کردند. از قضا سگ ماده‌ای از آن بیابان گذر کرد، کودک را دید و به او شیر داد. آن سگ هر روز سه بار کودک را شیر می‌داد. کم کم کودک بزرگ شد، تا به سن بلوغ رسید. او جوان قوی هیکل و نیرومندی شده بود. روزی اسبی یافت و شمشیری به کمر بست و کلاهخودی به سرگذاشت و راهی سرزمین‌های اطراف شد. او توانست با زور و فشار ـ به واسطهٔ نیرو و قدرت جسمانی‌اش ـ عده‌ای را با خود همراه کند.

بخت‌النصر، به جبران سختیهای کودکی و انتقام از مردم، به هر شهری که می‌رسید مردم را می‌کشت و آبادیها را خراب می‌کرد. او به هر شهر و آبادی که می‌رسید، از مردم می‌پرسید: «من ظالم هستم یا خدا؟» مردم که نمی‌دانستند چه جوابی به او بدهند، در هر حالت، با شمشیر او به قتل می‌رسیدند. سرانجام او به شهری رسید و همین سؤال را از مردم پرسید. مردم آن شهر که به دانایی و خرد معروف بودند، در جواب او گفتند: «خدا ظالم نیست، تو هم تقصیری نداری، بلکه از ماست که بر ماست!» یعنی اگر خود ما خوب بودیم، خداوند تو را بر ما مسلط نمی‌کرد.

✱ **کاربرد:**

این مثل به این معناست که هر اتفاق بد یا خوبی برای ما روی دهد، نتیجه کارهای خود ماست و خود ما در به وجود آمدن آن نقش داریم.

■ **مشابه:**

● کرم درخت، از درخت است.
● پَر من است که بر من است.
● آنچه برما می‌رسد، آن هم ز ماست.
● زنگ از آهن خیزد و آهن را خورد.
● آتش چنار، از خود چنار است.
● خود کرده را تدبیر نیست.

● آن را که خیال کند، چنین آید پیش.
● کرم از خود درخت است.

○ **از مالمان گذشتیم به جانمان رسیدیم.**
✱ **کاربرد:**
اگر بیشتر مقاومت می‌کردم نابود می‌شدیم. زیان مالی را قبول کردم تا زیان جانی به من نخورد.

○ **از محبت خارها گل می‌شود.**
این مثل از سروده‌های مولوی است.
✱ **کاربرد:**
تنها با خوشرویی و مهربانی می‌توان کارهای دشوار را انجام داد.
■ **مشابه:**
● از محبت شیر، موشی می‌شود.
● از محبت مشکل آسان می‌شود.

○ **از مرگ بگیر تا به تَب راضی شود.**
□ **توضیح:**
مرگ بعضی از انسانها بر اثر مبتلا شدن به بیماری است. بعضی از بیماریها با تب شروع می‌شوند و تب اولین نشانهٔ بعضی از بیماریهاست.
✱ **کاربرد:**
۱ـ از او کار بسیار سخت و دشواری بخواه تا به انجام یک کار کوچک‌تر راضی شود.

۲ـ چیزی بالاتر از آنچه لازم داری، درخواست کن تا به خواسته‌ات برسی.

○ **از مسگری قر دادن را یاد گرفته.**
□ **توضیح:**
در کار مسگری، پس از ساخته شدن ظروف مسی، برای سفید و براق کردن آن‌ها، مسگر، آلیاژی از فلز مخصوص را به کمک پنبه یا پارچه‌ای نرم به سطح ظرف می‌مالد. برای سفیدکردن ظروف بسیار بزرگ مانند دیگ‌های نذری، مسگر به درون دیگ می‌رود و با قدرت زیاد مشغول کار می‌شود. کار سفید کردن ظروف بزرگ گاه با حرکات موزون بدن مسگر همراه است.
✱ **کاربرد:**
این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم کسی مهارت و توانایی کاری را ندارد؛ ولی ظاهر و رفتارش را طوری نشان می‌دهد که به نظر استاد آن کار بیاید.

○ **از مکـــافات عـــمل غـــافل مشـــو   گندم از گندم بروید جو ز جو**

از هر دست بدهی، از همان دست پس می‌گیری.

○ **از منبر پایین نیامدن.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی بسیار پرحرفی می‌کند و مدت زیادی دربارهٔ موضوعی حرف می‌زند و دست از سخنرانی برنمی دارد، می‌گویند: «از منبر پایین نمی‌آید.»

○ **از میوه‌ها، توتش رسیده.**

هنوز از میوه‌ها توتش رسیده

○ **از ناچاری به گربه میگه خانم باجی.**

از درد لاعلاجی، به گربه می‌گوید آقاباجی. (خانم باجی)

○ **از نخورده بگیر بده به خورده.**

✱ **کاربرد:**

بسیاری از آدم‌ها با وجود مال و ثروت فراوانی که دارند، همچنان حریص و طماع هستند؛ از هیچ چیز نمی‌گذرند و از پایمال کردن حق دیگران نیز ابایی ندارند. در مورد چنین افرادی سعدی نیز شعر زیبایی دارد:

درویش و غنی بـنده ایـن خـاک درنـد   و آنان که غنی‌ترند محتاج‌ترند

این مثل به کنایه در مورد آزمندی و حرص و طمع چنین افرادی بیان می‌شود.

■ **مشابه:**

● آنکه خورده، خورده دانش درد می‌کند.

● از ندار بگیر بده به دارا.

● مرغ هرچه فربه*تر، تخمدانش تنگ‌تر.

● گـــدا را کـــند یک درم ســیم ســیر   سلیمان به ملک عجم نیم سیر

(سعدی)

□ **معنای لغت:**

* فربه: چاق

○ **از نمی‌خوام نمی‌خوام و نمی‌خورم نمی‌خورم، بترس.**

✱ **کاربرد:**

کسانی هستند که برای رسیدن به موقعیتی و یا به دست آوردن چیزی تلاش بسیار می‌کنند، اما در ظاهر خود را بی علاقه به آن نشان می‌دهند. ایـن ضـرب‌المـثل بـیان کنندهٔ حـالت آن‌هاست.

○ **از نو کیسه* قرض مکن، قرض می‌کنی خرج مکن.**

✱ **کاربرد:**

این مثل، بیشتر در مورد افرادی به کار می‌رود که دستی بخشنده ندارند.

■ **مانند:**

● زنـــــوکیسه مکـــــن هـــــرگز درم وام　　　　که رسوایی و جنگ آرد سرانجام

■ **مشابه:**

● از نو کیسه وام مخواهید.

□ **معنای لغت:**

* نوکیسه: تازه ثروتمند شده، کسی که تازه و بدون زحمت به مال و ثروت رسیده است.

○ **از نی بوریا شکر نخوری.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل از سروده‌های سعدی است. از «نی‌شکر» شکر می‌گیرند و نه از نی‌های دیگر.

✱ **کاربرد:**

از هر کس و هر چیزی باید در حد خودش انتظار داشت.

○ **از هر انگشتش هفت هنر می‌بارد (می‌ریزد).**

✱ **کاربرد:**

۱ ـ این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم شخصی بسیار توانا و هنرمند است.

۲ ـ در این مثل بیشتر اشاره به هنرهای دستی مانند قالیبافی، گلدوزی، خیاطی و آشپزی است که هر یک نیاز به مهارت و تجربهٔ بسیار دارد.

○ **از هر جا سنگ آید، به پای منِ لنگ آید.**

سنگ به در بسته می‌خورد.

○ **از هر چمن گلی می‌چیند!**

✱ **کاربرد:**

این مثل اشاره‌ای دارد بـه آزاده زیسـتن و دل نـبستن بـه کسـی یـا چـیزی در دنـیا. در ایـن ضرب‌المثل تأکید می‌شود که خوب است آدمی، دل به چیزی نبندد و از همهٔ مواهب زندگی یا زیبایی‌ها بهره بگیرد و عمر را بگذراند.

■ **مشابه:**

● بـه هـیچ یـار مـده خـاطر و بـه هـیچ دیـار　　　　که برّ و بحر فراخ است و آدمی بسیار

○ **از هرچه بدت بیاید، سرت می‌آید.**

فغان کز هرچه ترسیدم رسیدم.

○ **از هَر دَست که بدهی، از همان دَست پَس می‌گیری.**

□ **توضیح:**

بخشش به دیگران، از صفات نیک و پسندیدهٔ انسانی است. در دین اسلام انسانها همیشه به بخشش و احسان سفارش شده‌اند.

✱ **کاربرد:**

هرکاری که بکنی، عین همان را خواهی دید. اگر خوبی کنی، جواب خوبی به خودت برمی‌گردد؛ اگر بدی کنی، بدی می‌بینی.

■ **مشابه:**

● چیزی که عوض دارد، گله ندارد.

● از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید، جو ز جو

● با هر دست بدهی، با همان دست پس می‌گیری.

○ **از هر کسی کاری.**

کاری که چشم می‌کند، ابرو نمی‌کند.

○ **از هفت خوان رستم گذشتن.**

□ **توضیح:**

در شاهنامه فردوسی نوشته شده است، هنگامی که رستم برای نجات کیکاووس به مازندران می‌رفت، هفت گرفتاری سخت و خطرناک را پشت سر گذاشت.

این هفت مرحله را هفت خوان گفته‌اند که عبارتند از:

۱ـ کشته شدن شیروحشی به وسیلهٔ رخش، اسب رستم.

۲ـ تشنگی شدید رستم و رفع آن.

۳ـ کشته شدن اژدها به دست رستم.

۴ـ کشته شدن زن جادوگر به دست رستم.

۵ـ گرفتار شدن اولاد به دست رستم.

۶ـ جنگ با ارژنگ دیو و پیروزی بر او.

۷ـ کشته شدن دیو سفید به دست رستم.

***

✱ **کاربرد:**

۱ـ از این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که کسی مراحل سخت و دشوار را پشت سرگذاشته و پیروز و موفق از آن بیرون آمده باشد.

۲ـ همچنین وقتی کسی بخواهد از سختی کاری حرف بزند یا از دشواری رسیدن به مکانی گله کند، می‌گوید: «*باید از هفت‌خوان رستم بگذرم.*»

○ **از همان ره که آمدی، برگرد!**

✽ **کاربرد:**

سخنی به آدم مزاحم یا به کسی که حضور او برای شخصی ناراحت کننده باشد. به این معنا که وجود تو این جا لازم نیست، نمی‌خواهم این جا باشی؛ بهتر است بروی. البته باید دانست که این مثل، حالت تحکم‌آمیزی دارد و مؤدّبانه نیست.

■ **مشابه:**

● برو پی کارت.

○ **از هول* حَلیم توی دیگ افتادن.**

□ **توضیح:**

حلیم، غذایی که بیشتر برای صبحانه و از گوشت و گندم تهیه می‌شود. این غذا را به عنوان نذری هم می‌پزند. معمولاً حلیم را در دیگهای بسیار بزرگ می‌پزند و برای پختن آن، کمک و یاری چند نفر لازم است تا در طول چندساعتی که حلیم پخته می‌شود، آن را روی اجاق به هم بزنند.

✽ **کاربرد:**

وقتی کسی به خاطر عجله و حرصی که برای رسیدن به چیزی دارد، دچار آسیب می‌شود و حتی به مقصود هم نمی‌رسد، می‌گویند: «از هول حلیم افتاد توی دیگ.»

□ **معنای لغت:**

* هول: شتاب، عجله

○ **اسب تازی* اگر ضعیف بود، همچنان از طویله‌ای خَر، بِه!**

□ **توضیح:**

اسب تازی یا اسب عربی؛ اسبی است بسیار باارزش و اصیل.

✽ **کاربرد:**

اگر انسان چیز باارزشی ـ حتی به مقدار کم ـ داشته باشد، خیلی بهتر از آن است که دارای چیزی کم‌ارزش، ولی به مقدار زیاد باشد.

○ **اسب ترکمنی است؛ هم از توبره می‌خورد، هم از آخور.**

✽ **کاربرد:**

۱ـ این مثل، بیشتر در مورد کسی استفاده می‌شود که از دو جای کاملاً متفاوت بهره می‌برد و بیشتر به فکر سود و منافع خویش است؛ یعنی به فکر متضادبودن دوگروهی که با آن‌ها ارتباط دارد، نیست.

۲ـ همچنین، این مثل دربارهٔ کسانی گفته می‌شود که بیش از حقّشان به آن‌ها داده می‌شود و بازهم انتظار دریافت بیشتر دارند.

■ **مشابه:**

● دو سره بار می‌زند.

○ **اسب چوبی، اگر کار نمی‌کند، کاه و جو هم نمی‌خواهد.**

✽ **کاربرد:**

بعضی افراد یا بعضی چیزها نه تنها فایده‌ای نمی‌رسانند؛ بلکه وجودشان باعث ضرر و زیان هم می‌شود. اما بعضی کار به کار هیچ کس و هیچ چیز ندارند؛ نه سودی می‌رسانند، نه ضرری. این ضرب‌المثل در مورد چنین افرادی به کار می‌رود.

○ **اَسبِ حضرت عباس (ع) هم جو می‌خواهد!**

□ **توضیح:**

گاهی روحیه آدمها چنان است که از بیان نیازهای مادی و دنیایی خود شرم می‌کنند و انگار نیازهای دنیایی را پست و حقیر می‌شمارند و دور از شأن خود می‌دانند.

✽ **کاربرد:**

۱ـ اگر تو نیازهای مادی و دنیایی داشته باشی، بد نیست، آن‌ها را بر زبان بیاوری تا خودت و اطرافیان آن‌ها را برآورده کنند. هیچ عیبی ندارد که انسان ـ حتی انسانهای وارسته و مؤمن ـ هم خواسته‌هایی مانند گرسنگی، تشنگی، زیباجویی، هنر و... داشته باشند؛ چون حتی افراد مقدس هم نیازهای مادی دارند.

۲ـ برای انجام هرکاری، حتی کارهای خداپسندانه و مقدس هم به وسایل انجام آن کار نیازمندیم.

۳ـ کسی که کار می‌کند، توقّع مزد هم دارد.

○ **اسب تیزرو (دونده) هم گاهی سکندری می‌خورد.**

✽ **کاربرد:**

هر آدم عاقلی هم ممکن است گاهی اشتباهی بکند.

○ **اسبِ دَونده، کاه و جوی خود را زیاد می‌کند.**

✽ **کاربرد:**

۱ـ کسی که خوب تلاش می‌کند، به خوبی هم پاداش می‌گیرد.

۲ـ کسی که تلاش بیهوده می‌کند، فقط مشکلات صاحب کارش را زیاد می‌کند.

■ **مشابه:**

● از اسب دو، از صاحبش جو.

○ **اسب را گم کرده، پی نعلش می‌گردد.**

✸ **کاربرد:**

آنچه را که مهم و ارزشمند است، از دست داده و بیهوده به دنبال چیزی بی‌ارزش می‌گردد.
اصل را از دست داده، غم چیزهای بی‌ارزش را می‌خورد.

■ **مشابه:**

● شتر را گم کرده، پی‌افسارش می‌گردد.

○ **اسب سواری پیشکشت، تاج زین را محکم بچسب که نیفتی!**

تاج زین را بچسب، اسب سواری پیشکشت.

○ **اسب نخریده، آخورش را می‌بندد.**

هنوز اسب نخریده، آخورش را می‌بندد.

○ **اسبهای شاهی را نعل می‌کردند، کک و پشه هم پاهاشان را بلند کردند.**

✸ **کاربرد:**

این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که در کارهایی که به آن‌ها مربوط نیست، دخالت می‌کنند و یا سعی می‌کنند خودشان را در ردیف بزرگ‌تر از خودشان جا بزنند.

■ **مشابه:**

● هر وقت گفتند خاک‌انداز، تو خودت را وسط بینداز.

● خودش را نخود هر آش می‌کند.

● همه جستند، لاک‌پشت هم جست.

○ **اسب و استر با هم می‌جنگند، مورچه زیر پا له می‌شود.**

گاو با گاو جنگ می‌کند گوساله از میان می‌رود.

○ **اسب و استر لگد می‌پرانند، خر کشته می‌شود.**

گاو با گاو جنگ می‌کند، گوساله از میان می‌رود.

○ **اسب و خر را که پهلوی هم ببندند، اگر همبو نشوند، همخو می‌شوند.**

آلو چو به آلو نگرد، رنگ برآرد.

○ **اسبی که در چهل سالگی سوغانش* کنند برای میدان قیامت خوب است.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ نهال را تا تر است باید راست کرد.

۲ـ هر هنری را باید در نوجوانی و جوانی آموخت.

□ **معنای لغت:**

* سوغان کردن: آموزش دادن، دواندن.

○ **استخاره* به دل است.**

□ **توضیح:**

گاهی اوقات مردم برای تصمیم‌گیری در انجام کاری تردید دارند و نمی‌دانند آن کار درست است یا غلط، به همین دلیل استخاره می‌کنند.

✱ **کاربرد:**

۱ـ اگر دلت به درستی و خیربودن کاری گواهی می‌دهد، آن کار را با امید انجام بده و تردید نکن.

۲ـ اگر به انجام کاری راضی باشی، مقدمات را طوری ترتیب می‌دهی که به خواسته‌ات برسی؛ حتی فال یا استخاره را هم به میل خودت تفسیر می‌کنی.

■ **مشابه:**

● استخاره، دل آدم است.

□ **معنای لغت:**

* استخاره: رجوع به قرآن برای فهمیدن درستی یا نادرستی کاری و طلب راه خیر از کلام خدا.

○ **استخوان جلو اسب، کاه پیش سگ.**

گوساله به نردبان و اشتر به قفس.

○ **استخوان لای زخم گذاشتن!**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مرد قصابی زمین خورد. پای او شکست و زخمی شد. اطرافیانش او را برداشتند و پیش مرد شکسته‌بندی* بردند تا هم استخوان شکسته‌اش را جا بیندازد و هم زخمش را مرهم** بمالد.

شکسته‌بند آدم طمعکار و بی‌انصافی بود. استخوان شکسته را جا انداخت، زخمش را مرهم مالید؛ اما پیش از آن که زخمش را ببندد، یک تکّه استخوان کوچک لای زخمش گذاشت و به او گفت: «سه روز بعد بیا تا دوباره زخمت را شست و شو کنم و ببندم.»

قصاب، آن روز برای تشکر از شکسته‌بند، مقداری گوشت به خانه او فرستاد. سه روز بعد هم به سراغ شکسته‌بند رفت. شکسته‌بند زخمش را باز کرد و مرهم روی آن مالید؛ ولی همچنان تکّه استخوان کوچک را وسط زخمش باقی گذاشت و زخم را بست، و باز هم به قصاب گفت که سه روز بعد مراجعه کن.

از آن پس، هر سه روز یک بار، قصاب بیچاره به دیدن شکسته‌بند می‌رفت و پیشاپیش هم مقداری گوشت به در خانهٔ شکسته‌بند می‌فرستاد.

از قضای روزگار، برای شکسته‌بند مسافرتی پیش آمد. او کارها را به فرزندش سپرد که در کنار پدر، تمام راه‌های شکسته‌بندی و زخم‌بندی را یاد گرفته بود.

فردای آن روز، طبق معمول، قصاب مقدار گوشت به در خانه شکسته‌بند فرستاد و خودش به محل کار او رفت. شکسته‌بند نبود. پسرش زخم را باز کرد و به خوبی ضدّعفونی کرد و متوجه استخوان لای زخم شد. آن را بیرون آورد، روی زخم را مرهمی گذاشت و بست.

یک هفته بعد، شکسته‌بند به خانه بازگشت. وقت ناهار شد و گفت:«غذا را بیاورید.» اهل خانه گفتند: «غذاحاضری است؛ چون گوشت نداشتیم.»

شکسته بند گفت: «مگر قصاب گوشت نفرستاده است؟»

گفتند: «نه»

شکسته‌بند رو به پسرش کرد و گفت: «برای تعویض پانسمان زخمش نیامد؟»

پسر گفت: «چرا آمد، زخمش را ضدّعفونی کردم. استخوان کوچکی هم لای زخمش بود، آن را دور انداختم و مرهم مالیدم.»

شکسته‌بند آهی کشید و دست روی دست زد و گفت: «پسر نادان، من آن استخوان را عمداً لای زخم قصاب گذاشته بودم تا گوشت مورد نیاز خانه‌مان مرتّب برسد. تو با برداشتن آن، جیرهٔ گوشتمان را قطع کردی. حتماً دیگر خوب شده است و به سراغ ما نخواهد آمد.»

❋ **کاربرد:**

هنگامی که کسی مانع پیشرفت کاری شود و به شیوه‌ای زیرکانه، با اشکال‌تراشی و بهانه‌گیری، جلو بهبود اوضاع را بگیرد، می‌گویند: «*استخوان لای زخم می‌گذارد.*»

■ **مشابه:**

● چوب لای چرخ کسی گذاشتن.

□ **معنای لغات:**

* شکسته بند: کسی که استخوانهای از جا درآمده را جا می‌اندازد.

** مرهم: پمادی که برای بهبود زخم روی آن می‌مالند.

○ **اسفندیار اَبَرقو.**

□ **توضیح:**

اَبَرقو یا ابرکوه، درعین حال که نام شهری کوچک در ایران است، اشاره به مکانی پرت و دور و ناشناخته دارد. اسفندیار نیز، یکی از پهلوانان شاهنامه و اهل کشور توران بوده است.

* **کاربرد:**

۱ـ اشاره به آدم ناشناس، اما پرمدعایی است که اظهار پهلوانی، زورمندی، دانایی و توانایی دارد؛ اما در واقع نه پهلوان است و زور بازو دارد و نه شهرت و شایستگی.

۲ـ به کسی که در محیطی بیگانه که کسی او را نمی‌شناسد، ادعای زورمندی و توانایی بکند، «اسفندیار ابرقو» می‌گویند.

○ **اسکندر شاخ دارد.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند اسکندر مقدونی بر سرش شاخ داشت و هیچ‌کس این را نمی‌دانست، جز مردی که موهای سر اسکندر را کوتاه می‌کرد. اسکندر مردی مقتدر بود و مرد سلمانی این را خوب می‌دانست که اگر لب باز کند و به کسی بگوید که اسکندر شاخ دارد؛ سر از بدنش جدا خواهد شد. این راز بزرگ مرد سلمانی را از درون می‌خورد و زجر می‌داد. تا این که روزی، زار و بیمار و نالان نزد حکیمی رفت و گفت: «از خواب و خوراک افتاده‌ام، به من دارویی بده و دردم را درمان کن.»

حکیم هرچه مرد را معاینه کرد، علت بیماری را در جسم او نیافت. رو به مرد گفت: «بیماری تو از خیال و فکر آشفتهٔ توست.»

مرد سلمانی گفت: «رازی در دل دارم که اگر آن را بر زبان بیاورم، سرم را به باد خواهم داد.»

حکیم گفت: «تنها به صحرا برو. چاهی خشک و خراب پیدا کن، سرت را توی چاه کن و آن راز را از سینه به چاه بسپار تا راحت شوی و دردت درمان شود.»

مرد سلمانی به صحرا رفت. چاهی خشک پیدا کرد. سرش را داخل چاه کرد و فریاد زد: «اسکندر شاخ دارد، اسکندر شاخ دارد، اسکندر شاخ دارد!»

روزهای بعد، از درون آن چاه نی بلندی رویید. چوپانی نی را برید و از آن نی‌لبک ساخت و در آن دمید، و نی آواز داد: «اسکندر شاخ دارد، اسکندر شاخ دارد، اسکندر شاخ دارد!»

به این ترتیب، همه فهمیدند که اسکندر شاخ دارد.

* **کاربرد:**

هنگامی که کسی رازی را به کسی بگوید و از این که همه از آن راز باخبر شده‌اند، دلگیر و ناراحت بشود، از این مثل استفاده می‌کنیم و به او یادآوری می‌کنیم که راز تا وقتی در سینه‌ات پنهان است، راز است؛ زیرا اگر آن را به شخصی هم نگوییم و به چاهی خشک بگوییم، دیر یا زود همه باخبر خواهند شد.

○ **اسلام دین لیلی و باقی ضلالت * است.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند یک روز مجنون را که عاشق لیلی بود، پیش حاکم آوردند. حاکم از او پرسید: «حق با علی بود یا معاویه؟»

مجنون گفت: «حق با لیلی است.»
پرسیدند: «حق با امام حسین بود یا یزید؟»
مجنون گفت: «حق با لیلی است.»
پرسیدند: «تو پیرو کدام مذهب هستی، مسلمانی، کافری؟و...؟»
مجنون گفت: «اسلام، دین لیلی.»

❋ **کاربرد:**
هنگامی که بخواهیم بگوییم راه خدا، یکی است و بقیه راهها، گمراهی است، این مثل را می‌گوییم.

○ **اسمش را نبر، خودش را بیار.**

□ **توضیح:**
این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند هنگامی که بهرام شاه در جنگ با ملک علاءالدین تن به شکستی سخت داد، راه بازگشت در پیش گرفت. شب هنگام بود و هوا بسیار سرد. بهرام‌شاه ناچار شد به کلبهٔ دهقانی پناه ببرد تا شب را از توفان و سرما در امان بماند. لقمه‌ای نان خورد و رواندازی خواست تا بخوابد. دهقان لحافی به او داد؛ اما سرما به حدّی بود که شاه نمی‌توانست بخوابد. به صاحبخانه گفت: «روپوش من کم است، آن را زیاد کن.»
دهقان هرچه لحاف در خانه داشت، روی او انداخت. امّا باز شاه می‌لرزید و سردش بود. باز شاه گفت: «پوشش کم است، پوششی دیگر به آن اضافه کن.»
دهقان هرچه گلیم و حصیر در خانه داشت، آورد و روی شاه انداخت. او باز هم می‌لرزید و می‌گفت: «سرد است. پوشش دیگر بیاور!»
عاقبت پیرمرد دهقان عاجزانه گفت: «قربانت شوم، دیگر هیچ چیز در خانه ندارم؛ جز یک پالان خر که در طویله است. اجازه می‌فرمایید آن را بیاورم و روی شما بیندازم.» شاه که از سرما تاب و توانش را از دست داده بود، گفت: «اسمش را نبر، خودش را بیار!»

❋ **کاربرد:**
هنگامی که انجام کاری به نظر زشت و توهین‌آمیز بیاید، ولی از انجام آن کار، سود و نفعی حاصل شود، به شوخی از این مثل استفاده می‌شود.

○ **اسم عزراییل* بد دَر رفته!**

□ **توضیح:**
با این که عزراییل یکی از فرشتگان مقرّب درگاه الهی است؛ اما چون مسؤول گرفتن جان آدمیان است، انسانهای خشن و جدی به آن تشبیه می‌شوند.
عزراییل زمانی بر آدمیان نازل می‌شود که فرمان خداوند باشد. بنابر این، امری مقدّر و غیرقابل تغییر است و در مورد زمان مرگ، تخفیفی نمی‌تواند بدهد.

*** کاربرد:**

دربارهٔ کسی که بسیار خشن است و اصلاً نمی‌شود با او کنار آمد و یا این که دربارهٔ قول و قراری که دارد، هرگز تخفیفی قائل نمی‌شود، می‌گویند: «**بابا اسم عزراییل....**»

■ مانند:

ای بابا! اسم عزراییل بد دررفته، صاحبخانهٔ آن‌ها بدتره!

□ معنای لغت:

* عزراییل: فرشته‌ای که از طرف خداوند مسؤول گرفتن جان انسانهاست.

○ اشتباه از هندوستان برمی‌گردد.

*** کاربرد:**

زمان رسیدگی به اشتباه حساب در معاملات نامحدود است و مکان مشخصی هم ندارد، اگر بعد از سالها هم یکی ادعا کند که اشتباهی روی داده، همه می‌پذیرند که به ادعای او رسیدگی شود.

○ اشتباه در کوزهٔ عسل است.

□ توضیح:

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مردی سندی در دست داشت که لازم بود به تأیید قاضی شهر برسد. از قضای روزگار، قاضی مرد طمعکاری بود و تا رشوه نمی‌گرفت، دست به هیچ کاری نمی‌زد. مرد بیچاره هر چه فکر کرد که چه چیزی را به عنوان رشوه به قاضی بدهد، هیچ چیز به فکرش نرسید. این بود که تصمیم گرفت با قاضی طمعکار مثل خود او با حیله و نیرنگ برخورد کند. او کوزه‌ای برداشت و داخل آن را پر از گل و لای کرد و به اندازهٔ یک بند انگشت، بالای کوزه عسل ریخت. سند و کوزه را برداشت و نزد قاضی شهر رفت. قاضی همین که کوزهٔ عسل را دید، شادمانه سند را تأیید کرد و کارهای مرد بخوبی و بسرعت انجام گرفت. چند روزی گذشت و قاضی متوجه شد که کوزه پر از عسل نیست؛ به همین دلیل، کسی را به خانهٔ مرد فرستاد و پیغام داد که: «سند را بیاور که در آن اشتباهی شده است.» مرد به فرستده قاضی گفت: «به قاضی سلام مرا برسان و بگو که اشتباه در سند نیست، در کوزهٔ عسل است!»

*** کاربرد:**

این مثل، با تمسخر به کسی گفته می‌شود که برای فریب دیگران برنامه‌ریزی کرده باشد و طبق حساب و کتاب و برنامهٔ خود، کاری را انجام دهد که نتیجهٔ کار، به ضرر خودش تمام شود و به قول معروف، رو دست بخورد و کارها طبق میل و خواسته‌اش پیش نرود.

○ اشتر چو هلاک گشت خواهد آید به سر چَه و لب جو.

صید را چون اجل آید پی صیاد رود.

○ **اُشتُری* که کاه می‌خواهد، گردن دراز می‌کند.**

□ **توضیح:**

شتر هیکلی سنگین و گردنی دراز دارد، با این حال، هنگام گرسنگی و نیاز به غذا، گردن خود را دراز می‌کند تا کاه بخورد؛ اگر این کار را نکند، گرسنه می‌ماند.

✹ **کاربرد:**

این مثل، در مورد کسانی است که نیازی دارند، امّا آن را اظهار نمی‌کنند.

■ **مشابه:**

● تا نگرید طفل کی نوشد لبن**.

□ **معنای لغات:**

* اشتر: شتر

** لبن: شیر

○ **اشتها زیر دندان است.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ اگر میل به خوردن غذا نداشته باشید، با کمی خوردن، اشتها و میل بیشتری پیدا خواهید کرد؛ چون از قدیم گفته‌اند: «اشتها زیر دندان است.»

۲ـ در مورد کار کسانی که اول می‌گویند میل ندارم و غذا نمی‌خورند، امّا بعداً بیشتر از دیگران می‌خورند، این مثل گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● اشتها بیخ دندان است.

○ **اشتهایم پَس* رفت!**

□ **توضیح:**

«اشتها» و «اشتها داشتن» در معنای ظاهری، میل به خوردن و نوشیدن است؛ اما در اصل، هرگونه میل و اشتیاق برای انجام کارها را با استفاده از این واژه، مثال می‌زنند.

✹ **کاربرد:**

وقتی بخواهند میزان دلسردی و بی‌علاقگی خود را از کاری یا چیزی بیان کنند، این ضرب‌المثل را به کار می‌برند و به معنی این است که دیگر به انجام آن کار بی‌میل شدم و دیگر دوست ندارم ادامه بدهم.

□ **معنای لغت:**

* پس رفت: عقب نشست، از بین رفت.

○ **اشک تمساح می‌ریزد.**

□ **توضیح:**

تمساح سوسمار بسیار بزرگی است که در رود نیل و بعضی از رودخانه‌های پرآب افریقا زندگی می‌کند. این جانور هنگامی که گرسنه می‌شود، به ساحل می‌رود و مانند موجودی مرده، ساعت‌ها بی‌حرکت بر روی شکم دراز می‌کشد. در همین موقع، اشکی لزج و سمی از چشمانش خارج می‌شود که حیوانات و حشرات به قصد تغذیه به سوی آن جلب می‌شوند. سم داخل اشک موجب مرگ آن‌ها می‌شود و غذای تمساح آماده می‌شود. اشک تمساح نه از روی رنج است، نه از روی غم؛ بلکه شیوه‌ای است برای فریب و شکار!

● **کاربرد:**

بعضی‌ها با گریه‌های دروغین سعی می‌کنند احساسات و عواطف دیگران را تحت تأثیر قرار بدهند و به مقصود و هدف خود برسند. این مثل به کنایه در مورد چنین افرادی به کار می‌رود.

○ **اَشکش دَمِ مَشکش است.**

● **کاربرد:**

این مثل دربارهٔ کسانی گفته می‌شود که بسیار حساس و زود رنج هستند و با کوچک‌ترین ناراحتی، به گریه می‌افتند و اشک می‌ریزند.

■ **مشابه:**

● اشکش در آستین است.

● اشکش در مشت است.

○ **اشک کباب باعث طغیان آتش است.**

□ **توضیح:**

وقتی سیخ کباب را روی آتش می‌گردانند تا پخته شود، چربی گوشت آب می‌شود و داخل آتش می‌ریزد. چربی یکی از مواد سوختنی است. در قدیم از چربی به عنوان روغن چراغ استفاده می‌کردند. ریختن چربی در درون آتش، باعث شعله‌ورتر شدن آتش می‌شود. در این ضرب‌المثل، اشک‌کباب، اشاره به چربی گوشت کباب است. گویی کبابی که روی آتش است، از درد و سوزش گریه می‌کند و اشک می‌ریزد.

● **کاربرد:**

گریه و زاری بیهوده در برابر ستمگر، نه تنها فایده‌ای ندارد؛ بلکه ستمگر را بی‌رحم‌تر می‌کند. وقتی بخواهند به کسی بگویند که در برابر ستمگر گریه و زاری نکن و مردانه بایست؛ زیرا گریه فایده‌ای ندارد، می‌گویند: «*اشک کباب باعث...*»

○ **اصول دین می‌پرسی؟!**

□ **توضیح:**

معمولاً اصول دین و دانستن آن، مقدمهٔ آشنایی با دین اسلام است، و اگر بخواهند از کسی در مورد دین

سؤالی بپرسند، معمولاً این کار را با پرسیدن اصول دین، آغاز می‌کنند. با در نظر گرفتن این که معمولاً همه اصول دین را می‌دانند، پرسیدن آن، کاری بیهوده به نظر می‌رسد.

● **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که پرسشهای کسی دربارهٔ مسائل روشن و معلوم باشد و بخواهد با پرسشهای خسته کننده خود طرف مقابل را کلافه کند، گفته می‌شود: «**اصول دین می‌پرسی؟**»

۲ـ همچنین وقتی که کسی در حدّ توان خود، برای به نتیجه رسیدن کاری، تلاش کرده و تلاشش به نتیجه نرسیده و حالا مورد بازپرسی دیگران قرار گرفته که آیا چنین و چنان کردی، این مثل را می‌گوید تا نشان بدهد که من هم این جور چیزها را می‌دانم.

○ **اطلس کهنه می‌شود، امّا پاتابه* نمی‌شود.**

● **کاربرد:**

ممکن است آدم بزرگ یا چیز ارزشمندی، توان خود را از دست بدهد، امّا به پستی و خواری نمی‌افتد.

□ **معنای لغت:**

* پاتابه: کفش، پاپوش.

○ **افاده‌هاش طبق، طبق*   سگها به دورش وق و وق**

● **کاربرد:**

۱ـ هرگاه آدمی ادعاهای پوچ و بی معنی داشته باشد و برای افراد پایین‌تر از خود، اظهار بزرگی و گنده‌گویی کند، این ضرب‌المثل در وصف او به کار می‌رود.

۲ـاین مثل در مورد آدمهایی که تازه به جایی رسیده‌اند و دچار غرور و تکبر هستند و عده‌ای هم دورش را گرفته‌اند و چاپلوسی می‌کنند نیز به کار می‌رود.

□ **معنای لغت:**

* طبق: سینی چوبی یا فلزی بزرگی که توی آن مقدار زیادی کالا می‌توان ریخت. در عروسیهای قدیم، جهاز عروس را روی تعدادی طبق می‌گذاشتند و به طبق‌کشها می‌دادند تا به خانهٔ داماد ببرند.

○ **اُفتادگی‌آموز اگر طالب فیضی*.**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از شعر زیر است:

افتادگی‌آموز اگر طالب فیضی   هرگز نخورد آب، زمینی که بلند است

● **کاربرد:**

اگر خواهان برکت و نعمت هستی، باید فروتن و بردبار باشی، باید تواضع داشته باشی؛ تکبّر

و خودخواهی مانع رسیدن نعمت و برکت به زندگی می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* فیض: ۱) بخشش ۲) بسیاری آب، بسیاری باران

○ **اَفسرده دل، افسرده کند، انجمنی را.**

□ **توضیح:**

حالت و ویژگی روحی انسان‌ها به گونه‌ای است که از حالات روحی هم اثر می‌گیرند؛ یعنی با شادی همنشین خود شاد و از غم و افسردگی او متأثر می‌گردند.

این ضرب‌المثل مصرعی از شعر زیر است:

در محفل خود راه مده همچو منی را — افسرده دل افسرده کند انجمنی را

* **کاربرد:**

۱ـ برای این که بگویند فلانی از ما نیست و نباید به میهمانی و محفل ما وارد شود، این مثل را دلیل می‌آورند.

۲ـ وقتی کسی بخواهد خودش را از جمعی جدا کند و به طور محترمانه مخالفت خودش را با برنامه‌ها و عقاید آن جمع ابراز کند، این مثل را می‌گوید.

○ **افعی گزیده می‌دود از شکلِ ریسمان.**

مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.

○ **اقبال همیشه در خانهٔ آدم را می‌زند؛ یکی می‌شناسدش، یکی ردّش می‌کند.**

* **کاربرد:**

این مثل، به کسانی گفته می‌شود که همیشه از بدشانسی و بدبختی و فقر خود گله دارند و همهٔ مشکلات و گرفتاریهای خود را ناشی از شانس بد خود می‌دانند. با گفتن این مثل، به آن‌ها یادآوری می‌کنیم که باید قدرفرصتها و موقعیتهای خوب را در زندگی خود بدانند و بموقع و درست، بهترین راه را انتخاب کنند.

○ **اکبر ندهد، خدای اکبر بدهد.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ پادشاهی بود به نام اکبر. او افراد چاپلوس را خیلی دوست داشت. کاری می‌کرد که همه از او تعریف کنند. پشت در قصر او دو گدای کور بودند که هر روز صدقه‌ای از اکبر می‌گرفتند و روزگارشان را می‌گذراندند. یکی از دو گدا برای این که اکبرشاه خوشش بیاید، همیشه می‌گفت: «اکبر بدهد» امّا گدای دیگر می‌گفت: «اکبر ندهد، خدای اکبر بدهد.»

اکبر شاه تصمیم گرفت گدای دوم را تنبیه کند. مرغ بریانی را برای گدای اوّلی فرستاد و توی آن هم چند

سکّهٔ طلا گذاشت. گدا، خوشحال شد و با صدای بلند فریاد زد: «دیدی اکبر بدهد!».
گدای دوّمی هیچ نار احت نشد. گدای اوّلی دلش نیامد هدیه اکبر را بخورد، آن را به قیمت ارزانی به گدای دوّمی فروخت. او هم مرغ را به خانه برد و با زن و بچه‌اش خورد و به سکه‌های طلا هم رسید.
فردا اکبرشاه به دیدن گداها رفت و دید گدای اوّلی همچنان می‌گوید: «اکبر بدهد.» امّا گدای دومی خوشحال است و فریاد می‌زند: «خدای اکبر بدهد». وقتی ماجرای مرغ را فهمید، به خودش آمد و گفت: «گدای دوّمی که چاپلوس نیست راست می‌گوید، واقعاً اکبر ندهد، خدای اکبر بدهد. من به او چیزی ندادم، ولی آنچه را که برای گدای چاپلوس فرستاده بودم، خدا به دست گدای دوّمی رساند.»

* **کاربرد:**

به خدا متکی باش نه به مردم عادی. زیرا خدا روزی رسان است.

○ **اگر آب قوّت داشت، قورباغه نهنگ می‌شد.**

□ **توضیح:**

آب مورد نیاز همه است؛ امّا کسی را چاق و نیرومند نمی‌کند.

* **کاربرد:**

۱ـ دربارهٔ کسانی این مثل گفته می‌شود که می‌خورند و می‌آشامند؛ امّا غذای کافی و درست و حسابی نمی‌خورند.

۲ـ همچنین در مورد کسانی که برای رسیدن به مقامی یا ثروتی، به کسی چسبیده‌اند که او خود درمانده و ناتوان است، این مثل کاربرد دارد.

○ **اگر آب نمی‌آورد، کوزه هم نمی‌شکند.**

□ **توضیح:**

در گذشته-و هم اکنون هم- در بعضی روستاها تهیه آب زحمت فراوان داشت. مردم برای آوردن آب از چشمه راهی طولانی را طی می‌کردند. آب در کوزه‌های گلی (سفالین) حمل می‌شد و گاهی هم کوزه بر زمین می‌افتاد. در نتیجه هم کوزه می‌شکست، و هم آب بر خاک می‌ریخت. یعنی هم زحمت بود، هم ضرر!

* **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم فلانی اگر سودی به ما نمی‌رساند، در عوض زحمت و زیانی هم برایمان ندارد.

○ **اگر آشت ندهند، کاسه‌ات را هم نمی‌شکنند.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند در محلهٔ فقیران شایع شد که در فلان مسجد، آش نذری می‌دهند. بعضی از افراد فقیر، کاسه برداشتند و به طرف مسجدی که گفته بودند، راه افتادند؛ امّا یکی از آن‌ها این کار را نکرد. زن آن خانه رو به پدر خانواده کرد و گفت: «تو چرا برای گرفتن آش نمی‌روی؟»

مرد این پا آن پا کرد و گفت: «نمی‌دانم به رفتنش می‌ارزد یا نه اگر بروم، آش به من می‌رسد یا نه؟» زن که از تنبلی شوهرش عصبانی شده بود، گفت: «تو برو، گیرم که آشت ندهند، کاسه‌ات را که نخواهد شکست.»

* **کاربرد:**

این مثل را هنگامی به کار می‌بریم که بخواهیم کسی را به انجام کاری تشویق کنیم و بـه او بگوییم که از عاقبت کار نترس؛ زیرا اگر سودی هم نداشته باشد، زیانی هم نخواهد داشت.

■ **مشابه:**

- سنگ مفت و گنجشک مفت.
- به درو راهت ندهند، منگالت* را که نمی‌گیرند.

□ **معنای لغت:**

* منگال: داس

○ **اگر از آسمان کلاه ببارد، یکیش سرما نمی‌افتد.**

* **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم بسیار بدشانس و بداقبال هستیم و در بهترین شرایط هم بخت با ما یار نیست، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

- آدمی را که بخت برگردد، اسبش اندر طویله خر گردد.
- دست به دریا بزنند، خشک می‌شود.
- قدم نامبارک محمود / چون به دریا رسد، برآرد دود
- بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد / یا طاق فرو ریزد یا قبله کج آید

○ **اگـر ازِ درد بـی گـوشتی بـمیرم　　　کلاغ از روی قبرستان نگیرم**

گوشت تنم را می‌خورم، منت قصاب نمی‌کشم.

○ **اگر از قرآن لباس بپوشم، باور نمی‌کند.**

□ **توضیح:**

در زندگی مواقعی پیش می‌آید که برای اثبات حق، درستی عمل یا گفته‌ای، دلیلی محکم نداشته باشیم. در چنین مواقعی ما مسلمانان به قرآن سوگند می‌خوریم و کلام خدا را شاهدی بر درستی ادعای خود می‌گیریم تا دیگران ما را باور کنند.

* **کاربرد:**

هنگامی که کسی هیچ راهی برای اثبات حقیقت به شخصی را نداشته باشد و حـتی قسـم خوردن به قرآن نیز اعتماد او را جلب نکند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کند یعنی این که به هیچ وجه حرف مرا باور نمی‌کند.

○ **اگر اطلس کنی، حریر* بپوشی، همان سبد به سر سبزی فروشی.**

اگر زری بپوشی، اطلس بپوشی، همان کنگر فروشی.

□ **معنای لغت:**

* حریر: نوعی پارچه رنگارنگ و گران‌قیمت

○ **اگر او چغندر نپز* است، من هم دیگ نجوشم**.**

● **کاربرد:**

۱ـ من هم چیزی از او کم ندارم. اگر بیشتر از او نباشم، برابر او که هستم!

۲ـ اگر او حاضر نیست با من راه بیاید، من هم حاضر نیستم با او کنار بیایم.

■ **مشابه:**

● بِلَه*** دیگ، بِلَه چغندر.

● اگر تو خر دیر بمیری، من هم سگ انتظار کشم!

□ **معنای لغات:**

* نپز: دیرپز، چیزی که در مدت زمانی طولانی پخته می‌شود.

** نجوش: آنچه نمی‌جوشد، در مدت زمانی بسیار طولانی به جوش می‌آید.

*** بِلَه: چنین (ترکی)

○ **اگر این جوری باد بیاید، هیچ!**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند یک نفر گوشه‌ای نشسته بود و آرد نخودچی و شکر مخلوط شده را با لذت می‌خورد. ناگهان آشنایی از دور دیده شد. او برای این که آشنا در خوردن آردنخودچی و شکر با او شریک نشود، دست و پایش را جمع کرد و مشغول جمع و جور کردن خوردنی‌اش شد. ناگهان بادی وزید و تا او به خودش بیاید، قسمتی از آرد نخودچی و شکر را باد برد. در این لحظه، آشنا رسید و گفت: «چه می‌خوری؟»

مرد گفت: «اگر باد این جوری بوزد، هیچ!»

● **کاربرد:**

وقتی بخواهیم از اوضاع گله و شکایت بکنیم و از خوب شدن نتیجهٔ کارها اظهار ناامیدی کنیم، این مثل را می‌گوییم.

■ **مشابه:**

● گر ملک این است و چنین روزگار   زین ده ویران دهمت صد هزار

○ **اگر این طور بشود، اسمم را عوض می‌کنم.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند یک روز پادشاهی دلقکش را دید که کاغذ درازی را به دست دارد و روی

آن چیزی می‌نویسد. از او پرسید: «چه می‌نویسی؟»

دلقک گفت: «پادشاه به سلامت باشد! دارم فهرست اسامی مردم نادان و ابله را می‌نویسم.»

پادشاه نگاهی به نوشتهٔ او انداخت و دید که نام خودش در آغاز فهرست او جای گرفته است. عصبانی شد و گفت: «نام مرا هم توی فهرست افراد نادان و ابله نوشته‌ای! پدرت را در می‌آورم.»

دلقک لبخندی زد و گفت: «عصبانی نشوید، کار من بی‌دلیل نیست؛ شنیده‌ام که مقدار زیادی پول و طلا به بازرگانی داده‌ای تا برای تو از هندوستان اجناسی را خریداری کند و برایت بیاورد. کسی که پول بی‌زبان را به کسی بدهد که امیدی به بازگشتش نیست، حتماً باید اسمش جزو نادانها و ابلهان نوشته شود.»

شاه گفت: «من سالهاست که این بازرگان را می‌شناسم. با او معاملات زیادی داشته‌ام. یقین دارم که از هندوستان برمی‌گردد و چیزهایی را هم که گفته‌ام، می‌خرد و می‌آورد.»

دلقک گفت: «اگر این همه پول و طلا را برداشت و رفت و برنگشت چه؟»

شاه گفت: «در آن صورت حق با توست؛ امّا حتماً برمی‌گردد. حالا اگر برگشت، تو این کار زشتت را که توهینی به من بوده، چگونه جبران می‌کنی؟»

دلقک باز هم خندید و گفت: «اسمت را عوض می‌کنم و به جای اسم تو، اسم بازرگان را توی این فهرست می‌نویسم.»

* **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم اطمینان خود را از نتیجه و عاقبت کاری بیان کنیم و بخواهیم بگوییم که پیش بینی من کاملاً درست است، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **اگر این مَنَم، پس کو کدوی گردنم؟**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند که مرد ساده و نادانی، راه دوری را طی کرد و از کوه‌ها و صحراها به شهری شلوغ و پرجمعیت رسید. با دیدن مردم، به خود گفت که در میان این همه جمعیت، حتماً گم خواهم شد. باید علامت یا نشانی داشته باشم تا گم نشوم.

از قضا کدویی در دست داشت. کدو را سوراخ کرد و به گردنش انداخت.

دزدی زیرک، کارهای مرد ابله را می‌دید. وقتی متوجه شد که او کدو را به گردن خود آویخته است، فکر کرد حتماً چیزی گرانبها توی کدو دارد. به همین دلیل، دنبال او راه افتاد و رفت. ابله گوشه‌ای خلوت و آرام پیدا کرد و در حالی که کدو را به گردن داشت، همان جا خوابید. دزد به آرامی کدو را از گردن او باز کرد و به گردن خود انداخت و کنار مرد ابله خوابید. ساعتی بعد ابله بیدار شد، وقتی کدو را در گردن دزد دید، فریاد زد: «ای وای بیدار شو، این تو هستی یا من! اگر این منم، پس کو کدوی گردنم.»

* **کاربرد:**

۱ ـ این مثل، به تمسخر در مورد کسانی به کار می‌رود که شخصیت و اعتبار خود را از، مال و ثروت یا جاه و مقامشان دارند؛ یعنی از عواملی ناپایدار و بی‌ثبات که اگر به هر دلیل، هر یک را از دست بدهند، دچار پوچی و افسردگی و بیماریهای روحی شدید می‌شوند.

۲ ـ کسی که بخواهد بگوید، من خودم را می‌شناسم، یا مال و دارایی‌ام را می‌شناسم و با این

حرف، در فکر دفاع از خود و اموالش باشد، این ضرب‌المثل را به کار می‌برد. مثلاً کسی که کفش خود را به پای دیگری می‌بیند و می‌خواهد بگوید که آن کفش من است و آن را می‌شناسم؛ اما دزد حاضر به پذیرفتن حرف او نباشد، می‌گوید: «*اگر این منم...*»

○ **اگر این وزن گربه است، پس گوشت کو؟**

□ **توضیح:**

مردی، همسری حیله‌گر و دروغگو داشت. اموال شوهر را هدر می‌داد و با دوستانش خرج می‌کرد و در هنگام جوابگویی به دروغ بهانه می‌آورد.

روزی مرد که میهمان داشت، مقداری گوشت و خوراکی برای پذیرایی از میهمان خود، خرید و به خانه آورد و به زن سپرد تا برای میهمانش غذایی مناسب فراهم کند. زن، پس از رفتن شوهر، گوشتها را کباب کرد و با دوستانش خورد. هنگامی که مرد به خانه آمد و سراغ غذا را گرفت، زن گفت که گربه گوشتها را خورده و او نتوانسته غذا آماده کند.

مرد برای این که دروغ همسرش را آشکار کند، گفت که ترازویی بیاورد. سپس گربه را وزن کرد، دید نیم من وزن دارد. پس رو به زن کرد و گفت: «من امروز برای غذا، نیم من گوشت خریدم، چگونه ممکن است که این گربه؛ نیم من گوشت خورده باشد و باز هم وزنش نیم من باشد؟»

اگر این گربه است، پس آن گوشت کو؟ ور بود این گوشت، گربه کو؟ بجو

❋ **کاربرد:**

هنگامی که کسی با دلیل وبرهان روشن، حیلهٔ دیگری را آشکار می‌کند. اگر این وزن گربه... و به اصطلاح مچ او را می‌گیرد، به طعنه از این مثل استفاده می‌کند.

○ **اگر بابا بیل‌زنی، باغچهٔ خودت را بیل بزن.**

❋ **کاربرد:**

۱ـ تو که این قدر می‌دانی و استادی، به کار خودت برس و دردی از خود دواکن. به کار ما هم کاری نداشته باش.

۲ـ این ضرب‌المثل هنگامی به کار می‌رود که بخواهیم خودمان را ازشر دخالتهای دیگران نجات بدهیم.

■ **مشابه:**

● دستت چرب است، بمال به سرت!
● کل اگر طبیب بودی، سر خود دوا نمودی!
● اگر لالایی بلدی، چرا خودت خوابت نمی‌برد.

○ **اگر با دیگرانش بود میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی**

❋ **کاربرد:**

در ناامیدی باز هم امیدی هست. گاهی در قهر و غضب هم نشانه‌هایی از محبّت دیده

می‌شود.

○ **اگـر بـار گـران بـودیم، رفـتیم اگر نامهربان بودیم، رفتیم**

□ **توضیح:**

بار، هم به معنای میوه است و هم کالا، و گر ان، هم به معنای سنگینی است و هم ارزشمند. بار گر ان اشاره به مهم بودن و باارزش بودن دارد.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی بخواهد از ناسازگاری و نامهربانی همراهانش گلایه کند و بگوید، دوستی ما چه خوب و چه بد، به پایان رسید، هنگام جدایی و خداحافظی این بیت را که به صورت مثل در آمده، می‌گوید.

○ **اگر بپوشی رختی، نشینی تختی، می‌بینمت به چشم، آن وقتی.**

✱ **کاربرد:**

اگر به ثروت و مقام رسیدی و خوب و نیکوکار ماندی، می‌توان گفت چگونه آدمی هستی! این ضرب‌المثل دربارهٔ کسانی گفته می‌شود که نسبت به کار دیگران همیشه انتقاد می‌کنند ولی می‌گویند اگر من جای فلانی بودم، این کار را می‌کردم و آن کار را می‌کردم.

■ **مشابه:**

● گر به قدرت برسی، مست نگردی مردی

● گر به پیری برسی، سست نگردی مردی.

○ **اگر بخت کسی برگردد، سوار شتر هم که باشد، سگ او را دندان می‌گیرد.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی شترسواری از دهی می‌گذشت. سگهای آبادی به قصد بیرون کردن او، پارس‌کنان به او حمله کردند. مرد به سگها می‌گفت: «چخ! چخ!» تا آن‌ها دور شوند. اما شتر به خیال آن که مرد به او می‌گوید: «چخ!» روی زمین خوابید. در همین حال، سگها به مرد حمله کردند و پای سوار را محکم به دندان گرفتند. کشمکش مرد و سگها آن قدر ادامه یافت تا مردم آبادی به داد او رسیدند و نجاتش دادند. یکی از او پرسید: «بابا تو که سوار شتر بودی چه شد که سگ گازت گرفت.» مرد سوار گفت: «اگر بخت کسی برگردد...»

✱ **کاربرد:**

این مثل، حکایت آدم بدشانسی است که در انجام ساده‌ترین کارها هم ناموفق است و بد می‌آورد.

○ **اگر بد روضه خواندم، گریه نکن.**

✱ **کاربرد:**

پیش از انجام هرکاری، نباید دربارهٔ آن پیشداوری یا قضاوت کرد. با عجله تصمیم گرفتن،

خواه با خوش‌بینی باشد، خواه بدبینی، کاری غلط است. با این ضرب‌المثل، به دیگران سفارش می‌کنیم که اوّل ببینند، بعد قضاوت کنند.

■ **مشابه:**

● نکشیده * ده مَن کَم؟

● پیش از مرگ، واویلا؟

□ **معنای لغت:**

* نکشیده: وزن نکرده

○ **اگر برای خداست، چه به اسم تو، چه به اسم کل عباس!**

□ **توضیح:**

یک نفر مسجدی ساخته بود، در آخرین روز داشتند کتیبه‌ای را که نام او را رویش نوشته بودند بر سر مسجد نصب می‌کردند. یک نفر از راه رسید گفت: «اسم من کل عباس است. بگو اسم من را بالای مسجد بنویسند.» مردی که مسجد ساخته بود عصبانی شد. امّا کل عباس گفت: «خدا که می‌داند، اگر برای خداست چه فرقی می‌کند؟»

✹ **کاربرد:**

۱ ـ خدا می‌داند که چه کسی کار خیر را انجام داده است .

۲ ـ تو به فکر اسم و رسم خودت هستی، نه به فکر کار خیر.

○ **اگر برای من آب ندارد، برای تو که نان دارد.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند «حاج میرزا آقاسی» صدر اعظم محمدشاه قاجار بود. حاج میرزا آقاسی به دوکار معروف بود؛ یکی ساختن توپ و دیگر کندن قنات. او این دو کار را باعث رشد و پیشرفت ارتش و رشد و توسعهٔ کشاورزی می‌دانست. او مقنیان * را به کندن چاه تشویق می‌کرد. تلاشهای او و کندن قناتهای بسیار، سبب رونق کشاورزی و توسعه و پیشرفت زمینهای اطراف تهران شد.

روزی از روزها، حاج میرزا برای بازدید از یکی از این قناتها به روستایی رفته بود تا از عمق مادر چاه و میزان آب آن آگاهی پیدا کند. مقنّی که مشغول کندن چاه بود، به حاج میرزا آقاسی گفت: «تاکنون به آب نرسیده‌ایم، من فکر نمی‌کنم این چاه به آب برسد.»

حاج میرزا آقاسی گفت: «ناامیدنشو، به کارت ادامه بده!»

چند روز از این مسأله گذشت. روزی حاج میرزا آقاسی دوباره سر همان چاه آمد تا از جریان کار باخبر شود. چاه کن گفت: «قربان، عرض کردم که کندن این چاه بی‌فایده است و به آب نمی‌رسد!»

اما باز هم حاج میرزا آقاسی گفت: «بازهم ادامه بدهید، حتماً به آب می‌رسید!»

دفعه سوّم هم حاج میرزا آقاسی برای بازدید به آن جا رفت؛ اما چاه کن باز همان حرف را زد. در این هنگام، حاج میرزا آقاسی عصبانی شد و گفت: «تو به این کارها کار نداشته باش، اگر این چاه برای من آب

نداشته باشد، برای تو که نان دارد!»

مقنّی به کندن چاه ادامه داد تا سرانجام به آب رسید؛ اما این عبارت ضرب‌المثل شد.

❋ کاربرد:

۱ـ این مثل، به صورت عقیده و نظر در مورد کاری ابراز می‌شود که شاید برای شخص در ظاهر فایده نداشته باشد؛ اما سود و منفعت آن به صورت نهانی، عاید دیگران خواهد شد.

۲ـ گاهی نیز به طعنه، این مثل را دربارهٔ کسی می‌گویند که کاری بی‌فایده را انجام می‌دهد؛ کاری که سودی برای دیگران ندارد، امّا انجام دهندهٔ کار، آن را رها نمی‌کند؛ زیرا حداقّل برای او سود و درآمدی دارد.

□ معنای لغت:

* مقنّی: چاه کن

○ اگر بشود، چی می‌شود!

□ توضیح:

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مردی ساده لوح، کنار دریا نشسته بود و با قاشق، ماست به آب دریا می‌ریخت و هم می‌زد! از او پرسیدند: «چه می‌کنی؟»

گفت: «دوغ درست می‌کنم.»

گفتند: «اما با یک ذره ماست و این همه آب که دوغ درست نمی‌شود.»

گفت: «می‌دانم؛ ولی اگر بشود، چی می‌شود!»

❋ کاربرد:

۱ـ از این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم نتیجهٔ کاری که انتظارش را می‌کشیم، اگر بر وفق مراد و خواستهٔ ما بشود، بسیار لذت‌بخش و شیرین خواهد بود.

۲ ـ گاهی نیز برای این که به دیگران بگوییم آرزوهایی دور و دراز و دست نایافتنی دارند، به طعنه از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ اگر بگوید ماست سفید است نباید باور کرد.

❋ کاربرد:

۱ـ اصلاً نباید به او اعتماد کرد.

۲ـ دروغگو و حیله‌گر است.

○ اگر بگوید ماست سیاست* باید گفت حق باشماست.

❋ کاربرد:

ستمگر و زورگو است. باید حرفش را ظاهراً قبول کرد تا شرش کم شود.

□ **معنای لغت:**

* سیاست: سیاه است.

○ **اگر به نگاه کردن می‌شد چیزی یاد گرفت، سگ قصاب می‌شد.**

□ **توضیح:**

معمولاً سگهای ولگرد به امید تکه‌ای گوشت یا استخوان ساعتها جلوی دکان قصابی می‌نشینند و چشم به قصاب می‌دوزند.

✹ **کاربرد:**

یادگرفتن کار و پیداکردن مهارت لازم، فقط از طریق تمرین عملی آن کار، امکانپذیر است و فقط با مطالعه و تماشا کردن نمی‌توان کاری را بخوبی یاد گرفت .

○ **اگر پشت گوش‌ات را دیدی، فلان کس (یا فلان چیز) را هم خواهی دید.**

□ **توضیح:**

دیدن پشت گوش در حالت عادی، غیرممکن است.

✹ **کاربرد:**

۱ـ گاهی برای این که به کسی بگوییم، دیگر منتظر نباش؛ زیرا کسی یا چیزی را که منتظرش هستی، نخواهی دید، این مثل را می‌گوییم.

۲ـ گاهی نیز برای این که به کسی بگوییم، من دیگر کاری برای تو نخواهم کرد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● مگر خوابش را ببینی.

● آن قدر بایست تا علف زیر پایت سبز شود.

● آب رفته به جوی باز نمی‌گردد.

○ **اگر پشه بگریزد از تُندباد* نباید زبان مَلامَت** گُشاد***.**

□ **توضیح:**

پشه نشانهٔ کوچکی و بی‌ارزشی و ناتوانی است.

✹ **کاربرد:**

اگر موجود ضعیف و ناتوانی، قدرت ایستادگی و مقاومت در برابر حادثه‌های بزرگ را نداشته باشد، نباید او را سرزنش کرد؛ چون هرکس قدرت و مقاومت خاصی در برابر جریانهای زندگی دارد و مقاومت و طاقت همه یکسان نیست؛ باید به این مسأله توجه کرد.

□ **معنای لغات:**

* تُندباد: باد تند، توفان

** مَلامت: سرزنش، نکوهش
*** گُشاد: بازکرد، گشود

○ **اگر پشیمانی شاخ داشت، فلانی شاخش به آسمان می‌رسید.**

□ **توضیح:**

اصطلاح شاخ درآوردن و شاخ داشتن، برای برخورد با کارهای عجیب و غیرممکن به کار می‌رود.

✻ **کاربرد:**

برای نشان دادن نهایت پشیمانی و درماندگی افرادی که راه نادرستی را پیموده‌اند، گفته می‌شود اگر پشیمانی شاخ...

■ **مشابه:**

● پشیمانی سودی ندارد.

○ **اگر پنج انگشتت را بکنی شمع و برایش روشن کنی، باز می‌گوید نور یکیش کم است.**

✻ **کاربرد:**

افراد نق نقو و بهانه‌گیر، هرگز راضی نمی‌شوند؛ هرکاری برایشان بکنی، باز هم خود را طلبکار می‌دانند. دربارهٔ چنین افرادی گفته می‌شود: «اگر پنج انگشتت را...»

■ **مشابه:**

● هر کاری بکنی، باز دو قورت و نیمش * باقی است.

□ **معنای لغت:**

* دو قورت و نیم: دو لقمه و نصفی

○ **اگر پیش همه شرمنده‌ام، پیش دزد روسفیدم.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند یکی از بزرگان میهمانی مفصلی داده بود. تعداد میهمانان زیاد بود و خورد و خوراک و ریخت و پاش هم بسیار. ناگهان یکی از میهمانان فریادش بلند شد و گفت: «ساعت طلای من را یکی دزدیده».

هرکس به این فکر افتاد که ساعت گران قیمت را چه‌کسی دزدیده. چون همه میهمانان از ثروتمندان و اشراف بودند، کسی به دزد بودن آن‌ها شک نمی‌کرد. در آن میان به نوکر بیچارهٔ صاحب خانه تهمت‌دزدی زدند و گفتند حتماً تو ساعت را دزدیده‌ای. هرچه نوکر بیچاره انکار و التماس کرد، کسی به حرفش گوش نکرد. نوکر بیچاره را به بادکتک گرفتند. نوکر در هنگام کتک خوردن می‌گفت: «اگر پیش همه شرمنده‌ام، پیش دزد، روسفیدم.»

✻ **کاربرد:**

گاه پیش می‌آید که شخصی بی‌گناه، متهم به انجام عملی خلاف می‌شود و به هیچ ترتیب نمی‌تواند بی‌گناهی خود را ثابت کند. وقتی چنین شخصی می‌بیند که همه او را گناهکار

می‌دانند و هیچ کس بی‌گناهی او را باور نمی‌کند، می‌گوید: «اگر پیش همه شرمنده‌ام...»

○ **اگر تو سه ساله کالسکه‌چی شده‌ای، من سی ساله که کالسکه سوار می‌شوم.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند یک نفر برای راندن کالسکه‌اش، کالسکه‌چی استخدام کرد. کالسکه‌چی، کالسکه‌ران خوبی نبود. کالسکه را توی چاله چوله‌های راه می‌انداخت. صاحب کالسکه به او اعتراض کرد و گفت: «بد رانندگی می‌کنی.» کالسکه چی گفت: «این چه حرفی است که می‌زنی! من سه ساله کالسکه چی هستم.» صاحب کالسکه گفت: «اگر تو سه ساله...»

✹ **کاربرد:**

این مثل به آدمهای ناتوان، امّا پرمدعا گفته می‌شود.

○ **اگر تو تا شنبه نمی‌میری، من هم تا سه‌شنبه بی‌کارم.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی خری پیر و ناتوان در بیابان افتاده بود. سگی گرسنه از راه رسید. وقتی خر را در حال مرگ دید، کنارش نشست تا خر بمیرد و او شکمی سیر از گوشت خر بخورد. خر سگ را دید و مقصودش را فهمید. پس از مدتی خر ناله کنان گفت: «برادر بیهوده انتظار می‌کشی، من تا شنبه نمی‌میرم!»

سگ گفت: «عیبی ندارد، اگر تو تا شنبه نمی‌میری، من هم تا سه‌شنبه بی‌کارم!»

✹ **کاربرد:**

۱ ـ وقتی کسی در رسیدن به هدفی اصرار و پافشاری داشته باشد، تأخیر در زمان رسیدن به هدف، او را سست نمی‌کند؛ بلکه با صبوری، منتظر می‌ماند و به مقصود می‌رسد!

۲ – وقتی کسی به امید خسته شدن دیگران این پا و آن پا کند، طرف مقابلش با گفتن این مثل می‌گوید که بیهوده کار را به تأخیر نینداز؛ چون من از رو برو نیستم.

■ **مشابه:**

● اگر تو خر دیر بمیری من هم سگ انتظار کشم.

● اگر او چغندر نپز است من هم دیگ نجوشم.

○ **اگر تو خر دیر بمیری، من هم سگ انتظار کشم.**

اگر تو تا شنبه نمی‌میری، من هم تا سه‌شنبه بی‌کارم.

○ **اگر تو خوانده‌ای، من از بهرم*.**

✹ **کاربرد:**

این مثل در جواب کسی گفته می‌شود که بخواهد زیرک‌تر و باهوش‌تر از خود را فریب بدهد،

یا پاسخ پیر دنیا دیده‌ای است به جوانی که لاف می‌زند و از کارها و اعمال ناکرده‌اش می‌گوید تا خود را برتر و داناتر از پیر نشان دهد.

■ **مشابه:**

● این گندمی را که تو داری می‌کاری، من آردش را بیختم**، الکشم آویختم.

● این درس را که تو می‌خوانی، من پس داده‌ام.

□ **معنای لغات:**

* از بهرم: به خاطر سپرده‌ام، از حفظ می‌دانم.

** بیختم: الک کردم.

○ **اگر تو دلوی*، من بند دلوم.**

گنجشک امسال، به گنجشک پارسال، آواز خواندن یاد می‌دهد.

□ **معنای لغت:**

* دلو: ظرف چرمی، فلزی یا لاستیکی بزرگی که با آن از چاه آب می‌کشند.

○ **اگر تو کلاغی، من بچه کلاغم.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی از روزها کلاغ مادر مشغول نصیحت جوجهٔ خود بود که: «عزیزم، دلبندم، آدم‌ها مکار و حیله‌گرند. مبادا فریب آنان را بخوری و گرفتارشان شوی مواظب خودت باش. بچهٔ آدمیزاد همیشه در پی آزار و اذیت جوجه‌ها و پرنده هاست. هر وقت دیدی که آدمیزاد سنگ در دست گرفته و قصد دارد آن را به طرف تو پرتاب کند، فوری پرواز کن و از آن جا دور شو...»

جوجه کلاغ وقتی که حرفهای مادر به اینجا رسید خندید و گفت: «مادر جان، چقدر تو ساده‌ای! من همین که ببینم آدمیزاد خم شده که از روی زمین سنگ بردارد، فرار می‌کنم. اگر تو کلاغی، من بچه کلاغم!»

✱ **کاربرد:**

هنگامی که کسی بخواهد به دیگری بگوید با وجود این که تو خیلی باهوش و زرنگ هستی، من از تو زرنگ‌تر و هوشیارترم، از این مثل استفاده می‌کند.

○ **اگر تو کیفی، من بند کیفم.**

آنچه تو از رو می‌خوانی، من از برم.

○ **اگر تو هم سگ توی ماهیتابه دیده بودی، فرار می‌کردی.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند صاحب مزرعه‌ای دنبال مرغ بینوا کرده بود تا او را بگیرد و غذایی برای ظهر آماده کند. مرغ با قُد قُد و سرو صدای بسیار، این طرف و آن طرف می‌دوید و مرد هرچه می‌کرد، به مرغ نمی‌رسید. عاقبت صاحب مزرعه سگ مزرعه را هم باز کرد و آن را نیز به دنبال مرغ بینوا فرستاد.

صاحب مزرعه از یک سو، سگ از یک سو، مرغ نالان از سوی دیگر. بالأخره سگ جستی زد و پشت انباری خانه روبه‌روی مرغ درآمد. مرغ بینوا این طرف و آن طرف را نگاه کرد و راهی برای فرار ندید. سگ گفت: «قبل از آمدن صاحب مزرعه، از تو سؤالی دارم.»

مرغ گفت: «بپرس که زندگی من به آخر رسیده است.» سگ گفت: «تو چرا این قدر، ناسپاسی. من برای یک تکّه استخوان یا یک لقمه نان، با اولین صدای صاحبم به طرفش می‌دوم. اما تو با این همه آب و دانه‌ای که برایت می‌آورند و پذیرایی می‌شویی، هرچه صدایت می‌کنند، نمی‌آیی، تازه صاحب خانه را این همه خسته می‌کنی و دنبال خودت می‌دوانی. بگو از چه فرار می‌کنی؟»

مرغ خندید و گفت: «برای این که من در ماهیتابه صاحبمان مرغ سرخ شده زیادی دیده‌ام. اگر تو هم سگ توی ماهیتابه دیده بودی، از من سریعتر فرار می‌کردی!»

❋ کاربرد:

وقتی کسی از شخص یا دست زدن به کاری بترسد و جرأت نداشته باشد آن کار را انجام دهد یا با آن شخص روبه رو شود؛ ولی دیگران چون خود مستقیماً درگیر نمی‌شوند و از گرفتاریهای بعدی آن خبر ندارند؛ او را ترغیب و تشویق به انجام آن کار می‌کنند، با استفاده از این مثل، به آن‌ها یادآوری می‌شود که اگر خودتان بودید، بیشتر می‌ترسیدید و این طور با شجاعت و شهامت حرف نمی‌زدید.

○ اگر جستم از چنگ این تیرزن — من و کنج ویرانه و پیرزن

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند گربه‌ای در خانه خراب و کهنهٔ پیرزنی زندگی می‌کرد. گاهی از پس ماندهٔ غذای پیرزن می‌خورد و گاهی موشی شکار می‌کرد و شکمش را اسیر می‌کرد. از قضای روزگار روزی به گربه چاق و چله‌ای برخورد و از او پرسید: «تو کجا زندگی می‌کنی و چه می‌خوری که این قدر چاق و سرحال شده‌ای؟»

گربه چاق گفت: «من و تعداد زیادی گربهٔ دیگر در قصر شاه زندگی می‌کنیم. در آنجا آشپزخانه‌ای هست که همیشه پر از غذاهای گوناگون است. هر چه می‌خواهم می‌خورم.»

گربه بینوا تصمیم گرفت که همراه گربه چاق به قصر شاه و آشپزخانه قصر برود.

آشپزباشی قصر که از رفت و آمد گربه‌ها ناراحت بود، آن روز به شاه شکایت کرده بود و از او خواسته بود تا برای نجات آشپزخانه از دست گربه‌ها کاری بکند. شاه هم دستور داده بود تا تیراندازان قصر به طرف هر گربه‌ای که دیدند، تیراندازی کنند.

گربه بینوا درست در زمانی همراه گربه چاق وارد قصر شد که تیراندازان دربه‌در به دنبال گربه‌ها می‌گشتند. تا گربه چاق وارد قصر شد، تیری به سویش پرتاب شد و در یک چشم به هم زدن، گربه چاق روی زمین افتاد.

گربه بینوا تا وضع را چنین دید در گوشه‌ای مخفی شد. امّا تیراندازان که او را دیده بودند، پشت سرهم به سویش تیر می‌انداختند. گربه بینوا که منتظر فرصتی برای فرار بود گفت: «اگر جستم از...»

❋ **کاربرد:**

کسی که به امید رسیدن به نان و نوایی و وضع بهتری خانه و زندگی خود را رها کرده، امّا گرفتار شده و به بدبختی افتاده، با حسرت این مثل را می‌گوید تا اعلام کند که به آنچه که داشته راضی است و اگر گرفتاریها بگذارند، چشم از رسیدن به حال و روز بهتر می‌پوشد.

○ **اگر چهل درجه تب داشته باشد، یک درجه‌اش را به کسی نمی‌دهد.**

جان به عزراییل نمی‌دهد.

○ **اگر حَسَنی بَخت داشت، پشت عطسه‌اش جَهْدْ* (جخد) داشت.**

□ **توضیح:**

در میان مردم، عقیده‌ای وجود دارد به این شکل که اگر کسی بخواهد اقدام به کاری کند یا پا در راهی بگذارد و یا سفری را شروع کند و در همان حال، کسی عطسه کند، باید کمی صبر کند تا آن شخص عطسهٔ دوم را هم بکند و آن وقت دیگر، نحوست** و نامبارکی رفع می‌شود. و الاّ‌یا باید کار را به وقت دیگری بیندازد و یا چند لحظه صبر کند. عطسه دوم جهد نامیده می‌شود، که در گویش عمومی «جخد» شده است.

حسنی نیز، نامی برای یادکردن از شخص مجهول است.

❋ **کاربرد:**

هنگام گله و شکایت از کسی که در زندگی همیشه بد می‌آورد و کارهایش بروفق مراد نیست، این مثل گفته می‌شود. به این معنا است که او هیچ وقت کارهایش جور نمی‌شود و همیشه نوعی ناهماهنگی یا نامبارکی در کارش پیش می‌آید.

□ **معنای لغات:**

* جهد: کوشش، عجله، تلاش

** نحوست: بدی، نامبارکی، زشتی

○ **اگر حسود نباشد، جهان گلستان است.**

اگر فضول نباشد، جهان گلستان است.

○ **اگر خر نمی‌بود قاضی نمی‌شد.**

□ **توضیح:**

یک نفر می‌خواست قاضی بشود، قبول نمی‌کردند. خری خرید و رشوه داد تا توانست قاضی بشود.

❋ **کاربرد:**

۱ـ اگر رشوه نمی‌داد، مقامی را که دارد به دست نمی‌آورد.

۲ـ اگر فهم و عقل داشت، از قبول کردن مقامی که دارد خودداری می‌کرد.

○ **اگر خاله‌ام ریش داشت، آقا دایی‌ام بود!**

✽ **کاربرد:**

۱ـ کسی که آرزویی محال و غیرممکن و یا دور از ذهن داشته باشد، برای نشان دادن ناممکن بودن آرزویش، این مثل را به او می‌گویند.

۲ – وقتی کسی با بافتن آرزوهای دور و دراز، دست از فعالیت‌های لازم بردارد، برای هشدار دادن به او می‌گویند که با اگر و مگر، کارها درست نمی‌شود؛ زیرا: «اگر خاله‌ام ریش داشت...»

۳ – هنگامی که کسی بر گذشته افسوس می‌خورد و می‌گوید که اگر آن جور نمی‌شد، این مشکل پیش نمی‌آمد، برای آرامش دادن به او، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● اگر را کاشتند، سبز نشد.

● اگر را با مگر تزویج* کردند — از ایشان بچه‌ای شد کاشکی نام

□ **معنای لغت:**

* تزویج: به عقد یکدیگر درآمدن.

○ **اگر خروس بداند، تا سحر می‌خواند.**

✽ **کاربرد:**

۱ـ اتفاق مهمی افتاده است که باید همه از آن باخبر شوند.

۲ – فردا اتفاق مهمی خواهد افتاد. تا آن جا که اگر کسی بفهمد فردا چه خواهد شد، تا صبح خواب به چشمش راه پیدا نمی‌کند و بیدار می‌ماند.

○ **اگر خواهی که بر ریشت نخندند — بفرما تا خرت محکم ببندند**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند پیرمردی که ریش بلندی داشت، سوار بر خرش وارد بازار شلوغی شد. وقتی که به جایی که می‌خواست رسید، از خرش پیاده شد و بدون آن که خر را به جایی ببندد، دنبال کارش رفت.

وقتی که کارش تمام شد و بازگشت ،از خرش اثری ندید. خر او از شلوغی بازار ترسیده بود و از آن جا فرار کرده بود.

بیچاره پیرمرد، برای یافتن خرش، به این طرف و آن طرف می‌دوید و سراغ آن را می‌گرفت. هنگام دویدن، ریش بلندش تکان تکان می‌خورد. این حالتهای او باعث خندهٔ مردم شده بود. پیرمرد از خندهٔ مردم عصبانی شد و رو به آن‌ها گفت: «من خرم را گم کرده‌ام و دنبال آن می‌گردم؛ شما چرا به من می‌خندید؟» یکی در پاسخش گفت: «به رقص ریشت می‌خندیم.»

پیرمرد ناراحت شد و با خود گفت: «اگر خواهی که بر ریشت نخندند، بفرما تا خرت محکم ببندند.»

٭ کاربرد:

این ضرب‌المثل برای هشداردادن به دیگران به کار می‌رود تا حساب عاقبت کارها را پیش از انجام آن‌ها بکنند و با برنامه‌ریزی و محکم‌کاری، جلو رسوایی و بی‌آبرویی را بگیرند.

○ اگر دردم یکی بودی چه بودی — اگر غم اندکی بودی چه بودی

٭ کاربرد:

این ضرب‌المثل بیتی از سروده‌های باباطاهر عریان است و از زبان کسانی شنیده می‌شود که نمی‌خواهند مشکلات خود را با دیگران در میان بگذارند و فقط در این حد که درد و گرفتاری‌های زیاد دارند، به گفت‌وگو می‌پردازند.

○ اگر در دیدهٔ مجنون نشینی — به غیر از خوبی لیلی نبینی

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند یکی از حکمرانان عرب از علاقه و عشق شدید مجنون به لیلی خبردار شد. دستور داد مجنون را به حضورش بیاورند تا تعریف لیلی را از زبان او بشنود و بفهمد که چرا مجنون عاشق لیلی است و با این که باسواد و ثروتمند است از عشق او سر به بیابان گذاشته است.

مجنون در حضور حکمران عرب تعریف بسیاری از لیلی کرد تا آنجاکه حکمران علاقه‌مند به دیدن لیلی شد و دستور داد که او را هم به حضورش بیاورند.

وقتی لیلی آمد، حکمران دید که او زنی لاغر، سیاه چهره است و قیافه‌ای معمولی دارد. او رو کرد به مجنون و گفت: «آن همه تعریف و این همه دیوانگی برای چنین زن بدقیافه‌ای است؟»

مجنون گفت: «اگر در دیدهٔ مجنون نشینی — به غیر از خوبی لیلی نبینی»

٭ کاربرد:

این مثل درباره کسی گفته می‌شود که عاشقانه به کسی یا چیزی علاقه دارد و به همین دلیل بدی‌ها و زشتی هایی را که همه می‌بینند، او نمی‌بیند.

○ اگر دنیا را آب ببرد، او را خواب می‌برد.

□ توضیح:

بعضی آدمها، خواب سنگینی دارند؛ به حدّی که به هیچ شکلی نمی‌شود آن‌ها را از خواب بیدار کرد.

٭ کاربرد:

از بس او خونسرد و سهل‌انگار است، هیچ اتفاق و حادثهٔ مهمی نمی‌تواند باعث حرکت و فعالیت او بشود؛ زیرا او بی‌خیال و خونسرد، به زندگی معمولی خویش ادامه می‌دهد.

○ اگر دو تا موش باهم دعوا کنند سرِ یکی‌شان به دیوار می‌خورد.

٭ کاربرد:

جای بسیار تنگ و نامناسبی است به درد کار و زندگی کردن نمی‌خورد.

○ **اگر دیر آمدم، شیر آمدم.**

✱ **کاربرد:**

برای عذرخواهی از تأخیر در کار گفته می‌شود؛ البته هنگامی که نتیجهٔ کار قابل قبول باشد.

■ **مشابه:**

● دیر آی و درست آی.

● دیر بیا، شیر بیا.

○ **اگر راستی، کارت را آراستی.**

راستی؟ رستی!

○ **اگر را کاشتند، سبز نشد.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی در رؤیا و خیال خود و با گفتن «اگر چنین می‌شد چنان می‌کردم» یا «اگر این طور بشود آن طور می‌کنم و...» تنبلی پیشه کند و آنچه را که واقعیت است، نادیده بگیرد، می‌گویند: «اگر را کاشتند سبز نشد!» تا او را تشویق کنند که حرکتی از خود نشان بدهد و فقط حرف نزند.

■ **مشابه:**

● اگر خاله‌ام ریش داشت، آقادایی‌ام بود.

○ **اگر ریگ بیابان دُر شود، چشم گدایان* پر نشود.**

✱ **کاربرد:**

دربارهٔ آدم طمع کار و حریص که هرگز از مال دنیا سیر نمی‌شود، گفته می‌شود: «اگر ریگ...»

■ **مشابه:**

● به گدا اگر همهٔ عالم بدهند، هنوز گداست.

□ **معنای لغت:**

* چشم پرشدن: بی‌نیاز شدن، سیر شدن.

○ **اگر ریگی به کفش خود نداری، چرا کج‌کج راه می‌روی؟**

✱ **کاربرد:**

حتماً حقه‌ای در کار تو هست و گرنه محکم و قاطع پیش می‌آمدی.

○ **اگر زخم شتر به خر باشد، یک ساعت هم دوام نمی‌آورد.**

✱ **کاربرد:**

هرکس دچار گرفتاری و مشکلی می‌شود، تحمل و صبر آن را هم پیدا می‌کند.

■ **مشابه:**

● خدا برف را به اندازهٔ بام می‌دهد.

● خدا درد را به اندازهٔ طاقت می‌دهد.

○ **اگر زری بپوشی، اطلس بپوشی، همان کنگر فروشی.**

❋ **کاربرد:**

با ظاهر آراسته و زیبا نمی‌توان خصوصیات زشت و ناپسند را تغییر داد یا آن‌ها را پوشاند. باید باطن را زیبا کرد و بعد به ظاهر پرداخت.

■ **مشابه:**

● خر ار جل* ز اطلس بپوشد، خر است.

● اگر اطلس کنی، حریر بپوشی. همان سبد به سرسبزی فروشی.

● خر همان خر است، پالانش عوض شده.

□ **معنای لغت:**

* جُل: پالان

○ **اگر سگ دله نباشد، شغال به لانه نمی‌زند.**

□ **توضیح:**

مرغ و خروس یکی از لذیذترین غذاها برای شغال به حساب می‌آید (و صد البته برای آدم‌ها!)؛ به خاطر همین، در روستاها لانهٔ سگ را نزدیک لانهٔ مرغ و خروس‌ها می‌سازند تا مراقب باشد که مبادا شغال به مرغ و خروس‌ها حمله کند و آن‌ها را از هم بدرد. و وای به حال مرغ‌هایی که سگ نگهبانشان اهل گردش باشد و دائم در پی غذا برود.

❋ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم نگهبان یا مسؤول هرکاری، باید با احساس وظیفه و تعهد کار خود را انجام دهد تا هیچ کس فرصت و امکان دست‌اندازی و تجاوز پیدا نکند، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **اگر سنگ به شیشه بخورد، وای به حال شیشه؛ اما اگر شیشه به سنگ بخورد... بازهم وای به حال شیشه!**

❋ **کاربرد:**

وقتی کسی که قدرت و زور بیشتری دارد، با کسی که ضعیف است و حق دارد، درگیر شود، پیروز شخص قویتر است، نه کسی که حق دارد. هنگامی که حق شخصی ضعیف، زیر پا گذاشته شود، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **اگر سوادت خیلی خوب است، خط پیشانی‌ات را بخوان.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مردی دو خورجین سنگین روی اسبی گذاشته بود و خود با پای پیاده و اسب با مشقت فراوان از بیابانی می‌گذشتند. فقیری با لباسی پاره و کهنه به مرد رسید. مرد به فقیر گفت: «کمک کن خورجینها را پایین بیاوریم تا این اسب بیچاره کمی استراحت کند.»

فقیر کمک کرد و خورجینها را پایین آوردند. مرد فقیر پرسید: «در خورجینها چه داری. خیلی سنگین هستند. این بیچاره زیر این بار سنگین تلف خواهد شد.» مرد گفت: «در یک خورجین طلا دارم و خورجین دیگر را هم پر از سنگ کرده‌ام، که تعادل برقرار شود تا اسب بتواند بر احتی بار را حمل کند، و چون دیدم بار اسب خیلی سنگین شده ، خودم پیاده می‌روم.»

مرد فقیر گفت: «اگر قبول کنی، پیشنهادی دارم تا هم بار اسب سبک شود، هم تو پیاده نروی.»

مرد قبول کرد، آن گاه مرد فقیر خورجین را که پر از سنگ بود، خالی کرد و طلاهایی را که در خورجین دیگر بود، دو قسمت کرد و هر قسمت را در یکی از خورجین‌ها ریخت. آن را بر پشت اسب گذاشت و گفت: «حالا هم تعادل برقرار است، هم وزن بار کم شده و هم خودت می‌توانی سوار شوی.»

مرد با تحسین و تعجب به فقیر نگاه کرد و پرسید: «با این همه هوش و سوادی که داری، چه قدر مال و ثروت داری؟»

فقیر گفت: «جز این قبای پاره، هیچ چیزی ندارم و از دست طلبکارها به این بیابان پناه آورده‌ام.»

مرد وقتی این را شنید، در حالی که خورجین را از پشت اسب برمی داشت و دوباره به وضع اول برمی‌گرداند، که یک طرف سنگ باشد و یک طرف طلا، گفت: «اگر سوادت خیلی خوب بود، خط پیشانی خودت را می‌خواندی. علمی که ثمره‌اش گدایی و در به دری باشد، چه بهتر که نباشد، می‌ترسم شرّ این دانش گریبان مرا هم بگیرد و گرفتارم کند.»

آن گاه بار سنگین سنگ و طلا را بر پشت اسب گذاشت و خود پیاده از پی اسب روان شد و راه خود رفت.

● **کاربرد:**

۱ـ این مثل هنگامی استفاده می‌شود که شخصی عالم و باهوش و دانشمند، به دلیل مشکلات و کمبودهای مالی، دچار گرفتاری شود. ارزش و جایگاه اجتماعی خود را از دست بدهد در حالی که عده‌ای نالایق به دلیل داشتن پول و ثروت فراوان، در مقام و موقعیتی قرار بگیرند که براستی شایستگی آن را ندارند.

۲ – هنگامی که کسی در کار خودش درمانده باشد و با فضولی در کار دیگران بخواهد توانایی و دانایی خودش را نشان بدهد، این مثل را به او می‌گویند.

■ **مشابه:**

● اسب تازی شده مجروح به زیر پالان — طوق زرّین همه برگردن خر می‌بینم

○ **اگر سوزن خیّاط گُم نمی‌شد، روزی یک قبا* می‌دوخت.**

✸ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی از این مثل استفاده می‌کنیم که بخواهیم بگوییم، گرفتاریهای عادی و معمولی، نمی‌گذارد کارها بخوبی پیش برود و همهٔ برنامه‌ها به خوبی و با موفقیت به پایان برسد.

۲ ـ همچنین برای تسلی دادن به کسی که از مزاحمتهای دیگران در کار روزانه‌اش گله دارد، امّا چاره‌ای جز سروکله‌زدن با مشکلات و مزاحمتها را ندارد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

□ **معنای لغت:**

* قبا: لباس بلندی که در گذشته می‌پوشیدند و امروزه روحانیان از آن استفاده می‌کنند.

○ **اگر شتر پر داشت، یک پشت بام سالم باقی نمانده بود.**

خدا خر را شناخت و شاخش نداد.

○ **اگر شریک خوب بود، خدا هم شریک می‌گرفت.**

✸ **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهند پیشنهاد شریک شدن با کسی را رد کنند، از این مثل استفاده می‌کنند.

۲ ـ هنگامی که بخواهند پایان بد و شکست خوردهٔ یک همکاری را توجیه کنند، این مثل کارایی دارد.

■ **مشابه:**

● اگر شریک گرفتن خوب بود، خدا بی‌شریک نمی‌ماند.

○ **اگر علی ساربان است، می‌داند شتر را کجا بخواباند.**

کور شود دکانداری که مشتری خودش را نشناسد.

○ **اگر عیب* داشت، می‌لنگید.**

□ **توضیح:**

نقص و کمبود ظاهری، کاملاً مشخص است و از چشم پنهان نمی‌ماند، اگر چیزی یا کسی در ظاهر سالم است، پس حتماً نقصی ندارد. این سخن در موردی به کار می‌رود که بخواهند، در مورد سلامت و درست بودن چیزی نظر بدهند و به کسی اطمینان دهند که نقصی ندارد.

□ **معنای لغت:**

* عیب: کمبود، نقص

○ **اگر فضول نباشد، جهان گلستان است.**

✱ **کاربرد:**

کسانی که درکار آدمهای دیگر دخالت می‌کنند و همچنین آدمهای حسود، باعث برهم‌زدن آرامش محیط اطراف خود می‌شوند. اگر این گونه آدمها نباشند، همه جا در امن و آسودگی است. این مثل برای نهی کردن آدمها از دخالت و جست و جو در کار یکدیگر به کار می‌رود.

○ **اگر فضول نبود، شاه از کجا می‌فهمید پس قلعه کجاست؟**

دیوار موش دارد، موش گوش دارد.

○ **اگر فهمیدی، شوخیه، اگر نفهمیدی جدیّه.**

✱ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی به کار می‌رود که کسی به دیگری آسیبی برساند و وقتی بـه او اعـتراض شود، بگوید که قصدی نداشتم، شوخی می‌کردم.

○ **اگر قاری کنی، قوری کنی، پول دادم و می‌خورمت.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مرد خسیس به شدت احساس گرسنگی کرد. دلش نمی‌آمد بیشتر ازیک سکه خرج کند. برای همین نشست و فکر کرد که با این یک سکه چه چیزی بخرد و بخورد. با خودش گفت: «انجیر می‌خرم.»

ولی بعد فکر کرد که نه، انجیر دم دارد و باید دمش را دور بیندازم. گردو هم نمی‌توانم بخرم؛ چون پوست دارد. خلاصه به هر چیزی که ممکن بود، فکر کرد تا عاقبت به کاهو رسید. کاهو هم شکمش را سیر می‌کرد و هم آشغال دور انداختنی آن خیلی کم بود.

مرد کاهو را خرید و با اشتهای تمام مشغول خوردن آن شد که ناگهان قورباغهٔ کوچکی که داخل کاهو بود، شروع کرد به قورقور کردن. مرد خسیس بی‌آن که از خوردن کاهو دست بکشد، گفت: «اگر قاری کنی، قوری کنی، پول دادم، می‌خورمت!»

✱ **کاربرد:**

این مثل در مورد افراد خسیسی به کار می‌رود که پس از خریدن کالایی با وجود آن که کالا بد و غیرقابل استفاده از آب درآمده، دلشان نمی‌آید آن را کنار بگذارند و می‌خواهند بـه هـر ترتیبی که شده، از آن بهره‌برداری کنند تا به قول خودشان، پولشان هدر نرود؛ حتی اگر به قیمت جانشان تمام شود.

○ **اگر قبر مفت گیرش بیاید، می‌رود توی آن می‌خوابد.**

قرآن خوان مفت گیر آورده، برای موشهای خانه هم قرآن می‌خواند.

○ **اگر کوری، چرا تو چاه خرم‌آباد نیفتادی.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند کشاورز ان روستایی که خرم آباد نام داشت گندمهای خود را درو کردند و خرمن کردند تا پوشال آن را به باد بدهند و به خانه ببرند. دور و بر خرمنگاه چند چاه وجود داشت که کشاورز ان با آب آن‌ها زمین‌های خود را آب می‌دادند.

شب که شد دزدی آمد، و مشغول پرکردن گونی‌های خود از خرمن گندم کشاورز ان شد. مردی که مسؤول محافظت از خرمن‌ها بود او را دید، با چوبدستی به دزد حمله کرد و دستگیرش کرد. صبح که شد او را پیش کدخدا برد. کدخدا گفت: «نامرد دزد چرا می‌خواستی گندم خرمن‌های ما را که با زحمت به دست آورده‌ایم بدزدی.»

دزد گفت: «من دزد نیستم. من کور هستم. می‌خواستم به ده شما بیایم که راه را گم کردم و سر از خرمنگاه در آوردم.»

کدخدا گفت: «اگر تو کوری، چرا توی چاه‌های خرم‌آباد نیفتادی.»

✱ **کاربرد:**

هنگامی که گناهکاری برای فرار از مجازات خود را به نادانی بزنند و دلایل بی‌اساس بیاورد می‌گویند: «اگر تو کوری چرا توی چاه خرم‌آباد نیفتادی؟»

○ **اگر کوسه ریش می‌گذاشت، از ایام پیش می‌گذاشت.**

آبی از او گرم نمی‌شود.

○ **اگر گرسنه‌ای، بار ببر به آسیا.**

روزی به قدم است.

○ **اگر گوشتش نزار* است، آبگوشتش بسیار است.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند در زمان حضرت سلیمان* (ع)، هر نوعی از انواع حیوانات و جانور ان، یک روز حضرت سلیمان (ع) و اطر افیانش را میهمان می‌کردند. روزی نوبت به میهمانی مورچه‌ها رسید. سلطان مورچه‌ها گفت: «بر ای سلیمان و یار ان او، باید سفره‌ای به پهنای دریا گسترد.»

روز موعود فرا رسید. مورچه‌ها بر صخره‌ای بلند رفتند و سلطان آن‌ها ر ان ملخی را از بالای صخره به میان دریا انداخت و فریاد زد: «سلیمان، نوش جانت. از این آبگوشتی که درست کرده‌ام، بخورید. اگر گوشتش نز ار است، آبگوشتش بسیار است!»

✱ **کاربرد:**

این مثل در موارد متعددی به کار می‌رود که گاه با داستان هم هماهنگی ندارد؛ ولی ضرب‌المثل همیشه ساخته و پروردهٔ فرهنگ عامهٔ مردم است و ریشه در مسائل روزمرهٔ زندگی آنان دارد.

۱ ـ هنگامی که هدف یا انگیزه‌ای بسیار کوچک و ناچیز، موجب جنجال و هیاهوی بسیار شود، از این مثل استفاده می‌کنند.

۲ - هنگامی که کسی بی‌هیچ توانایی، استعداد و شایستگی، به موقعیت و شهرتی بـزرگ رسیده باشد.

۳ - وقتی کسی که اندام کوچک و جثّه‌ای خُرد دارد، کاری بزرگ و مهم انجام دهد یا نتیجه کاری که می‌کند، ارزشمند باشد، از این مثل استفاده می‌کنند.

۴ - وقتی چیزی، ظاهر پرفریبی داشته باشد یا دربارهٔ آن، تبلیغات بیهوده‌ای راه انـداخـته باشند، به طعنه از این مثل استفاده می‌شود.

۵ - هنگامی که چیزی ظاهری حقیر و کوچک دارد؛ ولی توانایی یا اثری که ایجاد می‌کند، بسیار بزرگ و مهم باشد.

■ **مشابه:**

● فلفل نبین چه ریزه، بشکن ببین چه تیزه.

● آن قدرش که روی زمین است، دو آن قدرش زیر زمین است.

□ **معنای لغات:**

* نزار: لاغر، ضعیف

** سلیمان(ع): حضرت سلیمان(ع) یکی از پیامبران خدا بود که زبان جانوران را می‌فهمید و با آنان گفت و گو می‌کرد.

○ **اگر لالایی بلدی، چرا خودت خوابت نمی‌برد.**

اگر بابا بیل‌زنی، باغچه خودت را بیل بزن.

○ **اگر ما برویم پشگل چینی، خر پشگل به آب می‌اندازد.**

قدم نامبارک محمود چون به دریا رود برآرد دود.

○ **اگر مَردی، برو دستهٔ هاوَن را بشکن**

□ **توضیح:**

ظرفی از سنگ یا فلز ات که در آن دانه‌ها و حبوبات را به کمک دسته‌ای که آن هم از جنس سنگ یا آهن است، نرم می‌کنند. دسته هاون، معمولاً از جنس محکم و یکپار چه‌ای است که امکان شکستن یا تکه شدن آن نیست.

● **کاربرد:**

۱ـ اگر تو زورمند و با قدرت هستی، برو با شخص زوردارتر از خودت بجنگ؛ نه با آدم ضعیف و ناتوان.

۲ـ در افتادن با ناتوانان که افتخار نیست، «اگر مردی برو...»

○ **اگر مردی، دهنهٔ «آق* دربند» را ببند.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مجتهدی پیر و دنیا دیده به دیدن حکمران خراسان رفته بود. اتفاقاً دکمه‌های قبایش را نبسته بود. والی خراسان وقتی او را چنین دید، با تحقیر و توهین به پیشخدمت خود گفت: «بیا و دکمه‌های آقا را ببند.»

مجتهد مردی باخدا بود و در میان مردم از احترام خاصی بر خوردار بود؛ به خاطر همین، والی خراسان سعی در توهین و تحقیر او داشت. مجتهد پیر پیش از آن که پیشخدمت برای بستن دکمه‌های قبایش نزدیک شود، دکمه‌های خود را بست و آنگاه رو کرد به والی و گفت: «اگر مردی، دهنه آق دربند را ببند که راهزنان و دزدها به این سادگی از آن جا عبور نکنند و امنیت و آسایش مردم را به خطر نیندازند؛ وگرنه بستن دکمه‌های قبای پیرمردی ضعیف مانند من، اهمیتی ندارد و این کار را یک بچه هم می‌تواند انجام دهد.»

● **کاربرد:**

این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که از انجام کارهای مهم ناتوانند؛ ولی نسبت به ضعفا و زیردستان خود بسیار سختگیر و بدرفتار هستند.

□ **معنای لغت:**

* آق‌دربند: باید نام مکانی باشد. آق در ترکی یعنی سفید.

○ **اگر من نبرم، دیگری خواهد برد.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند در عصر عاشورا که لشکریان یزید به خیمه‌های بازماندگان امام حسین علیه‌السلام یورش بردند، هرچه به دستشان می‌رسید غارت می‌کردند. در میان غارت کنندگان مردی بود که هم گریه می‌کرد، هم هرچه را می‌دید برمی‌داشت و غارت می‌کرد.

یکی از زنان حرم امام حسین علیه‌السلام به او گفت: «چرا گریه می‌کنی؟»

جواب شنید: «چرا گریه نکنم، مگر شما دختران رسول خدا نیستید. وقتی شما را به این حال می‌بینم، گریه‌ام می‌گیرد.»

گفت: «اگر این قدر به خانوادهٔ رسول خدا احترام می‌گذاری چرا مال و اموال ما را غارت می‌کنی؟»

جواب شنید: «اگر من نبرم دیگری خواهد برد.»

● **کاربرد:**

بعضی‌ها برای توجیه کار ناپسند خود بهانه می‌آورند و می‌گویند اگر من این کار را نکنم،

دیگری می‌کند. مثلاً اگر من رشوه نگیرم، آن یکی می‌گیرد. در حالی که کار ناپسند و حرام، زشت است و هرکس مسؤول بدی یا خوبی کار خودش است. در چنین مواردی او را به یاران یزید تشبیه می‌کنند و به طعنه می‌گویند چه می‌شود کرد، اگر او نبرد، دیگری خواهد برد.

○ **اگر می‌دانستی درویش چه قدر بی نانی و بی پاُزری* کشیده، نمی‌پرسیدی.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند از قضای روزگار، درویشی به پادشاهی رسید. تاج را بر سرگذاشت و بر تخت سلطنت نشست. هنوز روی تخت سلطنت جابه جا نشده بود که دستور داد، همهٔ انبارهای شهر را خالی کنند و آن‌ها را از نان و کفش پر کنند.

نانواهای شهر، شب و روز نان پختند و کفاشان کفش دوختند و در انبارها جمع کردند. این کار مدتها طول کشید؛ اما باز هم پادشاه درویش دستور داد انبار سازند و باز هم نان و کفش ذخیره کنند.

یکی از نزدیکان شاه نزد شاه آمد و گفت: «امیر به سلامت بادا! اگر تصمیم به جنگ هم داشته باشید، این همه نان و کفش به کارمان نخواهد آمد. چیزهای بسیاری مورد نیاز خواهد بود.»

درویش عصا بر زمین کوبید، از جا برخاست و گفت: «درویش را با کسی سرجنگ نیست؛ اگر می‌دانستی درویش چه قدر بی‌نانی و بی‌پازری کشیده، این را نمی‌پرسیدی!»

● **کاربرد:**

کسی که مدتها در حسرت به دست آوردن یا داشتن چیزی باشد، حتی پس از به دست آوردن آن هم، حرص و ولع داشتن آن کم نمی‌شود، یا همیشه در اضطراب از دست دادن آن به سر می‌برد. این مثل، در مورد کسانی به کار می‌رود که نسبت به داشتن یک چیز بخصوص حرص بزنند و ولع داشته باشد.

□ **معنای لغت:**

* پازُر: کفش دست دوز، چارق

○ **اگر میهمان یکی باشد، میزبان گاو می‌کشد.**

● **کاربرد:**

۱ـ پذیرایی و میهمان‌نوازی، وقتی خوب انجام می‌شود که در حدّ توان مالی میزبان باشد. پذیرایی از جمعیت زیاد، همیشه با مشکلاتی همراه است که کار را بسیار دشوار می‌کند. اما برای تعداد کمی میهمان، می‌توان بهترین امکانات را فراهم کرد. از قدیم گفته‌اند: «اگر میهمان...»

۲ـ همچنین وقتی مشکلات زیاد گریبان آدمی را بگیرد و انسان از مقابله با مشکلات پی در پی عاجز باشد، گفته می‌شود که اگر میهمان یکی باشد... .

○ **اگر نخورده‌ایم نان گندم، دیده‌ایم دست مردُم.**

□ **توضیح:**

معمولاً نانی که از آرد گندم تهیه می‌شود، مرغوبتر و خوشمزه‌تر از نانی است که از سایر غلّات تهیه شده باشد.

✱ **کاربرد:**

۱ ـ اگر چیزی را خودمان شخصاً امتحان نکرده‌ایم؛ اما به کمک هوش و حواسمان، آن را درک می‌کنیم، بد و خوب را از یکدیگر تشخیص می‌دهیم.

۲ – در برابر کسی که مخاطبش را بی‌اطلاع فرض می‌کند و دربارهٔ چیزی، به گفتن تعریفهای زیادی می‌پردازد می‌گویند: «لاف نزن و حرف زیادی نگو؛ زیرا اگر نخورده‌ایم نان گندم،...»

○ **اگر هفت دختر کور و کچل داشته باشد، به ساعتی شوهر می‌دهد.**

□ **توضیح:**

در قدیم، زنان و دختران، کمتر در فعالیتهای اجتماعی شرکت می‌کردند و بیشتر وقت خود را در خانه می‌گذراندند؛ به همین علت، معرفی و ازدواج آن‌ها بیشتر توسط بزرگ‌ترها یا پدر و مادر انجام می‌شد؛ یعنی کسی که می‌خواست برای پسرش زن بگیرد، به سراغ مادر دختر می‌رفت و دربارهٔ دخترپرس و جو می‌کرد و اگر دختر را می‌پسندید، نوبت به جشن عقد و عروسی می‌رسید. در این میان، کسانی که خوش سر وزبان‌تر بودند، خوبیهای دخترشان را بخوبی بیان می‌کردند و زودتر آن‌ها را شوهر می‌دادند.

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم شخصی بسیار چرب‌زبان و فریبکار است و می‌تواند با حرف زدن، هرکاری را عملی کند، از این مثل استفاده می‌کنیم و می‌گوییم: «اگر هفت...»

■ **مشابه:**

● با زبانش مار را از لانه بیرون می‌کشد.

○ **اگر همهٔ شبها قَدر* بودی، شب قَدر بی‌قدر بودی.**

□ **توضیح:**

شب قدر؛ شبی از شبهای نوزدهم یا بیست و یکم و یا بیست و سوم ماه مبارک رمضان است. در احادیث آمده است که قرآن در یکی از این سه شب بر پیامبر (ص) نازل شده است. این شب برای مسلمانان، شبی باارزش و مقدس است؛ زیرا به گفتهٔ قرآن، برکات خدا در این شب، تا صبح بر مسلمانان نازل می‌شود. به همین دلیل، مسلمانان سعی می‌کنند در این شبها بیدار بمانند و عبادت کنند.

✱ **کاربرد:**

اگر ارزش و جایگاه چیزی، همیشه یکسان بود، آن چیز، کم‌ارزش می‌شد. فراوانی و زیادی هرچیزی، باعث کم‌ارزشی آن می‌شود و کمیابی و دور از دسترس بودنش، باعث ارزش و

بهای بیشتر آن می‌شود.

○ **اگر همه گفتند نان و پنیر، تو سرت را بگذار و بمیر.**

✱ **کاربرد:**

چون هیچ استعداد و توانایی نداری، در حدّ خودت حرف بزن یا در کارهایی که به تو مربوط نیست، دخالت نکن.

■ **مشابه:**

● اگر گفتند خاک انداز، تو خودت را وسط بینداز!

○ **اگر هَوَس است، همین یک بار بس است!**

✱ **کاربرد:**

اگر از روی بی‌فکری و به خاطر دلم این کار را کردم، پشیمانم و دیگر تکرار نمی‌کنم.

■ **مشابه:**

● دیگر پشت دستم را داغ کردم.

● آزموده را دوباره آزمودن خطاست.

○ **اگر یار اهل* است، کار سهل است.**

□ **توضیح:**

کار، معمولاً با همکاری همکار ان همدل بخوبی پیش می‌رود.

✱ **کاربرد:**

وقتی کاری مشکل در پیش باشد، اما همراهانی کارآمد و خوب وجود داشته باشند، می‌گویند: «اگر یار...» همچنین، اگر کاری به دلیل همراهان ناموافق، بی‌سرانجام بماند، و بخوبی پیش نرود، به عنوان گلایه و اعلام بی‌تقصیری می‌گویند: «اگر یار اهل...»

□ **معنای لغت:**

* یار اهل: دوست بردبار و صبور و موافق

○ **اگر یکی من است، یکی باید نیم من شود.**

✱ **کاربرد:**

وقتی بین دو نفر بحث و مجادله‌ای پیش بیاید و هیچ کدام حاضر نباشد حرف دیگری را بپذیرد، لازم است کسی پا در میانی کند و کاری کند که یکی از دو طرف درگیری، از ادامهٔ بحث و دعوا خودداری کند؛ یعنی از اصرار و پافشاری برحرف خود بگذرد و «نیم من» شود!

■ **مشابه:**

● میخ دوسر به دیوار فرو نمی‌رود.

○ **الاغ سواری یک عیب دارد، پیاده شدنش هزار عیب.**
سفرهٔ نینداخته یک عیب دارد، سفرهٔ انداخته هزار عیب.

○ **الخیر فی ما وقع.**
□ **توضیح:**
این ضرب‌المثل عربی است، اما در میان فارسی زبان‌ها کاربرد زیادی دارد و معنی آن این است: «هر چه پیش آمده خوب است.» در سورهٔ بقره قرآن کریم آیه ۲۱۴ آمده است: «چه بسا از چیزی خوشتان نیاید، در حالی که خیر و صلاح شما در آن است.»
ریشهٔ این ضرب‌المثل به این آیه قرآن برمی‌گردد، اما دربارهٔ آن داستانی هم گفته‌اند:
نادرشاه افشار، پس از آن که ایران و کشورهای اطراف مثل هندوستان را فتح کرد، دستور داد برایش مهری درست کنند. در آن زمان رسم بود که جمله‌ی زیبا روی مهر می‌نوشتند. میرزامحمد خان استرآبادی (معروف به منشی) کلمه‌های زیبا و آهنگینی کنار هم چید و به نادرشاه داد و گفت: «این عبارت را برای حک کردن بر روی مهر شما نوشته‌ام.» نادرشاه از نوشته میرزامهدی خان چیزی نفهمید. عصبانی شد و گفت: «روی مهر من بنویسید الخیر فی ما وقع»
جالب این جاست که با حساب ابجد*، جمله الخیر فی ماوقع ۱۱۴۸ می‌شود که درست سال سلطنت نادرشاه است.

❋ **کاربرد:**
کسی که برنامه‌ای برای کار و زندگیش ریخته اما حسابهایش درست از کار درنیامده و بدون این که خودش بخواهد کارها جور دیگری پیش رفته، با گفتن این ضرب‌المثل به خودش دلداری می‌دهد و به آنچه که رضای خدا بوده تسلیم می‌شود.

□ **معنای لغت:**
* حساب ابجد: در گذشته موسوم بوده است. هر یک از حرف‌های الفبا در حساب ابجد برابر با یک عدد است. مثلاً «الف» برابر یک «ب» برابر عدد دو، «ج» برابر عدد سه، «د» برابر عدد چهار و...با این حساب می‌توان به جای آوردن عددی مشخص حروفی را کنار هم چید و از کنار هم چیدن آن‌ها کلمه یا جمله معنی داری ساخت که اشاره به عدد مورد نظر هم دارد.

○ **المعنی فی بطن الشاعر.**
□ **توضیح:**
این مثل عربی است، اما در زبان فارسی هم کاربرد زیادی پیدا کرده است. ترجمه آن این است: «معنی و منظور در دل شاعر است.»
این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند معاویه شاعر بود و شعر می‌سرود. او دوست داشت که پیچیده و معماوار شعر بگوید تا دیگران نیاز به سواد و دقت زیادی داشته باشند تا معنی شعر و منظور شاعر را بفهمند.
یک روز معاویه شعر پیچیده و معماواری دربارهٔ «خنجر» سرود و آن را برای حضرت علی علیه‌السلام فرستاد و گفت: «اگر معنی شعر مرا فهمیدی، جوابش را بده.»

حضرت علی علیه‌السلام شعر را خواند و فهمید که منظور معاویه از شعرش کلمه خنجر است. حضرت علی در جواب معاویه، نوشت: «المعنی فی بطن الشاعر» حضرت با فرستادن این جواب هوشمندانه دو حرف مهم به معاویه زد. یکی این که: «تو خیلی پیچیده شعر گفته‌ای» و دیگر این که گفت: «خنجر به شکم شاعر!»

*** کاربرد:**

۱ - معمولاً شاعران از شعری که می‌گویند رساندن معنی و منظوری را دنبال می‌کنند. امّا گاهی آن چنان منظور خود را پیچیده بیان می‌کنند که کسی معنی و منظور شعر آن‌ها را نمی‌فهمد. در چنین مواردی برای طعنه‌زدن به شاعر می‌گویند: «المعنی فی بطن الشاعر.»

۲ - وقتی کسی حرف خود را طوری بزند که کسی از آن سردرنیاورد و یا کاری کند که هدف کارش برای دیگران معلوم نکند و پوشیده عمل کند از این مثل استفاده می‌شود.

○ المُفلس* فی امان‌الله.

□ توضیح:

این مثل عربی است ولی در میان فارسی زبانان هم رایج است. معنی آن این است: «تهیدست در پناه خداست.» این ضرب‌المثل داستانی دارد؛ می‌گویند در شهر مکه (عربستان پیش از اسلام) رسم بود که اگر مرد یا زن توانگری به کسی وام می‌داد و بدهکار نمی‌توانست در موعد مقرّر بدهی خود را بپردازد، طلبکار اجازه داشت بدهکار را برده و بنده خود کند و تا موقع بازگرفتن وام، از او کار بکشد یا این که او را در بازار برده‌فروشان بفروشد.

پیامبر اسلام (ص) در دفاع از این افراد ستمدیده که براستی تهیدست و مفلس شده بودند، ندا داد که: «المفلس فی‌امان الله» یعنی کسی که به علت فقر و تهیدستی از عهدهٔ پرداخت قرضهای خود برنیاید، در پناه خداست و طلبکار نمی‌تواند بدهکار را به بردگی بکشاند.

*** کاربرد:**

وقتی کسی بخواهد بگوید که واقعاً چیزی ندارد، یا به تهیدست بودن دیگران اشاره کند، این مثل را می‌گوید.

□ معنای لغت:

* مفلس: فقیر، بینوا، کسی که نتواند بدهکاری‌اش را بپردازد.

○ اَلو*، اَلو، به از پلو.

□ توضیح:

در گذشته وقتی کودکان آتشی بر پا می‌کردند، دور آن می‌چرخیدند و می‌خواندند: الو، الو به از پلو

*** کاربرد:**

۱ـ در سوز و سرمای زمستان، برای شخص فقیر و نیازمند، گرما با ارزشتر از خوراک است.

۲ـ انسان در دورانی از زندگی، به گرمای عشق و محبت، بیش از خوراک نیاز دارد.

۳ـ هر وقت گرمای آتش لذت زیادی داشته باشد، این مثل گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● در زمستان الو به از پلوست.

● در زمستان دود به از دم است.

□ **معنای لغت:**

* الو: شعله آتش

○ **الهی آقا آب بخواهد.**

□ **توضیح:**

اربابی غلامی داشت که بسیار تنبل و تن‌پرور بود و تا زمانی که به او دستوری نمی‌دادند یا با فرمانی او را مجبور به انجام کاری نمی‌کردند، از جایش تکان نمی‌خورد.

روزی غلام سخت تشنه بود؛ اما از تنبلی نمی‌توانست برود و آب بخورد. در دلش دعا می‌کرد که: «الهی آقا آب بخواهد» تا مجبور شود از جایش بلند شود و خودش هم آبی بنوشد!

* **کاربرد:**

وقتی کسی آن قدر تنبل باشد که حتی برای رفع نیازهای خود یا به نفع خود نیز کاری انجام ندهد، به شوخی از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● بگو رفیقم هم سوخت!

● حالا که داد می‌زنی، اقلاً بگو دو نفریم!

● هلو، برو تو گلو.

○ **الهی چشم راست به چشم چپ محتاج نشود.**

○ **الهی هیچ سفره‌ای یک شبه (نانه) نباشد.**

هیچ سفره‌ای یک شبه نباشد.

○ **امام حسین نیست، و گرنه شمر بسیار است.**

□ **توضیح:**

شمر مردی ستمگر و ظالم بود. او در واقعهٔ کربلا شرکت کرد و یکی از قاتلان بی‌رحم امام حسین (ع) بود.

* **کاربرد:**

وقتی بخواهیم تأکید کنیم که در این دوره هم سنگدل و ظالم آن قدر زیاد شده است که دیگر ظلمشان از حد گذشته و جا و فرصتی برای ظلم و ستم پیدا نمی‌کنند، از این مثل استفاده

می‌کنیم.

○ **امامزاده است و همین یک قندیل*.**

□ **توضیح:**

امامزاده‌ها همیشه برای مردم، مکانهایی مقدس و ارزشمند بوده‌اند. به همین دلیل، مردم سعی می‌کردند امامزاده‌ها را با قالی، چلچراغ و انواع هنرهای دستی، زینت دهند.

قندیل، آویزهای شیشه‌ای است که از چلچراغها می‌آویختند تا زیبایی آن چند برابر شود.

✱ **کاربرد:**

تنها چیزی است که ارزش یا کار شخص یا مکانی به آن بستگی دارد و به همین دلیل، از دست دادن یا بخشیدن آن امکان‌پذیر نیست.

■ **مشابه:**

● رستم است و یک دست اسلحه.

● لوطی است و یک دست لباس.

● یک مسجد است ویک قندیل.

● حصیر است و محمد نصیر.

□ **معنای لغت:**

* قندیل: چراغ، چراغی که آن را از سقف آویزان می‌کنند.

○ **امامزاده‌ای که مُعجِزه نکند، هیچ کس برایش شمع روشن نمی‌کند.**

□ **توضیح:**

ریشهٔ این مثل برمی‌گردد به باورهای عمومی مردم دردمند و نیازمند که برای رفع مشکلاتشان معمولاً نذری می‌کنند و امام معصوم (ع) و فرزندان آن‌ها را واسطه قرار می‌دهند تا خدا گره از کارشان باز کند. نذرها معمولاً روزه گرفتن برای امام، قربانی کردن و غذادادن، و از این قبیل کارهاست. ساده‌ترین نذر در گذشته، روشن کردن شمع در مکانهای مقدس بوده است؛ زیرا در زمان نبودن برق، روشنایی این مکانها با نور شمع تأمین می‌شده است.

✱ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسانی به کار می‌رود که هیچ خیر و فایده‌ای برای دیگران ندارند و در این مورد گفته می‌شود که، اگر از فلان آدم قدرتمند، نتیجه و بهره‌ای به دیگران نرسد، دیگران هم به آن آدم - با وجود داشتن قدرت و توان - بی‌اعتنا و بی‌توجه می‌شوند و قدرت و توانایی او در آن صورت، خیلی کاربرد نخواهد داشت.

○ **امامزاده را ما ساختیم، به کمر خودمان زد.**

✱ **کاربرد:**

کار خوبی را که ما شروع کردیم؛ سودش به دیگران رسید و زیانش گریبان خود ما را گرفت.

○ **امان از خانه‌داری، یکی می‌خَری، دوتا نداری.**

□ **توضیح:**

هرکاری که مدتی به صورت یکنواخت انجام شود، انسان را خسته و کسل می‌کند. معمولاً کارهای روزانهٔ خانه، یکی از این کارهاست.

✺ **کاربرد:**

۱ ـ هر قدر هم در این شبانه‌روز به خانه برسی، روزبعد، کارها به شکل تکراری، دوباره همان است که بود. معمولاً این مثل هنگام شکایت کردن از کارهای روزانه به زبان می‌آید.

۲ – هنگامی که بی‌پولی باعث شده که آدم نتواند همه نیازهای خانه‌اش را برآورده کند، گفته می‌شود، امان از خانه‌داری....

■ **مشابه:**

● هشتش گروِ نُه‌اش است.

○ **امان از دوغ لیلی، ماستش کم بود، آبش خیلی.**

□ **توضیح:**

دوغ نوشیدنی است که آن را از ماست و آب تهیه می‌کنند. اگر میزان آب و ماست مخلوط شده با هم، متناسب نباشد، مزهٔ دوغ چندان دلچسب نمی‌شود.

✺ **کاربرد:**

۱ ـ فلانی، وعده‌های زیاد داد و به هیچ کدام عمل نکرد.

۲ – با این که هیاهو و جنجال به پا کرد؛ ولی به نتیجهٔ مهم و باارزشی نرسید.

۳ – این همه انتظار، آخرش هم هیچ چیز!

○ **امتحانش مجانی است.**

سنگ مفت، گنجشک مفت.

○ **امر* به خودش هم مشتبه** شده است.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی عُمربن عبدالعزیز در خانه بود و صدای هیاهو و جنجال کودکان را شنید؛ بچه‌ها بر سر «اشعَب طمّاع»*** ریخته بودند و او را می‌زدند و با این کار، سروصدایی بسیار به پا کرده بودند. در میان این هیاهو، اشعب می‌نالید و می‌گفت: «خدا مرا نیامرزد اگر یک بار دیگر طمع خام، امر را بر من مشتبه سازد!»

خلیفه از پنجره به بیرون نگاه کرد و وقتی اشعب را در آن حال دید، دلیل این همه جنجال و آز از کودکان را پرسید.

اشعب گفت: «عُمر خلیفهٔ مؤمنین در از بادا! این بچه‌ها بر در خانهٔ من، های و هوی و بازی می‌کردند. برای این که از در خانه دورشان کنم، گفتم که به در خانه خلیفه بروید یکی در آن جا خرما خیرات می‌کنند! وقتی شتاب و عجلهٔ آن‌ها را برای رسیدن به خانه شما دیدم، با خودم فکر کردم، نکند براستی خرمایی در کار است که چنین حرفی بی‌اختیار برزبانم آمده است. پس به خود گفتم شتاب کن که از خیرات خلیفه بی‌نصیب نمانی. خود نیز شتابان به این جا آمدم و حالا همین طور که می‌بینید، چون خرمایی در کار نبوده، در چنگال این بچه‌ها گرفتار شده‌ام و هرچه فکر می‌کنم، می‌بینم که براستی سزاوار چنین مجازاتی هستم!»

خلیفه آن قدر خندید که اشک از چشمانش سرازیر شد و دستور داد سبدی از خرما به کوچه ببرند و قسمتی از آن را به اشعب دهند و باقی را میان کودکان تقسیم کنند.

✽ کاربرد:

این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که کسی در مورد خود به غلط قضاوت کند یا دروغ خود را هم باور کند و راست پندارد، یا این که فریب تعریف و تمجید اطرافیان را بخورد و تعارفات آنان را در مورد خود باور کند.

□ معنای لغات:

✽ امر: کار

✽✽ مشتبه شدن: به اشتباه افتادن، خیال کردن.

✽✽✽ اشعب طماع: نام کامل این شخص، مولا عبدالله ابن زُبیر است. مردی ادیب، نکته‌سنج، هوشیار، زیرک و لطیفه‌گوی بود؛ امّا آن چنان طمعکار بود که به «اشعب طمّاع» شهرت یافت. در مدینه به دنیا آمد و در همان جا هم درگذشت. در افسانه‌های عرب، داستانهای شیرینی از او نقل کرده‌اند.

○ امروز آفتاب از کدام طرف درآمده؟!

□ توضیح:

طلوع و غروب آفتاب یکی از قوانین غیرقابل تغییر در طبیعت است. طلوع خورشید از مشرق و غروب آن در مغرب انجام می‌پذیرد، اما در برخی روایات و اخبار آمده که در روز قیامت، آفتاب از مغرب طلوع خواهد کرد.

✽ کاربرد:

۱ـ هنگامی که حادثه‌ای عجیب و غیرعادی اتفاق بیفتد، باگفتن این مثل، شدت تعجب خود را بیان می‌کنند.

۲ ـ گاهی نیز دوستانی که مدت هاست یکدیگر را ندیده‌اند، به شوخی این ضرب‌المثل را به یکدیگر می‌گویند تا تعجب خود را از دیدار ناگهانی ابراز کنند.

■ مشابه:

● آفتاب از مغرب درآمده؟

○ امروز از دندهٔ چپ* پا شده (بلند شده)

□ توضیح:

قدیمی‌ها عقیده داشتند که هر کس صبحها روی پهلوی چپ از خواب بر خیزد، آن روز، عصبانی و دعواکار می‌شود؛ پس بهتر است که همان توی ر ختخواب به پهلوی ر است بغلتد و بعد از جا بر خیزد.

✹ کاربرد:

۱ ـ این مثل در مورد آدمهایی که گاهی وقتها عصبانی و بداخـم هـستند، بـه کـار مـی‌رود؛ بخصوص آدمهایی که در شروع روز و هنگام آغاز کار روزانه، کم حوصله و بداخـلاق باشند و در تمام مدت روز نیز، این حالت در آن‌ها به چشم بخورد.

۲ – همچنین در مورد کسانی که بدون دلیل، با همه چیز مخالفت مـی‌کنند و بـا هـمه سـر ناسازگاری دارند؛ در حالی که قبلاً این طور نبوده‌اند.

□ معنای لغت:

* دندهٔ چپ: اشاره به کم عقلی و نادانی است.

○ امروز این‌جا، فردا روز قیامت.

□ توضیح:

روز قیامت یا روز رستاخیز، روزی است که خداوند سزا و پاداش اعمال دنیوی انسانها را می‌دهد. هر چند بسیار پیش می‌آید که مکافات یا پاداش عمل انسانها در همین جهان هم بی‌پاسخ نمی‌ماند.

✹ کاربرد:

۱ ـ هنگامی که بخواهیم به کسی بگوییم، از عـاقبت کـار و نـتیجه آن غـافل مـباش، زمـان رسیدگی به اعمال تو چندان دور نیست؛ اگر امروز هر چه می‌کنی از نظر بندگان خـدا پنهان است، از خدا پنهان و پوشیده نیست؛ اگر بندگان خدا توان پاسخ‌گویی به اعمال تو را ندارند، روزی فرا خواهد رسید که یک به یک پاسخ‌گوی کارهایت باشی؛ از این مثل استفاده می‌کنیم.

۲ – وقتی بخواهیم به کسی اطمینان دهیم که کارمان درست است و آماده پـاسخ‌گویی بـه نتیجهٔ آن – حتی در روز قیامت هم – هستیم، این ضرب‌المثل را می‌گوییم.

○ امسال مگس رویش بنشیند، سال دیگر می‌گوید: کیش!

✹ کاربرد:

خیلی تنبل و بی‌احساس است.

■ مشابه:

● امسال قلقلکش بدهی، سال دیگر می‌گوید: کی بود؟

○ **امسال لب ور می‌چیند، سال دیگر گریه‌اش می‌گیرد.**

✱ **کاربرد:**

این مثل بیشتر در مورد افرادی استفاده می‌شود که نسبت به مسائل، دیر عکس العمل نشان می‌دهند و برای برخورد با هرچیز، سرعت عمل ندارند و وقتی می‌توانند تصمیم بگیرند و متوجه شوند، که مدتی از ماجرا گذشته است!

■ **مشابه:**

● پارسال سوخته، امسال جراحتش * می‌آید!

● لتّه** پارسال سوخته، امسال بوی کِز*** می‌شنود.

□ **معنای لغات:**

* جراحت: زخم

** لَتّه: در این جا به معنای تکه پارچهٔ کهنه .

*** کِز: بویی که از سوختن پشم یا مو به مشام می‌رسد.

○ **امشب همه شب کمچه* زدی، کو حلوا؟**

✱ **کاربرد:**

این همه تلاش کردی و زحمت کشیدی، فایده و نتیجه‌اش چه بود؟

■ **مشابه:**

● آن همه چریدی، کو دمبه‌ات؟

□ **معنای لغت:**

* کمچه: ابزار دستی کوچکی است به شکل یک صفحهٔ سه گوش فلزی، با دسته‌ای برآمده که در بنّایی و نقاشی ساختمان و نیز هنگام شیرینی‌پزی از آن استفاده می‌شود.

○ **انجام* هر راهی، دهی است.**

□ **توضیح:**

معمولاً انسان پس از پیمودن راهی خسته‌کننده و طولانی، زمانی که نشانهٔ آبادی و شهری را می‌بیند، خوشحال و امیدوار می‌شود.

✱ **کاربرد:**

برای تشویق شخصی ناامید، به ادامهٔ کار و تلاش، و پی‌گیری کارهایش می‌گویند: «انجام هر راهی...»

■ **مشابه:**

● پایان شب سیه سفید است.

□ **معنای لغت:**

* انجام: آخر، پایان.

○ **اندازهٔ وجب را رجب می‌داند.**

✱ **کاربرد:**

کسی که کار یا موضوعی را تجربه کرده است، از چگونگی آن بخوبی باخبر است. وقتی کسی از مشکل یا دردی اظهار ناراحتی و گله کند، به شوخی و در پاسخ به او می‌گویند: «اندازه وجب را رجب می‌داند.»

■ **مشابه:**

- دست بریده درد دست بریده را می‌فهمد.
- به دریا رفته می‌داند مصیبتهای توفان را.

○ **ان‌شاءاللّه گربه است.**

❑ **توضیح:**

مردی در تاریکی روشنی صبح از حمام بیرون آمد از قضا سگی توی آب جست و سراپای او را نجس کرد مرد که نمی‌توانست دوباره به حمام برود گفت: سگ نبود ان‌شاءالله گربه بود و نجس نبود.

✱ **کاربرد:**

با اینکه می‌داند موضوع چیست خودش را به نادانی می‌زند تا راحت باشد.

○ **ان‌شاءالله منم**

❑ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند شب هنگام مردی به همسر خود گفت: «فردا صبح زود بیدار خواهم شد، به کوه خواهم رفت تا هیزم بار خر کنم و پیش از ظهر به خانه بازگردم.»

زن گفت: «بگو ان شاءالله.»

مرد گفت: «ان شاءالله گفتن ندارد. خر تندرست و سالم است، علوفهٔ تازه خورده و آرام در آخور خوابیده. من هم که سالم هستم و تا فردا نخواهم مرد!»

شب را خوابیدند و مرد سپیدهٔ صبح، از خواب بیدار شد. خر را برداشت و به طرف کوه حرکت کرد. از قضای روزگار، غلامان و خادمان آشپزخانهٔ کاخ شاه، برای جمع‌آوری هیزم به کوه آمده بودند. خر مرد را بزور گرفتند. مرد اعتراض کرد. کتک مفصّلی به او زدند و مرد را وادار کردند تا شب سه بار از کوه هیزم جمع کند و تا کاخ ببرد و بازگردد. نیمه‌های شب بود که مرد خسته، نالان و درمانده به خانه بازگشت. خر را برده بودند و هیزمی هم همراه نداشت. در زد. زن پرسید: «کیست؟»

مرد گفت: «ان‌شاء الله منم، بازکن زن!»

✱ **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم بگوییم انجام هر کاری، خواست و رضایت خداوند را می‌طلبد و بدون توکل به خدا، نباید امیدوار باشیم کارها درست و بخوبی پیش برود؛ هرچند که لوازم کار کاملاً مهیا باشد، از این ضرب المثل استفاده می‌کنیم.

○ **انگار بیژن را از چاه درآورده!**

□ **توضیح:**

داستان بیژن و منیژه و علاقهٔ آن دو به یکدیگر از داستانهای زیبا و خواندنی شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی است. در این داستان بیژن را به چاه می‌اندازند، آن هم به گونه‌ای که امکان نجات دادنش نیست و از منیژه که زنی تنهاست کاری ساخته نیست. امّا منیژه به سر چاه می‌رود و طی ماجراهایی به مقصود می‌رسد.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی کار مهمی انجام نداده، امّا سعی کند کارش را مهم جلوه دهد، این ضرب المثل را می‌شنود.

■ **مشابه:**

- شق القمر کرده!
- شاخ فیل را شکسته!

○ **انگار تاتوره هوا کرده‌اند.**

□ **توضیح:**

تاتوره، گیاهی است طبّی که بوی بدی دارد و بیشتر در کنار راه‌ها می‌روید. میوهٔ آن به اندازهٔ گردو و سطح آن از خار پوشیده شده است. وقتی خشک می‌شود، سطح آن از چهار طرف ترک می‌خورد. مادهٔ سمّی این گیاه «تاتورین» نام دارد که مخدّری بسیار قوی است. گلِ این گیاه، خواب‌آور است.

✱ **کاربرد:**

وقتی عدهٔ زیادی از مردم در برابر حق کشیها یا ظلمی که به آن‌ها می‌شود، سکوت کنند یا بی‌تفاوت بمانند، آنان را به افرادی خواب‌آلود تشبیه می‌کنند و این ضرب‌المثل را به کار می‌برند.

○ **انگار شق‌القمر کرده.**

انگار قولنج کمر غول را شکسته.

○ **انگار قولنج* کمر غول را شکسته است.**

✱ **کاربرد:**

وقتی که کسی به کار ناچیزی که انجام شده، آنقدر مغرور شود که خودش هم باور کند کار مهمی انجام داده است، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

- انگار بیژن را از چاه درآورده.
- انگار شقّ‌القمر کرده

□ **معنای لغت:**

* قولنج شکستن: وقتی مهره‌های کمر یا استخوانهای کسی درد می‌گرفت، سعی می‌کردند با

مالش آن، نوعی از آرامش را ایجاد کنند. این کار با جابه‌جا شدن مهره‌ها و صدای استخوانها همراه بود که به آن شکستن قولنج می‌گفتند.

○ انگار کلّهٔ گنجشک خورده!

□ توضیح:

گنجشک پرنده‌ای چابک است و به نظر می‌رسد که همیشه در حال جیک جیک کردن و سرو صداست.

✱ کاربرد:

هنگامی که کسی پرگویی می‌کند و چانه‌اش مرتب تکان می‌خورد و حرف می‌زند، در انتقاد به صحبت زیاد و پرچانگی او، می‌گویند انگار فلانی کله گنجشک...یعنی چقدر صحبت می‌کند!

○ انگار می‌کنم که ورنجستم*.

□ توضیح:

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند در زمانهای گذشته مردی خری خریده بود؛ امّا خرسواری نمی‌دانست. به جایی رسید که عده‌ای از مردم در آن جا حضور داشتند. با خود اندیشید، بهترین فرصت است تا خودی نشان دهم و با خری که خریده‌ام، مهارت خود را در خرسواری به همه ثابت کنم. مرد جستی زد تا با یک جهش پشت خر سوار شود؛ ولی از آن طرف خر روی زمین افتاد و برخاست. گرد و خاک لباسش را تکاند و در حالی که به هیچ کس نگاه نمی‌کرد، گفت: «انگار می‌کنم که ورنجستم!»

✱ کاربرد:

۱ـ هنگامی که کسی دست به کاری بزند که نتیجه‌اش شرمندگی و خجالت باشد، ولی سعی کند با بی‌تفاوت نشان دادن خود، مسأله را عادی و بی‌اهمیت جلوه دهد، از این مثل استفاده می‌شود.

۲ـ همچنین هنگامی که کاری را انجام دهیم که سودی حاصل نشود، ولی ضرری هم متوجه ما نشود، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ مشابه:

● اگر آب نیاورده، کوزه هم نشکسته.

□ معنای لغت:

* ورنجستم: نپریدم، نجهیدم.

○ انگشت، انگشت مَبَر، تا خیک خیک نریزی.

□ توضیح:

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند نفت فروشی طمعکار به شاگرد خود گفته بود: «هنگامی که به مشتری نفت می‌فروشی یا از فروشنده‌ای نفت می‌خری، انگشتت را به کفهٔ ترازو فشار بده تا با این کار، مقدار

بیشتری نفت بخری و مقدار کمتری به مشتری بدهی.»
با این کار، نفت فروش سود بسیار می‌برد. روزی از روزها، خیکهای نفت را بار کشتی کرده بود تا از طریق دریا نفت را به سرزمینی دیگر ببرد. توفان برپا شد و دریا بر آشفت. ناخدای کشتی فرمان داد بار کشتی را سبک کنند. نفت فروش که از ترس جان خود، حاضر به انجام هر کاری بود، خیکهای نفت را یک به یک به آب می‌انداخت. شاگرد که به کار ارباب نظاره می‌کرد، لبخندی زد و گفت: «انگشت، انگشت مبر، تا خیک خیک نریزی!»

*** کاربرد:**
هنگامی که بخواهیم به کسی بگوییم دزدی و حیله و نیرنگی که می‌کنی عاقبت خوشی ندارد و خودت را گرفتار خواهد کرد و مشکلی بزرگ برایت پیش خواهد آورد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ انگشت بریده را نمک نباید زد.

*** کاربرد:**
هنگامی که کسی لب به سرزنش کسی که دل سوخته و گرفتار است، بگشاید و به جای همدردی و کمک به او، رنج و عذابش را بیشتر کند، از این مثل استفاده می‌شود؛ چرا که نمک، سوزش زخم را چند برابر می‌کند.

○ انگشت به بینی نمی‌توان کرد.

*** کاربرد:**
آن قدر جاسوس و خبرچین زیاد است که هیچ کاری از نظر آن‌ها پنهان نمی‌ماند؛ به طوری که «انگشت به بینی نمی‌توان کرد!»

○ انگور خوب، نصیب شغال می‌شود.

□ توضیح:
شغال، به انگور بسیار علاقه‌مند است و اگر فرصتی پیش بیاید و بتواند به باغ انگور سری بزند، تا جایی که بتواند، انگور می‌خورد و به بوته‌ها آسیب می‌رساند. می‌گویند که شغال، انگورهای رسیده و شیرین را انتخاب می‌کند.

*** کاربرد:**
این مثل، وقتی به کار می‌رود که چیزی با ارزش و گرانبها به دست شخصی نالایق افتاده باشد.

■ مشابه:
- سیب سرخ برای دست چلاق؟

○ انگشت نمک است، خروار* هم نمک.

□ توضیح:

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند پادشاهی دختری بسیار زیبا داشت و به دلیل همین زیبایی، از دور و نزدیک خواستگارهای بی‌شماری به قصر شاه می‌آمدند. شاه برای انتخاب مناسب‌ترین و شایسته‌ترین فرد برای همسری دخترش، شرطی گذاشت. انباری پر از نمک مهیّا کردند. هرکس به خواستگاری می‌آمد، شاه می‌گفت: «نمک انبار را بخورید تا اجازه دهم با دختر من ازدواج کنید.»

هر روز عدهٔ زیادی از جوانان چند کیلو نمک می‌خوردند و جان خود را از دست می‌دادند؛ بی‌آن‌که هیچ کدام موفق شوند با دختر پادشاه ازدواج کنند.

روزی از روزها جوانی باهوش و خردمند به قصر شاه آمد و گفت: «پادشاه به سلامت باد، من آمده‌ام به خواستگاری دختر شما.»

شاه گفت: «ببریدش به انبار تا نمک بخورد.»

او را به انبار نمک بردند. جوان انگشت کوچکش را به نمک زد و در دهان گذاشت و بعد نزد شاه بازگشت.

شاه پرسید: «خوردی؟»

جوان گفت: «بله»

پادشاه پرسید: «تمام شد؟»

جوان پاسخ داد: «بله»

امیر با تعجب پرسید: «چطور؟»

جوان گفت: «شما فرموده بودید نمک بخورم. نگفته بودید همهٔ نمک‌های انبار را بخورم. من هم به اندازه یک انگشت از نمک‌های انبار را خوردم، آخر انگشت نمک است، خروار هم نمک!»

پادشاه به او آفرین گفت و دخترش را به او داد.

✱ کاربرد:

۱ـ مقدار کم از هر چیز، نشان‌دهندهٔ چگونگی تمام آن جنس یا کمیّت آن است. وقتی انسان، بخشی از کار یا راهی را تجربه کند، دیگر نیاز به تجربه تمامی آن نیست.

۲ـ کیفیت و خوب و بد بودن جنس یا اخلاق کسی را خیلی زود می‌شود فهمید.

۳ـ وقتی با کسی دوست شدی و سر یک سفره نشستی، باید حرمتش را حفظ کنی. حتی یک بار غذا خوردن و یک بار دوستی کردن کافی است که انسان را نسبت به دوستش متعهد کند و لازم نیست که سالیان درازی با هم دوست باشند و نان و نمک یکدیگر را بخورند.

■ مشابه:

● مشت، نمونه خروار است.

□ معنای لغت:

* خروار: واحد اندازه‌گیری بارهای سنگین که معادل ۳۰۰ کیلوگرم است.

○ **او ادّعای خدایی می‌کند، تو به پیغمبری هم قبولش نداری؟**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی مردی نزد حاکم شهر رفت و گفت: «به نام یکصد و بیست و چهار هز ار پیغمبر، به من یکصد و چهار دینار ببخش؛ یعنی بر ای هر هز ار پیغمبر، فقط یک دینار بده!»

حاکم نگاهی به مرد کرد و گفت: «حرفی نیست؛ اما به شرطی که تو نام یکصد وبیست و چهار هز ار پیغمبر را یک به یک بگویی و هر هز ار پیغمبری که نام بردی، یک دینار از من بگیری.» مرد که شرط را آسان دیده بود، شروع کرد به شمردن نام هر یک از پیغمبر ان و گفت: «محمد، عیسی، موسی، ابر اهیم، سلیمان، داوود، یونس، یوشع، نوح، اسحاق، یعقوب، دانیال، حزقیال، جر جیس، مانی، زرتشت....» و بعد کمی صبر کرد، فکر کرد و گفت: «فرعون، شدّ اد، نمرود، هامان....»

حاکم فریاد زد: «های! خطا کردی؛ شرط ما این بود که نام پیامبر ان را بگویی. فرعون و شدّاد و نمرود که پیغمبر نبودند!» مرد با دلخوری گفت: «انصاف داشته باش، این بیچارگان ادّعای خدایی می‌کردند؛ تو آنان را به پیغمبری هم قبول نداری!»

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که کسی برای رسیدن به مقصود و هدف خود، از هر توجیه و بهانه و دلیلی استفاده کند؛ حتی اگر دلایل او غیرمنطقی و غیرعقلانی به نظر برسد.

۲ـ وقتی کسی چیز زیادی بخواهد، اما حتی مقدار کمی هم به او ندهند، دیگران واسطه می‌شوند و می‌گویند: «او ادعای خدایی...»

۳ـ وقتی کسی خودش را خیلی مهم معرفی کند، اما اصلاً اهمیتی نداشته باشد و مورد توجه قرار نگیرد، دیگران به طعنه می‌گویند: «او ادعای خدایی...»

○ **او جن شد و ما بسم‌اللّه.**

□ **توضیح:**

بر خی از مردم معتقدند که بر ای دور کردن جن‌ها، باید «بسم‌الله» را بر زبان بیاورند تا آن‌ها غیب شوند و نتوانند آز اری به مردم برسانند.

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهیم بگوییم فلانی به محض ورود من یا با دیدن من، فرار می‌کند و از نظر ناپدید می‌شود، به طعنه از این مثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ همچنین هنگامی که بخواهیم بگوییم با فلانی در تضاد و درگیری هستیم و چشم دیدن هم را نداریم، از این مثل استفاده می‌کنیم.

۳ـ اگر بخواهیم بگوییم هر چه به دنبال کسی یا چیزی می‌گردیم، آن را پیدا نمی‌کنیم، این مثل را به کار می‌بریم.

○ **اوزوم*، عِنَب**، انگور.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ مولوی در کتاب مثنوی می‌گوید: چهار مرد بودند، یکی ترک، یکی فارس، یکی رومی، و دیگری عرب. روزی شخصی نیکوکار، پولی اندک به آنان داد. ماندند که چگونه پول را تقسیم کنند. فارس گفت: «بهتر است با این پول مقداری انگور بخریم، آن را با هم بخوریم و از تقسیم کردن پول خلاص شویم.»

عرب گفت: «نه من انگور نمی‌خواهم، عِنَب می‌خواهم.»

مرد ترک گفت: «آخر قربانت شوم من عِنَب دوست ندارم، اوزوم می‌خواهم.»

مرد رومی فریاد زد: «بس است، تمامش کنید، با این پول استافیل*** می‌خریم.»

هنوز این جمله تمام نشده بود که چهار مرد بر سر هم ریختند و کتک کاری و دعوا شروع شد. دعوایی که از روی جهل و نادانی بود؛ چرا که می‌شد با همان پول اندک، خواست هر چهار نفر را انجام داد.

● **کاربرد:**

هنگامی که دو یا چند نفر، بی‌آن که خود بدانند حرف و نظر مشترکی داشته باشند، ولی از روی ناآگاهی با هم به بحث و جدل بپردازند، از این مثل استفاده می‌شود و می‌گویند: «قضیهٔ اینها هم قضیهٔ عِنَب، اُوزوم، انگور شده!»

□ **معنای لغات:**

* اُوزوم: در زبان ترکی، به معنای انگور است.

** عِنَب: در زبان عربی، به معنای انگور است.

*** اِستافیل: در زبان رومی، به معنای انگور است.

○ **اوسّا* علم.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی روزگاری، خیّاطی بود طمعکار، عادت داشت که هرگاه مشتریها پارچه‌ای نزد او می‌آوردند تا برایشان قبا بدوزد، تکه‌ای از پارچه را می‌برید و برای خود برمی‌داشت. شبی مرد خیاط خواب عجیب و وحشتناکی دید. او در خواب دید که آخر زمان است و روز رستاخیز، و لحظه، لحظهٔ رسیدگی به اعمال است. خیّاط در خواب دید که عده‌ای با چهره‌ها و اندامی بسیار وحشتناک در برابر او ایستاده‌اند که هریک پرچمی به دست دارند. پرچمها از تکه پارچه‌هایی درست شده که او از مردم دزدیده است. آن‌ها مأمور بودند تا خیّاط دزد را عذاب دهند و به سزای عملش برسانند. خیّاط در حالی که التماس و زاری می‌کرد، از خواب بیدار شد؛ اما آنچه در خواب دیده بود لحظه‌ای از جلو چشمش دور نمی‌شد. ولی چه کند که نتوانست کار بدش را ترک کند؛ زیرا عادت کرده بود هر بار تکه‌ای از پارچهٔ مشتریها بدزدد.

ازقضای روزگار، خیاط شاگردی داشت بسیار ساده و مظلوم. خیاط ماجرای خوابی را که دیده بود، برای شاگردش تعریف کرد و از او خواست هربار که خواب خود را فراموش کرد و دست به بریدن تکّه‌پارچه‌های مردم زد، با گفتن «علَم**، علَم»، به او یادآوری کند که عاقبت کار چه خواهد شد.

روزها از پی هم گذشت. هربار که خیاط وسوسه می‌شد و قیچی را برای بریدن تکه‌ای پارچه پیش می‌برد، شاگرد با گفتن «اوسّا علم» مانع دزدی او می‌شد. تا این که روزی از روزها مردی نزد خیاط آمد و پارچه‌ای زربفت*** و بسیار گرانبها به خیاط داد تا برای او قبا بدوزد. خیاط همین که چشمش به پارچه زربفت افتاد، توبه‌اش را فراموش کرد و مات و حیرت زده دست به قیچی برد تا تکّه‌ای از پارچه را برای خود بردارد. شاگرد که متوجه اوضاع و احوال خیاط شده بود، گفت: «علَم علَم! اوسّا علَم علَم علَم!» اما خیاط اصلاً توجهی به هشدارهای شاگرد نکرد. شاگرد بیچاره دوباره فریاد زد: «اوسا علَم، علَم علَم ...» که خیاط با عصبانیت رو به شاگرد کرد و گفت: «علَم علَم درد و وَرم**** زری که نبود توی علَم!»

● کاربرد:

۱ـ این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که کسی از کار یا مالی که متعلق به او نیست، به طریقی به نفع خود بهره برداری کند یا کم کم از آن مال بدزدد.

۲ـ همچنین وقتی کسی برای فرار از عهد و پیمانی که با مردم یا خدا دارد، دلیلهای بیهوده بیاورد، این مثل گفته می‌شود.

□ معنای لغات:

* اوسّا: استاد

** عَلَم: پرچم

*** زربفت: پارچه‌ای که با نخهایی از جنس طلا بافته شده باشد.

**** ورم: آماس، باد کردن جایی که درد می‌کند.

○ او سواره است و ما پیاده.

● کاربرد:

۱ـ وقتی که برای رسیدن به کسی یا یافتن او، سخت تلاش کنیم و به او نرسیم، می‌گوییم: «او سواره است و ما پیاده»

۲ـ همچنین هنگامی که یک نفر قبلاً به ما محتاج بوده و احتیاجش را بر آورده‌ایم، حالا رفته پشت سرش را هم نگاه نمی‌کند، می‌گوییم، حالا او سواره است و...

۳ـ هنگامی هم که همدیگر را درک نمی‌کنیم و از روحیات هم بی‌خبریم، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ اوضاع، قمر* در عقرب است.**

□ توضیح:

در گذشته، اعتقاد داشتند، وقتی ماه به صورت فلکی عقرب نزدیک می‌شود، شروع هیچ کاری مناسب

نیست؛ زیرا چنین اتفاقی در آسمان، نشانهٔ بد بودن عاقبت کارها در زمین است.

*** کاربرد:**

۱ـ موقعیت و شرایط برای انجام کاری یا گفتن حرفی اصلاً مناسب نیست.

۲ـ همه چیز به هم ریخته و آشفته است.

□ معنای لغات:

* قمر: ماه

** عقرب: در این جا نام یکی از صورتهای فلکی یا مجموعهٔ ستارگان است.

○ اول آب بیاور، بعد کوزه را بشکن.

*** کاربرد:**

۱ـ از چیزی که داری، به خوبی استفاده کن.

۲ـ هر کاری، وقتی دارد. وقت شناس باش.

۳ـ اول دل به دست بیاور و حرف‌های خوب بزن، بعد اگر خواستی، شکایت و گلایه کن.

۴ـ لااقل یک بار محبت و دوستی‌ات را ثابت کن، بعد موجب زحمت و ضرر ما بشو.

■ مشابه:

● اول برادری را ثابت کن بعد ارث و میراث بخواه.

○ اول بچش، بعد بگو بی‌نمک است.

□ توضیح:

برای امتحان کردن مزهٔ غذا، باید کمی از آن را چشید.

*** کاربرد:**

۱ـ اول کاری را امتحان کن و دربارهٔ آن اطلاعاتی کسب کن، بعد در مورد آن قضاوت کن.

۲ـ اگر کسی پیش از مشاهدهٔ کسی یا چیزی، دربارهٔ آن بدی بگوید، می‌گویند: «اول بچش...»

■ مانند:

● لباس ندیده و نپوشیده را که نمی‌شود دور انداخت و گفت از آن خوشم نمی‌آید. اول بچش، بعد بگو بی‌نمک است.

○ اول برادری‌ات را ثابت کن، بعد ارث و میراث بخواه.

□ توضیح:

پس از مرگ افراد، معمولاً افراد درجه اول، طبق قانون از یکدیگر ارث می‌برند. گاهی یکی که ناآشناست

پیدا می‌شود و ادّعا می‌کند با کسی که مرده، خویشاوندی دارد و باید بخشی از اموال او را به دست آورد.

* **کاربرد:**

اگر کسی بدون داشتن صلاحیت علمی و اخلاقی، بخواهد در کارهای دیگران دخالت کند یا بدون این که از او راهنمایی خواسته باشد، به اظهار نظر بپردازد و یا بدون شرکت در کار و سرمایه، ادّعای دریافت سود داشته باشد، به او گفته می‌شود: «اول برادری‌ات را...»

○ **اول برو گوساله را آب بده.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مرد نادان و ابلهی بود که زنی تنبل داشت. در یک شب سرد زمستان، زن و شوهر کنار آتش بخاری پناه گرفته بودند و هیچ کدام حاضر نبودند در آن هوای سرد، از خانه خارج شوند و به گوسالهٔ بیچاره آب بدهند. گفت‌وگوها کردند، فریادها زدند و باز هیچ کدام زیر بار نرفت که برای آب دادن به گوساله، خانهٔ گرم و راحت را ترک کند. عاقبت قرار گذاشتند زحمت این کار به عهدهٔ کسی گذاشته شود که زودتر از دیگری حرف بزند. ساعتی گذشت و هیچ کدام حرف نزدند. گوساله از تشنگی «ماغ» می‌کشید؛ ولی زن و مرد در سکوت، بی‌اعتنایی می‌کردند. سر انجام، حوصلهٔ زن سر رفت، و بلند شد و رفت به خانهٔ همسایه. مرد ساکت و خاموش نشست. کمی گذشت، بچهٔ همسایه برای آن‌ها آش آورد. داخل خانه شد. مرد ساکت بود و حرف نمی‌زد. به بچه اشاره کرد که کاسهٔ آش را روی تاقچهٔ بالای سرش بگذارد. ولی بچه فکر کرد مرد می‌گوید، آش را روی سرم بریز، و بدون معطلی، کاسه آش را روی سر مرد خالی کرد و رفت. اما مرد لب از لب باز نکرد. ساعتی گذشت. دزدی در خانه را باز کرد و داخل شد. همین که مرد را دید، ترسید. اما از این که او هیچ چیز نگفت و به ورود او هم اعتراض نکرد، حیرت زده شد و هرچه فرش و لوازم دم دستش بود، جمع کرد و توی کیسه‌اش ریخت و رفت. زن به خانه بازگشت. خانه را خالی از اثاث دید و مرد را آغشته به آش. بر سرش کوبید و فریاد زد: «مرد! این چه بساطی است؟ چه به سر تو و خانه آمده؟»

مرد گفت: «آ... حرف زدی! اوّل برو گوساله را آب بده، بعد اگر خواستی، چیزی بپرس!»

* **کاربرد:**

هنگامی که کسی از شدت تنبلی از هر فرصتی برای کار کشیدن از دیگران استفاده کند یا حاضر باشد هر ضرری را به جان بخرد؛ ولی دست به کاری پر زحمت نزند، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **اوّلِ بسم الله و غلط؟!**

□ **توضیح:**

شروع هر کاری و حرفی، بهتر است با گفتن بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم باشد. در مکتبخانه‌های قدیم، ابتدا خواندن قرآن را می‌آموختند. با این که انتظار می‌رفت شاگردان آیه‌های قرآن را نتوانند بخوانند؛ امّا انتظار آن نبود که بسم الله را ـ که بارها هر روز شنیده‌اند ـ درست نخوانند.

* **کاربرد:**

۱ـاین مثل در مورد آدمهایی به کار می‌رود که در شروع کاری، حقّه و فریب به کار می‌برند.

۲ـ همچنین دربارهٔ کسانی است که ناتوانی نشان می‌دهند و بیراهه می‌روند.

■ **مشابه:**

● اوّل بَقّالی و کم فروشی!

○ **اول بقّالی و کم فروشی!**

اول بسم‌اللّه و غلط!

○ **اول بگذار مشتم، بعداً بگذار پشتم.**

* **کاربرد:**

پرداخت بموقع دستمزد کارگر موجب دلگرمی کارگر می‌شود و کار به شکلی مطلوب پیش خواهد رفت. این ضرب‌المثل کنایه از همین عمل است که اول دستمزدم را به دستم بده و بعد کار و مسؤولیت را بر دوشم بگذار.

○ **اول چاه را بکن، بعد منار* را بدزد.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند که در ده کیلومتری سبزوار روستایی است به نام «خسروگرد» که در آن مناری قدیمی وجود دارد که در سال ۵۵۵ هـ. ق. ساخته شده است.

در بیست کیلومتری سبزوار هم محل دیگری است به نام «ر اوز ان» که در آن مناری نیست.

روزی عده‌ای از ر اوز انیها تصمیم گرفتند که به خسروگرد بروند و منار آن جا ر ا بدزدند و به ده خودشان بیاورند. شب شد. صد ر أس الاغ با خود بردند و آن‌ها ر ا در تاریکی شب کنار هم چیدند تا منار ر ا واژگون کنند و روی الاغها بار کنند و به محل زندگی خودشان ببرند.

پیرمرد از اهالی خسروگرد متوجه کار آن‌ها شد؛ اما دید که یک تنه نمی‌تواند با آن‌ها بجنگد. این بود که رو به آن‌ها کرد و گفت: «شما که می‌خواهید منار بدزدید، چاهش ر ا کنده‌اید که بعد از دزدیدن آن ر ا توی چاه مخفی کنید؟»

آن‌ها گفتند: «نه.»

پیرمرد گفت: «اول چاه ر ا بکنید، بعد منار ر ا بدزدید.»

آن‌ها به ده خود برگشتند و مشغول کندن چاهی عمیق شدند. چاه کنده شد و آن قدر آب داد که دیگر اهالی فکر دزدیدن منار ر ا فر اموش کردند.

* **کاربرد:**

برای انجام هر کاری، باید اسباب و لوازم کار را فراهم کرد و به عاقبت آن خوب اندیشید. این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که کسی قصد دارد کاری را بدون برنامه و در نظر گرفتن

شرایط و لوازم لازم انجام دهد.

■ **مشابه:**

● اول آخور را ببند، بعد گاو را بدزد.

● اول عمق آب را بپرس، بعد توش شنا کن.

● گز** نکرده پاره نکن.

● چاه نکنده، منار را می‌دزدد.

□ **معنای لغات:**

* منار: ستونی بسیار بلند که از آجر یا سنگ ساخته می‌شد. روی آن چراغی قرار می‌دادند تا راهنمای کشتیها و مسافرین در شب باشد. بعضی از منارها را نزدیک مساجد و اماکن مقدس می‌ساختند و بر بالای آن اذان می‌گفتند. امروزه منارها یکی از نمادهای معماری زیبای اسلامی به حساب می‌آیند.

** گز کردن: اندازه گرفتن، متر کردن.

○ **اوّل خانه، بعد همسایه.**

جوی تا سیر نشود، نمی‌گذارد آب از او رد بشود.

○ **اوّل خویش، سپس درویش.**

* **کاربرد:**

از آن چه که داری اوّل نیاز خودت را تأمین کن و سپس به نیازمندان دیگر ببخش.

■ **مشابه:**

● چراغی که به خانه فرض* است، به مسجد حرام است.

● این را که می‌دهی به طبیب، بده به بیمارا!

□ **معنای لغت:**

* فرض: واجب

○ **اوّل کدخدا را ببین، بعد دِه را بچاپ.**

کدخدا را ببین، ده را بچاپ.

○ **اوّل مهتری* و جو دزدی؟**

* **کاربرد:**

خیانت کردن، آن هم در آغاز ماجرا؟

□ **معنای لغت:**

* مهتر: کسی که مسؤول دادن کاه و جو به چهار پایان است.

○ **اول ساقی، بعد باقی.**

جوی تا سیر نشود، نمی‌گذارد آب از او رد بشود.

○ **اونی که تو خلا* گفتی، به ریشت چسبیده.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند جمعی از ثروتمندان شهر در خانهٔ بازرگانی میهمان بودند. همه دور سفره‌ای رنگین نشسته بودند و پشت سر هر کدام، غلام آنان آماده به خدمت ایستاده بود. در حین خوردن غذا دانهٔ برنجی روی ریش یکی از میهمانان افتاد. غلام او دانهٔ برنج را دید. تعظیمی کرد و به ارباب خود گفت: «مرغکی در مرغز ارت می‌چرد. پنج برادر بفرست تاکه به چنگش آوردا» میهمانان از این همه ادب و تربیت و حضور ذهن غلام شاد شدند و به ارباب او آفرین گفتند که چنین غلام مؤدب و خوش بیانی تربیت کرده است.

یکی از میهمانان، وقتی این را دید، از حسادت و تنگ نظری جانش آتش گرفت. به بهانهٔ رفتن به مستراح، از جای برخاست و همراه غلام خود از اتاق خارج شد. او جای خلوتی یافت و به غلام گفت: «هوش و تربیت غلام او را دیدی؟ آنچه او گفت، به خاطر بسپار. به سر سفره باز می‌گردیم. من دانهٔ برنجی کنار دهانم باقی می‌گذارم. دلم می‌خواهد تو هم مثل او آن، جمله‌های زیبا را به من بگویی و در جمع، موجب سرافرازی من شوی.» غلام پذیرفت و آنان به سر سفره بازگشتند. مرد مشغول خوردن شد و همان طور که گفته بود، دانهٔ برنجی کنار لبش باقی گذاشت و غلام، جلو آمد و تعظیم کرد. با انگشت به برنج روی ریش ارباب اشاره کرد و گفت: «قربان...!» هر چه فکر کرد، به یاد نیاورد غلام قبلی چه گفته بود. دوباره گفت: «قربان اِ...» زبانش بند آمده بود و چیزی به خاطر نمی‌آورد. عاقبت درمانده فریاد زد: «قربان آنچه در خلا گفتید، به ریشت چسبیده است!»

❋ **کاربرد:**

هنگامی که کسی سعی کند ناآگاهانه یا ناشیانه، عمل یا گفتار کس دیگری را تقلید کند و این تقلید نابجا موجب تمسخر یا سرافکندگی شود، از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● کلاغه خواست راه رفتن کبک را یاد بگیرد، راه رفتن خودش هم از یادش رفت!

● آمد زیر ابرو را بردارد، چشم را کور کرد.

□ **معنای لغت:**

* خلا: آبریزگاه، دستشویی، توالت، مستراح

○ **او نیم مَن* خودش را آرد می‌کند.**

□ **توضیح:**

«من» واحد وزن بوده است و برابر سه کیلوگرم. نیم من می‌شود ۱/۵ کیلوگرم. اما در این جا من به معنای شخص خودخواه هم هست و نیم من یعنی کسی که قد و قواره و توانایی لازم را ندارد؛ اما در عین حال، از خودش دم می‌زند و در حرفش لجاجت و یکدندگی به خرج می‌دهد.

* **کاربرد:**

۱ـ با این که کوتاه آمده، اما باز هم حرف خودش را می‌زند. با این که تواضع می‌کند؛ اما باز حق را به خودش می‌دهد.

۲ـ او به فکر کار خودش است و با دیگران کاری ندارد.

○ **ای بسا اسب تیز رو که بمرد خرک لنگ جان به منزل برد**

* **کاربرد:**

کسی که زمان مرگش رسیده باشد خواهد مرد، چه بیمار باشد چه سلامت و نمی‌توان زمان مرگ را پیش بینی کرد و سلامتی یا بیماری را دلیل بر کوتاهی یا طول عمر دانست، اینجاست که این مثل به کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● اجل برگشته میرد، نه بیمار سخت.

● مردی همه شب بر سر بیمار گریست چون صبح شد او بمرد و بیمار بزیست

● صد تا کوزه نو می‌شکند تا یک کهنه

○ **ای بَسا دَرد که باشد به حقیقت دَرمان.**

* **کاربرد:**

۱ـ گاهی وقتها ما آگاهی نداریم؛ ولی ممکن است چیزی که فکر می‌کنیم ناپسند و ناگوار است، برایمان فایده‌ای داشته باشد.

۲ـ این مثل، برای صبر و تحمل دادن به کسی در هنگام درد و سختی و رنج به کار می‌رود تا شخص بتواند وضعیتش را بهتر تحمل کند و امیدوار و صبور باشد.

□ **معنای لغت:**

* ای بسا: چه بسیار، شاید

○ **اِی بَسا هِندو و تُرک هَمزَبان! ای بسا دو ترک چون بیگانگان**

□ **توضیح:**

در این جا منظور از «هندو» و «ترک»، دو شخصی است که از نظر ملیت، زبان، نژاد و غیره با یکدیگر تفاوت دارند.

* **کاربرد:**

ممکن است انسانهایی باشند که در ظاهر با هم تفاوت دارند؛ اما با هم همفکر و هم عقیده هستند و اختلاف آن‌ها ظاهری است. بعکس آن، ممکن است افرادی از یک خانواده، یک شهر، یک کشور و ملیت باشند؛ اما با هم هیچ گونه خویشی و نزدیکی نداشته و از یکدیگر

دور باشند. این مثل، هنگامی به کار می‌رود که بخواهیم از همراهی و هم عقیده بودن دو نفر که ظاهراً تفاوت دارند، حرف بزنیم یا از اختلاف موجود میان دو آدم نزدیک به هم (مثل دو برادر) گلایه کنیم.

○ **ای خدا، تو کریمی، او هم کریم است، من مادر مرده هم کریمم.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند به دستور کریم خان زند کارگران و بنّاهای شیراز، مشغول ساختن ساختمانی بزرگ بودند.

کریم‌خان یک روز رفت تا از وضع و پیشرفت کار ساختمان بازدید کند. او سوار بر اسب بود و اطرافیانش احترامش می‌کردند.

در میان کارگران، کارگر فقیری بود که «کریم» نام داشت. او با دیدن شکوه و بزرگی کریم خان رو به آسمان کرد و گفت: «ای خدا تو کریمی، او هم کریم است، من مادر مرده هم کریمم.»

کریم خان حرف او را شنید و گفت: «چه می‌گویی؟»

کارگر گفت: «داشتم از خداوند کریم دربارهٔ تفاوت حال و روز خودم و تو گلایه می‌کردم.»

کریم خان خندید و دستور داد به کارگر پولی بپردازند.

● **کاربرد:**

به کسی که از وضع زندگی خودش ناراضی باشد و به مقایسه روزگار خود با همسانان و اطرافیانش بپردازد و گلایه کند، این مثل را می‌گویند.

○ **ایراد بنی‌اسراییلی می‌گیرد.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ که در قرآن مجید آمده است: به پسران حضرت یعقوب و پیروان آیین یهود، قوم بنی‌اسراییل می‌گویند. قوم بنی‌اسراییل در زمان حضرت موسی (ع) زندگی می‌کردند. زمانی که حضرت موسی به پیامبری رسیده، قوم بنی‌اسراییل به او ایمان نیاورند. آن‌ها از حضرت موسی معجزه خواستند. با قدرت الهی، حضرت موسی بر ایشان معجزه آورد، اما آن‌ها باز هم ایمان نیاوردند و پس از مدت کوتاهی، معجزهٔ دیگری خواستند. وقتی فرعون قوم بنی‌اسراییل و حضرت موسی را تعقیب کرد بزرگ‌ترین معجزه روی داد. زیرا به فرمان الهی رود نیل از هم شکافته شد و بنی‌اسراییل توانستند از میان شکافی که در آب ایجاد شده بود خودشان را به آن سوی نیل برسانند. بنی‌اسراییل پس از دیدن این معجزه بزرگ باز هم بهانه آوردند و به حضرت موسی گفتند: «این سوی رود بیابان بی‌آب و علفی است. ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر این که از پروردگارت بخواهی معجزه‌ای رخ بدهد و برای ما آب و غذا و سایه فراهم کند.»

به فرمان الهی ابری در آسمان پدیدار شد و سایبانی از ابر بر سر قوم بنی‌اسراییل قرار گرفت و غذایی در اختیارشان قرار گرفت.

پس از مدتی بهانه آوردند که آب شیرین نداریم. حضرت موسی به فرمان الهی عصایش را به سنگی زد و دوازده چشمه آب گوارا از زیر سنگ جوشید تا هر یک از دوازده قوم بنی‌اسراییل چشمه‌ای برای تهیه آب داشته باشند.

پس از مدتی بهانهٔ تازه‌ای آوردند و از یکنواخت بودن غذایشان شکایت کردند و گفتند: «ما به سبزی و حبوبات احتیاج داریم.»
بهانه‌های بنی‌اسرائیل تمامی نداشت و همچنان حضرت موسی را آزار می‌دادند و تا آخر هم آنگونه که شایسته این همه لطف الهی بود، به حضرت موسی ایمان نیاوردند.

* **کاربرد:**

به کسی که پشت سر هم بهانه می‌آورد و از انجام کاری که به او داده شده سرباز می‌زند، همچنین به کسی که از هر حرکت و چیزی خرده می‌گیرد و بدون داشتن دلیل دنبال بهانه جویی است می‌گویند ایراد بنی‌اسراییلی می‌گیرد.

○ **ایز* به گربه گم می‌کند.**

□ **توضیح:**

یک نفر می‌خواست از شر گربه مزاحمی نجات پیدا کند، آن را از خانه می‌برد و در جای دیگری رها می‌کرد، امّا گربه باز به خانه‌اش برمی‌گشت. یک روز او را توی کیسه‌ای انداخت که جایی را نبیند. یکی به او رسید و گفت: «کجا می‌روی.» گفت: «می‌روم ده بالا.» گفت: «ای بابا این راه که راه ده بالا نیست.» گفت: «ساکت دارم ایز را به گربه گم می‌کنم.»

* **کاربرد:**

وقتی خودش را به نادانی بزنند تا دیگران را گمراه کند می‌گویند: «*ایز به گربه گم می‌کند.*»

□ **معنای لغت:**

* ایز: ردپا، جای پا

○ **ای فلک به همه منقل* دادی، به ما کَلَک**.**

□ **توضیح:**

منقل، ظرفی است برای نگهداری آتش، کلک هم همین کار را می‌کند. امّا کلک از منقل کوچک‌تر و کم‌ارزش‌تر است.

* **کاربرد:**

وقتی از بختمان شکایت داشته باشیم، می‌گوییم ای روزگار به ما کمتر از آنچه حقمان بود، دادی، به همه منقل دادی، به ما کلک!

□ **معنای لغات:**

* منقل: آتشدانی است از جنس فلز

** کلک: آتشدانی از جنس سفال یا فلز که کوچک‌تر از منقل است.

○ **ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه توست.**

□ **توضیح:**

این مثل از سروده‌های حافظ است و به این معنی است که مگس نباید در فضایی که سیمرغ افسانه‌ای به پرواز در می‌آید، بپرد.

* **کاربرد:**

توانایی و موقعیت خودت را بشناس و خودت را برای همسانی با قوی‌تر از خودت به زحمت نینداز.

○ **این آتش و این نقاره؟!**

صد دینار جگرک سفره قلمکار نمی‌خواهد.

○ **این امامزاده‌ای است که با هم ساخته‌ایم!**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی دو نفر رند و شیاد به یکدیگر رسیدند. چون هر دو سخت تنگدست و فقیر بودند، تصمیم گرفتند امامزاده‌ای دروغین بسازند تا مردم به زیارت امامزاده بیایند و پول و نذورات خود را وقف آن کنند. آن دو به هر ترتیبی بود، امامزاده را بنا کردند و چیزی نگذشت که مردم از دور و نزدیک به زیارت می‌آمدند و چیزی یا پولی نذر امامزادهٔ دروغین می‌کردند و می‌رفتند. مردم آن قدر به این امامزاده ایمان داشتند که هر کس می‌خواست سوگند بخورد و صداقت خود را ثابت کند، به آن امامزاده قسم می‌خورد. دو شریک، از این راه پول و ثروت فراوانی جمع کرده بودند. اما یکی از آن‌ها آن قدر طمع کار و حریص بود که به سهم خود قانع نشد و یک شب همهٔ مال و ثروت رفیق خود را دزدید. صبح مرد متوجه شد که شریک حیله گرش، دزد اموال او است، دعوا و جار و جنجال بالا گرفت؛ از یکی اصرار و از دیگری انکار. عاقبت نزد حاکم رفتند. شریک دزد به امامزاده سوگند خورد که دزد نیست و اموال او را ندزدیده است. مرد مال باخته با حیرت به دوست خود خیره شد و بعد بی‌اختیار فریاد زد: «ای وای بر من! تو شرم نداری؛ این امامزاده‌ای است که با هم ساختیم!!»

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که شخصی برای فریب و بهره برداری از دیگران، طرح و نقشه‌ای بکشد و برنامه ریزی کند؛ ولی شریک یا همراهان او به او خیانت کنند و خودش را گرفتار فریب و نقشه‌اش نمایند.

۲ـ وقتی عاقبت کاری که دو نفر با هم انجام داده‌اند، بد و ناپسند شود و گرفتاری ایجاد کند این مثل را به هم می‌گویند.

■ **مشابه:**

● با همه بله با من هم بله!

○ **این امامزاده کور می‌کند، امّا شفا نمی‌دهد.**

* **کاربرد:**

کاری از دستش ساخته نیست، اگر کارها را خراب نکند، کاری هم از پیش نمی‌برد.

○ **این پاتو وردار حمّال، آن پاتو وردار حمّال.**

هلو برو تو گلو.

○ **این به آن در.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند «جریر» یکی از شاعران خوش سخن بود که به زبان عربی شعر می‌گفت. او که با ایرانی‌ها بد بود، شعری گفت که در آن به حاکم خراسان بد گفته بود.

سلیمان عبدالملک شعر جریر را که در ذمش سروده شده بود خواند، اما به او دسترسی نداشت تا مجازاتش کند. کار سلیمان بالا گرفت و شهری را که جریر در آن زندگی می‌کرد به تصرف خود درآورد. جریر که می‌ترسید به خاطر شعر قبلی‌اش مجازات شود، شعر تازه‌ای سرود و در آن به ستایش و تعریف از سلیمان عبدالملک پرداخت.

حاکم خراسان پس از شنیدن شعر جدید جریر گفت: «نه به خاطر شعری که قبلاً سروده بودی و در آن از من بد گفته بودی مجازاتت می‌کنم و نه به خاطر این شعری که سروده‌ای و در آن از من تعریف کرده‌ای پاداشی به تو می‌دهم. این به آن در!»

دربارهٔ ریشه این مثل داستان دیگری نیز گفته‌اند:

«مغیرة بن شعبه»، از بزرگان عرب بود و در زمان علی‌ابن ابی‌طالب(ع) زندگی می‌کرد. او مردی زیرک، باهوش و سیاستمدار بود و از این زیرکی و هوش در جهت به دست آوردن منافع مادی و قدرت استفاده می‌کرد.

در زمان پیمان صلح میان امام حسن مجتبی(ع) و معاویه، مغیره هم حاضر و ناظر بود. زمانی که معاویه می‌خواست عبدالله بن عمروعاص -پسر عمروعاص- را به حکومت کوفه منصوب کند، مغیره گفت: «ای معاویه، پدر را به حکومت مصر و پسر را به حکومت کوفه منصوب می‌کنی و با این کار، خودت را در میان دو شخص قدرتمند قرار می‌دهی و این برایت خطر دارد.»

معاویه که از هوش و فراست مغیره باخبر بود، حرف او را گوش داد و مغیره را که حکومت کوفه را داشت، همچنان در حکومت کوفه باقی گذاشت.

پس از مدتی، هنگامی که عمروعاص از این ماجرا آگاه شد، برای آن که حیله و نیرنگ مغیره را بی‌جواب نگذارد، نزد معاویه رفت و به او گفت که مغیره در امور مالی، درستکار نیست و صلاح نیست که امور خراج کوفه به او واگذار شود و بهتر است مغیره، فقط به کار نماز و اجرای احکام کوفه بپردازد. معاویه نصیحت عمروعاص را پذیرفت و مغیره را فقط مسؤول امور جنگ و اجرای احکام کرد. پس از مدتی، روزی مغیره و عمروعاص با هم روبه رو شدند و عمروعاص که زبانی متلک‌گو داشت، رو به مغیره کرد و گفت: «هٰذِهِ بِتِلکَ!» یعنی: «این به آن در!»

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم به کسی بگوییم که دیگر با هم حسابی نداریم و یا بگوییم که کار زشت قبلی‌ات را با کار خوبت جبران کرده‌ای این مثل را به کار می‌بریم.

■ **مشابه:**

● سربه سر، بی‌دردسر

○ **این پا تو وردار حمّال، آن پاتو وردار حمّال.**

هلو برو تو گلو.

○ **این پا و آن پا می‌کند.**

□ **توضیح:**

این پا آن پا کردن، به معنای تردید و شک داشتن است.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی در انجام کاری تأخیر کند و با بهانه جویی کار را عقب بیندازد، می‌گویند: «این قدر این پا و آن پا نکن، وقت می‌گذرد. کار را تمام کن.»

○ **این پنبه (فتیله) را از گوشت بیرون کن.**

□ **توضیح:**

هنگامی که نخواهند صدایی را بشنوند، پنبه‌ای در گوش می‌گذارند تا صداها به گوش نرسد یا آن قدر ضعیف باشد که آزاری به شخص نرساند.

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی حاضر نباشد به حرف دیگران توجه کند و از نظر آن‌ها استفاده کند، و روی تصمیمی که گرفته، پافشاری نماید برای این که به او بگویند به حرف دیگران توجه کن و این خیال باطل را از سرت بیرون کن، از این مثل استفاده می‌کنند.

۲ـ گاهی نیز، وقتی طرف مقابل امیدوار باشد مانند گذشته به نان و نوایی برسد و از فرصتی استفاده کند، به او می‌گویند: «این پنبه را از گوشت بیرون کن که یک بار دیگر بتوانی آن کار را انجام بدهی.»

○ **این تو بمیری، از آن تو بمیریها نیست.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی مرتب خطا یا خلافی را انجام دهد و بخواهیم بگوییم این بار حاضر به بخشیدن او نیستیم یا این دفعه مثل دفعه‌های قبل، گذشت نخواهیم کرد یا این بار با همیشه فرق دارد، از این مثل استفاده می‌کنیم و به او می‌گوییم: «این تو بمیری دیگر از آن تو بمیریها نیست!»

○ **این جا آهو سم می‌اندازد.**

سرزمینی است که ایمان فلک رفته به باد.

○ **این جا اردستان نیست که باج به شغال بدهیم.**

باج به شغال نمی‌دهد.

○ **این جا عقاب پر اندازد، پهلوان سپر.**

سرزمینی است که ایمان فلک رفته به باد.

○ **این چاه و این ریسمان!**

□ **توضیح:**

در بعضی جاها، آب را از چاه بیرون می‌کشند. برای این کار، سطلی را که به طنابی وصل است، به داخل چاه می‌اندازند. سپس با بالا کشیدن طناب، سطل پر را بالا می‌کشند. این کار تا حدی به تجربه و مهارت لازم دارد.

* **کاربرد:**

۱ـ حالا تو هستی و عرصهٔ آزمایش؛ امتحان بکن، ببین می‌توانی از پس کار بربیایی.

۲ـ وقتی کسی به کار دیگری ایراد بگیرد و او را به ناتوانی متهم کند، طرف مقابل که به کار خودش مطمئن است، برای دفاع از خود می‌گوید: «این چاه و...»

■ **مشابه:**

● این گوی و این میدان.

● گر تو بهتر می‌زنی، بستان بزن.

● همدان دور است، کرتش که نزدیک است.

○ **این چشم، آن چشم را نمی‌تواند ببیند.**

□ **توضیح:**

«دیدن» در این مثل، دو معنا دارد؛ یکی همان نگاه کردن است و دیگر تحمل کردن.

در این مثل، به این موضوع مهم اشاره شده که، با این که دو چشم کاملاً مثل هم هستند و فاصلهٔ بین آن‌ها کوتاه است و به هم خیلی نزدیکند؛ اما نه توان دیدن یکدیگر را دارند و نه تحمل پذیرش یکدیگر را.

* **کاربرد:**

وقتی دو نفر خویشاوند، یا دوست و یا برادر به دلیل حسادت نتوانند یکدیگر را تحمل کنند و در پی آزار یکدیگر باشند، یا وقتی که در میان دو نفر آدم خوب که رقیب هم هستند، اختلاف و درگیری ایجاد شود، این مثل مورد استفاده قرار می‌گیرد.

○ **این حرف‌ها برای فاطی تنبان نمی‌شود.**

* **کاربرد:**

از تجملات یا خیال‌های بیهوده باید چشم پوشید و در فکر مایحتاج زندگی بود.

■ **مشابه:**

● فکر نان کن که خربزه آب است.

● قبر آقا گچ می‌خواهد و آجر.

● با شمشیر چوبی جنگ نمی‌توان کرد.
● دو دفعه آب جای یک دفعه نان را نمی‌گیرد.

○ **این حرفها شعر غیر موزون است.**
✸ **کاربرد:**
حرفهای بیهوده می‌زنی. باور نمی‌کنم. حرفهایت تأثیری ندارد.

○ **این خر نشد، خر دیگر، پالان می‌سازیم رنگ دیگر.**
✸ **کاربرد:**
اگر او از حیلهٔ ما سر در آورد، مهم نیست. آدمهای زیادی هستند که می‌شود فریبشان داد.

○ **این خط و این نشان، این هم کلاه درویشان.**
✸ **کاربرد:**
هنگامی که بخواهیم کسی را تهدید کنیم و به او بگوییم که در آینده به حسابش خواهیم رسید، از این مثل استفاده می‌کنیم. همچنین وقتی بخواهیم به کسی بگوییم که در آینده به درستی حرف ما می‌رسی و زیان توجه نکردن به نظر و عقیدهٔ ما را خواهی دید، می‌گوییم: «این خط و این...»
مانند: گفتم نکن، گوش نکردی. حالا می‌بینی چه به روزت می‌آورم. این خط و این نشان، این هم کلاه درویشان، آخر فردایی هم هست.

○ **این دست نمک ندارد!**
□ **توضیح:**
«نمک»، در فرهنگ ایرانیان، با وجود ارزش مادی کم، دارای جایگاه و معنویت خاصی است. «نمک»، نمک خوردن و نمکدان، نشانهٔ یکی شدن، همسفره و هم عهده شدن و برکت، سپاسگزاری و حق‌شناسی است.
✸ **کاربرد:**
وقتی کسی برای کسی کاری یا خدمتی انجام دهد و در عوض، از طرف مقابل، قدرناشناسی و ناسپاسی ببیند، این مثل را به نشانهٔ اعتراض و گله بیان می‌کند.

○ **این دغل دوستان که می‌بینی — مگسانند گرد شیرینی**
قربون بند کیفتم — تا پول داری رفیقتم

○ **این دم شیر است، به بازی مگیر.**
✸ **کاربرد:**
۱ـ بعضی از افراد، کارهای بسیار سخت و گاه خطرناک را آن قدر ساده می‌گیرند که نه تنها از

انجام آن ناتوان می‌مانند؛ بلکه گرفتار مشکلی سخت و غیر قابل حل می‌شوند. برای هشدار به چنین افرادی، از این مثل استفاده می‌شود.

۲ـ همچنین وقتی کسی بخواهد با آدمهای از خودش قویتر دربیفتد، می‌گویند: «این دُمِ...»

■ **مشابه:**

● این جا آهو سم می‌اندازد.

● این جا کلاغ پر می‌افکند.

○ **این دهان را بد خواندی.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ به کسی که همهٔ کارهایش درست باشد، اما در یک مورد اشتباه کرده باشد، می‌گویند: «این دهان را بد خواندی.»

۲ـ به کسی که حرف نابجایی زده باشد، این مثل گفته می‌شود.

۳ـ به کسی که نقشه‌ای داشته، اما نقشه‌اش نقش بر آب شده، این مثل را می‌گویند.

■ **مشابه:**

● این یکی را کور خواندی!

○ **این را که زاییده‌ای، حالا بزرگ کن.**

✱ **کاربرد:**

کاری را که شروع کرده‌ای، به پایان برسان و بعد کار دیگری را شروع کن.

■ **مشابه:**

● با یک دست، دو تا هندوانه نمی‌توان برداشت.

● کار زمین ساختی، که به آسمان پرداختی؟

○ **این را ننه خانم شُله* پز هم بلد است.**

□ **توضیح:**

بعضی از کارها را همه بلدند انجام بدهند و نیازی به مهارت ندارد.

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی دربارهٔ استادی‌اش در کاری که همه از عهدهٔ انجام آن بر می‌آیند، زیاد حرف بزند و تعریف کند، می‌گویند: «این را ننه خانم شله‌پز هم بلد است.»

۲ـ همچنین اگر از کسی انتظار انجام کاری را به نحو احسن داشته باشند، اما او به طور

معمولی کار را به پایان ببرد، این مثل را می‌گویند.

□ **معنای لغت:**

* شله (شله زرد): نوعی خوراکی که از برنج، شکر، گلاب و زعفران درست می‌کنند.

○ **این رِشته سَرِ دِراز دارد.**

□ **توضیح:**

این مثل از یک بیت شعر که سروده امیرخسرو دهلوی است، گرفته شده است.

در زلف بستان مپیچ ای دل   کاین رشته سردراز دارد

✹ **کاربرد:**

این کار حالا حالاها ادامه دارد؛ هنوز تمام نشده، هنوز باید منتظر نتیجه و عاقبت بد آن بمانی.

○ **این رَه که تو می‌روی، به ترکستان است.**

□ **توضیح:**

در قدیم، کسانی که مشتاق رفتن به خانهٔ خدا «کعبه» بودند، باید راه‌های سخت و پر پیچ و خمی را طی می‌کردند و معمولاً این مسیرها مشخص بود و هر کاروانی راهنمایی داشت.

سرزمین ترکستان در شمال ایران و راه کعبه از سمت جنوب ایران است: همچنین بد نیست بدانید که این مثل، مصرعی از این بیت سعدی است:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی   این ره که تو می‌روی، به ترکستان است

✹ **کاربرد:**

این مثل در مورد آدمی به کار می‌رود که راه اشتباهی را در پیش گرفته است و به ادامه آن اصرار دارد. با گفتن این مثل او را از کج روی و اشتباهش آگاه می‌کنند.

○ **این ریش و این هم قیچی.**

□ **توضیح:**

آرایشگران با قیچی سروکار دارند و موی سر و ریش دیگران را اصلاح می‌کنند. اگر کسی به کارشان ایراد بگیرد، می‌گویند هنر ما این است. این قیچی را بگیر ببینم تو ریشش را چگونه اصلاح می‌کنی.

✹ **کاربرد:**

اگر از کار کسی ایراد گرفته شود، اما خود او عقیده داشته باشد که کارش را به خوبی انجام می‌دهد، به ایراد گیرنده خواهد گفت: «این ریش و این قیچی، تو دنباله کار را بگیر ببینم تو چه می‌کنی.»

■ **مشابه:**

● گر تو بهتر می‌زنی بستان بزن.

○ **این سَبو* گر امروز نشکست، فردا می‌شکند.**

✵ **کاربرد:**

مثلی است به این معنا که خیال و رؤیایی که در سر داری، چون ریشه و پایهٔ درستی ندارد، امروز یا فردا به تو ثابت می‌شود که درست نبوده است، و کلاً هر خیال و فکر باطلی، دیری نمی‌پاید و بالأخره پوچ بودن آن بر شخص معلوم می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* سَبو: کوزه سفالی، ظرف سفالی

○ **این شتری است که در خانهٔ همه می‌خوابد.**

□ **توضیح:**

در گذشته‌های نه چندان دور دو سه روز به عید قربان مانده، شتری را زینت می‌کردند و با پارچه‌ها و گلهای رنگارنگ می‌آراستند. بعد طبل و نقاره می‌زدند و شتر را در شهر می‌گرداندند.

وقتی به خانه حاجی ثروتمندی می‌رسیدند، شتر را به زانو درمی‌آوردند و همچنان طبل و نقاره می‌زدند و دربارهٔ عید قربان شعر می‌خواندند تا صاحب خانه در را باز کند و هدیه‌ای به شترگردان بدهد. پولدارها از این کار خوششان نمی‌آمد، اما برای این که خودشان را تسلی بدهند به یکدیگر می‌گفتند: «این شتری است که در خانه همه می‌خوابد.»

✵ **کاربرد:**

اتفاق‌های خوب و بد زندگی برای همه پیش می‌آید.

■ **مشابه:**

● دیر و زود دارد، سوخت و سوز ندارد.

○ **این طفل یک شبه، ره صد ساله می‌رود.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی تاریخی دارد؛ می‌گویند در زمان حافظ، غزلسرای ایرانی، علاوه بر ایرانیان فارسی زبان، در شبه جزیرهٔ هند نیز اشعار شیرین پارسی علاقه‌مندان و مشتاقان بسیاری داشت.

روزی یکی از بازرگانان شیراز سفری به کشور بنگال کرد و چند روزی را میهمان سلطان غیاث‌الدین بن اسکندر بنگالی پادشاه بنگال شد.

بازرگان ایرانی هدایای بسیاری برای شاه برده بود. به خاطر همین از سوی سلطان غیاث‌الدین به گرمی پذیرایی شد. در محفل جشن سلطان سه دختر به نامهای «سرو»، «گل» و «لاله» ساز می‌نواختند. ترانه می‌خواندند و می‌رقصیدند. مادر این سه دختر مرده‌شور بود. به خاطر همین، دختران را دختران غساله یا «ثلاثهٔ غساله*» می‌گفتند. در محفلی که دختران مشغول نغمه سرایی بودند، سلطان غیاث‌الدین در حال نشاط و شادی گفت: «ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود...»

و هر چه سعی کرد تا با ادامهٔ این جمله، غزلی بسراید، موفق نشد. پس رو به میهمانان کرد و گفت تا سفر بعدی شما به بنگال مهلت دارید تا نزد شاعران کشور خود بروید و از آنان بخواهید که ادامهٔ غزل را

بسرایند و در مسابقه شرکت کنند.

تاجر ایران به شیر از بازگشت و ماجرا را با حافظ در میان گذاشت. غزلسرای نامی ایران پس از این که شرح میهمانی و سرو و گل و لاله را شنید، غزل زیر را سرود:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود ... وین بحث با ثلاثه غساله می‌رود
می‌ده که نوعروس چمن حد حسن یافت ... کار این زمان صنعت دلاله می‌رود
شکرشکن شوند همه طوطیان هند ... زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود
طی زمان بین و مکان در سلوک شعر ... کاین طفل یک شبه ره صد ساله می‌رود
....

تاجر شعر را به بنگال برد و صد البته که برنده هم شد!

کاربرد:

وقتی بخواهیم از استعدادها یا توانایی‌های خاص و غیر معمول یا پیشرفت بسیار سریع کسی سخن بگوییم، از این مثل استفاده می‌کنیم.

معنای لغت:

* غساله: زن مرده شوی

این قافله* تا به حشر لنگ*** است.**

توضیح:

در قدیم، به دلیل دور بودن مسافتها و نبودن وسایل حمل و نقل بیشتر مسافرتها به صورت گروهی انجام می‌شد؛ یعنی عده‌ای که با هم همسفر می‌شدند، به صورت کاروان و قافله راه سفر را طی می‌کردند. حرکت گروهی باعث اختلاف سلیقه و لنگی در کارهای سفر می‌شد.

کاربرد:

وقتی بخواهیم تأکید کنیم که این کار هرگز به پایان خوش نخواهد رسید و هر روز مشکلی تازه در آن پیدا خواهد شد می‌گوییم: «این قافله تا به حشر لنگ است». همچنین وقتی اختلاف نظرها و خودپسندیها نگذارد کارهای اجتماعی به نتیجه برسد، این مثل به کار می‌رود.

مشابه:

- شب بدوزی، صبح پاره است.
- در جبین این کشتی، نور رستگاری نیست.

معنای لغات:

* قافله: گروه مسافران، کاروان
** حشر: روز قیامت، روز رستاخیز
*** لنگ: چلاق

○ **این قبری که بالاش گریه می‌کنی، مرده توش نیست.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ کسی که تو به خاطرش خود را به آب و آتش می‌زنی و این همه از او حمایت می‌کنی، شخصی غیر قابل اعتماد است.

۲ـ در این معامله، خیال نکن سودی خواهی برد. این طور که تو تلاش می‌کنی، انتظار نداشته باش فایده‌ای از این کار به تو برسد.

۳ـ این همه فعالیت و کار تو در این مورد، بی‌نتیجه خواهد بود. بیخود زحمت نکش!

■ **مشابه:**

● نه توی این گور مرده است، نه تن این مرده کفن.

○ **این قدر چریدی، کو دُمبه‌ات؟**

✹ **کاربرد:**

اگر بخواهیم کسی را از راهی که سالها رفته و از تلاشی که مدتها کرده، اما نتیجه‌ای برایش نداشته، باز داریم، می‌گوییم: «بس است دیگر، این همه چریدی...»

○ **این قَدر خَر هست و ما پیاده می‌رویم؟!**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی بخواهد از نادانی عمومی مردم حرف بزند یا روی کار ابلهانهٔ کسی انگشت بگذارد، این مثل را می‌گوید.

○ **این قَدر لی لی به لالایَش نَگذار!**

□ **توضیح:**

«لی لی» و «لالا» کلمه‌های نامفهومی برای نوازش یا لوس کردن است که بخصوص برای کودکان و نوازش آن‌ها به کار می‌رود.

✹ **کاربرد:**

او لایق این همه احترام و فداکاری تو نیست، این قدر او را برای خودت و دیگران مهم و باارزش نکن.

○ **این کجا و آن کجا.**

✹ **کاربرد:**

شباهت ظاهری دو چیز با هم نباید ما را به جایی برساند که دربارهٔ آن‌ها قضاوت مشابهی داشته باشیم. اگر کسی به چنین قضاوتی دست بزند این مثل را می‌شنود.

■ **مشابه:**

● هر چه سیاه است بچهٔ بز است؟

○ **این کف دست، اگر مو می‌بینی، بچین. (بکن)**

✱ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کسی به دیگری پولی قرض داده باشد و در زمان تعیین شده پولش را بخواهد؛ ولی شخصی که پول را گرفته، حاضر به پرداخت آن نباشد یا نداشته باشد، با بیان این مثل به طلبکار تأکید می‌کند که: نمی‌توانم پولت را بدهم. این کار نشدنی و محال است و اگر می‌توانی، بگیر! به قول معروف با گفتن این مثل، آب پاکی را روی دست طلبکار می‌ریزد.

۲ـ اگر کسی از دیگری پولی بخواهد و طرف بخواهد بگوید که اگر داشتم، حتماً می‌دادم، از این مثل استفاده می‌کند. یعنی دستم خالی است؛ و گرنه دریغ نمی‌کردم.

○ **این کلاه برای (به) سرش گشاد است.**

□ **توضیح:**

بیخود این مقام را به او دادند، این کلاه برای سر او گشاد است.

✱ **کاربرد:**

او لیاقت این موقعیت، این وسیله، این مقام و... را ندارد، او کوچک‌تر از این حرفهاست.

■ **مشابه:**

● این لقمه، بزرگ‌تر از دهانش است.

○ **این که رو نیست، چرم همدان است.**

□ **توضیح:**

چرم همدان به بادوامی و سختی مشهور است.

✱ **کاربرد:**

در برخورد با آدم پرمدعا و پررو، این مثل به کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● رو که نیست، سنگ پا قزوین است.

○ **این که می‌گویی یعنی کشک.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مردی ساده لوح، هر روز کشک و پنیر از روستا به شهر می‌آورد و می‌فروخت. همهٔ اهل بازار او را می‌شناختند و برای شوخی و تمسخر به او «خواجه کشک» می‌گفتند. مرد روستایی از این که او را به نام نمی‌خواندند و خواجه کشک صدا می‌زدند، بسیار ناراحت بود. تصمیم گرفت، کار و پیشهٔ خود را تغییر دهد تا از شرّ این لقب رها شود. گاو و گوسفندهایش را فروخت و با پول آن، قند و نبات خرید تا با خود به شهر بیاورد و به جای کشک و پنیر، قند و نبات بفروشد. یکی از مردم

شهر او را دید و وقتی متوجه شد که چه می‌فروشد، به خنده گفت: «از این به بعد، باید به تو گفت: «خواجه قند و نبات!» مرد ساده لوح کمی فکر کرد و فهمید که تلاشش بیهوده بوده و باز هم کسی او را با نام خودش صدا نخواهد کرد. این بود که به آن مرد رو کرد و گفت: «فهمیدم! این که می‌گویی، یعنی کشک!»

کاربرد:

۱ـ این مثل هنگامی استفاده می‌شود که در حرف یا سخنی، منظوری دیگر پنهان باشد و با شنیدن آن، مفهوم یا معنای خاصی به ذهن بیاید.

۲ـ همچنین وقتی که کسی بخواهد از بیهوده بودن کار و تلاشی حرف بزند، از این مثل استفاده می‌کند.

۳ـ کاربرد دیگر این مثل، هنگامی است که شخصی با قول و وعده‌های بیهوده و نشدنی روبه‌رو شود و نخواهد که به دلخوش کرده‌های دیگران تن در دهد.

این گرگ سالهاست که با گله آشناست.

کاربرد:

۱ـ وقتی بخواهند دربارهٔ تجربه و قدرت فریبکاری دزدی با تجربه که می‌داند کی و کجا و چگونه عمل کند، توضیحی بدهند، می‌گویند: «این گرگ...»

۲ـ همچنین هنگام سخن گفتن دربارهٔ کسی که سالها با نیرنگ و حیله کارش را پیش برده است، می‌گویند: «این گرگ...»

این گوی و این میدان.

توضیح:

بازی چوگان از زمان‌های بسیار دور در ایران رواج داشته است. محوطهٔ این بازی، میدان یا زمین وسیعی است که بازیکنان سوار بر اسب، با چوب‌های مخصوصی به نام چوگان، «گویی» را به سمت دروازهٔ حریف هدایت می‌کنند. برای موفقیت در این ورزش، هم مهارت در سوارکاری لازم است و هم توانایی و قدرت جسمی و هوش و حضور ذهن.

کاربرد:

وقتی بخواهیم به کسی بگوییم که شرایط و لوازم انجام کاری فراهم شده، فقط باید همت کنی و از خود شهامت و توانایی نشان دهی، از این مثل استفاده می‌کنیم. و بدین ترتیب او را تشویق می‌کنیم که وارد میدان تلاش و مبارزه شود و به قول معروف خودی نشان دهد!

مشابه:

- این چاه و این ریسمان.
- همدان دور است، کرتش که نزدیک است.

○ **این مال من، این مال قنبر، این هم مال ننه قنبر.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مردی ادعای دینداری و اجتهاد می‌کرد. مردم هم به او اعتماد داشتند و خیرات و صدقات خود را در اختیار او می‌گذاشتند؛ به امید آن‌که در راه کمک به مستمندان خرج کند. این مرد پسری داشت به نام قنبر. هر بار که مالی به دستش می‌رسید، می‌گفت: «این مال من، این مال قنبر، این هم مال ننه قنبر!»

و با این حساب، همهٔ مال را برای خودش بر می‌داشت و به دیگران می‌گفت که مال آن‌ها را بین مردم تقسیم کرده است.

✱ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی مال یا کالایی را چنان ناعادلانه تقسیم کند که سود و بهرهٔ آن فقط به خودش برسد و برای دیگران چیزی باقی نماند.

○ **این مُرده به این شیوَن* نَیَرزد.**

□ **توضیح:**

در میان مردم برخی ملل، رسم است که بر جسد مرده خویش گریه و زاری و سوگواری کرده و سپس او را به خاک می‌سپرند؛ بخصوص وقتی جوان یا عزیزی را از دست می‌دهند.

✱ **کاربرد:**

۱ـ این کار آن قدرها ارزشش را نداشت که تو تا این حد برای آن ناراحتی.

۲ـ در شأن تو نیست که برای چیزی به این بی‌ارزشی زیاد ناراحت شوی.

۳ـ این کار و نتیجه‌اش آن قدر مهم نیست که تا این حد برایش هزینه و خرج کنیم.

□ **معنای لغت:**

* شیون: گریه و زاری

○ **این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار.**

یک خر لنگ حاضر صد اسب عربی غایب را زیر پا می‌گذارد.

○ **این نیز بگذرد.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند پادشاهی دستور داد برای او انگشتری بسازند و روی نگین انگشترش جمله‌ای بنویسند. جمله‌ای که شاه هر وقت شادمان است با دیدن و خواندن آن غمگین شود و هر وقت غمگین است، با دیدن آن شاد شود.

انگشتر سازها، انگشترهای زیبایی ساختند و جمله‌های زیبا و پر معنا و جالبی روی نگینها نوشتند؛ اما هیچ کدام مورد قبول واقع نشد. تا این که پیری دانشمند، انگشتری معمولی آورد که روی آن نوشته شده بود:

«این نیز بگذرد.»

✹ **کاربرد:**

هنگامی که کسی از مشکلات و گرفتاریهای روزمرهٔ زندگی، سخت دلتنگ و ناامید و افسرده باشد، از این مثل استفاده می‌کنیم و به او یادآوری می‌کنیم که همه چیز در حال تغییر و گذران است و هیچ چیز ثابت و پایدار نیست.

○ **این وسط دنبه و کلّه پاچه‌اش هم مفت* ما.**

❐ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند دزدی گوسفندان مردم را می‌دزدید آن‌ها را می‌کشت و گوشتشان را صدقه می‌داد.

از او پرسیدند: «این کار تو چه معنایی دارد؟»

جواب داد: «ثواب صدقه دادن با گناه دزدی کردن برابر می‌شود، و در این میان، دُنبه و کلّه پاچه‌اش هم برای من می‌ماند!»

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی برای کار زشتی که انجام می‌دهد یا گناهی که می‌کند، دلیل نادرست بیاورد، به طعنه درباره‌اش چنین مثلی را به کار می‌برند.

❐ **معنای لغت:**

* مفت ما: به رایگان برای من می‌ماند.

○ **این هلو و این گلو.**

❐ **توضیح:**

هلو میوه‌ای است نرم و آبدار، و چون به راحتی از گلو پایین می‌رود، خوردن آن آسان و لذّتبخش است.

✹ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که بخواهند تأکید کنند که انجام کاری، بسیار آسان است.

■ **مشابه:**

● مثل آب خوردن.

● هلو، بیا برو توی گلو

○ **این همه آوازها از شَه* بود.**

❐ **توضیح:**

این مثل، یک مصرع از یک بیت معروف خواجه عبدالله انصاری است:

این همه آوازها از شه بود   گرچه از حلقوم عبدالله بود

✹ **کاربرد:**

هر کاری که انسان می‌کند، به ارادهٔ خداوند است. وقتی کسی بخواهد از کار خوب و

خداپسندانه‌اش حرفی به میان نیاید و بگوید که همهٔ کارهای خوب، نتیجهٔ خواست خداوند است، این مصرع را می‌گوید.

□ **معنای لغت:**

* شه: شاه، بزرگ و در این جا یعنی خدا.

○ **این همه لشکر برای کشتن یک نفر؟!**

□ **توضیح:**

این مثل اشاره به واقعه کربلا دارد که در آن لشکر انبوهی برای کشتن امام حسین(ع) آمده بودند.

✹ **کاربرد:**

این همه نیرو و امکانات برای مقابله با من (با یک نفر تنها) آماده شده است؟

○ **این یک تومان (دو ریال) را بگیر و جواب بده.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ به کسی که قهر کرده و بداخلاق و عصبانی است و با دیگران حرف نمی‌زند، می‌گویند: «این یک ...»

۲ـ همچنین به آدم بداخلاقی که به پرسشهای دیگران جواب ندهد یا جواب سربالا بدهد، می‌گویند: «این یک تومان...»

○ **ایوان پِی* شکسته، مَرمّت** نمی‌شود.**

□ **توضیح:**

برای ساخت خانه و عمارت، ابتدا باید از ساخت پایه و ستونها، آغاز کرد و بعد دیوارها و بقیهٔ عمارت را ادامه داد.

✹ **کاربرد:**

۱ـ برای ساخت هر چیزی یا برای تربیت هر کسی و یا برای درست کردن هر اصلی، باید از آغاز، آن را خوب بنا کرد، و گرنه وقتی خراب شد؛ دیگر نمی‌شود آن را اصلاح و تصحیح کرد.

۲ـ همچنین وقتی کسی بخواهد وسیله‌ای بسیار کهنه، قدیمی و فرسوده را، با تعمیر و ظاهر سازی جلوه دهد، این مثل کاربرد پیدا می‌کند.

■ **مشابه:**

● خانه از پایْ بَسْت ویران است.

□ **معنای لغات:**

* پِی: پایه و اساس، ستونهای اولیه

** مَرِمّت: بازسازی، تعمیر، ساختن دوباره

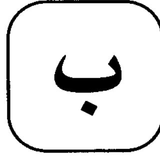
○ **ایوب گفت صبر کردم! جواب شنید همان صبر را هم کی به تو داد؟**

□ **توضیح:**

حضرت ایوب یکی از پیامبران الهی بود که در برابر سختی‌ها و ناملایمات بسیار، صبر و تحمل کرد و از امتحان خدایی سربلند و پیروز در آمد.

● **کاربرد:**

برای این که بگوییم همه چیز در دست خداست و از خدا باید کمک خواست، این مثل را می‌آوریم.



○ **با آب باریکه ساختن.**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی به درآمدی کم، ولی همیشگی قانع و راضی باشد، می‌گویند: «با آب باریکه‌ای می‌سازد.»

○ **با آب حمام، دوست می‌گیرد.**

□ **توضیح:**

در زمان‌های گذشته حمام‌ها به صورت عمومی و خزینه‌ای بود که ساعاتی از روز به خانم‌ها و ساعاتی هم به آقایان اختصاص داشت. یکی از آداب جالب و شنیدنی در حمام‌های آن دوران این بود که هرگاه کسی وارد حمام می‌شد، به احترام بزرگ‌ترهایی که پیش از او در حمام مشغول شست و شوی خود بودند، یک کاسه از آب خزینه بر می‌داشت و بر سر آنان می‌ریخت و به این وسیله ادای احترام و ادب می‌کرد. البته بعضی‌ها هم که در پی فرصت‌های جدید بودند، به محض ورود غریبه‌ای به حمام، برای آشنا شدن با او دو دست را در آب خزینه می‌کردند و کفی از آب برمی‌داشتندو به او تعارف می‌کردند که البته در بسیاری از موارد همین تعارف از آب مفت و مجانی حمام، شروع یک آشنایی می‌شد و به قول معروف با آب حمام دوست می‌گرفتند، بدون آن که حتی یک ریال هم خرج کرده باشند!

✹ **کاربرد:**

این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که سعی می‌کنند بدون کوچک‌ترین خرجی و بدون آن که زحمتی بکشند و با مایه گذاشتن از ثروت و زحمت دیگران، به مردم خوبی کنند و محبت آن‌ها را جلب نمایند.

○ **با آبکش آب آوردن.**

بخیه به آبدوغ می‌زند.

○ **با آل علی هرکه در افتاد*، ورافتاد**.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند در گذشته‌ای نه چندان دور، سربازان روسیه به ایران تجاوز کرده بودند و به مشهد رسیده بودند.

یکی از کارهای بدی که سربازان روسیه تزاری در مشهد کردند، این بود که گنبدِ حرم مطهر امام رضا علیه‌السلام را به توپ بستند و با این کار خود، خشم و نفرت مسلمانان را علیه خود برانگیختند.

پس از شکست روسها، مدتها جای گلوله در حرم امام رضا علیه‌السلام دیده می‌شد و گویای گستاخی روسها و شکست آن‌ها بود، در آن دوره، مردم با شادمانی می‌گفتند: «با آل علی هر که در افتاد، ور افتاد.»

شاعری نیز دراین باره شعری سروده است:

دیشب به سرم باز هوای دگر افتاد — در خواب مرا سوی خراسان گذر افتاد

چشمم به ضریح شه والاگهر*** افتاد — این شعر همان لحظه مرا در نظر افتاد

با آل علی هرکه در افتاد، ور افتاد

✵ **کاربرد:**

هر وقت بخواهند کسی را از مخالفت با علی و ائمه علیهم‌السلام باز دارند، یا بخواهند در مورد کسی که با دین اسلام مخالفتی داشته و از بین رفته و یا قدرتش را از دست داده، حرف بزنند، می‌گویند: «*با آل علی هر که در افتاد ...*»

■ **مانند:**

- شاه قدرت زیادی داشت، امریکا از او پشتیبانی می‌کرد؛ اما در برابر اتحاد مردم نتوانست مقاومت کند و به برنامه‌های ضد دینی‌اش ادامه بدهد.
- بله، همین طور است. مگر نشنیده‌ای که با آل علی هر که درافتاد، ورافتاد.

□ **معنای لغات:**

* در افتاد: مبارزه کرد، مخالفت کرد.

** ورافتاد: از بین رفت، نابود شد. قدرتش را از دست داد.

*** والاگهر: کسی که پدر، پدربزرگ و نیاکان او از آدمهای بزرگ و ارزشمند بوده‌اند.

○ **با آن همه هوش و بوشت، پاشنه ندارد کوشت.**

امشب همه شب کمچه زدی کو حلوا؟

○ **بابات هم همین زبان درازیها را داشت که مجبور شدم بخورمش.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند گرگی بالای چشمه ایستاده بود و به اطراف نگاه می‌کرد. ناگهان برّه‌ای تشنه را دید که در پایین چشمه به کنار جوی آمده تا آب بنوشد. خواست قدرت نمایی کند و از برّهٔ بیچاره بهانه‌ای بگیرد و او را از هم بدرد. گرگ از بالای چشمه فریاد زد: «آهای! چرا آب را گل‌آلود می‌کنی؟» برّه سرش را بلند کرد و به گرگ گفت: «آب از سرچشمه و زیر پای شما به پایین می‌آید، این شما هستید

که می‌توانید آب را گل‌آلود کنید؛ نه من که این پایین ایستاده‌ام.»

گرگ وقتی که حرفهای بره را شنید، گفت: «پس باش که آمدم بخورمت؛ بابات هم همین زبان درازیها را داشت که مجبور شدم بخورمش!»

❋ **کاربرد:**

هنگامی که کسی برای اثبات زورگویی و قدرت نمایی خود، بهانه تراشی کند و بی دلیل ایراد بگیرد، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **باب* اجتهاد باز است.**

□ **توضیح:**

در مذهب شیعه، مسلمانان یا باید خودشان مجتهد باشند یا از مجتهدی تقلید کنند، یعنی چگونگی انجام احکام دینی را از او بپرسند. وجود مجتهد در مذهب شیعه باعث شده است که شیعیان از مسائلی که به دلیل تغییر زمان پیش می‌آید ترسی نداشته باشند. زیرا به راحتی می‌توانند مسأله‌ای را که تازه پدید آمده از مجتهد بپرسند و به عقیده او عمل کنند.

❋ **کاربرد:**

۱ـ در جایی که هرکس عقیدهٔ خودش را می‌گوید و به خودش اجازه می‌دهد که بدون ترس و تردید اظهارنظر کند، گفته می‌شود: «**باب اجتهاد باز است.**»

۲ـ به طعنه درباره کسانی که بدون آگاهی و علم در هر موردی اظهارنظر می‌کنند، این مثل گفته می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* باب: در، دروازه

○ **با باد نیز مگوی!**

□ **توضیح:**

رازداری و نگهداری اسرار مردم، یکی از صفات و ویژگیهای پسندیدهٔ اخلاقی است.

❋ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی به کار می‌رود که بخواهیم به کسی سفارش کنیم که حرفی را پیش دیگران نگوید و برای این که نگوییم که تو ممکن است رازدار نباشی، سفارش غیرمستقیم می‌کنیم که حتی با باد هم در میان نگذار؛ یعنی با هیچ کس حرف نزن.

○ **با بزرگان پیوند (وصلت) کرده است.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی روزگاری، موشی می‌خواست از رودخانه‌ای پر آب و خروشان بگذرد. هرچه فکر کرد، راهی پیدا نکرد. می‌دانست اگر پایش به آب برسد، جریان شدید آب او را خواهد

برد. در همین فکرها بود که شتری به کنار آب آمد تا از رودخانه عبور کند. موش شتابان جلو دوید و گفت: «سلام عرض می‌کنم قربان، اجازه می‌دهید خودم را به دم شما ببندم و همراه شما از این آب تند بگذرم؟» شتر نگاهی به موش انداخت و پذیرفت. موش با عجله از پای شتر بالا رفت و از دم او آویزان شد. شتر و موش به سلامت از رودخانه گذشتند. به ساحل دیگر که رسیدند، موش همچنان از دم شتر آویز ان بود. گروهی که آن سوی رودخانه بودند، از وضع و حال موش به خنده افتادند. یکی پرسید: «موش را با دم شتر چه کار؟!» دیگری پاسخ داد: «با بزرگان پیوند کرده است!»

❋ کاربرد:

این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که برای رسیدن به هدف یا به دست آوردن سود و موقعیت خوب، هر خواری و تحقیر و ذلّتی را بپذیرند و خود را به هر ترتیب که شده، به افراد قدرتمند و با نفوذ نزدیک کنند.

○ با پا راه بروی کفش پاره می‌شود، با سر، کلاه.

❋ کاربرد:

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم به کسی بگوییم در انجام کاری که تصمیم آن را دارد، ضرر خواهد کرد و فرقی نمی‌کند که چه شیوه یا راهی را برای پیشبرد مقصودش انتخاب کند. به هر حال اوضاع به نفع او تمام نخواهد شد.

○ با پنبه سر می‌برد.

□ توضیح:

پنبه، نشانهٔ لطافت و نرمی است و به طور منطقی، بریدن چیزی با پنبه امکان ندارد.

❋ کاربرد:

با مهربانی و زبان خوش کاری را پیش برد، آرام آرام و با زبان خوش، به مقصود خود رسیدن؛ به شکلی که خود شخص هم متوجه نشود چه بر سرش آمده است.

مانند: آدم با سیاستی است، همیشه با پنبه سر می‌برد!

○ با توکّل زانوی اشتر ببند.

□ توضیح:

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی شتر پیامبر (ص) در بیابان گم شده بود. رسول خدا (ص) از شتربان پرسید: «چرا زانوی شتر را نبسته بودی؟»

شتربان گفت: «به خدا توکّل کردم.»

حضرت رسول (ص) فرمودند: «از این به بعد، زانوی شتر را ببند و به خدا توکّل کن.»

این مثل مصرعی از یک بیت شعر مولوی است که می‌گوید:

گفت پیغمبر به آواز بلند ــــ با توکّل زانوی اشتر ببند

❋ کاربرد:

برای موفقیت در هر کاری، باید زحمت کشید و تلاش کرد و به خدا امیدوار بود. توکّل به

خدا بدون سعی و تلاش، نتیجه‌ای نخواهد داشت.

○ **باج به شغاد نمی‌دهد.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ آن هم از این قرار است: زال پسر دیگری غیر از رستم داشت که نامش «شغاد» بود. اخترشناسان گفته بودند که این پسر، در آینده آدم بد و فاسدی خواهد شد که خاندان خود را تباه می‌کند و به مردم ظلم و ستم خواهد کرد.

زال از این پیشگویی ناراحت بود. شغاد کم کم بزرگ و پهلوان شد. او از طرف پدر، به کابل رفت تا در آن جا با امور کشورداری آشنا شود. شغاد در کابل ماند و با دختر شاه کابل ازدواج کرد. اما او مرد لایقی نبود و ظلم می‌کرد. در آن زمان، باج و خراج* کابل به پسر دیگر زال، یعنی رستم می‌رسید. وقتی شغاد، داماد شاه کابل شد، انتظار داشت که باج و خراج کابل به او برسد، نه به رستم. اما مردم که او را مردی نالایق می‌دانستند، با دادن خراج به او مخالف بودند و به همین دلیل می‌گفتند: «ما باج به شغاد نمی‌دهیم.» همین مسأله، باعث بروز دشمنی میان دو برادر شد و سرانجام شغاد با حیله و نیرنگ، برادرش را از پا درآورد.

❋ **کاربرد:**

این مثل، در زمانی به کار می‌رود که کسی نخواهد برخلاف میل درونی خود، از شخص ظالمی اطاعت کند؛ چون نمی‌خواهد زیر بار ستم شخصی نالایق برود.

□ **معنای لغت:**

❋ خراج: مالیات

○ **باج به شغال نمی‌دهیم.**

□ **توضیح:**

این مثل داستان دیگری هم دارد؛ می‌گویند در ناحیه اردستان (از بخشهای تابع اصفهان) باغهای انگورآباد و پر محصولی وجود داشت. کشاورزان عقیده داشتند که شغال به انگور علاقه زیادی دارد. هنگامی که خوشه‌های انگور پر بار می‌شد، برای این که شغالها آسیبی به تاکستان نرسانند، هر شب، خوردنی یا لاشهٔ حیوانی را در گوشه‌های باغ می‌گذاشتند تا شغال به خوردن آن‌ها سرگرم شود و به میوه‌ها آسیبی نرساند. این کار، کم کم به صورت ضرب‌المثلی در میان مردم درآمد و گفته شد: «این جا اردستان نیست که باج به شغال بدهیم!»

❋ **کاربرد:**

هنگامی که کسی بخواهد به زور مال و چیزی را از کسی بگیرد و شخص در برابر کار او مقاومت کند، این مثل به کار می‌رود. به این معنا که ما زیر بار زور نمی‌رویم، به کسی باج نمی‌دهیم.

○ **باج* سبیل می‌خواهد.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند در زمان شاه عباس صفوی ریش گذاشتن ممنوع شده بود، اما مردان حق

داشتند سبیل خود را تا هر قدر که دلشان می‌خواست بلند کنند. خود شاهان صفوی هم سبیل‌های بلندی داشتند. سرداران دورهٔ صفوی به پیروی از شاهان خود سبیل‌های بلندی داشتند که تا بنا گوششان می‌رسید. به دستور شاه عباس به کسانی که سبیل‌های بلندی داشتند، حقوق و مزایایی پرداخت می‌شد، اما سبیل داران فقط به آنچه از دربار می‌گرفتند قانع نبودندو به تناسب نفوذی که در دربار صفوی داشتند زور می‌گفتند و از این و آن پول زور می‌گرفتند. مردم که مجبور بودند این پول زور را بپردازند، نام آن را باج سبیل گذاشته بودند.

❋ کاربرد:

۱ـ رشوه می‌خواهد.

۲ـ پول زور می‌خواهد.

□ معنای لغت:

* باج: مالیات

○ باجی خیرم ده*.

□ توضیح:

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند شاهزاده‌ای، عاشق دختر گدایی شد. با دختر ازدواج کرد و او را به قصر خود آورد. اما مشکلی پیش آمد. روزها از پی هم می‌گذشت؛ اما دختر حاضر نبود با شاهزاده بر سر یک سفره بنشیند و غذا بخورد. وقت غذا خوردن دختر به اتاقی می‌رفت، در را می‌بست و در تنهایی غذا می‌خورد.

شاهزاده کنجکاو شد. می‌خواست بداند دختر در اتاق تنها چه می‌کند و چرا تنهایی غذا می‌خورد. به همین دلیل، تصمیم گرفت سوراخ کوچکی در دیوار درست کند و از آن جا همسرش را زیر نظر بگیرد. بالأخره دیوار سوراخ شدو وقت غذا رسید. انواع خورش‌ها و غذاها را به اتاق دختر بردند. او با شتاب در را بست. شاهزاده از سوراخ دیوار به تماشا ایستاده بود. دختر از هر خورش و غذایی، کمی رو تکّه‌ای نان گذاشت و هر تکّه نان را در گوشه‌ای از اتاق قرار داد. بعد دور تا دور اتاق راه افتاد و به کنار هر لقمه نان که می‌رسید، گردنش را کج می‌کرد و می‌گفت: «باجی خیرم ده» و آن لقمه را برمی‌داشت و می‌خورد. بعد به سراغ لقمه‌ای دیگر می‌رفت و می‌گفت: «باجی خیرم ده» و به همین ترتیب تمام غذا را می‌خورد. شاهزاده فهمید که او مثل گداها، غذا را جمع می‌کند و می‌خورد.

❋ کاربرد:

۱ـ این مثل، اشاره به این دارد که فراموش کردن عادتها، کاری بسیار دشوار و گاه غیر ممکن است، همان گونه که بارها شنیده‌ایم «ترک عادت موجب مرض است»

۲ـ در گذشته، جمعیت افراد یک خانواده، خیلی بیشتر از جمعیت خانواده‌های امروزی بود و به همین دلیل، انبار کردن و نگهداری مقدار زیادی مواد غذایی در خانه، امری طبیعی به نظر می‌رسید. هرگاه کسی مواد غذایی را کم کم می‌خرید، می‌گفتند: «چرا یکجا و کلی

خرید نمی‌کنید تا در این دکّان، آن دکّان «باجی خیرم ده» بازی در نیاورید؟!»

۳ـ هنگامی که کسی دائم از نداری و گرانی و بدبختی و بی‌چیزی ناله کند و طبق عادت، به هرکس می‌رسد، درخواستی از او بکند و چیزی بخواهد، می‌گویند: «باجی خیرم ده» دارد می‌آید.

□ **معنای لغت:**

* باجی خیرم ده: جمله‌ای که گداها برای گرفتن پول یا غذا به صاحبخانه می‌گفتند.

○ **با چشم باز غیب می‌گوید.**

از کرامات شیخ ما این است　　　شیره را خورد و گفت شیرین است

○ **با چوپان گریه می‌کند، با گرگ دنبه می‌خورد.**

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل بیشتر در مورد افرادی به کار می‌رود که از دعوا یا اختلاف بین دو نفر، بیشترین بهره را می‌برند.

۲ـ همچنین وقتی بخواهند آدم دورو و منافقی را معرفی کنند، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● شریک دزد و رفیق قافله.
● دو دستماله می‌رقصد.

○ **با حلوا حلوا گفتن دهان کسی شیرین نمی‌شود.**

* **کاربرد:**

۱ـ اگر تصمیم داریم کاری را انجام دهیم و به نتیجه دلخواه برسیم، باید وارد عمل شویم. حرف زدن دربارهٔ آن کار هیچ فایده‌ای ندارد و «با حلوا حلوا گفتن...»

۲ـ هنگامی که کسی از یک واقعه شیرین تعریف کند، مثلاً دربارهٔ دیدن جایی و یا خوردن غذایی خوشمزه حرف بزنند، برای این که ساکتش کنند، می‌گویند: «با حلوا حلوا ...»

■ **مشابه:**

● از آتش آتش گفتن، زبان نمی‌سوزد.
● از بارک الله گفتن، قبای کسی رنگین نمی‌شود.
● «خواب» مشت پرکن نیست.

○ **با خدا باش و پادشاهی کن.**

□ **توضیح:**

این مثل، یک مصرع از بیت زیر است:

بـا خـدا بـاش و پـادشاهی کـن / بی خدا باش و هرچه خواهی کن

✱ **کاربرد:**

این مثل، برای مواردی است که بخواهند کسی را به اطاعت از خداوند دعوت کنند یا او را از اطاعت قدرتمندان باز دارند. معنای آن، این است که اگر خواستار قدرت و ثروت واقعی هستی، فقط سعی کن بندهٔ مطیع و صالح پروردگار باشی.

○ **با خرس به جوال رفتن. (با خرس در جوال شدن)**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی با شخصی بسیار قوی هیکل و تنومند درگیر شود و دعوا کند، می‌گویند: «با خرس به جوال رفته!»

○ **با خودش هم قهر کرده.**

رفته برای خودش آژان بیاورد.

○ **با خوردن سیر نشدی، با لیسیدن سیر نمی‌شوی.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل، به شوخی، به کسی گفته می‌شود که ته ظرف غذا را می‌لیسد یا پس از خوردن غذا، به فکر خوردن باقی مانده غذای دیگران است.

۲ـ هر وقت کسی با گرفتن حقّش، نتواند کارش را سامان دهد و منتظر دریافت کمک‌های کوچک از جاهای دیگر باشد، این مثل را به او می‌گویند.

○ **باد آمد و باران شد، خدا مراد خوشه‌چین را داد!**

□ **توضیح:**

هنگامی که محصولات آمادهٔ برداشت می‌شوند، مقداری از آن‌ها به وسیلهٔ باد، باران، پرندگان و سایر عوامل بر زمین ریخته می‌شود یا پس از برداشت، بر جایی می‌ماند. در این صورت، عده‌ای از مردم نیازمند یا کشاورزان بسیار فقیر، محصولات را که روی زمین جا مانده، جمع‌آوری می‌کنند و با همان مقدار زندگی را می‌گذرانند، که به این آدمها «خوشه‌چین» می‌گویند. معمولاً خوشه‌چینان در طول دورهٔ آماده شدن زمین و محصول، نقش مؤثری ندارند.

✱ **کاربرد:**

این مثل، دربارهٔ آدمی است که بدون زحمت و تلاش زیاد، به فکر استفاده از فرصت‌های

مناسب است تا از حاصل کار دیگران بهره بگیرد. البته این مثل، بیشتر در مورد بهره‌برداری و استفاده از موقعیتهای خدادادی است و به زرنگی یا سوء استفاده از اموال دیگران اشاره نمی‌کند.

○ **بادآورده را باد می‌برد.**

❑ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند خسروپرویز یکی از معروف‌ترین پادشاهان سلسلهٔ ساسانی بود که با لشکرکشیها و خوشگذرانیهای خودش، باعث از بین رفتن سلسلهٔ ساسانی شد. خسروپرویز به گردآوری طلا و جواهر و تجملات، علاقهٔ بسیاری داشت. او برای خودش هفت گنج بزرگ درست کرده بود و آن‌ها را گنج عروس، گنج خسروی، گنج افر اسیاب، گنج سوخته، گنج خضرا، گنج شاد و گنج باد آورد نام گذاشته بود. هرکدام از این گنجها داستانی داشت. داستان گنج بادآورد هم این بود که وقتی خسروپرویز به شهر اسکندریه در مصر لشکرکشی کرد، رومیها برای این که طلا و جواهرات و ثروتشان به دست خسروپرویز نیفتد، دارایی‌شان را در چند کشتی بار زدند، اما بادی مخالف میل آن‌ها وزید و ثروت رومیان را به طرف تیسفون در ایران کشاند. این بود که خسروپرویز بدون تلاش، کشتیهای بادآورده را گرفت و به گنجی بزرگ دست یافت.

✸ **کاربرد:**

هر چیزی که در زندگی، بدون زحمت و تلاش به دست بیاید، انسان قدر و ارزش آن را نمی‌فهمد و به همین دلیل، برای حفظ آن، سعی و تلاش نمی‌کند و آن را از دست می‌دهد. چنین داراییها و ثروتی، دستخوش حادثه‌ها و جریانهای زندگی است و ماندگار نیست. وقتی چنین اتفاقی بیفتد، می‌گویند: «*بادآورده را باد می‌برد.*»

■ **مشابه:**

● هرچه آسان یافتی، آسان دهی.

● زود آمده، زود می‌رود.

○ **باد باران می‌آورد، شوخی جنگ!**

✸ **کاربرد:**

۱ـ هرچیزی برای به وجود آمدن، اصل و پایه‌ای لازم دارد، هر چیزی برای شروع مقدمه و پایه‌ای لازم دارد؛ درگیری و اختلاف هم از شوخی کردن بیجا و رعایت نکردن احترام دیگران به وجود می‌آید. انسان باید از شوخیهای کوچک و نامناسبی که نتیجه‌ای جز به وجود آوردن مناقشه و اختلاف ندارند، پرهیز کند.

۲ـ وقتی اتفاق بزرگی افتاده باشد که مقدمهٔ آن، اتفاق کوچک و بی‌اهمیتی باشد، برای این که بگوییم باید بیشتر مراقبت می‌کردیم تا همان اتفاق بی‌اهمیت روی نمی‌داد، این مثل را به زبان می‌آوریم.

○ **باد به بوق انداختن.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ در مورد کسی که سر و صدا، هیاهو و جنجال زیادی به پا کرده می‌گویند باد به بوق انداخته است.

۲ـ برای مقابله با کسی که با صدای کلفت و بلند حرف می‌زند تا دیگران را بترساند، این مثل گفته می‌شود.

۳ـ برای نشان دادن بیهوده و بی‌ارزش بودن حرفهای کسی که با آب و تاب حرفی را می‌زند، می‌گویند: «*باد به بوق انداخته است.*»

■ **مشابه:**

● باد به سُرنا کردن.

○ **باد به زخمش خورده.**

□ **توضیح:**

زخم را باید پانسمان کرد تا میکروب روی آن ننشیند و چرکی و عفونی نشود.
وقتی زخم کسی چرکی می‌شد، می‌گفتند باد به زخمش خورده یعنی مواظب آن نبوده و پانسمانش نکرده، زخمش بدتر شده است.

✱ **کاربرد:**

اگر کسی دردی داشته باشد و با پیش آمدن حادثه‌ای دردش تازه شود، می‌گویند: «باد به زخمش خورده»
مثلاً اگر کسی پدرش را از دست داده باشد، مسلماً در مرگ برادرش بیشتر گریه و زاری می‌کند؛ زیرا با مرگ برادر به فکر غم از دست رفتن پدر هم می‌افتد.

○ **باد در آستینش می‌کنند.**

هندوانه زیر بغلم نگذار.

○ **باد در قفس می‌کنی.**

✱ **کاربرد.**

زحمت بیهوده می‌کشی. این کار غیرممکن است و هیچ نتیجه‌ای نخواهد داشت.

■ **مشابه:**

● آب به به ریسمان بستن.

● آب در قفس کردن.

● آب در هاون کوفتن.

● آب گره زدن.
● مهرهٔ کور نخ کردن.
● با آبکش آب آوردن.

○ **با دست پس می‌زند، با پا پیش می‌کشد.**

✹ **کاربرد:**

بعضی افراد، آنچه را دلشان می‌خواهد، به زبان نمی‌آورند. به ظاهر، چیزی را رد می‌کنند و نمی‌پذیرند؛ ولی به هر شیوهٔ ممکن میل خود را برای پذیرفتن آن نشان می‌دهند. این مثل، در مورد چنین افرادی استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● من که نمی‌خورم، اما برای هرکه کشیده‌اید، کم است.
● از بام خواندن و از در راندن.

○ **با دعای گربه سیاه، باران نمی‌بارد.**

از دعای گربه سیاه، باران نمی‌بارد.

○ **بادمجان دور قاب چین.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند: ناصر الدین شاه قاجار نذری داشت که طبق آن نذر سالی یک روز، آن هم در فصل بهار، به شهرستانک که از روستاهای خوش آب و هوای شمال تهران بود، می‌رفت. در این سفر یک روزه، دوازده دیگ آش بار می‌گذاشتند و آش شله‌قلمکار می‌پختند. در پختن این آش، همهٔ اعیان و اشراف و رجال و شاهزادگان افتخار همکاری داشتند.

شاه شخصاً به مراحل مختلف پخت غذا نظارت داشت به خاطر همین، همه سعی می‌کردند به بهترین شکل انجام وظیفه کنند. بعضی از رجال، مخصوصاً وزرا که از آشپزی سر رشته‌ای نداشتند، کارهایی مانند سبزی پاک کردن یا پوست کندن بادمجان را به عهده می‌گرفتند. و پس از مرحله پختن نیز چیدن بادمجان‌ها در ظرف هم مسؤولیت آنان بود! مخصوصاً هنگامی که شاه به چادر آنان سر می‌زد، سعی می‌کردند برای جلب رضایت او، بادمجان‌ها را با سلیقه و بسیار منظم در ظرف بچینند.

✹ **کاربرد:**

این مثل بیشتر در مورد افراد چاپلوس به کار می‌رود که برای کسب موقعیت یا جلب رضایت و توجه افراد بالادست خود، به هر کار زشت و بی‌ارزشی تن می‌دهند.

○ **با دمش گردو می‌شکند.**

✹ **کاربرد:**

این مثل در مورد شخصی استفاده می‌شود که به دلیل اتفاقی که افتاده، بسیار خوشحال

است.

■ **مشابه:**

● روی پا بند نیست.

● در پوست نمی‌گنجد.

○ **با دم شیر بازی می‌کنی!**

✹ **کاربرد:**

دست به کار خطرناکی زده‌ای. مراقب باش! درگیر شدن در فلان کار یا رو در رو شدن با فلان شخص می‌تواند به قیمت جان یا مال و زندگی‌ات تمام شود.

○ **بادمجان بم آفت ندارد.**

□ **توضیح:**

بم، شهری در استان کرمان است که صیفی جات آن ـ بخصوص بادمجانش ـ معروف است.

آب و هوای بم خیلی خوب است و محصولات آن دیر خراب می‌شود.

✹ **کاربرد:**

وقتی بخواهند بگویند، کسی جان سخت است و دیر آسیب می‌بیند، این مثل را در مورد او به کار می‌برند. تا دیگران را قانع کنند که او آسیبی ندیده و سالم و سرحال است.

○ **باد نکن که می‌ترکی.**

✹ **کاربرد:**

این مثل به کسی گفته می‌شود که بسیار مغرور و خودخواه است و با این حرف، به او یادآوری می‌کنند که غرور زیاد، باعث می‌شود روزی رسوا شده و باعث خندهٔ این و آن شوی!

○ **باران آمد و ترکها به هم رفت.**

□ **توضیح:**

در بعضی روستاها خانه‌ها از مخلوط کاه و گل ساخته می‌شود. بر اثر خشک شدن کاهگل، گاهی روی دیوار کاهگلی ترکهایی دیده می‌شود. با بارش باران و مرطوب شدن سطح دیوار، ترکها در هم رفته و دیده نمی‌شوند.

✹ **کاربرد:**

۱ـ این مثل، وقتی به کار می‌رود که ظاهراً چیزی زشت، آن چنان آراسته شود که زشتی آن پیدا نباشد.

۲ـ در مورد کسی که با به دست آوردن پول و ثروتی ناگهانی، گذشته و روزهای سختی را

پشت سر گذاشته و فراموش کرده باشد، این مثل کاربرد دارد.

۳ـ دربارهٔ کسی که دلیل وابسته شدن به خانواده‌ای بزرگ، یا به دست آوردن مقامی مهم یا رسیدن به پولی زیاد، وضعیتی پیدا کند که دیگران عیبهای گذشتهٔ او را فراموش کنند و گفته می‌شود که باران آمد و ترکهایش به هم رفت.

○ **بار بر گاو و ناله بر گردون!**

جان کندن خر، خوردن یابو.

○ **بار به بارخانه گران است.**

✽ **کاربرد:**

۱ـ وقتی جنسی ـ برخلاف انتظار ـ در محل تولید آن گران باشد، می‌گویند بار به بارخانه گران است.

۲ـ وقتی کسی کالایی را در محل تولید آن، گرانتر از جاهای دیگر بخرد، برای آرامش دادن به او می‌گویند: «فکرش را نکن، از قدیم گفته‌اند بار به ...»

○ **بار به کرایه*اش نمی‌ارزد.**

✽ **کاربرد:**

اگر زحمت و رنج عملی، بیشتر از ارزش نتیجه آن باشد، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● آفتابه خرج لحیم است.

□ **معنای لغت:**

* کرایه: در این جا معنای پولی است که برای حمل بار، به باربر داده می‌شود.

○ **بار سبک زود به منزل* می‌رسد.**

✽ **کاربرد:**

۱ـ اگر می‌خواهی زودتر و راحت‌تر به سرانجام و مقصود خود برسی، بار و توشهٔ عمرت را از کارهای نیک و خیر انتخاب کن. چون فقط در صورتی که چنین باشی، راحت و سبک به سر منزل مقصود خواهی رسید.

۲ـ کسی که گرفتاری فکر و ذهن مشغول نداشته باشد، بیشتر از زندگی لذت می‌برد و بهتر از دیگران کارهایش را به نتیجه می‌رساند.

■ **مشابه:**

● سبکبار مردم، سبکتر روند.

□ **معنای لغت:**

* منزل: مقصود، هدف، جایی که مورد نظر باشد.

○ **بارک الله، قبای کسی را رنگین نمی‌کند.**

تعارف کم کن و بر مبلغ افزا.

○ **بار کج به منزل نمی‌رسد.**

□ **توضیح:**

در این مثل، منظور از بار کج، ظلم و ستم یا خیانت است. هر باری باید روزی به مقصد و منزل اصلی خود برسد؛ اما اگر توشه و ذخیرهٔ انسان در این دنیا، گناه و فساد باشد، این بار به منزل مقصود نمی‌رسد. امّا معنی ظاهری بار کج اشاره به نامتعادل بودن باری است که بر پشت الاغ و قاطر و یا ... گذاشته شده است. مسلماً باری که تعادل لازم را نداشته باشد هنگام حرکت به زمین می‌افتد.

* **کاربرد:**

باید در جهان، راستی و صداقت و نیکوکاری در پیش گرفت تا به هدف و مقصود نهایی رسید. نادرستی و ستم و ظلم، بار سنگین و بی‌نتیجه‌ای هستند که به منزل نهایی و مقصود نمی‌رسند.

■ **مشابه:**

● راستگو را همیشه راحت پیش.

○ **باری چو عسل نمی‌دهی، نیش نزن.**

* **کاربرد:**

حالا که سودی نمی‌رسانی، لااقل زیان هم نرسان.

○ **با زبان خوش می‌شود مار را از لانه بیرون آورد.**

□ **توضیح:**

معمولاً مارگیرها وقتی بخواهند ماری را از سوراخ خود بیرون بیاورند با نواختن نی و حرکتهای آرام و فریبنده، مار را از سوراخ خود بیرون می‌آورند و سپس آن را شکار می‌کنند.

* **کاربرد:**

۱ـ با زبان مهربان و نرم، می‌توان بدترین و شرورترین موجودات را رام کرد و آن‌ها را تحت تسلط خود درآورد. با چرب زبانی و نرمی می‌شود هرکاری را پیش برد.

۲ـ با داد و دعوا و جنجال، کارها پیش نمی‌رود.

■ **مشابه:**

● از محبت خارها گل می‌شود.

○ **با زبانش مار را از لانه بیرون می‌کشد.**

اگر هفت دختر کور و کچل داشته باشد، به ساعتی شوهر می‌دهد.

○ **باز کفن دزد اولی!**

□ **توضیح:**

در گذشته بعضی از دزدها، حتی کفن مرده‌ها را هم می‌دزدیدند.

✱ **کاربرد:**

این یکی ستمگرتر و نامردتر از ستمگر قبلی است.

■ **مشابه:**

● صد رحمت به کفن دزد اوّلی.

○ **بازش کنی دشته، جمعش کنی مشته.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ انسان اگر به خودش مسلط نشود، هرچه بخورد، سیر نمی‌شود. زیرا شکم او مانند دشتی است که هرچه در آن بریزند، پر نمی‌شود؛ اما اگر اندازه نگه دارد و قناعت کند، شکمش با غذایی به اندازهٔ یک مشت کوچک هم سیر می‌شود.

۲ـ آرزوهای انسان پایان‌ناپذیر است. باید به فکر عملی بودن آرزوها هم بود تا به یأس و ناامیدی دچار نشویم.

○ **باز فیلش یاد هندوستان کرد.**

□ **توضیح:**

کشور هندوستان، یکی از کشورهایی است که فیل در جنگلهای آن زندگی می‌کند.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی برای شخص یا محلّی، احساس دلتنگی و بی‌قراری کند، این مثل را در مورد او به کار می‌برند تا نشان دهند آن شخص از دوری شخص مورد علاقه یا وطنش، ناراحت و دلتنگ است.

○ **باز هم خطش!**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند میرزا محمد خان سپهسالار نه از علم و دانش بهره‌ای برده بود، نه از فهم و درک. علاوه بر این، خط بسیار بدی هم داشت که جز دو نفر منشیهای مخصوصش هیچ کس نمی‌توانست خط او را بخواند.

روزی از روزها، میرزا محمد خان میهمانی بزرگی ترتیب داده بود و عدهٔ زیادی از مردم در این میهمانی

حضور داشتند. از میان جمع پسر یغما که بسیار زیرک و هوشیار بود و در گذشته معامله‌ای زیان‌آور با میرزا محمد خان کرده بود، از جا برخاست و اجازهٔ صحبت گرفت. محمد خان اجازه داد. پسر یغما گفت: «دیشب پدرم را در خواب دیدم. از رنج و سختی و گرفتاریهایم برایش گفتم. پدر گفت، حالا که میرزا محمد خان بر تخت قدرت نشسته، تو چرا باید نالان و ناامید باشی. از صفات خوب او، شعری درست کن، به خدمتش برو و شعر را برایش بخوان. اطمینان دارم که لطف او شامل حال تو خواهد شد و گرفتاریهایت را برطرف خواهد کرد.»

به پدرم گفتم: «صفات خوب محمد خان را بگو تا در مدح آن شعری بسر ایم.» پدر کمی فکر کرد و گفت: «ای پسر، بازهم خطش!»

* **کاربرد:**

این مثل، به تمسخر یا شوخی، در مورد کسی به کار می‌رود که هیچ صفت خوب یا پسندیده‌ای ندارد و برای تعریف از او مجبور باشند که از او یکی از صفتها یا خصوصیتهای بد او حرف بزنند!

○ **بازی اشکنک دارد، سرشکستنک دارد.**

□ **توضیح:**

شعری است کودکانه که در قدیم برای بچه‌هایی که در اثر بازی زخمی می‌شدند، می‌خواندند و به این ترتیب، آن‌ها را تسکین داده و آرام می‌کردند.

هنگامی که کسی در بازی یا معامله و یا کاری ضرر ببیند و زیان کند، باید بداند که همیشه کارها و معامله‌ها به سود نمی‌رسد و گاهی انسان آسیب هم می‌بیند. برای گفتن این حرف مهم به کسی که زیان دیده است، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **بازی، بازی با ریش بابا هم بازی؟**

* **کاربرد:**

همه را فریب دادی و هر طور که دلت خواست، رفتار کردی؛ با من هم همین طور؟ با من که تو را خوب می‌شناسم و از کارها و فکرهای تو بخوبی آگاهم؛ چرا این طور می‌کنی؟!

■ **مشابه:**

● با همه پلاس*، با من هم پلاس؟
● با همه بلی با من هم بلی؟
● با همه کج کلاه و با ما هم؟
● با همه سالوس** با ما نیز هم.

□ **معنای لغات:**

* پلاس: ۱ـ نوعی گلیم زبر و کم ارزش که درویشها به دوش می‌اندازند.
۲ـ ویلان و سرگردان.

** سالوس: مکار، کسی که با چرب زبانی و حیله مردم را می‌فریبد.

○ **با سیلی صورت خود را سرخ کردن.**

□ **توضیح:**

صورت سرخ و سبیل چرب، در قدیم نشانهٔ خوردن غذاهای چرب و خوشمزه و داشتن مال و ثروت بود.

✱ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی استفاده می‌شود که پول و ثروت زیادی ندارد؛ ولی ظاهر خود را خوب و آبرومند نگه می‌دارد و نمی‌گذارد کسی متوجه فقر و نداری او شود.

■ **مشابه:**

● با دنبه بروت* چرب کردن.

● با تپانچه** روی خود را سرخ کردن.

□ **معنای لغات:**

* بروت: سبیل

** تپانچه: سیلی، کشیده

○ **با شاه پالوده نمی‌خورد.**

✱ **کاربرد:**

بسیار مغرور و خودپسند است. با هیچ کس رابطهٔ صمیمانه و دوستانه‌ای ندارد. خود را برتر از همه کس و همه چیز می‌داند. حتی «با شاه هم پالوده نمی‌خورد!»

○ **باش تا صبح دولتت بدمد.**

□ **توضیح:**

کمال الدین اصفهانی، از شاعران نامی ایران است که در قرن هفتم هجری می‌زیسته. در گذشته پیش از آن که حافظ شیرازی به اوج شهرت برسد، مردم فارسی زبان با اشعار کمال الدین اصفهانی فال می‌گرفتند و دیوانش در دسترس بسیاری از مردم بود. می‌گویند زمانی که خبر قیام شاه عباس و حرکت وی از خراسان به سمت قزوین که اولین پایتخت صفویان بود، رسید، هیاهوی زیادی در دربار سلطان محمد که پدر او بود، به وجود آمد. عده‌ای برای آگاهی از عاقبت کار و سرانجام مبارزهٔ پدر و پسر که یکی برای فقط تاج و تخت شاهی و دیگری برای تصاحب آن تلاش می‌کردند، دیوان کمال اصفهانی را گشودند و فال زدند این شعر پاسخ آنان بود:

خسرو تاج بخش و شاه جهان — که ز تیغش زمانه برحذر است

.... — ....

باش تا صبح دولتت بدمد — کاین هنوز از نتایج سحر است

و با همین پیشگویی کمال اصفهانی، جملهٔ «باش تا صبح دولتت بدمد» بر سر زبان‌ها افتاد و به شکل ضرب‌المثل رایج شد.

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی به قصد رسیدن به هدفی، کاری را شروع کند و در نیمهٔ راه با تردید و دودلی به

نتیجهٔ اعمالش بنگرد، به قصد تشویق و ترغیب او به ادامه راه و مطمئن کردن او از نتیجهٔ خوب، از این مثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ گاهی هم این مثل به نشانهٔ تهدید یا هشدار دربارهٔ سرانجام کاری گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● هنوز از میوه‌ها توتش رسیده.

○ **باش تا قائم مقام از باغ درآید.**

آن قدر بمان تا قائم مقام از باغ بیرون آید.

○ **باشد، همان نُه صنّار (سکه) را بده!**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مرد فقیری به خوابی عمیق فرو رفته بود. در خواب می‌دید که ساعتهاست با مردی بخشنده در بحث و کشمکش است. مرد بخشنده می‌خواست نهصد دینار به او بدهد؛ ولی او مرد و مردانه در بر ابرش ایستاده بود و با سرسختی می‌گفت: «به کمتر از یک قر ان رضایت نمی‌دهم، این پول صد دینارش کم است باید یک قر ان کامل بدهی.»

بحث آن قدر بالا گرفت که مرد بیچاره از خواب بیدار شد. وقتی به دور و برش نگاه کرد و مرد بخشنده ر ا ندید، پشیمان و نار احت شده، دوباره چشمهایش ر ا بست و دستهایش ر ا پیش برد و گفت: «باشد! باشد! همان نُه صنّار (نهصد دینار) ر ا بده!»

✹ **کاربرد:**

این مثل، در مورد کسانی به کار می‌رود که برای به دست آوردن سود بیشتر، سودی را هم که حقشان بوده، از دست داده‌اند و حالا پشیمان شده‌اند.

○ **با شیراندرون شد و با جان برون رود.**

✹ **کاربرد:**

از بین رفتنی نیست. از اوّل برای من این طور بوده و تا پای مرگ هم همین طور خواهد بود.

○ **با شیطان ارزن کاشته است.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند شیطان خودش ر ا به صورت آدم درآورد و با یک نفر شریک شد که با هم کشت و کار کنند و محصول ر ا تقسیم کنند. سال اول چغندر کاشتند. شیطان به شریکش گفت: «می‌توانی انتخاب کنی، آنچه ر ا که در روی زمین است، می‌خواهی یا آنچه ر ا که در زیر زمین وجود دارد.» شریکش کمی فکر کرد و دید آنچه روی زمین است، برگهای پهن و سبز چغندر است. ولی آنچه زیر زمین وجود دارد، دیده نمی‌شود. شاید اصلاً چیزی در زیر زمین وجود نداشته باشد. به همین دلیل او روی زمین ر ا

انتخاب کرد. برگها را چید و انبار کرد.
شیطان همهٔ چغندرها را از زمین درآورد بی آن که زحمت جدا کردن برگها را از چغندر داشته باشد. برگهای انبار شده، همه پوسیده و خراب شدند. سال بعد، آن دو باهم ارزن کاشتند. شیطان بازهم به شریکش گفت: «انتخاب کن، روی زمین یا زیر زمین؟» شریک بیچاره که تجربهٔ کشت قبلی و فریب خوردنش را داشت، گفت: «زیر زمین.»
این بار نیز چیزی به دست نیاورد؛ چرا که بوتهٔ ارزن هرچه دارد، روی زمین است و در زیر زمین هیچ محصولی ندارد.

کاربرد:
این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که با شخصی بد ذات و حیله‌گر قول و قرار معامله‌ای گذاشته باشد؛ بی آنکه خود بداند در این قول و قرار، چیزی جز فریب و زیان و شکست برایش نخواهد داشت.

با طناب پوسیدهٔ کسی به چاه رفتن.

توضیح:
در قدیم برای رفتن به چاه، از طنابی محکم استفاده می‌کردند؛ به صورتی که یک نفر در بالای چاه، سر طناب را می‌گرفت و دیگری، سر دیگر آن را یا به کمر می‌بست و یادر دست می‌گرفت و به ته چاه می‌رفت. در صورت بروز هر گونه خطر، شخص بالای چاه، طناب را می‌کشید و او از چاه بیرون می‌آمد.

کاربرد:
وقتی بخواهند بگویند که شخصی غیرقابل اعتماد است. و هنگام نیاز سختی، نمی‌شود به او اطمینان کرد، این مثل را به کار می‌برند. این ضرب‌المثل حکایت افراد سست و غیرقابل اعتمادی است که نمی‌شود به آن‌ها تکیه کرد.

باغم است و کلیدش را دارم!

توضیح:
انسان در مورد چگونگی استفاده از اموال و املاک شخصی خود آزاد است.

کاربرد:
با به کار بردن این مثل، شخصی می‌خواهد به دیگران بفهماند که من، صاحب این وسیله، مال، محل و ... هستم؛ پس اختیار دارم هر طور که دلم می‌خواهد، از آن بهره ببرم.

مشابه:
- چهار دیواری است و اختیاری!

با کریمان* کارها دشوار نیست.

کاربرد:
هرکاری، هرقدر که سخت و انجام دادن آن غیر ممکن باشد، وقتی که به کمک انسانی

درستکار، زحمتکش و شریف انجام شود، برای آدم خستگی و زحمتی ندارد و راحت انجام می‌شود. ساده‌ترین کارها، همراه آدم‌های رند، نادرست و تنبل، سخت و پر زحمت خواهد بود.

□ **معنای لغت:**

* کریمان: جمع کریم، آدم‌های درستکار و شریف

○ **با کسی که دفترش یک ورقی است، معامله نکن.**

□ **توضیح:**

بازرگانان و تجّار، معمولاً حساب و کتابها، خرج و دخل و خرید و فروششان را در دفترهای مخصوصی ثبت و نگهداری می‌کنند. وقتی کارشان رونق داشته باشد، دفترهای بی‌شماری از حساب و کتابشان پر می‌شود و اگر تازه کار باشند، دفترهایشان خالی می‌ماند و بی‌حساب و کتاب.

البته امروزه تجّار و بازرگانان، حسابهای دخل و خرجشان را در دفترها ثبت نمی‌کنند؛ بلکه آن را به حافظهٔ کامپیوترهای پیشرفته می‌سپارند.

✹ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم به کسی بگوییم با کسی که تازه به دوران رسیده است و خیرش به کسی نمی‌رسد، معامله نکن یا از او قرض و وام مخواه، که جز دردسر و بی‌آبرویی، برای تو هیچ چیز ندارد.

■ **مشابه:**

● از نو کیسه قرض مکن.

○ **با لشکر یزید به جنگ معاویه رفته است.**

✹ **کاربرد:**

نمی‌توان با حمایت یک ستمگر به جنگ با ستمگر دیگر اقدام کرد.

○ **بالا بالا بنشین و حرفهای گنده گنده بزن.**

□ **توضیح:**

مردی پسری داشت که برای اولین بار به میهمانی بزرگان دعوت شده بود. پدر تا جایی که توانست، پسر را راهنمایی کرد که وقتی وارد شدی، در بالاترین مکان بنشین و سخنانی بزرگ بگو. چنین کن و و چنان کن تا همه بدانند که تو تربیت شدهٔ خانواده‌ای بزرگ هستی.

پسر همهٔ سخنان پدر را به گوش سپرد و راهی میهمانی شد. پدر تمام مدت انتظار کشید تا او بازگردد. عاقبت پسر بازگشت. پدر سراسیمه جلو رفت و پرسید: «چه کردی و چه گفتی؟»

پسر گفت: «آسوده باش که به هرچه گفته بودی عمل کردم. همین که وارد میهمانی شدم، روی طاقچه که بالاترین جای اتاق بود، نشستم و فقط از فیل، کرگدن و شیر سخن گفتم، به طوری که همهٔ حاضران از تعجب و حیرت انگشت به دهان مانده بودند!»

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل به شوخی یا کنایه به کسی گفته می‌شود که در مجلسی از بزرگان میهمان باشد؛ بی‌آن‌که با آنان هم فکر یا هماهنگ باشد.

۲ـ وقتی کسی کاری جز خودنمایی و حرف‌های بیهوده نداشته باشد، به طعنه به او می‌گویند: «تو فقط بالا بالا بنشین و ...»

○ **بالا، بالاها جا نیست، پایین پایینها هم نمی‌نشیند.**

□ **توضیح:**

رسم است که وقتی میهمانی به خانه می‌آید، برای احترام و ارزش گذاشتن به مقام او، بالاترین و بهترین قسمت اتاق را برای نشستنش آماده می‌کنند.

* **کاربرد:**

بعضی افراد با این که بسیار حقیر و ذلیل هستند و میان افراد محترم جایی ندارند، به دلیل مغرور بودن، خود را برتر از آنچه که واقعاً هستند، می‌پندارند و جایگاه واقعی خود را نمی‌پذیرند. این مثل در مورد چنین افرادی استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● بالا بالاها راهش نیست، پایین پایینها جایش نیست.

○ **بالاتر از سیاهی رنگی نیست.**

□ **توضیح:**

نور خورشید از مجموعهٔ رنگهای مختلف تشکیل شده است. به خاطر همین، به هر جسمی که بتابد، رنگی که از آن جسم منعکس شود، باعث می‌شود جسم به همان رنگ به نظر برسد. چنان که همهٔ رنگ‌های نور خورشید از جسم متصاعد شود جسم به رنگ سفید نمایان می‌شود که روشن ترین رنگها است و اگر جسمی هیچ نوری را از خود متصاعد نکند و تمام نور خورشید را در خود نگاه دارد به رنگ سیاه دیده می‌شود. حکیم نظامی گنجوی نیز در شعر زیبایی که شاید ریشهٔ همین ضرب‌المثل‌هم باشد، به این موضوع اشاره کرده است:

هفت رنگ است زیر هفت اورنگ   نیست بالاتر از سیاهی رنگ

* **کاربرد:**

اگر کسی را که در موقعیت بسیار بدی قرار دارد، تهدید کنند یا از عاقبت کاری که انجام می‌دهد، بترسانند، او با گفتن این مثل به آن‌ها می‌فهماند که از عاقبت کار هیچ ترسی ندارد؛ زیرا وضعش از این که هست، بدتر نمی‌شود.

■ **مشابه:**

● آب که از سر گذشت، چه یک وجب، چه صد وجب.

○ **بالاخانه* را اجاره داده است.**

✱ **کاربرد:**

دیوانه است، عقل ندارد، کارهایش از روی بی‌عقلی و بی‌خردی است، حرف و عملش در اختیار خودش و عقلش نیست؛ از روی دیوانگی حرف می‌زند.

■ **مشابه:**

● بالاخانه‌اش، خراب است!

□ **معنای لغت:**

* بالاخانه: در این جا به معنای مغز و سر انسان است.

○ **بالأخره لیلی زن بود یا مرد.**

آخرش معلوم شد توی سبد یارو چی بود.

○ **بالا کشیدند، یک آب هم رویش (بالایش) خوردند.**

✱ **کاربرد:**

این مثل، زمانی به کار می‌رود که به دلیل انکار طرف مقابل، دیگر امیدی به باز پس گرفت حق، مال یا امانتی که در اختیارش بوده، نیست.

مانند: از او پرسیدم که چرا امسال از میوه باغت به ما ندادی؟

گفت: «باغ چی؛ دیگر باغی نمانده.»

گفتم: «فروختی؟»

گفت: «نه بابا! شریکم بالا کشید و یک آب هم رویش خورد.»

○ **بالایت را دیدم، پایینت را هم دیدم.**

□ **توضیح:**

گدایی به در خانه‌ای رفت و با التماس از صاحبخانه در خواست کمک کرد. صاحبخانه گفت: «اگر بالاخانه بودم، حتماً برایت چیزی می‌آوردم.»

گدا ناامید شد و رفت و روز دیگر آمد. در زد و طلب کمک کرد. این بار صاحبخانه بالا بود و گفت: «اگر پایین بودم، حتماً چیزی به تو می‌دادم!»

گدا که کاملاً از او ناامید شده بود: گفت: «بالایت را دیدم، پایینت را هم دیدم!»

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی وعدهٔ دروغ بدهد و انجام کاری را به شرایط و زمانی خاص موکول کند، به کنایه از این مثل استفاده می‌شود؛ بدین معنی که وعدهٔ دروغ نده که تو اهل انجام این کار نیستی!

○ **با مردن یک میراب* شهری بی‌آب نمی‌ماند.**

✱ **کاربرد:**

هرکس قهر کند یا از بین برود، کس دیگری جایش را می‌گیرد و کارها زمین نمی‌ماند.

□ **معنای لغت:**
* میراب: تقسیم کننده آب

○ **بامش طاقت لگد ندارد.**
* **کاربرد:**
بسیار ضعیف و ناتوان، یا حساس و زودرنج است. زود درهم می‌ریزد.

○ **با هر دستی که بدهی، با همان دست پس می‌گیری.**
از هر دستی که بدهی، از همان دست پس می‌گیری.

○ **با هر گلی خاری است.**
* **کاربرد:**
به دست آوردن هر چیز زیبا و لذتبخش، با رنج و سختیهایی همراه است که باید تحمل کرد. همین رنج و سختیهاست که ارزش و بهای هدف را تعیین می‌کند.
■ **مشابه:**
● اندر پس هر خنده، دو صد گریه مهیاست.
● از پس هر خنده آخر گریه‌ای است.
● شاهنامه آخرش خوش است.
● گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به همند.
● خار با خرماست.
● جور دشمن چه کند گر نکشد طالب دوست.

○ **باهم پیر بشین، از هم سیر نشین.**
* **کاربرد:**
۱ـ دعایی است که پدر عروس هنگامی که دختر خود را به داماد می‌سپارد، به عنوان دعا می‌گوید. بزرگان فامیل نیز برای عروس و داماد، با گفتن این جمله، آرزوی خوشبختی و سعادت می‌کنند.

۲ـ وقتی دو نفر با هم کاری را به صورت مشترک آغاز می‌کنند، برای آرزوی موفقیتشان، این مثل را می‌گویند.

۳ـ وقتی دو نفر که باهم تناسب ندارند، تصمیم می‌گیرند با هم ازدواج کنند یا کاری را شروع کنند، برای ابراز مخالفت با همکاری و ازدواجشان، به طعنه این مثل گفته می‌شود تا هم آرزوی خیر برای آن‌ها شده باشد، هم بیان مخالفت با زبانی شیرین صورت گرفته باشد.

○ **با هم مثل تیغ و ابریشم هستند.**

صحبت سنگ و سبو، راست نیاید هرگز.

○ **با هم مثل کارد و پنیرند.**

✱ **کاربرد:**

آن قدر با هم اختلاف دارند که صلح و آشتی میان آن‌ها امکان ندارد.

■ **مشابه:**

● صحبت سنگ و سبو، راست نیاید هرگز.

○ **با همه بله (بلی)، با من بله. (بلی)**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مرد بدهکاری سراغ یکی از دوستان خود رفت که به خود او هم بدهکار بود. از قرض و طلبکارانش گفت واز رفیق خود خواست تا راهی پیش پایش بگذارد و او را از این گرفتاری رها کند، رفیق او که خود مبلغی پول به او قرض داده بود، فکر کرد اگر دوستش از دست دیگران خلاص شود، حتماً پول او را پس خواهد داد. این بود که به او پیشنهاد کرد که، هر وقت یکی از طلبکارها به سراغت آمدند تا از تو پولشان را پس بگیرند، هیچ چیز نگو جز «بله» هرچه گفتند فقط بگو «بله». بدهکار قبول کرد.

طلبکارها یک به یک به سراغش می‌آمدند و هرچه می‌گفتند، می‌گفت: «بله» می‌گفتند: «چرا پولمان را نمی‌دهی؟»

می‌گفت: «بله».

می‌گفتند: «می‌دهی؟»

می‌گفت: «بله».

می‌گفتند: «نمی‌دهی؟»

می‌گفت: «بله». فحش می‌دادند؛ می‌گفت: «بله» و این ماجرا آن قدر ادامه یافت که همه فکر کردند بدهکار بیچاره، دیوانه شده و حال و روز خود را نمی‌داند. به همین دلیل، یکی یکی دست از سرش برداشتند و او را به حال خود رها کردند. تا این که پس از مدتی رفیقی که راه نجات را به او یاد داده بود، به سراغش آمد که پولش را بگیرد. اما هرچه گفت، بدهکار گفت: «بله» رفیق بیچاره وقتی اوضاع را چنین دید گفت: «با همه بله، با من هم بله؟!»

✱ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کسی از حیله و نیرنگ یک دوست، دچار گرفتاری یا ضرری شود، از این مثل استفاده می‌کند.

۲ـ هنگامی که کسی برای دست به سر کردن دیگری، از راهی وارد شود که خود او استاد آن شیوه باشد، و بخواهد بگوید که حیلهٔ تو به کار نمی‌آید، این مثل را می‌گوید.

■ **مشابه:**

● بازی، بازی، با ریش بابا هم بازی.

○ **با همه پلاس، با من هم پلاس.**

بازی، بازی، با ریش بابا هم بازی.

○ **با همین چین و پا چین*، می‌خواهی بروی چین و ماچین؟**

✹ **کاربرد:**

با همین توان و وسایل اندک می‌خواهی کار به آن بزرگی را انجام بدهی؟

□ **معنای لغت:**

* پاچین: لباس زنانه

○ **باید دید قلمزن* چه قلم زده است.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ انسان باید به سرنوشتی که خداوند برایش مقدّر کرده، راضی باشد. دست خداوند، هدایت کنندهٔ زندگی همه انسانهاست.

۲ـ وقتی کسی تمام تلاشش را برای رسیدن به هدفی انجام دهد، اما هنوز از به نتیجه رسیدن مطمئن نباشد، با گفتن این مثل به خدا توکّل می‌کند و خودش را آرام می‌کند.

□ **معنای لغت:**

* قلمزن: نویسنده. در این جا به معنای خداوند است که سرنوشت آدمها را از پیش قلم زده است.

○ **باید ریش گرو بگذارم.**

□ **توضیح:**

غیرت، شرف و مردانگی از خصوصیات مهم و برجستهٔ جوانمردان است. در زمان‌های گذشته، اگر کسی دست به ریش خود می‌کشید و قولی می‌داد یا ضمانتی می‌کرد، آن قدر ارزش و اعتبار داشت که گاه پیچیده‌ترین دعواها و اختلافات با همین ریش گرو گذاشتن مردان معتمد حل می‌شد.

✹ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم، «برای حل این مشکل یا کمک به فلان کس، باید از آبرو و اعتبار و خوشنامی‌ام استفاده کنم.» از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

○ **با یک تیر دو نشان زد.**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی با انجام یک عمل، به دو نتیجه برسد، یا از دو جا بهره ببرد، می‌گویند: «با یک تیر ...»

○ **با یک دست دو هندوانه برداشتن.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی که کاری را که از عهدهٔ انجام آن برنمی‌آییم، شروع کنیم و آن را بی‌نتیجه بگذاریم، می‌گویند: «*با یک دست نمی‌توان دو هندوانه برداشت.*»

۲ـ گاهی پیش می‌آید که تصمیم داریم دو کار همزمان انجام دهیم، در حالی که انجام هر دو به‌طور همزمان، امکانپذیر نیست یا نتیجهٔ خوبی ندارد. وقتی بخواهیم تأکید کنیم که هر کاری را باید به وقت و موقع خودش انجام دهیم، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **با یک کشمش گرمی‌اش می‌شود، با یک غوره سردی‌اش.**

□ **توضیح:**

در قدیم، بسیاری از پزشکان و مردم عقیده داشتند که در انسان چهار طبع یا طبیعت وجود دارد؛ سردی، گرمی، صفرا و بلغم. آن‌ها هریک از ناراحتیها و بیماریها را به خوب بودن وضع یکی از این چهار طبیعت انسان می‌دانستند و همچنین عقیده داشتند که تمام مواد خوراکی، تولید کنندهٔ یکی از چهار طبع هستند و هنگام استفاده از آن‌ها باید طبع آن را در نظر داشت. بر همین عقیده کشمش را از خوراکیهای گرم و غوره را دارای طبع سرد می‌دانستند.

✱ **کاربرد:**

او خیلی زود رنج و حساس است؛ با کوچک‌ترین حرف و عملی، از دیگران دلخور می‌شود. همه چیز زود به او اثر می‌کند.

○ **با یک گل بهار نمی‌شود.**

□ **توضیح:**

در اواخر زمستان، در بعضی محلها، گلها، آرام آرام سر از خاک در می‌آورند؛ در حالی‌که هنوز تا بهار فاصله است. بهار واقعی، وقتی است که همهٔ گلها باز شوند.

✱ **کاربرد:**

۱ـ استثنا و نمونه، نشانهٔ کل نیست، با یک خوب، نمی‌شود تمام دنیارا پر از نیکی دانست.

۲ـ دربارهٔ کسی که قبلاً همه کارهایش بد و مأیوس کننده بوده و حالا کار خوبی انجام داده، نباید گفت که دیگر از راه بدی برگشته است.

■ **مانند:**

باید همه به قانون عمل کنند تا جامعه نظم بگیرد، با یک گل بهار نمی‌شود!

○ **با یک من عسل (شیره) هم نمی‌شود خوردش.**

✱ **کاربرد:**

بعضی آدمها آن قدر تلخ و بداخلاق و بد زبان هستند که به هیچ کس روی خوش نشان

نمی‌دهند. هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند خنده بر لبانشان بیاورد و چهرهٔ اخمویشان را باز کند. در چنین مواقعی است که به طنز و کنایه گفته می‌شود: «*با یک من عسل هم نمی‌شود خوردش!*»

■ **مشابه:**

● از ابروش سرکه می‌ریزد.

○ **با یک «یاعلی» نتیجه یک عمر «یا حسین» مرا می‌بری؟**

آنچه با هزار یا حسین جمع کرده‌ام، تو با یک یا علی می‌بری.

○ **ببخشید کتک شما را حلّاج خورد.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند حاکمی بود و قصر و آب و ملکی داشت. یک شب وقتی حاکم برای خواب به بستر می‌رفت، متوجه شد که تشک او سفت شده و پنبه تشکها نیاز به حلاجی دارد. به مأموران دستور داد، صبح اول وقت حلّاج را بیاورند تا پنبهٔ تشکها را بزند. همین موقع، به وزیر خبر دادند که نانوایی هنگام فروش نان، به مردم کم فروشی می‌کند و پول ناحق از مردم بیچاره می‌گیرد. وزیر دستور داد صبح زود نانوا را بیاورند تا به سزای عملش برسد و دیگر فکر دزدی به سرش نزند. صبح شد. نگهبان نزد وزیر آمد و گفت: «قربان کسی را که دیشب فرمان داده بودید بیاید به حضورتان آورده‌ایم.»

وزیر دستور داد چوب و فلک حاضر کردند و حلّاج بیچاره و از همه جا بی خبر را آن قدر زدند که چیزی نمانده بود بمیرد. در آخرین لحظات متوجه شدند که او حلّاج است و برای پنبه‌زنی آمده. همین موقع نانوا را به حضور وزیر آوردند. حاکم شرمنده، رو به نانوا کرد و گفت: «ببخشید کتک شما را حلّاج خورد!»

✱ **کاربرد:**

این مثل به شوخی یا تمسخر، در مورد کسی به کار می‌رود که گناه یا اشتباهی را مرتکب شده باشد؛ ولی شانس و اقبال با او یار بوده و کسی دیگر جای او تنبیه و مجازات شود.

○ **بِبُرّی درد دارد، نبرّی زشت است.**

فرزند بی‌ادب، مثل انگشت ششم است؛ ببرّی درد دارد، نبرّی زشت است.

○ **ببینیم، چند مرده حلّاج است!**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند «حلّاج» لقب یکی از بزرگ‌ترین عارفان ایران به نام «ابوالمغیث عبدالله بن احمد بن ابی طاهر» معروف به حسین بن منصور حلاج است. پدر او در خوزستان به کار حلّاجی و پنبه‌زنی مشغول بوده و علت لقب او به همین دلیل است. گفته‌اند که بیست و دوبار به زیارت کعبه رفت. او عقاید و افکار فیلسوفانهٔ خود را آشکار بیان می‌کرد و افکارش انقلابی در فلسفهٔ شرق به وجود آورد. اما مردم عادی، تحمل شنیدن عقاید و افکار تازهٔ او را نداشتند. به همین دلیل، او را به شعبده‌بازی و کفر متهم

کردند. تا این که سرانجام به دستور خلیفه، او را دار زدند.
دار زدن منصور حلّاج، به شکل فجیعی صورت گرفت. ابتدا دو دستش را بریدند. در آن هنگام او خندید. علت خندیدنش را پرسیدند. گفت: «دست، از آدمی بسته جدا کردن آسان است.»
بعد، دو دست خون آلود بر صورتش کشید. گفتند: «چرا چنین کردی؟»
گفت: «خون بسیاری از من رفته، می‌ترسم که دشمنان زردرویی‌ام را به حساب ترس من بگذارند. «خون بر چهره مالیدم تا سرخ‌روی باشم که گل گونه مردان، خون ایشان است.» آن گاه چشمهایش را کندند. در این هنگام، قیامتی در میان هواداران ش برخاست و چند ساختمان و دکان را به آتش کشیدند. سپس زبانش را بریدند. شب هنگام وقتی که سرش را می‌بریدند، باز هم خندید و بعد جان داد. سپیده دم پیکرش را به آتش کشیدند و خاکسترش را به رود دجله ریختند. بی شک همین صبر و تحمل حلّاج و ایستادگی بر سر عقایدش بود که این ضرب‌المثل را در مورد صبر و ایستادگی او سر زبانها انداخته است.

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی ادعا و لاف بی مورد در مورد تواناییها و قدرت خویش می‌زند، دیگران می‌گویند: «بگذارید ببینیم، چند مرده حلّاج است؟» یعنی بگذارید ببینیم توان و طاقتش تا چه حد است و تا چه حد راست می‌گوید و توانایی فلان کار را دارد.

۲ـ برای امتحان کردن قدرت صبر و تحمل و پایداری دیگران، این مثل را دلیل می‌آورند.

○ ببینیم و تعریف* کنیم.

□ توضیح

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند پس از این که چنگیز خان مغول سرزمینی را به تصرف خود درآورد، یکی از شاهزادگان آن سرزمین علیه او به قیام و مبارزه برخاست. شاهزاده را دستگیر کردند و به حضور چنگیز خان آوردند. چنگیز به شاهزاده گفت: «می‌دانی من بزودی پادشاه همهٔ کشورهای روی زمین خواهم شد، پس چرا علیه من قیام کرده‌ای و یاغی شده‌ای؟»
شاهزاده گفت: «من که فکر نمی‌کنم در آن روز کسی در دنیا زنده مانده باشد تا پادشاهی تو را بر همه دنیا ببیند، زیرا به دستور تو، همهٔ مردم جهان هم به قتل خواهند رسید.» چنگیز گفت: «همه زنده خواهند ماند و همه خواهند دید؛ زیرا کسی بدون تقصیر و بی دلیل به قتل نخواهد رسید.»
شاهزاده لبخندی زد و گفت: «بمانیم، ببینیم و تعریف کنیم!»

✹ **کاربرد:**

هنگامی که کسی انجام دادن کاری بزرگ را وعده دهد که انجام آن در حد توان و امکاناتش نباشد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود. با این ضرب‌المثل، به آدم مدعی گفته می‌شود که ادعای تو را قبول ندارم و هر وقت به چشم دیدم، باور می‌کنم و به تو آفرین خواهیم گفت.

□ معنای لغت:

* تعریف کنیم: در این جا به معنای تحسین کردن و آفرین گفتن است.

○ **بپّا* کوزه را نشکنی.**

✱ **کاربرد:**

مراقب باش در عوض مفید بودن، باعث زحمت و دردسر نشوی، حواست باشد به خیال خیر رساندن، موجب ضرر و زیان نشوی!

□ **معنای لغت:**

* بپّا: نگاه کن، مواظب باش.

○ **بپوش بپوش مبارک است، بکن بکن، امانت است.**

□ **توضیح:**

گرچه کمک گرفتن و یاری خواستن از دیگران خوب است؛ اما امانت گرفتن زیاد پسندیده نیست.

✱ **کاربرد:**

این مثل، اشاره به این دارد که اگر چیزی را از دیگران به امانت گرفتی، باید خیلی زود آن را به صاحبش برگردانی و نباید کالای امانتی را برای مدتی طولانی پیش خود نگه داشت. با به کار بردن این ضرب‌المثل، به طرف می‌فهمانند که زمان امانت گرفتن کوتاه و زودگذر است و بهتر است انسان به آنچه دارد، قناعت کند و از دیگران چیزی را وام و امانت نگیرد.

■ **مشابه:**

● هرکه سوار خر مردم شود، زود پایین می‌آید.

● رختی که تهران از کسی عاریه بگیری، باید در کرمان بپوشی.

○ **بچهٔ اول، مال کلاغ است.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند کلاغی با طوطی‌ای دوست شدند و در یک آشیانه باهم بودند. یک روز طوطی کرمی را پیدا کرد آن را به کلاغ داد و گفت: «این را به آشیانه ببر و به زیباترین جوجه بده.» طوطی مطمئن بود که جوجه خودش از جوجه کلاغ زیباتر است. کلاغ کرم را به لانه مشترکشان برد نگاهی به جوجه‌ها انداخت و کرم را به جوجه خودش داد و وقتی طوطی از کار او خبردار شد گفت: «چرا کرم را به جوجه کلاغ دادی؟»

کلاغ گفت: «جوجه خودم از همهٔ جوجه‌های دنیا زیباتر است.»

✱ **کاربرد:**

هرکسی فرزند خود را بی‌عیب و نقص و زیبا می‌داند.

■ **مشابه:**

● بچه سوسک از دیوار بالا می‌رفت، مادرش می‌گفت: قربان دست و پای بلوریت.

○ **بچه‌ای که بچگی نداشته باشد بچه نیست.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند تعدادی از دانشمندان که تعریف علم و دانش بوعلی سینا را شنیده بودند،

به شوق دیدارش، پرسان پرسان راه خانهٔ او را در پیش گرفتند تا به کوچه‌ای رسیدند که عده‌ای از بچه‌ها در آن مشغول بازی بودند. از بچه‌ها نشانی خانه بوعلی سینا را گرفتند. کودکی هشت ساله جلو دوید و خانه را نشان داد. آن کودک، خود بوعلی سینا بود. هنگامی که میهمانان در اتاق، منتظر ورود او نشسته بودند، کودک لباس عوض کرد و وارد اتاق شد. همه باتعجب او را نگاه کردند. یکی از دانشمندان پرسید: «شما با این همه دانش و آگاهی، چرا با کودکان بازی می‌کنید؟»

بوعلی سینا جواب داد: «این حالت به خاطر دانش من است و آن حالت به خاطر کودکی‌ام.»

❋ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که پدر و مادری، از شیطنت و بازیهای پر جنب و جوش کودک خود شکایت کنند، در پاسخ به گله آن‌ها از این مثل استفاده می‌شود.

۲ـ وقتی بچه‌ای کاری کند که عاقلانه نباشد یا زیانی برساند، دیگران برای این که پدر و مادرش عصبانی نشوند یا خجالت نکشند، این مثل را می‌گویند.

○ **بچه خود را می‌زند تا چشم همسایه بترسد.**

زورش به خر نمی‌رسد، پالان را می‌کوبد.

○ **بچه، حکم* طوطی را دارد.**

□ **توضیح:**

طوطی از جانورانی است که به تقلید گفتار انسان می‌پردازد و حنجره‌اش این قدرت را دارد که با تمرین و تکرار، بعضی حرفها و کلمه‌ها را مانند انسان اداکند. به همین دلیل، همیشه حالت «تقلیدپذیری» و «تکرار» را به طوطی نسبت می‌دهند.

❋ **کاربرد:**

در مقابل بچه‌ها باید مواظب اعمال و گفتار خودمان باشیم. بچه‌ها قدرت تقلید و الگوپذیری شدیدی دارند. هرکاری بکنیم و هرچه بگوییم آن‌ها تکرار می‌کنند.

□ **معنای لغت:**

* حکم: در این جا به معنای مثل و مانند است. بچه مثل طوطی است.

○ **بچه حلال‌زاده به خاله‌اش می‌رود.**

□ **توضیح:**

وقتی بچه‌ای ظاهر خوب یا رفتاری پسندیده داشته باشد، هریک از افراد فامیل پدر و مادر، سعی می‌کنند شباهتهای بچه را به خودشان نسبت دهند.

❋ **کاربرد:**

این مثل، به شوخی در مورد بچه‌ای که شیطنت می‌کند و باعث اذیّت و آزار دیگران می‌گردد، استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● بچهٔ حلال‌زاده به دایی‌اش می‌رود.

○ **بچه را قنداق می‌کند می‌گذارد بغل آدم!**

✵ **کاربرد:**

دروغ و تهمتی را چنان به آدم نسبت می‌دهد که هیچ راه فراری باقی نمی‌ماند.

○ **بچه که دامن را شناخت بر زمین ننشیند.**

□ **توضیح:**

از نظر روانشناسی، عادت‌ها از زمان بچگی در انسان ایجاد می‌شوند و اگر در سنین خاصی، برای از بین بردن آن‌ها اقدام نشود، همیشه باقی می‌مانند.

✵ **کاربرد:**

هرکسی ـ بخصوص بچه‌ها ـ وقتی به چیزی عادت کند، بسختی می‌توانند آن عادت را ترک کند.

■ **مشابه:**

● ترک عادت، موجب مرض است.

○ **بچه که راه افتاد، سرکو را هم باید گل میخ کرد.**

خانهٔ بچه‌داری، سرکو رابایدگل میخش کرد.

○ **بچه نازادن به از شش ماهه افکندن جنین*!**

□ **توضیح:**

خانمهای باردار، بعضی وقتها به دلایل جسمی خاص خودشان یا حوادث غیرمنتظره، جنین خود را در ماه‌های مختلف بارداری از دست می‌دهند. این مسأله، خطرناک است و ممکن است باعث شود زنی برای همیشه نازا بماند.

✵ **کاربرد:**

کاری را انجام ندادن، بهتر از انجام ناقص و نیمه کارهٔ آن است. پروراندن جنین درون بطن مادر، به انجام کار و پروراندن و به ثمر رساندن آن تشبیه شده است. همیشه باید کار را تا آخر ادامه داد تا به نتیجه برسد. مثل، توصیه و سفارشی به پشتکار و علاقه‌مندی به کار و سعی و تلاش است.

□ **معنای لغت:**

* جنین: بچه‌ای که در شکم مادر است و هنوز به دنیا نیامده است.

○ **بچه همسایه زود بزرگ می‌شود.**

✹ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که کسی موقعیت، دارایی و امکانات موجود در زندگی خود را نادیده گرفته و حسرت زندگی دیگران را بخورد.

■ **مشابه:**

● مرغ همسایه غاز است.

○ **بختِ بدبین از اجل هم ناز می‌باید کشید.**

✹ **کاربرد:**

اگر کسی به ضرر و زیان هم راضی شود تا کاری پیش برود، امّا دیگران بازهم فرصتی به او ندهند، این مثل را می‌گوید.

○ **بخت که برگردد، فالوده دندان می‌شکند.**

□ **توضیح:**

فالوده نوعی خوراکی است که از نشاسته تهیه می‌شود. به این صورت که نشاسته را به صورت رشته‌های باریک درمی‌آورند و بعد، آن را همراه شربت و آبلیمو می‌خورند. فالوده، بیشتر در فصل تابستان و به صورت خنک مصرف می‌شود.

✹ **کاربرد:**

گاهی شرایطی پیش می‌آید که عادی‌ترین و معمولی‌ترین کارها، درست از آب در نمی‌آید یا نتیجهٔ کار، چیزی برخلاف انتظار می‌شود. در این جور مواقع، شخص برای نشان دادن نارضایتی خود از شرایط می‌گوید: «بخت که برگردد ...»

■ **مشابه:**

● برای آدم بدبخت، از در و دیوار می‌بارد.

● بدبخت اگر مسجد آیینه بسازد — یا طاق فرو ریزد و یا قبله کج آید

● قدم نامبارک محمود — چون به دریا رود برآید دود

○ **بخواب که جات*است.**

✹ **کاربرد:**

هنگامی که کسی به دلیل کاری که انجام داده، دچار گرفتاری یا مشکلی شود که حقش بوده و سزاوار آن همه دردسر باشد، از این مثل استفاده می‌شود و با کنایه به او تأکید می‌شود که خودت کردی، حالا هم حقت است که دردسرش را بکشی.

■ **مشابه:**

● خود کرده را تدبیر نیست.

□ **معنای لغت:**

* جات: جایت

○ **بخور و بخواب کار من است، خدا نگهدار من است.**

✱ **کاربرد:**

به شوخی، به آدم تنبل و بی‌کار گفته می‌شود. کسی که هیچ کار و تلاشی نمی‌کند، ولی روزی‌اش می‌رسد.

■ **مشابه:**

● وقت کار کردن چلاقه، وقت خوردن قلچماقه.

● وقت خوردن من شیر و تو شیر بچه، وقت کار کردن من پیر و تو بچه.

○ **بخیه‌اش روی کار افتاده!**

□ **توضیح:**

معمولاً بخیه یا کوک، برای وصل کردن دوتکه پارچه، چرم و ... به یکدیگر، به کار می‌رود و اثر دوخت و یا نخ روی کار مشخص است و می‌توان فهمید که آن پارچه یا چرم قبلاً بخیه شده است. کسی که به کار بخیه زدن یا وصله کردن می‌پردازد، سعی دارد آن قدر ظریف کار کند که اثر آن معلوم نشود.

✱ **کاربرد:**

اگر کسی کاری را به طور پنهانی و دور از چشم دیگران انجام دهد؛ اما اثر آن، دیده شود و به شکلی باعث رسوایی او شود، می‌گویند: «*فلانی بخیه‌اش روی ...*»

یعنی کار پنهانی یا حیله‌اش آشکار شده است.

■ **مشابه:**

● پته‌اش روی آب افتاد!

○ **بخیه به آبدوغ می‌زند.**

□ **توضیح:**

آبدوغ مخلوطی است از ماست و آب. گاه نان تکه تکه شده و کشمش و گردو و خیار ریز شده بر آن می‌افزایند تا غذایی به نام «آبدوغ خیار» فراهم شود. آبدوغ مایع است و نمی‌توان آن را بخیه زد و یا دوخت.

✱ **کاربرد:**

۱ـ بعضی آدمها از شدت بی‌کاری و بی‌مسؤولیتی خود را به کارهای بی‌فایده و پوچ مشغول می‌کنند. در مورد چنین افرادی گفته می‌شود، بخیه *به آبدوغ می‌زند.*

۲ـ این ضرب‌المثل به کنایه در مورد فروشنده یا کاسبی که بازار چندان پر رونق و پرفروشی ندارد، نیز گفته می‌شود.

۳ـ کاری که می‌کند بیهوده است و فایده‌ای ندارد، تلاشش بی‌ثمر خواهد بود.

■ **مشابه:**

● آب در هاون کوبیدن.

● باد در قفس کردن.
● آهن سرد کوفتن.
● گره به باد زدن.
● با آبکش آب آوردن.

○ **بخیه صدتا یه غاز* زدن.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی کاری بیهوده و بی‌نتیجه انجام دهد، می‌گویند: *«بخیه صد تا یه غاز می‌زند»*

۲ـ در مورد کسی که تلاش بسیاری می‌کند، اما مزد کمی می‌گیرد، این مثل گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● آب در هاون کوبیدن.
● بخیه به آب دوغ زدن.
● گره به باد زدن.
● گره بر آب زدن.

□ **معنای لغت:**

* یک غاز: واحد پولی قدیمی، پول بسیار کم و بی‌ارزش.

○ **بد است، بدتر نیاید!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد ؛ می‌گویند روزی «حجاج بن یوسف» که به ستمکاری و ظلم زیردستان و مردم معروف بود، از سوار ان خود دور افتاد. اسبش رم کرد و او را داخل رودخانه انداخت. مردی روستایی او را نجات داد. حجاج که خود می‌دانست مردم آرزوی مرگ او را دارند، از این کار مرد روستایی تعجب کرد و روز بعد او را نزد خود خواند و دلیل این کارش را پرسید. مرد گفت: «پدرت مردی بسیار ستمکار و ظالم بود. پس از مرگ او، تو روی کار آمدی که از او ظالم‌تر و ستمکارتری. ترسیدم با مرگ تو، کسی بدتر از تو بیاید و بر ما ظلم و ستم بیشتری روا دارد.»

✱ **کاربرد:**

این مثل اشاره به رضامندی و خرسندی انسان از وضعیتی نامناسب در مقابل وضعیتی بسیار بدتر و دشوارتر است و دعا جهت این که وضعیت از آنچه که هست، بدتر نشود.

○ **بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد — یا طاق فرو ریزد و یا قبله کج آید**

قدم نامبارک محمود — چون به دریا رود برآرد دود

○ بد بد است گرچه نیکدان باشد.

سگ، سگ است، گرچه پاسبان باشد.

○ بدتر ز گناه می‌شود عذر گناه.

□ توضیح:

شخص گناهکار، سعی می‌کند برای برائت خویش از گناهی که انجام داده، دلیل و برهان بیاورد و به این شکل، کارش را بدتر می‌کند.

✱ کاربرد:

این مثل، در مورد کسانی به کار می‌رود که مرتکب خطا و اشتباهی شده‌اند، اما اشتباه خود را نمی‌پذیرند و به جای عذرخواهی، به بهانه تراشی می‌پردازند و سعی می‌کنند برای خطایی که کرده‌اند، دلیل بیاورند.

○ بد را به بد بسپار، عدو را به ذوالفقار.

□ توضیح:

ذوالفقار شمشیر حضرت علی علیه‌السلام است و نشانهٔ برقراری عدالت و گرفتن حق مظلوم از ظالم است. حضرت علی علیه‌السلام با همه مهربانی و جوانمردی خود، در برابر ظالمان، سختگیر و بی‌گذشت بود و در جنگ با دشمنان دین، قاطع.

✱ کاربرد:

۱ـ کار بد هرکس، به عهدهٔ خودش است؛ تو او را مجازات نکن، مجازات او با خداست. تو خودت دست انتقام نباش، خدا او را تنبیه و مجازات می‌کند.

۲ـ وقتی به کسی ظلم شده باشد، اما او توانایی گرفتن حق خودش را نداشته باشد، برای آرام کردنش، از این مثل استفاده می‌شود.

○ بدمعامله آشنای قاضی است.

□ توضیح:

کسی که در کار خرید و فروش، حساب و کتاب درستی ندارد، همیشه دچار گرفتاری است و با شکایت این و آن، مجبور است نزد قاضی برود.

✱ کاربرد:

۱ـ این مثل در مورد کسی استفاده می‌شود که به دلیل بدحسابی و فریبکاری در خرید و فروش، همیشه با قانون و دادگاه سر و کار دارد.

۲ـ در مورد کسی که با شجاعت، دست به فریب دیگران می‌زند و از عاقبت کار نمی‌ترسد، می‌گویند که، حتماً با قاضی آشنایی دارد و برای مسخره کردنش، این مثل را می‌گویند.

○ **بد مکن که بدافتی. چه مکن که خود افتی.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند پادشاهی تصمیم گرفت وز ارتش را به مردی زاهد بسپارد. پس از جست‌وجوی بسیار، دانشمند زاهدی را پیدا کرد. او را به دربارش آورد. نام این زاهد عالم «نیک رای» بود. از قضای روزگار، در دربار سلطان، مردی حسود و تنگ نظر بودکه از نزدیکی و اعتماد شاه به نیک رای، بسیار ناراحت بود. او تصمیم گرفت کاری کند که میان شاه و نیک رای فاصله بیندازد و شاه را علیه او بشوراند. یک روز که شاه را تنها دید، فرصت را غنیمت شمرد، نزد سلطان رفت و گفت: «نیک رای هر جا می‌نشیند، از بوی بد دهان شما حرف می‌زند. او گفته است که هر بار شما با او سخن می‌گویید، مجبور است آستین قبای خود را جلوی بینی‌اش بگیرد!»

مرد حسود و سخن چین، شاه را در حالی که عصبانی و ناراحت بود، ترک کرد تا به خانه باز گردد. نیک رای را دید و او را با اصرار فراوان برای خوردن غذا به خانهٔ خود برد. به همسرش گفت که مقدار زیادی سیر داخل غذا بریزد نیک رای که نخوردن غذا را دور از ادب می‌دانست، مشغول خوردن غذای پر سیر شد. همین موقع، مأموران به خانهٔ مرد حسود آمدند و گفتند: «پادشاه دستور داده فوری نیک رای نزد او برود.» نیک رای به فرمان شاه، به طرف قصر شتافت و نزد شاه رفت. شاه برای امتحان کردن او، سرش را نزدیک گوش نیک رای برد تا به او حرفی بزند. اما نیک رای که مقدار زیادی سیر خورده بود، از ترس این که بوی بد دهانش سلطان را آزار دهد، آستین قبای خود را جلوی دهانش گرفت. پادشاه سخت برآشفت و تصمیم گرفت نیک رای را از میان ببرد؛ ولی ترجیح داد طوری این کار را انجام دهد که او متوجه فرمان شاه نشود. پس به او گفت: «نیک رای مدتی است که در خدمت ما هستی، ولی هیچ پاداشی به تو نداده‌ایم. امروز حرکت کن و به ده فرسنگی یمن برو. آن جا قلعه‌ای است به نام قلعهٔ صعلوک. نامه‌ای به تو خواهم داد که نامه را به معتمد من در قلعه بدهی.»

سلطان در نامه نوشته بود آورندهٔ نامه را بی‌معطلی بکشید و سر از تنش جدا کنید. نامهٔ لاک و مهر شده را به نیک رای داد و گفت: «در آن جا صندوقچه‌ای از جواهرات دارم. صندوقچه را بگیر و آن را برای خودت خرج کن.»

نیک رای به قصد رفتن به قلعه صعلوک، از قصر خارج شد. مرد حسود تصور کرد شاه متوجه دروغ او شده و براستی قصد دادن پاداش و هدایای گرانبها به نیک رای را دارد. مرد ترسید که دیر یا زود به غضب و خشم شاه گرفتار شود. به همین دلیل، خود را به نیک رای رساند و گفت: «من هم عازم همان قلعه هستم. نامه را بده تا من برسانم. صندوقچه را هم برای تو می‌گیرم و می‌آورم. لازم نیست تو راهی به این طولانی را بپیمایی.»

نیک رای پذیرفت و نامه را به او داد. مرد حسود همین که به قلعه رسید، معتمد شاه با خواندن نامه، دستور داد سر از تنش جدا کنند. وقتی سر را نزد سلطان یمن آوردند، نیک رای همه چیز را تعریف کرد و حقیقت بر شاه آشکار شد.

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که کسی به منظور آزار و اذیت یا شکست دادن کسی و گرفتار کردن او طرح و نقشه‌ای داشته باشد؛ ولی از قضای روزگار، همه چیز علیه خودش

تمام شود و گرفتاری و بدبختی گریبان خودش را بگیرد.

۲ـ برای هشدار دادن به کسانی که همیشه در فکر آزار و اذیت دیگران هستند و از عاقبت کار بد خود نمی‌ترسند، این مثل گفته می‌شود.

■ **مشابه:**
- چاه‌کن همیشه ته چاه است.
- هرچه کنی، به خود کنی — گر همه نیک و بد کنی

○ **بدهکار را رو بدهی، طلبکار می‌شود.**

✱ **کاربرد:**
همیشه و با همه کس باید حد و حدود روابط را حفظ کرد؛ چرا که بعضی آدم‌ها مرزی بین جسارت، بی‌احترامی و صمیمیت نمی‌بینند. این ضرب‌المثل در مورد چنین افرادی به کار می‌رود؛ خواه به قصد آگاه کردن کسی از رعایت حدود دوستی با دیگران، خواه به قصد مزاح با کسی که محبت‌ها و الطاف دوستش را فراموش کرده و به قول معروف، حالا یک چیزی هم طلبکار شده!

■ **مشابه:**
- به آدم پرمایه که رو بدهی، لایی و آستر هم طلبکار می‌شود.
- رو که بدهی، آستر هم می‌خواهد.
- گدا را رو بدهی، صاحب‌خانه می‌شود.

○ **بدی نرفته، که خوبی جایش را بگیرد.**

□ **توضیح:**
این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی حاکمی ظالم و ستمگر به شکار رفته بود. درگیر و دار شکار، از لشکر و همراهیان خود جدا شد. شب از راه رسید و تاریکی همه جا را فرا گرفت. حاکم در تاریکی شب، راه را ندید و به آب افتاد. چیزی نمانده بود که غرق شود، فریاد می‌زد و کمک می‌خواست. رهگذری حاکم را شناخت و او را از مرگ نجات داد. حاکم از او پرسید: «چه نام داری و کجا زندگی می‌کنی.» رهگذر گفت: «نامم فلان است و در فلان محله زندگی می‌کنم.»
صبح روز بعد، حاکم بر تخت قدرت نشست و فرمان داد تا فلانی را از فلان محله بیاورید. مرد را آوردند. حاکم گفت: «از تو سؤالی می‌کنم؛ اگر راست جواب دهی، رها خواهی شد و اگر دروغ بگویی، سر از تنت جدا خواهم کرد.» مرد بیچاره، چاره ندید جز پذیرفتن حرف حاکم. حاکم پرسید: «اگر شخصی ظلم و بیداد کرده باشد و مردم آرزوی مرگ و نابودی او را داشته باشند و اگر آن ظالم به بلایی گرفتار شود که به مرگ و فنا نزدیک شود، ولی شخصی از راه برسد، او را نجات دهد. دوباره ظلم و ستم او را بر سر مردم برگرداند، با او باید چه رفتاری کرد.»

مرد پاسخ داد: «شاها! دانستم که چه می‌گویید. آن ظالم که بر خلق خدا ستم می‌کند، شما هستید که در بلا گرفتار بودید و کسی که شما را نجات داد، من بودم. چرا که پدر شما نیز بر ما حکومت می‌کرد و حاکمی بود ظالم و ستمگر. مردم او را نفرین می‌کردند که نابود شود و امیدوار بودند شما که پسر او بودید، با عدل و انصاف بر مردم حکومت کنید. وقتی او مُرد شما صدها بر ابر از او بیشتر ظلم کردید. ترسیدم مبادا شما هم بمیرید و پسر شما صدها بر ابر ظالم‌تر و ستمگرتر از شما باشد.»

حاکم خندید و گفت: «تو را بخشیدم».

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم، با رفتن ظالم یا ستمگری، امیدی نیست که فردی عادل و با انصاف جای او را بگیرد. این طلسم قدرت و اختیار است که موجب می‌شود کسی که بر تخت قدرت و حکومت می‌نشیند، به مردم ظلم کند و آنان را آزار دهد.

۲ـ این مثل را کسانی به کار می‌برند که حال و حوصله و ارادهٔ مبارزه با ظلم را ندارند و به وضعی که دارند، تن داده‌اند.

○ **برادران جنگ کنند، ابلهان باور.**

قوم و خویش اگر گوشت هم را بخورند، استخوان هم را پیش غریبه نمی‌اندازند.

○ **برادر را به جای برادر نمی‌کشند. (نمی‌گیرند)**

* **کاربرد:**

۱ـ هر کسی خود، مسؤول اعمال خویشتن است. اگر کسی گناهی مرتکب شود، نباید حتی نزدیکترین فرد به او را هم محکوم دانست؛ چون انسان اختیار اعمال خودش را چه خیر باشد و چه شر، دارد.

۲ـ وقتی کسی بخواهد از گناه اطرافیانش فاصله بگیرد و خود را جدا از آن‌ها نشان دهد، این مثل را می‌گوید.

■ **مشابه:**

● کسی را توی گور کسی نمی‌گذارند.
● همسایه را به گناه همسایه نمی‌گیرند.
● تو را به گور من نمی‌گذارند.

○ **برادری‌ات بجا، بزغاله یکی هفت صنّار*.**

□ **توضیح:**

این مثل، ترجمهٔ غیرمستقیم یکی از فرموده‌های حضرت علی علیه‌السلام است که گفته‌اند: «مانند بر ادر ان با

هم معاشرت کنید و مانند بیگانگان با هم معامله کنید».

✱ **کاربرد:**

دوستی و برادری نباید در حساب خرید و فروش و معامله تأثیر بگذارد.

■ **مشابه:**

● حساب حساب است، کاکا برادر.

□ **معنای لغت:**

صنّار: واحد پول کم ارزش در قدیم.

○ **برادری و خواهری به صحرای کربلا آمده.**

✱ **کاربرد:**

وقتی خواهر و برادری با هم دعوایشان بشود دیگران با گفتن این مثل آن‌ها را بـه آشـتی و مهربانی دعوت می‌کنند و می‌گویند برادری و خواهری را باید از امام حسین علیه‌السلام و خواهرش زینب در کربلا یاد گرفت.

○ **برای تون‌تاب* تخت حمام** تخت سلطنت است.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند تون‌تابی در خواب دید، بر تخت سلطنت نشسته است. با شوق و هیجان بسیار، خواب خودرا برای دانشمندی تعریف کردو آن دانشمند خواب شاگردرا تعبیر کردو به او وعده داد که حتماً بر تخت سلطنت خواهد نشست.

تون‌تاب به شوق روزی که بر تخت سلطنت بنشیند، کار کرد و کار کرد ؛ تا این که از تون‌تابی حمام به جامه‌داری*** رسید، مدتی گذشت. صاحب حمام مرد و او که مردی پاک و درستکار بود، با هـمسر صاحب حمام عروسی کرد و ادارهٔ حمام به او سپرده شد و به جای صاحب حمام بر تخت حمام نشست.اما شب و روز فکرش تخت سلطنت بود و وعده‌ای که مرد عالم به او داده بود. یک روز دوباره نزد مرد عالم رفت و گفت: «پس چه شد تخت سلطنت؟ امروز بر تخت حمام نشسته‌ام.»

مرد عالم گفت: «برای تون‌تابی که از صبح تا شب و از شب تا صبح، پا میان فضلهٔ چهارپایان می‌گذارد تا کورهٔ حمام را گرم نگه دارد، نشستن بر تخت حمامی و دستور دادن به زیردستان، همان تخت سلطنت است!»

در قدیم، حمامها عمومی بود و خزانه داشت. زیر خزانه آتش روشن می‌کردند تا گرم شود. وسیلهٔ درست کردن آتش و گرم کردن خزانه بیشتر، فضولات چهارپایان و چوبهای خشک بود. تون‌تاب کارش این بود که آتش زیر خزانه را روشن نگه دارد تا آب سرد نشود.

✱ **کاربرد:**

موفقیت و پیشرفت هرکس، بستگی به شرایطی دارد که نباید حتی دور از انتظار یا غیر واقع باشد. هنگامی که کسی موقعیتی به نسبت بهتر از سابق پیدا کند و در تصور خود، چیزی بیشتر از آنچه به دست آورده است، توقع داشته باشد، از این مثل استفاده می‌شود.

□ **معنای لغات:**

* تون‌تاب: مسؤول روشن نگه داشتن آتش حمام‌ها بود.

** تخت حمام: صاحب و مسؤول حمام را استاد می‌گفتند. استاد روی تختی بزرگ می‌نشست و از مشتریها پول می‌گرفت و به کارگران حمام امر و نهی می‌کرد

*** جامه‌دار: مسؤول نگهداری لباس کسانی که به حمامهای عمومی می‌آمدند.

○ **برای خالی نبودن عریضه*!**

● **کاربرد:**

وقتی بخواهیم پس از سفارشهای لازم، برای این که طرف حرفمان را فراموش نکند، چیزی هم به عنوان یادآوری به او بدهیم از این مثل استفاده می‌کنیم. در قدیم وقتی نامهٔ شکایتی به حاکمی می‌نوشتند، چیزی هم رشوه می‌دادند تا فراموش نکند.

□ **معنای لغت:**

* عریضه: نامهٔ درخواست و یا شکایت

○ **برای خر یاسین خواندن.**

از این گوش گرفتن و از آن گوش در کردن.

○ **برای خری لنگ کاروان بار نمی‌افکند.**

● **کاربرد:**

به دلیل مشکلی کوچک و بی‌ارزش، نباید انجام کاری مهم را عقب انداخت. چون از قدیم گفته‌اند: «برای خری لنگ ...»

■ **مشابه:**

● به خاطر یک بی‌نماز در مسجد را نمی‌بندند.

○ **برای شیطان هم پاپوش* می‌دوزد.**

□ **توضیح:**

شیطان مظهر بدکاری، توطئه، خیانت و ... است. در ضرب‌المثل‌ها هرکسی که کار خطا یا گناهی انجام دهد، به شیطان تشبیه می‌شود وعملش هم عملی شیطانی، محسوب می‌شود.

● **کاربرد:**

وقتی بخواهند زیاد بودن حیله‌گری و فریبکاری کسی را مثال بزنند، می‌گویند: «او برای شیطان هم ...؛» یعنی، او در حقه‌بازی از شیطان هم بدتر است.

■ **مشابه:**

● شیطان را هم درس می‌دهد!

● شیطان هم به گرد پای او نمی‌رسد!

● دست شیطان را از پشت بسته!

□ **معنای لغت:**

* پاپوش: ۱ـ آنچه که به پا می‌کنند، جوراب، کفش

۲ـ هرچیزی که باعث بدنامی و بی‌آبرویی کسی شود.

○ **برای کسی بمیر که برایت تب کند.**

□ **توضیح:**

معمولاً تب و تب کردن، شروع و نشانه‌ای برای بیماری است و در زبان فارسی هم مردن برای کسی با هدفی نهایت فداکاری و از خودگذشتگی است؛ حتی اگر این فداکاری و از خودگذشتگی در حد حرف باشد.

● **کاربرد:**

این مثل، در توصیه به کسی به کار می‌رود که در محبت‌ورزی یا علاقه‌مندی، حد مناسب را برای طرف مورد نظر خود به کار نبرده است و آن شخص به دلیل ناشایستگی از محبت و احترام او، استفادهٔ غلط کرده یا حق محبت او را به جا نیاورده و باعث رنجش او شده باشد.

○ **برای کسی تره هم خرد نمی‌کند.**

● **کاربرد:**

به هیچ‌کس اهمیت نمی‌دهد. به کسی محل نمی‌گذارد. حتی در حد خواهش خرد کردن دسته‌ای تره هم اعتنا و حرف شنوی ندارد.

○ **برای لای‌جرز* دیوار خوب است.**

□ **توضیح:**

در قدیم، دیوارها قطر زیادی داشت. بناها دو طرف دیوار یا آجر یا خشت را به صورت منظم و زیبا می‌چیدند؛ اما وسط دیوار هر چه دستشان برمی‌آمد، می‌ریختند. مثلاً هر چه آجر پاره یا خشت شکسته و هر چیز بی‌ارزش که می‌دیدند، وسط دیوار می‌ریختند و روی آن را با گل می‌پوشاندند.

● **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد شخص یا اشخاصی به کار می‌رود که هیچ فایده‌ای ندارند و هیچ کاری از آن‌ها ساخته نیست.

□ **معنای لغت:**

* جرز: شکاف، سوراخ

○ **برای نهادن چه سنگ و چه زر.**

● **کاربرد:**

۱ـ گرانبهاترین و باارزش‌ترین کالاها هنگامی که مورد استفاده قرار نگیرند، بی‌ارزش و

بی‌فایده هستند و زمانی ارزش واقعیشان را پیدا می‌کنند که مورد استفاده قرار بگیرند. اگر قرار است چیزی گرانبها در جایی نگهداری یا پنهان شود، چه فرقی می‌کند کـه آن چیز با ارزش باشد یا کم بها.

۲ـ وقتی پایان زندگی، مرگ است، چه تفاوت دارد که آدم پس از مرگ خودش، ثروت زیادی به جا بگذارد یا چیزی از او باقی نماند. مهم این است که در زندگی به خشنودی خدا فکر کند.

○ **برای هر خری آخور نمی‌بندند.**

□ **توضیح:**

چهارپایان را در محلی به نام «آخور» یا «اصطبل» نگهداری می‌کنند. آخور باید تمیز شود و آب و کاه چهارپا برایش فراهم باشد. این کارها احتیاج به وقت و زحمت زیادی دارد. معمولاً اسبها و الاغهای دونده و بارکش بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرند و برایشان آب و جو و کاه تمیزی در آخورهای تمیز می‌ریزند تا خوب بخورند و بتوانند روز بعد هم کار کنند. بعکس، اسب و الاغهای تنبل یا پیر کمتر مورد توجه قرار می‌گیرند.

✺ **کاربرد:**

این مثل در موردی به کار می‌رود که بخواهند به کسی توصیه کنند که برای کسی یا موردی زحمت بکشد که ارزشش را داشته باشد؛ یعنی باید برای کسی زحمت کشید و دلسوزی و مراقبت کرد که لیاقت و شایستگی آن را داشته باشد.

○ **برای هر نخور، یک بخور پیدا می‌شود.**

□ **توضیح:**

آدمهای خسیس، نه خودشان از مال و کالای خویش استفاده می‌کنند و نه به دیگران می‌دهند؛ اما عاقبت این مال و اموال را کس دیگری تصاحب می‌کند یا پس از مرگشان، به دست کسی که آن را خرج کند، می‌افتد.

✺ **کاربرد:**

۱ـ هرکس که از داراییها، املاک یا وسایلش استفاده نکند و کسی هست که پس از او، از آن‌ها استفاده ببرد، این ضرب‌المثل در مورد نکوهش مال‌اندوزی و طمعکاری و ثروت‌اندوزی وی به کار می‌رود و همچنین برای توصیه به دیگران، که از ثروت خود بخوبی استفاده کنند.

۲ـ هنگامی که ثروتمندی خسیس صاحب فرزندی ولخرج باشد و فرزندش اندوخته‌های پدر را بی حساب خرج کند، این ضرب‌المثل به کار می‌رود.

○ **برای هفت پشتم بس است!**

□ **توضیح:**

پشت و نسل هر انسان، نشانهٔ اصل و نسب خانوادگی اوست. معمولاً بیشتر آدم‌ها، نمی‌توانند بیشتر از سه یا چهار نسل پیش از خود را تعیین کنند و بشناسند. «پشت»، هم به اجداد کسی گفت می‌شود و هم دربارهٔ فرزندان و نوادگان او به کار می‌رود.

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی در مورد نتیجهٔ کاری و عملی، راضی نباشد و دچار آسیب یا گرفتاری زیادی شده باشد می‌گوید: «برای هفت ...»؛ یعنی تا همین قدر که دچار این مشکل هستم، برای خودم و نوادگانم بس است. بهتر است ادامه ندهم.

○ **برای همه مادر است، برای ما زن بابا.**

✹ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسانی استفاده می‌شود که با همه مهربان و با محبت است؛ ولی با نزدیکان خود، خشن و بدرفتار است.

■ **مشابه:**

● ناودان دور ریز است.

○ **برای یک بی‌نماز در مسجد را نمی‌بندند.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ به خاطر یک نفر که بدی کرد، نباید از خوبی و نیکی ناامید شد. به خاطر عمل بد یک نفر، دنیا بد نمی‌شود.

۲ـ از ترس این که مبادا آدم بدی وارد میدان شود، نباید میدان کار را بر خوبها تنگ کرد.

○ **برای یک دستمال، قیصریه‌ای* را به آتش می‌کشد.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مرد جوانی در یک مغازهٔ خرازی در بازار کار می‌کرد. این پسر هیچ هنر و فنی بلد نبود. اما بعد از مدتی تصمیم گرفت ازدواج کند. خانواده‌اش که از بی‌هنری و بی‌کفایتی او خبر داشتند، هر طور شده، دختری را انتخاب کردند و او را به نامزدی پسرشان درآوردند. روزی از روزها، صاحب مغازه، مغازه را به دست آن جوان سپرد و خودش برای کاری بیرون رفت. پس از ساعتی، نامزد آن جوان به مغازه آمد و وقتی چشمش به پارچه‌ها و دستمال‌های قشنگی که در دکان بود، افتاد، از پسر خواست که یکی از آن دستمالها را به او بدهد. پسر گفت: «این دستمالها مال من نیست.» اما دختر آن قدر اصرار و پافشاری کرد تا مرد جوان قبول کرد و دو تا از دستمالهای مغازه را به او داد. دختر خوشحال و خندان بیرون رفت. اما مرد جوان با خود گفت: «این چه کاری بود که کردم، وقتی صاحب مغازه برگردد، جواب او را چه

بدهم؟ اگر بگویم دستمالها را فروخته‌ام، پولش را می‌خواهد و اگر هم بگویم گم شده، باید تاوانش را بدهم.»

او خیلی فکر کرد؛ اما نتوانست راهی پیدا کند. سرانجام تصمیم گرفت برای این که کسی بویی از ماجرا نبرد، مغازه را به آتش بکشد. او یک تکه زغال آتش زده را وسط مغازه گذاشت و پنهانی در مغازه را بست و خودش هم به خانه رفت. آتش کم کم به تمام پارچه‌ها سرایت کرد و از آن مغازه به مغازه‌های دیگر سرایت کرد و بعد، تمام قیصریه، در آتش فرو رفت. آتشی که آن مرد نادان روشن کرد، سبب ضرر و خسارت زیادی به تمام مغازه داران شد. بعدها همهٔ مردم موضوع دستمال و آتش زدن قیصریه را فهمیدند؛ اما دیگر سودی نداشت.

❋ **کاربرد:**

وقتی کسی یا کسانی از روی هواو هوس یا از روی نادانی و کم تجربگی، سبب آسیب و زیان عدهٔ زیادی می‌شوند یا برای به دست آوردن یک چیز کم بها و بی‌ارزش، کاری کنند که ضرر بزرگی به خودشان و دیگران برسد، این ضرب‌المثل را در مورد او به کار می‌برند.

□ **معنای لغت:**

* قیصریه: راستهٔ بازار بزرگی که در دو طرف آن مغازه باشد و دو در بزرگ در ابتدا و انتهای آن باشد. هم اکنون هم از این نوع بازارهای قدیمی در بسیاری از شهرهای ایران مانند تهران، تبریز، شیراز، اصفهان و ... وجود دارد.

○ **برای یک شکم، دو منت نمی‌کشند.**

❋ **کاربرد:**

۱ـ برای به دست آوردن نعمتی که خداوند آفریده، فقط باید از او سپاسگزار بود که بخشنده‌ترین است.

۲ـ کارگر یا کارمندی که چند رئیس داشته باشد، برای نشان دادن مخالفت خود، از این مثل استفاده می‌کند.

○ **بر پنبه* آتش نباید فروخت   که تا چشم برهم زنی، خانه سوخت**

□ **توضیح:**

پنبه به خاطر جنس و کیفیت خاصی که دارد، مستعد پذیرش آتش است. این خاصیت پنبه، دستمایه بسیاری ضرب‌المثل‌ها و شعرها شده است.

❋ **کاربرد:**

وقتی کسی در مورد کار بد و عمل نامناسب، مقاومت ندارد و وقتی که می‌دانی جوانی به علت کم تجربگی و خامی، مستعد پذیرش عمل و رفتار بد است، نباید شرایط را برای او فراهم کنی.

این مثل می‌گوید که بعضی از آدم‌ها، امکان و استعداد پذیرش عمل بد را دارند (بخصوص

جوانها)، باید خیلی مواظب آن‌ها بود که در مقابل آدم و رفتار بد قرار نگیرند؛ چون زود تأثیر می‌گیرند.

□ **معنای لغت:**

* بر: در کنار، در نزدیکی

○ **بر خرمگس معرکه لعنت!**

□ **توضیح:**

خرمگس به دلیل درشتی جثّه، هنگام پرواز، صدای مزاحمی دارد و معمولاً این مگس، با خیزشهای تند و ناگهانی خود انسان را عصبی و خشمگین می‌کند. معمولاً مزاحمتهای ناگهانی و سماجتهای بی‌دلیل افراد، به این جانور تشبیه می‌شود.

* **کاربرد:**

۱ـ اگر کسی بی‌هوا و ناگهانی به جمعی وارد شود یا به طور ناگهانی، حرکتی و گفتاری انجام دهد که سبب مزاحمت دیگران شود، این مزاحمت، با گفتن مثل بالا بیان می‌شود.

۲ـ در مورد کسی که بدون اطلاع قبلی و بدون این که حقّش باشد، وارد جمعی شود و در کار آن‌ها دخالت کند، این مثل گفته می‌شود.

○ **بر در خانه، هر سگی، شیر است.**

□ **توضیح:**

این مثل، یک مصرع از این شعر «سنایی» است:

گرچه بر بی‌خرد هوا چیر است   بر در خانه، هر سگی، شیر است

* **کاربرد:**

۱ـ هر کسی در محدودهٔ آشنا و همیشگی خودش، قدرت و تسلط بیشتری دارد؛ زیرا مطمئن است که اطرافیان مواظب او هستند.

۲ـ در مورد کسی که قدرت و زور زیادی ندارد و در جاهای بیگانه، اهل دعوا و مبارزه نیست؛ اما توی خانه و محله خودش، سر و صدای زیادی راه می‌اندازد و از خودش تعریف می‌کند، این مثل گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● به شهر خویش، هرکس شهریار است.

○ **برزگر باران و گازُر* آفتاب.**

* **کاربرد:**

هرکس دنبال چیزی است و ممکن است خواسته‌های مردم در یک لحظه متفاوت باشد. کشاورز باران از خدا می‌خواهد و کسی که رخت شوی است، روز آفتابی آرزو می‌کند.

□ **معنای لغت:**
* گازُر: رخت شوی

○ **برعکس نهند نام زنگی*کافور****

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند «محمد افضل سر خوش» یکی از شاعران قرن دوازدهم بود، به خاطر به دست آوردن مال و ثروت، مدتها در دربار بزرگان و پادشاهان خدمت کرد؛ اما بازهم نتوانست مال قابل توجهی جمع کند و همیشه به شاعرانی که با یک بیت شعر یا مدیحه‌ای***، توانسته بودند به مقام و ثروت قابل توجهی دست یابند، حسادت می‌کرد. با همین هدف، روزی او قصیده‌ای در مدح حاکم وقت سرود. حاکم که «همت خان» نام داشت از قصیده (مدح‌نامه) خوشش آمد و به او گفت که جایزه و پاداش چشمگیری به او خواهد داد. مدتی گذشت؛ اما حاکم به قولش وفا نکرد و چیزی به او نداد. سرخوش پس از مدتی انتظار، وقتی از دریافت آن جایزه ناامید شد، این شعر را سرود:

ای پنجهٔ تو ز دامن دولت دور — بر دولت بی‌فیض دماغت مغرور
بی‌همتی و نام تو همت خان‌ست — برعکس نهند نام زنگی کافور

شعری دیگر به همین صورت وجود دارد که آن را فرخی یزدی، در مورد وضعیت عدلیهٔ آن زمان سروده است:

این خانهٔ ویرانه که نانفحهٔ صور — چون جغد کند در آن نشیمن منصور
عدلیه بود به اسم و ظلمیه به رسم — برعکس نهند نام زنگی کافور

* **کاربرد:**

این مثل در موارد زیر به کار می‌رود:

۱ـ وقتی بخواهند بگویند که، اسم کسی برخلاف اخلاق و رسم او است.

۲ـ وقتی بخواهند بگویند که، تبلیغاتی که دیگران در مورد کسی می‌کنند، درست نیست و او دارای خصوصیاتی مخالف تعریف‌هایی است که از او می‌شود.

۳ـ وقتی انتظار رسیدن به موقعیتی مناسب را داشته‌ایم، اما به فضایی بد رسیده‌ایم.

□ **معنای لغات:**

* زنگی: اهل کشور زنگبار. یکی از کشورهای افریقا، منظور شخصی سیاهپوست است.
** کافور: ماده‌ای سفید رنگ با بوی خاص که خاصیت دارویی دارد.
*** مدیحه: شعری که برای تعریف و ستایش از کسی سروده شده باشد.

○ **برگ سبزی است تحفهٔ درویش.**

□ **توضیح:**

در قدیم چنین معمول بوده که درویشها دسته‌ای «شوید*» در دست می‌گرفتند و ساقه‌ای از آن سبزی را به

مردم می‌دادند و «حق دوست» می‌گفتند و پولی را از آنان می‌گرفتند. رفته رفته این برگ سبزی، تبدیل شد به نقل و نبات و شکلات. درویشهای فقیر، این نوع خوردنیها را به مردم می‌دادند و در مقابل، از آنان پول یا غذا می‌گرفتند.

● **کاربرد:**

این مثل، بیشتر جنبهٔ تعارف و تواضع دارد؛ هنگامی که کسی بخواهد هدیه‌ای به دیگری بدهد، با گفتن این ضرب‌المثل، ناچیز بودن هدیه را در برابر لطف یا ارزش هدیه گیرنده بیان می‌کند.

■ **مشابه:**

● ارمغان مور، پای ملخ است.

□ **معنای لغت:**

* شوید: نوعی سبزی معطر که همراه با پلو یا بعضی غذاها پخته می‌شود.

○ **برگ گل با آن لطافت، آب از گِل می‌خورد.**

● **کاربرد:**

۱ـ گاهی شرایط سخت و دشوار، می‌تواند انسان‌ساز باشد. همیشه با مهیا بودن شرایط نیست که همه چیز خوب و خوش پیش می‌رود.

۲ـ انسان باید فروتن باشد.

۳ـ هر موجودی به دیگری محتاج است؛ حتی اگر آن دیگری، بسیار پست و بی‌ارزش به نظر آید.

○ **برگی در آب، کشتی صدمور* می‌شود.**

□ **توضیح:**

در زبان فارسی، مورچه نشانهٔ خردی و کوچکی موجودات زنده است و کار و زحمت و شیوهٔ زندگی او، مثالی برای تلاش، زحمت و قناعت است.

● **کاربرد:**

هر چیز خرد و کوچکی، برای کسی که به آن محتاج و نیازمند است، تبدیل به وسیله‌ای با ارزش و حیاتی است و برای آدم محتاج و نیازمند، هر چیز کوچک و کم اهمیت، قیمتی است.

□ **معنای لغت:**

* مور: مورچه

○ **بـر مـال و جـمال خـویش مـغرور مشـو کاین را به شبی برند و آن را به تبی**

✹ **کاربرد:**

بر مسائل دنیایی مثل، مقام، جمال و مال تکیه نکن که قابل اعتماد نیستند و گردش روزگار، این گونه چیزها را در یک دم و لحظه، نیست و نابود می‌کند.

○ **برو این دام بر مرغ دگر* نه**.**

❑ **توضیح:**

این مثل، مصرعی از شعر زیر است:

بـــرو ایـــن دام بـــر مـــرغ دگـــر نـــه که عنقا را بلند است آشیانه

✹ **کاربرد:**

بهتر است این فکرهای خام و این حیله‌ها را در مورد کس دیگری به کار ببری، چون من(و یا او) کسی نیستیم که فریب تو را بخوریم. اشاره به بلند طبعی و بلند همّتی کسی است که بسادگی فریب این دنیا و مسائل ظاهری آن را نمی‌خورد و در دام دنیا اسیر نمی‌شود.

❑ **معنای لغات:**

* دگر: دیگر

** نه: بند، بگذار، در این شعر: پهن کن

○ **برو عرق بریز، ببین یک من ماست چه قدر کره می‌دهد.**

✹ **کاربرد:**

۱ ـ وقتی بخواهند به کسی که کار نمی‌کند و برای به دست آوردن روزی، زحمتی نمی‌کشد، از رنج و زحمت کار بگویند و او را تشویق کنند که، برای به دست آوردن هر چه می‌خواهی، باید زحمت بکشی، از این مثل استفاده می‌کنند.

۲ ـ وقتی کسی را به علت تنبلی، از داشتن موقعیتی محروم کنند، گفته می‌شود: «برو عرق بریز ...»

○ **برو کشکت را بساب.**

❑ **توضیح:**

کشکی که توسط دامداران و به صورت دستی تهیه می‌شود، به شکل گلوله‌های سفتی است که رطوبت آن کاملاً کشیده شده. کشک خشک مدت زمان بیشتری سالم می‌ماند و دیرتر فاسد می‌شود. در قدیم و همچنین امروزه نیز در برخی شهرها و روستاها از کشک خشک استفاده می‌کنند. برای استفاده از کشکهای خشک، آن‌ها را در ظرف‌های مخصوص سفالی با کمی آب آنقدر می‌سایند تا به شکل مایعی یکدست و نرم در بیاید. این کار زحمت و وقت زیادی نیاز دارد.

✹ **کاربرد:**

۱ ـ وقتی کسی برای جمعی ایجاد مزاحمت کند و بخواهند به طریقی او را رد کنند یا بگویند

این کارها به تو مربوط نیست، دخالت بیجا نکن، می‌گویند: «برو کشکت را بساب.»

۲ـ کار خودت را بکن، به کسی کاری نداشته باش.

۳ـ تو کاره‌ای نیستی و کاری از پیش نمی‌بری.

○ **بز بستهٔ ملانصرالدین است.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند ملانصر الدین دو بز داشت که مانند چشمهایش از آن‌ها مراقبت می‌کرد. روزی از روزها بند گردن یکی از بزها باز شد و بز فرار را بر قرار ترجیح داد. ملانصر الدین وقتی متوجه شد، که بز رفته بود و کاری هم از دست او بر نمی‌آمد. ملا بز دوم را که همچنان با طناب، به تیرک طویله بسته شده بود، گرفت و هرچه توان داشت، آن بیچاره را به باد کتک گرفت. مردم از فریادها و بع بع جانخراش بز، به کمکش شتافتند و وقتی ملا را سخت عصبانی دیدند، علت کتک زدن آن را پرسیدند. ملا گفت: «بز دیگرم فرار کرده!»

گفتند: «خب، این زبان بسته که فرار نکرده، این را چرا می‌زنی؟»

ملا گفت: «آخر نمی‌دانید، اگر این یکی را نبسته بودم، از آن هم تندتر می‌دوید و می‌گریخت!»

✽ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی استفاده می‌شد که شخصی بی‌گناه به دلیل گناه دیگری مجازات شود و نتواند از خود دفاع کند.

○ **بز را غم جان است: قصاب را غم پیه***.

□ **توضیح:**

بز و گوسفند و چهارپایی که حس کند جانش در خطر است از ترس لاغر می‌شود.

✽ **کاربرد:**

هرکس به فکر خویش است، هرکس غم خود را می‌خورد.

■ **مشابه:**

● هر که به فکر خویش است — کوسه** به فکر ریش است

□ **معنای لغات:**

* پیه: چربی، دنبه

** کوسه: مردی که صورتش مو ندارد.

○ **بزرگش نخوانند اهل خرد — که نام بزرگان به زشتی برد**

✽ **کاربرد:**

کسی که با بی‌احترامی و توهین به بزرگان، می‌خواهد برای خود اعتبار و مقامی به دست

آورد، جز خاری و حقارت، هیچ چیز به دست نخواهد آورد. این مثل، در مورد چنین افرادی استفاده می‌شود.

○ **بزرگی به عقل است، نه به سال!**

□ **توضیح:**

معمولاً سن عقلی و سن رشد انسان، دو عامل تعیین کننده برای پی بردن به میزان هوش و فهم افراد است. این سنجش، به کمک روشهای خاصی صورت می‌گیرد.

✻ **کاربرد:**

خرد و عقل و تجربه است که بزرگی و کارایی هرکس را معین می‌کند؛ نه سن و سال یا قد و هیکل. باگفتن این ضرب‌المثل، نشان می‌دهند که میزان و ملاک حرف عاقلانه و عمل درست، عقل و منطق و هوش افراد است؛ نه سن آن‌ها. ای بسا افراد خرد و کوچک که، کاری بزرگ و عملی عاقلانه از آن‌ها سر می‌زند و چه بزرگ‌تری که، کارهایش بچه گانه و غیر منطقی است.

○ **بزرگی خرج دارد.**

□ **توضیح:**

برای رسیدن به چیز با ارزشی، باید بهایی پرداخت.

✻ **کاربرد:**

اگر دلت می‌خواهد به جای بالایی برسی، اگر دوست داری بزرگ باشی و با ارزش، باید رنج و زحمت بکشی و باید از وجودت مایه بگذاری. بزرگی بسادگی و راحتی به دست نمی‌آید، باید وسایلش را آماده کنی.

○ **بزغاله‌ای که اجلش رسیده باشد. نان چوپان را می‌خورد.**

✻ **کاربرد:**

وقتی تقدیر چنین باشد که اتفاقی باید بیفتد، می‌افتد. حتی مقدمات کار را کسی که اتفاق برایش می‌افتد، خودش فراهم می‌کند.

○ **بزک نمیر بهار می‌آد*کنبزه**با خیار می‌آد.**

✻ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که بخواهند وعدهٔ انجام کاری به زمانی دور بدهند، از این مثل استفاده می‌کنند.

۲ـ وقتی که به دلیل نامعلوم بودن زمان انجام کاری، از عملی شدن آن نا امید شوند، می‌گویند: «بزک نمیر ...»

■ **مانند:**

گفتم: دلم می‌خواهد یک زمین بزرگ کشاورزی داشته باشیم.

گفت: می‌خریم!
گفتم: کی
گفت: وقتی که درسم تمام شود، جای خوبی کار کنم و پول خرید زمین را جمع کنم.
گفتم: بزک نمیر ...

□ **معنای لغات:**

* می‌آد: می‌آید.
** کنبزه: میوهٔ نارس خربزه، طالبی، گرمک

○ **بزگیر، همیشه ویلان است.**

* **کاربرد:**

۱ـ آدمی که در پی سوء استفاده از موقعیت‌های خاصی است و دنبال سود و نفع بدون زحمت و تلاش می‌گردد، همیشه و در همه حال، نگران و بلاتکلیف است و هیچ گاه به آرامش نمی‌رسد.

۲ـ آدمی که از جنس‌های مختلف عیب و ایراد می‌گیرد، هرگز به جنس بی‌عیب و نقص نمی‌رسد؛ به خاطر همین همیشه بی‌قرار و ناراضی است.

○ **بزی را به پای خود آویزند.**

* **کاربرد:**

۱ـ هرکس به خاطر خطایی که خودش کرده، عذاب می‌بیند.

۲ـ زیانی که به آدم‌ها می‌رسد، از خودیهاست، نه از بیگانه.

■ **مشابه:**

● خودکرده را تدبیر نیست.
● برادر را به جای برادر نمی‌کشند.
● تیشه تا دسته‌اش چوبی نباشد، درخت را نمی‌اندازد.

○ **بزی که صاحبش بالای سرش نباشد، نر می‌زاید.**

□ **توضیح:**

در جایی که مجموعه‌ای از افراد، زیر نظر مدیری، کاری را انجام می‌دهند، حضور کارفرما یا کسی که مدیریت کار را به عهده دارد، بیشتر از هر تشویق و ترغیبی، در پیشرفت وانجام درست کارها مؤثر است.

* **کاربرد:**

هنگامی که کاری به دلیل بی‌لیاقتی یا نظارت نکردن مدیر آن قسمت، با شکست رو به رو شود یا کارگران و کارمندان با بی‌میلی و سهل‌انگاری کار کنند و کار به نتیجهٔ مطلوب نرسد،

از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● نفس ارباب، بهتر از نوالهٔ آرد جو است.

○ **بسا کسا که به روز تو آرزومنداست.**

✸ **کاربرد:**

برای آنچه در زندگی داری، شکرگزار باش و به کسانی فکر کن که زندگی تو برایشان آرزویی دست نیافتنی است و حسرت یک روز زندگی تو را دارند. این ضرب‌المثل، به کسانی گفته می‌شود که همیشه از حال و روز خود، ناامیدانه حرف می‌زنند.

○ **بسا مراد که در ضمن نامرادیهاست.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل، برگرفته از آیه سوره قرآن است که می‌گویند: گاه چیزی را ناپسند می‌شماری، در حالی که برای تو خوب است و چه بسیار چیزها که دوست می‌داری و برای تو زیان آور است.

✸ **کاربرد:**

هرگز نا امید نباش. در تیره‌ترین لحظه‌های شب است که خورشید، آرام آرام طلوع می‌کند و صبح روشن از راه می‌رسد.

○ **بُستان* بی سر خر! (کله خر)**

✸ **کاربرد:**

۱ ـ هر جای خوش و خوش منظره، بدون آدم مزاحم، باعث راحتی و خوشی و آسایش است.

۲ ـ در کنار هر خوشی و خوبی، گرفتاری و مزاحمتی هم هست.

۳ـ کاش در کنار خوبیها و خوشیها، رنج و گرفتاری و مزاحمت نبود.

■ **مشابه:**

● بوستان بی‌کله خر نمی‌شه.

● یک دم نشد که بی‌سر خر زندگی کنیم.

□ **معنای لغت:**

* بستان: بوستان، باغ، گلستان، محل تفریح

○ **بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.**

هیچ کس در خانه پیغمبر نشد.

○ **بشکند این دست که نمک ندارد.**

این دست نمک ندارد، کارنده.

○ **بشنو و باور مکن.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی خسیس، باربری را به کار گرفت تا صندوقی پر از کالای شیشه‌ای را به بالاخانه ببرد و به عوض مزد، سه نصیحت بشود. حمّال قبول کرد. بار را بر دوش گذاشت و راه افتاد همین که یک سوم راه را بالا رفت، گفت: «نصیحت اول را بگو!»

مرد خسیس گفت: «اگر کسی به تو گفت که معاملهٔ نقد به از نسیه است، بشنو و باور مکن.»

حمّال به راه خود ادامه داد. وقتی دو سوم راه را طی کرد، ایستاد و پرسید: «نصیحت دوم چه بود؟»

مرد خسیس جواب داد: «اگر کسی بگوید که پول سیاه بهتر و با ارزشتر از پول نقره است، بشنو و باور مکن.»

حمّال دوباره راه افتاد و به آخرین پله که رسید، ایستاد و پرسید: «نصیحت سوم چه بود؟» مرد خسیس خندید و گفت: «اگر کسی بگوید نخود پخته بهتر از چلوکباب است، بشنو و باور مکن.»

حمّال که از حرفهای مرد خسیس برآشفته بود، صندوق را از بالای پلکان پایین انداخت و گفت: «اگر کسی بگوید که در این صندوق چیزی سالم مانده است، بشنو و باور مکن!»

این قصه را دربارهٔ ملانصرالدین هم گفته‌اند.

✹ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم، هر حرف و هر گفته‌ای را نباید پذیرفت و باور کرد. آدم شنوا بسیاری حرفها را می‌شنود؛ ولی رد یا قبول آن، باید از روی عقل و منطق باشد.

■ **مشابه:**

● گوینده بسیار است، شنونده باید عاقل باشد.

○ **بعد از پنجاه سال گدایی، شب جمعه‌اش را گم کرده.**

□ **توضیح:**

شبهای جمعه، بسیاری از مردم نذورات خود را در اماکن مقدس یا امامزاده‌ها ادا می‌کنند و به همین دلیل، شبهای جمعه اطراف این گونه اماکن، پر می‌شود از گداهایی که به امید گرفتن پول و غذا و لباس به آن جا می‌آیند.

✹ **کاربرد:**

وقتی شخصی که در کاری سالها مهارت دارد، دچار اشتباه یا فراموشکاری شود یا شخصی خیّر و نیکوکار، عملی ناصواب و ناشایست انجام دهد، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **بعد از سیری، لقمهٔ پنج سیری*!**

* **کاربرد:**

این مثل در موارد زیر به کار می‌رود:

۱ـ وقتی کسی خودش را به انجام کاری بی میل نشان دهد، اما بعدها بیش از دیگران دست به آن کار بزند.

۲ـ وقتی کسی در سن پیری، دست به کارهایی بزند که شایستهٔ پیران نیست و از جوانان انجام آن کارها انتظار می‌رود.

۳ـ وقتی کسی دست به کار خطایی (مثل دزدی) بزند که نیازی هم به آن نداشته باشد.

۴ـ وقتی از کسی کاری صورت پذیرد که کاملاً برخلاف انتظار عموم مردم باشد.

□ **معنای لغت:**

* پنج سیر: معادل ۳۷۵ گرم (هر سیر ۷۵ گرم است.) در این جا یعنی لقمهٔ خیلی بزرگ.

○ **بعد از هزار سال (قرنی*)، یکشنبه نوروز.**

هزاران سال، یکشنبه نوروز

□ **معنای لغت:**

* قرن: یک صد سال

○ **بعضی شغالها برای خوردن خروس پسرخاله می‌شوند.**

* **کاربرد:**

هنگامی که کسی برای سودجویی و بهره‌برداری از دیگری، با حیله و نیرنگ یا چرب زبانی، خود را به او نزدیک کند و سعی کند اعتماد و صمیمیت او را جلب کند، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **بغدادش خراب است.**

* **کاربرد:**

۱ـ به کسی که گرسنه است، می‌گویند: «بغدادش ...»

۲ـ به کسی که فکر و عقل درست و حسابی ندارد و کارهایش از روی حساب نیست، می‌گویند بغدادش خراب است.

○ **بقال، پنیر را در شیشه می‌خورد.**

✹ **کاربرد:**

کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد.

○ **بکار تا درو کنی.**

□ **توضیح:**

کار کشاورزی از سه مرحلهٔ اصلی تشکیل شده: مرحلهٔاول کاشت، مرحلهٔ دوم داشت و مرحلهٔ سوم برداشت است. در مرحلهٔ اول، خاک آماده می‌شود و دانهٔ گیاه در آن کاشته می‌شود. در مرحلهٔ دوم، داشت یا نگهداری از زمین کاشته شده است، مانند آبیاری، چیدن علفها و کود دادن به خاک. مرحلهٔ آخر برداشت محصول است. در صورتی که دو مرحلهٔ اول صحیح انجام شود، محصول خوبی برداشت خواهد شد.

✹ **کاربرد:**

برای به دست آوردن نتیجه و ثمرهٔ خوب در هر کاری، باید برنامه‌ریزی درست و تلاش و امید داشت. اگر بکاری، درو خواهی کرد!

■ **مشابه:**

● نابرده رنج، گنج میّسر نمی‌شود.

○ **بکش آن ور دوری. (دیس)**

□ **توضیح:**

دوری یا دیس، ظرف بزرگی است که در گذشته غذا را توی آن می‌ریختند و چند نفر دور آن می‌نشستند و از آن می‌خوردند؛ بی آن که سهم خود را جدا کنند. این شیوهٔ غذا خوردن ـ از مسائل غیربهداشتی آن که بگذریم ـ ایجاد صمیمیت و دوستی بین افراد می‌کرد هنوز هم در بعضی جاها رایج است.

✹ **کاربرد:**

این مثل پاسخ بی‌ادبانه و توهین‌آمیز به کسی است که پس از مدتها دوستی، از کاری یا حرفی رنجیده است. با بیان این ضرب‌المثل به او یادآوری می‌شود که دیگر سر سفره‌ات نخواهم نشست و اگر نشستم، برای پشت دوری غذا بکش.

■ **مشابه:**

● پشت دوری بکش.



○ **بکش و خوشگلم کن.**

□ **توضیح:**

در قدیم، خانمها برای آرایش و زیبایی صورت از وسایل و شیوه‌های مختلفی استفاده می‌کردند. می‌گفتند، این کار یعنی آرایش، در هفت مرحله انجام می‌شود و وسایلی مانند سرخاب، سفیداب و سرمه مورد استفاده قرار می‌گرفت. این کار، به حوصله و صرف وقت زیادی نیاز داشت. امروزه نیز برخی زنان، وقت و بودجه

زیادی را صرف این کار می‌کنند؛ ولی این کار را با علاقه و میل خود انجام می‌دهند.

❁ کاربرد:

۱ـ هرکاری می‌خواهی بکن تا ظاهرم بهتر شود؛ حاضر هستم اذیت و آزار بسیاری را تحمل کنم، تا ظاهر و سر و وضع بهتری پیدا کنم.

۲ـ دربارهٔ کسی که برای رسیدن به هدفی نه چندان مهم، رنج زیادی را تحمل کند، این مثل گفته می‌شود.

○ بکوب، بکوب، همان است که دیدی.

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند. شبی شاه عباس با لباس درویشان در کوچه‌های اصفهان گردش می‌کرد که دید یک نفر کفشدوز، با این که دیر وقت شده توی دکانش کفش می‌دوزد و با ضربه‌ای که به کفش می‌زند می‌گوید: «بکوب بکوب همان است که بود.»

شاه عباس سلامی می‌دهد و وارد کفاشی می‌شود و پس از گفت‌وگویی می‌پرسد که این حرفی که می‌زنی چه معنی دارد. کفاش می‌گوید در خواب دیده‌ام که سوراخ روزی من تنگ است. مردی تنگدست هستم و هرچه کار می‌کنم، تغییری در وضع من بوجود نمی‌آید. به این دلیل است که پشت سر هم می‌گویم بکوب، بکوب ...

شاه عباس ساعتی نشست و بعد خداحافظی کرد و رفت. صبح دستور داد مرغ بریانی برای کفاش ببرند. توی مرغ هم چندین سکه طلا جاسازی کرد تا کفاش به نان و نوایی برسد.

کفاش مرغ را که دید باخود گفت: «زن و بچه من که از این غذاها نخورده‌اند بهتر است آن را برای تاجری که وسایل کفاشی از او می‌خرم ببرم تا بتوانم بعداً جنس نسیه از او بخرم.»

شب بعد شاه عباس با لباس درویش به دیدن کفاش آمد و دید که بازهم کفاش می‌گوید: «بکوب، بکوب همان است که دیدی.»

❁ کاربرد:

۱ـ روزی هر کس مشخص شده است با تلاش خودت یا دیگران تغییر نمی‌کند.

۲ـ کسی که فکر می‌کند وضعش همان طوری که بوده خواهد ماند، به جایی نخواهد رسید.

○ بگذار اوّل من روضه بخوانم، بعد تو پامنبری* کن.

❁ کاربرد:

۱ـ بگذار اوّل من حرفم را بزنم، بعد تو اعتراض کن.

۲ـ بگذار اوّل من کارم را بکنم، بعد تو بگو خوب یا بد بود.

□ معنای لغت:

* پامنبری: کسی بعد از روضه‌خوان، نوحه می‌خواند.

○ **بگذار بگویند خان مرغ هم داشت.**

□ **توضیح:**

مردی روستایی کنار جاده نشسته بود و خربزه می‌خورد. او دیده بود که «خان» پوست و هسته خربزه را نمی‌خورد. ابتدا مثل خان از خوردن پوست و تخمه خربزه خودداری کرد و گفت: «هرکس از اینجاعبور کند می‌گوید خان اینجا بوده، خربزه را خورده و پوست و تخمه‌اش را رها کرده و رفته.»

بعد از خوردن خربزه خواست برود امادید نمی‌تواند از پوست خربزه دل بکند. نشست و مشغول گاز زدن پوست خربزه شد و گفت: «بگذار بگویند خان الاغ هم داشته و الاغش پوست خربزه را خورده.» اما در نهایت نتوانست از تخمه‌های خربزه هم دل بکند. آن‌ها را هم خورد و گفت: «بگذار هرکس از اینجاعبور می‌کند بگوید خانی از اینجا گذشته، خربزه خورده، خان الاغ هم داشته پوست خربزه را به الاغ داده، خان مرغ هم داشته و تخمهٔ خربزه را هم مرغش خورده است.»

✱ **کاربرد:**

این مثل را دربارهٔ آدم‌های خسیسی می‌گویند که برای بخشیدن و از دست ندادن هر چیز بی‌ارزشی هم هزار دلیل می‌آورند.

○ **بگذار درکوزه، آبش را بخور!**

□ **توضیح:**

در گذشته روی کوزه‌های آب چیزی می‌گذاشتند که خیلی ارزش نداشته باشد؛ اما جلو ورود گرد و خاک به داخل کوزه را بگیرد.

✱ **کاربرد:**

هرگاه بخواهند از چیزی حرف بزنند که ظاهراً؛ ارزش زیادی دارد؛ اما در واقع بی‌اهمیت و بی‌ارزش هم نیست، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● برای دم کوزه خوب است.
● حوالهٔ روی یخ است.
● به درد دکان عطاری می‌خورد.
● بز هم آن را نمی‌خورد.

○ **بگو بادمجان که گربه نفهمد.**

آهسته که آسمان نفهمد.

○ **بگو رفیقم هم سوخت.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی پادشاهی، مردی فقیر و پاره پوش را دید. با دیدن اوضاع مرد، سخت متأثر شد و دستور داد، تا وقتی که زنده است، از خزانه مملکت مبلغی به او بدهند.

وزیر از این تصمیم شاه سخت نار احت شد و به او گفت: «سلطان به سلامت باد، با این تصمیم شما تنبلها و بی‌کارها زیاد خواهند شد و به امید کمک و یاری شاه، هیچ کس کار نخواهد کرد و کار و زحمت از ارزش و اعتبار خواهد افتاد.» شاه با شنیدن حرفهای وزیر تصمیم خود را چنین اعلام کرد: «از این پس، به تنبل‌ترین افراد جامعه، مبلغی خواهیم داد که تا آخر عمر از کار بی‌نیاز شوند!»

وقتی خبر تصمیم شاه در سر اسر مملکت پیچید، افراد بی‌شماری به در قصر آمدند که ما تنبل‌ترین هستیم! اگر قرار بود به همهٔ آن‌ها پولی داده شود، چیزی در خزانه مملکت باقی نمی‌ماند. شاه گفت: «ما دستور دادیم به تنبل ترینها پولی داده شود. از میان این افراد، تنبل‌ترین‌ها را انتخاب کنید.»

وزیر دستور داد حمامی را گرم کردند و همهٔ مدعیان تنبلی را داخل آن بردند. حمام آن قدر گرم شد که زمین چون کوره می‌سوخت و هیچ کس توان ایستادن در آن را نداشت. همه یک به یک از حمام داغ گریختند. یک روز گذشت. عده‌ای دیگر، افتان و خیزان از حمام بیرون آمدند. در آخر، سه نفر ماندند؛ یکی دائم فریاد می‌زد: «سوختم!»

ولی هیچ حرکتی نمی‌کرد. دیگری، ساعتی یک بار فریاد می‌زد: «سوختم!»

نفر سوم هم هر چند ساعت یک بار، آهسته به نفر دوم می‌گفت: «بگو رفیقم هم سوخت!»

فردای آن روز، وزیر این سه نفر را نزد شاه برد و گفت: «این سه نفر بر استی تنبل‌ترین افراد مملکت هستند و شامل فرمان شاه می‌شوند!»

کاربرد:

این مثل، به کنایه و تمسخر، در مورد کسی به کار می‌رود که بسیار تنبل و تن‌پرور است و حتی کارهای شخصی خود را نیز به عهدهٔ دیگران می‌گذارد!

○ **بگویم دلم می‌سوزد، نگویم جگرم می‌سوزد.**

کاربرد:

گاهی رنجها و غصه‌ها آن قدر سخت و سنگین می‌شود که بیان کردن و به زبان آوردن آن‌ها، بسیار دردناک است و نگفتن و در دل نگه داشتن هم، رنج آور و سخت است. وقتی کسی بخواهد سنگینی و غم و غصه‌اش را بگوید و دیگران را متوجه سوز دلش کند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کند.

■ **مشابه:**

● مرا دردی است اندر دل که گرگویم زبان سوزد
وگر پنهان کنم، ترسم که مغز استخوان سوزد

● بگویم مشکل، نگویم مشکل.

○ **بگویم مشکل، نگویم مشکل.**

کاربرد:

بعضی وقتها انسان، راز یا سخنی را می‌داند که گفتن آن، فتنه و آشوب به پا می‌کند و نگفتن آن، سبب می‌شود که حقی از کسی ضایع شود یا فرد بی‌گناهی دچار بدگمانی دیگران یا به ناحق مجازات شود. در چنین صورتی، شخص با بیان این مثل، درماندگی خود را از این

شرایط ابراز می‌کند.

○ **بلا دیده حکیم است.**

❋ **کاربرد:**

کسی که قبلاً مشکلی را تجربه کرده و از سر گذرانده می‌تواند برای رفع آن مشکل راهنمای خوبی باشد.

○ **بگیر و ببند و بده دست منِ پهلوان!**

❋ **کاربرد:**

همهٔ کارهای لازم را بکن تا من هم قدمی بردارم.

○ **بلال که مُرد، اذان گو قحط* نمی‌شود.**

□ **توضیح:**

بلال اذان گوی پیامبر بود اما پس از رحلت پیامبر دیگر اذان نگفت. گفته‌اند که تنها یک بار به در خواست حضرت فاطمه سلام‌الله علیها اذان گفت.

❋ **کاربرد:**

۱ـ اگر بنده‌ای از بندگان خدا ـ هرچند با ارزش و هنرمند هم باشد ـ از دنیا رفت، کسان زیادی هستند یا خواهند آمد که جای او را پر کنند.

۲ـ وقتی کسی را برای انجام کاری در نظر بگیرند، مثلاً استادی را برای تعمیر دستگاهی دعوت کنند یا دختری را برای ازدواج با پسری انتخاب کنند و جواب رد بشنود، این مثل گفته می‌شود؛ به این معنا که اگر نشد، یکی دیگر.

■ **مشابه:**

● خروس اگر نخواند، سحر نمی‌شود؟

□ **معنای لغت:**

* قحط: کمیاب، نایاب.

○ **بلبلان خاموش باشید تا الاغ عرعر کند.**

❋ **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل، به شوخی و گاه تمسخر، به کسی گفته می‌شود که با صدایی بسیار بد و ناهنجار، در حضور هنرمندان و اساتید آواز، شروع به آواز خواندن کند.

۲ـ علاوه بر آن هنگامی که دانشمند و متخصص ساکت نشسته باشد و نادان و ناتوانی، با آب و تاب اظهار نظر کند، از این مثل استفاده می‌کنند.

۳ـ همچنین هنگامی که اوضاع و شرایطی پیش آید که افراد شایسته و لایق، از انجام مسؤولیتهای خود کنار گذاشته شوند یا کناره‌گیری کنند و ادارهٔ امور، به دست افرادی ناشایست و بی‌لیاقت بیفتد، این مثل کاربرد می‌یابد.

○ **بلبل هفت بچه می‌زاید، یکی‌اش بلبل می‌شود.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ در میان فرزندان یک پدر و مادر، یکی از آن‌ها تواناتر یا هنرمندتر می‌شود.

۲ـ نباید انتظار داشت که همه، آدمهای موفق و توانایی از کار درآیند.

○ **بلکه را کاشتند سبز نشد!**

□ **توضیح:**

با رویش هر دانه‌ای، گیاهی تازه از آن سبز می‌شود. با این حال، بعضی از کارها و چیزها هستند که نتیجه‌ای در بر ندارد و بی‌ثمر و بی‌فایده‌اند.

✱ **کاربرد:**

با به کار بردن این مثل، بیهودگی و بی‌نتیجه بودن بعضی چیزها را نشان می‌دهند یا این که فقط با حرف، آن هم حرفهای پوچ و وعده‌های دروغ و توخالی، نمی‌توان به حاصل و نتیجه‌ای دست یافت.

■ **مشابه:**

● اگر را کاشتند، سبز نشد!

● کاشکی را کاشتند، سبز نشد!

○ **بلند نیست صدا، کاسهٔ سفالین را.**

□ **توضیح:**

این مثل یک مصرع از شعر صائب تبریزی است که گفته است:

نمی‌شود سخن پست فطرتان مشهور   بلند نیست صدا کاسهٔ سفالین را

آب دریا به دهان سگ نجس نمی‌شود.

○ **بِله دیگ، بِله چغندر.**

زکات تخم‌مرغ، یک پنبه دانه است.

○ **بنا به استخاره شد، تسبیح ملّا پاره شد.**

✱ **کاربرد:**

نوبت به ما که رسید، همه چیز بهم ریخت. وقتی تصمیم گرفتیم کاری بکنیم، دیگران از ریشه

کار را خراب کردند.

■ **مشابه:**

● نوبت به اولیا که رسید آسمان تپید.

○ **بند، از بالا نبرد!**

✱ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی گفته می‌شود که بخواهیم به شخصی آرامش دهیم، که اگر کسی به شما بدی کرده و از او رنجیده‌اید، سخت می‌گیرید؛ خداوند حامی و نگهدار شماست. تا او نخواهد هیچ اتفاقی نخواهد افتاد.

■ **مشابه:**

● بد از جانب خدا نیاید.

○ **بند را آب دادن.**

✱ **کاربرد:**

عمداً یا ناخواسته و از روی اشتباه، حرفی نسنجیده زدن. کاری کردن که موجب لو رفتن یک ماجرا یا رسوا شدن کسی بشود. رازی را ناخواسته آشکار کردن.

■ **مشابه:**

● دسته گل به آب دادن.

○ **بندهٔ آنی که در بند* آنی.**

□ **توضیح:**

این جمله یکی از گفته‌های عارف نامی، خواجه عبدالله انصاری است.

✱ **کاربرد:**

انسان به هر چیز که دل ببندد، اسیر و گرفتار همان چیز می‌شود. این ضرب‌المثل اشاره به این دارد که بهتر است انسان دل در مادیات و مسائل دنیا نبندد، تا آزاد و رها باشد؛ چون دلبستگی بیش از حد و اندازه، به آزادگی و روحیهٔ آزادی انسان لطمه می‌زند.

□ **معنای لغت:**

* دربند: اسیر، گرفتار

○ **بن دیوار کندن و بام اندودن***

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل، بخشی از این بیت «سعدی» است:

از رعیت شهی که مایه ربود   بن دیوار کند و بام اندود

✱ **کاربرد:**

گاهی انجام بعضی کارها در ظاهر یا در زمانی کوتاه، اثری خوب و ظاهراً سودمند دارد؛ ولی

پس از مدت زمانی، تأثیر منفی آن نمایان شده و باعث می‌شود همه چیز از بنیان خراب شود.

■ **مشابه:**

● خانه از پای بست ویران است — خواجه در فکر نقش ایوان است

□ **معنای لغت:**

* بام اندودن: پوشانیدن بام با قیر یا هر ماده‌ای که مانع نفوذ باران و برف شود و از خراب شدن بنا جلوگیری کند.

○ **بنده را نیز خدا مرگ دهد ملّایم.**

✱ **کاربرد:**

من هم چیزی سرم می‌شود و خیلی بی‌اطلاع از موضوع نیستم.

○ **بنشین و بفرما و بتمرگ یکی است. جایش فرق می‌کند.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی پادشاهی در خواب دید که همهٔ دندانهایش ریخته است. آشفته و پریشان از خواب بیدار شد و تا صبح، چشم بر هم نگذاشت. صبح معروف‌ترین شخصی را که تعبیر خواب می‌کرد، به حضور شاه آوردند و شاه خواب خود را برای او تعریف کرد. مرد معبّر* گفت: «همهٔ اولاد اقوام، نزدیکان و همسر پادشاه، پیش از او خواهند مرد.»

شاه از شنیدن تعبیر خواب خود، خشمگین و عصبانی شد و فرمان داد تا همهٔ دندانهای معبّر را کشیدند و زبان او را بریدند. بعد دستور داد تا معبّر دیگری بیاید و خواب او را تعبیر کند.

معبّر دوم، مردی بود دانا و بسیار خوش صحبت. معبّر وقتی که خواب شاه را شنید، گفت «پادشاها! خوابی که شما دیده‌اید، نشان از طول عمر دارد. تعبیرش این است که عمر پادشاه طولانی‌تر از عمر همهٔ اولاد و اقوام و همسرشان خواهد بود.»

پادشاه از این که تعبیر خواب او را با چنین شیرینی و ظرافتی بیان کرده است، بسیار خشنود شد؛ به او اسب و زر و هدایای بسیاری داد و به حاضران گفت: «این هر دو تعبیر یکی است، ولی چگونگی بیان و گفتار آن‌ها موجب شد که یکی گرفتار خشم و غضب من شود و دیگری از لطف و رحمت شاهی بر خوردار شود.»

✱ **کاربرد:**

هنگامی که کسی با استفاده از کلمات نامناسب یا لحن و گفتاری ناشایست، چیزی بگوید که نتیجه‌ای بد و نامطلوب در پی داشته باشد، از این مثل استفاده می‌کنیم تا به او یادآوری کنیم که هر کاری، مناسبترین راه و بهترین لوازم را نیاز دارد تا به نتیجهٔ مطلوب برسد؛ مثل حرف زدن که باید از صحیح‌ترین و مناسب‌ترین لحن و کلام استفاده شود.

□ **معنای لغت:**

* معبّر: کسی که خواب دیگران را تعبیر می‌کند و معنی خوابشان را می‌گوید.

○ **بنگر جا را، بگذار پا را.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی تصمیم به انجام کاری بگیرد که از آن هیچ آگاهی نداشته باشد، با گفتن این ضرب‌المثل، به او یادآوری می‌کنیم که اگر چشم بسته یا ناآگاهانه دست به این کار بزنی، ممکن است دچار مشکلات بسیاری شوی.

■ **مشابه:**

● اول جای پایت را محکم کن، بعد قدم بردار.

○ **بنگر که چه می‌گوید، منگر که کِه می‌گوید.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل، ترجمهٔ یکی از سخنان پیامبر اسلام (ص) است و در تمام زبانهای دنیا، به گونه‌ای آمده است و در آن، انسانها به توجه در عمق و ژرفای سخنان وانسانهای دیگر، خوانده شده و از سطحی‌نگری به پرهیز سفارش شده‌اند.

✱ **کاربرد:**

۱ـ به عمق چیزها، کارها و اعمال توجه کن؛ نه این که چه کسی آن‌ها را انجام داده است.

۲ـ اگر سخن شیرین و جالبی شنیدی، به معنای آن توجه کن؛ نه به گویندهٔ آن.

■ **مشابه:**

● ما درون را بنگریم و حال را   نه برون را بنگریم و قال را

○ **بوجار لنجان است.**

□ **توضیح:**

لنجان منطقه خوش آب و هوا و حاصلخیزی است که نزدیک اصفهان است. بوجار هم به کسی می‌گویند که غلات درو شده را به باد می‌دهد تا کاه و دانه را از هم جدا کند. بوجارها برای کار خود نیاز به وزیدن باد دارند. باد از هر سویی بیاید، به آن سو رو می‌کنند تا کاه به کمک باد از دانه جدا شود.

✱ **کاربرد:**

بادِ قدرت و ثروت از هر سو بوزد به همان سو می‌رود. عقیده پا برجا و ثابتی ندارد. فرصت‌طلب است و منتظر است ببیند پول و مقام در چه جایی پیدا می‌شود.

○ **بوریاباف* اگرچه بافنده است.   نبرندش به کارگاه حریر.**

کاری که چشم می‌کند، ابرو نمی‌کند.

□ **معنای لغت:**

✱ بوریاباف: حصیرباف

○ **بوستانی بی‌کلّه خر نمی‌شه.**
بستان بی‌کلّه خر

○ **بوسیدیم و گذاشتیم کنار.**
✹ **کاربرد:**
وقتی از کسی که سالها به کاری مشغول بوده و حالا آن را کنار گذاشته، بخواهند که دوباره آن کار را انجام دهد، باگفتن این مثل، به دیگران می‌فهماند که دیگر هرگز آن کار را نخواهد کرد. به عنوان مثال اگر از کشتی‌گیری که سالها کشتی گرفته و قهرمان بوده و حالا پیر شده، بخواهند وارد میدان مبارزه شود، می‌گوید: «آن روزگار گذشت، دیگر کشتی را بوسیدیم و گذاشتیم کنار.»
■ **مشابه:**
● آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت

○ **بوقش را زدند.**
□ **توضیح:**
در گذشته‌ها، به هر مناسبتی مثل عروسی، تولد، عزا، بوق و سرنا و دهل می‌زدند. برای هریک از مراسم نواختن آهنگی رسم بود. مردم با شنیدن صدا می‌فهمیدند که خبر، خبر عزا و غم است یا شادی.
✹ **کاربرد:**
۱ـ او هم با آن همه مال و ثروت و مقام و موقعیت، از دنیا رفت.

۲ـ او که آن همه سر و صدا داشت، برای مرگش بوق زدند و دیگر سر و صدایش خوابید.

○ **بوی حلوایش* می‌آید!**
□ **توضیح:**
در میان ایرانیان، رسم است که برای پذیرایی از مردم در مجالس عزاداری، از حلوا استفاده می‌کنند. حلوا، بوی خوش و مطبوعی دارد که هنگام پختن و پس از آن، این بو در اطراف منتشر می‌شود. در قدیم رسم بود که یک سینی حلوا و یک سینی گوشت گوسفند تازه ذبح شده را بر سر گور شخص مرده، میان مستمندان پخش می‌کردند تا ثواب آن، نثار شخص تازه درگذشته شود. این سینی‌ها، جلوی تابوت مرده، بر سر عده‌ای از نزدیکان حمل می‌شد و بوی حلوا، در فضا پراکنده می‌شد.
✹ **کاربرد:**
۱ـ چیزی به زمان مرگش نمانده، طرف مردنی است؛ این مثل بیشتر به حالت شوخی و مزاح در میان سالمندان رواج دارد.

۲ـ دربارهٔ کسی که دارای مقام و موقعیتی است؛ ولی وضعی پیش آمده که امید می‌رود

مقامش را از دست بدهد، این ضرب‌المثل گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● آفتاب لب بام است.

● بوی‌الرحمن گرفته.

□ **معنای لغت:**

* حلوا: نوعی شیرینی تهیه شده از آرد، شکر، زعفران و گلاب است. این شیرینی بیشتر در مراسم عزاداری مورد مصرف قرار می‌گیرد یا به عنوان نذری تهیه شده و در میان مردم پخش می‌شود.

○ **بوی کباب شنیده، ولی نمی‌داند که دارند خر داغ می‌کنند.**

□ **توضیح:**

برای شناخته شدن مالک چهارپایان، معمولاً آن‌ها را داغ می‌کردند؛ بدین صورت که مهر فلزی را که نام صاحب چهارپا، علامت یا هر نشان مشخصهٔ دیگری بر آن نقش داشت، در آتش می‌گذاشتند تاکاملاً سرخ و گداخته شود. بعد آن را به پوست چهارپا می‌زدند. آهن داغ نقش مهر را روی پوست حیوان باقی می‌گذاشت.

* **کاربرد:**

این مثل، در مورد افرادی به کار می‌رود که به طمع به دست آوردن سودی یا برخورداری از نعمتی به جایی می‌روند و کاری می‌کنند؛ غافل از آن که برخلاف تصور آن‌ها، در آنجا یا آن کار، هیچ سودی در کار نیست.

○ **بوی گل را از چه جوییم؟ از گلاب.**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از بیت زیر است:

چون که گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از چه جوییم از گلاب

* **کاربرد:**

وقتی چیز یا شخص عزیزی که داشتیم از دستمان رفت، بهتر است با آثار و نشانه‌های او دلخوش باشیم.

○ **بوی مشک پنهان نمی‌ماند.**

* **کاربرد:**

این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم تأکید کنیم که عاقبت همه چیز، معلوم و آشکار می‌شود.

■ **مشابه:**

● ماه (آفتاب) زیر ابر نمی‌ماند.

○ **به آهو می‌گوید بدو، به تازی می‌گوید بگیر.**

□ **توضیح:**

کسانی هستند که ظاهر و باطنشان یکی نیست؛ هم با دوست، دوست هستند و هم با دشمن؛ برای هر دو طرف جاسوسی می‌کنند. همچنین کسانی هم هستند که به ظاهر دوست هستند؛ اما در حقیقت، با دشمن ساخته‌اند و به نفع او کار می‌کنند. این مثل، گویای حال و روز آدمهای منافق و دورو است.

■ **مشابه:**

● با گرگ دنبه می‌خورد و با چوپان گریه می‌کند.

● شریک دزد و رفیق قافله است.

○ **به آدم تنبل یک فرمان بده، دو هزارتا نصیحت پدرانه بشنو.**

✱ **کاربرد:**

وقتی از کسی که تنبل است بخواهی کاری را انجام بدهد، برای فرار از انجام کار، آن قدر دلیل می‌آورد تا تو را راضی کند که از او بگذری و او را آسوده بگذاری.

■ **مشابه:**

● آدم تنبل، عقل چهل وزیر را دارد.

● آدم تنبل، یا ستاره‌شناس می‌شود یا شاعر.

○ **به اسب شاه گفته یابو.**

سنگ به در خانه خدا انداخته.

○ **به اصل خودش رجوع کرده.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی روزگاری، زاهدی بچهٔ موشی یافت. از خدا خواست تا بچهٔ موش دختری شود زیبا، چون پنجهٔ آفتاب، و خداوند دعاو خواستهٔ او را اجابت کرد. بچهٔ موش تبدیل به دختری زیبا شد و چون روزگار گذشت و دخترک بزرگ شد، به زاهد گفت: «شوهری می‌خواهم که قویتر از او در جهان نباشد.»

زاهد رو به آفتاب کرد و گفت: «این دختر از من شوهری خواسته که در جهان قویتر از او نباشد. می‌خواهم او را به عقد تو درآورم.»

آفتاب پاسخ داد: «ابر از من قویتر است؛ چرا که می‌تواند در برابر نور و روشنایی من بایستد و جهان را تاریک کند.»

زاهد پیش ابر رفت و درخواست دختر را به ابر گفت. ابر جواب داد: «ولی من قویترین نیستم، باد از من قویتر است. او می‌تواند هر زمان که بخواهد، مرا از جایی به جایی ببرد و من توان ایستادن در برابر او را ندارم.»

زاهد به باد گفت: «تو از همه قویتر هستی، با این دختر زیبا ازدواج می‌کنی؟»

باد پاسخ داد: «من از همه قویتر نیستم؛ چون کوه از من قویتر است. کوه می‌تواند مرا از حرکت باز دارد و محکم و استوار در برابرم می‌ایستد.»

زاهد نزد کوه رفت و در خواست دختر زیبا را به او گفت. کوه خندید و گفت: «به بزرگی من نگاه نکن؛ چرا که موش با تمام کوچکی‌اش، در دل سخت و محکم من لانه می‌سازد و من نمی‌توانم او را از خود دور کنم؛ موش از من قویتر است.»

زاهد دخترک را نزد موش برد، موش گفت: «من می‌توانم با همجنس خود ازدواج کنم.»

زاهد دعا کرد که دختر به صورت نخست درآید و با موش ازدواج کند. خداوند دختر را به شکل اول برگرداند و عاقبت آن‌ها با یکدیگر ازدواج کردند.

❋ کاربرد:

این مثل به تمسخر، در مورد کسانی استفاده می‌شود که دوره‌ای کوتاه، به مقام، ثروت یا مالی رسیده‌اند و نیکوکار و زاهد شده‌اند؛ اما در شرایطی خاص، همه چیز خود را از دست داده و به وضعیت سابق بازگشته‌اند؛ افرادی مانند تازه به دوران رسیده‌ها و نوکیسه‌ها.

■ مشابه:

● تره به تخمش می‌ره*، حسنی به باباش.

● بچهٔ حلال‌زاده به دایی‌اش می‌کشه**، برگ به ریشه‌اش.

□ معنای لغات:

* می‌ره: می‌رود، شبیه می‌شود.

** می‌کشه: شبیه می‌شود.

○ به بانگ دهل خواجه بیدار گشت — چه داند شب پاسبان چون گذشت

❋ کاربرد:

این بیت که به صورت مثل درآمده است، دربارهٔ کسانی گفته می‌شود که از حال و روز و وضع زندگی دیگران بی‌خبرند.

■ مشابه:

● کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها. (حافظ)

○ به پایان آمد این دفتر، حکایت همچنان باقی.

❋ کاربرد:

این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که به دلیل پایان یافتن وقت و زمان، نتوان همهٔ گفتنیها را گفت؛ یعنی هنگامی که وقت باقی نیست، ولی گفتنیها بسیار است.

○ به تاق ابروش بر خورد.

❋ کاربرد:

انتظار نداشت این حرف را بشنود، از شنیدن آن ناراحت شد. اخم کرد و ابروهایش را بالا کشید.

○ **به تریج قبایش برخورده!**

□ **توضیح:**

در قدیم، لباس مردان و زنان، به صورت امروزی نبود. مردان لباس بلندی به نام «قبا» روی لباسهای خود می‌پوشیدند. این لباس، دامن بلندی داشت که گوشهٔ آن را «تریج» یا «تریز» می‌گفتند.

✸ **کاربرد:**

وقتی این مثل در مورد کسی به کار می‌رود، می‌خواهند نشان دهند که او آدم حساس و زودرنجی است و با کوچک‌ترین حرف و عمل دیگران، ناراحت و دلخور می‌شود.

مانند: چی بهش گفتی، انگار باز هم به تریج قبایش برخورده!

■ **مشابه:**

● به خرش چوش گفتی.

○ **به توشمال گفتند ساز بزن، گفت: پایم می‌خارد.**

□ **توضیح:**

در بعضی روستاهای جنوب و جنوب غربی ایران، افرادی هستند که در مراسم خاص مانند عروسی، عزا و... ساز می‌نوازند، که در اصطلاح آنان، «توشمال» می‌نامند. توشمالی بیشتر شامل نواختن «طبل» و «سرنا» است. روشن است که نوازندگی این سازها به کمک دهان و دمیدن (سرنا) یا کوبیدن بر طبل به کمک دستها انجام می‌شود.

✸ **کاربرد:**

وقتی کسی برای انجام ندادن کاری، بهانه‌ای غیر منطقی و غیر معقول می‌آورد و دیگران متوجهٔ بهانه آوردن او شوند، به او می‌گویند: «به توشمال گفتند ساز بزن، گفت پایم می‌خارد» یعنی می‌دانیم که داری بهانه می‌آوری؛ اما عذر و بهانه‌ات هم غیر واقعی است.

○ **به حرف ابله می‌گیرند، اما ول نمی‌کنند.**

✸ **کاربرد:**

وقتی فردی نادان، کاری انجام دهد که دیگران را گرفتار مشکلی کند، از این مثل، استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● یک دیوانه، سنگی به چاه می‌اندازد که هزار تا عاقل نمی‌توانند بیرون آورند.

○ **به حق چیزهای نشنیده!**

□ **توضیح:**

شنیدن حرفها و داستانهای عجیب و غیرقابل باور، سبب شگفتی و تعجب می‌شود.

✸ **کاربرد:**

برای ابراز تعجب و شگفتی از شنیدن حرف یا داستانی، از این مثل استفاده می‌شود تا نشان

داده شود که سخن آن فرد را به سختی قبول دارند.

○ **به خاطر خری لنگ، کاروان بار نمی‌افکند.**
برای خری لنگ، کاروان بار نمی‌افکند.

○ **به خاطر یک بی‌نماز، در مسجد را نمی‌بندند.**
برای خری لنگ، کاروان بار نمی‌افکند.

○ **به خاطر یک گل، صد تا خار آب می‌خورد.**

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل در مورد افراد نیکوکار و خیّری است که خیر و برکت آنان به زیردستانشان می‌رسد و ضعیف‌ترین افراد می‌توانند زیر سایهٔ آنان، با آسایش و آرامش زندگی کنند.

۲ـ این مثل، اشاره به اهمیت امامان علیهم‌السلام و افراد خداپرست و پاکدل نیز دارد؛ زیرا خدای مهربان، به خاطر وجود آنان، بسیاری از نعمتها را به مردم عادی هم داده است.

■ **مشابه:**

● تلخه هم زیر سایهٔ گندم آب می‌خورد.

○ **به خانهٔ گرگ می‌روی، روی سگت را هم با خود ببر.**

❑ **توضیح:**

گرگ و سگ باهم دشمن هستند. چوپانها برای این که از حملهٔ گرگ، در امان باشند و گلّه‌شان آسیبی نبیند، همیشه سگی را همراه خود می‌برند.

* **کاربرد:**

۱ـ پیش از انجام هر کاری، فکر و حساب عاقبت آن را بکن.

۲ـ وقتی برای مبارزه با مشکلی آماده می‌شوی، مقدمات پیروزی در مبارزه را فراهم کن.

○ **به خانه نشستن بی‌بی، از بی‌چادری است.**
آب نمی‌بیند وگرنه شناگر قابلی است.

○ **به خرش چوش گفتی!**

* **کاربرد:**

بعضی‌ها آن قدر زود رنج و حساس هستند که با هر حرفی، ناراحت می‌شوند و دلگیر؛ حتی اگر توهین و بی‌احترامی هم نشده باشد، این مثل در مورد این گونه افراد به کار می‌رود.

■ **مشابه:**

- نمی‌شود گفت بالای چشمت ابروست.
- به تریج قباش برخورده.

○ **به دختر می‌گویم، اما عروس، تو بشنو!**

□ **توضیح:**

در قدیم، پسر وقتی ازدواج می‌کرد، زن خود را به خانهٔ پدر می‌آورد. این طوری خانواده بزرگ‌تر می‌شد. اما اختلافها و کدورتهایی هم پیش می‌آمد که با پادرمیانی بزرگ خانواده حل می‌شد. البته اگر دلخوری و ناراحتی به خاطر رفتار عروس بود، چون غریبه‌تر از دختر خانواده بود. به دختر تذکر می‌دادند و او را توبیخ می‌کردند تا عروس حساب کار خودش را بکند.

✹ **کاربرد:**

این مثل وقتی به کار می‌رود که فردی بخواهد به کسی تذکری بدهد، اما نتواند راحت و مستقیم حرفش را بزند، بلکه با کنایه و در لفافه بگوید.

■ **مشابه:**

- در، به تو می‌گویم؛ اما دیوار، تو گوش کن.

○ **به در می‌گویند، دیوار تو گوش کن (بشنود)**

□ **توضیح:**

در و دیوار، دو جزء از هم جدا نشدنی هستند؛ در و دیوار به هم نزدیک هستند.

✹ **کاربرد:**

وقتی نتوان حرفی را به طور مستقیم به کسی گفت، از شیوه‌های مختلف استفاده می‌کنند که طرف مورد نظر هم، متوجه حرف و صحبت بشود. برای مثال، ممکن است به کسی که کنار شخص مورد نظر نشسته، طوری حرف را بگویند که شخص اصلی هم آن را بشنود؛ یعنی به در می‌گویند، تا دیوار بشنود.

○ **به درو راهت ندهند، منگالت را که نمی‌گیرند.**

اگر آشت ندهند، کاسه‌ات را نمی‌شکنند.

○ **به درویش گفتند بساطت را برچین، دست بر دهان گذاشت.**

□ **توضیح:**

درویش در این مثل، کسی است که از مال دنیا چیزی ندارد و با پول گرفتن از دیگران، نیازهای خود را برطرف می‌کند. در کوچه‌ها و خیابانها می‌گردد و با شعر خواندن و دعا کردن، از مردم پول می‌گیرد.

✹ **کاربرد:**

۱ـ در مورد کسی به کار می‌رود که به دلیل فقر و کم داشتن مال و ثروت، در وقت لازم

می‌تواند اسباب و اثاثیه‌اش را به موقع جمع کند و از جایی به جایی برود. به عبارت دیگر، در بند مال دنیا نیست.

۲ـ همچنین در مورد کسی به کار می‌رود که دلبستگی زیادی به جاه و موقعیتی که در اختیارش است، ندارد و خیلی زود می‌تواند از آنچه که دارد، چشم بپوشد.

■ **مشابه:**

● به قلندر* گفتند کوچ! پوست تخت بر دوش افکند!

□ **معنای لغت:**

* قلندر: درویش، خانه به دوش.

○ **به دریا پا بگذاریم خشک می‌شود.**

قدم نامبارک محمود چون به دریا رود برآرد دود

○ **به دریا رفته می‌داند، مصیبتهای توفان را.**

□ **توضیح:**

کسی که مهارت و آگاهی در کار را با تجربه و عمل به دست آورده است، به خوبی با مشکلات و سختیهای آن آشناست.

❋ **کاربرد:**

۱ ـ هنگامی که بخواهند دربارهٔ تجربه یا مهارت شخصی در کاری که قبلاً هم آن را انجام داده و با مشکلات آن آشناست، تأکید کنند، از این مثل استفاده می‌کنند.

۲ ـ هنگامی که بخواهند به کسی بگویند که تو مشکلات راهی را که پیش رو داری، نمی‌فهمی، این مثل را می‌گویند.

■ **مشابه:**

● دست بریده، درد دست بریده را می‌فهمد.

● اندازهٔ وجب را، رجب می‌داند.

● حلوای تن ترانی، تا نخوری ندانی.

○ **به دشت آهوی ناگرفته مبخش.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ که در شاهنامهٔ فردوسی آمده است. می‌گویند در جنگ رستم با تور انیان، جنگ به در از ا کشید. خاقان چین بر ای پایان دادن به جنگ پیشقدم شد و فرستاده‌ای ر ا نزد رستم فرستاد و پیغام داد که جنگ ر ا تمام کنیم و با هم از سر صلح و آشتی درآییم.

رستم که فکر می‌کرد خاقان چین به دلیل ضعف و ناتوانی و ترس از شکست در جنگ این پیشنهاد ر ا کرده،

گفت: «سر خاقان چین را می‌بخشم (او را نمی‌کشم) اما باید تاج و تختش را به من واگذار کند.»

فرستاده گفت ای خداوند رخش   به دشت آهوی ناگرفته مبخش

کاربرد:

۱ـ بعضی آدمهای خیالباف، گاهی آرزوهای دور و دراز خود را چنان حتمی و قطعی می‌پندارند که تمام اعمال و کارهای امروز خود را هم براساس همان خیالبافی‌ها برنامه‌ریزی می‌کنند و گاه داد سخن می‌دهند که چنین و چنان می‌کنم و ...
در جواب چنین افرادی، به کنایه گفته می‌شود: «*به دشت آهوی ناگرفته مبخش.*»

۲ـ وعدهٔ بیهوده نده که از پس انجام آن نمی‌توانی برآیی.

مشابه:

- آهوی نگرفته می‌بخشد.
- پوست خرس شکار نکرده مفروش.

به دعای کسی نیامدیم که به نفرین کسی برویم.

کاربرد:

۱ـ ما به حرف کسی نیامده‌ایم که بازهم با حرف کسی از میدان به در رویم. ما برای اصل کار است که این جا هستم؛ نه تعریف و دعای کسی، و حالا هم به سخن زشت یا نفرین کسی، میدان را خالی نمی‌گذاریم.

۲ـ برای کاری که می‌کنیم، هدفی مهمتر از حرفهای این و آن داریم و به همین دلیل، در راهمان پایداری می‌کنیم.

به دعای گربه سیاه باران نمی‌بارد.

کاربرد:

در پاسخ کسی گفته می‌شود که به علت کینه و بددلی، دعا یا نفرینی بکند.

مشابه:

- به دعای کسی نیامده‌ام که به نفرین کسی برگردم.

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر   دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

کاربرد:

عاقبت همه مرگ است. حتی پادشاهان و ستمگران بزرگ هم می‌میرند.

○ **به رنگ زردم نگاه نکن، که عقرب زیر سنگم.**

✸ **کاربرد:**

۱ـ ظاهر رنگ پریده و ناتوان مرا نبین، درونم از خشم، غوغاست. منتظر فرصتی مناسب نشسته‌ام.

۲ـ منتظر به دست آمدن فرصت مناسبی هستم.

■ **مشابه:**

● آتش زیر خاکستر است.

○ **به روباه گفتند شاهدت کیست؟ گفت دُمم!**

✸ **کاربرد:**

اگر بخواهیم به کسی بگوییم که حرفهایت را قبول نداریم و دلایلت را نمی‌پذیریم، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **به ریش خودش می‌خندد!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند یک نفر در خواب دید که شیطان ریش بلندی گذاشته و مردم را فریب می‌دهد. ریش شیطان را به دست گرفت و سیلی محکمی به گوشش زد و گفت: «ای لعنتی ریش گذاشته‌ای تا مردم فکر کنند آدم با خدا و خوبی هستی، آن وقت آن‌ها را فریب بدهی! می‌کشمت!» بعد سیلی دیگری به صورت شیطان زد و با صدای سیلی از خواب پرید و دید که ریش خودش را توی دستش گرفته است. خنده‌اش گرفت.

✸ **کاربرد:**

این مثل درباره کسانی گفته می‌شود که خودشان عیب‌های بزرگی دارند، اما دیگران را به خاطر داشتن همان عیب‌ها مسخره می‌کنند و یا آزار می‌دهند.

○ **به سفارش، حج قبول نمی‌شود.**

✸ **کاربرد:**

بعضی از کارها باید به وسیلهٔ خود شخص انجام شود و نمی‌توان آن را به عهدهٔ شخص دیگری گذاشت. هنگامی که کسی از کاری که باید خودش انجام دهد، سرپیچی کند و سعی کند که آن را به عهدهٔ کس دیگری گذارد، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **بهشت آن جاست کازاری نباشد.**

✸ **کاربرد:**

آسایش و خوشبختی را در جایی می‌توان یافت که کسی باعث رنجش و آزار دیگری نشود و

همه با صلح و آرامش زندگی کنند؛ چرا که: «*بهشت آن جاست کازاری نباشد.*»

○ **به شتر گفتند گردنت کج است، گفت کجایم راست است؟**

✹ **کاربرد:**

اگر بخواهیم بگوییم که کسی یا چیزی عیب‌های زیادی دارد و یا تمام کارهایش غلط است از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **به شترمرغ گفتند بار بکش، گفت مرغم، گفتند پرواز کن، گفت شترم.**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی نخواهد کاری را انجام دهد و بهانه‌ها و دلایل زیادی آورد و کار را به عهده نگیرد، از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

- شترمرغ است؛ نه بار می‌برد، نه پرواز می‌کند!
- یا مرغ باش و بپر، یا شتر باش و بار ببر.

○ **به شکار می‌گوید برو، به تازی می‌گوید بگیر.**

شریک دزد و رفیق قافله.

○ **به شهر خویش، هر کس شهریاری است.**

□ **توضیح:**

همه در خانهٔ خود، عزیز و محترم هستند؛ هر چند در جامعه و محیط بیرون از خانه، مقام و موقعیتی نداشته باشند.

✹ **کاربرد:**

این مثل، در مورد افرادی است که در جامعه، کسی به آن‌ها اهمیت نمی‌دهد؛ ولی انسانهایی شریف و محترم هستند.

■ **مشابه:**

- سگ، در خانهٔ خود، شیر است.
- روبه به در خانهٔ خود، چندان قوّت دارد که شیر در خانهٔ کسان ندارد.
- درون خانهٔ خود، هر گدا شهنشاهی است.
- سگ در خانهٔ صاحبش پارس می‌کند. (شیر است)
- بر در خانه هر سگی، شیر است.

○ **به شیطان درس می‌دهد.**

□ **توضیح:**

شیطان همواره در پی فریب انسانهاست. وسوسه‌ها و حیله‌های او در بسیاری موارد موجب گمراهی انسانها و

شکستشان در زندگی شده است و می‌شود.

* **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم کسی بسیار مکار و حیله‌گر است، از این مثل استفاده می‌کنیم و با بیان آن، او را حتی فریبکارتر از شیطان می‌نامیم.

■ **مشابه:**

● دست شیطان را از پشت بسته.

● سر فلک را کلاه گذاشته.

○ **به تاق (طاق) ابروش برخورد!**

□ **توضیح:**

معمولاً ابرو و فاصله ابرو تا چشم را به کمان، طاق و ... تشبیه می‌کنند.

انسان می‌تواند حالت‌های نار احتی و دلخوری خود را به وسیلهٔ حرکات چشم و ابرو و به طور کلی باحالتهای صورت خود، بیان کند.

* **کاربرد:**

به کسی که بی‌مورد، از شنیدن حرفی یا دیدن اتفاقی عصبانی و ناراحت شود، گفته می‌شود که به طاق ...

○ **به قاطر گفتند پدرت کیست؟ گفت: مادرم اسب است.**

□ **توضیح:**

و اما این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند «زبیر» یکی از صحابهٔ معروف پیامبر (ص) بود و همسرش «اسماء» دختر ابوبکر، خلیفهٔ اوّل مسلمانان است. فرزند آنان به نام «ابن‌زبیر» در تاریخ اسلام مشهور است. او از شجاعان عرب بود و در جنگها، رشادتها و هنرنمایی‌های زیادی از خود نشان می‌داد.

او در جنگ «جمل» شرکت داشت و پس از مرگ معاویه، با یزید بیعت نکرد. وی در سال ۷۶ هـق. در جنگ با «حجاج بن یوسف ثقفی» کشته شد. عبدالله زبیر به دلیل آنکه پدرش در جنگ جمل کشته شده بود. با خاندان بنی‌هاشم، کینه و دشمنی داشت؛ در حالی که پدرش، فرزند «صفیه»، دختر عبدالمطلب و در واقع پسر عمهٔ رسول خدا (ص) بود و همواره به این اصل و نسب مادری افتخار می‌کرد.

ابن‌عباس ـ که خلفای عباسی از نسل او هستند ـ یکی از سردار ان ابن‌زبیر بود و بسیار بی‌پروا و شجاع بود و به ابن‌زبیر اجازه نمی‌داد که به بنی‌هاشم توهین و زشتی کند. معروف است، زمانی که حسین بن علی (ع) از مکه به عراق می‌رفت، ابن‌عباس به ابن‌زبیر گفت: «خوش باش که دنیا به مراد تو باشد؛ چون میدان برای تو خالی است، پس هرچه بخواهی بکن ...» ابن‌زبیر هم در جواب او گفت: «شما خلافت را برای خودتان می‌خواهید و فکر می‌کنید هیچ کس جز بنی‌هاشم سزاوار این مقام نیست!»

ابن‌عباس گفت: «این، عین حقیقت است! اما بگو ببینم، تو به چه چیزی افتخار می‌کنی که ادّعا داری؟!»

ابن‌زبیر جواب داد: «من به شرف خانوادگی خود متّکی هستم!»

ابن‌عباس با تمسخر گفت: «ولی این شرف خانوادگی، به خاطر جدّه‌ات صفیه و از بنی‌هاشم به تو رسیده

است؛ پس می‌بینی که باز هم ما بر تو اشرف هستیم و تو از ما کسب شرف کرده‌ای؛ نه از پدر و اجدادت ...»
این درگیریهای لفظی، بارها و بارها بین این دو پیش آمده سر انجام یک بار که عبدالله بن زبیر توهین شدیدی به بنی‌هاشم کرده بود، ابن‌عباس در جمعی چنین گفت: «این شخص که از بنی‌هاشم بدگویی می‌کند، افتخارش به صفیه، دختر عبدالمطلب است و هرگز دیده نشده که نامی از اسلاف و اجداد خود، یعنی «عوام قرشی» بیاورد.» و بعد ادامه داد: «به قاطر گفتند پدرت کیست؟ گفت دایی‌ام اسب است!» و چنین شد که این گفته، به صورت ضرب‌المثل درآمد و به صورت: «به قاطر ... گفت: مادرم اسب است.» در آمده است.

❋ کاربرد:

۱ـ این مثل دربارهٔ کسی گفته می‌شود که از نظر اجداد پدری، صاحب نام نباشد؛ اما از نظر خانواده مادری دارای شهرت و افتخاری باشد و به همین مسأله افتخار کند و خود را به آن‌ها نسبت دهد.

۲ـ همچنین دربارهٔ کسی که بخواهد یک عیب خانواده‌اش را بپوشاند و برای پوشاندن آن، به یکی دیگر از ویژگی‌های خوب خانواده‌اش تکیه کند، این مثل را می‌گویند.

○ به قدر دوغت می‌زنم پنبه.

بی‌زر، بی‌پر.

○ به قدش نگاه نکن، نصفش زیر زمین است.

❋ کاربرد:

این مثل، بیشتر در مورد افرادی به کار می‌رود که قدی کوتاه دارند؛ ولی بسیار زیرک و حیله‌گرند. منظور این است که فریب ظاهر کسی را نباید خورد.

■ مشابه:

● فلفل نبین چه ریزه، بشکن ببین چه تیزه.

○ به قصاب گفتند: استخوانهایت مانده، گفت: هنوز آشناها نیامده‌اند!

□ توضیح:

معمولاً قسمت بی‌ارزش و اضافی گوشت، استخوانهاست.

❋ کاربرد:

۱ـ مغازه دارها و کاسبها، اجناس مانده و به درد نخور خود را به آشناترین کسان خود می‌فروشند؛ چون آن‌ها نمی‌توانند اعتراض کنند؛ ولی چون از غریبه رودربایستی دارند، جنس مرغوب را برای آن‌ها نگه می‌دارند.

۲ـ وقتی از کسی انتظار داشته‌ایم که بهترین تلاشش را برای ما انجام دهد، زیرا با ما دوست و

آشنا بوده، اما او دیگران را به ما ترجیح داده، این مثل را می‌گوییم.

○ **به کربلا نرسیده، خاک بر سر نکن.**

□ **توضیح:**

مصیبت شهادت امام حسین (ع) و هفتاد و دو تن از یارانش در سرزمین کربلا، پس از گذشت سالیان سال، هنوز جگر سوز و دلخراش است و چه بسیار کسانی که با پای عشق، به زیارت این سرزمین می‌شتابند تا با اشک چشم، سوز دل را آرام بخشند.

✽ **کاربرد:**

هنگامی از این مثل استفاده می‌کنیم که بخواهیم به کسی بگوییم، پیش از وقوع حادثه، به پیشواز آن نرو، نا امید مباش، آیهٔ یأس مخوان و بیخود و بی‌دلیل شیون و هیاهو مکن!

■ **مشابه:**

● پیش از روضه، گریه نکن.

○ **به گدا اگر همه عالم را بدهند، هنوز گداست.**

اگر ریگ بیابان دُر شود، چشم گدایان پر نشود.

○ **به گدا چه یک نان بدهی، چه بگیری.**

گدا را چه یک نان بدهی، چه یک نان بگیری.

○ **به گدای سامره* می‌ماند.**

✽ **کاربرد:**

۱ـ آنقدر اصرار و پافشاری می‌کند تاخواسته‌اش برآورده شود.

۲ـ تا کاری را که می‌خواهد برایش انجام ندهی، دست از سرت برنمی‌دارد.

□ **معنای لغت:**

* سامره: شهری در عراق که سماجت گداهای آن مشهور شده است.

○ **به گربهٔ دزد فرمان خلیفه را هم دادند.**

حالا دیگر از خلیفه هم خط آورده.

○ **به گربه گفتند، فضله‌ات* درمان است. خاکش کرد!**

□ **توضیح:**

گربه‌ها معمولاً فضلهٔ خود را با خاک می‌پوشانند. این جانور، این کار را از روی غریزه انجام می‌دهد.

✽ **کاربرد:**

معمولاً اگر کسی شیء بی‌ارزشی را پنهان کند و خودش فکر کند که آن چیز ارزشمند است، می‌گویند: «به گربه گفتند فضله‌ات درمان است، خاکش کرد.»

همچنین اگر کسی ظرفیت پذیرش تعریف و تحسین دیگران را نداشته باشد، این ضرب‌المثل را در مورد او به کار می‌برند.

□ **معنای لغت:**

* فضله: مدفوع حیوانات

○ **به گروه خونی‌ات نمی‌خورده.**

* **کاربرد:**

دربارهٔ کسی که کار خوبی انجام داده است که از او انتظار انجام آن نمی‌رفته، این مثل به عنوان تشویق گفته می‌شود.

○ **به لعنت* خدا نمی‌ارزد!**

* **کاربرد:**

وقتی کاری یا حاصل کاری، کوچک‌ترین فایده و سودی در پی نداشته باشد، می‌گویند: «به لعنت خدا نمی‌ارزد.» یعنی کوچک‌ترین ارزشی ندارد؛ حتی ارزش نفرین کردن و فحش دادن را هم ندارد.

□ **معنای لغت:**

* لعنت: نفرین کردن

○ **بهلول و خرقه، نان جو و سرکه.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی هارون‌الرشید بهلول را نزد خود فرا خواند تا با گفت و گو با او کمی سرگرم شود. بهلول مردی بود که چون دیوانگان زندگی می‌کرد. هرچه می‌خواست، می‌گفت هرچه می‌خواست، می‌کرد. به دلیل این که همه او را دیوانه می‌پنداشتند، کاری به کار او نداشتند. اما گفته‌های او همه از روی عقل بود و دانایی.

وقتی بهلول به خدمت هارون‌الرشید رسید، هارون از او پرسید: «بگو بدانم حسابرسی در آن دنیا چگونه است؟»

بهلول گفت، یک ساج* نان‌پزی بیاورند و زیر آن، آتشی روشن کنند تا ساج حسابی داغ شود. بعد به هارون گفت: «روی ساج داغ بایست و یک به یک اموال و دار ایی‌ات را نام ببر.»

هارون روی ساج ایستاد و گفت: «تخت دارم، سلطنت دارم، حرمسرا دارم، مملکت دارم، خزانهٔ پر زر دارم ...» و همه را با شتاب و تند می‌گفت؛ اما ساج آنقدر داغ بود که هارون طاقت نیاورد همهٔ دار ایی خود را نام ببرد و پایین پرید.

بهلول پا روی ساج گذاشت و گفت: «بهلول و خرقه، نان جو و سرکه!»

و از روی ساج پایین آمد و به هارون گفت: «وضع حساب آن دنیا هم به همین شکل خواهد بود!»

* **کاربرد:**
هنگامی که کسی بخواهد بگوید، مال و ثروتی ندارم که غم این جهان و آن جهان را داشته باشم یا به آنچه دارم، آن قدر قانع و راضی هستم که سبکبار و آزاد زندگی کنم، از این مثل استفاده می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* ساج: ظرفی فلزی شبیه به سینی است که روی آتش می‌گذارند تا کاملاً داغ شود، سپس روی آن نان می‌پزند.

○ **به مالت نناز، به شبی بند است؛ به حسنت نناز، به تبی بند است.**

□ **توضیح:**
این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند در روزگار قدیم، مردی که صاحب ثروت فراوان و غلام و کنیز بسیاری بود. روزی از روزها، او با عده‌ای از خدمتکاران خود به حمام رفت. غلام مخصوص، قلیان جواهرنشانی را برای او آماده کرده بود. مرد هر بار که وارد خزینهٔ حمام می‌شد و بیرون می‌آمد؛ یکی به قلیان می‌زد و دوباره به زیر آب می‌رفت. یکی از همین بارها، وقتی سرش را بیرون آورد، با خودش گفت: «آیا کسی بالاتر، قدرتمندتر و ثروتمندتر از من وجود دارد؟»
او به خودش مغرور شده بود. با همین افکار، سرش را به زیر آب فرو برد. وقتی از زیر آب بیرون آمد، هیچ کسی را در اطراف خود ندید؛ نه از کارگران حمام خبری بود و نه از خدمتکارانش. هرچه فریاد زد: «لباسهای مرا بیاورید! کسی به فریادش نرسید. همه جا ساکت بود. سرانجام خودش از آب بیرون آمد و به سراغ لباسهایش رفت. دید به جای لباسهای گرانقیمت و راحت، لباسهای کهنه و پاره آن جا قرار دارد. وقتی نزد استاد حمامی آمد و لباسهای پاره را به او نشان داد، استاد و بقیهٔ کارگران حمام، فریاد زنان بر سر او ریختند و گفتند: «این کار هر روز تو است که به حمام بیایی و لباسهای کهنه و پاره‌ات را با لباس افراد ثروتمند عوض کنی و فرار کنی؛ حالا خوب گیرت آوردیم!» بعد، همگی بر سر مرد ریختند و او را کتک زدند و از حمام بیرون کردند. مرد به هر جای شهر که پا می‌گذاشت، برایش ناآشنا و غریبه بود. می‌دید این شهر، شهر خودش نیست خسته و گرسنه به تون* حمامی پناه برد و دید سفرهٔ نانی در آن‌جاست. کمی از نان خورد و در همان جا شب را به سر کرد. نزدیک صبح، برای تلافی نانی که خورده بود و تشکر از تون‌تاب**، حمام را گرم کرد. پس از مدتی، تون‌تاب از راه رسید و مرد ماجرای خوابیدن خود و خوردن نان را تعریف کرد. تون‌تاب از آن مرد خوشش آمد و او را نزد خود نگه داشت. پس از مدتی، وقتی دید که آن مرد غریبه زرنگ است، وظیفهٔ جامه‌داری حمام را هم به او سپرد. کم کم مرد حمامی از درستکاری و تلاش مرد غریبه خوشش آمد و دختر خود را به عقد آن درآورد. پس از چند سال، آن‌ها صاحب فرزندانی شدند و ثروت مرد حمامی به دخترش رسید. اما مرد غریبه، غمگین و افسرده بود و بیشتر وقتها در فکر بود. روزی همسرش آن قدر اصرار کرد تا این مرد، ماجرای زندگی قبلی خود را برای دختر بازگو کرد. زن به همسرش گفت: «تو نباید در اثر ثروت و قدرت مغرور می‌شدی و خدا را فراموش می‌کردی. حالا برای این که مشکلت حل شود، شب هنگام، پارچهٔ سیاه کهنه‌ای را به سرت بینداز، بعد به پشت بام برو و در برابر خداوند توبه کن و از خدا بخواه تا تو را ببخشد. اما قول بده وقتی دعایت برآورده شد، من و بچه‌هایت را فراموش نکنی!»

مرد پذیرفت وقتی شب شد، تکه پارچهٔ کهنه و سیاهی را بر سرش کشید، به پشت بام رفت و آنقدر به درگاه خدازاری و ناله کرد تا خوابش برد. هنگام اذان صبح، از خواب بیدار شد. نماز خواند و رفت تا در حمام را باز کند. بعد، داخل خزینه شد تا زیر آب خزینه را بزند. وقتی از آب بیرون آمد غلام خود را با قلیانی در دست، بالای سرش دید. خواست حرفی بزند که غلامش گفت: «آقا، این بار که زیر آب رفتی، چرا این قدر طول دادی؟ چند دقیقه است که منتظرتان هستم ...»

مرد همه چیز را فهمید خدا را شکر کرد. از حمام بیرون آمد و به خانه رفت. زنش به او گفت: «امروز دیرتر از حمام آمدی؟»

مرد با تعجب گفت: «اما چند سال است که من رفته‌ام، زن گرفته‌ام و فرزندانی دارم ...» مرد فهمید که این ماجراها، برای آگاه شدن از قدرت خداو تنبیه او بوده است و آن وقت این جمله بر زبانش جاری شد:

به مالت نناز به شبی بند است | به حسنت نناز، به تبی بند است

سپس مرد کسانی را به سراغ زن و فرزندان دیگرش فرستاد تا آن‌ها را نزدش آوردند و از آن پس، همیشه شکرگزار خداوند بود و ثروت و دار ایی‌اش را در راه رضای خدا و بندگان او صرف کرد.

کاربرد:

وقتی کسی به دارایی، زیبایی یا کالا و مالی که دارد، مغرور می‌شود، این مثل را برای آگاه کردن او به کار می‌برند.

□ معنای لغات:

* تون حمام: گرمابه خانه حمام، محل گرم کردن حمام

** تون‌تاب: کسی که مسؤول گرم کردن و آماده کردن حمام است.

○ به ماه می‌گوید تو در نیا که من درآمده‌ام. (در بیایم)

کاربرد:

به کسی که بسیار مغرور است و بیش از اندازه از خود تعریف می‌کند، می‌گویند: «*به ماه می‌گوید تو در نیا که من درآمده‌ام (در بیایم)*.»

○ به مرغش نمی‌توان گفت: کیش!

کاربرد:

زود رنج است، نمی‌توان حرف ناراحت کننده‌ای به او زد.

○ به مرده لگد نمی‌زنند.

کاربرد:

هنگامی که کسی در دفاع از خود ناتوان شود یا دیگر قدرت مقابله و ستیزه در او نباشد، نباید به او آسیب رساند. مردی و جوانمردی در این نیست که زمین خورده را زمین بزنیم. این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم کسی را از انجام چنین اعمالی منع کنیم و بگوییم که مبارزه با افراد ناتوان و ضعیف شده، درست نیست.

■ **مشابه:**

● از پی لشکر گریخته، نباید رفت.

○ **به مرگ بگیر، تا به تب راضی شود.**

از مرگ بگیر، تا به تب راضی شود.

○ **به مفت هم گران است.**

✺ **کاربرد:**

این مثل در زمانی که بخواهند بی‌ارزشی و بی‌اهمیتی چیزی را بیان کنند، به کار می‌رود و به این معنی است که آن چیز یا منظور مورد نظر، بسیار بی‌ارزش است.

○ **به میهمان رو بدهی، صاحبخانه می‌شود.**

رو که بدهی، آسترش را هم می‌خواهد.

○ **به نام علی، به کام ولی.**

گفت و گوی شیر علی، خفت و خور میر علی.

○ **به نام ما، به کام*تو.**

□ **توضیح:**

بعضی از انسانها فرصت طلب هستند و از ثمر کار و تلاش دیگران بهره‌مند می‌شوند. با این که عمل پسندیده نیست؛ اما گاهی شرایط پیش می‌آید که آدم فرصت طلب، خود به خود، از فرصتی و امکانی بهره‌مند می‌شود.

✺ **کاربرد:**

ما کار را انجام دادیم؛ اما تو سود و بهره‌اش را صاحب شدی.

■ **مشابه:**

● بگیر و ببند، بده دست آقا!

● گفت و گوی شیر علی، خفت و خور میر علی.

□ **معنای لغت:**

* کام: آرزو، مراد، سود، فایده

○ **به نزد مردم بیمار، ناخوش است شکر.**

□ **توضیح:**

شکر شیرین است؛ اما بیماران شیرینی آن را حس نمی‌کنند.

✺ **کاربرد:**

۱ـ برای لذت بردن از هر نعمتی، باید آدم آمادگی داشته باشد.

۲ـ حرفهای دانشمندان، برای کسانی شنیدنی است که قدر علم و دانش را بدانند.

○ **به «وای چه کنم؟» گرفتار نشوی!**

✹ **کاربرد:**

دعا و خواسته‌ای است برای دیگری؛ به این معنی که کارهایش همیشه درست و با نظم پیش برود و دچار سردرگمی و اضطراب نشود و بتواند با آرامش مشکلاتش را حل کند.

○ **به هر باد، خرمن* نشاید فشاند.**

□ **توضیح:**

معمولاً کشاورزان پس از درو محصول غلّات، آن‌ها را در میان مزرعه، در محلّی جمع می‌کنند و با وسیلهٔ خاصی، آن‌ها را باد می‌دهند تا کاه و ساقه‌های خشک از اصل محصول جدا شود. باد، کاه را که سبک است، به اطراف می‌برد و غلّه بر جای می‌ماند.

✹ **کاربرد:**

با به کار بردن این مثل، می‌خواهند بگویند که، درست نیست برای انجام کارهایت، به هرکسی اعتماد و تکیه کنی؛ هرکسی برای انجام کارها و سپردن مسؤولیت به او، شایستگی ندارد.

□ **معنای لغت:**

* خرمن: تودهٔ روی هم چیده شدهٔ گندم، جو و سایر غلات پس از درو شدن.

○ **به هر چمن که رسیدی، گلی بچین و برو.**

✹ **کاربرد:**

این مثل را در دو مورد و با دو تعبیر مختلف می‌توان استفاده کرد:

۱ـ یکی این که به هیچ کس و هیچ چیز دل نبند. خود را در قید علاقه و به یک شخص قرار مده. در هر دوره و هر مرحله از زندگی، خوش باش و بگذر.

۲ـ تعبیر دیگر این که، از فرصتهایی که در زندگی‌ات پیش می‌آید، استفاده کن. به دنبال بهترین باش. به یک حد و یک فرصت اکتفا نکن؛ تجربه کن و از هر چمن گلی بچین. از هر روز و هر لحظه بهره‌ای ببر.

■ **مشابه:**

● از هر چمن، گلی می‌چیند.

○ **به هرکجا که روی، آسمان همین رنگ است.**

□ **توضیح:**

گاهی انسانها بر اثر ناامیدی، تصمیم به ترک کاری یا شهری می‌گیرند و فکر می‌کنند که با این کار، اوضاعشان بهتر می‌شود.

* **کاربرد:**

وقتی بخواهند به انسان ناامید و خسته‌ای امیدواری بدهند و او را به ایستادگی و صبر و مقاومت تشویق کنند، این مثل را به کار می‌برند و به این معناست که ترک کردن کار یا تغییر شهر و دیار، فایده‌ای ندارد. در جایی که هستی، بمان و به زندگی، به همان صورت ادامه بده، جاها و محلها زیاد با هم تفاوتی ندارند.

■ **مشابه:**

● بکوب، بکوب، همان است.

● همان خر سیاه است و همان راه آسیا!

● کاسه همان کاسه است و آش همان آش!

○ **به هفت که عقلش نیامده به هفتاد هم نمی‌آد. (ببینم می‌آد)**

□ **توضیح:**

قدیمی‌ها عقیده داشتند که در سن هفت سالگی مرحله اول عاقل شدن انسان صورت می‌گیرد و مرحله بعد از آن چهل سالگی یا هفتاد سالگی است.

* **کاربرد:**

وقتی کسی حرف‌های نامناسب بزند یا از سر نادانی کارهایی انجام بدهد که با سن و سالش تناسب نداشته باشد، این مثل را به طعنه دربارهٔ او می‌گویند.

○ **به هم نان قرض می‌دهند.**

چپق یکدیگر را چاق می‌کنند.

○ **به هیچ آبی نمی‌خیسد***.

□ **توضیح:**

برای آن که بعضی از مواد سفت و خشک را نرم کنند، آن را با آب،تر می‌کنند. آب به خورد آن ماده می‌رود و رطوبت، باعث نرمی و سپس تغییر شکل آن می‌شود.

* **کاربرد:**

آدمهای خشک و یکدنده را با هیچ روشی نمی‌توان نرم کرد و آن‌ها قابل انعطاف نیستند. این مثل، به عنوان اظهار خستگی و ناامیدی از تلاش برای به راه آوردن و تأثیر گذاشتن بر کسی به کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● به هیچ صراطی، مستقیم نمی‌شود!

□ **معنای لغت:**

* نمی‌خیسد: خیس نمی‌شود، رطوبت بر آن اثر ندارد.

○ **به یک تیر برگشتی از کارزار*؟**

✹ **کاربرد:**

چرا مقاومت نکردی و کارت را ادامه ندادی؟ چرا با اوّلین مشکلی که پیش آمد شانه از زیر کار خالی کردی؟

□ **معنای لغت:**

* کارزار: جنگ

○ **به یکی گفتند بابات از گرسنگی مرد. گفت: داشت و نخورد؟**

✹ **کاربرد:**

اگر به کسی که باید کاری را انجام می‌داده، امّا به دلیل نبودن امکانات نتوانسته انجام بدهد، اعتراض کنند، این مثل را در بی‌گناهی خود خواهد گفت.

○ **بی‌ادب با هزار کس تنهاست.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل، مصرع دوم این شعر شهید بلخی است:

با ادب را ادب سپاه بس است　　　بی‌ادب با هزار کس تنهاست

✹ **کاربرد:**

کسی که بی‌ادب است، با رفتار غلط خود، باعث می‌شود که حتی در جمع هم تنها بماند. این مثل در مورد این گونه افراد به کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● بی‌ادب را کسی نباشد دوست.

○ **بیار آنچه داری ز مردی و زور.**

□ **توضیح:**

بیت کامل این شعر بدین گونه است:

بـیار آنـچه داری ز مردی و زور　　　که دشمن به پای خود آمد به گور

✹ **کاربرد:**

آخرین فرصت است، هر کاری که از دستت بر می‌آید، انجام بده. هر چه می‌دانی، بگو؛ هر هنری داری نشان بده آنچه آموخته‌ای به کارگیر.

■ **مشابه:**

● این گوی و این میدان.

○ **بیا سوته دلان گرد هم آییم.**

✹ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم که ما هم با شما همدرد هستیم، از این مثل بهره می‌گیریم.

○ **بی‌پولی است و حلقه به گوش فلک می‌کند.**

□ **توضیح:**

حلقه به گوش بودن به معنای بنده بودن، غلام و کنیز کسی بودن است.

✱ **کاربرد:**

هنگام احتیاج، هرکسی با همهٔ توان و قدرت هم، به دیگران محتاج می‌شود، درمانده و عاجز می‌شود. نیازمندی و فقر، همهٔ انسانها ـ حتی مغرورترین و قدرتمندترین آدمها ـ را ضعیف و درمانده می‌کند، این مثل در همراهی و تسلی دادن به چنین آدمهایی به کار می‌آید.

○ **بی تنبوره می‌رقصد.**

□ **توضیح:**

تنبور، سازی است شبیه به تار که درویشان در هنگام رقص سماع (نوعی نیایش در آیین صوفیان) آن را می‌نوازند. تنبور صدای شورانگیزی دارد که شنونده را به حال و هوایی لطیف و روحانی می‌برد.

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم کسی برای انجام کاری، آن قدر انگیزه یا اعتقاد درونی دارد که دیگر نیازی به محرک‌های بیرونی نیست، از این مثل استفاده می‌کنیم.

مشابه:

● نزده، می‌رقصد.

● نیازی به تنبک ندارد.

○ **بیچاره خر آرزوی دم کرد — نایافته دم، دو گوش گم کرد**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند دم الاغی کنده شده بود. الاغ بیچاره برای یافتن دم به هر سوراخی سر زد تا این که یک روز از مزرعه‌ای سر درآورد.

صاحب مزرعه که فکر می‌کرد صاحب الاغ، الاغش را عمداً به مزرعهٔ او فرستاده تا کشت و کارش را خراب کند، الاغ را گرفت و دو تا گوشهایش را برید.

✱ **کاربرد:**

می‌خواست موقعیت بهتری به دست آورد، اما آنچه را هم که داشت از دست داد.

○ **بیدی نیست که از این بادها بلرزد.**

✱ **کاربرد:**

بسیار آگاه و با تجربه است و از سختیهای کوچک، ترسی به دل راه نمی‌دهد.او «*بیدی نیست که از این بادها بلرزد.*»

■ **مشابه:**

● ز آواز روبه، نترسد پلنگ

○ **بیرون نرفتن بی‌بی از بی‌چادری است.**

حمام نرفتن بی‌بی از بی‌چادری است.

○ **بی‌زر، بی‌پر.**

✱ **کاربرد:**

کسی که پول و ثروت ندارد، قدرت انجام هیچ کاری را ندارد.

○ **بی‌زور حیدری، چه برآید ز ذوالفقار.**

□ **توضیح:**

حیدر یکی از القاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) است و ذوالفقار، شمشیر حضرت محمد (ص) بود که در جنگ اُحد آن را به حضرت علی (ع) داد، که بعدها این شمشیر به دست خلفای عباسی افتاد.

✱ **کاربرد:**

ارزش و اهمیت هر چیز را، چگونگی استفاده از آن و شخصی که از آن بهره می‌برد، تعیین می‌کند.

■ **مشابه:**

● بی عون* ایزدی چه کند دور آسمان.

□ **معنای لغت:**

* عون: یاری، کمک

○ **بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد.**

کار کردن خر، خوردن یابو

○ **بیل زن باشم، باغچهٔ خودم را بیل بزنم.**

✱ **کاربرد:**

اگر خیلی توانایی داشته باشم، فقط می‌توانم به کارهای خودم رسیدگی کنم و دیگر وقتی برای کمک به دیگران ندارم.

○ **بیلم را پارو کن.**

□ **توضیح:**

می‌گویند یک نفر چهل روز عبادت کرد تا حضرت خضر را ببیند و از او برای رفع مشکلاتش کمک بخواهد. بعد از چهل روز حضرت خضر (ع) را دید، امّا باور نکرد که او خضر پیامبر باشد. برای امتحان کردن او گفت: «اگر تو حضرت خضری، بیلم را پارو کن.» بیل او پارو شد ولی دیگر خضر نماند که آرزوهای دیگرش را برآورده کند.

✱ **کاربرد:**

اگر کسی که به قدرت یا مقام مهمی برسد، امّا هنوز به آرزوهای کوچک فکر کند و از

موقعیتش استفاده نکند، شامل این مثل می‌شود.

○ **بیلم را دادم پارو گرفتم.**

کتم را دادم و کیسه توتون گرفتم.

○ **بیله* دیگ، بیله چغندر.**

□ **توضیح:**

یک اصفهانی و یک آذربایجانی، در شهری غریب باهم کار می‌کردند. همین غربت باعث شد که هم‌صحبت و دوست شوند. هر وقت فرصتی دست می‌داد و از کار روزانه فارغ می‌شدند، کنار هم نشسته و از دیدنیهای شهر خود می‌گفتند. این گفت و گوها گاهی به حدی می‌رسید که هریک به هر قیمت، سعی می‌کرد دیدنیهای شهر خود را جذّاب و جالبتر از آنچه بود، معرفی کند. تا این که یک روز اصفهانی گفت: «هنر مسگری و قلمزنی بر آن، یکی از زیباترین صنایع شهر من است؛ به طوری که یک بار در میدان بزرگ شهر دیدم کارگران دیگی مسی می‌ساختند، که پنجاه مسگر داخل دیگ مشغول کار بود و پنجاه نفر کارگر قلمزن هم از بیرون، دیگ را نقش و نگار می‌زدند. دیوارهای دیگ آن قدر بلند بود که هیچکدام از کارگرها یکدیگر را نمی‌دیدند و فقط صدای قلمزدن و چکشهایشان به گوش می‌رسید ...»

نوبت به کارگر آذربایجانی رسید. تصمیم گرفت چیزی بگوید که به اندازهٔ دیگ بزرگ مسی اصفهانی، جالب و عجیب باشد. پس شروع کرد به تعریف کردن از زراعت و کشت و کار در آذربایجان که چنین و چنان است و در ادامهٔ حرفهایش گفت: «ما در شهرمان، چغندرهایی به عمل می‌آوریم که بسیار بزرگ هستند؛ درست به اندازه گنبد یک مسجد. هنگام بیرون کشیدن این چغندرها از خاک، چندین روز ده کارگر دور تا دور آن را خالی می‌کند و بعد طناب محکمی به دور آن می‌بندند و چندین گاو قوی هیکل طناب را می‌کشند تا چغندر از خاک بیرون بیاید.»

کارگر اصفهانی که تا آن لحظه سکوت کرده بود و به حرفهای دوست آذربایجانی خود گوش می‌کرد، پرسید: «آخر چغندر به این بزرگی را که نمی‌توانید درسته بپزید، پس چه فایده‌ای دارد؟!» مرد آذری گفت: «چرا، اتفاقاً؛ درسته می‌پزیم؛ داخل همان دیگهای مسی که شما می‌سازید؛ بیله دیگ بیله چغندر!»

❋ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم این عمل، چنین عکس‌العملی هم دارد. یا این کار، نتیجه‌اش هم چنین خواهد بود و تعجبی ندارد.

■ **مشابه:**

● کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است.

● خدا نجار نیست؛ ولی در و تخته را خوب به هم جفت می‌کند.

● آواز خوان ماهی، قورباغه است.

□ **معنای لغت:**

* بیله: در زبان آذربایجانی به معنای «چنین» است.

○ **بیگانه اگر وفا کند، خویش من است.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ یک مار و یک سوسمار باهم دوست بودند.

یک روز لاک‌پشتی به آن‌ها رسید و می‌خواست شکارشان کند. سوسمار بلافاصله رفت توی سوراخی و قایم شد. مار به دنبالش رفت و گفت: «جا بده من هم پنهان شوم.» سوسمار گفت: «اینجا برای تو دگر جا نیست.»

مار درمانده شده بود و نمی‌دانست چه کار کند. داد و فریاد راه انداخت. موشی که مار را دشمن خود می‌داند دلش سوخت و گفت: «بیا به سوراخ من.» مار به سوراخ موش رفت و نجات پیدا کرد.

✹ **کاربرد:**

اگر ناآشنا و بیگانه‌ای به کمک کسی بیاید، درست مثل دوست و برادر اوست. در حالی که اگر دوست و برادر از کمک به او دریغ کند، مثل بیگانه است.

○ **بیمار از شب می‌ترسد، بدهکار از روز!**

□ **توضیح:**

معمولاً احساس درد و روحیهٔ بد ناشی از درد، بیشتر هنگام شب، به سراغ بیمار می‌آید و معمولاً بیماران، از فرا رسیدن شب به خاطر همین مسأله و تنهایی در طول شب و نبودن عیادت کننده، بیشتر واهمه دارند؛ و به همین شکل، بدهکاران از آمدن روز و ترس از جواب دادن به طلبکار.

✹ **کاربرد:**

شب و روز و پدیده‌هایی مانند آن‌ها، برای هر کسی به نوعی خوب و بد دارد و به طور کلی، هر پدیده‌ای برای عده‌ای بد و برای دیگران خوب است. این مسأله، به حال و هوای هر کسی بستگی دارد و ربطی به خوبی و بدی آن پدیده ندارد؛ مانند خوبی و بدی شب و روز، روزها و ایام هفته و سال، رنگها و ...

○ **بی‌مایه فطیر است.**

□ **توضیح:**

برای درست کردن خمیر، آرد را با آب مخلوط می‌کنند. اما مخلوط آب و آرد به تنهایی برای تهیهٔ نان کافی نیست؛ زیرا از چنین خمیری نانی نامناسب به دست می‌آید که به آن فطیر می‌گویند. باید به مخلوط آب و آرد، «مایهٔ خمیر» یا «خمیر ترش شده» را هم افزود و چند ساعتی منتظر ماند تا خمیر مناسب پخت نان فراهم شود.

✹ **کاربرد:**

هیچ کاری بدون صرف هزینه انجام نمی‌شود. باید پول داد یا وقت گذاشت تا کارها به نتیجه برسد.

■ **مشابه:**

● بی‌زر، بی‌پر.

● جنگ را شمشیر می‌کند، سودا* را پول.

□ **معنای لغت:**

* سودا: معامله

○ **بین صد و بیست و چهار هزار پیغمبر جرجیس را انتخاب کرده.**

میان پیغمبران، جرجیس را انتخاب کرده.

○ **بینی‌اش را بگیری، جانش در می‌آید.**

● **کاربرد:**

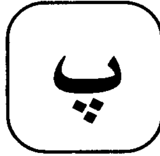
وقتی بخواهیم بگوییم شخصی بسیار ضعیف و ناتوان است، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **بیهوده سخن به این درازی نشود.**

● **کاربرد:**

۱ـ محبوبیت و شهرت هیچ کسی بی‌دلیل نیست.

۲ـ هیچ کاری بی‌دلیل ادامه پیدا نمی‌کند.



○ پا داره را بگیر، بی پاهه به جاست.

□ توضیح:

دو نفر آدم خسیس با هم دوست بودند. یک شب هر دو به میهمانی رفته بودند. صاحب خانه یک ظرف مویز جلوشان گذاشت. یکی از آن دو دست برد که مویز بردارد و بخورد. دومی برای این که مویزها را خودش بخورد به سوسکی که کنار بشقاب بود اشاره کرد و گفت: «پا داره را بگیر و بخور، بی‌پاهه که سر جای خودش است.» دوستش دنبال سوسک راه افتاد تا به سوسک برسد، خسیس اولی تمام مویزها را خورد.

● کاربرد:

این مثل به شوخی یا جدی به کسی گفته می‌شود که سودِ در حال از دست رفتن را رها می‌کند و به سودی که بیم از بین رفتن ندارد می‌چسبد.

○ پارچه‌اش با آهار سفت نمی‌شود.

□ توضیح:

رسم آهار زدن پارچه، روتختی و... بیشتر در میان زنان خانه‌دار قدیمی برقرار بود و آن‌ها به کمک نشاسته، کتیرا و موادی مانند اینها، پارچه‌ها، یقهٔ لباسها و بعضی دستمالها، روتختی، رومیزی و... را آهار می‌زدند و اتو می‌کردند تا حالت صاف و یکدست و زیبایی به خود بگیرد یا برّاق و شفّاف به نظر آید. این عمل در مورد برخی کاغذها هم انجام می‌شده است.

● کاربرد:

این مثل در مورد آدمی است که بسیار شُل و وارفته و تنبل است و در بیشتر حالتها و رفتارهایش، این شُلی و وارفتگی به صورت ناخوشایندی پیداست و به این معناست که به هیچ شکل و وسیله‌ای، نمی‌توان این آدم شُل و ول را، به آدم محکم و پابرجایی تبدیل کرد.

○ پارسال دوست، امسال آشنا.

● کاربرد:

وقتی دو دوست پس از مدتها دوری و بی خبری از هم، به یکدیگر می‌رسند، به شوخی به

یکدیگر می‌گویند:
«*پارسال دوست، امسال آشنا*» یعنی آن قدر همدیگر را ندیدیم که از دوستی به آشنایی رسیدیم!

○ **پارسال سوخته، امسال جراحتش می‌آید.**
امسال لب ور می‌چیند، سال دیگر گریه‌اش می‌گیرد.

○ **پارسال گاز می‌گرفت، امسال لگد می‌پراند.**
● **کاربرد:**
۱ـ این مثل در مورد کسی استفاده می‌شود که روز به روز اخلاقش بدتر شود.

۲ـ علاوه بر آن، در مورد افرادی به کار می‌رود که هنگام خشم و عصبانیت یا زورگویی به مردم مظلوم، با لگد، زندگی و بساط همه را به هم میزنند.

○ **پالان دوز* هم اهل بخیه** است.**
□ **توضیح:**
این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند یک روز پادشاهی که می‌خواست بهترین لباس را برای خودش بدوزد، دستورداد تمام خیاط‌های شهر به قصرش بیایند. همه خیاط‌ها رفتند. پالان دوزی هم از دوختن پالان الاغ دست کشید و به قصر رفت. یکی از کسانی که او را می‌شناخت رو به دیگری کرد و گفت: «خیاط‌ها را خواسته‌اند او که پالان دوز است کجا می‌رود؟» دوستش به طعنه گفت: «آخر او هم اهل بخیه است.»
● **کاربرد:**
اگر کسی خود را در گروهی جا بزند و بخواهد از امکانات آن گروه استفاده کند، به طعنه می‌گویند که فلانی هم (یا پالان دوز هم) اهل بخیه است.
□ **معنای لغات:**
* پالان دوز: کسی که برای الاغ بالاپوش (زین) می‌دوزد.
** اهل بخیه: اهل دوخت و دوز، خیاط

○ **پالانش کج است.**
● **کاربرد:**
۱ـ راستگو و درستکار نیست.

۲ـ به جا، حزب یا گروهی که سالم نیست وابستگی دارد.

○ **پایان شب سیه سفید است.**

عاقبت این شب تاریک سحر خواهد شد.

○ **پایت را به اندازه گلیم خودت دراز کن.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی شاه عباس از راهی می‌گذشت. مرد فقیری را دید که روی گلیم کوچکی خوابیده و پاهایش را طوری جمع کرده که از گلیم بیرون نزند. شاه عباس ازکار او خیلی خوشحال شد و بدون این که او را بیدار کند، کیسه‌ای طلا کنارش گذاشت و رفت.

این خبر نیز به گوش مرد طمعکاری رسید. او نیز گلیم کوچکی سر راه شاه عباس پهن کرد و روی آن خوابید. پاهایش را دراز کرد تا از گلیم بیرون بزند. با این کار می‌خواست به شاه عباس بفهماند که خیلی فقیر است و گلیمش حتی به اندازهٔ قد و قواره یک نفر هم نیست. شاه عباس با دیدن این کار عصبانی شد و گفت: «پاهای دراز این مرد را چوب بزنید.» مرد طمعکار از جا پرید و دلیل غضب شاه را پرسید. شاه عباس گفت: «پایت را باید به اندازهٔ گلیم خودت دراز کنی.»

✱ **کاربرد:**

به توانایی‌ها و شایستگی‌هایت آگاه شو و به همان اندازه جلو برو. دست به کاری نزن که از عهدهٔ آن برنیایی یا عملی خارج از حد و اختیار خود انجام مده که شرمنده و خوار شوی.

■ **مشابه:**

● لقمه رابه اندازهٔ دهانت بردار.

● جامه به اندازهٔ قامت خوش است.

○ **پای چراغ تاریک است.**

چراغ، پای خودش را روشن نمی‌کند.

○ **پایش روی پوست خربزه است.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ در حال رفتن، نابود شدن و یا از کار افتادن است.

۲ـ کار خطرناکی در پیش گرفته هر لحظه ممکن است بلایی به سرش بیاید.

○ **پایش لب گور است.**

یک پایش این دنیاست، یک پایش آن دنیا.

○ **پای شمع تاریک است.**

چراغ، پای خودش را روشن نمی‌کند.

○ **پای عَلَم*(منبر) کسی (فلانی) سینه می‌زند!**

✹ **کاربرد:**

۱ـ طرفدار اوست، با او برو و بیا دارد.

۲ـ از ما نیست، با ما نیست، عضو گروه ما نیست.

□ **معنای لغات:**

* علم: علامت، وسیله‌ای که مشخص کنندهٔ یک دسته است و در مراسم محرم همراه دسته حرکت داده می‌شود.

○ **پای فشردی، بُردی.**

✹ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم کسی را به اصرار و پشتکار داشتن در کاری تشویق کنیم و بگوییم، مطمئن باش با پیگیری و اصرار در این کار، به نتیجهٔ مطلوب خواهی رسید.

○ **پای فقیرلنگ نیست، مُلک*خدا تنگ نیست.**

□ **توضیح:**

در این جا فقیر به معنای درویش است؛ یعنی آدمی که به دنیا اعتنایی ندارد و فقط به اندازهٔ زنده ماندن از مردم طلب می‌کند و نسبت به مال دنیا بی‌نیاز است.

لنگ بودن یا نبودن پا، به معنای ناتوانی یا توانایی در طی کردن راهی طولانی است.

✹ **کاربرد:**

۱ـ این مثل، جواب آدم فقیری است که در طلب چیزی یا مالی، به کسی یا خانه‌ای مراجعه کند؛ اما صاحب خانه یا آن شخص، آن فقیر را ناامید و دست خالی برگرداند. فقیر با این ضرب‌المثل، به آدم مالدار یا توانمند می‌فهماند که بالأخره در جایی از این دنیای بزرگ، خداوند روزی و سهمی هم برای من نهاده است و من ناامید نیستم.

۲ـ وقتی صاحب کار و کار خانه‌ای، دست رد به سینهٔ کارگر اهل کار و زندگی بزنند، او با گفتن این مثل، نشان می‌دهد که نیازمند کار او نیست و می‌تواند در جای دیگری هم کار کند.

■ **مشابه:**

● در دنیا را که نبسته‌اند.

● راه باز است و جاده دراز.

□ **معنای لغت:**

* مُلک: سرزمین، مملکت

○ **پای کوه هم بنشینی و همیشه از آن برداری، تمام می‌شود.**

✱ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که کسی از سرمایه و دارایی خود، ذرّه‌ذرّه استفاده کند و بدون این که کار کند یا از طریقی کسب درآمد نماید، امیدوار به زیاد شدن سرمایه، پول و دارایی‌اش باشد؛ در حالی که سرمایهٔ او هم دیر یا زود به پایان خواهد رسید.

■ **مشابه:**

● چو از کوه‌گیری و ننهی به جای سرانجام کوه اندر آید ز جای

○ **پای ملخی پیش سلیمان بردن.**

ران ملخی پیش سلیمان بردن.

○ **پایین تف کنی ریش است، بالا تف کنی سبیل.**

✱ **کاربرد:**

به هیچ کس نمی‌توانم درد دلم را بگویم چرا که هرچه می‌کشم از آشناهاست.

○ **پای مرغت را ببند، همسایه‌ات را دزد نکن.**

✱ **کاربرد:**

از دارایی‌ات به خوبی نگه‌داری کن تا گم نشود و فکر کنی همسایه‌ات دزدیده است.

○ **پتک بر سندان کوبیدن.**

کوه را با سوزن سنبیدن

○ **پته‌اش روی آب افتاد.**

□ **توضیح:**

وقتی کسی پولی قرض می‌داد، از وام گیرنده کاغذی می‌گرفت که به آن «پته» می‌گفتند. کافی بود هنگام پس گرفتن، پته به آب رودخانه‌ای بیفتد و از بین برود. دیگر مدرکی بر بدهکاری وام گیرنده وجود نداشت.

✱ **کاربرد:**

۱ـ آبرویش رفت، دیگر چیزی ندارد.

۲ـ همه از کار و زندگی و رازش خبردار شدند.

○ **پدر خویش باش اگر مردی.**

□ **توضیح:**

این مثل یک مصرع از این بیت است:

گــــرد نـــــام پـــدر چـــه مـــی‌گردی پـــــدر خـــویش بـــاش اگـــر مـــردی

* **کاربرد:**

با اعمال و کارهایت نام خودت را بر سر زبانها بینداز. توانایی‌های خود را به همه ثابت کن. به این که پدرت مرد نیکنام است، افتخار مکن؛ بلکه خود مردی نیکنام باش.

○ **پدرش را در آوردم.**

چپقش را چاق کردم.

○ **پدر قصاب، پسر گوشت نخور.**

* **کاربرد:**

هنگامی که پدر و پسری یا والدین و فرزندی اختلاف سلیقه یا اختلاف نظر داشته باشند و به دلیل همین اختلاف نظر، فرزند از امکانات و موقعیتی که برای او فراهم کرده‌اند، بهره‌ای نبرد، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **پر درآورد و به آسمان پرید.**

آب شد و به زمین فرو رفت.

○ **پرسان پرسان، می‌روم هندوستان.**

□ **توضیح:**

در این مثل، به دلیل مسافت و فاصله‌اش با ایران، به عنوان راه دور، مورد توجه قرار گرفته است.

* **کاربرد:**

جست و جو و پیگیری و تلاش در تمام زندگی ـ به ویژه در زمان سختیها و مشکلات ـ سبب پیروزی و به دست آوردن نتیجه است.انسان می‌تواند بالاترین هدفها و سخت‌ترین مشکلات را در سایهٔ پیگیری و تلاش، تحت تسلط خود درآورد و اینکه در این راه، کمک گرفتن و راهنمایی از دیگران عیب نیست و سبب به دست آوردن آگاهی و تجربه می‌شود. به قول معروف: بپرسی تا بدانی، به از نپرسیدن و ماندن در نادانی.

○ **پُرسون *پُرسون، خونهٔ حاجیه کُلثوم.**

□ **توضیح:**

افراد بی‌سواد و عامی، چون آدمی نابینا هستند، در طلب هر چیزی، باید از کمک دیگران بهره‌مند شوند. در این مثل، «خانهٔ حاجیه کلثوم» کنایه از مقصدی مبهم است و اصولاً به هر محل یا نشانی اطلاق می‌شود.

* **کاربرد:**

کنایه از آدم بی‌سواد و دست و پا چلفتی است که برای ساده‌ترین کارهای خود هم باید از دیگران سؤال کند یا راهنمایی بخواهد.

□ **معنای لغت:**

* پرسون: مخفف کلمه پرسان

○ **پرسید از بد بالاتر چیه؟ جواب داد: بدتر!**

□ **توضیح:**

مردی سر سفرهٔ شام نشست و دید غذا توی سفره هست، اما زنش ماست و ترشی و این جور چیزها را سر سفره نگذاشته. عصبانی شد و گفت: «چه سفره بدی» و بعد هم قهر کرد و از خانه زد بیرون. در راه به زن و شوهری رسید که با هم دعوا می‌کردند و زن به خاطر بی‌کاری مرد و گرسنگی حرف طلاق و جدایی می‌زد. خدا را شکر کرد که اگر سفره‌اش بد است خالی نیست که بدتر باشد. و به خانه برگشت.

* **کاربرد:**

وقتی بخواهیم کسی را به تحمل کردن وضع موجودش سفارش کنیم و او را از وضع بدتر بترسانیم این مثل را می‌گوییم.

○ **پرواز گنجشک تا لب بام است.**

* **کاربرد:**

توانایی او در همین حد است. از هر کس باید به اندازهٔ توانش توقّع داشت. این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم استعداد، هوش یا توانایی فلان کس در همین حد است و نمی‌توان بیش از آن انتظار داشت.

○ **پرونده‌اش زیر بغل من است.**

روده‌هایش را وجب کرده‌ام.

○ **پز عالی، جیب خالی.**

* **کاربرد:**

این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که ظاهر خود را مثل ثروتمندان بسیار آراسته نگه می‌دارند؛ در حالی که آه در بساط ندارند و بسیار فقیر و بی‌پول هستند.

○ **پس از سی سال چاروادری، الاغش را نمی‌شناسد.**

بعد از پنجاه سال گدایی، شب جمعه‌اش را گم کرده.

○ **پستان مادرش را گاز گرفته.**

* **کاربرد:**

آن قدر آدم بد و شروری است که حتی به مادر خود هم خیانت می‌کند؛ چه رسد به دیگران. هیچ کس از آزار و اذیّت او در امان نیست و نمی‌توان به او اعتماد کرد.

○ **پسته بی‌مغز چون لب واکند رسوا شود.**

از سفره نینداخته بوی مشک می‌آید.

○ **پسر خاله دسته دیزی.**

سگی به بام جسته، گردش به او نشسته.

○ **پسر نوح با بدان بنشست — خاندان نبوتش گم شد**

□ **توضیح:**

وقتی حضرت نوح علیه‌السلام کشتی‌اش را آماده کرد به همه یارانش گفت سوار شوند. کافران به حرف نوح گوش نکردند. یکی از پسرهایش هم نوح را مسخره کرد و گفت: «سوار نمی‌شوم.»

نوح گفت: «به زودی سیل و توفان همه جا را فرا می‌گیرد.»

پسرش گفت: «من که سیلی نمی‌بینم. اگر هم سیل بیاید به کوه پناه می‌برم.» توفان شد، سیل آمد. نوح و یاران به کشتی نشسته و نجات پیدا کردند، اما پسر نوح که در اثر همنشینی با کافران به پدرش ایمان نداشت، غرق شد.

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم از تأثیر دوست و همنشین بد حرف بزنیم، از این مثل کمک می‌گیریم. این مثل با بیت زیر تکمیل می‌شود:

سگ اصحاب کهف روزی چند — پی نیکان گرفت و مردم شد

○ **پس ماندهٔ گاو را خر می‌خورد.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی از چیزی که به او می‌دهند راضی نباشد این مثل را می‌گوید.

۲ـ در جهان مفت خور و تنبل زیاد است، یکی می‌خورد و می‌برد، آن یکی بقیه‌اش را صاحب می‌شود.

■ **مشابه:**

● وامانده گاو را به خر باید داد.

○ **پُشت بامش به یک لگد بند است.**

□ **توضیح:**

بسیاری از آدمها، اساس و چارچوب زندگیشان سست و بی‌بنیاد است. این مسأله به خاطر مسائل اخلاقی خودشان است و یا به خاطر اخلاق و فرهنگ خانوادگی آن‌هاست.

پشت‌بام به عنوان پوشش خانه و نشانهٔ در امان ماندن زندگی از گرفتاریها و بلاهاست.

* **کاربرد:**

۱ـ وصف زندگی انسانی که زندگی خانوادگی و اجتماعی او بسیار سست است و هر دم در برابر حادثه‌ها و جریانهای زندگی، در معرض خطر قرار دارد.

۲ـ دربارهٔ کسی است که ظاهر آراسته‌ای دارد؛ اما توان علمی یا مالی مناسبی که بتواند به آن تکیه کند؛ ندارد.

○ **پشت بامم را خراب کردم که برفش را نریزم.**

□ **توضیح:**

در زمستان‌های سرد، اولین وظیفهٔ ساکنان هر خانه‌ای این بود که برفهای باریده شده بر پشت‌بام را پارو کنند و توی حیاط یا کوچه بریزند؛ زیرا سنگینی برف و آب شدن آن، به پشت بام آسیب می‌رساند و آن را خراب می‌کرد.

* **کاربرد:**

آنچه را که داشتم، از بین بردم تا ناراحتی و دغدغهٔ نگهداری از آن را نداشته باشم. وقتی آدم اصل چیزی را نادیده می‌گیرد، مثلاً ازدواج نمی‌کند، دیگر فکر و گرفتاریهای بعد از آن را هم ندارد. مسلماً کسی که ازدواج نکرده، به فکر بچه و مدرسه و نمرهٔ او و خوراک و لباسش هم نیست.

○ **پشتش به کوه احد (ابوقبیس) است.**

□ **توضیح:**

مسلمانان در جنگ احد کوه احد را به عنوان یک سنگر خوب پشت سر داشتند و در جنگ داشتند پیروز می‌شدند که متأسفانه طمع به جمع آوری غنایم بعضی از آن‌ها باعث شکست یار ان پیامبر شد.

* **کاربرد:**

پشتیبان محکم و قابل اعتمادی دارد.

○ **پشت‌مسجد شاه داد زده‌ای آی سیب‌زمینی.**

سنگ به در خانه خدا انداخته.

○ **پشت و رو یکی است.**

ظاهر و باطنش یکی است.

○ **پشم و پیله را به باد دادن.**

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی هنگام عصبانی شدن، از خود حرکات عجیب و غیرعادی نشان دهد و موی

سر و ریش خود را بکند، می‌گویند: «وقتی که خشمگین می‌شود، پشم و پیله به باد می‌دهد!»

۲ـ اگر این مثل را به کسی بگویند، گاهی معنای تهدید به کتک زدن و آسیب رساندن به وی است؛ مانند: «اگر باز هم به حرفهایت ادامه دهی، پشم و پیله‌ات را به باد می‌دهم.»

۳ـ هنگامی که کسی که درگیری یا دعوایی مجروح و کبود شده باشد، به شوخی به او می‌گویند: «خوب پشم و پیله‌ات را به باد داده‌اند!»

○ **پشه را توی هوا نعل می‌زند.**

✱ **کاربرد:**

بسیار زیرک و چالاک است. هیچ فرصتی را از دست نمی‌دهد.

○ **پشّه لگدش زده.**

✱ **کاربرد:**

چیزیش نیست. خودش را لوس می‌کند. اتفاق مهمی برایش نیفتاده است.

○ **پُلش آن‌ور آب است.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ شانس و اقبال ندارد، کارهایش خوب پیش نمی‌رود.

۲ـ وسایل و مقدمات کارش جور نیست، وسایل لازم را در اختیار ندارد.

○ **پلو معاویه چرب‌تر است.**

□ **توضیح:**

معاویه بعضی از یاران حضرت علی را با پول فریب داده بود تا طرفدار او شوند. وقتی به آن‌ها گفته می‌شد که مگر حق با علی علیه‌السلام نیست، چرا به طرف معاویه رفته‌اید، می‌گفتند: حق با علی است ولی پلو معاویه چرب‌تر است.

✱ **کاربرد:**

این مثل را دربارهٔ کسی می‌گویند که به خاطر پول و مقام، حق را نادیده گرفته است.

○ **پنبه دزد، دست به ریشش می‌کشد.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند، پنبه‌های تاجر را دزد برد. تاجر پیش قاضی رفت و شکایت کرد و چند نفر را که به آن‌ها شک داشت معرفی کرد. قاضی آن‌ها را حاضر کرد و گفت: «می‌خواستم باز جویی کنم و دزد

پنبه را تشخیص دهم. امّا نیازی نیست، آن که پنبه به ریشش چسبیده حتماً دزد پنبه‌هاست.» دزد در میان آن چند نفر بود. نا خود آگاه دستی به ریشش که پنبه‌ای هم به آن چسبیده بود کشید که مطمئن شود. قاضی با این نیرنگ دزد را شناخت.

کاربرد:

وقتی بخواهیم بگوییم که آدم خطا کار خودش را لو می‌دهد و یا ردپایی از خودش به جا می‌گذارد این مثل را به کار می‌بریم.

○ **پنج انگشت را اگر شمع کنی و برایش بسوزانی، باز می‌گوید یکیش کم نور است.**

اگر پنج انگشت را شمع کنی...

○ **پنج انگشت برادرند، برابر نیستند.**

توضیح:

انسانها دارای تواناییها و قدرتهای فکری و روحی متفاوتی هستند که باید در تمام زمینه‌ها این تفاوت مدّنظر قرار گیرد.

کاربرد:

مثل و پندی برای والدین و مربیّان کودکان و نوجوانان که بهتر است به تفاوتهای فردی کودکان توجه کنند و آن‌ها را با هم مقایسه نکنند، و بدانند که هر کودکی قدرتها، مهارتها و توانمندیهای خاصی دارد که با دیگران متفاوت است و باید به این تفاوتها دقت و توجه کرد، و با توجه به این نکته باید در مورد زندگی و آیندهٔ اجتماعی و تحصیلی آن‌ها برنامه ریزی کرد.

مشابه:

- پنج انگشت یکی نمی‌شود.

○ **پنج انگشتت را عسل کنی و توی دهانش بگذاری، آخرش انگشتت را گاز می‌گیرد.**

اگر پنج انگشت را شمع کنی و برایش روشن کنی...

○ **پوست پلنگ اگر میمنت داشت، به تن صاحبش دوام می‌کرد.**

کاربرد:

این مثل برای بیان بی‌وفایی کسی یا ناپایداری چیزی به کار می‌رود؛ برای مثال، هنگامی که بخواهیم بگوییم به دوستی و رفاقت فلان کس اعتماد نکن، چرا که هیچ کس خیر و وفایی از او ندیده است، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **پوست خربزه زیر پای کسی انداختن.**

چوب لای چرخ کسی گذاشتن.

○ **پوستش کلفت شده.**

کتک خورش سفت شده.

○ **پول آدم را می‌رقصاند.**

✱ **کاربرد:**

هنگامی که شخصی ثروتمند و دارا، خوب پول خرج کند و دست به جیب باشد، از این مثل استفاده می‌شود؛ چرا که درآمد خوب و پول زیاد، آرامش خیال و ولخرجی هم به دنبال دارد.

■ **مشابه:**

● درآمد مرد را بخشنده دارد.

○ **پول آدم را خوش سلیقه می‌کند.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ آدم پولدار می‌تواند با به کارگیری افراد با سلیقه زندگی و سر و لباس زیبایی برای خودش فراهم کند، هر چند خودش بی‌سلیقه و بی‌هنر باشد.

۲ـ مردم عادی از سر و وضع زندگی پولدارها تقلید می‌کنند.

○ **پول بده، آب‌نبات بخور.**

بی‌زر، بی‌پر

○ **پول بی‌زبان را دست آدم زبان دار نباید داد.**

✱ **کاربرد:**

در این مثل منظور از آدم زبان دار کسی است که با چرب زبانی و پُرحرفی، پس دادن پولی را که قرض گرفته، به امروز و فردا وعده می‌دهد. این مثل بیشتر در مورد افرادی به کار می‌رود که از دیگران پول قرض می‌کنند و با فریب و زبان بازی، پس دادن پول را به تأخیر می‌اندازند.

○ **پول توی جیبش سنگینی می‌کند.**

□ **توضیح:**

بعضی از آدمها شیوهٔ درستی در خرج کردن پول خود یا خرید وسایل ندارند و بیهوده خرج می‌کنند.

✱ **کاربرد:**

مثل و توصیفی در مورد آدمی است که پول دارد، ولی شیوهٔ خرج کردن او غلط است. او آدمی ولخرج است و نسبت به مال و دارایی خود، سهل‌انگار است، و وقتی پولی داشته باشد، با شیوه‌های مختلف و بی‌برنامه، آن را خرج می‌کند؛ آن هم خرجی بی‌دلیل و بیهوده.

○ **پول دادم به آمل، نان استدم* از بابل.**

✱ **کاربرد:**

وقتی از این مثل استفاده می‌کنیم که بخواهیم بگوییم در کشور، شهر یا منطقه‌ای، امنیت و نظم برقرار است.

□ **معنای لغت:**

* استدم: گرفتم، ستاندم.



○ **پول‌دار به کباب، بی‌پول به دود کباب.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ معنی این ضرب‌المثل این است که هر کس به فراخور وضع مالی و شرایط اقتصادی خود زندگی می‌کند و از نعمت‌های دنیا بهره می‌برد.

۲ـ برای استفاده از هر نعمتی باید بهای آن را پرداخت.

○ **پول گرد است و بازار دراز.**

□ **توضیح:**

بازارهای قدیمی، کوچه‌های بلند و تودرتویی بودند که در دو طرف آن‌ها، مغازه‌ها به ردیف قرار داشتند. معمولاً فروشندگانی که در بازارهای قدیمی مغازه داشتند، برحسب کالاهای مشابه، در یک ردیف یا یک راستهٔ بازار متمرکز بودند. برای مثال، بازار طلافروشها متشکل بود از مجموعه‌ای از مغازه‌های طلا فروشی؛ امتداد این بازار به بازار کفاشان می‌رسید و از آن‌جا به بازار پارچه فروشها و غیره.

✱ **کاربرد:**

۱ـ بازار به دلیل تنوع جنس و فراوانی مغازه‌ها، می‌تواند مرکز خرید خوبی برای خرید باشد. این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم، اگر به پول به بازار برویم، به هر حال، خرج خواهد شد و نگه داشتن آن، امری غیر ممکن خواهد بود!

۲ـ همچنین این مثل به کسی گفته می‌شود که با وجود داشتن مال و دارایی و امکانات زیاد، باز هم در حسرت چیزهای مختلف به سر می‌برد.

۳ـ این مثل برای تذکر به دیگران که مواظب خرج کردن پولشان باشد نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد.

○ **پول، یکی از اسمهایش «ستارالعیوب*» است.**

✱ **کاربرد:**

عیب آدم پولدار دیده نمی‌شود. مردم به کارهای بد ثروتمندان توجه نمی‌کنند.

□ **معنای لغت:**

* ستارالعیوب: پوشانندهٔ عیب‌ها

○ **پهلوان پنبه است.**

رستمِ درِ حمام است.

○ **پهلوان زنده را عشق است.**

□ **توضیح:**

هر کدام از پهلوان‌های قدیمی، دوستان و شاگردانی داشتند که به آن‌ها «نوچه» می‌گفتند. تا زمانی که پهلوان قدرت داشت، نوچه‌ها از این که دوست و آشنای او هستند، استفاده می‌کردند و خودی نشان می‌دادند. وقتی پهلوان به وسیلهٔ پهلوانی دیگر از میدان خارج می‌شد و از پهلوانی می‌افتاد، نوچه‌های او به دو دسته تقسیم می‌شدند. عده‌ای که انسانیت بیشتری داشتند، در کنار پهلوان می‌ماندند، اما عده‌ای که فرصت طلب بودند، می‌گفتند: پهلوان زنده را عشق است و نوچهٔ پهلوان تازه می‌شدند.

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل، زبان حال کسانی است که عقیده دارند در لحظه باید زندگی کرد و قدر زمان حال را دانست؛ چون زندگی جاویدان نیست و باید در «حال» و برای «حال» زندگی کرد و افسوس گذشته یا آدم‌های در گذشته را نخورد و با زنده‌ها زندگی کرد.

۲ـ اگر به کسانی که به بزرگان، رهبران، مدیران، دوستان قدیمی و... وفادار نیستند و برای بهره‌های شخصی به هر کس که از راه برسد، تعظیم می‌کنند، بگوییم چرا این قدر بی‌وفا و فرصت طلب هستی، در جواب این مثل را می‌گویند.

■ **مشابه:**

● یار زنده، بِه که شوی مرده.

○ **پیاده شو با هم برویم.**

* **کاربرد:**

۱ـ در قضاوت یا تصمیم‌گیری عجله نکن، عصبانی نباش. می‌توانیم با آرامش و اطمینان با هم حرف بزنیم و متوجه واقعیت مسأله بشویم.

۲ـ در بحث و گفت‌وگو، خیلی تند می‌روی و بی‌احترامی می‌کنی. صبر کن تا من هم حرف‌هایم را بزنم، آن وقت تصمیم بگیر.

○ **پیاز هم جزء میوه‌ها شده.**

ترب هم جزء مرکبات شده!

○ **پیت را از ته باز کرده.**

□ **توضیح:**

پیت، به ظرفی فلزی می‌گویند که در قدیم توی آن بنزین و نفت می‌ریختند و امروزه ظرف‌های مناسبی برای حمل و نقل روغن، شیره و... هستند. فروشندگان حیله‌گر، معمولاً ته پیت حلبی را با جنس نامناسب پر می‌کردند. و روی آن جنس خوب می‌ریختند. مشتری با دیدن جنس روی پیت، به گمان این که تمام پیت با جنس خوبی مثل آن پر شده، جنس را می‌خرید و به خانه می‌برد؛ اما وقتی کم‌کم آن را مصرف می‌کرد، به قسمت بدِ جنس می‌رسید.

از آن جا که سر و ته پیت یک شکل است، گاهی مصرف کننده به اشتباه به جای اینکه سر پیت را باز کند، ته پیت را باز می‌کرد و قاعدتاً به قسمت بد و نامرغوب جنس بر می‌خورد.

● **کاربرد:**

هنگامی که کسی بدشانسی بیاورد یا کار یا سخنی را از مناسب‌ترین جای آن آغاز کند، این مثل را در مورد او به کار می‌برند.

○ **پیراهنشان در یک آفتاب خشک می‌شود.**

● **کاربرد:**

بیهوده ادعای دوستی و نزدیکی با آن شخص بزرگ را می‌کند. هیچ نسبتی با هم ندارند جز اینکه در یک شهر زندگی می‌کنند یا پیراهنشان در یک آفتاب خشک می‌شود.

○ **پیر را نفرست به خر خریدن، جوان را نفرست به زن گرفتن.**

□ **توضیح:**

الاغ باید چابک و زرنگ و باربر باشد. اگر پیر را به خر خریدن بفرستیم، چون خودش چابک و زرنگ نیست، هر الاغ ناتوانی را توانا و با ارزش می‌پندارد. جوانان هم چون تجربه زندگی ندارند، به هر دختری برسند فکر می‌کنند زن خوبی است.

● **کاربرد:**

کارها را به کسی که تجربه کافی و قدرت تشخیص زیاد ندارد، نسپارید.

○ **پیرزن نمرد، تا روز بارانی.**

تخم نکرد، روزی هم که کرد، توی کاهدان!

○ **پیری است و هزار عیب.**

● **کاربرد:**

بیشتر بیماری‌ها، ناتوانی و بی‌حوصلگی‌ها هنگام پیری پیدا می‌شوند. این مثل از سوی پیران نوعی عذرخواهی است و برای جوانان نوعی هشدار.

○ **پیزُر لای پالان کسی گذاشتن!**

□ **توضیح:**

«پیزر» گیاهی است خودرو که در جاهای مرطوب می‌روید. این گیاه را خشک می‌کنند و از خشک شدهٔ آن، بادبزن یا وسایل حصیری دیگر می‌سازند. یکی از مهمترین کاربردهای پیزر در گذشته، پر کردن پالان الاغ بوده است.

❋ **کاربرد:**

وقتی کسی با شیرین زبانی کارش را پیش ببرد، یا با زبان بازی طرف مقابل خود را به انجام کاری راضی کند، می‌گویند پیزر لای پالان دیگران می‌گذارند.

○ **پیش اجل* ،چه صاحبقران**، چه حسن کچل.*****

❋ **کاربرد:**

هنگامی که زمان مرگ فرا برسد، دارا و ندار، شاه و گدا، هیچ تفاوتی با هم نخواهند داشت. این سرنوشتی مشترک برای تمام افراد بشر است.

□ **معنای لغات:**

* اجل: مرگ، زمان مرگ

** صاحبقران: سلطان صاحبقران، لقب یکی از پادشاهان قاجار است.

*** حسن کچل: نام پسرکی فقیر در داستانهای ایرانی

○ **پیش از چوب غش و ریسه می‌رود.**

□ **توضیح:**

مجرمی را می‌خواستند شلاق بزنند که داد و فریادش بلند شد...

❋ **کاربرد:**

وقتی خطاکار پیش از تنبیه بنای گریه و زاری بگذارد تا به او رحم کنند و کاری بـه کـارش نداشته باشند، گفته می‌شود که پیش از چوب غش و ریسه می‌رود.

○ **پیش از مرگ، واویلا؟**

اگر بد روضه خواندم، گریه نکن.

○ **پیش صاحب‌نظران، مُلک سلیمان باد است.**

□ **توضیح:**

باد، نشانه‌ای از گذرا بودن دنیاو مسائل آن است.

حضرت سلیمان، در تاریخ، به داشتن ثروت و قدرت معروف است و در عین حال این پیامبر با تمام موجودات زنده ـ از مورچه تا فیل ـ ارتباط داشته است.

■ **کاربرد:**

در نظر آدم‌هایی که به مال و ثروت دنیا، بی‌اعتنا هستند و به مقام‌های بالای معنوی رسیده‌اند، بالاترین ثروتها و دارایی‌ها بی ارزش و زودگذر است.

○ **پیش فرمانده و پسِ استر هر چه کمتر روی سلامت‌تر**

چه رفاقت با صاحب منصب، چه انگشت توی سوراخ عقرب

○ **پیش قاضی (لوطی) و معلّق بازی؟**

آدم جایی جیک‌جیک می‌کند که بلبل نباشد.

○ **پیغمبران را افاده* نیست.**

□ **توضیح:**

این مثل قصه‌ای دارد؛ می‌گویند مردی ادّعای پیغمبری کرد. عدّه‌ای دور او جمع شدند و گفتند: «پیامبران هر یک معجزه‌ای داشتند. اگر پیامبری، به ما معجزه‌ای نشان بده تا تو را باور کنیم!»

مرد گفت: «باشد، معجزه هم نشانتان می‌دهم. برای ما پیامبران، معجزه امری عادی است؛ هر چه بگویید و هر چه بخواهید، انجام خواهم داد.»

مردم به این سو و آن سو نگاه کردند تاکاری دشوار از او بخواهند و او مجبور شود معجزه‌اش را نشان بدهد. در همین موقع، چشمشان به درخت بزرگی افتاد که در همان نزدیکی بود. گفتند: «فرمان بده تا درخت نزد تو بیاید.»

مرد پذیرفت و گفت: «خوب است، همین کار را می‌کنم.»

بعد روبه‌روی درخت ایستاد. سرش را بالا گرفت و با صدایی محکم گفت:«ای درخت! به فرمان پیغمبر خدا نزدیک من بیا!»

درخت از جای نجنبید. مرد بی درنگ جلو رفت و نزدیک درخت ایستاد. رو به مردم کرد و گفت:«اینک من و درخت، در کنار هم هستیم. باور کردید؟»

مردم از خنده روی پا بند نبودند. یکی گفت:«معجزه‌ای شگفت بود. ما گفتیم درخت نزد تو بیاید، نه آن که تو نزد درخت بروی.»

مرد گفت: «عجب مردمانی هستید که نمی‌دانید پیامبران غرور و تکبّر ندارند.»

گفتند: «می‌دانیم، بر منکرش لعنت!»

مرد گفت: «مگر نه اینکه فضیلت و فروتنی، برترین اخلاق مردان خداست؟»

گفتند: «همین طور است.»

مرد گفت:«چون پیامبران را افاده نیست، به درخت گفتم نزد من آی، نیامد، خوب خود به سوی او رفتم!»

■ **کاربرد:**

این مثل، در تمسخر و ریشخند به کسی استفاده می‌شود که بی‌اساس و پوچ بودن ادّعای بزرگش، به همه ثابت شده باشد؛ ولی سعی کند به هر طریقی، خود را محق نشان دهد.

□ **معنای لغت:**

* افاده: تکبّر، خودخواهی و خودبینی

○ **پیه* گرگ به خودش مالیده!**

□ **توضیح:**

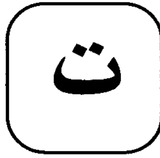
در قدیم، در میان مردم این باور وجود داشت که اگر پیه گرگ را به تن کسی بمالند،آن شخص مورد تنفّر و بیزاری سایرین قرار خواهد گرفت، و طبق همین باور، اگر می‌خواستند کسی را از چشم دیگران بیندازند، به شکلی که خودش نفهمد، مقداری از پیه گرگ را بر تن او می‌مالیدند.

* **کاربرد:**

وقتی رفتار و گفتار کسی، به گونه‌ای باشد که مورد تنفّر و بیزاری اطرافیانش باشد، در مورد او می‌گویند:«*انگار پیه گرگ...*»؛ یعنی رفتارش طوری است که دیگران را فراری می‌دهد، دیگران از معاشرت و هم‌نشینی با او بیزار هستند.

□ **معنای لغت:**

* پیه: چربی که از بافتها و اندامهای جانورانی مانند گاو، گوسفند، بز و غیره گرفته می‌شود.



○ **تا آهن گرم است، باید کوفت.**

تا تنور گرم است نان را بچسبان.

○ **تا ابله در جهان است، مفلس* در نمی‌ماند.**

❋ **کاربرد:**

افراد ساده لوح و ابله، به کسانی که با حیله و نیرنگ آنان را فریب می‌دهند، کمک می‌کنند. چون اگر هوشیار نباشند در هر کاری با آگاهی و دقّت پا پیش نگذارند، بسیاری از افراد دزد و حیله‌گر، در کمین آن‌ها هستند تا آنان را به دام اندازند.

■ **مشابه:**

● آن قدر خر هست که ما پیاده سفر نکنیم.

□ **معنای لغت:**

❋ مفلس: نیازمند

○ **تا این آب می‌رود، من نان خواهم خورد.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی به دکان نانوایی رفت و به نانوا گفت:«حاضرم یک دینار بدهم و هر چه که می‌توانم نان بخورم.»

نانوا با خود گفت:«یک آدم هر چه‌قدر هم که خوش اشتها باشد، نمی‌تواند به اندازهٔ نیم دینار هم نان بخورد.» این بود که معامله را پذیرفت.

مرد،کنار جوی آب نشست و مشغول خوردن نان شد اشتهای او پایانی نداشت. آن قدر خورد که قیمت نان‌هایی که خورده بود از دو دینار هم گذشت. نانوا که می‌دید حسابش اشتباه از کار درآمده رو به او کرد و گفت: «تو را به خدایی که چنین اشتهایی را به تو داده، بگو ببینم تا کی خیال داری نان بخوری؟»

گفت مرد: «خدا صبر و طاقت به تو بدهد، تا این آب می‌رود، من نان خواهم خورد.»

❋ **کاربرد:**

۱ـ کسی که می‌خواهد به دیگران بگوید بر خلاف میل شما به کار و برنامه‌ام ادامه خواهم داد

زیرا آن را حق خودم می‌دانم. از این مثل استفاده می‌کند.

۲ـ اعتراض به اوضاع کنونی ندارم. خوشحالم که وضع به این شکل است.

○ **تابوت ناخدا را دریا به دوش دارد.**

□ **توضیح:**

دریا همان قدر که زیباست، می‌تواند خطرناک و مرگ آفرین هم باشد. کسی که در دریا سفر می‌کند، هر لحظه ممکن است با خطر بزرگی مواجه شود؛ تا جایی که کشتی ناخدا، می‌تواند تابوت او باشد که بر دوش دریاست.

✱ **کاربرد:**

این مثل، در مورد افرادی به کار می‌رود که در کار خود، همواره با خطر روبه‌رو می‌شوند.

○ **تا بوده، چنین بوده و تا هست چنین است.**

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهند کسی را که آسیب و زیان دیده یا عزیزی را از دست داده، دلداری بدهند، این مثل را به کار می‌برند.

○ **تا به نَفع تو بود زر بود؛ حالا که به نفع من است کاه زرد؟!**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی پسر قاضی شهری، گربه خانهٔ همسایه‌شان را کشت. صاحب گربه، برای شکایت نزد قاضی رفت؛ اما بدون آن که توضیحی دربارهٔ ماجرا بدهد، از قاضی پرسید: «آیا ریختن خون گربه تاوان دارد؟»

قاضی گفت: «بله، باید پوست آن را کند، از طلا پر کرد و به صاحبش پس داد.»

مرد که چنین دید، به قاضی گفت: «پس چنین کن که پسرت گربهٔ مرا کشته‌است!»

قاضی گفت: «ولی به جای زر، می‌توان کاه زرد هم داد!»

مرد که بی‌انصافی قاضی را دید، گفت: «تا به نفع تو بود زر بود، حالا که به نفع من است کاه زرد؟!»

✱ **کاربرد:**

وقتی شخصی سعی می‌کند با زرنگی؛ منافع دیگران را نادیده بگیرد و سود و صلاح خود را بر دیگران مقدّم بدارد، این مثل را برایش به کار می‌برند.

○ **تا بیاید قبله را پیدا کند نماز قضا شده است.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ بعضی‌ها کارهای خود را به کندی و تنبلی پیش می‌برند و به فکر این نیستند که وقت می‌گذرد و ممکن است زیان ببینند. در چنین مواردی برای نشان دادن ناراحتی و

عصبانیت خودمان از چنین اشخاصی، می‌گوییم: «تا بیاید قبله را پیدا...»

۲ـ تا بخواهد مقدمات کار را انجام دهد، فرصت انجام دادن اصل کار، از دست رفته است.

○ **تا بیایی ثابت کنی خر نیستی، صد من بارت کرده‌اند.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روباهی وحشت زده و هر اسان، چون باد می‌دوید. حیوانات دیگر از او پرسیدند: «چه شده؟»

گفت: «فر ار کنید، فر ار کنید که وقت تنگ است.»

پرسیدند: «از چه فر ار می‌کنی؟»

روباه گفت: «ای وای، می‌گویم فر ار کنید! مگر نمی‌دانید که از طرف شاه حکم شده که همهٔ خرها را بگیرند و ببرند بیگاری* .»

حیوانات خندیدند و گفتند: «ای بابا، خرها را بگیرند و ببرند؛ تو که روباهی و ما هم هیچ کدام خر نیستیم.»

روباه دوباره آمادهٔ فر ار شد. با تأسف سرش را جنباند و گفت: «اشتباه شما همین جاست، بیچاره‌ها در این اوضاع آشفته تا بیایید ثابت کنید خر نیستید، صدمن بارتان کرده‌اند.»

✽ **کاربرد:**

این مثل در توصیف اوضاع آشفته و بی‌قاعدهٔ اجتماع به کار می‌رود. وقتی که بخواهیم بگوییم زور و ستم بر عقل و منطق غلبه دارد.

■ **مشابه:**

● تا می‌روی بگویی خر نیستم، از گوش تا دُم بارت کرده‌اند.

□ **معنای لغت:**

* بیگاری: کار اجباری، کاری که مقابل آن، مزدی پرداخت نشود.

○ **تا پا روی دُم سگ نگذارند پارس* نمی‌کند.**

□ **توضیح:**

به طور طبیعی، سگ حیوان بی‌آز اری است و به کسی حمله نمی‌کند؛ مگر آنکه آز اری ببیند یا کسی قصد داشته باشد به او یا چیزی را که از آن مواظبت می‌کند، حمله کند. سگ قبل از حمله یا گاز گرفتن افر اد دیگر، معمولاً خشم خود را به وسیلهٔ پارس کردن نشان می‌دهد.

✽ **کاربرد:**

با این مثل به دیگری می‌گویند که اگر به کسی آزار رساندی یا برای او مزاحمت و اذیّتی ایجاد کردی و بعد از او واکنش ناپسندی دیدی، تقصیر خودت است. تو او را ناراحت و عصبانی کرده‌ای، پس منتظر پاسخ خشم و عصبانیت او هم باش.

□ **معنای لغت:**

* پارس کردن: فریادهای خاص سگ در هنگام عصبانیت و خشم یا اضطراب و بی‌قراری.

○ **تا پریشان نشود، کار به سامان نرسد.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ اگر دچار پریشانی و گرفتاری شده‌ای، اگر زندگی‌ات آشفته و نابسامان است، نگران نباش؛ همه چیز بزودی درست می‌شود و روزهای سخت تو هم به پایان می‌رسد.

۲ـ برای رسیده به وضع خوب، باید روزهای بد و آشفته را تحمل کرد.

■ **مشابه:**

● از پس هر گریه، آخر خنده‌ای است.
● هر سربالایی، سرازیری دارد.
● پایان شب سیه، سپید است.
● درِ دنیا همیشه به یک پاشنه نمی‌گردد.
● درِ دنیا را نبسته‌اند.
● خدا را چه دیده‌ای!
● تا خراب نشود، آباد نمی‌شود.

○ **تاپش پنج و نانش چار، من حیرانم از این کار.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند پیرزنی کور آرد به همسایه داد تا برایش نان بپزد. پیرزن که نمی‌دید، صدای تاپ‌تاپ زده شدن پنج چونه خمیر به تنور را شنید، امّا وقتی نانها را گرفت دید چهارتاست. زیرا یکی از آن‌ها را زن همسایه برداشته بود. پیرزن پرسید: «چرا چهارتا؟» زن همسایه گفت: «خمیرت همین چهارتا شد.» پیرزن گفت: «تاپش پنج و...»

✹ **کاربرد:**

وقتی بخواهند به آدم حیله‌گری که حساب و کتابها را به هم می‌زند تا چیز بیشتری به دست بیاورد، بگویند که حیله‌ات را فهمیدیم، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **تا پول داری رفیقتم   قربان بند کیفتم**

✹ **کاربرد:**

در اعتراض به دوستانی که دوستی را در بهره‌گیری مالی از دیگران می‌دانند این مثل گفته می‌شود.

○ **تا تریاک* از عراق آورند، مار گزیده مرده باشد.**

✹ **کاربرد:**

این مثل در شرایطی به کار می‌رود که فرصت برای چاره اندیشی بسیار کم است و تا بخواهند برای مشکل، راه حل پیدا کنند، کار از کار گذشته است.

■ **مشابه:**

● نوشداروی بعد از مرگ سهراب.

● تا تو به داد من رسی، من به خدا رسیده‌ام.

□ **معنای لغت:**

* تریاک: شیره‌ای است که از طریق تیغ زدن به میوهٔ خشخاش تهیه می‌شود و مصارف دارویی دارد.

○ **تا تنور گرم است، نان را بچسبان!**

□ **توضیح:**

در قدیم نانوایی‌ها تنورهایی داشتند که با وسایل ابتدایی مانند هیزم، زغال و بعدها گازوئیل گرم می‌شد. مسؤول روشن کردن تنور، باید زودتر از بقیه دست به کار می‌شد و ابتدا تنور را خوب گرم می‌کرد، و ساعتی بعد شاطر (نانوا)، خمیرگیر و بقیه مشغول کار می‌شدند و نان را آماده می‌کردند. اگر تنور سرد یا زیاد از حد داغ بود، نان، یا خمیر می‌شد یا می‌سوخت.

❋ **کاربرد:**

هر گاه زمان و فرصت مناسب برای شروع کاری فراهم باشد، این مثل را به کار می‌برند و به این معناست که همه چیز و همه امکانات، برای قصد و منظور تو یا شروع کار، آماده است؛ پس دست به کار شو!

○ **تا تو باشی و دگر آروغ بیجا نزنی.**

❋ **کاربرد:**

وقتی کسی به علت دخالت بیجا یا فضولی در کاری، دچار گرفتاری شود، این مثل را خطاب به او می‌گویند.

○ **تا تو به دادِ من رَسی* ،من به خدا رسیده‌ام.**

□ **توضیح:**

این مثل یک مصرع از بیت زیر است:

تا تو به من مراد** دهی، کشته مرا فراق*** تو   تا تو به داد من رسی، من به خدا رسیده‌ام

❋ **کاربرد:**

این مثل به کسی گفته می‌شود که در چاره اندیشی و کمک به دیگران، بسیار کند عمل می‌کند و تا بخواهد کاری انجام دهد، کار از کار گذشته است.

■ **مشابه:**

● تا تو فکر نان کنی، مر اسیاه بخت می‌کنی.

● تا تریاک از عراق آرند، مار گزیده مُرده باشد.

● نوشداروی بعد از مرگ سهراب.

□ **معنای لغات:**

* به داد رسیدن: به کمک آمدن، یاری کردن

** مراد: مقصود، آرزو، هدف، خواسته

*** فراق: جدایی، دوری

○ **تاجر وَرشِکَسته*، میز و صندلی‌اش را رنگ می‌کُند.**

□ **توضیح:**

راه انداختن سر و صداو جنجال در مورد ارزش‌ها، اعتبار و قدرت ـ حتی اگر درست و بجاهم باشد ـ از نظر اجتماعی کاری ناپسند است؛ بخصوص اگر انسان بخواهد به کمک جنجال و هیاهو، برای خودش شهرت یا آبرویی دست و پا کند.

«رنگ زدن» وسایل، نشان دهندهٔ آماده کردن ظاهر و شکل بیرونی چیزهاست؛ در حالی که درون و عمق آن‌ها، خالی و بی محتوا باشد.

● **کاربرد:**

این مثل در مورد آدمهایی به کار می‌رود که با ظاهر سازی و سر و صدای نابجا و بی‌معنا، می‌خواهند برای خودشان ارزش و آبرو به دست آورند؛ در حالی که در اصل، دارای آن ارزش و اعتبار نیستند.

□ **معنای لغت:**

* ورشکسته: بازرگان یا کسی که در خرید و فروش ضرر بزرگی بکند یا این که دارایی خود را به طور کامل از دست بدهد.

○ **تا خر تو میدونه*، بار به زمین نمی‌مونه.**

● **کاربرد:**

۱ـ تا آدم نادان دور و بر آدم وجود دارد، چرا از آن‌ها بهره‌کشی نشود.

۲ـ با فریب دادن آدمهای ابله، می‌توان کارها را پیش برد.

□ **معنای لغت:**

* میدونه: میدان است.

○ **تا خروس نباشد صبح نمی‌شود؟**

● **کاربرد:**

اگر بخواهیم بی‌نیازی خود را از کسی که کاری را برایمان انجام می‌داده ابراز کنیم این مثل را می‌گوییم.

○ **تا خم شوی بار به پشتت می‌گذارند.**

تا گفته‌ای غلام توام می‌فروشنت.

○ **تا روباه (موش) شده بود، به چنین سوراخی نرفته بود.**

✱ **کاربرد:**

با وجود اینکه بسیار زیرک و چابک است، تا به حال به چنین وضعی دچار نشده بود. هرگز گرفتار چنین مشکلی نشده بود.

■ **مشابه:**

● تا شغال شده بود، در چنین راه آبی گیر نکرده بود.

○ **تا روغن هست چراغ می‌سوزد.**

□ **توضیح:**

چراغ‌های قدیمی نه با نفت کار می‌کردند و نه از نیروی برق استفاده می‌کردند.سوخت آن چراغها، روغن بود. روغنی که از دانه گیاهان روغنی مختلف گرفته می‌شد و به آن «روغن چراغ» می‌گفتند.

■ **مشابه:**

● تا ریشه در آب است، امید ثمری هست.

○ **تا ریش در نیاورده‌ای، کسی را کوسه* قلمداد مکن.**

✱ **کاربرد:**

اگر کسی به نقطه ضعف دیگری اشاره کند و او را مورد سرزنش قرار دهد، با به کار بردن این مثل، به او می‌فهمانند که ممکن است خودت نیز اگر در موقعیت او قرارگیری، همین نقطه ضعف را داشته باشی.

□ **معنای لغت:**

* کوسه: (در این جا) مردی که ریش در نمی‌آورد.

○ **تا ریشه در آب است، امید ثمری هست.**

□ **توضیح:**

تا زمانی که آب به ریشهٔ گیاه می‌رسد، گیاه سبز و پربار خواهد بود؛ حتّی اگر برای زمانی کوتاه پژمرده شده باشد.

✱ **کاربرد:**

۱ـ تا زندگی هست، تا جان در بدن باقی است، امید باقی است. امید به فردا، خود زندگی‌ساز است.

۲ـ این مثل به کسی گفته می‌شود که کاملاً ناامید شده؛ در حالی که هنوز جایی برای امیدواری وجود دارد.

■ **مشابه:**

● تا هیزم به جاست، آتش نمی‌میرد.

● تا روغن هست، چراغ می‌سوزد.

○ **تاریکی و اشاره ابرو؟**

حوضی که آب ندارد، قورباغه می‌خواهد چه کار؟

○ **تا زنده‌ای، همین است.**

□ **توضیح:**

تاجری به هند می‌رفت. طوطی او گفت به طوطیهای آزاد هند که رسیدی از آن‌ها بپرس آزادی چیست. وقتی تاجر این را پرسید، یکی از طوطی‌ها از شاخه افتاد و مرد. در بازگشت تاجر ماجرا را برای طوطی‌اش گفت؛ ناگهان طوطی او هم توی قفس افتاد و مرد. تاجر طوطی مرده را از قفس بیرون آورد. طوطی بالی زد و روی درخت نشست و گفت: آن طوطی هندی نمرده. بلکه به من گفته تا زنده‌ای همین است. خودت را به مردن بزن تا آزاد شوی.

✹ **کاربرد:**

اگر کسی از حال و روز خودش گله داشته باشد، این مثل را می‌شنود.

○ **تا زنده بود، از دهنش آتش درمی‌آمد؛ وقتی مرد از گورش.**

✹ **کاربرد:**

همیشه باعث آشوب و شر بود. زمانی که زنده بود زبان تلخ و سختگیریهای او باعث ناراحتی و رنجش اطرافیان می‌شد. حالا هم که مُرده، برسر تقسیم ارث و دارایی او، بین همه درگیری و اختلاف پیش آمده است.

○ **تا زنده بودم، آبم ندادی، مُردم، گل بر مزار من نهادی!**

✹ **کاربرد:**

وقتی که نیازمند بودم، به یاری‌ام نیامدی؛ امروز آمدی که خیلی دیر شده. هر کار در وقت و زمان معینی ارزش دارد.

■ **مشابه:**

● آبی که به زندگی ندادی به حسین   چون گشت شهید، بر مزارش بستی!

○ **تا زنده بودم، نمی‌دادی خرما، حالا که مرده‌ام سر قبرم می‌زنی سُرنا**

تا زنده بودم آبم ندادی، مُردم گل بر مزار من نهادی.

○ **تا زیر پالان نرود، حال خر را نمی‌فهمد.**

به دریا رفته می‌داند مصیبتهای توفان را

○ **تا ساغر*ت پر است، بنوشان و نوش کن.**

● **کاربرد:**

تا پول و امکانات در اختیار داری، هم به نیازمندان بده، هم خودت استفاده کن و لذت ببر.

□ **معنای لغت:**

* ساغر: جام شراب

○ **تا سه نشه، بازی نشه.**

□ **توضیح:**

اعتقادی بین مرد معمول بود که هر اتفاقی دوبار پیش بیاید، حتماً بار سوّمی هم خواهد داشت.

● **کاربرد:**

وقتی دو یا سه مورد پیشامد برای کسی واقع شود، برای تسکین او به قصد شوخی می‌گویند: تا سه نشه بازی نشه.

○ **تا سرِ مشک را نگیری، نمی‌فهمی چه جوری کره می‌دهد.**

□ **توضیح:**

عشایر دوغ و ماست را توی مشک می‌ریزند و به سه پایه‌ای آویز ان می‌کنند. بعد دو نفر سر مشک را می‌گیرند و ساعتها تکان می‌دهند تا کره از ماست جدا شود.

● **کاربرد:**

کار سختی است، تا خودت دست به کار نشوی و تجربه نکنی، سختی آن را نمی‌فهمی.

○ **تا شب نروی، روز به جایی نرسی.**

روزی به قدم است.

○ **تا شغال شده بود، در چنین راه آبی گیر نکرده بود.**

تا روباه شده بود، به چنین سوراخی نرفته بود.

○ **تا فردا کی مُرده، کی زنده!**

□ **توضیح:**

زمان آینده و «فردا»ها، هم بر ای انسان مایهٔ امید هستند و هم به خاطر ناشناخته بودن اتفاق‌ها و حادثه‌های آینده با کمی ترس و نگر انی همر اهند.

● **کاربرد:**

۱ـاین مثل، می‌گوید که هنوز وقت باقی است و برای هر انسانی، فردا، هفتهٔ بعد و ماه و سال بعدی هم وجود دارد و نباید عجله کرد و ناامید شد.این مثل بیشتر در مورد کسانی به کار می‌رود که به دلیل کار یا مسئله‌ای،از آمدن فردا وحشت دارند.

۲ـ گاهی نیز، وقتی بهانه‌ای برای عقب انداختن کارها وجود نداشته باشد، با بهره‌گیری از این مثل، به وقت کشی، دست می‌زنند.

○ **تا فشار کک نباشد، روباه شنا یاد نمی‌گیرد.**

□ **توضیح:**

روباه برای نجات از آزار کک،خودش را به آب می‌زند.

✻ **کاربرد:**

تا نیاز و انگیزه وجود نداشته باشد، کسی دنبال کاری نمی‌رود.

○ **تاقیامت نان ما برشاخ آهو بسته است.**

□ **توضیح:**

آهو جانوری تیزرو و بسیار چابک است و با پای پیاده، به او رسیدن محال است.

✻ **کاربرد:**

این مثل در شکایت از دنبال روزی بودن به کار می‌رود. هر چه زحمت می‌کشیم، درآمدمان به اندازهٔ نیازمان نیست. انگار هر چه می‌دویم به روزی نمی‌رسیم.

■ **مشابه:**

● نان سواره است و ما پیاده.

● پول جن است و ما بسم‌ا...

○ **تا کار به دست این دبنگه* این قافله تا به حشر لنگه**

این قافله تا به حشر لنگ است.

□ **معنای لغت:**

* دبنگ: نادان، آدمی که قانون و اصولی ندارد.

○ **تا کُلاهَت را بگردانی، شنبه است.**

□ **توضیح:**

منظور از چرخاندن کلاه، زود گذشتن زمان است و به فاصله زمانی کم اشاره دارد.

✻ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی از گذشت زمان، به دلیل سختی یا غیره شکایتی کند، این مثل را برایش به کار می‌برند و به معنای این است که زمان زود می‌گذرد و روزهای هفته و ماه، به سرعت می‌آیند و می‌روند.

۲ـ وقتی کسی تنبلی کند و انجام کاری را به بعد موکول کند، می‌گویند: تا کلاهت را بگردانی...

○ **تا کور شود هر آنکه نتواند دید.**

□ **توضیح:**

یک لاک‌پشت و دو مرغابی در کنار برکه‌ای زندگی می‌کردند. کم‌کم آب برکه خشک شد. مرغابی‌ها تصمیم گرفتند به جای خوش آب و هوایی پرواز کنند. لاک‌پشت گفت: «مرا هم با خودتان ببرید.» چوبی آوردند. وسط چوب را لاک‌پشت به دندان گرفت و دو طرف آن را دو مرغابی. آن دو با لاک‌پشت شرط کردند دهانش را باز نکند. وقتی دو مرغابی به آسمان پریدند، مردم آن‌ها و لاک‌پشت را دیدند. تعجب کردند و خندیدند و حرفها زدند. لاک‌پشت دهانش را باز کرد تا بگوید شما حسودید، کور بشود چشم حسود. اما تا دهان باز کرد، از آسمان به زمین سقوط کرد.

● **کاربرد:**

این مثل به کسانی گفته می‌شود که از زخم زبان و حرفهای زشت حسودان ناراحتند. معنی آن اینکه به حرف حسودان توجه نکن و گرنه تو هم در آتش حسادت آن‌ها می‌سوزی.

○ **تا گرده بپزد، کلوچه سوخته است.**

□ **توضیح:**

گرده، نان زخیم و گردی است که آن را در روستاها و تنورهای خانگی می‌پزند. روزهای عید یا مناسبت‌هایی مانند عروسی و حنابندان و غیره نیز کلوچه پخته می‌شود. کلوچه نوعی شیرینی است که از خمیر لطیف و نرم تهیه می‌شود؛ به خاطر همین زمان پخت آن خیلی کمتر از زمان پخت گرده است.

● **کاربرد:**

۱ـ هر چیز برای اینکه به نتیجهٔ مطلوب و مناسب برسد، نیاز به وقت و زمان معینی دارد. اگر انتظاری غیر از این داشته باشیم، حتماً ضرر و زیان خواهیم کرد.

۲ـ نظم، برنامه ریزی و تقسیم کار لازم است تا پیشرفت کاری سبب زیان رسیدن به کار دیگر نشود.

○ **تا گفته‌ای غلام توام، می‌فروشنت*!**

□ **توضیح:**

این مثل یک مصرع از بیت عامیانه زیر است:

با مردم زمانه، سلامی و والسلام   تا گفته‌ای غلام توام، می‌فروشنت

● **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی در برخورد و دوستی با مردم تواضع و فروتنی می‌کند، اما جواب این فروتنی او با سوء استفاده یا ناسپاسی همراه باشد، این مثل در مقام گله و شکایت از این وضع به کار می‌رود.

۲ـ اندازه نگه‌دار. نه به دیگران زیاد رو بده و نه بی‌دلیل خودت را بزرگ بشمار.

□ **معنای لغت:**

* می‌فروشنت: عامیانهٔ می‌فروشندت (تو را می‌فروشند)

○ **تا گفتی دنگی، بر می‌دارد لنگی*.**

* **کاربرد:**

بسیار سبک‌سر است. رفتاری نامناسب دارد. اوضاع و شرایط را در نظر نمی‌گیرد. در حرکاتش وقار و سنگینی وجود ندارد و توی هر کاری دخالت می‌کند.

□ **معنای لغت:**

* لنگ برداشتن: بی اجازه به جایی وارد شدن، قدم بزرگ برداشتن.

○ **تا گفتی «ف» می‌گوید فرحزاد.**

هنوز نگفته «ف» می‌گوید فرحزاد

○ **تا گوساله گاو شود، دل (صاحبش) مادرش آب شود.**

* **کاربرد:**

۱ـ تا زمانی که کودکی بزرگ شود، پدر و مادر او، از رنج و زحمت و نگرانی، پیر و فرسوده و خسته می‌شوند.

۲ـ انجام کارهای بزرگ و مهم، همیشه با رنج و زحمت همراه است.

■ **مشابه:**

● جگرها خون شود تا یک پسر مثل پدر گردد.

● تا فلان کار بشود، دم شتر به زمین می‌آید.

○ **تا ماستش سفیدی داشته باشد، در آن آب می‌کند.**

* **کاربرد:**

آن قدر مکار و سودجو است که هیچ فرصت و امکانی را از دست نمی‌دهد و تا جایی که بتواند، با حقه بازی و نیرنگ، سر مردم بیچاره را کلاه می‌گذارد.

○ **تا مرا دُم، تو را پسر یاد است　　　دوستی من و تو بر باد است**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی با ماری دوست شد. مرد هر روز کاسه‌ای شیر برای مار می‌برد و مار سکه‌ای طلا در کاسه می‌گذاشت. پسر مرد از این ماجرا با خبر شد و تصمیم گرفت مار را بکشد و همهٔ طلاها را یکباره به‌دست آورد. مار از این نقشه با خبر شد و پسر را با نیش زهرآلود خود کشت. پدر تصمیم گرفت برای انتقام، مار را بکشد. هنگامی که مار می‌خواست به سوراخ برود، با تبر به او حمله کرد. دم مار در اثر

ضربه تبر کنده شد؛ ولی حیوان جان سالم به در برد.

پس از مدتی، مرد به فکر افتاد تا دوباره با مار از درِ دوستی در آید و به همان سکه‌های طلا برسد؛ ولی مار در پاسخ گفت:

تا مرا دم، تو را پسر یاد است — دوستی من و تو بر باد است

* **کاربرد:**

اگر یکی از دو دشمن که سابقه دشمنی آن‌ها زیاد است، بخواهد به خاطر خیرخواهی یا سودجویی، دست دوستی به طرف دیگری دراز کند، این مثل را از او خواهد شنید.

○ **تا مرد سخن نگفته باشد — عیب و هنرش نهفته باشد**

از سفرهٔ نینداخته، بوی مشک می‌آید.

○ **تا میگی شکنی، ور می‌داره لنگی.**

تا گفتی دنگی، بر می‌دارد لنگی.

○ **تا ناز کش داری ناز کن، نداری دست و پایت را دراز کن.**

ناز کش داری ناز کن، نداری دست و پایت را دراز کن.

○ **تا نباشد چیزکی * ،مردم نگویند چیزها.**

* **کاربرد:**

با این که ممکن است حرف مردم درست نباشد؛ اما ممکن است در گوشهٔ کوچکی از حرفهای آن‌ها، حقیقتی نهفته باشد. این مثل به این مسأله اشاره دارد که حتماً چیزی بوده که مردم حرفی یا شایعه‌ای را می‌سازند، و تمام گفته‌های آن‌ها غلط نیست.

□ **معنای لغت:**

* چیزکی: چیز+ک (علامت تصغیر). موضوع کوچک و بی‌اهمیت

○ **تا نگرید طفل کی نوشد لبن* ؟!**

□ **توضیح:**

این مثل یک مصرع از این بیت مولوی است:

تا نگرید طفل کی نوشد لبن — تا نگرید ابر کی خندد چمن

* **کاربرد:**

هر کس به چیزی احتیاج دارد، باید خود تلاش کند تا آن را به‌دست آورد؛ چرا که تا خودش تلاش نکند و نخواهد، دیگران کمکی به او نخواهند کرد.

■ **مشابه:**

● شتر که علف می‌خواهد، گردن دراز می‌کند.

● اشتری که کاه می‌خواهد گردن کج می‌کند.

● تـــا نگـــرید طـــفلک حـــلوا فـــروش   دیگ بخشایش کجا آید بـه جـوش

مولوی

● روزی به قدم است.

● کـــودک شـــیرخـــواره تـــا نگـــریست   مادر او را به مهر شیر نـداد

ابوسلیک گرگانی

● گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟

□ **معنای لغت:**

* لبن: شیر

○ **تا هستم، به ریشت بسته‌ام.**

گر زنی یالم، گر زنی دمبم، بنده از جای خود نمی‌جنبم.

○ **تا هیزم به جاست، آتش نمی‌میرد.**

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی وسایل کاری آماده است، آن کار انجام خواهد شد. نباید نگران بود.

۲ـ تا روزنه امید هست، نباید ناامید شد.

۳ـ تا علت و اساس کاری از بین نرود، نمی‌توان جلو انجام آن کار را گرفت.

■ **مشابه:**

● تا روغن هست، چراغ می‌سوزد.

● تا ریشه در آب است، امید ثمری هست.

○ **تا یار که را خواهد و میلش به کجا باشد.**

* **کاربرد:**

ما کارمان را می‌کنیم و وظیفه‌مان را انجام می‌دهیم. موفقیت پایان کار با خداست و از این که چه خواهد شد، خبری نداریم.

○ **تا یک سر چوب در آتش نباشد، از سرِ دیگرش آب نمی‌چکد.**

□ **توضیح:**

چوب‌تر در اثر سوختن عرق می‌کند.

* **کاربرد:**

تا دل آدم نسوزد، اشکش در نمی‌آید. باید درد کشیده باشد که رنج و درد دیگران را بفهمد.

○ **تب تند،زود عَرَق می‌کند.**

□ **توضیح:**

معمولاً پس از تب شدید که به علت بالا رفتن دمای بدن به وجود می‌آید، بدن انسان عرق می‌کند. این امر نشانه بهبودی و رها شدن از بیماری است.

✱ **کاربرد:**

۱ـ عشق‌ها و دوستی‌های تند و آتشی و افراطی، باکوچک‌ترین مسأله‌ای از بین می‌رود و حتی تبدیل به نفرت و دشمنی می‌شود.

۲ـ صبر و شکیبایی در انجام کارها و پیشبرد زندگی بسیار لازم است. پس لازم است که انسان درهر کاری، بدون عجله و در کمال شکیبایی، کار را پیش ببرد. احساسات شدید و عجله و انجام کارها بدون تفکر و تأمل، حاصلی جز شکست و ناکامی ندارد.

■ **مشابه:**

● آتش تند زود خاموش می‌شود.

○ **تب کرد و مرد!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ دو نفر نشسته بودند و باهم از یک کاسه غذا می‌خوردند. یک نفر به دیگری گفت: «پدر مرحوم شما چه طوری مرد.» او باآب و تاب مشغول شرح دادن بیماری و مرگ پدرش شد، امّا متوجه شد که هنگام تعریف کردن او، رفیقش مقدار زیادی از غذارا خورده است. این بود که رو کرد به دوستش و گفت: «پدر مرحوم شما چه طوری فوت کرد؟» دوستش که فهمید چرا این سؤال از او پرسیده شده، توجهی نکرد و گفت: «یک شب تب کرد و مُرد.»

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی بخواهد از توضیح ماجرایی خودداری کند، این مثل را می‌گوید.

۲ـ باگفتن این مثل می‌توانیم به دیگران یاد آوری کنیم که حرفت را خلاصه کن.

○ **تجارت بوق حمام می‌کند.**

□ **توضیح:**

در قدیم رسم بود که هنگام سحر، با آماده و گرم شدن حمام‌های عمومی، استاد حمام در پوست صدفی می‌دمید و صدایی خوش از آن برمی‌خاست که مردم را به حمام دعوت می‌کرد. مردم با شنیدن صدای بوق حمام، متوجه می‌شدند که حمام گرم و آماده است.

بازرگانی پسری داشت که او هم دلش می‌خواست تاجر شود و مثل پدرش کسب و کاری پررونق داشته باشد. روزی پسر قصد خود را به پدر گفت و پدر از اینکه پسرش بزرگ شده و می‌خواهد خود تجارت کند، شاد شد و مقداری سرمایه به او داد.

پسر بار سفر را بست. رفت و رفت و رفت تا به سرزمینی رسید که دریایی زیبا و ساحلی پر از صدف داشت. پسر وقتی صدف‌ها را دید، متوجه شد که با این صدف‌ها بوق حمام درست می‌کنند. جوان ساده دل از رهگذری قیمت صدف‌ها را پرسید. رهگذر که مردی رند و حیله گر بود، وقتی ساده لوحی جوان را دید، قیمتی پیشنهاد کرد. جوان شادمان پول را به مرد عابر داد و مقدار زیادی صدف جمع کرد تا با خود به شهرشان بیاورد و از فروش آن‌ها سود بسیار به‌دست آورد. جوان همهٔ صدف‌ها را به شهر خود آورد. تا با آن‌ها بوق حمام بسازد. غافل از اینکه هر حمام، فقط یک بوق می‌خواهدو هر حمامی هم بوقی برای خودش دارد و چند سال طول می‌کشد تا یک حمام جدید ساخته شود که به بوق نیاز داشته باشد!

* **کاربرد:**

هنگامی که کسی دست به معامله یا تجارتی ناآگاهانه و زیان بار بزند و در پی این معامله، خسارت و ضرری را متحمل شود، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **تخم دو زرده کرده.**

خیال می‌کند تخم دو زرده کرده.

○ **تخم گنجشک خورده.**

زردهٔ تخم‌مرغ به چانه‌اش بسته.

○ **تخم‌مرغ دزد، شتر دزد می‌شود.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند بچه‌ای تخم‌مرغی را از یک بقالی دزدید و مادر دید و هیچ نگفت. این کار به نظر بچه شیرین و جالب آمد و چندین بار تکرار شد؛ به طوری که به صورت یک عادت درآمد. مادر هیچ وقت او را منع نکرد.

هر روز که می‌گذشت، او بزرگ‌تر و شرورتر می‌شد تا روزی که به راهزنی حرفه‌ای مبدّل گشت و از کاروانی شتری را دزدید. پسر را گرفتند و پای چوبهٔ دار بردند. مادر به دیدار پسر آمده بود و شیون می‌کرد. پسر گفت: «اگر زمانی که کودک بودم و تخم‌مرغ را دزدیدم، زبانت به منع و تنبیه من گشوده می‌شد، امروز کارم به شتر دزدی و چوبهٔ دار نمی‌کشید.»

* **کاربرد:**

اشتباهات کوچک را نباید نادیده گرفت، بسیاری از خطاهای به ظاهر کوچک، می‌توانند در آینده تبدیل به عادات و رفتارهای زشت و ناپسند بشوند.

○ **تخم‌مرغش زرده ندارد.**

* **کاربرد:**

۱ـ فروشنده‌ای بی‌انصاف است یا جنس را کم می‌فروشد و پول زیاد می‌گیرد، یا کالایی نامرغوب را به بهایی گران می‌فروشد.

۲ـ دروغگو و حیله‌گر است. نمی‌شود به او اعتماد و اطمینان کرد.

■ **مشابه:**

● صدتا چاقو بسازد یکی از آن‌ها دسته ندارد.

● تخم‌مرغی که او بفروشد، زرده ندارد.

○ **تخم‌مرغ نیاورده، سراغ خاگینه* را می‌گیرد.**

□ **توضیح:**

انجام هر کاری، تهیه هر وسیله‌ای، پخت هر نوع غذایی، احتیاج به امکانات و وسایل مقدماتی دارد که همه آن‌ها باید فراهم شود تا بتوان آن کار را انجام داد.

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که بدون آنکه وسایل و امکانات کاری را تهیه کرده باشد یا این که خودش زحمت و تلاشی برای تهیهٔ وسایل و امکانات کرده باشد، انتظار دارد که حاصل کار را حاضر و آماده تحویل بگیرد.

۲ـ وقتی کسی در کاری شرکت نداشته باشد و سهمی نداده باشد، اما انتظار بهره بردن از نتیجه کار را داشته باشد، این مثل را به کار می‌برند.

□ **معنای لغت:**

* خاگینه: نوعی غذا که آن را از همزدن تخم‌مرغ با افزودن بعضی مواد مانند آرد، ادویه، نمک یا شکر تهیه می‌کنند و تخم‌مرغ جزء اصلی آن است.

○ **تخم‌مرغی که او بفروشد، زرده ندارد.**

تخم‌مرغش زرده ندارد.

○ **تخمش را ملخ خورده!**

□ **توضیح:**

بیشتر گیاهان و میوه‌ها از کاشتن تخم یا دانهٔ آن در دل خاک سبز می‌شوند. پس از رویش گیاه و به بار نشستن، امکان دارد ملخ به آن آسیب برساند. به طور کلی ملخ یکی از آفت‌های جانوری برای مزارع کشاورزی به حساب می‌آید؛ چون گیاه را به طور کامل از بین می‌برد و امکان رویش دوبارهٔ آن ممکن نخواهد بود.

✱ **کاربرد:**

وقتی کالایی یا چیزی کمیاب یا نایاب می‌شود، در مورد آن می‌گویند: «تخمش را ملخ...» یعنی اصلاً اثری از آن کالا یا آن مورد را نمی‌توانی پیدا کنی. کاملاً از بین رفته و نایاب شده است.

○ **تخم نکرد، روزی هم که کرد، توی کاهدان* !**

□ **توضیح:**

معمولاً مرغ‌ها وقتی بخواهند تخم بگذارند، در محل همیشگی یا ثابتی که به آن انس و عادت دارند، تخم می‌گذارند؛ اما گاهی هم بر اثر حادثه یا اتفاق، ممکن است در جای دیگری این کار را بکنند به خصوص جایی که مناسب نباشد.

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی کاری را در زمان و مکان نامناسبی ـ البته بر خلاف عادت یا خواست همیشگی خودش ـ انجام دهد، این مثل را در موردش به کار می‌برند.

۲ـ وقتی کسی کار را انجام دهد، اما زمان و مکان مناسب انجام کار را در نظر نگیرد، این مثل را به کار می‌برند.

■ **مشابه:**

● پیرزن نمرد، تا روز بارانی.
● احمدک اوستا نرفت، روزی که رفت، آدینه بود.
● حسنی به مکتب نمی‌رفت، وقتی می‌رفت، جمعه می‌رفت.

□ **معنای لغت:**

* کاهدان: محل انباشتن و جمع کردن کاه برای استفادهٔ چهارپایان.

○ **ترب ندارد بخورد، آروغ قیمه می‌زند.**

شکم گرسنه آروغ فندقی زدن.

○ **ترب هم جزء مرکبات شده!**

□ **توضیح:**

در رده بندی موجودات، گیاهان تقسیم بندی خاص و منظمی دارند و به گروه‌های اصلی تقسیم بندی شده‌اند؛ مانند: سبزیجات، میوه‌ها و... ترب هم جزء سبزیجات است و رده بندی‌اش با مرکبات فرق دارد.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی سعی کند خود را جزء افرادی بالاتر و بدتر از خود جا بزند؛ در حالی که شایستگی و توانایی واقعی او چنان نباشد. این مثل را در مورد او به کار می‌برند.

■ **مشابه:**

● شلغم هم خودش را داخل میوه‌ها کرد!
● پیاز هم جزء میوه‌ها شده.

○ **تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبد است.**

□ **توضیح:**

این مثل، یک مصرع از بیت زیر است:

پرتو نیکان نگیرد آن که بنیادش بد است   تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است

* **کاربرد:**

آموزش و تربیت، در بعضی‌ها بی‌اثر است؛ درست مثل گردویی که محال است بر سطح گنبدی ثابت بماند.

■ **مشابه:**

● خر عیسی گرش به مکه برند   چون بیاید، هنوز خر باشد

○ **ترحم بر پلنگ تیز دندان   ستمکاری بود بر گوسفندان**

(سعدی)

* **کاربرد:**

به افراد ستمکار نباید رحم کرد، زیرا اگر آن‌ها به جزای کارهایشان نرسند، بیشتر از گذشته به مظلومان ستم می‌کنند.

○ **ترس، برادر مرگ است.**

* **کاربرد:**

کسی که همیشه در حال ترس و وحشت باشد، اعتماد به نفس و قدرت ارادهٔ خود را از دست می‌دهد و همیشه در دلهره و وحشتی زندگی می‌کند که از مرگ بدتر و زجرآورتر است. از این گونه افراد، چون شهامت و رویارویی با سختی‌هاو مصیبت‌ها را ندارند، کاری ساخته نیست، گویی مرده‌اند.

○ **ترک عادت، موجب مرض است.**

□ **توضیح:**

با این که عادت کردن به رفتار خوب و مناسب همیشه توصیه می‌شود، اما عادت به کارهای ناپسند و رفتار نامناسب باید ترک شود. با این حال ترک کردن عادت برای بسیاری از آدم‌ها امری ناممکن و رنج‌آور است و حرکت در راه از بین بردن عادت، امری سخت و همراه با درد و سختی است و برخی از عادت‌ها همانند خصلت و ویژگی آدم‌ها، جزو وجود آنان شده است.

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل در هنگام ناامیدی در از بین بردن عادتی بیان می‌شود و نشان دهندهٔ این است که ترک کردن عادت زشت، اگر نگوییم غیر ممکن، لااقل سخت و رنج‌آور است.

۲ـ در پاسخ به کسی که امیدوار بوده دیگری به راهنمایی‌اش گوش کند، اما ناامید شده، این مثل به کار می‌رود.

○ **تر و خشک را با هم می‌سوزانند.**

* **کاربرد:**

وقتی بلا، مصیبت یا حادثه‌ای روی دهد که حالت عمومی و همگانی داشته باشد، زیان آن به

همه می‌رسد درست مثل آتشی که وقتی به جایی بیفتد، همه چیز را می‌سوزاند. در آن جا دیگر گناهکار و بی‌گناه معنایی ندارد. همه با هم در آتش می‌سوزند فتنه و بلا شامل همه می‌شود.

○ **تره به تخمش می‌کشد، حسنی به بابا.**

آواز خوانِ ماهی قورباغه است.

○ **تره خریدم قاتق * نانم شود، قاتل جانم شد.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ کاری کردم که برایم فایده‌ای داشته باشد؛ اما نه تنها فایده‌ای نداشت، موجب ضرر و زیان هم شد.

۲ـ گاهی نیز پدران و مادران، این مثل را به نشانهٔ گلایه از فرزندان نااهل خود، به کار می‌برند.

□ **معنای لغت:**

* قاتق: این کلمه در اصل، کلمه‌ای ترکی به معنی ماست است که همراه نان، غذای ساده‌ای برای مردم فقیر و بی‌چیز است؛ ولی هر خوراک ساده‌ای که همراه نان برای رفع گرسنگی خورده شود نیز با همین اصطلاح نامیده می‌شود.

○ **تشت طلا به سرت بگیر و برو!**

□ **توضیح:**

در زمان قدیم، جاده‌های میان شهرها به شکل امروزی نبود. سفر کردن در جاده‌ها، با وجود راهزنان و سارقان، بسیار سخت بود و هر زمان بیم آن می‌رفت که دزدان و راهزنان، بر سر راه کسی ظاهر شوند و جان و مال او را بربایند.

✹ **کاربرد:**

این مثل اشاره به جا و محلی دارد که آسایش و امنیت آن فراوان است و انسان با خروارها دارایی و مال می‌تواند در آن محل، در کمال امنیت و آسایش زندگی و کار کند؛ یعنی خیالت راحت باشد که آسیب و گزندی به مالت نمی‌رسد.

○ **تشنه، خوابِ آب می‌بیند، گشنه *، خواب نان.**

✹ **کاربرد:**

آدم نیازمند، آن قدر به آرزوهایش فکر می‌کند که حتی در خواب و رؤیا هم آن‌ها را می‌بیند. این مثل بیشتر در مورد افراد خیال پرداز به کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● آدم گرسنه، خواب نان سنگک می‌بیند و کباب بازار.

● شتر در خواب بیند پنبه دانه، گهی لپ‌لپ (لف‌لف) خورد، گه دانه‌دانه.
● مرغ گرسنه خواب ارزن می‌بیند.

□ **معنای لغت:**

* گشنه: گرسنه

○ **تشنه را آب محال است که از یاد رود.**

□ **توضیح:**

به طور کلی حالت نیاز شدید به چیزی یا هر خواهش شدیدی، به تشنگی تشبیه می‌شود.

* **کاربرد:**

هر کسی که بیش از خود به چیزی علاقه‌مند باشد و نیاز او به آن چیز بیش از حدّ طبیعی باشد، هیچ گاه از فکر آن مقصود و هدف مورد نیاز خود بیرون نمی‌رود و همیشه در پی به‌دست آوردن آن است.

○ **تعارف، آمد و نیامد دارد.**

* **کاربرد:**

هنگامی که کسی بی‌درنگ تعارف یا پیشنهاد دوستی را بپذیرد، به شوخی از این مثل استفاده می‌شود؛ بدین معنی که گاه هدف از تعارف، رعایت احترام و ادب است؛ ولی بسیار پیش می‌آید که ناخواسته گرفتار تعارف خود می‌شویم!

○ **تعارف دهاتی یک به است، توقعش یک دِه است.**

* **کاربرد:**

بعضی‌ها از یک دوستی ساده توقع بهره‌گیری بیش از حد دارند. مثلاً یک به هدیه می‌دهند و فکر می‌کنند تمام دارایی روستا را باید به آن‌ها داد. این مثل گویای اخلاق چنین آدمهایی است.

○ **تعارف کم کن و بر مبلغ افزا.**

* **کاربرد:**

وقتی کسی از امتیازات یا خوبی‌های کالایی حرف بزند و دائم از آن تعریف کند، ولی حاضر نباشد بهای زیادی برای خرید آن بپردازد، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● بارک الله قبای کسی را رنگین نمی‌کند.
● از بارک الله، قبای کسی رنگین نمی‌شود.
● از بارک الله، ران کسی چاق نمی‌شود.

○ **تعزیه گردان است.**

□ **توضیح:**

تعزیه نمایشی است سنتی که در آن وقایع تاریخ اسلام، مخصوصاً حادثهٔ کربلا به نمایش گذاشته می‌شود. به کارگردان تعزیه، «تعزیه گردان» می‌گویند.

✽ **کاربرد:**

به کسی که کارها را با زرنگی اداره می‌کند یا در عروسی‌ها و عزاها، ادارهٔ کارها را به عهده می‌گیرد می‌گویند: «تعزیه گردان است.»

○ **تغاری* بشکند، ماستی بریزد جهان گردد به کام کاسه لیسان**

□ **توضیح:**

برای درست کردن ماست، شیر را توی تغار می‌ریزند. در گذشته ماست را با تغار به بقّالی می‌بردند و مردم از خانه ظرف می‌بردند تا بقّال از تغار ماست بردارد و درون ظرف آن‌ها بریزد. اگر بر اثر حادثه‌ای تغار می‌شکست و ماست به روی زمین می‌ریخت، کسانی بودند که از فرصت استفاده می‌کردند تا ماست ریخته شده و تغار شکسته را لیس بزنند تا مفت و مجانی کمی ماست خورده باشند.

✽ **کاربرد:**

۱ـ وقتی که بر اثر یک حادثه یا اتفاق، آدم فرصت‌طلبی به ثروت یا امکاناتی می‌رسد، بدون آنکه زحمتی برای آن کشیده باشد، این مثل را به کار می‌برند.

۲ـ دنبال فرصت است تا خودش به نان و نانوایی برسد، هر چند که به نان و نوا رسیدن او در اثر زیان دیدن دیگران باشد.

■ **مشابه:**

● هایی شد و هویی شد، کل** به نوایی رسید.

□ **معنای لغات:**

* تغار: ظرف بزرگ و دهان گشاد و سفالی

** کل: کچل

○ **تفرقه بیانداز و حکومت کن!**

□ **توضیح:**

وحدت و هماهنگی بین مردم، همیشه موجب قدرت یافتن آنان می‌شود. بدیهی است که مخالفت با چنین جمع قدرتمندی، کار ساده‌ای نیست.

✽ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم ایجاد آشفتگی و تفرقه و جدایی بین مردم، بهترین راه کسب قدرت و اعمال زور بر آن‌هاست.

○ **تف سر بالا* برمی‌گردد به ریش صاحبش.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ عیب و بدی خویشان و نزدیکان خود را نباید در حضور دیگران گفت؛ چون سر افکندگی آنان، سر افکندگی خود ما خواهد بود.

۲ـ هر عمل زشت و ناپسند، در نهایت، خود شخص را گرفتار خواهد کرد.

□ **معنای لغت:**

* تف سربالا: آب دهانی که به بالا انداخته شود؛ نه به روی زمین

○ **تفنگچی بی سرب * وباروت**!**

□ **توضیح:**

تفنگ نوعی وسیله جنگی است که داخل آن گلوله‌های سربی و باروت قرار می‌گیرد. این گلوله‌ها با نیروی انفجار باروت، از دهانۀ تفنگ پرتاب می‌شوند.

✱ **کاربرد:**

این مثل بیشتر در مورد شخص یا چیزی به کار می‌رود که بدون ابزار یا وسایل کار، بی‌مصرف و بی‌ارزش شده باشد و توانایی انجام کاری را نداشته باشند.

■ **مشابه:**

● کبریت بی خطر است.

● چاقوی بی تیغه است.

● شیر بی یال و دم و اِشکم***

□ **معنای لغات:**

* سرب: نوعی فلز به رنگ سفید مایل به خاکستری

** باروت: مخلوطی از نیترات پتاسیم، گرد زغال و گوگرد که در فضای کوچک و محدودی بر اثر تغییرات شیمیایی، گازی ایجاد می‌کند که باعث انفجار می‌شود.

*** اِشکم: شکم

○ **تقاص* به قیامت نمی‌ماند.**

□ **توضیح:**

بخشی از پاداش کارهای نیک و جزای کارهای بد ما به روز قیامت نمی‌ماند و در همین دنیا نتیجۀ کارمان را می‌بینیم.

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی آدم گناهکار و ستمگری گرفتار شود، این مثل به کار می‌آید.

۲ـ در برابر کسی که ظلم و ستم می‌کند، برای آرامش دادن به خویش یا باز داشتن ستمگر از

ادامه کارش، به این مثل اشاره می‌شود.

■ **مشابه:**

● از مکافات عمل غافل مشو.

□ **معنای لغت:**

* تقاص: قصاص، تاوان، پاسخ عمل زشت و گناه

○ **تکه بزرگش، گوشش است.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل برای نشان دادن آخرین حد و اندازه نابود شدن و از میان رفتن کسی به کار می‌رود.

۲ـ گاهی هم از آن به صورت تهدید در برابر کسی که مورد خشم و تنفّر قرار گرفته است، استفاده می‌شود.

○ **تکیه بر دیوار کردم، خاک بر فرقم* نشست.**

□ **توضیح:**

«دیوار» همیشه مظهر پشتیبانی و حمایت از جانب یک شخص یا جایی مطمئن است و «نشستن خاک بر سر» یا «ریختن خاک بر سر» نشانهٔ بلا، سختی، مصیبت و رنج است.

✱ **کاربرد:**

وقتی انسانی پس از تکیه به شخص و مقامی که فکر می‌کند قابل تکیه کردن است، زیان می‌بیند، این مثل را به کار می‌برد تا نشان بدهد از تکیه کردن و اعتماد کردن به شخص مذکور، نه تنها بهره‌ای نبرده، بلکه دچار آسیب و بدبختی هم شده است.

□ **معنای لغت:**

* فرقم: سرم، بالای سرم

○ **تمام شد کار پوستین، یقه‌اش مانده و آستین.**

□ **توضیح:**

پوستین نوعی لباس است که آن را از پوست گوسفند، بز و... تهیه می‌کنند. این لباس به علت گرم بودن، بیشتر در مناطق سرد و کوهستانی پوشش خوبی برای دامداران و کشاورزان است.

✱ **کاربرد:**

این مثل به شوخی به کسانی گفته می‌شود که کاری را تمام شده به حساب می‌آورند و می‌گویند فقط یکی ـ دو مورد جزئی و ناچیز باقی مانده؛ در حالی که اصل کار همان یکی ـ دو مورد باقیمانده است.

■ **مشابه:**

● چه ماند از کار و پوستین، یک یقه و دو آستین

○ **تنبل نرو به سایه، سایه خودش می‌آیه.**

هلو، برو تو گلو.

○ **تند بروی می‌گویند اوغُر* بخیر، کند بروی می‌گویند خدا بد ندهد.**

❋ **کاربرد:**

بعضی افراد عادت به دخالت و فضولی کردن در زندگی دیگران دارند؛ به خاطر همین، کوچک‌ترین حرف یا حرکت از نظر آن‌ها دور نمی‌ماند.

■ **مشابه:**

● علی بگویی،گیری، ولی بگویی گیری.

□ **معنای لغت:**

* اوغُر: سفر، مقصد

○ **تند می‌روی جانا، ترسمت فرومانی.**

چهار اسبه می‌تازد.

○ **تنها به قاضی می‌روی راضی برمی‌گردی.**

❋ **کاربرد:**

تو که همه‌اش از خودت حرف می‌زنی، دلیل‌های خودت را می‌آوری. باید حرف دیگران را بشنوی. یک طرفه قضاوت کردن درست نیست.

○ **تنها تو خیار تازه به بازار نیاورده‌ای!**

□ **توضیح:**

سبزی کاران و کشاورزان هنگامی که میوهٔ تازه چیده را به بازار عرضه می‌کنند، سود و فایدهٔ بیشتری می‌برند و چنین محصولی ارزش بیشتری دارد.

❋ **کاربرد:**

هنگامی که کسی به خیال خود، کار جالب و مبتکرانه‌ای انجام داده و از این مسأله مغرور و خوشحال است، دیگران این مثل را در مورد او به کار می‌برند تا به او بفهمانند که او کار خاصی نکرده و قبل از او هم کسان دیگری چنین کاری را انجام داده‌اند.

■ **مشابه:**

● مگر نوبرش را آورده‌ای؟!

○ **تنها کسی که نمی‌داند خواجه حافظ شیرازی است.**

□ **توضیح:**

حافظ یکی از شاعران معروف ایرانی است که آرامگاه او در شهر شیراز است و صدها سال پیش از دنیا رفته

است.

* **کاربرد:**

وقتی بخواهند بگویند که همه، در همه جا از مسأله اطلاع دارند و کسی نیست که از آن اطلاع نداشته باشد، این مثل را به کار می‌برند؛ یعنی کسی نیست که از این مسأله یا راز خبر نداشته باشد؛ حتی کسی که سالها پیش از این، مُرده است.

○ **تنهایی به خدا می‌برازد و بس.**

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل به کسانی گفته می‌شود که تصمیم دارند تنها کار کنند، تنها زندگی کنند و از گرفتن همسر، یا شریک یا همکار دوری کنند.

۲ـ کسانی هم که می‌خواهند از تنهایی خود گله کنند و بگویند که تنهایی برای هیچ انسانی خوب نیست، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **تو ابریق رفته و از لوله‌اش نگاه می‌کند.**

□ **توضیح:**

در قدیم که آب لوله کشی به خانه‌ها راه پیدا نکرده بود و مردم از آب چاه استفاده می‌کردند، برای شست و شو و نظافت، آب را در وسیله‌ای به نام ابریق می‌ریختند. ابریق نوعی آفتابه بود که در یک طرف دسته و در طرف دیگر لوله‌ای باریک داشت و آب از آن خارج می‌شد.

* **کاربرد:**

وقتی کسی زندگی را به خود سخت بگیرد و با بی اعتمادی یا در تنگنا قرار دادن خود، دچار رنج و زحمت شود و همه چیز را با تنگ نظری ببیند، به طعنه از این مثل استفاده می‌شود؛ چرا که ابریق بسیار تنگ است و از لولهٔ باریک آن جز محدوده‌ای کوچک نمی‌توان هیچ چیز و هیچ جا را دید!

○ **تو از تُو، من از بیرون!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند ملانصر الدین سه رأس گوسفند به بازار برد تا هر کدام از آن‌ها را حداکثر به پنج، شش سکه بفروشد. آدم زرنگ و حیله‌گری به او رسید و گفت: «گوسفندهایت را چند می‌فروشی؟» ملا گفت: «دانه ای ده سکه.» مرد گفت: «می‌خرم» اما هر چه جیب‌هایش را گشت پولی نیافت. وانمود کرد که خیلی ناراحت است. رو کرد به ملا گفت: «متأسفانه یادم رفته کیسهٔ پولم را با خودم بیاورم. اگر موافق باشی من دو تا از گوسفندها را با خود می‌برم و تو آن یکی را گرو نگه‌دار تا سی سکه‌ات را بیاورم.» ملا که فکر می‌کرد سر خریدار کلاه گذاشته و گوسفند پنج سکه‌ای را به ده سکه فروخته موافقت کرد. مرد گوسفندها را برد و برنگشت. عصر که شد ملا فهمید گول خورده است.

همان روز زن ملّا پنبه‌های کهنه و به درد نخورش را جمع کرد و پنبه فروش را صدا کرد. گفت: «اینها را چند می‌خری؟» پنبه فروش گفت، اگر سه من باشد، به دو سکه می‌خرم. پنبه‌ها را وزن کردن کمی از سه من کمتر بود. زن ملّا به خاطر اینکه معامله به هم نخورد گوشواره‌هایش را در آورد و روی پنبه‌ها گذاشت. پنبه فروش دو سکّه را داد و خوشحال از آنجا رفت. شب که شد زن ملّا داستان معامله‌اش را برای ملّا تعریف کرد، ملّا که می‌دانست گوشواره‌ها بیش از ده سکه ارزش داشته گفت: «خوب است تو از توی خانه و من از بیرون کار می‌کنیم تا به جایی برسیم.»

✹ کاربرد:

دو نفر که قرار است با هم کار کنند یا به جایی سر و سامان بدهند، اگر دچار مشکل شوند و نتیجه کارشان به زیان و از دست رفتن عمر و سرمایه برسد، این مثل را به هم می‌گویند.

○ تو بِبُر، او بدوزد.

□ توضیح:

در خیاطی‌ها برای سرعت بخشیدن و نظم دادن به کار دوخت و دوز، یک نفر پارچه را می‌برد و یک نفر آن را می‌دوزد. البته در تولیدی‌های امروزی، این تقسیم کار به شکل وسیع‌تری وجود دارد و برشکارها و دوزنده‌ها خیلی بیشتر از یکی ـ دو نفر هستند.

✹ کاربرد:

وقتی دو نفر با هم قول و قراری را بگذارند و در این قول و قرار، خودشان سود ببرند و نفر سوم زیان کند و آن‌ها حق او را در نظر نگیرند، نفر سوم می‌گوید: «خوب است دیگر! تو ببر، او بدوزد!»

○ تو بدم*، بمیر و بدم.

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند نوجوانی در یک دکان آهنگری کار می‌کرد. کار او این بود که مشک بادی را پشت سر هم باز و بسته کند و فشار دهد تا از سوراخ پایانی آن هوا به کورهٔ آهنگری دمیده شود و آتش کوره گرم بماند. آهنگر، آهن را توی آتش می‌گذاشت و خطاب به شاگردش می‌گفت: «بدم!» شاگرد هم مجبور بود بدون توقف مشک باد را پر و خالی کند و با فشار، هوا را به آتش برساند. تا لحظه‌ای از کار می‌ماند، آهنگر فریاد می‌زد: «بدم پسر، بدم!»

پس از مدتی نوجوان به استادش گفت: «خسته شدم!»

آهنگر گفت: «بدم!»

مدتی بعد نوجوان گفت: «دست هایم درد گرفت.» آهنگر گفت: «بدم.»

نوجوان با خستگی به کارش ادامه داد اما پس از چندی گفت: «استاد پاهایم هم درد گرفت دیگر رمق ندارم. اجازه بده کمی استراحت کنم.»

آهنگر گفت: «تو بدم، بمیر و بدم!»

این قصه را دربارهٔ پسر کشاورزی هم که با پدرش مشغول چیدن گندم بود نوشته‌اند.

* **کاربرد:**

به کسی که تنبل است و زود خسته می‌شود و برای ادامه دادن کار بهانه می‌آورد، می‌گوییم تو بدم، بمیر و بدم، تا بفهمد که کار تنبلی بر نمی‌دارد.

■ **مشابه:**

● تو بچین، بمیر و بچین

□ **معنای لغت:**

* بدم: دمیدن باد به آتش را ادامه بده.

○ **تو بچین، بمیر و بچین!**

تو بدم، بمیر و بدم!

○ **تو برو سوتتو بزن. (بوقتو بزن)**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند یک نفر می‌خواست به زیارت مکه برود. هر یک از دوستان و آشنایان می‌آمدند و سفارش می‌دادند چیزی بر ایشان بیاورد. اگر می‌خواست همه نیازهای دیگر ان را بخرد و بیاورد، باید پول زیادی می‌داد. او به سفارش‌ها گوش می‌کرد و حرفی نمی‌زد تا اینکه یک نفر آمد و گفت: «حاج آقا این پول را بگیر و برایم از مکه یک سوت سوتک بخر.»

مسافر مکه پول را گرفت و گفت: «تو از همین حالا برو سوتت را بزن»

معنی حرف او این بود که سفارش تو را انجام خواهم داد زیرا پولش را هم داده‌ای.

* **کاربرد:**

برای انجام هر کاری باید زحمت کشید و هزینه آن را پرداخت. با سفارش نمی‌توان انتظار داشت که کارها پیش برود.

○ **توبره‌اش سنگین است، سر خودش است.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند دو نفر با هم الاغشان را به درختی بستند. یکی از آن‌ها توبره‌ای کاه و جو آورد به سر الاغش زد تا بخورد و سیر شود. دیگری که چیزی بر ای الاغش نیاورده بود رو کرد به همر اهش و گفت: «توبره‌ای که به سر الاغت زده‌ای سنگین است. گردن الاغ بیچاره بر ای نگه داشتن آن خسته می‌شود و درد می‌گیرد.»

او که می‌دانست دل همر اهش بر ای الاغ نسوخته و این حرف ر ا می‌زند تا مقداری از کاه و جو را بر ای الاغ خودش بگیرد، گفت: «اگر توبرهٔ الاغم سنگین است، سر خودش است.» یعنی بار خور اکی‌اش را به گردن الاغ دیگر نینداخته است.

* **کاربرد:**

اگر کسی در کار ما دخالت کند و با فضولی کردن و دلسوزی‌های ساختگی در پی به دست

آوردن سودی برای خودش باشد، این مثل رابه او می‌گوییم.

○ **تو بزا، من بزرگش کنم.**

شما یک اسم بگذارید تا ما صدایش کنیم.

○ **توبهٔ* گرگ، مرگ است.**

□ **توضیح:**

گرگ و ویژگی‌های رفتاری او، نشانه‌ای از موجودات بد، شرور و ستمکار است.

❋ **کاربرد:**

۱ـ این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که خلق و خوی بد و شرارت چنان در او وجود دارد که فقط مرگ می‌تواند آن خصلت را از او بگیرد و هیچ راه دیگری وجود ندارد.

۲ـ وقتی گناهکاری از خطاکاری دست برمی‌دارد؛ اما دوباره قول و قرار خویش را فراموش می‌کند و به گناه آلوده می‌شود، این مثل را دربارهٔ او می‌گویند.

□ **معنای لغت:**

* توبه: بازگشت از عمل بد و گناه، ترک کردن کار زشت.

○ **تو بینداز من بردارم.**

□ **توضیح:**

پند و نصیحت به دیگر ان و بازداشتن آن‌ها از گناه و خطا، بسیار خوب است؛ اما کسی که به دیگر ان پند می‌دهد، خودش هم باید عمل کند آن خطاها و گناه‌ها ر ا مرتکب نشود.

❋ **کاربرد:**

این مثل، بیان حالت کسی است که دیگران را از انجام دادن کاری ناپسند باز می‌دارد؛ اما خودش هم آن کار را انجام می‌دهد.

○ **تو پای به راه در نه و هیچ مپرس خود راه بگویدت که چون باید رفت**

حوض را که ساختی قورباغه خودش پیدا می‌شود.

○ **توپ را انداخت توی زمین حریف.**

□ **توضیح:**

امروزه در بسیاری از مسابقات و بازی‌های گروهی که به وسیلهٔ توپ انجام می‌شود، زمین بازی ر ا به دو قسمت تقسیم می‌کنند و هر کدام از دو گروه در یکی از زمین‌ها مستقر می‌شوند و توپ توسط بازیکنان به چر خش در می‌آید. در بازی‌هایی مثل فوتبال یا بسکتبال،هدف، انداختن توپ در تور یا دروازه حریف است و در بعضی دیگر مانند والیبال یا تنیس، هدف ، فرستادن توپ به زمین حریف است.

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی مسؤولیت کاری را به گردن دیگران بیندازد و طوری رفتار کند که از آن به بعد، از او بازخواست کنند، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **تو تیر اندازی لنگه نداره، فقط تیرش اونورتر می‌خوره!**

✹ **کاربرد:**

این مثل برای مسخره کردن آدمهای بی هنر و دست و پا چلفتی به کار می‌رود.

○ **توخود حدیث مفصل بخوان از این مجمل*.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که با بیان مطلبی کوتاه و مختصر بخواهیم هدف و منظوری وسیع‌تر و بزرگ‌تر را شرح دهیم، از این مثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ آنچه که دیدی، نمونه کوچکی بود. با دیدن این نمونه باید فهمیده باشی که در کل چه خبر است.

■ **مشابه :**

● مشت نمونه خروار است.

□ **معنای لغت :**

* مجمل: مختصر، کوتاه

○ **توخیر بده باش، شب جمعه زیاد است.**

□ **توضیح:**

خیر ات کردن، بخشش و کمک مالی به فقیر ان، در ر اه رضای خدا است. گاه مردم با این نیت که ثواب خیر ات آن‌ها به درگذشتگان و امواتشان برسد در شبهای جمعه خیر ات می‌کنند.

✹ **کاربرد :**

هنگامی که کسی برای انجام عملی خیر یا بخشش مالی، بهانه بیاورد و شرایط و وقت را نامناسب بداند، از این مثل استفاده می‌شود و با کنایه به او یادآوری می‌شود که این تو هستی که نمی‌خواهی کار خوب بکنی؛ وگر نه موقعیتهای خوب بسیار زیاد است.

○ **تو دروازهٔ خودش گل می‌زند.**

✹ **کاربرد:**

کاری می‌کند که به زیان خودش می‌انجامد.

○ **تو را به خیر، ما را به سلامت.**

✱ **کاربرد:**

وقتی دو دوست از یکدیگر دلگیر می‌شوند، یا یکی، از دخالت‌های بیجای دیگری در زندگی‌اش رنج می‌برد، با گفتن این مثل، به صورتی احترام آمیز او را به دوری از زندگی و کارهایش وادار می‌کند.

○ **تو را به گور من نمی‌گذارند.**

✱ **کاربرد:**

تو چرا ناراحتی ؟من خود مسؤول کارهایی که انجام می‌دهم، هستم .خودم پاسخگوی اعمالم هستم؛ نه تو.

■ **مشابه:**

● بز را به پای خودش آویزان می‌کنند.
● گناه کسی را به پای کسی نمی‌نویسند.
● برادر را به گناه برادر نمی‌گیرند (نمی‌کشند).
● کسی را به گور کس دیگری نمی‌گذارند.

○ **تو را تیشه دادم که هیزم کنی — نگفتم که دیوار مسجد کنی**

□ **توضیح:**

این مثل از سعدی است و مصرع دوم آن به این صورت هم آمده است: ندادم که بنیاد مردم کنی.

✱ **کاربرد:**

هنگامی که بزرگی از کارهای شاگرد یا فرزند خود ناراضی است و انتظار داشته که از آموخته‌ها و توانایی‌هایش بهتر استفاده می‌کرده، این مثل را به کار می‌برد.

○ **تو راضی من راضی، گور پدر ناراضی.**

✱ **کاربرد:**

در بعضی کارها مثل خرید وفروش یا ازدواج، مهم‌ترین شرط، توافق خریدار و فروشنده یا رضایت زن ومرد است. اگر توافق کامل وجود داشته باشد، مسائل دیگر، چندان اهمیتی ندارند و قابل حل هستند. این مثل بیانی عامیانه از این عقیده است.

○ **توزرد از کار در آمد!**

□ **توضیح:**

توزرد بودن، نشانهٔ بدی و ناپختگی و خامی است و در مورد آدمها، نشانهٔ بی‌لیاقتی، خیانت و دورویی و نارفیقی است.

✱ **کاربرد:**

۱ـ اگر کسی در دوستی و رفاقت به دیگران خیانت کند یا در امانتداری و انجام کاری، کلک

بزند، می‌گویند: «تو زرد ...»
یعنی آن طور نبود که ما فکر می‌کردیم. ناجور و خائن از آب در آمد.

۲ـ اگر کالا و جنسی تقلّبی از کار در آید، می‌توان این مثل را درباره آن به کار برد.

○ **تو سر پیدا کن، کلاه بسیار است.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ اصل و ریشه کار خراب است، تو چرا دنبال موضوع‌های فرعی آن را گرفته‌ای.

۲ـ مشکل اصلی را حل کن، مشکلات کوچک‌تر خود به خود حل می‌شود.

■ **مشابه:**

● تو خیر بده باش، شب جمعه زیاد است.

○ **تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی.**

✹ **کاربرد:**

کسی که در نعمت غوطه ور است ارزش واقعی نعمت هایش را نمی‌داند.

○ **تو کندی جوی و آبش دیگری برد.**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از یک بیت از منظومهٔ زیبا و عاشقانهٔ ویس و رامین است. بسیاری از مثل‌ها و کنایاتی که امروزه در زبان روزمرهٔ مردم به کار می‌رود،برگرفته از گنجینهٔ ادبیات کهن ماست.

✹ **کاربرد :**

در زندگی مواقعی پیش می‌آید که رنج و زحمت کاری بر دوش کسی می‌افتد که خود فرصت، موقعیت یا امکان استفاده و بهره برداری از نتیجهٔ کار را نمی‌یابد و چه بسیار مواقعی که شخص دیگر از حاصل زحمت و رنج او سود می‌برد. در چنین مواردی است که به طعنه می‌گویند: «تو کندی جوی و...»

○ **تو که چراغ نبینی، به چراغ چه بینی.**

✹ **کاربرد :**

این جملهٔ زیبای سعدی مثل کسانی شده است که به مسایل اصلی توجهی ندارند، امّا در پی دست‌یابی به جزئیّات هستند.

○ **تو که لالایی بلدی، چراخوابت نمی‌برد.**

□ **توضیح :**

بسیاری از مادر ان، قبل از خواباندن کودک، بر ای آر ام کردن و دادن آر امش روحی به او، بر ایش لالایی

می‌خوانند.

❋ **کاربرد :**

این مثل را درمورد کسانی می‌گویند که خودشان دارای مشکل یا گرفتاری خاصی هستند. اما به دیگران برای رفع همان گرفتاری سفارش می‌کنند ؛ در این صورت طرف مورد نصیحت، به نصیحت کننده یا دستور دهنده می‌گوید: «تو که لالایی...» یعنی اگر راه حل یا راه چاره را بلدی، چرا در مورد خودت به کار نمی‌بری و من را نصیحت می‌کنی؟

■ **مشابه:**

● اگر بابا بیل زنی، باغچه خودت را بیل بزن!

● کَل* اگر طبیب بودی، سر خود دوا نمودی!

● رطب خورده منع رطب کی کند؟

● لالایی می‌دانی چرا خوابت نمی‌برد؟

□ **معنای لغت :**

❋ کَل :کچل، بی مو

○ **تو که نی زن بودی، چرا آقادایی‌ات حصبه گرفت؟**

□ **توضیح:**

در قدیم، مردم معتقد بودند صدای ساز می‌تواند بعضی از بیماریها را درمان کند. البته امروزه هم ثابت شده که موسیقی یکی از مفیدترین راه‌های درمان بیماری‌های روحی است.

❋ **کاربرد :**

اگر کسی ادعای توانایی انجام کاری مهم و بزرگ را بکند، اما خودش حال و روز مناسبی نداشته‌باشد یا دیگران عقیده داشته باشند که کاری از او ساخته نیست، این مثل به کار می‌آید.

○ **تو که همچین توپ و توپخانه‌ای داشتی، چرا با شاه یاغی نشدی؟**

❋ **کاربرد:**

وقتی کسی سر و صدا راه بیندازد و دیگران را تهدید کند که چنین می‌کنم و چنان می‌کنم، در حالی که همهٔ حرف هایش تو خالی و بی‌اساس باشد به شوخی به او می‌گویند: « تو که همچین...».

○ **تو کی مُردی که ما تابوت حاضر نکردیم؟!**

□ **توضیح:**

پس از مرگ یک انسان، در میان تمام ادیان و جوامع، رسوم و آدابی برای به‌خاک سپردن مرده وجود دارد. «تابوت» وسیله‌ای برای بردن مرده به گورستان و دفن اوست.

معمولاًدوستان و نزدیکان مرده، برای تهیهٔ وسایل به خاک سپاری تلاش می‌کنند.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی در کاری عجله کند و تازه از دیگران هم گله و شکایت کند که چرا به یاری او نرفته‌اند، این مثل در جواب شکایت و عجله او به کار می‌رود والبته به حالت شوخی و با لحنی دوستانه.

○ **تو مادرمرده را شیون میاموز.**

✱ **کاربرد:**

وقتی شخصی در مقابل کسی که کاری یا موضوعی را با روح و جسم خود تجربه کرده یا آموخته، بخواهد ادّعای فضل و آگاهی کند، با کنایه به او می‌گویند: «تو مادر مرده را...» یعنی خودش به اندازهٔ کافی تجربه دارد. تو چیزی بیشتر از او نمی‌دانی.

○ **تو مو می‌بینی و من پیچش مو.**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از بیت زیر است:

تـــو مـــو مـــی‌بینی و مـــن پـــیچش مـــو　　　تو ابرو من اشارتهای ابرو

✱ **کاربرد:**

تو ظاهر چیزی را می‌بینی، امّا من به دلیل تجربه‌ام از درون آن‌ها هم خبر دارم.

○ **تو نخندی من بخندم؟!**

□ **توضیح:**

مردی به کسی پولی قرض داده بود و بدهکار قرضش را نمی‌داد. روزی مرد تصمیم گرفت به هر قیمتی شده، پولش را از بدهکار پس بگیرد. با خنجری تیز به سراغ بدهکار رفت و پولش را از او خواست. بدهکار که اوضاع را بسیار بد و وخیم دید، به طلبکار گفت: «چه خوب شد که آمدی. در فکر بودم بدهی خود را به تو پرداخت کنم. معذرت می‌خواهم که تأخیر کردم.»

مردطلبکار کمی آرام شد. خنجر را کنار گذاشت و دستش را برای گرفتن پول دراز کرد. بدهکار به گوسفندانی که از جلو خانه‌اش می‌گذشتند، اشاره کرد و گفت: «هر بار که این گوسفندان از این جا می‌گذرند، پشمشان به خار و خاشاک جلو خانه‌ام گیر می‌کند و من آن‌ها را جمع می‌کنم. وقتی که پشمها زیاد شد، آن‌ها را می‌شویم و همه را می‌ریسم. بعد به رنگرز می‌دهم تا نخها را رنگ کند. بعد دار قالی برپا خواهم کرد و با این نخها، زن و فرزندانم قالی خواهند بافت. قالی را به بازار می‌برم و به بهای خوبی می‌فروشم. سپس با پول آن برای پسرم جشن عروسی می‌گیرم و برای دخترم جهیزیه می‌خرم. سپس باقی را هر چه قدر بود، بابت بدهی خود دو دستی تقدیم تو می‌کنم.»

طلبکار وقتی سخنان بدهکار خود را شنید، از شدت خشم و عصبانیت شروع کرد به خندیدن. مرد بدهکار وقتی خندهٔ او را دید گفت: «پول سوخت شدهٔ* تو، به این سرعت و راحتی نقد شد و به دست رسید. تو نخندی، من بخندم؟!»

* **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی از رسیدن به مقصود یا به دست آوردن پول، حق یا طلب خود ناامید شده باشد و به امید رسیدن به آن، شادمان شود. البته بیشتر به تمسخر و شوخی به کار می‌رود.

□ **معنای لغت:**

* سوخت شده: از بین رفته.

○ **تون تابی که حمامی شود، به منصب رسیده.**

برای تون تاب، تخت حمام، تخت سلطنت است.

○ **تو نیکی می‌کن و در دجله انداز.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند «متوکل» خلیفه عباسی، مردی ظالم و ستمگر بود. او غلامی به نام «فتح» داشت که بسیار مورد توجه و علاقهٔ خلیفه بود. او دستور داده بود تمام علوم و فنون آن زمان مانند سوارکاری، تیر اندازی و... را به وی بیاموزند. از قضای روزگار، یک روز هنگامی که فتح در رود دجله شنا می‌کرد، موج بزرگی برخاست و او را در کام خود فرو برد. غوّاصان و شناگران همه جا به دنبال او گشتند؛ اما اثری از او نیافتند. خلیفه از خبر غرق شدن فتح ناراحت و غمگین شد. او برای یافتن غلام، جایزه بزرگی تعیین کرد. پس از مدتی خبررسید که فتح را یافته‌اند و یابندهٔ او مرد گمنامی بود. وقتی فتح به دربار آمد، خلیفه خوشحال شد و از او چگونگی واقعه را جویا شد. فتح گفت: «هنگامی که موج مرا به زیر آب برد تا چندی در زیر آب بودم وبعد از سویی به سویی رانده می‌شدم. با آشنایی مختصری که با فن شنا داشتم، خود را روی آب نگه داشتم. ناگهان موج بلندی مرا به ساحل پرت کرد. وقتی چشم باز کردم خود را در حفره‌ای در دیواره دجله دیدم. شکر گذار خداوندبرای نجات جان خویش بودم. اما گرسنه و نگران چشم به امواج دوخته بودم که ناگهان دیدم قرصی نان که بر روی طبقی نهاده شده به سوی من می‌آید. نان را برداشتم و رفع گرسنگی کردم و تا هفت شبانه روز، هر روز یک قرص نان بر روی طبقی به سوی من می‌آمد و من آن را می‌خوردم. روز هفتم بود که دیدم ماهیگیری به آن منطقه آمد و مرا با تور ماهیگیری خود بالاکشید و من نجات یافتم؛ اما باید بگویم بر روی قرصهای نانی که بر روی طبق می‌آمد، عبارت «محمدبن الحسین الاسکاف» دیده می‌شد، بهتر است ببینیم او کیست و چرا این کار را می‌کرده...» متوکل دستور داد به دنبال «محمد اسکاف» بگردند. سرانجام او را یافتند؛ اما او از آمدن به درگاه خلیفه خودداری کرد و گفت: «مرا با دربار خلیفه کاری نیست.»

متوکل از آزادگی او تعجب کرد و برای شناختن این مرد عجیب، خود به خانهٔ او رفت و جریان نان را از او پرسید. محمد اسکاف گفت: «زندگی من چنان است که هر روز مقداری نان برای اطعام نیازمندان کنار می‌گذارم؛ اما چند روزی بود که کسی برای بردن نانها نمی‌آمد. چون در هر حال این مقدار نان برای من حکم صدقه و خیرات را داشت، آن‌ها را بر روی طبقی بر رود می‌انداختم که لااقل ماهیان دجله از آن استفاده کنند.»

متوکل محمد اسکاف را مورد تفقّد و مهربانی قرار داد و او را از مال دنیا بی‌نیاز کرد.
این ضرب المثل یک مصرع از شعر معروف سعدی است:

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز — که ایزد در بیابانت دهد باز

* **کاربرد:**

این مثل و پند حکیمانه، سفارشی به نیکی و نیکوکاری بدون چشمداشت؛ و تنها برای رضایت خداوند است و تأکید می‌کند که خداوند، سرانجام و در جایی مناسب، پاداش اعمال نیک را می‌دهد.

■ **مشابه :**

● نیکی راه به خانهٔ صاحب خود می‌برد.

○ **تو هم تو پیغمبرها جرجیس را گیر آورده‌ای؟**

□ **توضیح:**

روباهی مرغی را شکار کرد و به دندان گرفت. مرغ که می‌خواست از دست او فرار کند گفت: «گوشت من حرام است. اسم پیامبری را به زبان بیاور تا گوشتم حلال شود.» مرغ می‌خواست تا روباه دهانش را برای گفتن نام پیامبر باز کرده، فرار کند. روباه حقّه او را فهمید و گفت: «جرجیس» و با گفتن این کلمه نه تنها دهانش باز نشد. بلکه دندانهایش را بیشتر به هم فشرد.

* **کاربرد:**

وقتی کسی برای حل مشکلی بدترین راه حل یا بدترین اشخاص را انتخاب کند، به او می‌گویند: «تو هم توی پیامبران جرجیس...»

○ **توی آب رفتن، تر شدن هم دارد.**

* **کاربرد:**

هر عملی که کردی، منتظر جواب هم باید باشی، اگر دست به کاری زدی، باید منتظر نتیجه‌اش هم باشی؛ حتی اگر آن نتیجه، مطابق سلیقه و دلخواه تو نباشد.

■ **مشابه :**

● هر کی خربزه می‌خورد، پای لرزش هم می‌نشیند.

○ **توی آستینش مار پرورده.**

□ **توضیح:**

مار از جانوران خزنده‌ای است که آرام و بی‌صدا به طعمهٔ خود نزدیک می‌شود و در یک لحظهٔ بسیار کوتاه، آن را از پای در می‌آورد. مار به راحتی می‌تواند در سوراخها مخفی شود یا در میان شاخه‌های درختان خود را پنهان سازد. همچنین بسیاری از مارها همرنگ محیطی هستند که در آن زندگی می‌کنند و گاهی تشخیص فوری آن‌ها کاری دشوار است.

*** کاربرد:**

وقتی که دست پرورده یا فرزند کسی به او خیانت کند و جواب محبت‌هایش را با بدی بدهد، این مثل را به کار می‌برند.

■ **مشابه :**

● مار آستینش است.

● مار در آستینش پرورده.

○ توی آفتاب بگذاری راه می‌رود.

*** کاربرد:**

دربارهٔ نوشته‌ای که بسیار بدخط و ناخواناست، این مثل را به کار می‌برند.

■ **مشابه :**

● خرچنگ قورباغه می‌نویسد.

● از صنّار دوم محروم است.

○ توی این قبری که بالاش زار می‌زنی، مرده نیست.

این قبری که بالاش گریه می‌کنی، توش مرده نیست.

○ توی این هیر و ویر* ،بیا زیر ابروی مرا بگیر.

□ **توضیح:**

گرفتن یا برداشتن زیر ابرو، به معنی پیر استن زیر ابرو از موهای ز ائد است که معمولاً وقت زیادی می‌گیرد و باید با دقت انجام شود.

*** کاربرد:**

وقتی سر کسی شلوغ است و کارهای واجب و ضروری دارد که باید انجام دهد، اگر کسی از او درخواست خواهش بی‌موقع و بیجایی کند، او خطاب به آن شخص این مثل را به کار می‌برد تا نشان بدهد چقدر خواهش و خواسته او بیجا، نامناسب و غیرضروری است.

□ **معنای لغت:**

* هیر و ویر: وضعیت آشفته، وضعیت شلوغ و در هم بر هم.

○ توی تاریکی می‌رقصد.

*** کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کسی بدون اطلاع و آگاهی کاری را انجام بدهد، از این مثل استفاده می‌شود.

۲ـ همچنین وقتی که کاری به صورت پنهانی انجام شود، این مثل به کار می‌رود.

۳ـ وقتی کسی تلاش زیادی برای جلب توجه دیگران بکند، اما اوضاع طوری باشد که

دیگران به او توجه نکنند درباره‌اش گفته می‌شود توی تاریکی می‌رقصد.

○ **توی خانه قاضی گردو بسیار است؛ اما شماره دارد.**

● **کاربرد:**

ممکن است کسی پول و ثروت فراوانی داشته باشد؛ ولی فراوانی ثروت ومال، دلیل بر بی‌حساب و کتاب بودن آن نیست.

○ **توی دعوا، حلوا* پخش نمی‌کنند.**

□ **توضیح:**

معمولاً در دعواها و درگیری‌ها، علاوه بر افراد اصلی، عده‌ای هم برای تماشا یا اظهار نظر دربارهٔ شخص تقصیر کار، دور آن‌ها جمع می‌شوند و گاهی آن‌ها هم به خطا یا بر اثر دخالت خودشان، از کتک و درگیری سهمی می‌برند.

● **کاربرد:**

۱ـ اگر کسی در میان درگیری و زد و خورد، دخالت کند، ممکن است ضربه‌ای یا آسیبی ببیند و از این مسأله شکایت کند. در پاسخ او و برای این که به او بفهمانند بیخود دخالت کرده و نتیجه‌اش همین است، می‌گویند: «توی دعوا...» یعنی می‌خواستی دخالت نکنی، تا آسیب هم نبینی.

۲ـ وقتی دو نفر پس از دعوا، قصد صلح و آشتی داشته باشند، با گفتن این مثل، نشان می‌دهند که از زیان‌ها و حرف‌های ناشایستی که هنگام دعوا زده‌اند، پشیمان هستند؛ ولی این گونه چیزها در دعوا طبیعی است.

□ **معنای لغت:**

* حلوا: نوعی شیرینی که از آرد، شکر، گلاب و زعفران تهیه می‌شود.

○ **توی دعوا نرخ تعیین می‌کند.**

● **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی در میان شرایط نامناسب و اوضاع آشفته و جر و بحث در پی به دست آوردن منافع شخصی و به کرسی نشاندن حرف خود است.

○ **توی دهن شیر می‌رود و بیرون می‌آید.**

● **کاربرد:**

شجاعانه به استقبال خطر می‌رود و پیروز و موفق برمی‌گردد. کارهای قهرمانانه و دلیرانه می‌کند. بسیار شجاع است.

○ **توی شیره‌ای که من نخوردم، موش بیفتد.**

□ **توضیح:**

موش جانور کثیف و نجسی است. اگر توی یک ظرف بزرگ خوردنی هم بیفتد باید آن را دور ریخت.

✽ **کاربرد:**

وقتی کسی بخواهد خود را نسبت به چیزی که از آن بهره و فایده‌ای نمی‌برد، بی‌تفاوت نشان دهد، از این مثل استفاده می‌کند.

■ **مشابه:**

● دیگی که برای من نجوشد، سر سگ توش بجوشد.

● دنیا پس مرگ من، چه دریا، چه سراب.

○ **توی قوطی هیچ عطاری پیدا نمی‌شود.**

□ **توضیح:**

عطاری در گذشته به مغازه‌هایی می‌گفتند که داروهای گیاهی گوناگونی را در آنجا به مشتریان عرضه می‌کردند. مغازهٔ عطاری، دارای قسمت‌هایی جداگانه به صورت قفسه یا طبقه یا قوطی بود که هر یک از داروها و گیاهان در یکی از آن‌ها قرار داشت. این قفسه‌ها و جعبه‌ها به همراه شیشه‌ها یا شکل‌های بسته بندی جداگانه، ظاهر خاصی به عطاری‌ها می‌داد و همراه بوی خاصی که از آنجا بر می‌خاست، عطاری را در میان سایر مغازه‌ها مشخص می‌کرد. معمولاً تمام انواع گیاهان دارویی یا خوراکی در آنجا یافت می‌شد و عطاری‌ها به داشتن چیزهای مختلف و حتی غیر عادی در مغازهٔ خود مشهور بودند.

✽ **کاربرد:**

اگر کسی گفتار یا کرداری داشته باشد که معمولاً از کس دیگری سر نزند یا خیلی عجیب و دور از ذهن باشد، این مثل را در موردش به کار می‌برند تا به او بفهمانند که حرف یا عملش خیلی عجیب و غریب است و مثال و نمونه آن در هیچ جا پیدا نمی‌شود.

○ **توی کوچه عسل، توی خانه حنظل*.**

□ **توضیح:**

برخی از مردم، رفتارهای خانگی و اجتماعی‌شان با یکدیگر تفاوت دارد و جاهای مختلف، رفتارهای متضادی از خود نشان می‌دهند.

✽ **کاربرد:**

حکایت آدمی است که در بیرون از خانه و در برابر مردم، خوش اخلاق، صمیمی و صبور است؛ اما در برابر افراد خانواده خود و در خانه‌اش، بداخلاق و عبوس و تندخو است.

■ **مشابه:**

● ناودان دور ریز است!

□ **معنای لغت:**

* حنظل: گیاهی از تیره کدوییان است که میوه‌اش به اندازهٔ یک نارنج و بسیار تلخ است. این گیاه

و میوهٔ آن به «هندوانه ابوجهل» و «خربزه ابوجهل» هم معروف است و در شعرها و ادبیات نشانهٔ تلخی و بدمزگی است.

○ **توی ما خودمان را می‌کشد، بیرون مان مردم را.**

از بیرون نقش و نگار، از درون ناله و زار.

○ **توی هفت آسمان، یک ستاره هم ندارد.**

□ **توضیح:**

عدد «هفت» در باور مردم بسیاری از ملت‌ها حالت مقدسی دارد. همچنین مردم عقیده داشتند که هر انسانی، یک ستاره مخصوص خود در آسمان دارد و به طور کلی، «ستاره» نشانهٔ بخت و اقبال بوده و هست.

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهند نهایت فقر و بی‌کسی و نداری کسی را مثال بیاورند، می‌گویند: «فلانی توی هفت آسمان...» که نشان بدهند او آدمی تنها، فقیر و بی‌کس است.

■ **مشابه :**

● فرشش زمین و لحافش آسمان است.

○ **تهی پای رفتن، به از کفش تنگ.**

□ **توضیح:**

این مثل، مصرعی از بیت زیر است:

تهی‌پای رفتن، به از کفش تنگ　　　بلای سفر به که در خانه جنگ

(سعدی)

✱ **کاربرد:**

در بسیاری از مواقع برای فرار از بدتر، به بد پناه می‌بریم. این مثل نیز تأکید بر این نکته دارد: تحمل شرایط سخت برای گرفتار شدن در شرایط سخت‌تر یا پذیرفتن دشواریهای کاری به منظور پیشگیری از مشکلات و دردسرهایی که بعدها ممکن است گرفتارش شویم.

○ **تیر را به شیر می‌اندازند، نه به گربه.**

✱ **کاربرد:**

آدم باید با کسی بجنگد که ارزش جنگیدن داشته باشد.

○ **تیر همیشه به نشانه نمی‌خورد.**

✱ **کاربرد:**

گاهی انسان‌ها در مسیر زندگی ممکن است با همه تلاش یا دقت خود، نتوانند به هدف و

مقصود مورد نظر خود برسند. در این صورت این مثل در مورد آن‌ها به کار می‌رود و به این معنی است که ناراحت و ناامید نباش، در زندگی شکست هم وجود دارد و گاهی ممکن است نتوانی به هدفت برسی.

○ **تیری در تاریکی رها کرد.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند در قدیم در میان اعراب، کمانداران و جنگجویان فراوانی بودند که همه ساله در مسابقه‌هایی که ترتیب داده می‌شد، شرکت می‌کردند تا مهارت و فن آوری خود را به نمایش بگذارند. یکی از این مهارت‌ها رها کردن تیر در تاریکی بود به این صورت که سپری فلزی را به دیوار نصب می‌کردند و تیر اندازان در فاصلهٔ معینی از آن دیوار، قبل از غروب آفتاب می‌ایستادند و هدف و سپر را نشانهٔ دقیق می‌گرفتند. سپس باید صبر می‌کردند تا هوا کاملاً تاریک بشود و سپر دیده نشود. در آن هنگام هر یک از تیر اندازان با توجه به نشانه گیری خود در زمان روشنایی، سه تیر پیاپی به سوی سپر رها می‌کرد. اگر صدا برمی‌خاست، معلوم بود که تیر به هدف خورده؛ وگرنه به خطا رفته است.
روزی میان طرفداران حضرت علی (ع) و سردار معروف عرب سعدبن ابی وقاص، در مورد کمانداری و مهارت در این زمینه بحث شد. هر دو دسته معتقد بودند که پیشوا و سرور آنان در این مورد برترین فرد است. قرار شد بین آن حضرت و سعدبن وقاص، مسابقه‌ای انجام شود؛ یعنی همان رها کردن تیر در تاریکی. سپر نصب شد. کمانداران نشانه رفتند و منتظر تاریکی شب شدند. ابتدا سعدبن وقاص تیر انداخت. هر سه بار صدای سپر برخاست و معلوم شد که تیرها به هدف خورده‌اند. سپس نوبت امیر المؤمنین(ع) رسید. ایشان نیز مطابق معمول مسابقه سه تیر رها کردند که فقط از تیر اولی صدا برخاست و پیروان امیرمؤمنان، ناراحت و غمگین، به گمان اینکه سرورشان شکست خورده، غمگین بر جا ماندند. همه حاضران به سوی سعدبن وقاص رفتند تا به او تبریک بگویند؛ اما امیر مؤمنان، علی علیه‌السلام ـ فرمود: «بهتر است در قضاوت عجله نکنید به سوی دیوار بروید تا حقیقت روشن شود...» جمعیت برای روشن شدن مسأله به سوی دیوار رفتند، آن‌ها به کمک نور مشعل‌ها با منظره حیرت آوری روبرو شدند. تیرهای دوم و سوم از همان سوراخی که تیر اول ایجاد کرده بود، عبور کرده بودند و در دیوار فرو رفته بودند. یعنی تیر اول چنان با قدرت پرتاب شده بود که سپر فلزی را سوراخ کرده بود و دلیل بلند نشدن صدای تیرهای بعدی همین مسأله بود. طرفداران سعدبن‌ابی وقاص، در مقابل عظمت و بزرگی حضرت علی (ع) سر تعظیم فرود آوردند و سراپایش را غرق بوسه کردند.

✱ **کاربرد:**

گاهی کسی به طور اتفاقی، بدون مطالعه و دوراندیشی دست به کاری می‌زند و به طور اتفاقی موفق هم می‌شود؛ اما بیشتر وقت‌ها چون بدون اندیشه و فکر بوده، موفقیت و پیروزی و حاصلی به دنبال ندارد. عمل این گونه آدم‌ها به «رها کردن تیر در تاریکی» تشبیه می‌شود.

○ تیغ کج را نیام کج باشد.

✱ کاربرد:

۱ـ هر کسی با کسی که مثل خودش است، دوستی و رفت و آمد می‌کند.

۲ـ در انتخاب دوست و همسر و... رعایت تناسب لازم است.

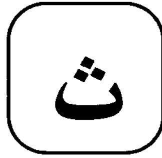
○ تیمّم باطل است آنجا که آب است.

□ توضیح:

نماز، رکن و پایه دین است و برای انجام آن باید پاک بود و وضو گرفت. برای وضو گرفتن، آب اوّلین و اصلی‌ترین وسیله است؛ اما طبق دستور دین اسلام، در صورت نبودن آب یا بد بودن مصرف آب از نظر پزشکی، می‌توان به کمک خاک پاک تیمّم کرد.

✱ کاربرد:

وقتی اصل چیزی برقرار است، توسل جستن به موردهای شبیه آن درست نیست. این مثل در موردهایی به کار می‌رود که انسان‌ها، در مورد کسی یا چیزی، با وجود آنکه شخص اصلی وجود دارد، به کس دیگری مراجعه می‌کنند و می‌خواهند مشکل خود را به این وسیله حل کنند.



○ ● **ثمر از درخت بید نباید جست.**

□ **توضیح:**

بید نوعی درخت بدون میوه است که انواع مختلفی دارد از قبیل: «بید مجنون» که شاخه‌هایش رو به پایین آویزان است و به آن بید معلق هم می‌گویند یا «بیدمشک» که شکوفه‌های معطری دارد و از شکوفه‌های آن عرق بیدمشک تهیه می‌شود.

و همان طور که گفته شد، هیچ کدام از انواع این درخت میوه ندارند.

* **کاربرد:**

از او انتظار بیهوده‌ای داری. این کار در توان او نیست. غیر از این نمی‌توان از او توقع داشت.

○ **ثمر* دهد ز رگ و ریشهٔ درخت، خبر.**

□ **توضیح:**

هر درختی دارای ریشه‌هایی است که آب و مواد غذایی را از خاک می‌گیرد و به شاخه‌ها و برگ‌ها و سایر اندام‌های گیاه می‌رساند. هر قدر ریشه درخت سالم‌تر و محکم‌تر باشد، رشد درخت و در نتیجه، برگ و میوهٔ آن سالم‌تر، مقوی‌تر و بهتر خواهد بود. پس میوهٔ سالم و خوش آب و رنگ نشانه درختی سالم با ریشه و پی سالم است.

* **کاربرد:**

فرزند سالم، با تربیت و خوش فکر نشانهٔ این است که او در خانواده‌ای با همین خصوصیات و تحت تربیت پدر و مادری با همین ویژگی‌ها تربیت یافته است. می‌توان این ضرب‌المثل را در مورد جامعه و جوانان آن، یک ملت و نسل جوان آن هم به کار برد.

□ **معنای لغت:**

* ثمر: میوه، نتیجه، محصول

○ **ثمر سرو همین بس که تو آن را مانی.**

□ **توضیح:**

سرو نام درختی است زینتی که همیشه سبز می‌ماند. ارتفاع آن گاه تا ۲۵ متر می‌رسد. این درخت میوهٔ

خوراکی ندارد و میوه آن شبیه به میوهٔ کاج است. در فرهنگ و ادبیات ایران از سرو بسیار یاد شده، به دلیل سبزی، بلندی و زیبایی آن.

* **کاربرد:**

معمول است که همیشه زیبایی کسی را به سرو تشبیه می‌کنند، اما هنگامی که بخواهند توصیف و تعریف از زیبایی و ظاهر کسی را به اوج برسانند، با بیان این مثل ارزش و ثمر و زیبایی سرو را به کسی نسبت می‌دهند.

○ **ثَواب* راه به خانهٔ صاحب خود می‌بَرَد.**

□ **توضیح:**

آدم‌های نیکوکار و افراد خیّر واقعی، فقط برای جلب رضایت خدا کارهای نیک می‌کنند و البته خداوند در فرصت‌های مناسب، جواب عمل خیر آن‌ها را به آن‌ها باز می‌گرداند.

* **کاربرد:**

هر کسی هر جور عمل کند، نتیجه آن را می‌بیند، اگر خوبی کند، خوبی و اگر بدی کند، بالأخره روزی، در جایی، پاداش یا جزای خود را خواهد دید.

■ **مشابه:**

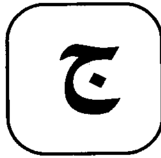
● تو نیکی می‌کن و در دجله انداز   که ایزد در بیابانت دهد باز

□ **معنای لغت:**

* ثواب: کار خیر، کاری که موجب پاداش گرفتن از جانب خداوند باشد.

○ **ثواب کردم، کباب شدم.**

آمد ثواب کند، کباب شد.



○ **جا بده منزل عوض کن.**

● **کاربرد:**

۱ـ به کسی که هیچ حرکتی نمی‌کند، کاری انجام نمی‌دهد و وجودش باعث شده که دیگران هم نتوانند کار بکنند، گفته می‌شود: «*جابده منزل عوض کن*»

۲ـ تا حالا تو بودی و از آنچه که هست بهره می‌گرفتی، حالا برو کنار که نوبت استفاده افراد دیگر شده است.

○ **جابه جا کنعبد، جابه جا کنستعین.**

□ **توضیح:**

با این که مثل اشاره مستقیم به آیه ایاک نعبد و ایاک نستعین دارد، اما پیوند معنایی با این آیه ندارد.

● **کاربرد:**

۱ - هر چیزی باید به موقع و سر جای خودش باشد. نظم درکارها لازم است.

۲ - یکی یکی، به نوبت.

○ **جا تر است و بچه نیست.**

● **کاربرد:**

هنگامی که توقع داشته باشیم یاچیزی را که به وجود آورنده کاری است، در جایی ببینم ؛ ولی موفق نشویم و وقتی برسیم که فقط آثار عمل او به جا مانده باشد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **جا خواستم، جانشین نخواستم.**

● **کاربرد:**

وقتی کسی با حیله خودش را در مکانی جا بدهد یا با نیرنگ و بد گویی سعی کند که موقعیت

و مقام کس دیگری را به دست آورد، این مثل را به او می‌گویند.

○ **جاده دزد زده تا چهل روز امن است.**

□ **توضیح:**

در قدیم جاده‌های میان شهرها ناامن بودند و بیشتر وقت‌ها افراد شرور و دزد، بر سر راه مردم و کاروان‌ها کمین می‌کردند و دارایی مردم یا کالاهای بازرگانان را می‌دزدیدند. بعد از وقوع هر سرقت، مأموران تا مدتی آن جاده را زیر نظر می‌گرفتند. دزدها هم که می‌دانستند آن جا زیر نظر است، تا مدت‌ها به آن جا باز نمی‌گشتند و آن راه، امن بود.

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی محلی که همیشه شلوغ و پر سروصدا بوده، ناگهان ساکت می‌شود و سروصدایی از آن بلند نمی‌شود، با بیان این ضرب المثل در مورد آن، می‌گویند که فعلاً ساکت و امن است، اگر کاری داری، فعلاً می‌توانی به این محل بیایی ؛ چون امن و تحت نظر است.

۲ـ همچنین وقتی اتفاق بدی می‌افتد، این مثل برای پیش بینی این که تا مدتی آن اتفاق تکرار نخواهد شد، گفته می‌شود.

○ **جام می و خون دل، هر یک به کسی دادند.**

□ **توضیح:**

سرنوشت انسان و هر آنچه که در مسیر زندگی انجام می‌دهد، چیزی جز خواست و تقدیر خداوند نیست و انسان تا حدّ محدودی می‌تواند سرنوشتش را تغییر دهد. این مثل، یک مصرع از بیت معروف حافظ است:

جام می و خون دل، هریک به کسی دادند   در دایره قسمت، اوضاع چنین باشد

✱ **کاربرد:**

هر بهره‌ای که از زندگی گرفتی، شکایت نکن، نصیب وقسمت هر کس همین است ؛ یکی رنج و دیگری شادی ؛ یکی کار و یکی آسودگی ؛ اما غافل نباش که همه این‌ها را خداوند داده و حساب و کتاب اعمال و استفاده از همین بهره‌ها هم ـ چه نیک و چه بد ـ به دست او انجام خواهد شد.

○ **جامه* به اندازه قامت** خوش است.**

✱ **کاربرد:**

۱ ــ این مثل در مورد کسانی به کار می‌رود که از نظر لباس، وسایل و زیورآلات ظاهری آراسته و زیبا دارند ؛ اما این زیبایی ظاهری به علت آن که با سایر شرایط آن‌ها هماهنگی ندارد، زیبا به نظر نمی‌آید ؛ درست مانند لباس زیبایی که برای کسی گشاد یا تنگ باشد.

۲ ــ در مورد کسانی که در روابط و هزینه‌های زندگی، حد و اندازه مناسب خود را رعایت

نمی‌کنند، این مثل گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● پا را به اندازه گلیم خودت دراز کن.

□ **معنای لغات:**

* جامه: لباس، پوشش

** قامت: هیکل

○ **جامه تنگ زودتر پاره می‌شود.**

* **کاربرد:**

۱ - اگر کسی دست به کاری زند که توان انجام آن را ندارد یا مسؤولیت و مقامی را بپذیرد که مناسب او نیست، چیزی نخواهد گذشت که دچار گرفتاری و مشکلات آن کار خواهد شد و گاه این گرفتاری موجب بی‌آبرویی یا خواری او خواهد شد.

۲ - در مورد کسی که از موضوعات زیادی دلخور و ناراحت باشد و نتواند تحمل کند، در نتیجه به کاری ناشایست دست بزند، این مثل به کار می‌رود.

○ **جانا سخن از زبان ما می‌گویی.**

* **کاربرد:**

۱ - گاهی انسان، حرف دل خود را - بدون آن که گفته باشد - از زبان کسی دیگر می‌شنود. در چنین حالتی، چنین مثلی بر زبان شنونده می‌آید:«*جانا سخن از...*» یعنی من هم همین را می‌خواستم بگویم؛ ولی تو گفتی.

۲ - وقتی بخواهیم حرف کسی را تأیید کنیم و بگوییم که با او همفکر هستیم، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● حرف دل ما را گفتی.

○ **جانا مرو به کوفه، کوفی* وفا ندارد.**

□ **توضیح:**

تاریخ کوفه شاهد بی وفایی مردم آن به حضرت علی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام بوده است.

* **کاربرد:**

به مردم جایی که می‌خواهی بروی اعتماد نکن.

□ **معنای لغت:**

* کوفی: مردم کوفه، اهل کوفه

○ **جان به جان کسی گذاشتن.**

✱ **کاربرد:**

۱ - وقتی کسی در راه هدفی یا در راه کسی، رنج و زحمت زیادی را تحمل کند، می‌گویند:«*جان به جانش می‌گذارند...*» یعنی در راه او فداکاری بسیاری کرده و رنج و زحمت بسیاری را دیده.

۲ - هنگامی که کسی ارزش و احترام زیادی برای دیگری قائل شود و تمام خواسته هایش را برآورده کند، می‌گویند:«*جان به جانش می‌گذارد.*»

○ **جان به عزرائیل نمی‌دهد.**

□ **توضیح:**

عزرائیل نام فرشته مرگ است و هنگامی که زمان مرگ هرکس فرا برسد چاره‌ای جز تسلیم جان به عزرائیل ندارد.

✱ **کاربرد:**

این مثل بیشتر در مورد افراد خسیس و مال دوست به کار می‌رود و به این معنی است که فلانی آن قدر خسیس و بی خیر است که حتی وقت مرگ هم حاضر به جان دادن به عزرائیل نیست .

■ **مشابه:**

● نم پس نمی‌دهد.

● اگر چل درجه تب داشته باشد، یک درجه‌اش را به کسی نمی‌دهد.

○ **جان پدر! تو سفره بی‌نان ندیده‌ای.**

□ **توضیح:**

این مثل، یک مصرع از شعر زیر است:

جان پدر! تو سفره بی‌نان ندیده‌ای — رنج و فغان و گریهٔ طفلان ندیده‌ای

ننشسته‌ای به گوشه‌ای از ترس قرض‌خواه — آنگه ز در رسیدن مهمان ندیده‌ای!

✱ **کاربرد:**

هنگامی که فرزند بی توجه به سختی‌ها و مشکلات مالی خانواده، توقع امکانات بیشتر از پدر یا مادر خود داشته باشد، این مثل به کار می‌رود و گلایه از فرزند است به خاطر این همه بی توجهی و بی تفاوتی نسبت به گرفتاری‌های پدر و مادر.

○ **جانِ تو جانه، جان دیگران بادِمجانه!**

□ **توضیح:**

بعضی از گیاهان و موادی که در جالیزها کاشته می‌شوند، رشد و نموّ سریعی دارند وگیاهانی هستند که

در بیشتر آب و هواها و مناطق، به دست می‌آیند. در میان آن‌ها «بادمجان» به این که کمتر دچار آسیب و خرابی می‌شود یا جانوران و حشرات نمی‌توانند به آن صدمه بزنند، معروف است.

❋ کاربرد:

بسیاری از افراد، آن قدر به حفظ دارایی و جان خود اهمیت می‌دهند که توجه به حق مردم و ارزش داشتن جان و دارایی دیگران را فراموش می‌کنند. این مثل خطاب به این گونه آدم‌هاست که خود را دوست دارند ؛ اما به دیگران اهمیت نمی‌دهند.

○ جان کَندَن خَر، خوردن یابو*.

❋ کاربرد:

۱ – وقتی کسی کار می‌کند و زحمت می‌کشد و تلاش بسیاری دارد ؛ اما خودش از نتیجه کار و زحمتش، سودی نمی‌برد و دیگران نتیجهٔ زحمت او را صاحب می‌شوند، به نشانهٔ اعتراض می‌گویند:«*جان کندن....*» یعنی یکی زحمت کشید ؛ ولی دیگری فایده‌اش را برد.

۲ – کسانی که در جایی کار می‌کنند و مزد کم می‌گیرند، برای اعتراض به صاحب کار یا رئیس خود یا با حالت پرسشی این مثل را می‌گویند.

■ مشابه:

● بار بر گاو و ناله بر گردون!

□ معنای لغت:

* یابو: اسب بارکش. کنایه از موجود بی فایده و نادان

○ جانماز آب می‌کشد.

❋ کاربرد:

۱ – به پرهیزگاری و تقوا تظاهر می‌کند. برای فریب دیگران خود را بسیار مؤمن ومعتقد نشان می‌دهد.

۲ – تظاهر به بی‌گناهی می‌کند و با مؤمن نشان دادن خود، سعی می‌کند خود را پاک و بی گناه معرفی کند.

○ جای سوزن انداختن نبود.

□ توضیح:

سوزن و باریکی آن، نشانهٔ لاغری، باریکی و کم حجمی است.

❋ کاربرد:

وقتی مکانی بسیار شلوغ باشد و مردم یا وسایل رفت و آمد به حدی در آن فراوان باشند که

دیگر جای کس دیگری در آن نباشد، این مثل را برای نشان دادن شلوغی زیاد آن محل به کار می‌برند.

■ **مشابه:**

● سوزن می‌انداختی، پایین نمی‌آمد.

○ **جای شکرش باقی است!**

✱ **کاربرد:**

۱ـ گاهی نتیجه کاری در عین این که ناامید کننده است، باز هم تا حد کمی باعث دلگرمی و امیدواری است. در چنین صورتی می‌گویند: باز هم جای شکرش باقی است.

۲ـ گاهی برای آرامش دادن به کسی که آسیب دیده، از مشکل بزرگ‌تری که ممکن بود پیش بیاید، حرف می‌زنند و می‌گویند: باز هم شکرش باقی است. یعنی ممکن بود از این بدتر بشود.

■ **مشابه:**

● خوب شد از بد، بدتر نشد.

○ **جای گنج در ویرانه است.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ آنچه بارهاو بارها در افسانه‌های کهن شنیده‌ایم، پنهان بودن گنج و ثروت در خرابه‌ها و بناهای ویران است ؛ اما در خود همین افسانه‌ها، معنی و گنجی زیباتر نهفته ؛ چرا که همیشه برای به دست آوردن هر چیز ارزشمند، باید تلاش کرد، دگرگون شد و دگرگون کرد. گاه این دگرگونی در افکار و روحیات خود انسان است و گاه در محیط زندگی او اتفاق می‌افتد. با خراب و ویران کردن هر چیز کهنه و پوسیده، می‌توان بهترین‌ها را از نو بنا کرد. می‌توان زمین را زیر و رو کرد و از دل خاک خشک گیاه سبز رویاند که این خود گنج است.
می‌توان تیرگی‌های دل را ویران کرد و به نور عشق و ایمان رسید. این نیز گنج است. پس *«جای گنج، در ویرانه است.»*

۲ـ به ظاهر خراب، کهنه یا ویرانه کسی یا جایی توجه نداشته باش؛ زیرا ممکن است در درون همان ظاهر بد، گنج مادی یا معنوی بزرگی وجود داشته باشد.

○ **جای مُهر باقی گذاشتن.**

□ **توضیح:**

هنگام برپایی نماز جماعت، اگر کسی قصد کند دوباره وضو بگیرد یا برای انجام کاری برای مدتی کوتاه از

صف نماز خارج شود، سجاده یا مهرش را باقی می‌گذارد تا کسی جای او را نگیرد، و خودش به صف نماز برگردد.

✽ کاربرد:

۱ـ وقتی پس از مدتی دعوا و کشمکش، بین دو یا چند نفر صلح و آشتی برقرار شود؛ ولی طرفین همچنان بهانه‌ای برای شروع دعوایی دیگر داشته باشند، می‌گویند: «*جای مهر باقی گذاشته‌اند*»

۲ـ وقتی کسی در جایی حضور نداشته باشد، اما اثری از او در آن جا دیده شود، می‌گویند «*جای مهرش را باقی گذاشته است.*»

○ جایی بنشین که بَر نَخیزانندَت.*

✽ کاربرد:

۱ـ این مثل سفارشی است جهت شناختن وضعیت خود و ارزش و منزلت خود، و این که خود را در موقعیتی مناسب قرار دهیم تا بتوانیم سربلند و راحت باشیم؛ نه این که، شرمسار و خوار و ذلیل. در اصل، این ضرب المثل به این معنی است که همیشه در جایی قرار بگیر که مناسب تو باشد؛ نه کمتر از شأن تو و نه بالاتر.

۲ـ در مورد کسی که بی دلیل به مقامی رسیده و بعد مقامش را از دست داده، این مثل کاربرد دارد.

□ معنای لغت:

*برنخیزانندت: تو را بلند نکنند، از جایی که نشسته‌ای، بلندت نکنند.

○ جایی جیغ بزن که بلبل نباشد.

✽ کاربرد:

۱ـ بلبل پرنده‌ای بسیار خوش آواز است و صدای جیغ همیشه آزار دهنده. هنگامی که بخواهیم به صدا یا کلام و گفتار دل آزار و رنج آور کسی اعتراض کنیم، با بیان این‌مثل به او یادآوری می‌کنیم که مایل به شنیدن صدایش نیستیم.

۲ـ در جایی ادعای سواد و علم و آگاهی بکن که داناتر و آگاه‌تر از تو وجود نداشته باشد؛ زیرا در غیر این صورت، رسوا خواهی شد.

○ جایی که شتر بُود به یک قاز*، خر قیمت واقعی ندارد.

✽ کاربرد:

۱ـ وقتی کالایی با ارزش، به دلیل کم بودن خریدار و کسادی بازار، خریدار نداشته باشد، این

مثل را می‌گویند.

۲ـ وقتی آدم‌های بزرگ و توانا مجبور شوند به کارهایی کوچک بپردازند، از این مثل استفاده می‌شود.

۳ـ وقتی آدمی ناتوان ادعای انجام کارهای بزرگ را داشته باشد، در حالی که آدم‌های تواناتر از او بی‌کار باشند، می‌گویند:«*جایی که شتر...*»

■ **مشابه:**

● جایی که عقاب پر بریزد — از پشّهٔ لاغری چه خیزد؟

□ **معنای لغت:**

* یک قاز: پول بسیار کم، مبلغی برابر $\frac{1}{10}$ ریال

○ **جایی که گربه نباشد، موشها رقّاصی می‌کنند.**

✽ **کاربرد:**

۱ـ این مثل در مورد افراد فرصت‌طلبی به کار می‌رود که در هرج و مرج یا اوضاع آشفته و به‌هم ریخته، یعنی هنگامی که قانون یا کسی جلو اعمالشان را نگیرد، دست به هر کاری می‌زنند و از هیچ عملی روی گردان نیستند.

۲ـ همچنین هنگامی که به دلیل بی‌لیاقتی مدیر یا مسؤول جایی، افرادی ناشایست یا فرصت‌طلب بتوانند با سود جویی و پایمال کردن حق دیگران کار را پیش ببرند، ازاین مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● جایی که گوشت نیست، چغندر پهلوان است.

○ **جایی که گوشت نیست، چغندر پهلوان است.**

✽ **کاربرد:**

۱ـ وقتی اوضاع و شرایطی پیش بیاید که به چیزی نیازمند شویم؛ ولی آن چیز در دسترس نباشد، هر چه که بتواند تا حدودی نیاز را برطرف کند، ارزشمند و مهم می‌شود.

۲ـ جایی که افراد لایق و بزرگ گوشه‌گیر شده‌اند یا حضور ندارند، افراد نالایق کنترل امور را به دست می‌گیرند و اظهار قدرت و لیاقت می‌کنند.

■ **مشابه:**

● در بیابان لنگه کفشی غنیمت است.

● گوشت که نباشد، چغندر پهلوان است.

● جایی که گربه نیست، موش‌ها رقّاصی می‌کنند.

○ **جایی که نمک خوری، نمکدان مَشِکَن!**

□ **توضیح:**

در میان مردم ما، باور و اعتقادی وجود دارد که اگر با کسی همسفره شدی، یعنی با او نان و نمک خوردی، باید حرمت دوستی و احترام او را به جا بیاوری، به طور کلی «نمک» به عقیده مردم ما مایه برکت سفره و روزی انسان است و احترام آن، واجب است.

✱ **کاربرد:**

۱- به جایی یا کسی که سبب رساندن روزی به تو شده است، احترام بگذار.

۲- وقتی سر سفره کسی نشستی، به حرمت آن سفره و برکت آن، با صاحب سفره، با احترام و درستی رفتار کن.

■ **مشابه:**

● اگر از کسی نیکی دیدی به او نیکی کن.

○ **جایی نمی‌خوابد که از زیرش آب رد شود.**

✱ **کاربرد:**

بسیار دور اندیش و محافظه کار است. آن قدر حساب شده و آگاهانه عمل می‌کند که هیچ کس نتواند به او صدمه‌ای بزند.

○ **چِر* بزنی، چِر نزنی بُرده‌ای خوب رخی هر چه کنی، کرده‌ای**

✱ **کاربرد:**

تو آن قدر برایم عزیز و محترم هستی که هر چه کنی یا هر چه بگویی، خواهم پذیرفت؛ حتی اگر خلاف خواسته و میل من باشد.

■ **مشابه:**

● همه از تو خوش بود ای صنم**، چه وفا کنی، چه جفا*** کنی.

● هر چه آن خسرو کند، شیرین بود.

□ **معنای لغات:**

* جر زدن: بهانه‌گیری کردن و به قول خود عمل نکردن، زیر پا گذاشتن مقررات بازی.

** صنم: بت، زیبا روی. دوست داشتنی و عزیز.

*** جفا: ظلم، آزار و اذیت، بی مهری.

○ **جریده* رو** که گذرگاه*** عافیت**** تنگ است.**

□ **توضیح:**

این مثل، مصرعی از بیتی است که مصرع دیگر آن این است: پیاله گیر که عمر عزیز بی بدل است.

* **کاربرد:**

اگر می‌خواهی رستگار شوی و به پارسایی برسی، تنها یا بدون آدم‌های مزاحم و اضافی، گذرگاه زندگی را طی کن، چون آدم‌ها اطرافیان و علاقه زیاد به آن‌ها، تو را از رسیدن به هدف و مقصودت دور، راه تو را تنگ و عبور تو را مشکل می‌کنند.

□ **معنای لغات:**

* جریده: تنها، یکه

** رو: برو

*** گذرگاه: محل گذر، محل عبور

**** عافیت: سلامتی، تندرستی، رستگاری

○ **جزای گران فروش، نخریدن است!**

* **کاربرد:**

اگر کسی به ناحق گران فروشی کرد، بهترین تنبیه برای او این است که کسی از او خرید نکند به طور کلی، این مثل درباره کسی که کالایی را با قیمت غیر منصفانه‌ای ارائه کند، گفته می‌شود.

○ **جفتش را بیار، مفتش را ببر.**

* **کاربرد:**

وقتی بخواهند کسی را از تک بودن یا منحصر به فرد بودن کالایی مطمئن کنند، از این مثل استفاده می‌کنند و معنی آن این است که اگر بتوانی لنگه یا مانند آن را بیاوری، آن را به رایگان به تو می‌بخشم.

■ **مشابه:**

● طاقش را بیار، جفتش را ببر.

○ **جگر جگر است دگر دگر.**

آه صاحب درد را باشد اثر

○ **جگر دوست زیر دندان دشمن افتاده!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند در جنگ بدر، مسلمانان پیروز شدند و عده زیادی از کافران به دست مسلمانان هلاک شدند. از جمله کشته شدگان، پدر زن و برادر زن ابوسفیان بودند.

«هند» همسر ابوسفیان به کین خواهی پدر و برادر خود، تصمیم گرفت که اگر به قاتلان یا قاتل آن‌ها دسترسی پیدا کند، زبان یا گوش او یا آن‌ها را ببرد و با آن‌ها گردنبند درست کند و روزی که کفر بر اسلام پیروز شود، با آن گردنبند در کوچه‌ها برقصد!

در جنگ اُحد، هند نیز همراه سایر زنان برای تشویق مردان، با دایره و دف، پایکوبان و شعر خوانان آنان را همراهی می‌کردند. پیش از جنگ، هند به غلامان خود گفت هر کس در این جنگ، بتواند یکی از بزرگان اسلام ـ حضرت محمد(ص) حمزه (ع) عموی پیامبر یا حضرت علی (ع) ـ را به شهادت برساند، آزاد خواهد شد.

در طی جنگ، یکی از غلامان هند به نام«وحشی» تلاش زیادی کرد تا به مقصود برسد. او نتوانست به پیامبر و امیر المؤمنین آسیبی برساند؛ اما به سراغ عموی پیامبر، ـ حمزه ـ رفت و او را ناجوانمردانه به شهادت رساند. هند پس از شهادت حضرت حمزه به کنار پیکر حضرت حمزه (ع) آمد و جگر ایشان را از سینه بیرون آورد و قسمتی از آن را به دندان کشید. از آن پس، هند به«هند جگر خوار» معروف شد.

گرچه به امر خداوند، پیامبر از قصاص قاتل عموی خویش و مجازات هند، چشم پوشی کرد؛ اما این عمل هند در تمام تاریخ، نشانه سنگدلی و جنایت و بی رحمی شد.

✱ **کاربرد:**

۱- این مثل، هنگامی به کار می‌رود که بخواهند بگویند، دختر یا پسری، از یک خانواده اصیل، نجیب و مهربان، به سبب ازدواج، در میان خانواده‌ای بد و نامهربان اسیر و گرفتار شده و این ضرب‌المثل را پدر و مادر دختر یا پسر برای بیان وضعیت موجود به کار می‌برند.

۲- وقتی کسی دچار انتقام فردی سنگدل و انتقامجو شود، این مثل کاربرد پیدا می‌کند.

■ **مشابه:**

● گوشت دست گربه افتاده!

● گفتند: چرا می‌ری خونه دشمن؟ گفت: برای اینکه دوست آن جاست.

○ **جگر* شیر نداری، سفر عشق مرو.**

✱ **کاربرد:**

اگر شهامت و اعتماد به نفس لازم را نداری، این کار را شروع مکن. کار سختی است. رنج و دشواری‌های بسیار دارد. باید جرأت و توانایی لازم را داشته باشی.

□ **معنای لغت:**

* جگر داشتن: شهامت و جرأت داشتن.

○ **جلو می‌افتد (جلو جلو می‌رود) که عَقَب نَمانَد.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که در کاری زودتر از بقیه اقدام کند؛ آن هم نه از روی کاردانی یا لزوم؛ بلکه از روی زرنگی تا بتواند به شکلی، چهره اصلی خود یا نیت و مقصود اصلی خود را پنهان کند.

۲ـ در مورد گناهکاری که سعی می‌کند به جای عذرخواهی، با گناهکار نشان دادن دیگران، خودش را از اتهام دور کند، این مثل گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● دست پیش را می‌گیرد که (عقب) پَس نیفتد!

● آواز خوان بد، صدایش را بلندتر می‌کند.

○ **جلوی آخوند به منبر رفتن.**

آدم جایی جیک جیک می‌کند که بلبل نباشد.

○ **جلو ضَرَر را از هر جا که بگیری، منفعت* است.**

❐ **توضیح:**

غیر از خرید و فروش، ممکن است انسان در سایر امور زندگی هم دچار ضرر و آسیب بشود. در چنین مواقعی،انسان باید آگاهانه و هوشیار سعی کند خود را از آن وضعیت خلاص کند.

✹ **کاربرد:**

۱ـ اگر انسان دچار ضرر و زیانی شود، بهتر است هر چه زودتر جلو آن را بگیرد تا ضرر بیشتر نشود و در صورت این که انسان موفق شود چنین کاری بکند، باز هم منفعت برده است؛ چون توانسته جلو آسیب بیشتر را بگیرد.

۲ـ وقتی کسی به راهی زیان بار افتاده و فقط به خاطر این که راهی را طی کرده، حاضر به بازگشت نیست، این مثل را به او می‌گویند تا در انتظار سود احتمالی نماند و برگردد.

❐ **معنای لغت:**

* منفعت: سود، فایده، بهره.

○ **جلو کسی گاو به زمین زدن.**

❐ **توضیح:**

در فرهنگ ایران مرسوم است که هنگام ورود میهمان یا شخصی بسیار محترم و بزرگوار، گوسفند یا گاو قربانی کنند و این عمل به منظور خوش آمد گویی یا خیر مقدم به شخص انجام می‌شود.

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی به کسی بیش از حد احترام بگذارند، از این مثل استفاده می‌شود.

۲ـ گاهی نیز شخصی توقع احترام از کسی را دارد و شخصی در پاسخ او به طعنه می‌گوید: «مگر تو گاو جلوم زمین زدی که حالا چنین توقعی داری!»

○ **جمالِ جمال مهترِه* ، هر چه نبینی بهتره.**

✹ **کاربرد:**

این مثل به شوخی به کسی گفته می‌شود که مدت زیادی را جلو آیینه به سر می‌برد و دائم مشغول آراستن سر و روی خود است!

□ **معنای لغت:**

* مهتر: بزرگ‌تر

○ **جمعتان جمع بود، یکی‌تان کم بود.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی عده‌ای در جایی دور هم گرد آمده باشند و شخصی از راه برسد و به آن جمع بپیوندد، از این مثل استفاده می‌کند.

۲ـ وقتی که گروهی با هم یک جا جمع شده باشند و از اینکه کنار هم هستند، خوشحال باشند؛ اما ناگهان مزاحمی از راه برسد که دوستش ندارند، این مثل به کنایه و طعنه گفته می‌شود.

○ **جمعه عاشق، شنبه فارغ.**

✹ **کاربرد:**

هر لحظه به رنگی در می‌آید، ثابت قدم و استوار نیست.

○ **جنت* به فراجو زحمت.**

✹ **کاربرد:**

اگر کار خوب بکنی پاداش خوب می‌بینی. نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود.

■ **مشابه:**

● هر چه قدر پول بدهی آش می‌خوری.

□ **معنای لغت:**

* جنت: بهشت

○ **جنسِ ارزان را پولدارها می‌خرند.**

□ **توضیح:**

می‌گویند هیچ ارزانی بی دلیل نیست. یعنی یا جنس و موادی که در آن به کار رفته، خوب نیست یا نقص و کمبودی دارد که ارزان فروخته می‌شود. پس اگر کالایی ارزان بود، ممکن است به دلیل نامرغوبیت باشد که در این صورت زودتر از حد معمول خراب می‌شود و دوباره لازم است که کالا خریداری شود.

❋ کاربرد:

۱ـ وقتی کسی کالای گرانی می‌خرد و از او پرسیده می‌شود چرا کالای گران می‌خری؟ او در پاسخ می‌گوید: «چون آن قدر پولدار نیستیم که جنس ارزان بخریم» این سخنان به این معنی است که به دلیلی که در بالا توضیح داده شد، جنس ارزان زود خراب می‌شود و باید مرتب از آن نوع خریداری کرد و این کار به صرفه نیست.

۲ـ همچنین به کسانی که دنبال خرید جنس ارزان هستند، این مثل گفته می‌شود.

○ جنگ اول به از صلح آخر!

□ توضیح:

جنگ و صلح دو واژه با دو معنی متضاد هستند و گاهی در حد کوچک، یعنی اختلاف آشتی میان دو نفر هم به کار می‌روند.

❋ کاربرد:

وقتی دو نفر در شروع کار یا فعالیت مشترک شروع به صحبت یا گذاشتن قرار و مدار می‌کنند، ممکن است پرسیده شود که چرا هنوز شروع نکرده مشغول حساب و کتاب شده‌اید؟... آن وقت یکی از آن دو نفر می‌گوید: «*جنگ اول...*»

یعنی اگر از اول وضع حساب و کتاب و قرارهایمان روشن و مشخص بشود، دیگر بعدها با هم اختلاف و درگیری نخواهیم داشت.

■ مشابه:

● دعوای سر شخم، بهتر از جنگ سر تخم است.

○ جنگ را شمشیر می‌کند، سودا* را پول.

❋ کاربرد:

هر وسیله، هر شخص یا هر چیز، مناسب انجام کاری است و بدون داشتن لوازم یا امکانات مناسب، نمی‌توان هیچ کاری را درست انجام داد.

■ مشابه:

● بی مایه فطیر** است.

□ معنای لغات:

* سودا: بازرگانی، خرید و فروش

** فطیر: آرد مخلوط شده با آب که به دلیل نداشتن مایه مخصوص، سفت و غیر قابل پخت است.

○ جنگ زرگری میانجی نمی‌خواهد.

□ توضیح:

در قدیم (شاید امروزه) معمول بود که اگر کسی از طلا فروشی طلایی می‌خرید که به نظرش نامرغوب یا

کم‌ارزش‌تر از بهایی که بابت آن پرداخته بود،می‌رسید، آن را نزد طلا فروشی دیگر می‌برد و نظر او را می‌خواست. طلا فروش‌ها در چنین مواردی ظاهراً به حمایت از مشتری به همکار فروشنده خود بد و بیراه می‌گفتند و پس از جلب اعتماد مشتری، طلای او را با گرفتن پول تعویض می‌کردند یا آن را به بهای اندک می‌خریدند. این رفتار به عنوان «جنگ زرگری» شناخته شده است که چیزی جز گفت‌وگو و رفتاری ساختگی برای به‌دست آوردن سود شخصی نیست.

* **کاربرد:**

هنگامی که به نظر برسد دعوا یا درگیری بین دو نفر ساختگی حساب شده است تا کاری به نفع هر دو یا یکی از آن دو به پایان برسد، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **جنگ سر تخم، بهتر از صلح دم شخم.**

□ **توضیح:**

کار کشاورزی سه مرحله اصلی دارد: کاشت، داشت و برداشت. مرحله اول که کاشت است، عبارت است از آماده کردن زمین و پاشیدن بذر در آن. منظور از آماده کردن زمین، همان شخم زدن یا زیر و رو کردن خاک، پاک کردن آن از علفهای هرز و آماده شدن خاک برای قرار گرفتن تخم گیاه در آن است.

* **کاربرد:**

در هر کار یا معامله که دو یا چند نفر به صورت مشترک آن را انجام می‌دهند، بهتر است که از ابتدای کار، همه حساب‌ها، قرارها و مسؤولیت‌ها کاملاً مشخص باشد تا در آخر کار، دچار گرفتاری و ناراحتی نشود.

■ **مشابه:**

● جنگ اول به از صلح آخر.

○ **جواب آن پشتک، این پشتک است.**

* **کاربرد:**

آنچه به سرت آمده پاداش یا جزای کارهای قبلی خودت است.

■ **مشابه:**

● چیزی که عوض دارد، گله ندارد.

○ **جواب ابلهان، خاموشی است.**

□ **توضیح:**

گاهی همنشین نادان چنان باعث آزار انسان می‌شود که انسان نمی‌داند با او چه کند، چون درگیر شدن با آدم نادان، چه به طور زبانی، چه به طور رفتاری، بیشتر انسان را آزار می‌دهد.

* **کاربرد:**

این مثل سفارشی به این مسأله دارد که هر چه انسان با آدم نادان و جاهل کمتر برخورد داشته باشد، بهتر است و بعضی وقت‌ها کم محلی و سکوت و بی اعتنایی در برابر چنین کسانی،

بهترین واکنش در برابرهای و هوی و رفتار ابلهانه آن‌هاست و به قول معروف، گاهی برش کم محلی تیزتر از شمشیر است.

○ **جواب های، هوی است.**

✵ **کاربرد:**

پاسخ هر عملی، عکس‌العملی مناسب آن است. اگر رفتار خوبی داشته باشی، با تو به خوبی رفتار خواهد شد. اگر بی احترامی کنی، بی احترامی خواهی دید.

■ **مشابه:**

- زدی ضربتی، ضربتی نوش کن.
- خشت که به آسیا بردی، خاک نصیبت می‌شود.
- کلوخ انداز را پاداش سنگ است.
- چیزی که عوض دارد، گِله ندارد.
- بَد مکن که بَد اُفتی چَه مَکَن که خود اُفتی
- ریشم را بگیری، ریشت را می‌گیرم.

○ **جوان است و جویای نام.**

✵ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی در دوران جوانی کاری را شروع کند و با شوق و شور بسیار سعی کند آن کار را به بهترین شکل ممکن انجام دهد تا به مقام و موقعیت بالایی دست پیدا کند، از این مثل استفاده می‌شود.

۲ـ وقتی کسی در آغاز راه باشد و برای رسیدن به مقام‌های بالاتر، خود را به هر آب و آتشی بزند، این مثل را درباره او می‌گویند.

○ **جوان‌ها در قفسند، پیرها در هوسند.**

❐ **توضیح:**

سن پیری و کهنسالی سن تجربه و آگاهی افتادگی است و جوانی دوران نشاط، جسارت و جست‌وجو و کسب آگاهی و مهارت است. پسندیده‌ترین حالت این است که سن و رفتار کاملاً هماهنگ و مناسب باشد.

✵ **کاربرد:**

۱ـ وقتی فردی پیر، بی توجه به موقعیت و سن وسال خود، ظاهر و رفتار خود را چون جوانان کند، موجب جلب نظر و گاه خنده دیگران می‌شود. این مثل بیشتر در مورد چنین افرادی به کار می‌رود.

۲ـ وقتی موقعیت هایی که جوانان به آن‌ها نیاز دارند، در اختیار پیرها باشد، این مثل کاربرد

پیدا می‌کند.

○ **جوانی است و هزار چَم و خَم*.**

□ **توضیح:**

انجام کارها، بدون خطا و اشتباه، احتیاج به درک فر اوان و بینش بالا و گاهی هم تجربه بالا دارد. این مسأله کمتر از عهده جوان‌ها بر می‌آید و درصد خطا و اشتباه‌های افراد جوان بیشتر از بزرگسالان است.

✱ **کاربرد:**

این مثل، سخن و پندی از جانب بزرگ‌ترهاست و معمولاً برای تبرئه جوانان از خطایی که انجام داده‌اند، بیان می‌شود و به این معنی است که در دوران جوانی، انسان از راه‌ها و پیچ و خم‌های زیادی می‌گذرد و بعد پخته و کار آزموده می‌شود و این که باید از اشتباه آن جوان گذشت کرد؛ چون او در آینده حتماً درست خواهد شد.

□ **معنای لغت:**

* چم و خم: پیچ و تاب، پیچ و خم.

○ **جوانی کجایی که یادت بخیر.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که انسان به دوران پیری و کهنسالی می‌رسد، به یاد فرصت‌های از دست رفته‌ای می‌افتد که بیهوده و بی ثمر گذشت. یا به یاد دورانی می‌افتد که امکان انجام بسیاری کارها را داشت که در پیری نمی‌تواند انجام دهد. این مثل حکایت از افسوس و تأسف از گذشت زمان دارد.

۲ـ هنگامی که فردی سالخورده از انجام کاری ناتوان باشد، برای این که بگوید من نیز زمانی جوان بوده‌ام و توان انجام کارهای بسیاری را داشته‌ام، از این مثل استفاده می‌کند.

○ **جوانی مستی، پیری سستی، پس کِی خدا پرستی؟!**

□ **توضیح:**

در طول عمر، بسیاری آدم‌ها، از یاد خدا غافل هستند و در تمام مرحله‌های زندگی از یاد خدا و پرستش حق دورند.

✱ **کاربرد:**

۱ـ هر دوره‌ای از عمر خود را به شکلی از یاد خدا غافل بوده‌ای. کی به خودت می‌آیی؟ کی خدا پرستی را شروع می‌کنی؟ عمرت دارد به آخر می‌رسد؛ اما تو هنوز در غفلت به سر می‌بری. مثل و سخنی است خطاب به افرادی که سنی از آن‌ها گذشته و هنوز کارهای ناپسند انجام می‌دهند.

۲ـ در مورد کسانی که کار امروز را به فردا موکول می‌کنند و امید دارند که روزی پیش بیاید که کارهای بزرگ انجام دهند، این مثل گفته می‌شود تا به آن‌ها یادآوری شود که فرصت‌ها خیلی زود از دست می‌رود.

○ **جو پاک کرده خورده، لگد می‌اندازد.**

✱ **کاربرد:**

مثل چهارپایی که به خوبی به آن رسیدگی کرده باشند و دیگر مطیع صاحبش نباشد. او هم به دلیل اینکه زیاد مورد توجه بوده، سر ناسازگاری گذاشته است.

○ **جوجه را آخر پاییز می‌شمارند!**

□ **توضیح:**

معمولاً وقتی مرغی روی تخم می‌خوابد، مدتی طول می‌کشد تا جوجه‌ها سر از تخم درآورند. گاهی ممکن است به تعداد تخم‌مرغهایی که از ابتدا زیر مرغ نهاده شده، جوجه از تخم بیرون نیاید؛ مثلاً تخم‌مرغها تازه نباشند یا اتفاق‌های دیگری بیفتد که تعداد جوجه‌ها با تعداد تخم‌مرغهای اولیه، یکسان نباشد. همچنین ممکن است از بهار تا پاییز که جوجه‌ها بزرگ می‌شود، صدها اتفاق بیفتد که تعدادی از جوجه‌ها از بین بروند.

✱ **کاربرد:**

۱ـ گاهی وقت‌ها هنگامی که از کسی در موردی نظر خواهی می‌شود، این مثل را به کار می‌برند. او با این کار از دادن نظر خود که معمولاً هم منفی است، خودداری می‌کند و دادن نظر را به بعد، موکول می‌کند. به این معنی که صبر کن، آخر کار خودت نتیجه را خواهی فهمید حالا زود است که نظر بدهیم.

۲ـ وقتی کسی به کار نیمه تمام خود افتخار می‌کند، با گفتن این مثل به او می‌فهمانند که باید تا پایان کار صبر کنی و آن وقت، در صورت موفقیت، به آن افتخار کنی.

■ **مشابه:**

● چراغ هیچ کس تا صبح نمی‌سوزد.
● شاهنامه آخرش خوش است.

○ **جوجه (مرغ) را هم در عروسی سر می‌بُرند و هم در عزا!**

✱ **کاربرد:**

گاهی انسان‌ها به دلیل مظلومیت یا ناآگاهی خود یا فرصت‌طلبی دیگران، مورد ستم واقع می‌شوند و دیگران از حاصل زحمت آن‌ها سوء استفاده می‌کنند. این سوء استفاده و ستم ممکن است از جانب چند نفر یا حتی دوست و دشمن ـ هر دو ـ باشد و در این صورت برای نشان دادن مظلومیت چند جانبهٔ آن فرد، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **جو دو خر را نمی‌تواند تقسیم کند.**

✱ **کاربرد:**

بسیار بی عرضه و دست و پا چلفتی است. توان انجام هیچ کاری را ندارد. حتی نمی‌تواند جو دو خر را تقسیم کند!

○ **جور* استاد، به زمهر پدر.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند معلم مکتب خانه‌ای** بسیار بد اخلاق بود و به هر بهانه‌ای دانش‌آموز ان مکتب خانه را کتک می‌زد. بچه‌ها پیش پدر و مادرشان از دست معلم خود شکایت کردند. کم کم شکایت‌ها بالا گرفت و کار به جایی رسید که پدر و مادرها جمع شدند و معلم بداخلاق را از کار برکنار کردند و معلمی خوش اخلاق و مهربان را به جای او گذاشتند.

بچه‌ها از اخلاق خوب معلم تازه سوء استفاده کردند و از آنجا که معلم جدید کاری به کارشان نداشت، در عرض چند روز درس و مطالعه و کار را رها کردند و اتاق مکتب خانه را به میدان جنگ خود تبدیل کردند. پدر و مادرها که دیدند بچه‌ها هر روز با سر و صورت خونی به خانه می‌آیند و درس و مشقی هم ندارند، فهمیدند مشکل کجاست. معلم تازه را برداشتند و معلم بداخلاق قبلی را سر کلاس بردند. وقتی از آن‌ها می‌پرسیدند که چرا دوباره آن معلم بداخلاق را به کارش برگرداندید، در جواب این شعر سعدی را می‌خواندند:

پادشاهی پسر به مکتب داد — لوح*** سیمینش بر کنار نهاد

بر سر لوح او نوشته به زر — جور استاد، به ز مهر پدر

✱ **کاربرد:**

این مثل معمولاً به هنگام شکایت بچه‌ها از معلمشان، شاگردها از استادشان و یا گلایه کوچک‌ترها از بزرگ‌ترها گفته می‌شود.

□ **معنای لغات:**

* جور: ستم، سختی

** مکتب خانه: مدرسه‌های قدیمی

*** لوح: تکه‌ای سفال، تخته، یا هر جسمی که سطحی صاف داشت و در آن زمانی که کاغذ نبود، بچه‌ها مشق‌های خود را روی آن می‌نوشتند و بعد نوشته خود را یا می‌شستند یا پاک می‌کردند.

○ **جوری که خدا برای او ساخته، برای سگ‌های کشتارگاه هم نساخته.**

✱ **کاربرد:**

وضعش خیلی خوب است، از همه جا شانس آورده است.

○ **جوش نزن شیرت خشک می‌شود.**

□ **توضیح:**

مادر ان هنگامی که در دور ان شیر دادن به کودکان خود هستند؛ باید از آر امش کافی بر خوردار باشند؛ چون کمترین فشار روحی می‌تواند تأثیر مستقیم بر میز ان شیر آن‌ها داشته باشد.

✸ **کاربرد:**

وقتی کسی به دلیلی بسیار عصبانی باشد و جار و جنجال راه بیندازد، به طعنه به او می‌گویند: «جوش نزن شیرت خشک می‌شود.»

○ **جوی تا سیر نشود، نمی‌گذارد آب از او رد بشود.**

□ **توضیح:**

در کار خیر و کمک رسانی، انسان اول باید به خانواده خود و اطر افیانش توجه کند و بعد، کمک و همیاری ر ا به دیگر ان هم گسترش بدهد.

✸ **کاربرد:**

۱ـ فایده و سود هر کاری، باید اول از هر کس متوجه خود آدم بشود یا اطرافیان و نزدیکان آن بهره ببرند و بعد، افراد دورتر یا مردم اطراف.

۲ـ اگر می‌بینی که بعضی وقت‌ها، پول و حقوق دیگران به طور کامل به دستشان نمی‌رسد، نگران نباش چون آن‌هایی که قرار است این حقوق را به صاحبانشان برسانند، خودشان هم خرج دارند و تا به خودشان نرسند، به یاد دیگران نمی‌افتند.

■ **مشابه:**

● اول ساقی، بعد باقی!

● اول خانه، بعد همسایه.

○ **جوی را ما کندیم، آبش را دیگری برد.**

□ **توضیح:**

کندن چاه و بیرون آوردن آبهای زیرزمینی، یکی از ر اه‌های تأمین آب، در نواحی کم آب و خشک، جهت آبیاری کشتز ارها و استفاده انسان و دام است.

✸ **کاربرد:**

این مثل اشاره به این است که کار و تلاش و زحمت را کسی متحمل می‌شود؛ اما در هنگام بهره برداری و گرفتن نتیجه، کس دیگری می‌آید و بدون زحمت، از حاصل تلاش دیگری بهره‌مند می‌شود.

○ **جوینده، یابنده است.**

✸ **کاربرد:**

موفقیت در هر کاری نیاز به کوشش و پشتکار دارد.

○ **جهان چون خط و خال و چشم و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست**

✽ **کاربرد:**

۱ـ هیچ چیز بی فایده و بی دلیل آفریده نشده؛ حتی آنچه که به نظر بی ارزش می‌آید، در جا و موقعیت خود بسیار ارزشمند است. اگر هر چیز در جای مناسب خود قرار بگیرد، ارزش واقعی آن معلوم می‌شود.

۲ـ هر کاری را باید در موقع مناسب خودش انجام داد و هر چیزی را باید سر جای مناسب خودش گذاشت.

○ **جهاندیده* بسیار گوید سخن. (دروغ)**

□ **توضیح:**

جهاندیده، به افرادی که تجربه بسیاری در زندگی دارند یا بسیار سفر رفته‌اند، گفته می‌شود. انتظار می‌رود که این گونه افراد، کم یا حداقل به اندازه لزوم حرف بزنند؛ اما بسیاری از افراد که فقط ژست و قیافه با تجربه بودن را دارند، فقط حرف می‌زنند؛ در حالی که عملاً تجربه و دانش کاری را ندارند.

✽ **کاربرد:**

این مثل به صورت: «جهاندیده بسیار گوید دروغ» هم آمده است و درباره افرادی به کار می‌رود که خودشان عملاً کاری را انجام نداده‌اند یا جایی را ندیده‌اند؛ اما با لاف و زیاده‌گویی، در مورد آن سخن می‌گویند.

■ **مشابه:**

● لاف در غربت و آواز در بازار مسگران.

□ **معنای لغت:**

* جهاندیده: آدم با تجربه و دانا

○ **جهنم گور جهود*ها.**

□ **توضیح:**

یهودیان در آغاز اسلام، از دشمنان سرسخت پیامبر بودند و برای مبارزه با پیامبر؛ به حیله‌های فراوانی دست می‌زدند.

✽ **کاربرد:**

وقتی بخواهند در معامله‌ای تخفیف بیش از حد بدهند، یا اعلام کنند که از خیر و سود چیزی، آگاهانه گذشته‌اند، می‌گویند «جهنم گور جهودها.»**

این کار معمولاً هنگامی انجام می‌شود که تخفیف یا سودی که نادیده گرفته شده، ارزش چندانی نداشته باشد.

□ **معنای لغات:**

* جهود: یهود

** جهنم گور جهودها: جهنم را بخشیدیم به یهودی‌ها

○ **جهنم هم به این گرمی نیست.**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی خبر یا مطلبی را بسیار مهم‌تر و بزرگ‌تر از آنچه در واقعیت بوده، جلوه دهد و شنونده بخواهد به او بگوید: «نه، باور نمی‌کنم. این طور که تو می‌گویی نیست.» از این مثل استفاده می‌کند.

○ **جهود* بازی در آوردن.**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی سعی کند به دروغ مظلوم نمایی کند و با این که کسی به او آسیب نرسانده، با آه و ناله و فریاد خود را ضربه خورده و آسیب دیده نشان دهد، می‌گویند: «جهود بازی در می‌آورد.» زیرا مشهور است که یهودی‌ها هنگام دعوا، مظلوم نمایی می‌کنند و با جلب ترحم دیگران، کارشان را پیش می‌برند.

□ **معنای لغت:**

* جهود: یهودی

○ **جهود* خون دیده!**

✹ **کاربرد:**

این مثل به عنوان شوخی و کنایه به کسی که در اثر حادثه و اتفاقی، مختصر آسیبی دیده یا خون کمی از محل جراحت او خارج شده، گفته می‌شود؛ البته اگر فرد مجروح دچار ترس و وحشت شده باشد و بیش از حد آه و ناله کند.

□ **معنای لغت:**

* جهود: یهود، یهودی، پیرو دین موسی (ع)

○ **جهوده دعایش را آورده.**

□ **توضیح:**

معمولاً دعای افراد با خدا مؤثرتر است. دعا نویس‌ها هم سعی می‌کردند خودشان را مقدس و با خدا نشان بدهند تا مردم بیشتر به آن‌ها مراجعه کنند. با این حساب، دعا گرفتن از یک غیر مسلمان کاری غیر عادی بوده است.

✹ **کاربرد:**

هنگامی که کسی پس از اینکه نزد دیگران مورد خشم و غضب قرار گرفته، دوباره عزیز و محترم شود، به طعنه از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● جن دعایش را آورده.

● جن‌ها دعایش را آورده‌اند.

○ جهود، هم می‌زند، هم داد می‌زند.

□ توضیح:

قوم یهود به دلیل مسائل خاص تاریخی- سیاسی و مذهبی خود، بیشتر به صورت اقلیت در میان قوم‌ها و جوامع دیگر زندگی کرده‌اند. آن‌ها به دلیل همین مسائل، در میان رفتار جامعه رفتار خاصی دارند که بعضی از این رفتارها، به مظلومیت یا فقر است که این قوم به این خصلت‌ها معروفند.

✺ کاربرد:

بعضی از افراد به خاطر آنکه در مقابل افراد زورمند و قوی‌تر از خود، دچار کمبود نشوند، در هنگام درگیری یا مشاجره، ناگهان حالت خود را عوض می‌کنند؛ یعنی یا گریه می‌کنند یا محلی از بدن خود را به حالت این که آسیب دیده، مالش می‌دهند یا قبل از آنکه کتک بخورند، فریاد می‌زنند. در این حالت مثل بالا خطاب به آن‌ها گفته می‌شود که یعنی هم تقصیر کار است و هم قیافه مظلومانه می‌گیرد.

○ جیبش تار عنکبوت گرفته!

□ توضیح:

عنکبوت در محل‌های تاریک و کم رفت و آمد به خصوص زیر زمین‌ها و مخروبه‌ها تار می‌تند. در مثل‌ها و ادبیات، هر جا و محلی که دار ای تار عنکبوت باشد، نشان از متروک بودن یا نبودن رفت و آمد در آن دارد.

✺ کاربرد:

گاهی بر اثر فقر و نداری، ممکن است جیب یا کیف کسی خالی باشد. مثل بالا، درباره کسی گفته می‌شود که دچار بی‌پولی و رکود مالی و اقتصادی شده باشد.

■ مشابه:

● شپش توی جیبش قاب می‌اندازد!

○ جیب گدا ته نداره!

✺ کاربرد:

آدم‌های بی‌کاره و تن پرور، هیچ وقت به فکر کار کردن و کسب روزی حلال نیستند و چون به راحتی پول در می‌آورند، حریص و طمعکار می‌شوند و این حرص و طمع افراد پول پرست و بخیل یا افرادی که چشم به دست دیگران دارند، هیچ وقت پایان نمی‌گیرد.

○ جیک جیک مستونت بود، فکر زمستونت نبود؟

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند گنجشک و کبوتری با هم دوست شدند. تابستان بود و هوا گرم کبوتر کمی می‌پرید و بازی می‌کرد، کمی هم دانه جمع می‌کرد تا در زمستان بی آذوقه نماند. اما گنجشک همه‌اش به

فکر بازی و آواز خواندن بود و هر چه کبوتر به او می‌گفت که به فکر زمستانت هم باش، فایده‌ای نداشت. تابستان و پاییز رفت، زمستان آمد. سرما و برف همه جا را گرفت. گنجشک که چیزی برای خوردن و جایی برای خوابیدن نداشت به سراغ دوستش رفت و از او کمک خواست. کبوتر گفت: «جیک جیک مستونت بود، فکر زمستونت نبود؟»

● **کاربرد:**

به کسانی که در اندیشه آینده نبوده‌اند و به خوشی‌های زودگذر چشم دوخته‌اند و به همین دلیل دچار سختی و گرفتاری شده‌اند این مثل گفته می‌شود.

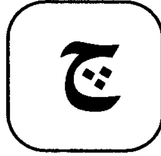
○ **جیک و بوکشان یکی است.**

□ **توضیح:**

جیک و بوک دو حالت از ایستادن «قاپ» در قاپ بازی است. ممکن است چند نفر با هم قاپ بازی کنند؛ اما در میان آن‌ها دو نفر با هم قرار قبلی داشته باشند که به کمک هم زمینه را برای باختن دیگران فراهم کنند. در این میان ممکن است ظاهراً یکی از آن دو نفر هم ببازد.

● **کاربرد:**

با هم بسیار صمیمی هستند. رازها و حرف هایشان را به هم می‌گویند و از اسرار هم با خبر هستند.



○ **چابک سواری پیشکشت، قاچ زین را محکم نگه دار که نیفتی!**

قاچ زین را بچسب، اسب سواری پیشکشت.

○ **چارک آشنا، هفت سیر و نیم است.**

□ **توضیح:**

«چارک» واحد وزن است و اندازهٔ آن بر ابر است با «ده سیر**»؛ زیرا چارک یک چهارم «من*» و من چهل سیر تمام است.

● **کاربرد:**

افراد سودجو، معمولاً به کسانی که با او آشنا هستند و به او اعتماد دارند، کالا را کمتر و گران‌تر می‌فروشند و خریداران به دلیل همین آشنایی، از گفتن موضوع شرم دارند.

□ **معنای لغات:**

* من: واحد وزن قدیمی، برابر با سه کیلوگرم یا چهل سیر.

** سیر: واحد وزن قدیمی برابر ۷۵ گرم.

○ **چارهٔ کژدم* زده، مُردهٔ کژدم بُود!**

□ **توضیح:**

هر بیماری و هر آسیبی، به وسیله‌ای مداوا می‌شود هر دردی درمان خاصی لازم دارد. برای مثال، از زهر عقرب، بعد از کشتن یا حتی هنگام زنده بودن «پادزهر» تهیه می‌شود و به وسیلهٔ آن، کسی را که عقرب نیش زده است، مداوا می‌کنند.

● **کاربرد:**

۱ـ هرکس که آسیب و صدمه‌ای از کسی یا چیزی دیده باشد، وقتی دشمن خود را در حالت خواری و ذلت ببیند، دلش آرام می‌گیرد. برای آرام کردن دل آسیب دیده، باید زیان‌رسان را تنبیه کرد.

۲ـ در هر شکست یا موفقیتی، جای پای دوستان و نزدیکان دیده می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* کَژدم: عقرب

○ **چاقو دسته خودش را نمی‌برد.**

سگ پاچه صاحب خودش را نمی‌گیرد.

○ **چاقوی بی تیغه است.**

تفنگچی بی سرب و باروت!

○ **چانه‌اش را تخم‌مرغ بسته.**

□ **توضیح:**

شکسته بندهای قدیمی بعد از این که استخوان در رفته یا شکسته را جا می‌انداختند، زرده تخم مرغ روی جای شکسته می‌گذاشتند و آن را محکم می‌بستند تا دوباره از جا در نیاید. تخم مرغ بستن روی استخوان شکسته، باعث محکم شدن استخوان می‌شد.

* **کاربرد:**

دربارهٔ کسی که زیاد حرف می‌زند، این مثل کاربرد دارد؛ به این معنی که انگار تخم مرغ به استخوان‌های چانه‌اش بسته که از حرف زدن خسته نمی‌شود.

○ **چاه از کوه آب می‌خورد!**

□ **توضیح:**

همیشه در کوه‌ها، از نواحی صاف و مسطح، برف و باران می‌بارد. آبی که از ذوب شدن برف و باران در کوه جاری می‌شود، رودخانه‌ها را تشکیل می‌دهد. قسمتی از این آب‌ها پس از جاری شدن، در زمین فرو می‌رود و آب‌های زیرزمینی مانند چشمه، قنات، چاه و ... را تشکیل می‌دهد. پس منشاء آب این چشمه‌ها و قنات‌ها، از آب برف‌ها و بارندگی کوه‌هاست.

* **کاربرد:**

معنی این مثل این است که همیشه زیردست از بالادست و مافوق خود دستور می‌گیرد یا این که به وسیلهٔ بزرگ‌ترها از نظر مادی یا فرهنگی ... تأمین می‌شود.

○ **چاه کن همیشه ته چاه است!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند المعتصم بالله خلیفه عباسی، با مردی از عرب‌های صحرانشین دوست شده بود. خلیفه ندیمی داشت که نسبت به دوستی خلیفه و آن مرد عامی، حسادت می‌کرد. او در پی آن بودکه با حیله و نیرنگ، دوستی میان آن دو را به هم بزنند، به خاطر همین، با او گرم گرفت و آن مرد را به خانه

خویش دعوت کرد. ندیم خلیفه به آشپز خود دستور داده بود که در غذای مرد عرب مقدار زیادی سیر بریزد. وقتی مرد صحرانشین از آن غذا خورد، دهانش بوی سیر گرفت. ندیم، برای پیشبرد نقشهٔ خود به مرد گفت: «چون سیر خورده‌ای و دهانت بو می‌دهد، بهتر است دستت را جلو دهانت بگیری و کمتر حرف بزنی و دورتر از خلیفه بنشینی تا خلیفه بر تو خشم نگیرد.»

وقتی آن دو از هم دور شدند، ندیم نزد خلیفه رفت و گفت: «این عرب صحرانشین که ادعای دوستی با شما دارد، می‌گوید از بوی دهان خلیفه در رنج است و مجبور است هنگام صحبت با شما، دستش را جلو دهانش بگیرد تا بوی بد دهان خلیفه او را ناراحت نکند و ...»

او خلیفه را برعلیه مرد صحرانشین تحریک کرد. خلیفه چون چنین شنید، مرد را به حضور طلبید و شروع به صحبت کرد. مرد صحرانشین بر طبق نصیحت ندیم بدجنس خلیفه، دست بر دهان گرفت و از سخن گفتن خودداری می‌کرد. خلیفه از رفتار او ناراحت شد و بدون آن که بیشتر فکر کند، کاغذی برداشت و روی آن نوشت: «به محض دیدن این نامه، گردن آورندهٔ نامه را بزن!»

آنگاه آن نامه را مهر کرد و به دست مرد صحرانشین داد و گفت: «زود این نامه را به فلان حاکم برسان.»

مرد عرب، بلافاصله برای اجرای دستور خلیفه راه افتاد. ندیم در گوشه‌ای بیرون قصر در کمین بود. وقتی مرد را دید، پرسید: «به کجا می‌روی؟»

او جواب داد: «خلیفه از عمل من و ادب من خوشش آمد، این نامه را داده من نمی‌دانم در آن چه نوشته؛ اما گفته آن را فلان به حاکم برسانم.»

ندیم طمعکار به خیال آن که این بار نیز خلیفه به مرد هدیه‌ای داده و بخششی کرده، فکر کرد که حتماً نقشه‌اش عملی نشده و این نامه شامل پیام خلیفه برای دادن انعام و جایزه به مرد عرب است. بنابراین گفت: «نامه را به من بده تا به حاکم برسانم. اسب من تیزروتر است ...»

آن مرد از روی سادگی قبول کرد و نامه را به او داد. ندیم بدجنس نامه را برد و به سزای عمل پلید خویش رسید.

خلیفه پس از چند روز، کسانی را به دنبال ندیم خود فرستاد؛ اما مأموران مرد عرب را در خیابانها یافتند و او را به نزد خلیفه آوردند. خلیفه پس از مدتی، صحبت، دلیل کناره‌گیری و مسأله بوی بد دهان خویش را با وی مطرح کرد. عرب صحرانشین وقتی چنین شنید، دلیل تمام نقشه‌های ندیم و حیله‌های او را دریافت و تمام جریان را از ابتدا تا به آخر برای خلیفه تعریف کرد. خلیفه که به صداقت مرد عرب ایمان داشت گفت: «هرکه برای برادر دینی خود چاه بکند، عاقبت خود در چاه می‌افتد!»

از آن پس او مرد عرب را بیشتر مورد توجه قرار داد.

چاه کن وقتی شروع به کندن چاه می‌کند، به مرور پایین و پایین‌تر می‌رود تا به آب برسد. «چاه» در ادبیات، به علت عمق و تاریکی، نشانه‌ای از هر پدیدهٔ رازآلود یا منفی است و چاه کن هم به کسی تشبیه می‌شود که برای دیگران، توطئه می‌کند.

● کاربرد:

۱ـ این مثل در نکوهش بدرفتاری و حیله‌گری آدم‌ها در مورد همنوع خود به کار می‌رود و این که هرکس نتیجه عمل بد خویش را می‌بیند.

۲ـ کسی که در راه دیگران چاه یا مانعی به وجود بیاورد، خودش گرفتار آن مانع و بلا می‌شود. اول کسی که از بد خواهی و کینه به دیگران ضرر می‌کند، خود شخص کینه جوست.

○ **چاه مکن بهر کسی، اول خودت، دوم کسی.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ در زمان حضرت محمد (ص) مردی زندگی می‌کرد که بسیار حیله گر و سیاه دل بود. او باحضرت محمد (ص) دشمنی می‌کرد و در این اندیشه بود که از هر راهی که بتواند، به حضرت محمد (ص) و یارانش صدمه بزند. یک روز همراه با زنش نقشه‌ای کشید. چاهی در خانه‌اش حفر کرد و دیواره‌های چاه را پر از خنجر و نیزه کرد. روی چاه را هم فرش و تشک انداخت. بعد، از پیغمبر دعوت کرد که به همراه عده‌ای از یارانش، شام میهمان او شوند. حضرت قبول کردند و با یاران خود به خانهٔ مرد رفتند. مرد تعارف کرد تا روی فرش و تشکی که روی چاه قرار داشت، بنشیند. پیغمبر بسم الله گفتند و نشستند و هیچ کدام در چاه فرو نرفتند. صاحبخانه فکر کرد حالا که این طور شد، در غذای ایشان زهر می‌ریزم و موجب مرگشان می‌شوم. زن مقداری زهر در غذای آن‌ها ریخت. مرد غذا را جلو میهمانها گذاشت. پیغمبر دعایی خواندند و فرمودند: «بسم الله بگویید و مشغول شوید.» همه از آن غذا خوردند بی آن که زهر در آن‌ها تأثیری کند. پذیرایی تمام شد. پیغمبر و یارانش به راه افتادند که بروند. زن و شوهر شمع را برداشتند تا دِرِ حیاط همراه آن‌ها رفتند بچه‌ها که گرسنه بودند، توی اتاق آمدند و هرچه در ته بشقاب‌ها مانده بود خوردند. زن و شوهر برگشتند. دیدند بچه‌ها مرده‌اند. مرد عصبانی شد و با لگد فرش و تشک روی چاه را کنار زد؛ ولی ناگهان به داخل چاه سقوط کرد و نیزه و شمشیرهای چاه بدن او را تکه تکه کردند. زن که از کار خود پشیمان بود، شیون کنان و بر سر زنان روی زمین نشست و گفت: «چاه مکن بهر کسی! اول خودت دوم کسی!»

✱ **کاربرد:**

هنگامی که کسی به منظور گرفتار کردن یا به دردسر انداختن دیگران، نقشه‌ای بکشد یا برنامه‌ریزی بکند؛ ولی در آخر کار خود دچار همان گرفتاری و مشکل بشود، از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● چاه کن همیشه ته چاه است.
● بد مکن که بد افتی، چه مکن که خود افتی.
● خشت که به آسیاب بردی، خاک نصیبت می‌شود.
● با هر دست بدهی، از همان دست پس می‌گیری.

○ **چاه نکنده منار*را می‌دزدد.**

✱ **کاربرد:**

قبل از آن که لوازم و امکانات انجام کاری را فراهم کند و فکر و نتیجهٔ کار باشد، کار را شروع می‌کند؛ به خاطر همین، با مشکل رو به رو خواهد شد.

■ **مشابه:**

● اول چاه بکن، بعد منار را بدزد.

□ **معنای لغت:**

* منار: ستون یا بنایی بلند که روی آن اذان می‌گویند.

○ **چای نخورده، پسر خاله شدیم.**

* **کاربرد:**

خیلی زود باهم دوست و آشنا شدیم.

○ **چپقش را چاق کردم.**

□ **توضیح:**

«چاق کردن چپق» یعنی خدمت کردن. اگر کسی بخواهد چپقش را روشن کند و بکشد، اما کس دیگری برای خدمت کردن به او چپقش را روشن کند، می‌گویند چپقش را چاق کرد. در این مثل با طنز و کنایه معنی مخالف خدمت کردن مورد نظر است.

* **کاربرد:**

آبرویش را بردم، جوابش را دادم و حسابش را رسیدم.



■ **مشابه:**

● پدرش را درآوردم.

○ **چپق یکدیگر را چاق می‌کنند.**

□ **توضیح:**

چپق وسیله‌ای است برای دود کردن توتون. این وسیله تشکیل شده از یک دستهٔ چوبی و سر سفالی یا چوبی که توتون را در آن می‌ریزند و با آتش زدن توتون، از انتهای دسته آن را دود می‌کنند. هنوز هم در بعضی روستاها هنگامی که میهمانی از راه می‌رسد، چپق چاق کردن یکی از لوازم پذیرایی محسوب می‌شود.

* **کاربرد:**

هنگامی که دو یا چند نفر از یکدیگر حمایت و پشتیبانی کنند، از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● به هم نان قرض می‌دهند.

○ **چرا آدم زیر دیوار خرابه بخوابد که خواب آشفته ببیند؟!**

* **کاربرد:**

۱ـ چرا آدم شرایط و اوضاعی پیش بیاورد که دائم نگران و مضطرب باشد؟ وقتی می‌توان

کاری کرد که آرامش و آسودگی خیال به همراه بیاورد، نباید به کارهای دردسر ساز دست زد.

۲ـ کاری را که می‌دانی نمی‌توانی انجام دهی، شروع نکن، اگر توانایی مقابله با مشکلات این کار را نداری، پا پیش مگذار و خودت را گرفتار نکن.

■ **مشابه:**

● در گورستان نخواب، خواب آشفته نبین.
● زیر پای شتر نخواب، خواب آشفته هم نبین.
● آدم چرا شعر بگوید که در قافیه‌اش بماند؟!
● سری را که درد نمی‌کند، دستمال نمی‌بندند.
● زیر دیوار نخواب، خواب آشفته نبینی.

○ **چرا او را نمی‌کشید که چشم من بترسد؟**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند دو درویش گرسنه در دهکده‌ای ویران گرفتار دزدها شدند. دزدها به امید اینکه این دو درویش از محل دفن گنجینه‌ای با ارزش مطلع هستند، تصمیم گرفتند یکی از آن‌ها را به شدت تحت آزار و شکنجه قرار دهند و دیگری را به درخت ببندند تا شاهد زجر کشیدن دوستش باشد و محل دفن گنج را بگوید. چنین کردند. یکی را به درخت بستند و دیگری را با ذلت و خواری به خاک انداختند و زیر مشت و لگد گرفتند. درویش بیچاره همین طور که روی خاک می‌غلتید، با زاری گفت: «چرا مرا با چنین زجر و شکنجه‌ای می‌کشید. شما از آزار دادن من چه نفعی می‌برید؟»

گفتند: «تو را زجر و آزار می‌دهیم تا دوست تو که به درخت بسته شده و شاهد شکنجه شدن تو است، چشمش بترسد و محل دفن گنجینه را بگوید.»

درویش کتک خورده بار دیگر نالان و زار گفت: «ما دو تهیدست، درویش و بینواییم. ما را به گنج و گنجینه چکار؟!»

گفتند: «ما هم این را می‌دانیم؛ ولی اگر تو زیر آزار و شکنجهٔ ما کشته شوی، دوست تهیدست تو چشمش خواهد ترسید و حتماً محل دفن گنج را خواهد گفت.»

مرد، که دیگر جان و رمقی برایش باقی نمانده بود، با زاری گفت: «اگر فکر می‌کنید از این طریق حتماً از محل دفن گنج مطلع می‌شوید، چرا او را به رنج و شکنجه نمی‌کشید که چشم من بترسد؟!»

✱ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که دو نفر در موقعیتی برابر و مشترک قرار داشته باشند؛ ولی در شرایطی خاص یکی از آن دو مجبور به از دست دادن موقعیت یا منافع خود باشد. در آن صورت هرکدام نهایت تلاش خود را برای حفظ وضعیت خود خواهند کرد؛ حتی اگر منجر به نابودی موقعیت یا مقام دیگری شود.

■ **مشابه:**

● مرگ خوب است ؛ اما برای همسایه.

○ **چرا توپچی* نشدی؟!**

□ **توضیح:**

توپ‌های قدیمی در هنگام انفجار، سر و صدای فراوانی به پا می‌کردند و لرزش خاصی تا چند لحظه اطراف را فرا می‌گرفت؛ بنابراین شخص مسؤول توپ، باید از توانایی و قدرت جسمی و روحی خاصی بر خوردار بود تا از پس این کار برمی‌آمد.

✹ **کاربرد:**

این مثل، سخنی است که به شوخی دربارهٔ افراد خیلی ترسو و محافظه کار به کار می‌رود؛ آدم‌هایی که با هر سر و صدایی می‌ترسند.

□ **معنای لغت:**

* توپچی: مسؤول توپ، کسی که با توپ شلیک می‌کند.

○ **چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی؟!**

□ **توضیح:**

این مثل دو حکایت دارد:

۱ـ حکایت اول مربوط به داستان معروف «یوسف و زلیخا» است. پس از آن که یوسف بر اثر حسادت برادرانش در چاه افتاد، کاروانی به سرپرستی «مالک بن دعر» او را از چاه در آورد. او یوسف را به عزیز (فرمانروا) مصر فروخت. عزیز، همسری به نام زلیخا داشت. زلیخا ابتدا در تربیت و پرورش یوسف کوشش کرد؛ اما هنگامی که یوسف نوجوانی رشید شد، به او علاقه‌مند شد. زلیخا آنچنان به یوسف دل باخت که با حیله‌ها و اقدامات مختلف سعی در به دست آوردن دل یوسف داشت. سرانجام چون امتناع و خودداری یوسف را دید، با حیله و بدگویی از او نزد همسرش ـ عزیز مصر ـ او را وادار کرد که یوسف را در سیاهچال بیندازد؛ اما اوضاع چنان شد که بندگی و عشق یوسف به خداوند، در سیاهچال بیشتر شد و یوسف بیشتر وقت خود را در زندان صرف نیایش و عبادت می‌کرد. سرانجام زلیخا چنان از کردهٔ خویش پشیمان شد که شبانه‌روز اشک می‌ریخت و از درگاه خداوند طلب بخشش می‌کرد. او آن قدر به درگاه خداوند نالید و آن‌قدر در این راه تلاش کرد تا خداوند او را ببخشید و سرانجام به وصل معشوق رسید. اما پشیمانی او و ناله‌ها و زاریهای او، چنان در اذهان مردم مشهور شد که به صورت شعر ضرب‌المثل و حکایت در آمد: «زلیخا مرد از این حسرت که یوسف گشت زندانی ... چرا عاقل کند ...»

۲ـ اورنگ زیب، پادشاه هندوستان، دختری داشت که شاعره‌ای معروف و سرآمد دوران خود بود. او «زینب النساء» نام داشت و در شعر به نام «مخفی» تخلص می‌کرد. زینب النساء با تمام هنرمندی و زیبایی در برابر خواستگاران خود سر فرود نیاورد. اما سرانجام، به یکی از وزیران پدرش به نام «عاقل خان» علاقه‌مندشد. این خبر به گوش پادشاه رسید و تصمیم گرفت که به شکل مشخص از این مسأله اطلاع حاصل کند. پادشاه هفت وزیر داشت که برای این که بفهمد دلدادهٔ دخترش کیست، آن‌ها را مأمور کرد که

هرشب یکی، از قصر و از دختر او مواظبت کند تا ببیند چه کسی به دیدار دخترش می‌آید. از این هفت شب، یک شب هم نوبت عاقل خان بود. او فرصت داشت که در این شب آز ادانه به دیدار زینب‌النساء برود. از آن طرف، پادشاه نیز، کسانی را مأمور مراقبت از عاقل خان کرد تا هرگونه ملاقات و رفت وآمد او را به شاه اطلاع دهند. عاقل خان که وزیری باهوش و با فراست بود؛ موضوع را فهمید و شبی که نوبت نگهبانی او بود، در قصر خود ماند و به دیدار زینب‌النساء نرفت. آن شب زینب‌النساء تا صبح منتظر دیدار او بود، اما چون او را ندید، صبحگاه شعری برای او فرستاد: «شنیدم ترک منزل کرد عاقل خان به نادانی ...» و عاقل خان نیز در جواب او چنین سرود: «چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی»

❋ کاربرد:

انسان خردمند باید قبل از عمل، فکر کند تا دچار پشیمانی نگردد. این مثل خطاب و سرزنشی برای کسی است که بدون فکر دست به کاری زده و پشیمان شده است.

○ چراغ از بهر تاریکی نگه دارد.

چو به گشتی طبیب از خود میازار.

○ چراغ از چراغ نور می‌گیرد.

□ توضیح:

هر چراغ و هر وسیلهٔ روشنایی، برای افروخته شدن، به یک منشاء نوری احتیاج دارد؛ مانند کبریت یا فندک، یا وسایل جدیدی که به کمک الکتریسیته، ایجاد جرقه می‌کنند. وسایل انرژی‌زا مانند نفت، زغال سنگ و ... نیز احتیاج به یک منشاء نوری دارند تا خودشان روشن شوند و به محیط اطراف خود گرما و نور ببخشند.

❋ کاربرد:

هرکس برای این که به دیگران دانش و بزرگی بیاموزد، باید خودش دارای این ویژگی‌ها باشد. باید علم و دانش و هنر در وجود کسی باشد تا بتواند آن‌ها را به دیگران منتقل کند.

○ چراغ، از روغن نور می‌گیرد، از زیادی روغن می‌میرد.

□ توضیح:

در قدیم، سوخت بیشتر چراغ‌ها نوعی روغن بود که در حقیقت این روغن، از فرآورده‌های نفتی تصفیه نشده به دست می‌آمد. سوخت بیشتر چراغ‌های خانگی و ... از این ماده بود. بعدها نفت و سایر سوخت‌ها جای آن را گرفتند. اگر توی روغندان چراغ روغن زیادی می‌ریختند، فتیله بیش از حد خیس می‌شد و دیگر روشن نمی‌شد.

❋ کاربرد:

۱ـ اسراف و زیاده‌روی باعث می‌شود که در هنگام احتیاج و سختی، درمانده بشویم. این ضرب‌المثل در سفارش به قناعت و جلوگیری از اسراف آمده است.

۲ـ هرچیزی حد و اندازه‌ای دارد. بیش از حد کم یا زیاد شدن آن باعث زیان و ضرر است.

■ **مشابه:**

- کم بخور، همیشه بخور.
- چو دخلت نیست، خرج آهسته‌تر کن.
- هر چیز به جای خویش نیکوست.

○ **چراغ، پای خودش را روشن نمی‌کند.**

□ **توضیح:**

در قدیم، برای روشنایی خانه‌ها از چراغ‌هایی استفاده می‌شد که با نفت یا روغن تولید نور می‌کردند. این چراغ‌ها محفظه‌ای شیشه‌ای داشتند که فتیله داخل این محفظه روشن می‌شد و نور را به اطراف پراکنده می‌کرد و قسمت پایین چراغ تاریک می‌ماند.

✺ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی افراد خانواده یا اقوام شخصی ثروتمند یا آگاه از مسائل علمی، هیچ بهره و استفاده‌ای از او نبرند؛ ولی دیگران از امکانات و توانایی‌های او بهره‌مند شوند، از این مثل استفاده می‌شود.

۲ـ معمولاً افراد غنی و ثروتمند به نزدیکان خود کمتر کمک می‌کنند.

■ **مشابه:**

- پای شمع تاریک است.
- کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد.
- کفش پینه دوز، پاشنه ندارد.
- بار به بارخانه گران‌تر است.
- بقال پنیر را در شیشه می‌خورد.
- پای چراغ تاریک است.
- ناودان دور ریز.

○ **چراغ خاموش است و آسیاب می‌گردد.**

□ **توضیح:**

وقتی چراغ روشن است، همه چیز معلوم و آشکار می‌شود. در تاریکی است که نمی‌توان همه چیز را دید.

✺ **کاربرد:**

وقتی از این مثل استفاده کنیم که در پنهان، کاری انجام می‌شود یا حادثه‌ای شکل می‌گیرد که اثر آن هنوز معلوم نیست و به زودی معلوم می‌شود.

■ **مشابه:**

- صدای این کمانچه صبح بلند می‌شود.

○ **چراغ دزد، خوابِ پاسبان است.**

□ **توضیح:**

پاسبان‌ها که امروزه مأموران نیروهای انتظامی نام دارند، مأموران برقراری و حفظ امنیت و آرامش در شهر هستند. آن‌ها، شب‌ها را بیدار می‌مانند و به گشت زدن و مراقبت از کوچه‌ها، محله‌ها و خیابان‌ها می‌پردازند. معمولاً دزدها منتظر لحظه‌ای هستند که پاسبان خوابیده باشد.

✱ **کاربرد:**

آنچه باعث می‌شود افراد خلافکار یا ظالم و ستمگر دست به کارهایِ زشت و ناپسند بزنند، فرصت‌هایی است که برایشان پیش می‌آید. اگر شخصی ظلم را نپذیرد و در برابر آن بایستد، ظالمی باقی نخواهد ماند. اگر کسی هوشیار و مراقب باشد، هیچ کس فرصتی برای از بین بردن حق او پیدا نخواهد کرد.

■ **مشابه:**

● از سستی آدمیزاد است که گرگ آدمخوار پیدا می‌شود!

○ **چراغ که روشن بشه، چه یک نفر پاش بشینه، چه ده نفر.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کار نیک و خداپسندانه‌ای اتفاق بیفتد؛ همه از آن بهره می‌برند.

۲ـ من کار خیر خودم را کرده‌ام، حالا چه یک نفر از آن سود ببرد، چه ده نفر.

○ **چراغ مرده* کجا، شمع آفتاب کجا؟**

✱ **کاربرد:**

این کجا و آن کجا؟! این دو آن قدر با هم متفاوت هستند که هیچ جای مقایسه و تشابهی بینشان نیست. چطور این را به آن نسبت می‌دهید؟! *چراغ مرده کجا، شمع آفتاب کجا؟!*

■ **مشابه:**

● لاشهٔ خر را به تازی چه نسبت؟!

□ **معنای لغت:**

* چراغ مرده: چراغ بی‌نور و خاموش

○ **چراغ هیچ کس تا صبح نمی‌سوزد.**

□ **توضیح:**

در قدیم، برای ایجاد روشنایی و نور از چراغ‌هایی استفاده می‌شد که به وسیلهٔ نفت یا روغن روشن می‌شدند. معمولاً در مدت زمان مشخصی، سوخت این چراغ‌ها تمام می‌شد.

✱ **کاربرد:**

۱ـ اوضاع همیشه این طور نمی‌ماند. با این که امروز موفق و قدرتمند هستی، ولی دیر یا زود

همه چیز تمام خواهد شد و آن روز نتیجهٔ کارهایت را خواهی دید.

۲ـ همیشه اوضاع به این خوشی و خوبی نیست. از حالا به فکر روزهای سختی و گرفتاری هم باش.

۳ـ هر شروعی، پایانی دارد.

■ **مشابه:**

● شاهنامه، آخرش خوش است.

● هرکسی چند روزه نوبت اوست.

● جوجه را آخر پاییز می‌شمرند.

○ **چراغی را که ایزد برفروزد هر آن کس پف کند ریشش بسوزد**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند شیخ ابوسعید ابوالخیر از عارفان معروف قرن پنجم هجری بود. وی طرفداران و مخالفان بسیاری داشت.

روزی از روزها تاجری مبلغ یک هزار دینار و مقداری عود برای شیخ فرستاد. شیخ دستور داد با این پول انواع غذاها را برای شاگردان و یارانش تهیه کنند. شمع‌های بلند بخرند و در حیاط و خانقاه روشن کنند و عود را هم بسوزانند تا بوی خوش آن به خانهٔ همسایه‌ها برود. یکی از مخالفان شیخ که در پی فرصتی بود تا به او ثابت کند که چندان هم خداپرست نیست، پیش آمد و گفت: «یا شیخ! چه می‌کنی؟! مگر نمی‌دانی روشن کردن این همه شمع، آن هم در روز روشن اسراف است و حرام؟»

شیخ حالت تعجب و شرمزده به خود گرفت و گفت: «نه، نمی‌دانستم. حالا که تو می‌گویی حرام است، خودت شعله‌های شمع را خاموش کن.»

مرد جلو رفت تا اولین شمع را پف کند؛ اما شعله در ریشش افتاد و بعد لباس او را به آتش کشید. به هزار زحمت آتش را خاموش کردند و او را نجات دادند. در همان لحظه، شیخ ابوسعید ابوالخیر جلو رفت و گفت:

چراغی را که ایزد برفروزد هر آن کس پف کند ریشش بسوزد

✱ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که شخصی برخلاف خواست و قوانین خداوند عمل کند و یا بندگان ارزشمند خدا به مخالفت برخیزد، برای منع او از این کار، این مثل را به کار می‌برند.

۲ـ همچنین اگر کسی در اثر مخالفت با حکم خداوند، به سرنوشتی شوم دچار شود، این مثل را در موردش به کار می‌برند.

○ **چراغی که به خانه روا*ست (فرض است)، به مسجد حرام**است!**

□ **توضیح:**

مسجد محل مقدّسی برای عبادت و راز و نیاز و رفع گرفتاری‌های روحی یا اقتصادی مردم است. مردمی که نذری دارند یا افراد نیکوکاری که مایل به انجام کارهای خیر هستند، نیازهای مسجد را تأمین می‌کنند. یکی از نیازهای مهم مساجد و مکان‌های مذهبی، روشنایی است که در گذشته به وسیلهٔ شمع و بعدها به وسیلهٔ چراغ تأمین می‌شد؛ به خاطر همین مردم شمع و چراغ نذر می‌کردند.

✺ **کاربرد:**

اگر خود آدم یا اهل فامیلش به چیزی احتیاج فوری و ضروری داشت، نباید آن را به غریبه‌ها و افراد دورتر بدهد؛ حتی اگر نیّت او بخشش و انفاق هم که باشد، این انفاق، اوّل باید شامل اطرافیان و خویشان بشود، بعد غریبه‌ها و افراد دورتر.

■ **مشابه:**

● نخست از برای خویشان، پس از آن درویشان.

● اول خویش، سپس درویش.

□ **معنای لغات:**

* روا: مال یا پول حلال و جایز از نظر دین و شرع.

** حرام: مال یا پول یا عملی که از نظر دین، انجام آن درست نباشد.

○ **چرا کلثوم ننه می‌بافی؟**

□ **توضیح:**

کلثوم ننه شخصیتی است ساختگی و افسانه‌ای که دربارهٔ او داستان‌های زیادی بر سر زبان بوده است. این شخصیت حکایت از زنی دارد که ظاهراً دین‌دار بوده و حلال و حرام شرعی را رعایت می کرده؛ اما در واقع هرکاری را دلش می‌خواسته، انجام می‌داده و سعی می‌کرده کارهایش را دینی و شرعی نشان بدهد.

✺ **کاربرد:**

چرا بیخودی حرف می‌زنی و داستان سرهم می‌کنی؟! من از چیز دیگری حرف می‌زنم و تو با گفتن این حرف‌های بی‌ارزش، سعی می‌کنی حرف را عوض کنی.

○ **چربی از سنگ بر نمی‌آید!**

□ **توضیح:**

سنگ مظهر و نشانهٔ یک شیء بی‌جان و بی‌احساس و بی‌فایده است.

✺ **کاربرد:**

این مثل، برای توصیف نهایت بی‌فایده بودن و بی‌اثری موجودی به کار می‌رود؛ یعنی از هیچ او چیزی و کاری بر نمی‌آید و نباید از او انتظاری داشت؛ چون بیهوده است.

○ **چرچرش رو به راهه*!**

□ **توضیح:**

«چر چر» لفظی به معنی خورد و خوراک و نیازهای غذایی انسان است.

✽ **کاربرد:**

نگرانش نباش! خورد و خوراکش جور است. وسایل پذیرایی او همه جوره آماده است.

□ **معنای لغت:**

* رو به راه: درست، مطابق میلش.

○ **چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد.**

✽ **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم دربارهٔ اتفاق عجیبی که انتظارش را نداشته‌ایم حرف بزنیم، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **چرم همدان است، شش ماه کار می‌کند.**

✽ **کاربرد:**

جنسی که دربارهٔ آن حرف می‌زنیم خیلی خوب است و با دوام، و مثل چرم همدان، عمر زیادی خواهد داشت.

○ **چشم آدمی را مگر خاک پر کند!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند اسکندر در هنگام مرگ، به نزدیکان خود وصیت کرد که: «هر وقت من از دنیا رفتم، یک دستم را از تابوت بیرون بگذارید تا مردم بدانند من که تمام دنیا را تسخیر کردم و از جنگ‌ها، غنائم و ثروت زیادی به دست آوردم، با دست خالی از دنیا می‌روم و در حالی که تابوت مرا حمل می‌کنید، هر کجا دیدید که دستم خود به خود درون تابوت رفت، مرا در همان محل دفن کنید.» پس از مرگ اسکندر، نزدیکان او به وصیتش عمل کردند، و او را درون تابوتی گذاردند؛ در حالی که دستش بیرون بود. آنان چند شبانه روز تابوت را گرداندند؛ اما دست، به درون تابوت نرفت. پس از مدتی آن‌ها به مرد دهقانی رسیدند. دهقان مرد با تجربه و دنیا دیده‌ای بود. با دیدن آن عده، تابوت و دست اسکندر، خم شد و از روی زمین، مقداری خاک برداشت در کف دست اسکندر ریخت. در همین لحظه، ناگهان دست خود به خود، به درون تابوت رفت. دهقان آهی کشید و خطاب به اطرافیان گفت: «چشم آدمی را مگر خاک پر کند!»

سپس طبق خواستهٔ اسکندر، جسد او را در همان محل به خاک سپردند.

✽ **کاربرد:**

این مثل را در مورد کسانی به کار می‌برند که از طلب مال و ثروت و جاه و مقام دنیایی، هیچ گاه سیر نمی‌شوند چشم و دلشان پر نمی‌شود.

■ **مشابه:**

● گفت چشم تنگ دنیا دوست را — یا قناعت پر کند، یا خاک گور

(سعدی)

○ **چشم بازار را در آورده.**

□ **توضیح:**

این مثل به طعنه و شوخی، به کسی گفته می‌شود که کالایی بسیار بی‌ارزش و نامرغوب را به بهای گران خریده است.

○ **چشم بسته غیب* می‌گوید.**

□ **توضیح:**

معمولاً افراد غیبگو یا شعبده باز، گاهی برای این که کار خود را هیجان انگیزتر کنند، چشم خود را می‌بندند و عملی را انجام می‌دهند. به خاطر همین اصطلاح «چشم بسته» کاری را انجام دادن، نشانهٔ مهارت و تجربه فراوان در انجام کاری است.

✹ **کاربرد:**

این مثل، به شوخی دربارهٔ کسی گفته می‌شود که مسائل و چیزهایی روشن و واضحی را بیان می‌کند که به خیال خودش کسی از آن خبر ندارد و خودش فکر می‌کند مطلب پیچیده و حقیقت مهمی را گفته است.

■ **مشابه:**

● از کرامات شیخ ما این است — شیره را خورد و گفت شیرین است

● از کرامات شیخ ما چه عجب! — پنجه را باز کرد و گفت: وجب!

□ **معنای لغت:**

* غیب: عالم پنهان، آنچه که با چشم و حواس معمولی قابل حس و درک نباشد.

○ **چشمت را درویش کن.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ آنچه را دیدی، فراموش کن و ندیده بگیر.

۲ـ به کسی که به تو محرم نیست، نگاه نکن. نظر ناپاک نداشته باش.

■ **مشابه:**

● شتر دیدی، ندیدی!

○ **چشمت روز بد نبیند!**

✹ **کاربرد:**

هنگامی که کسی در حال تعریف واقعهٔ حیرت‌آور یا تأسف باری باشد، این مثل را به

مخاطب خود می‌گوید و به این معنی است که چه خوب بود که تو آن جا نبودی تا آن منظره، صحنه، عمل و ... زشت را ببینی و امیدوارم که هیچ وقت در وضعیت بدی دچار نشوی.

○ **چشم، چشم را نمی‌بیند.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل، دربارهٔ تاریکی یا مه‌آلود بودن بیش از حد محلی به کار می‌رود که در آن جا، حتی مسافتهای نزدیک ـ مثلاً فاصله دو چشم ـ هم قابل تشخیص نباشد.

۲ـ وقتی دو دوست، یا دو برادر نتوانند وجود یکدیگر را تحمل کنند، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **چشم زخم میرزا مهدی خان است! (به او رسیده است)**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند در یکی از جنگ‌هایی که نادرشاه با ترک‌های عثمانی داشت؛ شکست سختی خورد. لشکر از هم پاشید و نادرشاه خشمگین و عصبانی به میرزا مهدی خان دستور داد نامه‌ای به ولایات و رؤسای قبایل و عشایر ایران بنویسد و از آنان نیرو و کمک بخواهد. میرزا مهدی خان بنا به دستور شاه، نامه را نوشت؛ اما نامه را این گونه نوشت: «لشکر ظفرمند ایران، مانند همیشه پیروز و فاتح در جنگ با ترک‌های عثمانی است؛ اما اندک چشم زخمی به قسمتی از سپاه پیروزمند و ... رسیده است.» پس از نوشتن نامه، آن را به نادر شاه داد تا بخواند و مهر کند. وقتی نادر شاه متن نامه را خواند، خشمگین‌تر شد و گفت: «این دروغ و یاوه‌ها چیست که نوشته‌ای؟! بنویس دمار از روزگارمان در آورده‌اند!»

✱ **کاربرد:**

هنگامی که کسی شکست و زیانی بسیار بزرگ را ناچیز و کم اهمیت جلوه دهد، به شوخی از این مثل استفاده می‌شود و بدین ترتیب اهمیت و بزرگی شکست یا ضرر را بیان می‌کنند.

○ **چشمشان هزار کار می‌کند که ابرویشان خبردار نمی‌شود.**

□ **توضیح:**

این مثل در مورد اشخاصی به کار می‌رود که اعمال و کارهایشان را حتی با نزدیک‌ترین کسان خود هم در میان نمی گذارند و هرچه می‌کنند، پنهانی است.

○ **چشمش را ببین، دلش را بخوان.**

□ **توضیح:**

می‌گویند چشم، آیینهٔ دل است؛ یعنی نمایانگر روحیات و درون آدم‌هاست و انسان می‌تواند با دقت به چشم‌های کسی، به آنچه که در درون او می‌گذرد، پی ببرد.

✺ کاربرد:

وقتی کسی از چگونگی عقیده و نظر کسی بی‌اطلاع است و نمی‌داند چگونه می‌تواند به درون فرد پی ببرد، به او گفته می‌شود: «چشمش را ببین، دلش را بخوان.»

یعنی با دقت در حالت چهره و به خصوص چشم‌های طرف، می‌توانی بفهمی که درون او و در فکرش چه می‌گذرد و نظرش در مورد تو با یک مسأله خاص چیست.

○ چشم راست به چشم چپ محتاج نشود.

الهی چشم راست به چشم چپ محتاج نشود.

○ چشمش را بست و دهانش را باز کرد.

✺ کاربرد:

هنگامی که کسی با بد زبانی و توهین و بی‌احترامی حرف بزند و اصلاً توجه نکند که چه کسانی شنوندهٔ ناسزاها و حرف‌های زشت او هستند، از این مثل استفاده می‌شود تا شدت بد زبانی و بی‌حیایی اورا بیان کنند.

○ چشم که به چشم می‌افتد، شرم می‌کند.

✺ کاربرد:

۱ـ وقتی بخواهند کار خطا و یا دروغ کسی را فاش کنند، می‌گویند: «چشم که به چشم ...»
یعنی اگر فرد دروغگو یا خطاکار رو در روی شخصی قرار بگیرد، دروغش آشکار می‌شود؛ چون انسان نمی‌تواند در برابر دیگران هر حرفی را بر زبان بیاورد.

۲ـ وقتی کسی پشت سر دیگری دربارهٔ او بد بگوید؛ اما با دیدنش از کار زشتی که کرده پشیمان شود و عذر بخواهد، می‌گویند: «چشم که به چشم *می‌افتد* ...»

■ مشابه:

● حیا به چشم است.

○ چشمم آب نمی‌خورد.

✺ کاربرد:

۱ـ به پایان خوش این کار امیدی ندارم.

۲ـ به او امیدوار نیستم، نمی‌تواند این کار را انجام دهد.

۳ـ به یاری و کمک آن‌ها امیدی ندارم.

○ **چشم‌هات آلبالو گیلاس می‌چیند؟!**

□ **توضیح:**

آلبالو و گیلاس دو میوهٔ تقریباً شبیه به یکدیگر هستند که گاه تشخیص دادن آن‌ها از یکدیگر مشکل است.

✸ **کاربرد:**

کار چشم دیدن است ؛ اما وقتی انسان چیزی را که کاملاً آشکار است، نبیند و تشخیص ندهد به طعنه به او می‌گویند: «*چشم‌هات آلبالو ...*»
یعنی آیا چشم‌هایت به جای دیدن، به دنبال کار دیگری رفته‌اند؟!

○ **چشمه باید از خودش آب بدهد (بجوشد).**

□ **توضیح:**

چشمه، منبع آب‌های زیرزمینی است که به طور طبیعی از زمین می‌جوشد و بیرون می‌آید.

✸ **کاربرد:**

هرکسی باید خودش منشاء کارها و حرکت‌ها باشد. باید جوهره و اصل هر کاری در ذات و در اصل وجود هر انسانی نهفته باشد و انسان به صورت طبیعی و خود جوش، برای حرکتی یا کاری مایه داشته باشد.

■ **مشابه:**

● خوش آن چاهی که آب از خود برآرد.

○ **چشم هزار کار می‌کند که ابرو نمی‌کند.**

✸ **کاربرد:**

هر چیز و هرکس توانایی انجام کاری را دارد. بعضی افراد در کارهایی مهارت دارند که دیگران توان انجام آن را ندارند.

■ **مشابه:**

● هرکسی را بهر کاری ساخته‌اند.
● کاری که چشم می‌کند، ابرو نمی‌کند.

○ **چغندر به هرات بردن.**

زیره به کرمان بردن.

○ **چقدر لی‌لی به لالایش می‌گذاری!**

✸ **کاربرد:**

این مثل خطاب به کسی گفته می‌شود که از فرزند یا همسر خود بی‌اندازه تعریف کند یا به دلیل کار یا خدمتی کوچک، بیش از حد از او تشکر کند یا نازش را بکشد.

○ چکش خورش خوب است!

□ توضیح:

در آهنگری‌های قدیم، ابتدا آهن را گرم می‌کردند تا سرخ و نرم می‌شد. سپس با چکش روی آن می‌کوبیدند تا به شکل دلخواه در بیاید. نرمی و داغی آهن و محکم بودن ضربه‌های چکش، شکل و ظاهر درستی به وسیله یا ابزار کار می‌داد.

✹ کاربرد:

وقتی انسان بخواهد کار یا حرفه‌ای را فرابگیرد، باید تواضع داشته باشد و به طور کلی از نظر روحی و مغزی، آمادگی داشته باشد. این ضرب‌المثل در مورد کسی به کار می‌رود که قابلیّت و شایستگی آموزش و تعلیم را داشته باشد و به خوبی، تعلیمات، هنر یا فنی را بیاموزد.

○ چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند.

عاقبت این شب تاریک سحر خواهد شد.

○ چنته*اش خالی شد.

✹ کاربرد:

۱ـ دیگر حرفی برای زدن ندارد.

۲ـ دیگر پولی برای خرج کردن ندارد.

□ معنای لغت:

* چنته: کیف، کیسه.

○ چند تا پیرهن بیشتر پاره کرده.

✹ کاربرد:

از تو با تجربه‌تر و آگاه‌تر است. هم سن او بیشتر از توست، هم تجربه‌اش. به او اعتماد کن و به راهنمایی‌هایش توجه کن.

○ چند کلمه هم از مادر شوهر بشنو!

□ توضیح:

معمولاً صحبت کردن در میان جمع و شنیدن سخنان دیگران، آداب و رسومی دارد. در بیشتر جامعه‌ها و در میان بیشتر ملت‌ها، صحبت کردن کوچک‌ترها در میان افراد بزرگ‌تر یا در برابر آن‌ها اظهار معلومات کردن، شایسته نیست و حالت نامناسبی دارد و اگر قرار باشد کوچک‌تری در میان جمع بزرگ‌ترها صحبت کند، این کار، احتیاج به تواضع و فروتنی و ادب بسیار دارد.

✹ کاربرد:

۱ـ این مثل به حالت مسخره و تحقیر به کوچک‌تری گفته می‌شود که خود را وارد

صحبت‌های چند نفر بزرگ‌تر کند؛ آن هم به شکل نادرست و بی‌ادبانه.

۲ـ همچنین کسی که در جمع ساکت بوده، اما حرف‌های مهمی داشته و حرف‌هایش را گذاشته تا بعد از شنیدن حرف دیگران بگوید، حرفش را با این مثل آغاز می‌کند و کارش به این معنی است که بقیه حرف‌ها را رها کنید و به حرف من که حرف اصلی است، گوش کنید.

○ **چند مرده حلّاج* است؟!**

● **کاربرد:**

این مثل زمانی به کار می‌رود که بخواهند قدرت جسمی و یا روحی کسی را در کاری آزمایش کنند و برای این آزمایش‌ها کاری را به او می‌سپارند و این مثل را هم به کار می‌برند و بعد منتظر می‌شوند تاببینند شخص چکار می‌کند و چگونه از پس این کار بر می‌آید.

□ **معنای لغت:**

* حلاج: پنبه زن، کسی که با وسیله‌ای شبیه کمان و یک گوشتکوب، به شکلی خاص، پنبه یا پشم را پاک می‌کند و خار و خاشاک و آلودگی‌ها را از آن جدا می‌کند.

○ **چنین است رسم سرای درشت* گهی پشت به زین و گهی زین به پشت**

□ **توضیح:**

انسان در طول زندگی خود، موفقیت‌ها و شکست‌های متعددی را پشت سر می‌گذارد و این خود زیبایی زندگی است؛ چرا که تا شکست نباشد، پیروزی و موفقیت معنی پیدا نمی‌کند. انسان همیشه در پی تنوع و تغییر بوده است و یکنواختی با روح بشر سازگار نیست.

● **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کسی از شکست و عدم موفقیت خود در کاری دچار افسردگی یا نا امیدی می‌شود، با بیان این مثل او را به روزهای خوش موفقیت امیدوار می‌کنند.

۲ـ اگر فردی که روزی ضعیف بوده و مورد ستم واقع شده، قوی شود و به افراد ستمکار تسلط پیدا کند، این مثل کاربرد پیدا می‌کند.

■ **مشابه:**

● چنین است رسم سرای فریب گهی بر فراز و گهی بر نشیب

□ **معنای لغت:**

* درشت: کنایه از روزگار

○ **چنین زبان‌هایی را مار بگزد.**

همچین زبانهایی را مار بزند.

○ **چو باران رفت، بارانی میفکن.**
چو خرمن برگرفتی گاو مفروش

○ **چو بارم آرد شد، دیگر چرا در آسیا بمانم.**
*** کاربرد:**
۱ـ آن قدر که مقدّر بود، زندگی کردم و نتیجهٔ این زندگی، این بود که آموختم این جهان ابدی نیست و همه، روزی باید از این دنیا رخت بربندیم. من نیز هنگامی که زمان مرگم فرا برسد، با آرامش زندگی را رها خواهم کرد.

۲ـ وقتی کاری را که می‌خواستم انجام بدهم انجام دادم، دیگر دلیلی برای ماندن ندارم.

○ **چوب به دست خرس دادن آسان است، پس گرفتن سخت است.**
*** کاربرد:**
دادن قدرت و فرصت به افراد نادان، آسان است؛ اما گرفتن آن سخت است و ممکن است با همان قدرت و فرصتی که به آنان داده‌ایم، زیان‌های جبران ناپذیری به ما وارد کنند.

○ **چوب به مرده زدن.**
□ **توضیح:**
انسان تا زمانی که زنده و سالم است، می‌تواند در بر ابر هر ناملایمتی و هر زور و ستمی از خود دفاع کند؛ اما پس از مرگ، بی‌دفاع است و به طور کلی، دفاع از شخصی مظلوم و احترام به شخص افتاده و خوار، نشانهٔ جوانمردی است و برعکس آن نیز، صفتی بد و ناپسند به شمار می‌آید.
*** کاربرد:**
۱ـ گاهی آدمی ستمکار، وقتی شخصی را در حالت افتادگی و خواری می‌بیند، به او حمله می‌کند و چه با گفتار و چه با رفتار نامناسب خود، موجب رنج و آزار او می‌شود. در چنین زمانی درمورد شخص ستمکار گفته می‌شود: «چوب به مرده می‌زند.»
یعنی افتاده را آزار می‌دهد و با این گفته، ناجوانمردی و بی‌صفتی آن شخص را بیان می‌کنند.

۲ـ همچنین اگر کسی پشت سر مرده حرف بزند، این مثل را در مورد او می‌گویند.

○ **چوب تر را چنان که خواهی، پیچ   نشود خشک جز به آتش راست.**
*** کاربرد:**
۱ـ تا بچه بزرگ نشده باید به خوبی تربیتش کرد بزرگ که شد تربیت‌پذیر نیست.

۲ـ تا کاری در مرحله آغاز است باید اصلاحش کرد.

○ **چوب توی آستینش کرده.**

□ **توضیح:**

چوب توی آستین کردن، در گذشته نوعی تنبیه بود. به این صورت که چوب بلندی را از آستین کتف یک دست عبور می‌دادند و از آستین دیگر بیرون می‌آوردند. به این صورت کسی که چوب توی آستینش کرده بودند، نمی‌توانست حرکتی بکند و دستهایش به شدت درد می‌گرفت.

✱ **کاربرد:**

۱ـ کاری کرده‌اند که دیگر قدرت انجام هیچ کاری را ندارد. دست و بالش را بسته‌اند.

۲ـ به سختی تنبیه‌اش کرده‌اند.

○ **چوب خدا صدا ندارد، وقتی بخورد، دوا ندارد.**

✱ **کاربرد:**

این مثل خطاب به کسانی گفته می‌شود که یکسره به کارهایی خلاف خواست خداوند دست می‌زنند و معنی آن این است که خداوند، جزای اعمال بد را ناگهانی می‌دهد و اگر خدا برای کسی بد بخواهد، هیچ کس نمی‌تواند به دادش برسد.

○ **چوب خطش پر شده!**

□ **توضیح:**

در قدیم، بیشتر خانواده‌ها اجناس مورد نیاز روزانهٔ خود را به صورت نسیه تهیه می‌کردند و برای این که حساب و کتاب آن‌ها با فروشنده معلوم باشد، تکه چوبی داشتند که بقّال یا فروشنده با علامت نهادن بر روی آن، حساب بدهی آن خانواده را نگه می‌داشت. این چوب خط، توسط خانم خانه یا فرزندان به مغازه برده می‌شد و جنس نسیه‌ای تهیه می‌شد. البته باید گفت که خرید لوازم خانه و احتیاجات مردم به حد وسعت و تنوع امروزی نبود و این حساب و کتاب و خرید به صورت ساده و ابتدایی انجام می‌شد.

✱ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کسی با دیگری یا با مغازه‌داری حساب و کتاب، معامله یا قراردادی داشته باشد و دیگر محلی برای نسیه بردن یا قرض گرفتن از طرف نداشته باشد این مثل به کار می‌رود؛ یعنی که فلانی دیگر محلی برای قرض کردن یا نسیه بردن ندارد. حد و اندازه‌اش تمام شده است.

۲ـ دربارهٔ کسی که زمانی مورد احترام خانواده‌ای بوده، اما حالا به دلایلی دیگر به او احترام گذاشته نمی‌شود، این مثل را می‌گویند.

○ **چوب دو سر طلا شدیم.**

□ **توضیح:**

این مثل شکل مؤدبانه، ضرب‌المثل: «چوب هر دو سر ... شدیم.» است. در قدیم، مستراح‌ها به لوله‌های بزرگ فاضلاب شهر راه نداشت و بیشتر به انبار فاضلاب خانه راه داشت؛ به خاطر همین، گاهی مجرای دستشویی می‌گرفت و مردم مجبور می‌شدند با یک چوب بلند مجرا را باز کنند. در گذشته این چوب یکی از لوازم اصلی مستراح‌ها به شمار می‌رفت!

✱ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی در موقعیتی قرار بگیرد که نزد هر دو طرف دعوا خوار بشود و هیچ کس حاضر به حمایت، پشتیبانی یا تأیید او نباشد.

○ **چوب را که (برداری) بر می‌دارند، گربه دزده حساب کار خودش را می‌کند (فرار می‌کند).**

□ **توضیح:**

معروف است که گربه، اگر در خانه یا محلی، گوشت یا غذای مورد علاقه خود را ببیند، از هر فرصتی استفاده می‌کند تا آن را صاحب شود و در این مورد، از چیزی ترس ندارد؛ به خاطر همین، بیشتر در قدیم، که خانه‌ها، حیاط و ایوان داشت، گربه‌ها آزادانه به داخل خانه و آشپزخانه سرک می‌کشیدند و اگر چیزی می‌یافتند، بر می‌داشتند و فرار می‌کردند؛ به خاطر همین، اگر در خانه گوشت یا ماهی حوض و ... ناپدید می‌شد، به گربه‌ای شک می‌کردند که معمولاً از روی دیوار یا بام خانه گذر می‌کرده و سعی می‌کردند به گونه‌ای او را تنبیه کنند تا دیگر چیزی از خانه برندارد.

✱ **کاربرد:**

این مثل خطاب به آدم‌های خطا کاری گفته می‌شود که همیشه در اضطراب و ترس از فاش شدن خطا یا کار اشتباه خود هستند و کوچک‌ترین اشاره یا سخنی آن‌ها را به یاد خطایشان می‌اندازد و فکر می‌کنند مقصود دیگران از حرف یا عملی اشاره به خطای آن‌هاست و به طور خلاصه این که، آدم خیانتکار و خطاکار، همیشه ترسان و نگران است.

○ **چوب صندل* که بو نداشته باشد، هیزم است.**

□ **توضیح:**

معمولاً هیزم برای سوخت و تولید گرما مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ اما باید دانست که هر درختی را نباید برای تهیه هیزم قطع کرد. معمولاً جنگلبانان و هیزم شکنان، برای تهیه هیزم، از درخت‌های خاصی استفاده می‌کنند و درخت‌های دارای چوب مرغوب یا خاصیت‌های مهم دیگر، برای تهیهٔ هیزم قطع نمی‌شوند.

✱ **کاربرد:**

این مثل اشاره به این مسأله دارد که انسان برای انسان نامیده شدن، احتیاج به خصلت‌ها و رفتار مناسب و با ارزش دارد. نمی‌شود هر کسی را انسان نامید. انسانیت، درستکاری، خوش اخلاقی و بسیاری خصلت‌های دیگر لازم است تا کسی انسان نامیده شود. ارزش و قدر هر انسان هم با همین خصلت‌های بالا، معلوم می‌شود.

□ **معنای لغات:**

* صندل: درختی جنگلی که چوب آن بوی خاصی دارد و بسیار مرغوب است.

○ **چوب عزراییل به تنش خورده.**

□ **توضیح:**

عزراییل فرشته مرگ است و وقتی که زمان مرگ کسی فرا برسد، بالای سر او ظاهر می‌شود.

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهند دربارهٔ بیماری که بسیار بد حال است، صحبت کنند و بگویند که چیزی به مرگش نمانده، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **چوب کسی را خوردن.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی را به گناهی که دیگری مرتکب شده، مجازات کنند، از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● به آتش کسی سوختن

○ **چوب لای چرخ کسی گذاشتن.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ در انجام و پیشرفت کار کسی مانع ایجاد کردن، از انجام کاری جلوگیری کردن، مشکل تراشی کردن.

۲ـ برای دیگران مزاحمت ایجاد کردن.

■ **مشابه:**

● پوست خربزه زیر پای کسی انداختن.

● زیر پای کسی را خالی کردن.

○ **چوب معلم گُله*،هرکسی نخوره خُله**.**

□ **توضیح:**

البته بعید به نظر می‌رسد این مثل امروزه طرفداران چندانی داشته باشد؛ چراکه اصل آن، تأیید تنبیه بدنی برای تعلیم و تربیت است. هر چند که نباید فراموش کنیم در گذشته، معلم و ناظم علاوه بر کتاب و قلم، یک ترکه یا چوب و بعدها خط‌کش به‌دست می‌گرفتند و چوب و خط‌کش یکی از ابزار اصلی تعلیم و تربیت بود!

✱ **کاربرد:**

این مثل بیشتر به منظور دلجویی و شوخی به کسی گفته می‌شود که از طرف معلم یا کسی که

قصد آموزش چیزی را به او داشته، تنبیه شده است.

■ **مشابه:**

● چوب از بهشت آمده!!

□ **معنای لغات:**

* گُله: گل است.

** خُله: خل و دیوانه است.

○ **چوب نرم را موریانه می‌خورد.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ اگر ایستادگی نکنیم نابود می‌شویم.

۲ـ اگر روی افکار و عقاید درست خودت ایستادگی نکنی و نرم‌خو باشی، دیگران بر تو مسلط می‌شوند.

○ **چوب نیم سوخته را هم آرایش کنند، قشنگ می‌شود.**

✹ **کاربرد:**

هر چیز زیبایی شاید در اصل زیبا نباشد و ظاهرش را زیبا کرده باشند. زیرا آراستن هر فکر و وسیله و آدمی آن را زیبا نشان می‌دهد.

○ **چوب هر چه قدر هم که سنگین باشد، آب آن را فرو نمی‌برد.**

کارد دسته خودش را نمی‌برد.

○ **چو به گشتی طبیب از خود میازار.**

□ **توضیح:**

این مثل، مصرعی از این بیت سعدی است:

چو به گشتی طبیب از خود میازار — که بیماری توان بودن دگر بار

✹ **کاربرد:**

این مثل سفارش به این است که همیشه با دیگران به خوبی رفتار کن؛ حتی کسانی که روزی به آن‌ها نیاز داشتی و اکنون نیاز نداری؛ چرا که ممکن است دوباره در زندگی نیازمند آن‌ها شوی.

■ **مشابه:**

● چو باران رفت بارانی میفکن — چو میوه سیر خوردی، شاخه مشکن

● چو خرمن برگرفتی گاو مفروش — که دون همت کند نعمت فراموش

● منه بر روشنایی دل به یکبار — چراغ از بهر تاریکی نگه دار

(سعدی)

○ **چوپان بی‌مزد.**

□ **توضیح:**

بسیاری از چوپان‌ها خودشان صاحب گله نیستند؛ بلکه در مقابل گرفتن مزد، گوسفندان را به چرا گاه‌ها می‌برند و از آن‌ها مراقبت می‌کنند. گاهی وقت‌ها هم گوسفندان را برای یک فصل کامل به منطقه‌ای دیگر می‌برند و بعد از تمام شدن فصل، دوباره به صاحب اصلی آن‌ها برمی گردانند.

✸ **کاربرد:**

هنگامی که کسی کاری را با زحمت بسیار انجام دهد؛ ولی در مقابل نه مزدی بگیرد و نه از او سپاسگزاری شود، به کنایه می‌گویند چوپان بی‌مزد شده!

○ **چو خرمن برگرفتی، گاو مفروش.**

□ **توضیح:**

در کشاورزی سنتی که کمتر از ماشین آلات و لوازم پیشرفته استفاده می‌شود، گاو نقشی مهم دارد؛ چراکه از قدرت زیادی برخوردار است و علاوه بر کار در مزرعه برای کشاورزان و دامپروران فایده‌های زیادی دارد. گاو با کشیدن گاو آهن زمین را شخم می‌زند و حتی گاهی وقت‌ها چرخ سنگین آسیاهای سنگی را می‌چرخاند.

✸ **کاربرد:**

اگر شخصی یا چیزی زمانی برای تو فایده و ارزشی داشت که امروز ندارد، او را فراموش نکن، نسبت به او ناسپاس نباش و همیشه و در همه حال قدردان زحمات و محبت‌های او باش.

■ **مشابه:**

● چو به گشتی طبیب از خود میازار.

● چو میوه سیر خوردی شاخه مشکن.

● چو باران رفت، بارانی میفکن.

○ **چو دزدی با چراغ آید، گزیده‌تر برد کالا.**

✸ **کاربرد:**

۱ـ اگر آدمی با علم و آگاهی به میدان مبارزه بیاید، موفق‌تر از دیگران عمل می‌کند.

۲ـ دشمنی که با آگاهی حمله کند، زیان بیشتری می‌رساند.

○ **چو دستی نشاید بریدن ببوس.**

از درد لاعلاجی، به گربه می‌گوید آقا باجی.

○ **چو رسی به طور سینا، «ارنی» نگفته بگذر   که نیرزد این تمنا به جواب لن‌ترانی**

□ **توضیح:**

معمولاً هر کس سخن نابجا و یا زشتی در جواب کسی بگوید، شنونده در مقام اعتراض می‌گوید: «لن تر انی نگو.»

در توضیح باید گفت، لن تر انی، کلامی الهی است که به صورت غلط، و دور از شأن و ارزش مقدس خود، در میان مردم به کار می‌رود. این کلام الهی اشاره به داستانی در مورد حضرت موسی (ع) است به این شرح:

قوم بنی اسرائیل برای اثبات نبوّت حضرت موسی (ع) از ایشان دلیل و حجت بیشتری طلب کردند. حضرت موسی (ع) این خواسته مردم را با خداوند در میان نهاد. خداوند به حضرت موسی (ع) گفت که به طور سینا (کوه سینا) برود، سی روز روزه بگیرد و منتظر باشد تا پروردگار، خود، دلیل و حجّت خود را به مردم نشان بدهد.

حضرت موسی (ع) و همراهانش پس از روزه داری در مدت مقرر به کنار طور سینا رفتند. حضرت موسی(ع) به تنهایی از کوه بالا رفت و در خلوت خود با خداوند به گفت‌وگو پرداخت و طی دعا و مناجات خود، طالب دیدار خداوند شد و عرض کرد: ربِّ ارنی انظر الیک: (خدایا خودت را به من نشان ده که می‌خواهم تو را ببینم.)

از سوی خداوند ندا رسید: لن تر انی (مرا هرگز نخواهی دید، ولی به کوه نگاه کن، ...) وقتی حضرت موسی(ع) به کوه نگاه کرد، دید که نور الهی آن کوه را نورانی کرد و بعد از چند لحظه کوه، متلاشی شد. حضرت موسی (ع) با دیدن قدرت حضور خداوند، بیهوش شد و پس از آنکه به هوش آمد، در مقام عذر خواهی از خداوند برآمد و لب به استغفار گشود. زمانی که حضرت موسی (ع) نزد قوم خود برگشت، آن‌ها بر خواستهٔ خود اصرار کردند و گفتند که حضرت موسی برای اثبات پیامبری خود، باید کاری کند که آن‌ها خدا را ببینند. حضرت موسی (ع) به مردم گفت: «چگونه چنین چیزی از من می‌خواهید؟ در جایی که خداوند به بندهٔ برگزیدهٔ خود جواب «لن تر انی» می‌دهد، شما چگونه طالب چنین امری هستید؟» قوم بنی‌اسرائیل باز هم قانع نشدند، در همان زمان صاعقه‌ای فرود آمد و بعضی از آن‌ها را خاکستر کرد.

✱ **کاربرد:**

این مثل، همان طور که گفته شد، در جواب کسی گفته می‌شود که سخنی زشت و نابجا بگوید. اما در واقع در پاسخ کسی باید گفته شود که خواسته و خواهش نابجا دارد که انجام آن غیر ممکن است.

○ **چو فردا برآید بلند آفتاب   من و گرز و میدان و افراسیاب**

✱ **کاربرد:**

این شعر فردوسی ضرب المثلی شده است برای کسانی که آسیب دیده‌اند و تصمیم گرفته‌اند تا انتقام بگیرند و به جبران گذشته بپردازند.

○ **چو فردا شود، فکر فردا کنیم.**

□ **توضیح:**

این مثل، مصرعی از شعر شاعر بزرگ ایرانی نظامی گنجوی است و داستانی دارد. می‌گویند: «جمال الدین ابواسحاق اینجو» از امیرزادگان دولت چنگیزی بود که به علت ضعف دولت مغول، بر قسمتی از جنوب ایران دست یافت و در شهر شیراز به نام شاه اسحاق به سلطنت نشست.

او پادشاهی خوشگذران و بی‌لیاقت بود. در سال ۷۵۴ هجری محمد مظفر از یزد لشکرکشی کرد تا به شیراز بیاید؛ اما هنگامی که اطرافیان شاه به او خبر این لشکرکشی را دادند، او که در حال خوشگذرانی بود، گفت: «هرکس در برابر من از این حرف‌ها بزند، او را تنبیه می‌کنم.»

سرانجام لشکریان محمد مظفر به دروازه شهر رسیدند؛ اما شاه هنوز سرگرم خوشگذرانی و عشرت بود. به علت حساس بودن موقعیت، وزیران و درباریان به شیخ امین الدوله جهرمی که ندیم شاه بود، متوسّل شدند. و از او چاره خواستند. شیخ امین الدوله، به بهانهٔ دیدن منظرهٔ بهار از پشت بام و ... شاه را به پشت بام برد. در همین هنگام، شاه متوجه لشکریان دشمن شد؛ اما فقط در برابر این مسأله با خونسردی خندید و گفت: «عجبا! این مردک ابله در چنین زمانی و چنین نوبهاری، اوقات را بر خودش و ما تلخ می‌کند و بیتی از اسکندرنامه به این مضمون می‌خواند:

همان به که امشب تماشا کنیم چو فردا شود فکر فردا کنیم

دشمن به شهر تاخت و شهر را به سادگی فتح کرد. شاه فراری شد؛ اما پس از چند سال، او را دستگیر کردند و به انتقام خون‌های بی‌گناهان، کشتند.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی بخواهد کار واجبی را به بعد موکول کند یا بار مسؤولیتی را قبول نکند و در پی لذت بردن از زمان حال باشد، این مثل را به کار می‌برند تا در آن لحظهٔ خاص، از انجام کار و عملی، شانه خالی کند.

■ **مشابه:**

● فردا هم روز خداست.

○ **چو مه گرفت بدو بیشتر کنند نگاه.**

□ **توضیح:**

ماه گرفتگی یکی از حالات طبیعت است که همیشه برای انسان جالب و دیدنی بوده است؛ هر چند که علت و چگونگی آن بر او روشن است؛ اما باز هم تماشای آن خالی از لطف نیست.

✱ **کاربرد:**

هرگاه چیزی از دید پنهان و پوشیده باشد، انسان کنجکاوتر می‌شود تا آن را ببیند و همین باعث می‌شود که با دقت و توجه بیشتری به آن نگاه کند. شاید اگر چنین پوشیده و پنهان و دور از چشم نبود، تا این حد مورد توجه قرار نمی‌گرفت و حس کنجکاوی را تحریک نمی‌کرد.

○ **چو میوه سیر خوردی، شاخه مشکن.**
چو خرمن برگرفتی، گاو مفروش

○ **چون اجل (قضا) آید، طبیب ابله شود.**

□ **توضیح:**
مرگ و زندگی هرکس به دست خداوند است. تا او نخواهد و اراده نکند، هیچ اتفاقی روی نخواهد داد. اجل به معنی زمان مرگ است و این مثل بر همین نکته تأکید دارد که هیچ کس را از تقدیر و سرنوشت گریزی نیست. این مثل مصرعی از یک شعر مولانا است.

✽ **کاربرد:**
۱ـ کاری که باید بشود، می‌شود. وقتی خدا خواسته باشد، بندهٔ خدا نمی‌تواند جلو آن را بگیرد.

۲ـ وقتی کسی به بیماری سخت و لاعلاجی مبتلا شود که حتی پزشکان هم از معالجه و درمان او قطع امید کرده باشند، از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**
● قضا چون ز گردون فروهشت پر — همه عاقلان کور گردند و کر
● چون قضا بیرون کند از چرخ سر — عاقلان گردند جمله کور و کر
● چون قضا آید شود دانش به خواب — مه سیه گردد، بگیرد آفتاب

○ **چون تو را نوح است کشتیبان، ز طوفان غم مخور.**

✽ **کاربرد:**
وقتی پیشوا و راهنمای قابل اعتمادی داری، از سختی‌های راه نترس.

○ **چون خشت* به آسیاب بری، خاک آری.**

□ **توضیح:**
این مثل اشاره و نصیحتی است به آدم‌ها که مواظب باشند که هر عمل و رفتاری که در برابر دیگران انجام بدهند، حتماً جواب یا واکنشی از سوی آنان به دنبال دارد. اگر کسی به دیگران نیکی کرد، پاداش آن را می‌بیند و اگر بدی کرد، جوابش بدی است و نباید انتظار دیگری داشته باشد.

■ **مشابه:**
● گندم از گندم بروید، جو ز جو
● دنیا دار مکافات است.
● کلوخ انداز را پاداش، سنگ است.

□ **معنای لغت:**
* خشت: آجر ناپخته و خام

○ **چون رشته گسست*می‌توان بست　　　امـــــا گـــــره‌اش در مـــیان است**

□ **توضیح:**

معمولاً وقتی رشته، نخ یا طنابی پاره شد، آن را گره می‌زنند. گر چه با این گره، طناب یا رشته دوباره قابل استفاده می‌شود ؛ اما آن گره وجود دارد و همیشه باید مواظب بود تا آن گره هم از هم جدا نشود.

✱ **کاربرد:**

این مثل در بیان حالت دو دوست بیان می‌شود که پس از دلگیری و کدورت، دوباره باهم آشتی کرده‌اند ؛ اما از این پس، باید همیشه مواظب باشند تا دوستی‌شان به هم نخورد؛ چون اثر آن قهر و دلگیری تا مدتها برجا می‌ماند و دوستی آن‌ها را زیر سایهٔ خود دارد.

■ **مشابه:**

● چیزی که شد پاره، وصله بر نمی‌داره!

□ **معنای لغت:**

* گسست: پاره شد، قطع شد.

○ **چون پیر شدی حافظ، از میکده بیرون رو.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ هر کاری برای سنی و موقعیت خاص مناسب است.

۲ـ بهتر است پیران، کارها را به جوانهای تازه نفس و پر توان بسپارند.

■ **مشابه:**

● چو ریزد شیر را دندان و ناخن

● خورد از روبهان لنگ سیلی.

○ **چون سگ درنده گوشت یافت نپرسد　　　کین شتر صالح است یـا خـر دجـال.**

□ **توضیح:**

شتر صالح شتر مقدسی بود که صالح از اطرافیانش خواست آسیبی به آن نرسانند، اما آن‌ها شتر را کشتند و به عذاب خدا دچار شدند. خر دجال نیز خری است که در آخر الزمان پیدا می‌شود.

✱ **کاربرد:**

در حمله و درگیری و درنده خویی، خوب و بد با هم از بین می‌روند و آدم ستمگر به همه ستم می‌کند.

○ **چون که صد آمد، نود هم پیش ماست.**

□ **توضیح:**

این مثل، مصرعی از این بیت مولوی است:

نـــام احـــمد، نـــام جـمله انـبیاست　　　چون که صد آمد، نود هم پیش ماست.

* **کاربرد:**

وقتی که داشتن نعمتی بزرگ، خود به خود نعمت‌های دیگری را هم به همراه داشته باشد یا پیش آمدن ماجرایی خوشایند، ماجراهای خوشایند دیگری را نیز به همراه داشته باشد، این مثل مصداق پیدا می‌کند.

○ **چونکه گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از چه جوییم از گلاب**

□ **توضیح**

گلاب از مواد خوشبویی است که از گل محمدی تهیه می‌شود. مراسم گلاب‌گیری یکی از زیباترین و قدیمی‌ترین سنت‌های رایج در بخشهایی از ایران است.

گلاب در خوشبو کردن فضای زیارتگاه‌ها و پختن شیرینی‌ها و دسرهای ایرانی مصارف بسیار دارد.

* **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم پس از فوت عزیزی، بازماندگان و فرزندان او یادآور خاطرات شیرینش هستند، از این شعر زیبا استفاده می‌کنیم.

○ **چون یار اهل* است، کار سهل** است.**

□ **توضیح:**

در مسیر زندگی، انجام هر کاری وقتی با آدم‌های همراه و همفکر صورت بگیرد، هم لذت کار کردن را به همراه دارد و هم کار و تلاش و سختیها، آسان و راحت خواهد بود.

* **کاربرد:**

اگر اطرافیان و همراهانم با من موافق و یکدل باشند، سخت‌ترین کارها، آسان و راحت خواهد بود. هیچ کاری سختی و رنج ندارد.

□ **معنای لغات:**

* اهل: موافق، هم رأی و یکدل و زبان

** سهل: آسان، ساده، بر طبق میل و خواست

○ **چه آب ببری، چه سبو بشکنی.**

□ **توضیح:**

در زمان‌های گذشته که آب آشامیدنی خانه‌ها لوله‌کشی و تصفیه شده نبود، مردم مجبور بودند از چشمه یا چاه، آب را به خانه حمل کنند. سبو کوزه‌ای سفالی بود که آب را نسبتاً خنک نگه می‌داشت، به خاطر همین، برای حمل آب و نگهداری آن استفاده می‌شد.

* **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم دوستی و دشمنی یا درست انجام دادن یا اشتباه در کاری برای فلان کس هیچ فرقی نمی‌کند و تأثیری در نظر و عقیده‌اش ندارد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **چه آش باشد، که لایق قدح باشد.**

صد دینار جگرک سفرهٔ قلمکار نمی‌خواهد.

○ **چَه* آن جا کَن کَز** آن آبی برآید.**

❋ **کاربرد:**

برای کاری تلاش کن که به نتیجه برسد. کار بیهوده نکن. رنج و مشقت برای کار و هدفی بی‌ارزش، اشتباه است.

□ **معنای لغات:**

* چه: چاه

** کز: که از

○ **چهار اسبه می‌تازد.**

□ **توضیح:**

در قدیم، از ارابه یا کالسکه یا گاری استفاده می‌شد، آن‌ها را به اسب می‌بستند و وقتی تعداد اسب‌هایی که گاری یا کالسکه را می‌کشیدند، زیاد می‌شد، سرعت هم بالا می‌رفت. چهار اسبه تاختن، به معنی سریع رفتن است.

❋ **کاربرد:**

۱ـ برای رسیدن به هدف، بسیار عجله دارد. پله‌های ترقی را با شتاب طی می‌کند و برای به‌دست آوردن مقام و موقعیت بالاتر، حرص می‌زند.

۲ـ بسیار سریع و پشت سر هم حرف می‌زند و مهلت حرف زدن به دیگران را نمی‌دهد.

■ **مشابه:**

● تند می‌روی جانا، ترسمت فرو مانی.

● چهار نعل می‌تازد.

○ **چهار چشمی نگاه می‌کند.**

□ **توضیح:**

نگاه کردن عادی با حالت عادی چشم‌ها و صورت انجام می‌شود؛ اما گاهی دقت آدم‌ها برای نگاه کردن به حالت خیره شدن ممتد و طولانی و تغییر حالات چهره است، در این حالت، چشم‌ها به حدّی گشاد می‌شود که انگار می‌خواهد از کاسه بیرن بیاید.

❋ **کاربرد:**

۱ـ در حالت انتظار شدید برای کسی یا چیزی به سر می‌برد.

۲ـ از شنیدن یا دیدن چیزی بسیار تعجب کرده است.

۳ـ همچنین وقتی بخواهند دقت و تأمل کسی را در مورد کاری یا موردی بیان کنند، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **چهار دیواری، اختیاری.**

□ **توضیح:**

چهار دیواری به معنی خانه است. خانه محل امنیت و آسایش اهالی آن است و هرکس در خانهٔ خود اختیار کامل دارد.

✹ **کاربرد:**

این مثل بیشتر هنگام پاسخ دادن به همسایه‌ای به‌کار می‌رود که از سر و صدا یا رفت و آمدهای همسایهٔ خود، گله داشته باشد.

البته در شرایط امروز و زندگی در آپارتمان‌هایی که فقط یک دیوار نازک خانه‌ها را از هم جدا کرده، به نظر نمی‌رسد این ضرب‌المثل چندان مورد استفاده باشد؛ چون به هر حال رعایت آرامش و آسایش همسایه از اهمیت خاصی برخوردار است.

■ **مشابه:**

● شال خودم است، لاری می‌پیچم.

● باغم است و کلیدش را دارم.

○ **چهار قاب بیار، بازی را ببر.**

□ **توضیح:**

«قاپ بازی» نوعی بازی و قمار کردن بود که به وسیله یکی از استخوان‌های گوسفند انجام می‌شد. این بازی قواعد خاصی داشت. اگر استخوانهای به زمین ریخته شده به حالت ایستاده روی زمین بیفتد، حالت چهار قاب پیش آمده و آن که این کار را کرده برنده است.

✹ **کاربرد:**

۱ـ پیروزی و موفقیت به شانس و اقبال هم بستگی دارد.

۲ـ مقدمات پیروزی را فراهم کن تا به خواسته‌ات برسی.

○ **چهار نعل می‌تازد.**

چهار اسبه می‌تازد.

○ **چه ازوم و چه انگور.**

ازوم: انگور، عنب

✹ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که چند نفر، با کلام و عبارت‌های متفاوت یک حرف را بزنند و یا میان حرف‌ها و

عقایدشان اختلاف کمی وجود داشته باشد، برای صلح دادن میان آن‌ها می‌گوییم که بابا حرفتان یکی است چه ازوم چه انگور و چه عنب.

۲ـ اگر قولی به ما داده باشند و انتظار داشته باشیم که اوضاع عوض شود، اما بعداً ببینیم که فقط ظاهر کارها و آدمها عوض شده و اوضاع همان است که بود، می‌گوییم چه ازوم و چه انگور و چه عنب.

○ **چه باک از بیم موج آن را، که باشد نوح کشتیبان.**

□ **توضیح:**

این مثل اشاره به داستان حضرت نوح و نجات قوم با ایمان از توفانی است که خداوند نازل کرد. در این داستان حضرت نوح به فرمان خداوند کشتی بزرگی ساخت و از هر جاندار یک جفت در کشتی قرار داد و به همراه یاران خود از سیل و توفانی سهمناک نجات یافت.

✱ **کاربرد:**

آسوده خاطر باش که راهنمایی توانا و هوشمند داری. از هیچ چیز نهراس و نگران نباش.

■ **مشابه:**

● هر که با نوح نشیند، چه غم از توفانش

○ **چه به من گو، چه به تو گو، چه به خر گو.**

کر مصلحتی دوا ندارد.

○ **چه بی‌پولی که یک تومان پول هم توی جیبش ندارد.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند تاجری هر روز شاگردش را به در مغازهٔ بدهکارها می‌فرستاد تا طلبکاری‌هایش را از آن‌ها بگیرد. شاگرد به مغازهٔ هرکس می‌رفت و در خواست پول می‌کرد؛ جواب می‌شنید: «پول ندارم، برو فردا بیا.»

شاگرد ساده دل هم باور می‌کرد و نزد ارباب خودش برمی‌گشت و می‌گفت: «همه گفتند که پول نداریم.»

تاجر به فکر چاره‌ای افتاد. با خود گفت: «جیب شاگرد من خالی است. او که خود پولی ندارد، بی پول بودن دیگران را هم باور می‌کند و به زودی دست از سر آن‌ها بر می‌دارد.»

با این حساب، تاجر یک تومان پول به شاگردش داد وگفت: «این پول را بگذار توی جیبت و برو سراغ بدهکارها.»

شاگرد بازهم به سراغ بدهکارها رفت. هرکس می‌گفت: «پول ندارم» شاگرد عصبانی می‌شد و می‌گفت: «چه بی پولی که یک تومان پول هم توی جیبش ندارد.»

این گفته به غیرت بدهکاران بر می‌خورد و کم‌کم بدهکاری خود را می‌دادند.

✱ **کاربرد:**

در برابر عجز و ناله غیرقابل قبول دیگران این مثل گفته می‌شود تا به آن‌ها بگوییم حرف تو را

قبول نداریم و حال و روزتان به این بدی هم که ادعا می‌کنید، نیست.

○ **چه جمعه، چه آدینه*.**

✱ **کاربرد:**

این مثل وقتی به کار می‌رود که بخواهیم بگوییم روز با روز فرقی نمی‌کند، یااین دو چیز کاملاً شبیه هم هستند و باهم تفاوتی ندارند.

■ **مشابه:**

● چه علی خواجه، چه خواجه علی.

● چه ازوم**و چه انگور

□ **معنای لغات:**

* آدینه: جمعه

** ازوم: لغت ترکی به معنی انگور

○ **چه خاکی به سرم (شد) بریزم؟**

✱ **کاربرد:**

خاک بر سر کرد.

○ **چه خوش است دوشاب*فروشی، هیچ کس نخرد، خودت بنوشی.**

□ **توضیح:**

در زمان قدیم، در فصل تابستان، آب خنک و مایعاتی مانند دوغ یا شربت در ظرف‌های خاصی تهیه می شد و فروشندگان دوره گرد آن را به رهگذران یا در بازارها به مردم تشنه می‌فروختند.

✱ **کاربرد:**

اشاره به این است که چه خوب است که انسان کاری داشته باشد که لذت و نفع آن به خودش هم برسد، یعنی اگر دیگران نخواستند از آن استفاده کنند، کارت طوری باشد که نفعش حداقل به خودت برسد.

□ **معنای لغت:**

* دوشاب: شربت، مایعی شیرین که در زمان قدیم، بیشتر در محله‌ها، توسط فروشندگان دوره گرد به مشتریان عرضه می‌شد.

○ **چه خوش بود که برآید به یک کرشمه دوکار.**

با یک تیر دو نشان زدن.

■ **مشابه:**

● هم خرما هم ثواب.

● هم زیارت هم تجارت.

● هم فال و هم تماشا.

○ **چه خوش چاهی که آب از خود برآرد.**

□ **توضیح:**

چاه‌هایی که برای استفاده از آب، آن‌ها را حفر می‌کنند، در اصل به مسیر آب‌های زیرزمینی راه دارند. این چاه‌ها با آب انبارهایی که در قدیم می‌ساختند، از آن جهت تفاوت دارند که آب انبار فضای بزرگ و سردی بود که در آن آب را ذخیره می‌کردند؛ اما در چاه آب نمی‌ریزند؛ بلکه همان طور که گفته شد، آب چاه از طریق آب‌های زیرزمینی تأمین می‌شود.

❋ **کاربرد:**

۱ـ آدم باید خودش به انجام دادن کاری علاقه داشته باشد؛ وگرنه با حرف و نصیحت و زور نمی‌توان کسی را وادار به انجام کاری کرد.

۲ـ خصوصیات و رفتار انسانی باید از زمان تولد در وجود هرکس شکل بگیرد و بخشی از شخصیت او شود. مانند آب چاه که بخشی از وجود اوست. نمی‌توان بسیاری از ویژگی‌های انسانی را به کسی آموزش داد.

■ **مشابه:**

● چاه باید از خودش آب داشته باشد.

● چشمه آن است که خود بجوشد.

● چاهی که از خودش آب ندارد از آب ریختن آبدار نمی‌شود.

○ **چه رفاقت با صاحب منصب*، چه انگشت توی سوراخ عقرب.**

❋ **کاربرد:**

نزدیک شدن به قدرتمندان همیشه هم خوش عاقبت نیست. زیرا ممکن است آدم مورد قهر و غضب آن‌ها قرار گیرد. خیلی از وزیران به دستور پادشاهان کشته شده‌اند.

□ **معنای لغت:**

* صاحب منصب: کسی که دارای مقام بالایی است.

○ **چه عزایی است که مرده شور هم می‌گرید.**

□ **توضیح:**

چون مرده شورها هر روز به شستن و غسل دادن تعداد زیادی آدم عادت کرده‌اند، معمولاً مرگ دیگران برایشان عادی است.

❋ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که مصیبت و غم از دست دادن عزیزی، بسیار بزرگ و دردناک باشد.

○ **چه علی خواجه، چه خواجه علی.**

❑ **توضیح:**

در قدیم، القاب و اسامی به شکل خاصی به کار می‌رفت و اسم و نام خانوادگی به صورت امروزی رسم نبود و افراد به نام پدر خود یا جدّ خود نامیده می‌شدند.

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم دو چیز یا دو موضوع با آن که از نظر ظاهری کمی تفاوت می‌کنند، در اصل کاملاً شبیه هم هستند، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

- چه جمعه، چه آدینه.
- چه ازوم و چه انگور.

○ **چه غم ز حیلهٔ دشمن چو دوست جانب ماست.**

✱ **کاربرد:**

این شعر و مثل اشاره به این اصل دارد که اگر انسان پشتیبان و حمایت کننده یا در حقیقت دوستان همراه داشته باشد، هیچ مشکل، حیله، سختی و ... نمی‌تواند سد راه خوشبختی او باشد و هیچ حیله و مکری نمی‌تواند بر سعادت او اثر بگذارد.

○ **چکـــار داری بـــه جـــو و درو نانی بـخور، راهـی بـرو**

❑ **توضیح:**

برخی آدم‌ها به درست یا غلط در بسیاری از کارهایی که به آن‌ها مربوط نمی‌شود، دخالت می‌کنند.

✱ **کاربرد:**

مثلی است که به شوخی و کنایه به آدم فضولی گفته می‌شود که در هر کاری دخالت می‌کند و می‌خواهد بدون دلیل و بدون آن که به او ربطی داشته باشد، سر از هر کاری در بیاورد.

○ **چکاره بودی؟ حلّاج گرگ**

❑ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند: حلّاجی* به امید به دست آوردن لقمه‌ای نان و انجام کار از خانه خارج شد. در راه به گرگی گرسنه و خشمگین رسید. بیچاره مانده بود چه کند که یادش آمد جانوران از صدا می‌ترسند. برای ترساندن و دور کردن گرگ، روی زمین نشست، گوشتکوب حلّاجی‌اش را برداشت و آن را به زه کمان** کشید. از کشیده شدن گوشتکوب به زه کمان، صدایی برخاست. گرگ همچنان ایستاده حلّاج تا شب گوشتکوب بر زه کمان کشید. همین که هوا تاریک شد، گرگ رفت و حلّاج نفس راحتی کشید و به خانه بازگشت. زن چشم انتظار او بود. جلو دوید و پرسید: «امروز چکاره بودی؟ حلّاج که بودی؟»

مرد گفت: «حلّاج گرگ!»

* **کاربرد:**

هنگامی که کسی مدتی طولانی کاری بی‌مزد و بی‌نتیجه انجام داده باشد، به تمسخر از این مثل استفاده می‌کند.

□ **معنای لغات:**

* حلّاج: پنبه زن، کسی که پنبه‌ها را با زه کمان می‌زند تا نرم و پف کرده شوند.

** زه کمان: کمانی است از جنس چوب که نوار باریکی به دو سر آن متصل است و این وسیله را شبیه ساز موسیقی کرده. هنگامی که زه را روی پنبه‌ها می‌گذارند و با گوشتکوب مخصوص حلّاجی به آن می‌کشند، زه به لرزه در می‌آید و پنبه‌ها را از هم جدا می‌کند.

○ **چه کشکی، چه پشمی؟!**

□ **توضیح:**

شکل آمدن و ترتیب و ردیف شدن این دو کلمه، به خاطر هم وزن بودن آن‌هاست.

* **کاربرد:**

این مثل از طرف شخصی به کار می‌رود که در خرید و فروش یا قول و قرار و پیمان خود، دچار پشیمانی، ضرر و ... شده و حالا می‌خواهد آن را انکار کند. او با بیان این ضرب‌المثل، به کلی، قول و قرار خود را منکر می‌شود.

○ **چهل سال بدهی، مردی یک بار ندهی نامردی.**

* **کاربرد:**

این مثل هنگام ناسپاسی دیگران از محبت‌ها و الطاف کسی به کار می‌رود که مدتی طولانی به آن‌ها خدمت کرده و از انجام هیچ محبتی دریغ نکرده و وقتی یک بار نتوانسته کاری را برایشان انجام دهد، او را سرزنش می‌کنند و نسبت‌های ناروا به او می‌دهند.

■ **مشابه:**

● صد شب بدهی، درویشی؛ یک شب ندهی، نادرویشی.

○ **چه ماند از کار پوستین*، یک بلگه** و دوآستین.**

* **کاربرد:**

این مثل را به شوخی به کسی می‌گویند که کاری ناتمام را تمام شده جلوه می‌دهد و می‌گوید فقط یکی ـ دو کار جزئی آن باقی مانده؛ در حالی که همین یکی ـ دو کار جزئی، اصل کار را تکمیل و با معنی می‌کند.

■ **مشابه:**

● تمام شد کار پوستین، یقه‌اش مانده و آستین!

□ **معنای لغات:**

* پوستین: نوعی لباس گرم که از پوست بز یا گوسفند تهیه می‌شود.

** بلگه: برگه و منظور از برگه دو قسمت جلو پوستین است.

○ **چه مردی بود کز زنی کم بود؟!**

□ **توضیح:**

این مثل، مصرعی از این بیت است:

چو از راستی بگذری خم بود چه مردی بود کز زنی کم بود

و حکایتی دارد؛ می‌گویند مجدالدوله دیلمی بعد از وفات پدرش فخر الدوله هفده سال در عراق عجم و دیلم سلطنت کرد؛ از آنجا که او در زمان به سلطنت رسیدن، بچه بود، مادرش «سیده» که زنی عاقل و با کفایت بود، زمام حکومت را در دست گرفت. در همان زمان، سلطان محمود غزنوی از سیده، باج و خراج طلب کرد و گفت که اگر خراج ندهد، با دو هزار فیل جنگی به او حمله خواهد کرد. سیده در جواب سلطان محمود، با درایت و فراست خویش چنین گفت: «تا همسرم فخر الدوله در قید حیات بود، من همیشه در اندیشهٔ حملهٔ سلطان محمود بودم، اما حالا که او مرده، این فکر از سرم بیرون رفته چون فکر می‌کردم آن سلطان بزرگ و قدرتمند هرگز بر پیرزن ضعیفی چون من حمله نخواهد کرد؛ زیرا سلطان محمود خوب می‌داند که در هر حمله‌ای امکان شکست یا پیروزی وجود دارد. اگر من سلطان را شکست دهم، این شکست در تاریخ ثبت می‌شود و تو خوار می‌شوی و اگر هم مرا شکست دهی، نامت به ننگ برده می‌شود که می‌گویند چنان سلطان مقتدری بر پیرزنی لشکر کشیده و او را شکست داد و چه مردی بود کز زنی کم بود؟ پس من می‌دانم که سلطان بزرگ و عاقل هرگز چنین نخواهد کرد...

سلطان محمود به عقل و سیاست سیده آفرین گفت و تا سیده زنده بود، به آن سرزمین حمله نکرد و پس از مرگ او، فرزند او مجدالدوله را به همراه پسر نایب او، اسیر کرد و به غزنین فرستاد و فرزند مسعود غزنوی را در آنجا گمارد.

* **کاربرد:**

وقتی بخواهند قدرت و توانایی زنی را به شوخی و نه به قصد تحقیر مردان، به رخ مردان بکشند، از این مثل استفاده می‌کنند و به این معنی است که قدرت و فکر زنان هم دست کمی از تفکر و هوش و فراست مردان ندارد.

○ **چه نقصان کعبه را از بت‌پرستی.**

* **کاربرد:**

۱ـ کسی که با ایمان و استوار در راه رسیدن به هدفی گام بر می‌دارد، هرگز از دشمنی‌ها و اشکال‌تراشی‌های افراد ذلیل و زبون، نگران یا آسیب‌پذیر نخواهد بود. توطئه‌ها و نقشه‌های خائنانه در انجام کار و رسیدن به هدف هیچ تأثیری نخواهند داشت. بگذار هر چه می‌خواهند، بگویند و هرکاری می‌خواهند، بکنند.

۲ـ خداوند نیازی به پرستش بندگان ندارد و شرک و کفر مردم، چیزی از بزرگی او کم نخواهد کرد.

○ **چه هیزم‌تری فروختم؟!**

□ **توضیح:**

هیزم چوب خشکی است که در گذشته و حتی امروزه نیز در بعضی روستاها به عنوان سوخت اصلی جهت ایجاد گرما مورد استفاده بوده است. شاخه‌های درختان پس از قطع شدن، خیس و مرطوب هستند؛ اما مدتی که در برابر گرمای آفتاب قرار بگیرند رطوبت آنان از بین می‌رود و تبدیل به هیزم مناسب می‌گردند. در صورتی که هیزم مرطوب باشد، به شدت ایجاد دود می‌کند و موجب بد طعم شدن غذا و آلوده شدن هوای اتاق و آشپزخانه می‌شود.

چون خشک کردن چوب‌ها در مقابل آفتاب، آن هم به مقدار زیاد، نیاز به زحمت و فضایی وسیع دارد، بعضی از هیزم فروشان خود را به زحمت و دردسر نمی‌اندازند و هیزم‌ها را تر می‌فروشند و خدا می‌داند که چه بر سر مشتری بیچاره می‌آید.

✸ **کاربرد:**

این مثل معمولاً وقتی به کار می‌رود که فردی بدون علت مشخص با ما دشمنی یا بدرفتاری کند؛ در این صورت به نشانهٔ گله و شکایت می‌گوییم: «مگر من به تو چه هیزم‌تری فروختم؟!»

○ **چیزی که چاق نمی‌کند، چرا لاغر کند؟**

✸ **کاربرد:**

کاری که به آدم سودی نمی‌رساند، چرا دنبالش برویم و برایش رنج بکشیم؟

○ **چیزی که شد پاره، وصله بر نمی‌داره.**

✸ **کاربرد:**

هنگامی که دو یا چند نفر بر اثر اختلاف یا درگیری از هم جدا شوند یا یکدیگر را ترک کنند، به سختی ممکن است دوباره با هم یار و همراه شوند. دوستی و صمیمیت سابق میان آن‌ها محال و غیر ممکن است.

■ **مشابه:**

● چون رشته گسست می‌توان بست — اما اگریش در میان هست

○ **چیزی که عوض دارد، گله ندارد.**

کلوخ انداز را پاداش سنگ است.

○ **چیزی که عیان است، چه حاجت به بیان است**

✸ **کاربرد:**

وقتی حقیقت یا موضوعی آن قدر آشکار باشد که نیازی به توضیح یا دلیل و برهان نداشته باشد، این مثل را به کار می‌برند که به معنی این است که بدون هیچ حرف و توضیحی، می‌توان وضع و حال را دریافت یا احتیاجی به حرف و توضیح در این مورد نیست، خودم موضوع را دریافتم.

ح

○ **حاتم بخشی می‌کند!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد، می‌گویند روزگاری بود که خشکسالی و قحطی بیداد می‌کرد. در شبی سرد، فرزندان حاتم از گرسنگی فریاد می‌کردند. حاتم آن قدر برای فرزندانش صحبت کرد و آن قدر برای آن‌ها حکایت و قصه تعریف کرد تا آرام گرفتند. در همین موقع، در خانه به صدا درآمد. وقتی در را گشودند دیدند زنی از همسایگان است که از شدت گرسنگی خود و فرزندانش، به خاطر شهرت حاتم به بخشش و نیکوکاری، به خانه او پناه آورده است. حاتم به زن همسایه گفت که فرزندانش را به خانه او بیاورد. پس از مدتی، زن همسایه به همراه فرزندانش به خانه حاتم آمدند. حاتم به طرف اسب خود رفت، آن را سر برید و به زن گفت: «بیا، هرچه می‌خواهی از این گوشت بردار!»

همسر حاتم و آن زن، گوشت را کباب کردند و تمام گرسنگان- جز خود حاتم- از آن خوردند و سیر شدند.

* **کاربرد:**

وقتی کسی در بخشش و گشاده‌دستی حد و مرزی قائل نباشد و این کار را از حد بگذراند، این کار او را به بخشندگی حاتم تشبیه می‌کنند.

○ **حاتم طایی از در خانه‌اش رد شده.**

* **کاربرد:**

وقتی بخواهند بخشش یا هدیهٔ بی‌ارزش کسی را مسخره کنند، این مثل را می‌گویند.

○ **حاجت مشّاطه نیست روی دلارام را.**

□ **توضیح:**

در قدیم، به زنان آرایشگر مشّاطه می‌گفتند. در آن زمان، مکان مشخصی به عنوان آرایشگاه وجود نداشت و زنان کمتر از خانه خارج می‌شدند و مشّاطه‌ها به خانه‌ها می‌رفتند تا زنان یا عروس‌ها را آرایش کنند.

* **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که بخواهند از زیبایی زیاد کسی سخن بگویند و تأکید کنندکه فلان کس، بی‌هیچ آرایش و تزئینی هم زیباست و نیازی به آرایشگر ندارد، این مثل را به کار می‌برند.

۲ـ وقتی بخواهیم به کسی بگوییم که ما او، یا هر چیز دیگر را به اندازه کافی داریم و نیازی به رسیدگی بیشتر ندارد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **حاجی برو، کربلایی بیا.**

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی کاری مداوم و بی‌وقفه انجام شود، می‌گویند: «حاجی برو کربلایی بیا.»

■ **مانند:** همینطور حاجی برو کربلایی بیا، یک دیس پلو تمام شد!

۲- هنگامی که رفت وآمد افراد به محلی مداوم و زیاد باشد، از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مانند:** یک دقیقه راحتی و آسایش نداریم، از صبح تا شب همین طور حاجی برو کربلایی بیا.

○ **حاجی، حاجی، مکّه!**

□ **توضیح:**

در زمان قدیم، رفتن به سفر حج، با مشکلات زیادی از جمله دوری راه، نبودن وسایل سفر و خطر بیماری و راهزنان در کمین نشسته و... همراه بود. بسیار کم اتفاق می‌افتاد که حاجیان بتوانند بعد از تحمل این همه مشکلات سال بعد، دوباره راهی سفر حج شوند. از همین رو، بیشتر دیدارهای غیرممکن و وعده‌های بدون پشتوانه، به دیدار حاجیان در مکه و در حجی دوباره تشبیه می‌شده است.

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی بخواهد وعده دور و درازی بدهد یا خود را از زیر بار مسؤولیتی راحت کند، این مثل را به کار می‌برد ؛ یعنی شاید همدیگر را دیدیم و شاید به وعده‌ام عمل کردم.

۲ـ گاهی هم ممکن است برای شکایت از عملی نشدن دیدار یا پیمان و وعده بگویند: «حاجی، حاجی، مکه؟» یعنی دیدی که رفتی و پیدایت نشد؟!

۳ـ وقتی از کسی بخواهیم که زودتر به دیدنمان بیاید، می‌گوییم «نروی حاجی، حاجی، مکه.»

○ **حالا چه کسی زنگوله را به گردن گربه بیاندازد؟!**

□ **توضیح:**

گربه‌ای بود چابک و تیزپنجه و خطرناک. هیچ موشی از دست او در امان نبود. موش‌ها دور هم جمع شدند

که چه کنیم، چه نکنیم تا از چنگ این گربهٔ بد ذات خلاص شویم. هیچ راهی به فکرشان نرسید. گربه قوی بود و حالا حالا هم خیال رفتن از آن جا را نداشت. موش‌ها فکر کردند پس باید راهی پیدا کنیم تا گرفتار گربه نشویم. یکی از موش‌ها فکر بکری کرد. او پیشنهاد داد که زنگوله‌ای به گردن گربه بیندازند تا هر وقت که گربه به آن‌ها نزدیک شد، صدای زنگولهٔ گردنش همه را خبردار کند. موش‌ها خوشحال شدند، هورا کشیدند و موش متفکری را که این راه حل به نظرش رسیده بود، روی دست بلند کردند و بالا و پایین انداختند. بعد از آن، زنگوله‌ای پیدا کردند و بندی از آن رد کردند تا راحت به گردن گربه بسته شود؛ اما آخر کار همه به هم نگاه کردند و گفتند: «حالا چه کسی زنگوله را به گردن گربه بیندازد؟!»

✱ کاربرد:

۱ـ فکر همه چیز را کرده بدویم، جز آخر کار! حالا که ابزار و لوازم همه آماده است، کسی که مرد عمل باشد و کار را به آخر برساند، کجاست؟

۲ـ اگر کسی پیشنهادی بدهد که به ظاهر، بی‌عیب و نقص باشد، اما عملی کردن آن از دست هیچ کس برنیاید، از این مثل استفاده می‌شود.

○ حالا دیگه از خلیفه هم خط آورده.

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند تاجری گربه‌ای در خانه داشت که از مرغ و جوجه گرفته تا آدم‌های ساکن خانه از دست او در عذاب بودند. گربه به هیچ کس و هیچ چیز رحم نمی‌کرد. هر چه خوردنی بود، می‌خورد، هر چه شکستنی بود، می‌شکست و هر ریختنی بود، می‌ریخت.

تاجر چندین بار گربه را در کیسه انداخت و به راهی دور فرستاد؛ اما هر بار گربه به خانه باز می‌گشت و دوباره همان آش و همان کاسه. عاقبت تاجر تصمیم گرفت کاری کند که برای همیشه از شر گربه خلاص شود. روی تخته‌ای قیر ریخت و دست و پای گربه را به قیر روی تخته چسباند. آنوقت تخته را با گربهٔ چسبیده به آن روی رودخانه رها کرد.

تخته و گربه روی آب شناور بود که خلیفه در حال بازگشت از شکار، متوجه چیزی روی آب شد. دستور داد غلامان به آب بزنند و تخته و گربه را بیاورند. خلیفه از دیدن حال و روز گربه دلش به رحم آمد و به هر سختی بود گربه را از تخته جدا کردند. بعد نامه‌ای نوشت و به گردن گربه انداخت. نوشته روی نامه چنین بود: «این گربه به هر خانه‌ای که برود، در امان خلیفه است. هیچ کس حق آزار او را ندارد.» گربه را با نامهٔ گردنش رها کردند، گربه دوباره به خانه تاجر بازگشت. تاجر وقتی نامهٔ گردن گربه را خواند کلید دکان و صندوق و خانه را برداشت و همراه گربه نزد خلیفه رفت و گفت: «تا وقتی که در امان خلیفه نبود من حریفش نبودم. حالا که از خلیفه هم خط آورده! هرچه دارم تقدیم گربه می‌کنم من از این خانه می‌روم».

✱ کاربرد:

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که شخصی ظالم و خطاکار تحت حمایت و پشتیبانی فردی قدرتمند قرار بگیرد و به دلیل همین حمایت، هرچه می‌خواهد، بگوید و هرکاری که می‌خواهد بکند و هیچ کس جرأت اعتراض یا مخالفت با او را نداشته باشد.

■ **مشابه:**

● آن وقت که حکم نداشت چه بود، حالا که حکمش به گردنشه.

● به گربه دزد فرمان خلیفه را هم دادند.

○ **حالا شد، پنج تا صناری.***

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند شاه عباس، دلقکی داشت که برای او خیلی عزیز بود. روزی به دلقک خود گفت: «از من چیزی بخواه.»

دلقک گفت: «دستور بده هر حلوا فروش سالی صد دینار** به من بدهد.»

شاه گفت: «از بزرگان، در خواست بزرگ کن!»

دلقک گفت: «هرکسی هم که عبدالله است، صد دینار بدهد.»

شاه باز هم نپسندید. دلقک گفت: «هرکسی هم که دو زن دارد و کچل است یا دندان ندارد، صددینار بدهد!»

شاه پذیرفت. حکم را نوشت و به دست دلقک داد. دلقک در کوچه پس کوچه‌های شهر به راه افتاد. به اولین حلوافروش که رسید، گفت: «صددینار باید به من بدهی!»

حلوا فروش مخالفت کرد و کار به جار و جنجال کشید. عابری از آنجا می‌گذشت. به حلوا فروش گفت: «عبدالله، چه شده؟!»

دلقک گفت: «اسمت عبدالله است؟ حالا شد دویست دینار!»

دیگری از راه رسید و گفت: «از این بیچاره چه می‌خواهی که دو خانواده را نان می‌دهد!»

دلقک گفت: «عجب! پس دو زن داری؟! شد سه صد دینار!» حلوا فروش و دلقک با هم گلاویز شدند. کلاه از سر حلوافروش افتاد و سر کچلش معلوم شد. دلقک همین که چشمش به سر حلوافروش افتاد، گفت: «کچل هم که هستی! شد چهارصد دینار!»

آمد و با مشت به دهان حلوا فروش بکوبد که کسی دست او را گرفت و گفت: «این بیچاره یک دندان هم به دهان ندارد. دست از سرش بردار!»

دلقک گفت: «حالا شد پنج تا صناری! یعنی پانصد دینار.»

✺ **کاربرد:**

دربارهٔ کسی که بدون دلیل بهانه می‌گیرد و عیب جویی می‌کند یا برای کارشکنی یا آزار کسی، پشت سرهم بهانه‌های گوناگون می‌آورد، از این مثل استفاده می‌شود.

□ **معنای لغات:**

* صنار: صد دینار

** صددینار: واحد پول برابر با یک دهم ریال

○ **حالا قلقلکش بدهی، سال دیگه می‌خندد.**

✺ **کاربرد:**

این مثل دربارهٔ آدم‌های بی‌حس و حالی‌که در مورد بسیاری از مسائل دوروبر خود دیر

عکس‌العمل نشان می‌دهند، به کار می‌رود، آدم‌های شل و وارفته‌ای که در مقابل سریع‌ترین و شدیدترین یا هیجان‌انگیزترین اتفاق‌ها هم از جایشان تکان نمی‌خورند.

○ **حالا که برای ما شب است.**

* **کاربرد:**

هیچ چیزی مطابق میل ما نیست. هرچه اتفاق می‌افتد، به سود دیگران و به زیان ماست.

○ **حالا که تالان* تالان است. صد تومن زیر پالان است.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ ملانصر الدین تصمیم گرفت به سفری برود. در قدیم همه با کاروان به سفر می‌رفتند. مدتی ملا صبر کرد تا کاروانی به سوی شهر مورد نظرش راه بیفتد. با کاروانیان همراه شد. بارو بنه ناچیزی داشت و صدتومان پول نقد. از قضا در میان راه دزدان به کاروان حمله کردند و هر جنس به دردبخوری که کاروانیان داشتند، از آن‌ها به زور گرفتند. ملانصر الدین که از قبل فکر حمله دزدها به کاروان را کرده بود، صدتومان پولش را زیر پالان الاغش پنهان کرده بود. دزدها، بعد از جمع کردن اموال شروع کردند به جست‌وجو در جاهایی که ممکن بود کاروانیان اموال قیمتی خود را پنهان کرده باشند. به هیچ‌کس رحم نکردند. همه سوراخ سنبه‌ها را هم گشتند. ملانصر الدین که هم ترسیده بود و هم خیلی عصبانی بود. با ناراحتی فریاد زد: «حالاکه تالان تالان است، صد تومن زیر پالان است.»

دزدها که بدون جست‌وجو به پول زیادی رسیده بودند پول ملا را از زیر پالان درآوردند و رفتند.

* **کاربرد:**

اگر کسی از اوضاع پیش‌آمده خیلی ناراحت شود و کارش به جایی برسد که دیگر حساب برنامه و سود و زیانش را نکند، این مثل به کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● آب که از سرگذشت، چه یک وجب، چه صد نی.

□ **معنای لغت:**

* تالان تالان: ظاهراً بی‌معنی است، اما در اینجا به معنی شلوغی و غارت به کار رفته است.

○ **حالا که ماست نشد، شیر بده.**

□ **توضیح:**

این مثل، حکایتی دارد؛ می‌گویند پسری به سختی حرف می‌زد و موقع حرف زدنش زبانش می‌گرفت. او را فرستادند تا ماست بخرد. در دکان هرچه کرد بگوید ماست، نتوانست و گفت: «ما...ما...»

آخر خودش هم خسته شد و گفت: «حالا که نشد، شیر بده!»

* **کاربرد:**

این مثل در مورد افرادی استفاده می‌شود که هر کاری را ساده و بی‌قید انجام می‌دهند و اگر در هنگام کار با مشکلی روبه رو شوند، تلاشی برای حل مشکل نمی‌کنند؛ بلکه کار یا هدف را تغییر می‌دهند تا کارشان به آسانی انجام شود.

○ **حالا که می‌خوام به تو بدهم، گیرت نمی‌آورم. وای به وقتی که بخواهم از تو پس بگیرم.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مورچه اسبی بزرگی رفت و در لانه مورچه‌های معمولی و فریاد زد: «گرسنه‌ام چیزی به من بدهید بخورم، بعداً به شما پس می‌دهم.» مور چه‌ای دلش سوخت و چیزی برایش آورد. امّا از آنجاکه مورچه اسبی آرام و قرار ندارد. تا رسید، رفته بود. این اتفاق چند بار تکرار شد. یک روز مور چه‌ای چسبید به پای مور چه‌ای گفت: «حالاکه می‌خوام به تو چیزی بدهم، گیرت نمی‌آورم وای به روزی که بخواهم طلبم را از تو پس بگیرم.»

✱ **کاربرد:**

دربارهٔ کسی که آرام و قرار ندارد و هر لحظه چیزی می‌گوید و چیزی می‌خواهد، امّا روی حرفش نمی‌ایستد، این مثل گفته می‌شود.

○ **حالا من میو!**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی ملانصر الدین سفره‌ای پهن کرده بود و مشغول خوردن غذا بود. گربه‌ای کنار سفره نشست و شروع کرد به میو میو کردن.

ملا نگاهی به گربه کرد و لقمه‌ای جلو او گذاشت. همین که خواست لقمهٔ بعدی را برای خود بردارد، گربه باز هم شروع کرد به میومیو کردن. ملا دوباره لقمه آماده را به گربه داد و هنوز خود لقمهٔ بعدی را در دهان نگذاشته بود که گربه باز هم میومیو کرد. این کار آن قدر تکرار شد که ملانصر الدین از جا بلند شد، گربه را جای خود نشاند و خود به جای گربه نشست و گفت: «حالا من میو!»

✱ **کاربرد:**

وقتی موقعیتی پیش بیاید که شخصی احساس کند دیگران باعث از بین رفتن حق او یا ضرر و زیانش شده‌اند، در حالی که خود از فرصت پیش آمده بیشترین بهره‌برداری را کرده‌اند، به شوخی از این مثل استفاده می‌کند.

○ **حالت سوخته دل را سوخته دل می‌داند.**

حال دست بریده را دست بریده می‌داند.

○ **حال دست بریده را دست بریده می‌داند.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد، می‌گویند پادشاهی دستور داد دست کسی را قطع کنند. با این که دست بریده شده خیلی درد داشت، امّا دست بریده از درد به خود می‌پیچید و حرفی نمی‌زد. در راه او به کسی رسید که دست او را هم بریده بودند. ناگهان فریادش بلند شد و گریه و زاری کرد. از او پرسیدند که چرا تا حالا گریه و زاری نمی‌کردی، گفت: «شماها که دستتان بریده نشده، حال و روز مرا نمی‌فهمیدید، امّا به این دست بریده که رسیدم، همدرد پیدا کردم.»

* **کاربرد:**

تا کسی بلایی به سرش نیامده باشد، نمی‌تواند مشکل به بلاافتاده را درک کند.

■ **مشابه:**

● به دریا رفته می‌داند مصیبت‌های توفان را

○ **حَدّمان قصاب بود، ما را به فعله گری چه کار؟**

* **کاربرد:**

این مثل را کسی به کار می‌برد که از وضع زندگی و کار خودش ناراضی است. عقیده دارد که کارهای مهمتری از او ساخته است و شایستگی داشتن زندگی بهتری را داشته است، اما از قضای روزگار به چنان وضع نامناسبی گرفتار شده است.

○ **حرام خوری، آن هم شلغم؟!**

* **کاربرد:**

این مثل درباره کسانی به کار می‌رود که برای رسیدن به چیزی بی‌ارزش، دست از چیزهای باارزشی برداشته‌اند.

○ **حرصِ زیاد، جوانمرگی می‌آورد.**

□ **توضیح:**

داشتن آرامش روحی و سلامت جسمی، یکی از شروط طول عمر است. این آرامش و راحتی روحی، علاوه بر سلامتی جسمی و بهداشت و دوری از بیماری، به کمک قناعت و ساده زیستی به دست می‌آید.

* **کاربرد:**

اگر زیاد برای مال و مقام دنیا حرص بخوری، عمرت کوتاه می‌شود. کمتر حرص بخور و کمتر طمع داشته باش تا زندگی طولانی‌تر و سالم‌تری داشته باشی.

○ **حرف از دهان درآید، گرد جهان برآید.**

* **کاربرد:**

اگر می‌خواهی حرفی را بزنی، هوشیار باش که ممکن است این حرف تو دهان به دهان بچرخد و همه از آن باخبر شوند. در بیان اسرارت احتیاط کن و هرچیز را به هر کسی نگو.

■ **مشابه:**

● هر که راز خود به گوشی باز گفت ترجمان از صد زبان خواهد شنفت*

● اگر گفتن سیم** باشد، خاموشی زر*** است.

● زبان کشیده نگه دار تا زیان نکنی.

□ **معنای لغات:**

* شنفت: شنید

** سیم: نقره
*** زر: طلا

○ **حرف بد تا لحد* با آدم است.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند شیرگری** در جنگل به هیزم‌شکنی بر خورد. حمله کرد تا او را از هم بدرد و بخورد. هیزم شکن گفت: «سالهاست توی جنگل هیزم‌شکنی می‌کنم و هیچ حیوانی به من حمله نکرده حالا هم که قرار است خورده شوم از بدشانسی گیر شیرگر افتاده‌ام.»

شیر از خوردن هیزم‌شکن دست برداشت و گفت: «با تبرت بکوب وسط سر من!» هیزم شکن با تبر سرشیر را شکافت و با عجله فرار کرد. بعد از مدتها، یک بار دیگر شیر به هیزم‌شکن بر خورد. هیزم‌شکن خیلی ترسید، امّا شیر گفت: «بیا جلو ببین، جای زخم تبرت خوب شده، امّا زخم زبانی که بر دل من کاشته‌ای هنوز خوب نشده است.»

* **کاربرد:**

زخم زبان و حرف بدتأثیر پایدار و دردناکی دارد.

■ **مشابه:**

● زخم زبان بدتر از زخم شمشیر است.

□ **معنای لغات:**

* لحد: گور، قبر
** گر: کچل، کسی که مویش ریخته شده.

○ **حرف پیشکی، مایهٔ شیشکی.**

* **کاربرد:**

بعضی افراد قبل از روبه رو شدن با شخصی یا جریانی، دربارهٔ آن به قدری خیالبافی می‌کنند که وقتی با واقعیت روبه‌رو می‌شوند و می‌بینند همه چیز غیر از خیال‌ها و آرزوهایشان بوده است، سخت سرخورده و ناامید می‌شوند. هنگامی که بخواهند به کسی هشدار دهند که از پیش حرفی نزن؛ خیالبافی نکن صبرکن ببین واقعیت چیست و...از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **حرف تو دهان من می‌گذاری؟!**

* **کاربرد:**

اگر کسی بخواهد سخنی را که مورد نظر ما نیست و عقیده‌ای را که به آن اعتقاد نداریم، به زور از طرف ما بگوید و اصرار داشته باشد که ما هم تأیید کنیم، این مثل را به نشانهٔ اعتراض به او می‌گوییم.

○ **حرف حرف می‌آورد، باد برف می‌آورد.**

✵ **کاربرد:**

۱ـ هر اتفاقی دلیل و علتی دارد.

۲ـ وقتی حرفی زده می‌شود، به دنبال آن حرف دیگری هم می‌آید.

○ **حرف حق را باید زیر لحاف گفت.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند شاهی با دلقک خود شطرنج بازی می‌کرد. شاه باخت و دلقک پیروز شد. شاه خشمگین شد و تمام مهره‌های شطرنج را یک به یک بر سر دلقک بیچاره کوبید و گفت: «حالا یک دست دیگر بازی می‌کنیم تا ببینم چه کسی می‌تواند به من کیش بدهد! دلقک بیچاره دوباره به بازی نشست. این بار وقتی آخرین مهره را جابه‌جا کرد، به گوشه‌ای پناه برد و تعدادی لحاف روی سرش کشید و گفت: «کیش، کیش»

شاه که با تعجب به حرکات دلقک نگاه می‌کرد، جلو رفت و پرسید: «چرا این طور می‌کنی. زیر لحاف چرا رفته‌ای؟»

دلقک از همان زیر گفت: «قربانت شوم، کیش شده‌اید، حرف حق را باید زیر لحاف گفت تا در امان ماند!»

✵ **کاربرد:**

این مثل به تمسخر یا شوخی هنگامی گفته می‌شود که به دلیل بدبودن اوضاع و شرایط یا ناامنی، نتوان حقیقت را بیان کرد و به زبان آورد.

○ **حرف خودت را کجا شنیدی؟ آن جا که حرف مردم را.**

✵ **کاربرد:**

اگر در جمعی حضور داشتی که پشت سرکسی حرف می‌زدند و از او غیبت می‌کردند، بدان که برای این جمع، غیبت کردن و حرف زدن پشت سر تو هم آسان است.

■ **مشابه:**

● هر که سخن دیگران به تو آرد، سخن تو به دیگران برد.

● هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد　　بی‌گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد

○ **حرف را باید هفت مرتبه قورت داد.**

✵ **کاربرد:**

هنگامی که کسی حرف ناعاقلانه‌ای می‌زند یا سخنی می‌گوید که باعث ناراحتی یا فتنه و آشوب می‌شود، این ضرب‌المثل را خطاب به او به کار می‌برند، زیرا این مثل، به این معنی است که قبل از این که حرفی را به زبان بیاوری، خوب فکر کن، صبر کن، همهٔ جوانب کار را در نظر بگیر، آن وقت لب به سخن بازکن.

○ **حرف مرد یکی است، تا حالا گفتم آره، حالا می‌گویم نه!**
قول مرد یکی است، تا حالا می‌گفتم آره، حالا می‌گویم نه!

○ **حرف مفت نزن!**
□ **توضیح:**
این مثل داستانی تاریخی دارد؛ می‌گویند اولین خط تلگراف در ایران در زمان میرز املکم خان ناظم الدوله و در زمان سلطنت ناصر الدین شاه قاجار، در سال ۱۲۷۴ هق ر اه‌اندازی شد. این خط به وسیلهٔ معلمان و شاگردان دار الفنون بین قصر گلستان و باغ لاله‌زار کشیده شد، تا مدت‌ها مردم عادی نسبت به این پدیده بدگمان بودند و آن را باور نمی‌کردند و آن را به خرافات و شیاطین نسبت می‌دادند.
وزیر تلگراف وقت- مرحوم علیقلی خان مخبر الدوله- به خاطر جلب توجه مردم و از بین بردن ذهنیت غلط آن‌ها، تصمیم گرفت یکی- دو روز تلگراف به صورت رایگان باشد و مردم هرچه را که می‌خواهند، به وسیله تلگراف به هر جا که مایل باشند، مخابره کنند. مردم ابتدا با شک و تردید و بعد با خیال راحت شروع کردند به حرف زدن و تلگراف فرستادن! آن‌ها هر چه که به فکرشان می‌رسید، برای فامیل و خویشان خود در تمام ایران مخابره کردند و این حرف‌های مفت یا رایگان، از حالت سلام و احوالپرسی و شوخی طنز گذشت.
بعد از آن روزهای تلگراف مفت و مجانی، یک روز مردم دیدند که بالای در ادارهٔ تلگراف تابلویی زده‌اند
که روی آن نوشته شده از امروز به بعد، «حرف مفت» قبول نمی‌شود.
✱ **کاربرد:**
وقتی که کسی سخنان بیهوده و بی‌معنی برزبان می‌راند یا پرگویی می‌کند، برای ساکت کردن او این مثل را به کار می‌برند.

○ **حرف‌هایت مفت، کفش‌هایت جفت.**
□ **توضیح:**
رسم این است که هنگام خروج میهمان از خانه به احترام او کفش‌هایش را جفت می‌کنند و در کنار هم قرار می‌دهند یا در پوشیدن کت یا پالتو به او کمک می‌کنند. به عبارتی جفت کردن کفش نوعی خداحافظی محترمانه است.
✱ **کاربرد:**
وقتی کسی از طرف مقابل به شدت عصبانی شود و دیگر تحمل سخنان و توضیحات او را در مورد خاصی که باعث درگیری است، نداشته باشد، این مثل را به کار می‌برد یعنی دیگر تحمل حرف‌های بیهودهٔ تو را ندارم، بفرما برو! این جا را ترک کن.
■ **مشابه:**
● راه باز، جاده دراز.

○ **حرمت امامزاده با متولی‌اش است.**

□ **توضیح:**

معمولاً اماکن مقدس و زیارتی، مسؤول یا مسؤولانی دارند که نگهداری از آن مکان به عهدهٔ آنان است. مسؤولیت یک متولی، برنامه‌ریزی، مدیریت صحیح و پیش‌بینی نیاز ز ائر ان و همچنین سعی در ایجاد امکانات رفاهی، بهداشتی و امنیتی مکان مورد نظر است. در صورتی که موارد فوق رعایت نشود یا با بی‌اعتنایی و بی‌توجهی همر اه باشد، کسانی که به زیارت حرم می‌آیند خود ر ا مقید به رعایت هیچ قانون و قاعده‌ای نمی‌بینند یا از رفتن به زیارت آن جا چشم می‌پوشند.

✱ **کاربرد:**

اگر نزدیکان و اطرافیان، حرمت را رعایت نکنند و احترام لازم را به جا نیاورند، از غریبه‌ها نباید انتظار احترام داشت.

○ **حریف، حریف خود را می‌شناسد.**

✱ **کاربرد:**

۱ – این مثل را هنگامی به کار می‌برند که هیچ کدام از دو طرف دعوا نتواند بر دیگری پیروز شود و جنگ و جدال همچنان ادامه داشته باشد.

۲ – وقتی کسی با استفاده از هوش و ذکاوت خود، مانع از زیان رساندن دیگری به خودش بشود، می‌گویند: «حریف، حریف خود را...»

■ **مشابه:**

● کور شود بقالی که مشتری خود را نشناسد.

○ **حساب به دینار*، بخشش به خروار**.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند یک روز فقیری به در خانه تاجری رفت تا پولی به عنوان صدقه به او بدهند. در پشت در شنید که تاجر با افر اد خانوادهٔ خودش دعوا می‌کند که چر ا فلان چیز کم‌ارزش ر ا دور ریخته‌اند. فقیر حساب کار خودش ر ا کرد و گفت: «وقتی با افر اد خانواده‌اش سر یک چیز کم‌ارزش دعوا می‌کند، دیگر چه انتظاری باید داشته باشم که چیزی به من ببخشد؟!»

اتفاقاً تاجر در همان لحظه از خانه خارج شد. مرد فقیر ر ا دید و از او پرسید: «چه می‌خواهی؟»

فقیر گفت: «کمک و صدقه می‌خواستم؛ اما حالا نمی‌خواهم.»

تاجر گفت: «چر ا؟!»

فقیر گفت: «آخر من حرف‌هایی ر ا که با افر اد خانواده‌ات می‌زدی، شنیدم.»

تاجر خندید و مبلغی پول به فقیر داد و گفت: «حساب به دینار، بخشش به خروار.»

✱ **کاربرد:**

ممکن است آدم توانگری در عین این که حساب و کتاب دقیق‌دارایی خود را دارد، در زمان

مناسب، بی‌دریغ و بی‌حساب بخشش بکند. در این صورت آن حساب و کتاب دقیق، به نظر عده‌ای که قصد سودجویی و سوءاستفاده از دارایی او را دارند، خوش نمی‌آید؛ آن وقت این مثل در مورد آن شخص توانگر و دقیق در حساب و کتاب، به کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● حساب حساب، کاکا برادر.

□ **معنای لغت:**

* دینار: از اجزای پول در زمان قدیم که در مقایسه با واحدهای فعلی، بسیار کم و ناچیز است.

** خروار: واحد وزن، معادل ۳۰۰ کیلوگرم.

○ **حسابت را کف دستت می‌گذارم.**

آشی برایت بپزم که یک وجب روغن رویش باشد.

○ **حساب، حساب است، کاکا برادر.**

✹ **کاربرد:**

در معامله یا خرید و فروش، حساب‌ها باید دقیق و درست باشد و برادری یا خویشاوندی نباید موجب شود که در معامله سهل‌انگاری کنیم. حساب به جای خود، برادری هم به جای خود.

■ **مشابه:**

● برادری به جا، بزغاله یکی هفتصد دینار. (هفت صنار)

● حساب به دینار، بخشش به خروار.

● یاری یاری است و حساب، حساب.

○ **حساب زندگی‌ات می‌خواهی؟ دست همسایه‌هاست.**

✹ **کاربرد:**

دیگران بیشتر از خود آدم مواظب رفتار و مشکلات و دارایی‌های آدم هستند.

○ **حساب منفعت‌هایش را می‌کند!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند بازرگانی به سفر رفت و شاگرد نادان و کم‌تجربه‌اش را به جای خود گذاشت. دلال‌ها و کلاه‌برداران از نبودن بازرگان استفاده کردند و تمام اجناس دکان او را از شاگردش به قیمتی خیلی بالاتر از قیمت اصلی به صورت نسیه خریدند و هنگامی که بازرگان از سفر برگشت، دید که دکانش خالی است و اثری از اجناس دکانش نیست. از شاگردش پرسید: «جنس‌ها را چه کرده‌ای؟» شاگردش با غرور و خوشحالی گفت: «همه را به قیمت‌های گران فروختم.»

بازرگان گفت: «پول جنس‌ها کو؟»

شاگرد گفت: «نسیه فروخته‌ام.»

بازرگان گفت: «به چه کسانی فروخته‌ای؟»

شاگرد گفت: «خریداران را نمی‌شناسم.»

کاسه‌ای ماست، جلو دست بازرگان بود. بازرگان با عصبانیت کاسه ماست را برداشت و برسر شاگردش کوبید. سرشاگرد زخمی شد و سرخی خون با سفیدی ماست و سبزهٔ صورت شاگرد درهم آمیخت. بازرگان از دیدن این صحنه خنده‌اش گرفت. شاگرد که هنوز نمی‌دانست چه دسته گلی به آب داده گفت: «باید هم بخندی، چون حساب منفعت‌هایت را می‌کنی.»

❋ **کاربرد:**

هنگامی که کسی از شدت ناراحتی و عصبانیت خنده‌اش بگیرد، یا نداند که در برابر زیانی که یک آدم ساده‌لوح به او زده چه واکنشی باید نشان بدهد، می‌گویند: «حساب منفعت‌هایش را می‌کند.»

○ **حسابش با کرام‌الکاتبین * است.**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از بیت زیر است:

تو پنداری که بدخو رفت و جان بُرد؟ حسابش با کرام‌الکاتبین است

❋ **کاربرد:**

وضع بدی دارد. حسابی به دردسر افتاده. آخر کار جز رسوایی و گرفتاری، هیچ نصیبش نخواهد شد.

■ **مشابه:**

● کلاهش پس معرکه است.

□ **معنای لغت:**

* کرام الکاتبین: هم به معنی جبرئیل فرشتهٔ وحی است، هم به معنی خداوند.

○ **حسنک به هیمه* نمی‌رفت، بردندش!**

❋ **کاربرد:**

دربارهٔ کسی که تنبل بوده و حالا با تعجب می‌بینیم مشغول انجام کاری است که قبلاً انجام نمی‌داده، می‌گوییم: «حسنک به هیمه نمی‌رفت، بردندش.»

□ **معنای لغت:**

* به هیمه رفتن: رفتن به صحرا برای گردآوری هیزم

○ **حسنی به مکتب نمی‌رفت. وقتی می‌رفت، جمعه می‌رفت.**

□ **توضیح:**

مکتب یا مکتبخانه، محل آموزش و تحصیل کودکان در زمان‌های قدیم بود.

* **کاربرد:**

اگر کسی بخواهد کاری را که تا به حال انجام نداده، در زمانی انجام دهد که نامناسب است و هیچ آدم عاقلی آن کار را در آن زمان انجام نمی‌دهد، به طعنه این مثل را خواهد شنید.

■ **مشابه:**

● تخم نکرد، روزی هم که کرد، توی کاهدان.

○ **حسنی را خواب برده، گردو را آب برده.**

* **کاربرد:**

این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که به جای تلاش و کار و کوشش، تنبلی و خواب و سستی را در پیش می‌گیرند و توقع دارند که مزد یا بهره‌ای هم به دست بیاورند؛ در حالی که روزی جز با تلاش و زحمت به دست نخواهد آمد.

■ **مشابه:**

● هر کسی که خواب است، حصه‌اش * در آب است.

● از تو حرکت، از خدا برکت

□ **معنای لغت:**

* حصه: سهم، قسمت، روزی

○ **حق با علی (ع) است، امّا پلو معاویه چرب‌تر است.**

* **کاربرد:**

این مثل را به کنایه در مورد افرادی می‌گویند که از حق و ناحق بودن کسی یا جریانی خبر دارند و در دل، حق را می‌شناسند و ستایش می‌کنند، امّا در عمل با ستمکار و ناحق کنار می‌آیند و همکاری می‌کنند.

○ **حکایت اصغر غده است.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی ساده‌لوح به نام «اصغر» غده‌ای بزرگ در پیشانی داشت. این غده چهرهٔ او را بسیار زشت کرده بود و باعث شده بود عده‌ای نام او را «اصغر غده» بگذارند و در هر کوی و برزن سر به سرش بگذارند و بخندند. اصغر غده بیچاره نزد جراحی رفت و از او خواست تا غده را از پیشانی‌اش بردارد. جراح غده را برداشت. اصغر شاد و خندان به خانه بازگشت، به امید این که دیگر هیچ کسی به او اصغر غده نگوید، اما از همان روز، دوستانش او را «اصغر بی‌غده» صدا زدند!

* **کاربرد:**

۱ـ بسیاری از مردم عادت دارند با سلیقه خود برروی مردم القاب مختلف بگذارند که البته در بیشتر مواقع هم این القاب خوشایند افراد نیست. وقتی کسی از لقبی که دیگران به تمسخر به او داده‌اند، دچار رنج و عذاب بشود، می‌گویند: «حکایت اصغر غده است.»

۲ـ بعضی‌ها تلاش می‌کنند که اصل و نسب و موقعیت گذشتهٔ خود را فراموش کنند و وضعیت خود را از یاد دیگران هم ببرند؛ اما هرچه می‌کنند، نمی‌شود.

○ **حکایت میهمانی این بابا شده حکایت میهمانی روباه و کلاغ.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روباهی کلاغی را به میهمانی دعوت کرد و برایش روی یک سنگ صاف آش ریخت. فردا کلاغ روباه را دعوت کرد و برایش توی کاسهٔ بوتهٔ خاری آش ریخت.

✱ **کاربرد:**

وقتی میزبانی از میهمان خود به خوبی پذیرایی نکند، می‌گویند: «حکایت میهمانی این بابا شده...»

○ **حکایت موش است و قالب پنیر.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی از روزها دو موش تکه‌ای پنیر پیدا کردند. خواستند آن را به دو قسمت مساوی تقسیم کنند؛ ولی نتوانستند. یکی از آن‌ها گفت: «بیا این تکه پنیر را هر دو بخوریم تا تمام شود.»

دیگری نپذیرفت و گفت: «نه، این عادلانه نیست. ممکن است یکی بیشتر بخورد و یکی کمتر. بهتر است کسی را پیدا کنیم که تقسیم کردن بلد باشد.» موش‌ها هر دو به فکر فرو رفتند تا کسی را برای تقسیم کردن پنیر پیدا کنند. ناگهان یکی از موش‌ها با خوشحالی گفت: «فهمیدم. نزدیک خانهٔ ما گربه‌ای زندگی می‌کند که مدتی است یک پایش را از دست داده و به هیچ موشی حمله نمی‌کند. به انصاف و درستکاری هم معروف است. بیا پنیر را پیش او ببریم تا به دو قسمت مساوی تقسیم کند.»

موش‌ها پنیر را برداشتند و پیش گربه رفتند. گربه گفت: «من برای تقسیم کردن پنیر به دو قسمت مساوی، احتیاج به ترازو دارم.»

او پوست دو نصفه نارنج را برداشت و با نخ و سیخ یک ترازو درست کرد. پنیر را با دست به دو قسمت کرد و هر یک را در یک کفهٔ ترازو گذاشت. یک طرف سنگین‌تر بود. پنیر قسمت سنگین را برداشت و یک گاز به آن زد و کمی از آن را خورد. دوباره پنیرها را وزن کرد. این بار کفهٔ دیگر سنگین‌تر بود. باز هم پنیر سنگین را برداشت و کمی از آن را خورد. دوباره وزن کرد، باز یکی سنگین‌تر بود و کفه پایین‌تر رفت و گربه تکه‌ای از آن را خورد. این کار آن قدر ادامه پیدا کرد که جز دو قسمت بسیار ناچیز در دو کفهٔ ترازو، چیزی باقی نماند. گربه نگاهی به موش‌ها کرد و گفت: «در عمرم پنیری این قدر نامیز ان ندیده بودم. کار بسیار دشواری بود. این دو تکهٔ کوچک هم مزدکار من.»

باقی پنیرها را هم در دهان گذاشت و خورد و موشها متعجب و عصبانی، بدون آن که ذرّه‌ای از پنیر را خورده باشند، برگشتند.

✱ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که دو نفر برای حل مشکلی یا رفع اختلافی، نزد کسی بروند

که برخلاف انتظار، آن شخص نه تنها مشکلی را حل نکند، بلکه گرفتاری جدیدی هم بـه گرفتاری آن‌ها اضافه کند.

○ **حکیم * کسی است که به سرش آمده باشد.**

● **کاربرد:**

تنها کسی که تجربهٔ کار یا مشکلی را پشت سر گذاشته می‌تواند دربارهٔ آن قضاوت کند.

□ **معنای لغت:**

* حکیم: دانشمند، پزشک، آدم آگاه.

○ **حلال * زاده نمی‌بیند.**

● **کاربرد:**

به شوخی وقتی بخواهند بگویند که چیزی وجود خارجی ندارد و در اصل هیچ‌کس قادر به دیدن آن نیست، از این مثل استفاده می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* حلال زاده: فرزندی که حاصل ازدواج شرعی یک زن و مرد باشد.

○ **حلوای آهک می‌شود پخت، نمی‌شود خورد.**

● **کاربرد:**

بعضی از کارها انجام می‌شود، ولی نتیجه یا بهره‌ای از آن نمی‌توان برد. وقتی بخواهند کسی را از انجام کار بی‌فایده‌ای منصرف کنند، این مثل را به کار می‌برند.

○ **حلوای تن تنانی، تا نخوری ندانی.**

□ **توضیح:**

گاهی تجربه در زندگی بالاترین آگاهی‌ها را به انسان می‌دهد؛ چنان که هیچ چیزی جای آن را نمی‌گیرد. حلوای تن‌تنانی، نام نوعی حلوا است که در عراق می‌پزند که پختن آن نیا تجربهٔ زیادی دارد. مسافرانی که برای زیارت نجف و کربلا به آن کشور می‌رفتند از مزهٔ این حلوا تعریف زیادی می‌کردند، اما آخرش هم می‌گفتند که باید این حلوا را بخوری تا مزه‌اش را بفهمی.

● **کاربرد:**

۱ـ این مثل هنگامی به کار می‌رود که بخواهند به کسی بگویند امتحان کن، تجربه کن، بعد خودت خواهی فهمید که آنچنان که فکر می‌کردی، نبوده. وقتی خودت چیزی را تجربه کنی، می‌فهمی که فایده و ضررش چیست.

۲ـ وقتی از رؤیایی و شیرین بودن اتفاقی یا چیزی حرف به میان می‌آید و حاضران حاضر به پذ ش آن نیستند، این مثل برای بیان این که برای درک موضوع، حتماً باید تجربه کرد، به

کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● به دریا رفته می‌داند مصیبت‌های طوفان را.

● دست شکسته درد دست شکسته را می‌داند.

● شنیدن کی بود مانند دیدن؟!

○ **حمام بی‌عرق نمی‌شود.**

زاییدن بی‌درد نمی‌شود.

○ **حمام ده را به بوق چه کار؟!**

□ **توضیح:**

در قدیم، روستاها دارای امکانات کمی بودند، برای مثال فقط یک حمام در روستا وجود داشت که در شبانه روز، مدتی به مردها و مدتی به زن‌ها اختصاص داشت. ساعت خاص مردانه یا زنانه توسط بوق یا فریاد زدن کسی که مسؤول این کار بود، اعلام می‌شد.

✽ **کاربرد:**

معنی این مثل این است: چرا این قدر سر و صدا راه انداخته‌ای؟ این کار کوچک که این همه سر و صدا و شلوغی ندارد. این محل کوچک و بی‌اهمیت که این قدر سروصدا لازم ندارد.

○ **حمام رفتن، عرق کردن هم دارد.**

زاییدن بی درد نمی‌شود

○ **حمام می‌روی بمال، مسجد می‌روی بنال*.**

✽ **کاربرد:**

هرجا که می‌روی، باید اعمال و رفتارت مناسب با آن مکان باشد. هرجا که می‌نشینی، رفتارها و گفتارت باید مناسب مخاطبان و جمعی که در آنجا حضور داری، باشد و اگر غیر از این باشد، در نظر دیگران، به صورت انسانی نادان و غیرمنطقی جلوه می‌کنی.

□ **معنای لغت:**

* بنال: گریه و زاری کن، ناله کن.

○ **حمام نرفتن بی‌بی* از بی‌پدری است!**

□ **توضیح:**

در قدیم، به علت کمبود امکانات مختلف، رسم بود که بیشتر مردم از حمام‌های عمومی استفاده می‌کردند و تعداد انگشت‌شماری از مردم یک محله یا شهر، دارای حمام‌های خانگی بودند. البته حمام‌های عمومی، هنوز هم در شهرها و روستاها برقرار است. برای رفتن به حمام، تجهیزات و لوازم شخصی لازم بود که هر

کس آن‌ها را همراه خود می‌برد. این تجهیزات و وسایل در مورد خانم‌ها، بیشتر بود و آن‌ها باید وسایل خود و کودکانشان را به همراه می‌بردند.

* **کاربرد:**

اگر او کاری انجام نمی‌دهد، امکانات و وسایلش را ندارد؛ وگرنه همهٔ حرف‌ها و دلیل‌هایش بهانه است. او وسیلهٔ اصلی را ندارد که کار را انجام دهد؛ اما وانمود می‌کند که علاقه‌ای به انجام آن کار ندارد.

□ **معنای لغت:**

* بی‌بی: کلمه برای نامیدن خانم‌ها، به خصوص در قدیم.

○ **حنایت پیش ما رنگی ندارد.**

* **کاربرد:**

۱ـ گاهی آدم‌ها از کسی، در مورد خاصی ناامید می‌شوند؛ حالا این ناامیدی، یا از روی بی‌اعتمادی از آن شخص است یا آن شخص در مورد وظیفه‌ای که باید انجام می‌داده، بارها کوتاهی کرده است. در چنین موردهایی می‌گویند دیگر حنایش پیش من رنگی ندارد.

۲ـ دیگر روی حرف و قول تو که بارها گفته‌ای و زیر قولت زده‌ای، اصلاً حساب نمی‌کنم.

○ **حنای زیادی را به پاشنه می‌مالند.**

□ **توضیح:**

حنا گیاهی است دارویی که از آن ماده‌ای قرمز رنگ به دست می‌آید. این ماده برای شستن موی سر و تقویت آن، رنگ کردن موها و مقاوم کردن پوست دست و پا استفاده می‌شود. همچنین در قدیم برای آرایش عروس‌ها به کار می‌رفت. یا در روزهای عید و جشن، مقداری حنا بر ناخن‌ها یا دست می‌گذاشتند. حنا در صنعت هم کاربرد دارد.

* **کاربرد:**

۱ـ کسانی که مال و ثروت بسیار دارند، در خرج کردن و استفاده از آن اسراف می‌کنند. این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که از دارایی خود درست و بجا استفاده نمی‌کنند و گاه موجب اسراف و هدر رفتن آن می‌شوند.

۲ـ هرچیزی اگر زیاد در دسترس باشد، ارزش واقعی خود را از دست می‌دهد.

■ **مشابه:**

● پیه زیادی را به پاشنه می‌مالند.

○ **حوالهٔ * (وعدهٔ) سر خرمن ** می‌دهد!**

□ **توضیح:**

در قدیم، رسم بودکه مزد یا حقوق کارگر ان و دهقانان را در هنگام جمع‌آوری محصول می‌دادند. بر ای این کار، صاحب زمین با دهقان یا کارگر، قر ار می‌گذاشت که هنگام جمع‌آوری محصول یا «خرمن» مقدار معینی از همان محصول یا پول آن ر ا به کارگر و یا دهقان بدهد. گاهی ارباب بر سر این مزد، ناحقی می‌کرد و مزد آن‌ها ر ا نمی‌داد یا کمتر از حد قول و قر ار می‌داد.

✱ **کاربرد:**

هرگاه کسی هنگام دادن طلب کسی یا مزد و حق او، وعده‌های دور بدهد و شخص بداند که این وعده، پایه و اساس ندارد و شخص وعده دهنده می‌خواهد امروز و فردا بکند تا از زیر بار کار یا دادن طلب شانه خالی کند، این مثل را به کار می‌برد و به این معنی است که می‌دانم طلبم را نمی‌دهد.

■ **مشابه:**

● حواله روی یخ می‌نویسد (می‌دهد)!

□ **معنای لغات:**

* حواله: پول یا جنسی که به وسیلهٔ نوشته‌ای یا کاغذی، به کسی می‌دهند تا برود از کسی یا جایی، بگیرد. این کاغذ یا نوشته دارای مهلت یا زمان معینی است.

** خرمن: محصول غلّه یا هر چیزی که روی هم انباشته و جمع شده باشد؛ مانند خرمن گندم، جو و...

○ **حوضی که آب ندارد، قورباغه می‌خواهد چکار؟**

✱ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که برای کاری بی‌حاصل و بی‌سود، تجملات و هزینه‌های فرعی بسیاری متحمل بشویم.

■ **مشابه:**

● تاریکی و اشارهٔ ابرو؟!

● وسمه * بر ابروی کور؟!

● سر کچل و عرقچین **؟!

□ **معنای لغات:**

* وسمه‌کشیدن: آرایش کردن و سیاه کردن.

** عرقچین: کلاه نخی سفید رنگی که به صورت سوراخ‌دار بافته می‌شود.

○ **حوضی که ماهی نداره، قورباغه توش سپهسالاره.**

✱ **کاربرد:**

وقتی آدم‌های توانا و کارآمد در جایی که باید حضور داشته باشند، پیدایشان نشود و نتوانند

کاری را که شایستگی‌اش را دارند به عهده بگیرند، آدم‌های کم لیاقت و ناتوان جای آن‌ها را خواهند گرفت.

○ **حوض را که ساختی، قورباغه خودش پیدا می‌شود.**

✹ **کاربرد:**

اگر شرایط و موقعیت مناسب برای انجام کاری فراهم شود، بسیاری از کارها درست و به موقع پیش می‌رود. مهم این است که قدم اول را برداریم و به درست‌شدن کارها امیدوار باشیم.

■ **مشابه:**

● تو پای به راه در نه و هیچ مپرس　　　خود راه بگویدت که چون باید رفت

○ **حیا به چشم است.**

چشم که به چشم می‌افتد، شرم می‌کند.

○ **حیا را خورده، آبرو را قورت داده (قی کرده).**

✹ **کاربرد:**

بسیار بی‌آبرو و بی‌شرم است. بی‌ادبی و جسارت را به حدی رسانده که هر ناسزایی را به زبان می‌آورد و از هیچ کس و هیچ چیز شرم ندارد.

■ **مشابه:**

● شرم را خورده، آبرو را قی کرده.
● روی خود را با آب مرده‌شوخانه شسته است.
● شرم و حیا را قورت داد، یک قلپ هم رویش.

○ **حیای خود را با نان و ماست خورده.**

حیایش را خورده، آبرو را قورت داده. (قی کرده)

○ **حیف از طلا که خرج مطلا* کند کسی.**

✹ **کاربرد:**

۱ – وقتی چیزی را که اصل است و ارزشمند، برای چیزی بی‌ارزش و کم‌بها صرف کنند، از این مثل استفاده می‌شود.

۲ – اگر انسانی ارزشمند، وقت و سرمایه خود را صرف انسانی ناسپاس و بی‌ارزش کند، این مثل را به کار می‌برد.

□ **معنای لغت:**

* مطلا: هر چیزی که پوششی از طلا داشته باشد.

○ **حیف، بابام بود که مُرد.**

❋ **کاربرد:**

وقتی کسی به دلیل از دست دادن چیزی تأسف بخورد و غمگین باشد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود. این مثل به این نکتهٔ مهم اشاره دارد که نباید برای از دست دادن چیزهای مادی و بی‌ارزش دنیا غمگین بود؛ چون از دست دادن همه چیز، جبران‌ناپذیر است؛ به غیر از مرگ و از دست دادن عزیزان.

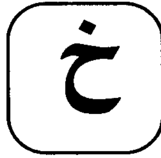
○ **حیله‌جو(گر) را بهانه بسیار است.**

❋ **کاربرد:**

کسی که بخواهد کاری را انجام ندهد، بهانه و علت برای این کار زیاد دارد. او می‌تواند برای این تنبلی و از زیر کار دررفتن، دلیل‌ها و بهانه‌های مختلفی پیدا کند.

■ **مشابه:**

● آدم تنبل، عقل ده تا وزیر را دارد.



○ **خار است نخست، بار خرما.**

□ **توضیح:**

درخت خرما، پس از کاشته شدن، تا چند سال ثمر ندارد و پس از چند سال مراقبت و نگهداری، خرما می‌دهد. ثمرهٔ خرما، ابتدا به صورت خوشه‌هایی سوزنی شکل است که بعد از چند ماه، تبدیل به خرمای شیرین می‌شود. صاحبان نخل از زمان کاشت نهال تا چیدن خرما، زحمت و رنج زیادی را تحمل می‌کنند.

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهند کسی را به صبر و تحمل تا رسیدن نتیجه و حاصل کاری، دعوت کنند و از فکر کردن به نتیجه زودرس که احتمالاً منفی هم است، دور کنند، این مثل را به کار می‌برند تا او را به داشتن صبر و تحمل و پشتکار تشویق کنند.

○ **خار با خرماست.**

هر گلی خاری است.

○ **خاطر آیینه را آهی مکدّر* می‌کند.**

□ **توضیح:**

هنگامی که سطح آیینه تمیز و صاف باشد، به محض این که کسی در نزدیکی آن نفس بکشد، اثر بخار نفس، سطح آیینه را می‌پوشاند.

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل در مورد کسانی به کار می‌رود که دل صاف و روشنی دارند و کوچک‌ترین مسأله یا ناراحتی باعث رنجش و کدورت آن‌ها می‌شود و به همین شکل، خیلی زود هم اثر رنجیدگی و ناراحتی از خاطرشان پاک می‌شود و کینه‌ای به دل نمی‌گیرند.

۲ـ به طعنه و تمسخر درباره آدم‌های زود رنج، این مثل را به کار می‌برند.

□ **معنای لغت:**

* مُکَدّر: کدر، تیره، تاریک

○ **خاک بَر سَر کرد!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی تاریخی دارد؛ می‌گویند در روزهای خلافت عبدالملک مروان از آل امیّه، قطری بن الفجا رئیس خوارج بود. او از نام آوران و گردنکشان عرب بود که در فصاحت و سخنرانی هم سرآمد دیگران به‌شمار می‌آمد. قطری از ترس حجاج بن یوسف ثقفی والی عراق، با جمعی از خوارج به طبرستان فرار کرد و در پناه اسپهبد فرخان در دماوند اقامت کرد. اسپهبد او را پذیرفت و دستور داد کسی به او آزار نرساند. در فصل زمستان و سوز و سرما، قطری در پناه اسپهبد زندگی کرد؛ اما همین که فصل بهار شد، قطری محبت‌های اسپهبد را فراموش کرد و فرستاده‌ای را پیش اسپهبد فرستاد و او را به دین خود خواند و گفت که اگر قبول نکنی، باید آمادهٔ جنگ باشی.

اسپهبد فرخان به اطراف دماوند آمد و منتظر کمک حاکمان دست نشاندهٔ خود در گیلان و طبرستان ماند. در این مدت، قطری هم به مال و اموال مردم حمله می‌کرد و مال فراوانی به دست آورده بود. در این زمان، خبر به قدرت رسیدن قطری، به گوش حجاج رسید. او سپاه بزرگی را به سرپرستی سفیان بن کلبی به جنگ او و مقابلهٔ با خوارج فرستاد. وقتی سفیان کلبی به وی رسید، اسپهبد فرخان نامه‌ای برای او نوشت و گفت: «جنگیدن در این حوالی برای تو دشوار است. من تو را کمک می‌کنم. تو هم در مقابل برای من کاری کن.» سفیان پذیرفت. آن‌ها با هم قرار گذاشتند که در مقابل کمک اسپهبد، سفیان با طبرستان کاری نداشته باشد. قطری و سپاه اسپهبد در اطراف سمنان با یکدیگر رو به رو شدند. قطری در این جنگ، شکست خورد و سر از تنش جدا شد. اسپهبد سر کشته شده‌ها را همراه غنائم برای سفیان فرستاد. سفیان هم آن‌ها را پیش حجاج بن یوسف فرستاد و اشاره‌ای به کمک‌های اسپهبد نکرد و خود را فاتح جنگ و شکست دهندهٔ خوارج معرفی کرد. حجاج که از شهامت قطری و قدرت او خبر داشت، در خشم شد. او فرستاده‌ای را همراه یک خروار خاک و یک خروار طلا به سوی وی فرستاد و فرمان داد که فرستاده‌اش رسیدگی کند که اگر سفیان راست می‌گوید و خودش به تنهایی خوارج را شکست داده، بار طلا را به او بدهند و اگر درست نگفته باشد، خاک‌ها را به او بدهند. فرستادهٔ حجاج پس از تحقیق و بررسی متوجه حقیقت شد و به دستور حجاج، خاک‌ها را بر سر سفیان ریخت. این واقعه از آن زمان به صورت عبارت «خاک بر سرکردن» مثل شد.

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل در مورد کسی که خودش را با دست خودش گرفتار کرده و به میان مشکلات انداخته، به کار می‌رود.

۲ـ کسی که دنبال راه و چاره مشکل خود است، اما راهی پیدا نمی‌کند، می‌گوید: «چه خاکی بر سرم بکنم؟!»

○ **خاک، به امانت خیانت نمی‌کند.**

□ **توضیح:**

در میان مسلمانان، رسم است که اگر کسی فوت کرد، جسد او را به خاک می‌سپارند. این رسم، علاوه بر فواید بهداشتی، حکمت‌های فراوان دیگری هم دارد.

✸ **کاربرد:**

۱ـ این مثل در مورد کسانی به کار می‌رود که امانتدار نیستند. در حقیقت به چنین کسی گفته می‌شود که خاک ـ یعنی همان موجود بی‌ارزش و خوار ـ امانتدار است و تو ای انسان! با همه قدرت روحی و ارزش‌های والای خود، باید امانتدار باشی.

۲ـ وقتی آدم فقیر و بی‌چیزی چیزی شبیه گنج پیدا کند یا کشاورزی که روی زمین زحمت زیادی کشیده، محصولات خوبی به دست آورد، این مثل را به کار می‌برند.

○ **خاک رَمه*، چشم گرگ را روشن می‌کند.**

□ **توضیح:**

همیشه غبار و خاک باعث آزار چشم می‌شود و معمولاً در هوای غبار آلود، قدرت دید چشم کم می‌شود.

✸ **کاربرد:**

باتوجه به توضیح بالا، بعضی مواقع اوضاع و احوال بد به نفع خیلی‌ها تمام می‌شود؛ به‌طوری که می‌توانند از این آشفتگی و برهم ریختگی اوضاع به بهترین نحو بهره‌برداری کنند؛ مثل گرد و خاکی که بر اثر عبور یک گله بلند می‌شود و گرگ متوجه حضور گلهٔ گوسفند در منطقه‌ای می‌شود. این مثل وقتی به کار می‌رود که کسی از اوضاع آشفته، به نفع خود بهره‌برداری کند.

■ **مشابه:**

● گَردِ گله، توتیای** چشم گرگ است.

□ **معنای لغات:**

* رَمه: گله

** توتیا: نوعی ماده که خاصیت ضدعفونی کننده دارد و از آن برای شست وشوی چشم و پلک استفاده می‌شود.

○ **خاکشیر مزاج است.**

□ **توضیح:**

خاکشیر گیاهی است خودرو که از دانه‌های آن نوعی شربت تهیه می‌شود که خواص دارویی بسیار دارد و با هر طبعی سازگار است.

✸ **کاربرد:**

۱ـ این مثل بیشتر در مورد افرادی به کار می‌رود که بسیار خوش‌رو و در معاشرت و گفت‌وگو با دیگران خوش‌زبان و سازگار هستند و به راحتی و با هر روحیه‌ای خود را هماهنگ

می‌کنند و رابطه‌ای خوب برقرار می‌کنند.

۲ـ در مورد کسانی که همه چیز می‌خورند و اصلاً نمی‌گویند که این غذا را دوست دارم، آن یکی را دوست ندارم، این مثل به کار می‌رود.

○ خاکشیر* نبات که به حلقم نکرده‌ای!**

□ توضیح:

در قدیم، در زمانی که داروهای شیمیایی به فراوانی و گوناگونی امروز نبود، بیشتر امراض ساده در خانه و به کمک موادی مانند نبات، خاکشیر، عناب، زیره و ... درمان می‌شد و خانم‌های خانه‌دار همیشه مقداری از این مواد در خانه داشتند و به بیمار می‌دادند.

❋ کاربرد:

این مثل در جواب کسی به کار می‌رود که ادعا دارد به دوست یا قوم و خویش خود به خوبی رسیدگی کرده است. شخصی با گفتن این مثل به ادعا کننده می‌گوید که تو زیاد هم با من مهربانی نکرده‌ای و در هنگام نیاز، کاری برایم انجام نداده‌ای.

□ معنای لغات:

* خاکشیر: دانه‌های ریزی که از گیاهی به همین نام به دست می‌آید و خاصیت دارویی دارد.

** نبات: ماده‌ای شیرین که از شکر و آب به دست می‌آید و به دلیل غلظت مادهٔ شیرین و شکل خاص درست شدن آن، خاصیت درمانی دارد.

○ خاله را می‌خواهند برای درز و دورز*.

❋ کاربرد:

اگر نسبت به کسی احترام و محبتی دارند، به دلیل این است که به او نیازمند هستند؛ به خاطر همین، سعی می‌کنند او را راضی نگه دارند تا بیشترین استفاده را از او ببرند.

□ معنای لغت:

* درز و دورز: دو کلمه بی‌معنی هستند که هر چیزی می‌شود جایشان گذاشت.

○ خان مرو شده، چنار جلو خانه‌اش را نمی‌بیند.

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی که بسیار ثروتمند بود به حکومت شهر مرو رسید. در آن‌جا مدرسه و مسجدی ساخت و اسم خودش را بر سر در آن مسجد و مدرسه نوشت و از احترام زیادی در میان مردم بر خوردار شد.

یکی از دوستان قدیمی او که وضع مالی خوبی نداشت به دیدنش رفت، اما دربان‌های خان به خانه راهش ندادند. ناچار رفت و زیر درخت چناری که جلو خانه بود نشست. به این امید که خان وقتی از خانه خارج می‌شود دوست قدیمی‌اش را ببیند و لطفی به او بکند.

چند روزی همان جا نشست. خان بارها از خانه خارج شد و به خانه برگشت، اما دوست قدیمی‌اش را که

زیر درخت چنار نشسته بود، ندید. بعد از مدتی، خان مورد غضب شاه قرار گرفت و او را از حکومت شهر مرو عزل کرد. خان، مال و دارایی و احترام اجتماعی‌اش را از دست داد و خانه‌نشین شد. دوست قدیمی‌اش به دیدنش رفت. خان از او گلایه کرد و گفت: «چرا در سال‌های گذشته که مال و ثروت و احترامی داشتم به دیدنم نیامدی؟»

دوست قدیمی، ماجرایش را تعریف کرد. خان معزول خیلی ناراحت شد و گفت: «من در آن روزها آن قدر به خود مغرور بودم که حتی چنار جلو خانه‌ام را هم نمی‌دیدم. چه رسد به کسی که زیر چنار نشسته باشد.»

❋ **کاربرد:**

درباره کسی که به مقام، ثروت یا موقعیت تازه‌ای رسیده و گذشته و دوستان قدیمی‌اش را به کلی فراموش کرده، این مثل گفته می‌شود.

○ **خان می‌بخشد، شیخ علی خان نمی‌بخشد.**

شاه می‌بخشد، شیخ علی خان نمی‌بخشد.

○ **خاله سوسکه به بچه‌اش می‌گوید: قربان دست و پای بلوری‌ات.**

❋ **کاربرد:**

وقتی مادری از فرزند خود بیش از اندازه تعریف کند و نقاط ضعف، زشتی‌ها یا ناتوانی‌های او را نادیده بگیرد، این مثل استفاده می‌شود.

○ **خانه از پای بَست* ویران است.**

□ **توضیح:**

این مثل یک مصرع از این بیت سعدی است:

خانه از پای بست ویران است   خواجه دربند نقش ایوان است

❋ **کاربرد:**

این شعر در مورد هر چیزی یا هرکسی که ظاهر و شکل زیبا، ولی درون و پایه و اساس سُست یا پوچی داشته باشد، به کار می‌رود و اشاره به این دارد که باید درون و اساس کارها و چیزها یا اندیشه درست باشد و بر طبق چهارچوب محکم و منطقی ساخته شده باشد؛ وگرنه نقش و رنگ و لعاب ظاهری چندان به کار نمی‌آید.

□ **معنای لغت:**

* پای بست: پایه و اساس، چهار چوب اصلی

○ **خانه‌ای را که دو کدبانوست، خاک تا زانوست.**

❋ **کاربرد:**

هرگاه انجام یک کار و مسؤولیت به عهدهٔ دو نفر گذارده شود، هریک از آن دو به امید دیگری از انجام مسؤولیت شانه خالی می‌کند یا در صورتی که بخواهند هر دو، مسؤولانه و پرتلاش کار را انجام دهند، درگیری و اختلاف پیش خواهد آمد.

■ **مشابه:**

● آشپز که دو تا شد، آش یا شور می‌شود یا بی نمک.

○ **خانهٔ بچه‌داری، سرکو* را باید گل میخش** کرد.**

□ **توضیح:**

معمولاً در خانواده‌هایی که تعداد بچه‌ها زیاد است، نه خوراکی در امان است، نه لوازم زینتی و شکستنی.

✵ **کاربرد:**

این مثل هنگامی به کار می‌رود که بخواهند از اوضاع خانهٔ شلوغ و پر بچه گله کنند و بگویند چیزهای مختلف را باید از دسترس بچه‌ها دور نگه داشت!

■ **مشابه:**

● بچه که راه افتاد، سرکو را هم باید گل میخ کرد.

□ **معنای لغات:**

* سرکو: هاون بزرگ سنگی

** گل میخش کرد: به وسیله میخ از دیوار آویزان کرد.

○ **خانه به آب و جارو، دختر به چشم و ابرو.**

✵ **کاربرد:**

زیبایی و برازندگی هرچیزی و هرکس باتوجه به ویژگی‌های آن سنجیده می‌شود و هرچیز که در جهان آفریده شده، در جای خود زیبایی و هماهنگی دارد.

○ **خانه پر از دشمن باشد، بهتر است تا خالی باشد.**

□ **توضیح:**

معمولاً هنگامی که تعداد ساکنان یک خانه کم باشند، آن خانه ناامن و دلگیر می‌شود و اگر مشکل و گرفتاری برایشان پیش بیاید، کسی نیست که به یاری‌شان بشتابد. چنین خانه‌ای محل مناسبی برای دزدان خواهد بود. از همه مهم‌تر این که انسان همواره میل به زندگی اجتماعی دارد و زندگی در تنهایی و انزوا او را دچار مشکلات روحی می‌کند.

✵ **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم فرد یا افرادی را تشویق به زندگی در خانواده کنیم یا کسی را از تنها زندگی کردن منع کنیم، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **خانهٔ پر شیشه را سنگی بس است.**

✵ **کاربرد:**

۱ـ مال و ثروت با کوچک‌ترین حادثه‌ای از بین می‌رود و نابود می‌شود. نباید دل به مادیّات دنیا بست.

۲ـ کسی که روحی لطیف و حساس دارد، کسی که قلبی صاف و پاک چون شیشه دارد، تاب و

تحمل فشارهای زندگی و ناملایمات اطرافیان را ندارد و با کوچک‌ترین ضربه‌ای، درهم می‌ریزد و آشفته می‌شود.

○ **خانهٔ خرس و بادیهٔ* مس؟!**

□ **توضیح:**

چنان که از معنی این مثل برمی‌آید، در خانه خرس، به لحاظ این که یک حیوان است، ظرف و آن هم ظرف و کاسهٔ مسی، یافت نخواهد شد.

* **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که از کسی چیزی را درخواست کنند که نزد او موجود نباشد، این مثل را به کار می‌برند و به این معنی است که از هرکس، کاری یا چیزی را بخواه که در حد توان یا در حد امکانات او باشد.

۲ـ وقتی کسی چیزی در خانه‌اش داشته باشد که مناسب با زندگی او نیست یا میهمانی مفصلی راه بیندازد که هزینه بسیار سنگینی به بار آورد، این مثل به کار می‌رود.

□ **معنای لغت:**

* بادیه: ظرف، کاسه

○ **خانهٔ خودت نشسته‌ای، حرف دیگران را می‌زنی؟!**

□ **توضیح:**

با این که در احادیث دینی و پند و اندرزهای اجتماعی، همیشه از غیبت و دخالت در زندگی مردم، به عنوان کاری ناپسند یاد شده است، اما این صفت زشت، دامنگیر بسیاری از انسان‌هاست.

* **کاربرد:**

۱ـ چرا وقتی که در خانه خودت هستی و می‌توانی وقتت را صرف کارها و مسائل خودت بکنی، حرف از دیگران و مسائل آن‌ها می‌زنی؟! بهتر است سرت به خانه و زندگی خودت گرم باشد.

۲ـ کسی که حرف درباره دیگران می‌زند، باید به چگونگی زندگی آن‌ها آگاه باشد. درست نیست انسان گوشه‌ای بنشیند و هر چه می‌شنود یا فکر می‌کند، بر زبان آورد.

○ **خانهٔ دروغگو آتش گرفت، هیچ‌کس باور نکرد.**

* **کاربرد:**

آن‌قدر دروغ گفته است که حرف راستش را هم کسی باور نمی‌کند.

○ **خانهٔ دوستان بروب و در دشمنان مکوب.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مرد فقیری از فقر و گرسنگی جانش به لب آمد. ناچار به خانهٔ یکی از

دوستانش رفت، گلیمی از خانه او دزدید به بازار برد تا بفروشد. خریدار گلیم را شناخت، مرد فقیر را به جرم دزدی پیش حاکم شهر برد. حاکم پس از این که ثابت شد گلیم را از خانه دوستش دزدیده دستور داد دست مرد فقیر را قطع کنند. صاحب گلیم گفت: «او دوست من است. من از او شکایتی ندارم. دستش را قطع نکنید.»

حاکم گفت: «چه رضایت بدهی، چه ندهی، طبق قانون شرع باید دست دزد قطع شود.»

صاحب گلیم که نمی‌خواست دست دوستش قطع شود گفت: «من مال و ثروتم را وقف فقرا کرده‌ام. او هم فقیر است و از مالی که وقف او و امثال او شده برده است. با این حساب دزد به شمار نمی‌آید و نباید دستش قطع شود.»

حاکم از جوانمردی صاحب گلیم در شگفت شد و گفت: «ای فقیر چرا به جای این که از خانه دوستت گلیم برداری به در خانه ما نیامدی.»

فقیر گفت: «خانهٔ دوستان بروب و در دشمنان مکوب»

حاکم دستور آزادی مرد فقیر را داد.

* **کاربرد:**

وقتی میان دو دوست مشکل و کدورتی پیش می‌آید، یکی از آن‌ها که تقصیرکار است، این مثل‌را می‌گوید تا از دوستش عذرخواهی کرده باشد و با هم دوباره صلح و دوستی کنند.

○ **خانه را روی سرش می‌گذارد.**

از دیوار راست بالا می‌رود.

○ **خانهٔ عروس، عروسی است. خانهٔ داماد هیچ خبری نیست.**

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل به شوخی هنگامی گفته می‌شود که خانوادهٔ عروس، پرشور و با نشاط مشغول تهیه و تدارک مقدمات عروسی هستند و هر لحظه را با شادی و سرور می‌گذرانند.

۲ـ وقتی مراسمی در جایی انجام شود؛ در حالی که آن مراسم باید در جای دیگری انجام می‌شد، این مثل کاربرد پیدا می‌کند.

○ **خانه قاضی گردو بسیار است؛ اما شماره دارد!**

□ **توضیح:**

قضاوت در زمان قدیم، دارای اهمیت زیادی بوده و قاضی هر شهر، در میان مردم از ارج و منزلت خاصی برخوردار بوده است. در مثل‌ها قاضی و خانهٔ او، مظهر خانه عدل و انصاف و به طور کلی، محل و مکان یک آدم با ارزش به حساب می‌آمده است.

* **کاربرد:**

۱ـ دارایی هر شخص متعلق به خود اوست و او حتماً برای آن حساب و کتاب و نظمی دارد. بهتر است تو چشمت به مال و دارایی و ثمرهٔ زحمت خودت باشد.

۲ـ وقتی کسی از آدم پولداری تقاضای بخشش بی‌حساب بکند و بگوید تو که این همه داری، مثلاً فلان مقدار را هم به من بده، به او گفته می‌شود: «*خانه قاضی گردو ...*»

○ خانه نماند بی‌کدخدا، احمد رفت و محمد به جا.

✺ کاربرد:

بالأخره ادارهٔ امور به دست کسی سپرده می‌شود. این نشد،آن یکی. این نبود، کسی دیگر هست که جایگزین او شود. این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم با رفتن کسی، کسی دیگر وظایف و کارهای او را به عهده خواهد گرفت.

○ خانهٔ پُرش، هزار تومن (هزار نفر)

✺ کاربرد:

وقتی بخواهیم از قیمت چیزی حرف بزنیم که قیمت واقعی‌اش را نمی‌دانیم، اما قصد داشته باشیم بگوییم که آن چیز خیلی هم گران نیست، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ خبر بد، پنهان نمی‌ماند.

□ توضیح

معمولاً آدم دوست ندارد خبر بدی را به دیگران بدهد؛ اما خواه ناخواه خبر به گوش دیگران خواهد رسید.

✺ کاربرد:

۱ـ وقتی کسی از چگونگی رسیدن خبر بد گلایه داشته باشد، به او گفته می‌شود: «*خبر بد پنهان نمی‌ماند.*»

۲ـ وقتی کسی نتوانسته باشد خبر بد را پنهان نگه دارد یا به صورتی بگوید که باعث رنج و زحمت دیگران نشود، به او گفته می‌شود ناراحت نباش، کاری است که شده و خبر بد پنهان نمی‌ماند.

○ خدا از دلت بپرسد.

✺ کاربرد:

۱ـ معلوم نیست که سخنانت تا چه حدی است و خواستهٔ واقعی‌ات را بیان می‌کند. خدا کند راست گفته باشی و حرفت و زبانت، بیانگر نیّت و خواستهٔ واقعی تو باشد. ممکن است شرم و خجالت مانع گفتن حرف واقعی تو شده باشد؛ و گرنه حرف اصلی‌ات چیز دیگری است.

۲ـ وقتی کسی چیزی را بخواهد، اما با داشتن آن ظاهراً مخالفت کند، برای این که به او بگوییم ما می‌دانیم که مخالفت تو جدی نیست، می‌گوییم: «*خدا از دلت ...*»

○ **خدا از دلت بشنود.**

✸ **کاربرد:**

آرزوی برآورده شدن دعای خیر است. به این معنی که ای کاش آنچه در دل داشتی و بر زبان آوردی، انجام بشود. کاش خدا همان کاری را بکند که تو گفتی.

■ **مشابه:**

● خدا از دهنت بشنود.

● خدا از زبانت بشنود.

○ **خدا این چشم را به آن چشم محتاج نکند.**

✸ **کاربرد:**

۱ـ خدا کند هیچ کس در زندگی محتاج کمک و یاری دیگران نشود؛ چرا که یاری خواستن و نیازمند بودن، باعث حقارت و زبونی فرد می‌شود؛ حتی اگر دست نیاز به سوی نزدیک‌ترین خویشاوند خود دراز کند.

۲ـ وقتی کسی نیازمند کمکی باشد و دیگران کمکش نکنند، این مثل را به کار می‌برد.

○ **خدا با زنبیل پایین نمی‌اندازد.**

✸ **کاربرد:**

باید برای رسیدن به روزی و آرزو، تلاش کرد. با تنبلی و دعا کردن، به تنهایی کاری از پیش نمی‌رود.

■ **مشابه:**

● از تو حرکت، از خدا برکت.

○ **خدا بخواهد، از نر هم می‌دهد.**

□ **توضیح:**

در طبیعت، به دنیا آوردن فرزند یا تخمگذاری، همیشه توسط جنس ماده انجام می‌شود.

✸ **کاربرد:**

اگر خدا بخواهد، هر کاری که از نظر ما بندگان غیر ممکن است، ممکن خواهد شد. در نزد قدرت خداوند، هیچ کاری غیر ممکن نیست. اراده خدا بر هر چیز قادر و تواناست.

○ **خدا برف را به اندازهٔ بام می‌دهد.**

اگر زخم شتر به خر باشد، یک ساعت هم دوام نمی‌آورد.

○ **خدا به آدم چشم داده.**

✸ **کاربرد:**

۱ـ ببین، بشناس و با آگاهی انتخاب کن، از نعمت بینایی که خداوند در اختیارت گذاشته،

استفاده کن.

۲ـ همچنین اگر کسی بدون دقت کافی کاری کرده یا چیزی خریده، این مثل را به نشانهٔ اعتراض و انتقاد خواهد شنید.

○ **خدا به آدم دست داده.**

✽ **کاربرد:**

چرا کارهایی را که باید خودت انجام بدهی، به دوش دیگران می‌گذاری و از زیر بار مسؤولیت شانه خالی می‌کنی؟! خدا به آدم دست داده!

○ **خدا پاکمان کند، بعد خاکمان کند.**

✽ **کاربرد:**

۱ـ این مثل، در واقع دعایی است به معنی این که ای کاش پیش از این که بمیریم و به خاک رویم، خداوند بخشایش خود را شامل ما کند و گناهان ما را ببخشد.

۲ـ در مورد کسی که کارهای زشتی می‌کرده، اما توبه کرده و پس از یک زندگی خداپسندانه کوتاه، از دنیا رفته است، این مثل را به کار می‌برند.

○ **خدا تنگ روزی می‌کند، اما قحط* روزی نمی‌کند.**

✽ **کاربرد:**

وقتی کسی در هنگام کمبودها و سختی‌ها دچار ناامیدی می‌شود، با گفتن این مثل، به او می‌گویند که ناراحت نباش خداوند روزی تو را خواهد رساند. گرچه ممکن است دچار سختی شوی؛ اما همهٔ این‌ها برای آزمایش و امتحان است؛ و گرنه خداوند رزق و روزی هر بنده و هر مخلوق خود را به او می‌رساند.

□ **معنای لغت:**

* قحط: کمبود شدید یا نبودن چیزی به طور کامل

○ **خدا جامه داده، کو اندام؟ نان داده، کو دندان؟**

✽ **کاربرد:**

او لایق و شایسته مال و ثروتی که در اختیار دارد، نیست. با این که ثروت بسیار دارد؛ اما نمی‌تواند از آن استفاده کند و لذت ببرد.

○ **خدا چشم داده، چاه هم داده!**

□ **توضیح:**

معمولاً کلمه و عبارت چاه و به چاه افتادن، نشانهٔ گرفتاری و پیش آمدن مشکل و سدّی بر سر راه است.

* **کاربرد:**

خداوند همه چیز را به انسان به طور یکسان داده اگر گرفتاری برای انسان پیش می‌آید، باید از عقل و هوشی که خدا به او داده، کمک بگیرد و گرفتاری و سختی را حل کند و در زندگی باید از چشم و عقل کمک گرفت و احتیاط کرد تا دچار سختی و مصیبت نشویم.

■ **مشابه:**

● خدا درد داده، دوا هم داده.

○ **خدا حافظی دعوا ندارد.**

* **کاربرد:**

میان دو نفر که باهم معامله‌ای دارند و مشترکاً کار می‌کنند، گاهی اختلافی پیش می‌آید. در این صورت یکی از آن‌ها برای این که دعوا و اختلاف ادامه پیدا نکند، می‌گوید: «*خداحافظی دعوا ندارد.*»

و با گفتن این مثل، دم از جدایی می‌زند و پایان یافتن مشارکت یا معامله را اعلام می‌کند.

○ **خدا خدایی کرده، قدرت‌نمایی کرده.**

* **کاربرد:**

وقتی بخواهند به طعنه از ضعف و بی‌هنری کسی حرف بزنند این مثل را می‌گویند.

○ **خدا خر را شناخت که شاخش نداد.**

* **کاربرد:**

خدا را شکر که فلانی توانایی‌اش را ندارد؛ وگر نه بلایی به سر همه می‌آورد که مسلمان نشنود کافر نبیند. اگر فرصتی پیدا یا مقام و موقعیتی داشت، روزگار همه را سیاه می‌کرد. بی‌دلیل نیست که می‌گویند: «*خدا خر را شناخت که شاخش نداد.*»

■ **مشابه:**

● گربهٔ مسکین اگر پر داشتی — تخم گنجشک از زمین برداشتی

● آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی — یک شکم در آدمی نگذاشتی

● سگ اگر جَلْد* بودی و فربه** — یک شکاری نماندی اندر ده

□ **معنای لغات:**

* جَلد: زرنگ، چابک

** فربه: چاق

○ **خدا درد داده، دوا هم داده.**

خدا چشم داده، چاه هم داده.

○ **خدا، درد را به اندازه طاقت می‌دهد.**

□ **توضیح:**

انسان‌ها پیش از رو به رو شدن با مشکلات، همواره از آن‌ها وحشت دارند؛ ولی هنگامی که گرفتاری برایشان پیش می‌آید، توان تحمل و حل آن گرفتاری را هم پیدا می‌کنند.

✽ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که بخواهند آدم گرفتار و بیمار را تسکین دهند یا به صبر و تحمل تشویق کنند، از این مثل استفاده می‌کنند.

۲ـ وقتی بخواهند از تحمل و طاقت زیاد کسی در برخورد با دردها و مشکلات حرف بزنند، این مثل را به کار می‌برند.

■ **مشابه:**

● خدا سرمای هر کسی را مطابق بالا پوشش می‌دهد.

○ **خدا درد را به دوستان می‌دهد.**

□ **توضیح:**

انسان‌هایی که در زندگی دارای هدف خاص و والایی باشند، کسانی که در زندگی خداجو باشند، در راه هدف و رسیدن به آن، دچار سختی‌ها و مصیبت‌های بیشتری نسبت به آدم‌های معمولی هستند. در حقیقت آن‌ها هر سختی و هر سدی را در راه رسیدن به هدف نهایی خود، عاشقانه می‌پذیرند و گله و شکایتی ندارند.

✽ **کاربرد:**

هنگامی که بلا و مصیبت سنگینی بر آدم پارسا و مؤمنی می‌رسد، این مثل برای همدردی و تسلّای او به کار می‌رود تا هم او و هم دیگران بدانند که دوستی خدا و رسیدن به او، ساده و آسان نیست و رنج‌ها و محنت‌های بسیاری دارد.

■ **مشابه:**

● هرکه در این بزم مقرب‌تر است　　　جام بلا بیشترش می‌دهند

○ **خدا دیرگیر، اما سختگیر است.**

صبر کوتاه خدا سی سال است.

○ **خدا را بنده نیست!**

□ **توضیح:**

میان خداوند و بندگانش رابطه‌ای برقرار است که اساس آن بر تواضع و فروتنی بنده نسبت به پروردگار شکل می‌گیرد.

✽ **کاربرد:**

وقتی کسی از شدت غرور و تکبر، از خود بی‌خبر شود و نسبت به همه با دیدهٔ خود خواهی

و کبر نگاه کند، این مثل را در موردش به کار می‌برند و نشان می‌دهند که او در اوج غرور و از خدا بی‌خبری است و نسبت به همهٔ بندگان خدا هم بی توجه و بی‌مسؤولیت است و به طور کلی هیچ کس را جز خودش قبول ندارد.

○ **خدا روزی‌ات را جای دیگری حواله* کند.**

□ **توضیح:**

روزی رسان همه خداوند است و کار یا افراد فقط وسیله‌ای هستند برای انجام آنچه خواست خداست.

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی دست گدایی به سوی دیگران دراز کند و توقع داشته باشد که بی‌هیچ زحمت و تلاشی مردم روزی‌اش را به او بدهند، به طعنه از این مثل استفاده می‌شود؛ بدین معنی که اشتباه آمده‌ای از ما به تو چیزی نخواهد رسید.

۲ـ به کسی که قصد داشته باشد با پررویی خودش را در جمعی داخل کند و سود و بهره‌ای را که حقش نیست، بگیرد، به طعنه گفته می‌شود: «*خدا روزی‌ات را ...*»

□ **معنای لغت:**

* حواله کردن: سپردن، واگذار کردن

○ **خدا روزی دهد، روزی ستاند*.**

□ **توضیح:**

شادی‌ها، غم‌ها، دارایی‌ها و زیبایی‌هایی که زندگی به انسان می‌دهد، تا ابد پایدار نیستند. یک روز از بین می‌روند.

✱ **کاربرد:**

بعضی از آدم‌ها به فکر عاقبت خود نیستند و فکر می‌کنند هر چیزی که روزگار به آن‌ها داده، همیشگی است. این مثل، خطاب به افراد دنیاپرست و خودخواه به کار می‌رود؛ یعنی زیاد در اندیشه کم و بیش دنیا نباش. هرچه که دنیا به انسان بدهد، بالأخره آن را پس می‌گیرد؛ دارایی، شادی، زیبایی و حتی عزیزان آدم را هم می‌گیرد.

■ **مشابه:**

● جهان روزی دهد، روزی ستاند.

□ **معنای لغت:**

* ستاند (می‌ستاند): می‌گیرد، پس می‌گیرد.

○ **خدا روزی رسان است، امّا اِهنّی هم می‌خواهد.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند جمعی دور هم نشسته بودند و در مورد مهربانی خداوند با یکدیگر

گفت‌وگو می‌کردند. یکی از میان جمع گفت، «خداوند روزی‌رسان است و تلاش و کار برای به دست آوردن روزی، کاری بیهوده است؛ چرا که خداوند در هر شرایطی حق و روزی بندگانش را به آن‌ها می‌رساند.»

از میان جمع تعدادی با او مخالفت کردند و گفتند: «بی‌سعی و تلاش، خدا هم روزی نمی‌دهد.» آن مرد به دیگران گفت که هر طور شده، این موضوع را به آن‌ها ثابت خواهد کرد. به خاطر همین، تنها و بی‌هیچ خوراکی به گوشهٔ مسجدی رفت و منتظر ماند. یک روز گذشت و از غذا و روزی خبری نشد. مرد گرسنه و منتظر بود. روز دوم هم گذشت باز هم خبری نشد. طاقتش تمام شد و چیزی نمانده بود که از گفته‌اش برگردد که ناگهان مردی روستایی که برای انجام کاری به شهر آمده بود، وارد مسجد شد. مرد روستایی در شهر غریب بود. او برای خوردن نهار در گوشه‌ای از مسجد نشست و دستمال نانش را باز کرد و مشغول خوردن نان و پنیر شد. مرد که ناتوان و بی‌جان در گوشه‌ای دیگر از حال رفته بود، با دیدن نان و پنیر صبر و تحمل از کف داد و با چند سرفهٔ ساختگی، مرد روستایی را متوجه خود کرد. مرد روستایی با دیدن او به طرفش رفت و وقتی او را زار و ضعیف دید، نان و پنیرش را با او تقسیم کرد و سهمی هم به او داد. روز بعد، مرد نزد دوستانش بازگشت و همهٔ ماجرا را برای آن‌ها تعریف کرد و گفت: «حالا به شما ثابت شد که خدا روزی رسان است و ما بیهوده سعی و تلاش می‌کنیم؟»

یکی از میان جمع خندید و گفت: «حق باتوست. خدا روزی‌رسان است ؛ اما یک اِهنّی هم می‌خواهد.»

* **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی استفاده می‌شود که بی‌هیچ زحمت و تلاشی، انتظار موفقیت یا سود بردن در کاری را داشته باشد یا این که فقط با امید به خدا، منتظر پیروزی بماند و خود هیچ تلاشی نکند.

■ **مشابه:**

- با توکل زانوی اشتر ببند.
- شتری که خار می‌خواهد، گردن دراز می‌کند.

○ **خدا سرمای هرکس را به قدر بالاپوشش می‌دهد.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی از روزها، در زمان حضرت موسی (ع)، مردی در فصل زمستان به بیابان می‌رفت تا قدری هیزم جمع کند. مرد در بیابان به چوپانی برخورد که گوسفندان خود را برای چرا به آن جا آورده بود. با این که زمستان بود و هوا سرد، اما مرد چوپان پیراهن و شلوار نازکی به تن داشت و از ظاهرش معلوم بود که سرمای هوا او را آزار نمی‌دهد. مرد بعد از دیدن چوپان، تا مدت‌ها در فکر بود. تا اینکه روزی در راه به حضرت موسی (ع) برخورد که دید او برای دعا و نیایش عازم کوه طور است. مرد حکایت مرد چوپان را برای آن حضرت نقل کرد و از این پیامبر خواست تا حکمت این کار چوپان را از خداوند سؤال کند. حضرت موسی پذیرفت و به طرف کوه طور رفت و از خداوند درخواست کرد که حکمت این کار چوپان را روشن کند. خداوند به موسی (ع) ندا داد: «ای موسی، به آن مرد هیزم شکن بگو به فلان شهر برود. در آن شهر، مرد ثروتمندی است که از مال و نعمت دنیا بی‌نیاز است. ما سرمای این

چوپان را به آن مرد و گرمی و راحتی او را در زمستان به این چوپان داده‌ایم.»
وقتی حضرت موسی از کوه بازگشت، حکایت را برای مردهیزم‌شکن تعریف کرد. مرد از حضرت موسی خداحافظی کرد و به سوی آن دیار رفت. در آن شهر سراغ آن مرد ثروتمند را گرفت. مردم راه خانه او را نشانش دادند. مرد به خانه شخص ثروتمند رسید. در آنجا مشاهده کرد که خدمتکاران مرد، کرسی گذاشته‌اند و مردی با لباس‌های پشمی بسیار، زیر کرسی نشسته است و با آن همه گرما و لباس پشمی، هنوز از سرما می‌لرزد و دندانهایش به هم می‌خورد. مرد با دیدن مرد، به بهانه‌ای از آنجا دور شد و به شهر خویش بازگشت و جریان را برای حضرت موسی(ع) تعریف کرد. حضرت موسی(ع) به مرد هیزم شکن گفت: «بله، خداوند بزرگ است و این درست است که خداوند، سرما را به قدر جامه‌ای که بر تن هر کس است، می‌دهد.»

● **کاربرد:**

۱ـ این مثل وقتی به کار می‌رود که بخواهند با دادن تسلّی و آرامش به کسی، بزرگی، مهربانی و قدرت خداوند را به او یادآوری کنند.

۲ـ به کسی که از وضع خود یا اطرافیانش نگران است و این وضع را با وضعیت دیگران مقایسه می‌کند، گفته می‌شود که نگران نباش، *خدا سرما را به ...*

■ **مشابه:**

● خدا درد را به اندازه طاقت می‌دهد.

○ **خدا سومی‌اش را به خیر کند!**

□ **توضیح:**

بعضی از مردم عقیده دارند که در ترتیب آمدن بلاها و حادثه‌های بد، همیشه سه حادثه به دنبال هم می‌آیند که ممکن است خیرها نامبارک باشند و معمولاً سومی بدتر از دوتای اولی است. این عقیده، ریشه یا علت خاصی ندارد و به مرور زمان در میان مردم مرسوم و متداول شده است.

● **کاربرد:**

این عبارت، زمانی به کار می‌رود که برای کسی، دو حادثهٔ بد پی‌درپی رخ داده باشد و او با گفتن: «خدا سومی‌اش ...» آرزو و خواست قلبی خود را بیان می‌کند که اگر قرار است بازهم برایم حادثه‌ای یا اتفاقی پیش بیاید، خدا آن را به خیر بگرداند.

○ **خدا شری درست کند که خیر ما در آن باشد!**

● **کاربرد:**

هرچه می‌شود بشود. هر بلایی سر هرکس می‌آید، بیاید. مهم این است که ما سود ببریم.

○ **خدا گربه را دید، پرش نداد و گرنه نسل گنجشک ور می‌افتاد...**

● **کاربرد:**

خدا خر را شناخت و شاخش نداد.

○ **خدا میان دانهٔ گندم هم خط گذاشته است.**

□ **توضیح:**

ز ان دو نیم است دانه گندم	که یکی خود خوری، یکی مردم

(مکتبی)

تمام بندگان خداوند حق استفاده از نعمت‌های خدا را دارند. هرکس حق دارد به اندازهٔ سهم و تلاش خود از این نعمت‌ها بهره‌برداری کند. خداوند در آفرینش هر چیز، حتی در دانهٔ گندم، عدل و مساوات را اصل قرار داده است.

✱ **کاربرد:**

وقتی شخصی طمعکار به آنچه سهم و حق اوست، راضی و قانع نباشد و بخواهد به سهم یا حق دیگران تجاوز کند، از این مثل استفاده می‌کنند تا او را از این کار، باز دارند.

○ **خدا نجار نیست، اما در و تخته را خوب بهم جور می‌کند.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ هر چیزی درست همان جایی است که باید باشد.

۲ـ این دو نفر (بیشتر زن و شوهر) خیلی به یکدیگر شبیه هستند و به دردهم می‌خورند.

○ **خدا پنج انگشت را یکسان نیافریده.**

□ **توضیح:**

اگر خوب به انگشتان دست و چگونگی کار آن‌ها دقت کنیم، می‌بینیم که هرکدام دارای قد و اندازه و شکل خاصی هستند آن‌ها در عین تفاوت، همه لازم هستند و به کمک هر پنج تای آن‌هاست که انسان قادر به انجام کارهای مختلف است. انگشتان دست، نمونهٔ خوبی برای تفاوت آفرینش و در عین حال، نیاز آدم‌ها به یکدیگر است.

✱ **کاربرد:**

این مثل خطاب به آدم‌ها، به خصوص به پدران و مادرانی است که میان فرزندانشان تفاوت قائل می‌شوند و یکی را بر دیگری برتری می‌دهند یا از یکی از آن‌ها ناراضی هستند و به این معنی است که فرزندان هرکس یا به طور کلی همه آفریده‌های خداوند، با هم تفاوت‌هایی دارند و هرکدام بر طبق خواست خداوند، دارای استعدادها و توانایی‌های گوناگونی هستند.

○ **خدا هرچه داده، پس می‌گیرد.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی در غم از دست دادن مالی یا عزیزی و یا قدرت و توانایی، غمگین و پریشان باشد، از این مثل استفاده می‌شود و بدین طریق به او یادآوری می‌شود که در این جهان، هیچ

چیز جاودان و ماندنی نیست و همهٔ نعمت‌ها، امانت خداوند است.

○ **خدا یک جو*شانس بدهد.**

✸ **کاربرد:**

دربارهٔ کسی که لیاقت و شایستگی رسیدن به مقام و موقعیت خاصی را ندارد؛ اما از خوش اقبالی به آن مقام رسیده است، گفته می‌شود، خدا یک جو شانس بدهد.

□ **معنای لغت:**

* یک جو: خیلی کم، به اندازه یک دانه جو

○ **خدا یک جو عقل بدهد.**

✸ **کاربرد:**

وقتی از کسی کارهای غیر عاقلانه ببینند یا حرف‌های غیر عادی بشنوند، می‌گویند: «خدا یک جو عقل بدهد!» تا غیر مستقیم به او گفته باشند که کار و حرفش عاقلانه و پسندیده نیست.

○ **خر آخور خودش را گم نمی‌کند.**

□ **توضیح:**

در فرهنگ عامه، خر حیوانی نادان و کم عقل است. با این که این حیوان همیشه یار و همراه انسان در کارهای سخت بوده؛ ولی متأسفانه همین بارکشی و سخت کار کردن او، به ضررش تمام شده و او را حیوانی نادان معرفی کرده!

✸ **کاربرد:**

کسی که همیشه در پی سود و منافع شخصی خود است؛ خوب می‌داند برای به دست آوردن آن چه کند و چه راهی را در پیش بگیرد و معمولاً کمتر اشتباه می‌کند.

■ **مشابه:**

● کور به کار خود بیناست.

○ **خرابی بصره، آبادی بغداد.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی تاریخی دارد؛ می‌گویند در سال ۱۴ هجری، اعراب نیاز به شهرهایی داشتند که پایگاه نظامی آنان هم بشود. این بود که شهر بصره را ساختند. در طول شش ماه بصره و کوفه بسیار آباد شدند. این دو شهر در زمان امویان به پایتختی برگزیده شدند.

پس از حدود یک قرن و نیم، به فرمان منصور، دومین خلیفه عباسی، بغداد پایتخت شد و رفته رفته بصره مرکزیّت و رونق خود را از دست داد و از آن به بعد شهر بغداد روز به روز آبادتر می‌شد و بصره روز به روز

خر اب‌تر.

* **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم اگر جای آباد شده، به قیمت خراب شدن و نابودی جایی دیگر است. یا اگر کسی ثروتمند شده، به دلیل فقیر شدن عده‌ای دیگر است.

■ **مشابه:**

● دیواری بریزد تا چاله‌ای پر شود.

○ **خر ار جل* ز اطلس** بپوشد، خر است.**

□ **توضیح:**

گر چه انسان همیشه باید از نظر پوشش و وضع ظاهری تمیز و آر استه باشد؛ اما این آر استگی باید همر اه با اندیشه و خرد و سخنان زیبا و بیان شیرین و خلق و خوی خوب نیز باشد تا همهٔ اینها در مجموع به اعتبار و شخصیت او بیفز ایند؛ وگرنه ظاهر زیبا؛ اما درون و مغز پوچ و تهی، با یکدیگر سازگاری ندارند.

* **کاربرد:**

آدم پست و فرومایه و بی‌دانش، هر چقدر هم که به وضع ظاهر خود توجه کند و بخواهد خود را خوب جلوه بدهد، از گفتار و حرکاتش معلوم می‌شود که بی‌مایه و جاهل است.

■ **مشابه:**

● تن آدمی شریف است به جان آدمیّت　　　نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

(سعدی)

● اگر زر بپوشی، اطلس بپوشی، همان کنگر فروشی.

● خطی زشت است که به آب زر نوشته است.

□ **معنای لغات:**

* جُل: پوششی درشتباف و سخت که بر پشت خر و چهارپایان می‌نهند.

** اطلس: پارچه نرم، حریر، پارچه‌ای زیبا و لطیف

○ **خر با زدن اسب نمی‌شود.**

* **کاربرد:**

۱ـ با تنبیه کاری از پیش نمی‌رود.

۲ـ اصل آدم‌ها تغییر نمی‌کند.

○ **خر برفت و خر برفت و خر برفت.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند درویشی خری داشت. روزی خسته از ر اه سفر، به خانقاهی* رسید. الاغش

را به خادم** سپرد و وارد خانقاه شد. درویش‌هایی که در آن خانقاه زندگی می‌کردند، خیلی فقیر و گرسنه بودند. پنهان از صاحب الاغ، خر را فروختند و با پول آن غذا خریدند. دور هم نشستند و درویش مسافر را هم بر سر سفره‌شان میهمان کردند. آنچه با پول الاغ خریده بودند خوردند و آشامیدند پس از غذا، با شور و شوق، ضرب به دست گرفتند و نواختند. درویش‌ها به شوق آمدند و مشغول سماع*** شدند. در آن حال، با هم یک صدا می‌خواندند: «خر برفت و خر برفت و خر برفت ...»

درویش مسافر هم غافل و بی‌خبر از همه چیز، همصدا با دیگران می‌خواند: «خر برفت و خر برفت و خر برفت ...»

صبح شد. درویش‌ها یک به یک رفتند. درویش آمادهٔ سفر شد. از خانقاه بیرون آمد؛ ولی خر را ندید. از خادم سراغ خر را گرفت. خادم گفت: «شب که شد، درویش‌ها به من حمله کردند و به زور خر را گرفتند و بردند و فروختند.»

درویش بیچاره گفت: «خر را به تو سپرده بودم.»

خادم گفت: «آنان چند نفر بودند و من تنها، چه می‌توانستم بکنم؟»

درویش گفت: «لااقل می‌آمدی به من می‌گفتی.»

خادم گفت: «آمدم که بگویم، دیدم خودت هم مثل آن‌ها آواز سر داده‌ای که خر برفت و خر برفت و خر برفت. فکر کردم خودت از همه چیز آگاهی و خر را بخشیده‌ای!»

درویش بر سر زد و روی زمین نشست و گفت: «آنان می‌خواندند و من هم سر ذوق آمدم و بی‌آن که بدانم چه می‌گویند با آنان همصدا شدم!»

*** کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کسی ناآگاهانه و از روی حماقت، با جمعی همصدا و همراه شود و در پی این همراهی، زیان و صدمه‌ای ببیند، از این مثل استفاده می‌شود. تقلید از روی نا آگاهی همیشه موجب ضرر و زیان است.

۲ـ وقتی کسی به امید رسیدن به سودی با گروهی همراه شود. اما آن گروه سرش کلاه بگذارند درباره‌اش این مثل را به کار می‌برند.

■ مشابه:

● خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد.

□ معنای لغات:

* خانقاه: محل اجتماع و عبادت درویش‌ها

** خادم: خدمتکار، خدمتگزار

*** سماع: آواز، سرود، آوازی پرشور که حال شنونده را دگرگون کند.

○ خربزه تا زمستان بی‌لک نمی‌ماند.

□ توضیح:

در قدیم، رسم بود که برخی از میوه‌ها مانند خربزه، هندوانه و انگور را به شکل‌های خاص در محل‌های

خنکی که بیشتر شامل انباری یا زیر زمین خانه‌ها بود، نگهداری می‌کردند تا در فصل زمستان و به خصوص شب چله، از آن‌ها استفاده کنند چون زمان نگهداری این میوه‌ها طولانی می‌شد، ممکن بود آسیب هم ببینند و قابل استفاده نباشند.

کاربرد:

این مثل زمانی به کار می‌رود که بخواهند بگویند عمر طولانی، کار بزرگ و سخت، دوستی و همنشینی طولانی و چیزهایی مانند اینها به دلیل طول زمان، ممکن است آسیب ببینند و بسیار کم اتفاق می‌افتد که طول زمان بر پدیده‌ها اثر نگذارد.

○ خربزه شیرین نصیب شغال می‌شود!

کاربرد:

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که چیزی زیبا یا ارزشمند در اختیار کسی باشد که شایستگی آن را ندارد یا برای آن ارزش و اهمیتی قائل نیست.

■ مشابه:

- سیب سرخ برای دست چلاق.

○ خربزه می‌خوری یا هندوانه؟ هر دووانه!

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند کسی به کنار بوستان دوستش رفت. دوستش به او تعارف کرد و گفت: «خربزه می‌خوری یا هندوانه؟»

او که هر دو را دوست داشت و نمی‌خواست بگوید هم خربزه می‌خورم و هم هندوانه، از ترکیب این دو اسم کلمهٔ تازه‌ای ساخت و گفت: «هر دووانه!»

و خندید صاحب باغ فهمید که باید برای میهمانش، هم خربزه بیاورد، هم هندوانه.

کاربرد:

این سؤال و جواب، در هنگامی که کسی در مورد انتخاب دو چیز بدون خجالت و رودربایستی، هر دو را طلب می‌کند، گفته می‌شود ؛ جوابی رک و صریح، در مورد انتخاب هر دو چیز.

○ خر به پیغام آب نمی‌خورد.

□ توضیح:

گاهی انسان‌ها بر اثر گرفتاری یا تنبلی، کار خود را به عهدهٔ دیگران می‌گذارند و با پیغام و گفت‌وگو و خواهش، قصد دارند کارشان را پیش ببرند که بیشتر وقت‌ها ناموفق هستند.

کاربرد:

اگر می‌خواهی کاری به نتیجه برسد، باید خودت دنبال آن را بگیری. با به امید دیگران بودن یا تقاضا کردن و پیغام دادن، نمی‌توانی امید به انجام کار داشته باشی.

○ **خر بیار و باقلا* بار کن.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند کشاورزی باقلای زیادی را که درو کرده بود یک جا خرمن کرد و کنارش خوابید. از قضا دزدی از راه رسید و کیسه‌ای آورد و مشغول پر کردن کیسه از خرمن باقلا شد. کشاورز از خواب بیدار شد و با دزد درگیر شد. دزد پر زور بود و کشاورز را به زمین زد و روی سینه‌اش نشست. کشاورز که دید زورش به دزد نمی‌رسد، گفت: «حالا که زور داری برو خر بیار و باقلا را بار کن و ببر.»

❋ **کاربرد:**

۱ـ این مثل هنگامی به کار می‌رود که بخواهند بگویند آن قدر بی‌آبرویی، دردسر و شلوغی به وجود آمده که اندازه ندارد و فقط باید منتظر باشی و ببینی که گرفتاری‌ها از راه برسند.

۲ـ حالا که آن اتفاق افتاد، منتظر باش تا ببینی چه اتفاق‌های ناخوشایند دیگری به دنبال آن پیش خواهد آمد.

□ **معنای لغت:**

* باقلا: گیاهی با دانه‌های خوراکی که مصرف غذایی دارد.

○ **خر پی دم می‌گشت، دو گوشش را از دست داد.**

بیچاره خر آرزوی دم کرد نایافته دم دو گوش گم کرد.

○ **خر پیر و افسار رنگین؟**

سر پیری و معرکه‌گیری؟

○ **خر تب می‌کند، سگ سینه پهلو.**

❋ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی در هوایی گرم، لباسی ضخیم و گرم بپوشد، به شوخی به او می‌گویند: «خر تب می‌کنه، سگ ...»

۲ـ وقتی دو نفر در یک شرایط مساوی، به کار یا واکنش متفاوت دست بزنند، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **خرج که از کیسه میهمان بُوَد حاتم طایی شدن آسان بُوَد**

□ **توضیح:**

حاتم طایی نام مردی بود از قبیلهٔ «طی» که به بخشش و جوانمردی و سخاوت مشهور بود. در مثل‌ها و داستان‌های ایرانی از او بسیار نام برده شده است.

❋ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی از پول و دارایی دیگران ببخشد یا خرج کند و با

این کار، بخواهد خود را بخشنده و سخاوتمند نشان دهد.

■ **مشابه:**

● از کیسهٔ خلیفه می‌بخشد.

○ **خر چه داند قیمت نقل و نبات. (زعفران)**

✱ **کاربرد:**

۱ـ هرگاه بخواهند شایسته نبودن کسی را برای کاری یا وسیله‌ای به زبان بیاورند، می‌گویند: *«خر چه داند ...»*

یعنی او شایستگی و فهم و درک این چیز را ندارد. او قدر این مورد با ارزش را نمی‌داند. وقتی که کسی به اهمیت حال و روزش پی نبرد و از روی نادانی برای موقعیت و امکانات خود ارزشی قائل نشود، این مثل را می‌گویند.

۲ـ این مثل به طعنه و به صورت تحقیرآمیز در مورد کسی گفته می‌شود که قدر نعمت‌ها یا خانواده و آشنایان خود را نمی‌داند و آنچه را که سزاوار است، در مورد آن‌ها به جا نمی‌آورد.

○ **خر خالی، یورتمه می‌رود.**

□ **توضیح:**

یورتمه رفتن به معنی دویدن و تند رفتن است. البته دویدنی که با بی‌خیالی و شادمانی همراه باشد. معمولاً حرکت آهنگین و با شتاب اسب‌ها را یورتمه رفتن می‌گویند؛ ولی گاهی الاغ‌ها هم یورتمه می‌روند.

✱ **کاربرد:**

۱ـ آدمی که عقل و شعور درست و حسابی نداشته باشد و مغزش خالی باشد، توی هر حرف و بحث و کاری خودش را وارد می‌کند.

۲ـ وقتی کسی گرفتاری نداشته باشد، سبکبار است و تندتر از دیگران حرکت می‌کند و به مقصد می‌رسد.

۳ـ کسی که برنامه نداشته باشد و فکر عاقبت کارها را نکرده باشد. بدون حساب خودش را به درد سر می‌اندازد.

○ **خر، خرابی می‌رساند، گوش گاو را می‌برد.**

گنه کرد در بلخ آهنگری — به شُشتر زدند، گردن مسگری

○ **خر خسته و خداوند ناراضی!**

✱ **کاربرد:**

«خداوند» در اینجا به معنی صاحب الاغ است. وقتی کاری انجام دهندهٔ آن و اطرافیانش را

کلافه و خسته کند و سودی هم نرساند می‌گویند: «*خر خسته و خداوند ناراضی*.»

○ **خر خفته جو نمی‌خورد.**

✹ **کاربرد:**

این مثل حکایت از آن دارد که برای به دست آوردن هر چیز، باید تلاش کرد، هوشیار بود و زحمت کشید. بی‌رنج و زحمت، هیچ‌چیز به دست نمی‌آید.

■ **مشابه:**

● اسب دونده، جو خودش را زیاد می‌کند.

● هرکه خواب است، روزی‌اش در آب است.

● هر که چَرَد، چَمَد* و هرکه خسبد، خواب بیند.

● از تو حرکت، از خدا برکت.

● گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟

● روزی به قدم است.

● تا شب نروی، روز به جایی نرسی.

● شتر که خار بخواهد، گردنش را دراز می‌کند.

□ **معنای لغت:**

* چَمَد: با ناز و خرامان راه رود.

○ **خر خود را سوار است.**

خر خودش را می‌راند.

○ **خر خورده که تب کرده.**

ناخوش خر خورده

○ **خر خودت را هین کن! (بران)**

✹ **کاربرد:**

۱ـ در کار ما دخالت نکن، فکر کار خودت باش.

۲ـ برو فکر مشکلات خودت باش، تو که نمی‌توانی از پس مشکلات خودت برآیی، چرا آمده‌ای و دربارهٔ رفع مشکلات ما حرف می‌زنی؟!

○ **خر خودش را می‌راند.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ بی‌توجه به شرایط و اوضاع و احوال، حرف خود را می‌زند یا کاری را که می‌خواهد، انجام می‌دهد.

۲ـ به فکر کار و سود خودش است و با دیگران کاری ندارد.

■ **مشابه:**

● یک منِ خودش را آرد می‌کند.

● خر خود را سوار است.

○ **خر دادم و خرما گرفتم.**

کتم را دادم و کیسه توتون گرفتم.

○ **خر داده و زر داده و سر داده.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند در روزگاران گذشته یک روز مأموران حکومت به سراغ چارواداری* رفتند و گفتند که حاکم به الاغ‌های تو احتیاج دارد تا مالیات دولتی را از روستاها جمع کند.

چاروادار که کارش اجاره دادن الاغها بود گفت: «من این الاغ‌ها را احتیاج دارم، با آن‌ها کار می‌کنم و پول در می‌آورم.»

مأموران گفتند: «پس باید تا فردا بیست سکّهٔ طلا بدهی تا با آن الاغ‌های دیگران را اجاره کنیم و الّا به زندان می‌روی»

چاروادار قبول کرد. تا فردا هر چه تلاش کرد نتوانست بیشتر از پانزده سکه فراهم کند. فردا که شد پانزده سکّه را به مأموران داد، اما آن‌ها بعد از گرفتن سکّه‌ها عصبانی شدند و کشان کشان او را به حضور حاکم بردند تا در زندان بیندازند. مأموران الاغ‌هایش را هم که دیگر بی‌صاحب شده بودند، با خود بردند.

در راه وقتی مردم می‌دیدند که چاروادار را کشان کشان و کتک زنان به طرف قصر حاکم می‌بردند و الاغ‌هایش را هم تصاحب کرده‌اند، به یکدیگر می‌گفتند: «خر داده و زر داده و سر داده»

✱ **کاربرد:**

این مثل در مورد افرادی گفته می‌شود که هنگام گرفتاری‌ها، سعی کرده‌اند با کمترین هزینه مشکل خود را رفع کنند. اما از بخت بد یا به دلیل خسیسی، به روزگار بدی دچار شده‌اند و هزینه سنگینی پرداخته‌اند.

■ **مشابه:**

● هم پیاز را خورده هم چوب را.

□ **معنای لغت:**

* چاروادار: کسی که تعدادی الاغ داشت و آن‌ها را برای بارکشی و سفر به دیگران اجاره می‌داد.

○ **خر را با نمد* داغ می‌کنند.**

□ **توضیح:**

معمولاً پوششی که بر پشت خر انداخته می‌شود، از نمد و جنسی شبیه آن است. نمد و جنس سخت آن، برای تهیه چنین پوششی مناسب است.

✹ کاربرد:

۱ـ این مثل، برای بیان نهایت حیله‌گری و فریبکاری دیگران به کار می‌رود و حکایت از کسی دارد که حیله و فریبکاری خویش را بسیار ماهرانه و بدون آن که از ظاهر کار چیزی معلوم باشد، انجام می‌دهد. در واقع، چنین کسی برای انجام هرکاری، از راهی مناسب وارد می‌شود.

۲ـ انجام هر کاری، روش و وسیله مناسب خودش را می‌خواهد.

□ معنای لغت:

* نمد: بافته و پوششی از پشم و موی چهار پایانی مانند شتر و بز که بسیار سخت و خشن است و برای پوشش چهارپایان و ساختن وسایلی مانند زیرانداز و بالاپوش به کار می‌رود.

○ خر را گم کرده، پی پالانش (نعلش) می‌گردد.

✹ کاربرد:

وقتی کسی چیزی مهم و ارزشمند را از دست داده باشد ولی افسوس چیزهای کوچک و بی‌ارزش را بخورد یا بی‌آن که متوجه باشد چه ضرر بزرگی دیده، برای چیزهای کم ارزش غصه‌دار و نگران باشد، می‌گویند: «خر را گم کرده پی‌پالانش می‌گردد.»

○ خر را به عروسی می‌برند، برای این که هیزم بارش کنند.

✹ کاربرد:

حضور هر کسی در یک جای مهم، دلیل بر بزرگی و اهمیت او نیست.

○ خر را ول کرده پالانش را چسبیده.

زورش به خر نمی‌رسد پالانش را می‌کوبد.

○ خر رو به طویله، تند می‌دود.

□ توضیح:

حیوانات اهلی در پایان روز، پس از تحمل بار و سختی زیاد، بر اثر غریزه، هنگامی که می‌فهمند کار پایان یافته و صاحبان آن‌ها در حال بازگرداندنشان به طویله هستند، خود به خود، با وجود خستگی، شتابان ر اه ر ا طی می‌کنند تا به طویله برسند.

✹ کاربرد:

آدمی که منفعت و سود خاصی در کاری داشته باشد در انجام آن، شتاب و عجله دارد و احتیاج به زور و فشار یا گفتن کسی نیست. این مثل بیشتر حالت منفی دارد و در مورد آدم‌های فرصت طلب و طمعکار به کار می‌رود.

○ **خرس را واداشته‌اند به آهنگری!**

❐ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند در زمان قدیم، در شهری آهنگری زندگی می‌کرد که کارش سنگین بود؛ ولی شاگردی هم پیدا نمی‌کرد که در کارها کمکش کند. یک روز مرد آهنگر به بیرون شهر رفته بود. در همین موقع، خرسی را دید که از شدت گرسنگی به آن حوالی روی آورده تا غذایی پیدا کند. آهنگر با خود فکر کرد: «خوب است این خرس را پیش خودم ببرم و به جای شاگرد از وجود او استفاده کنم و منّت دیگران را نکشم.»

با این فکرها، خرس را به شهر آورد و همراه خرس، چند مرغ و خروس و یک گوسفند هم آورد و او هر روز مقداری غذا جلو حیوانات خود می‌ریخت و می‌گفت: «زود بخورید که دیگر باید چکش بزنید.» و خودش شروع می‌کرد به چکش زدن.

مردم با دیدن این وضع، به مسخره می‌گفتند: «نگاه کنید! خرس را آورده، آهنگری یادش بدهد!»

آهنگر بدون توجه به حرف‌های دیگران، با خونسردی به کار خود ادامه می‌داد.

تا این که پس از چند روز رو به خروس کرد و گفت: «خب دیگر، باید کارت را شروع کنی.»

اما خروس که چیزی نمی‌فهمید به خوردنش ادامه داد. آهنگر خشمگین شد، او را گرفت و سرش را بُرید. روز بعد، نوبت گوسفند شد و آهنگر سر گوسفند را به همان شکل برید. روز سوم آهنگر، غذای خرس را جلو او گذاشته و همان حرفها را به خرس زد. خرس هم که شاهد کشته شدن خروس و گوسفند بود. فهمید که چاره‌ای ندارد غذایش را خورد و بعد چکش ر ابرداشت و شروع به کار کرد.

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کاری را به کسی بسپارند که شایستهٔ آن کار نباشد، این مثل را به کار می‌برند.

۲ـ وقتی از کسی یا حیوانی دست‌آموز، کاری عجیب ببینند که ظاهراً انجام آن در حد توانش نیست، این مثل را می‌گویند.

○ **خرس در کوه، بوعلی سیناست!**

❐ **توضیح:**

ابوعلی سینا، دانشمند معروف ایرانی است که در پزشکی و مداوای بیماران مشهور است.

خرس و بیشتر حیوانات، بر اساس غریزهٔ حیوانی خود، برای علاج دردها و بهبود زخم‌های خود، کارهای خاصی انجام می‌دهند و به خوردن گیاهان مخصوصی روی می‌آورند.

✹ **کاربرد:**

۱ـ در جایی که یک عده آدم نادان و ابله وجود دارند، آدم نیم دانا محترم و دانا شمرده می‌شود.

۲ـ هرکس در زادگاه و شهر و دیار خود، داناست و به مسائل ریز و درشت آن جا، آگاه است.

■ **مشابه:**

● لنگه کفش کهنه در بیابان نعمتی است.

○ **خر سواری را حساب نمی‌کند.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند که ملانصرالدین ده رأس الاغ داشت. یک روز روی یکی از خرهایش نشست و شروع به شمردن آن‌ها کرد. شمرد و شمرد؛ ولی خری را که خودش روی آن نشسته بود، حساب نکرد و برای همین تعداد خرهایش ۹ رأس شد. با شتاب و نگرانی از خر پایین آمد و دوباره شمرد. این بار تعداد خرها درست ده تا بود. ملا خوشحال و راضی سوار بر خر شد و دلش طاقت نیاورد و باز هم شمرد. این بار تعداد خرها ۹ تا شد. گیج و ناراحت چند بار پیاده شد و شمرد و سوار شد و شمرد و آخر کار عصبانی شد و گفت: «سواری به گم شدن یک خر نمی‌ارزد!»

و راه را پیاده رفت!

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی در حساب و کتاب یا کارهای خود دچار اشتباه شود و اشتباهش خیلی روشن و مشخص باشد، می‌گویند: «فلانی خر سواری را حساب نمی‌کند.»

○ **خر سواری یک عیب، پیاده شدن هزار عیب.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که کارش زیاد مورد پسند نیست و تازه همان کار را هم ناتمام می‌گذارد و این نقص و صفت بد را هم به اشتباه و عمل ناپسند خود اضافه می‌کند. یا این که برای از بین بردن نتیجهٔ یک عمل ناصواب، دست به کارهای بدتری می‌زند؛ مثلاً یک دروغ می‌گوید و برای پوشاندن آن، دروغ‌های بیشتری می‌گوید.

۲ـ برای نصیحت کردن به کسی که بدون حساب آخر و عاقبت کار، دست به کاری می‌زند، این مثل را می‌گویند تا به او بگویند که چنین کاری خوب نیست؛ اما چون توان به پایان بردنش را نداری، رها کردن آن بدتر است.

۳ـ کسی که کاری را از روی نادانی شروع کرده و با فشار زیاد ادامه می‌دهد، برای این که به دیگران بگوید مجبور است کار را تا آخر ادامه دهد می‌گوید: «*خر سواری یک عیب و ...*»

○ **خرسه را می‌گویید؟ بد حیوانی است!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی مردی از جنگلی عبور می‌کرد. همه چیز خوب و عادی بود. تا این که ناگهان خرسی بزرگ سر راه او پیدا شد. مرد بیچاره که نه راه پیش داشت و نه راه پس، با خرس دست به گریبان شد. خرس او را بلند کرد و با یک ضربه به زمین انداخت. مرد از ضربه‌ای که به سرش خورده بود، از هوش رفت و ثابت و بی‌حرکت روی زمین ماند. خرس فکر کرد که مرد مرده است. این بود که تصمیم گرفت او را همان جا رها کند و فردا برای خوردنش برگردد. وقتی خرس رفت مرد کم کم به هوش آمد و

با شتاب راه خانه را در پیش گرفت؛ اما بر اثر ضربه‌ای که بر سرش خورده بود قدرت شنوایی‌اش را از دست داد. او همیشه و در هر لحظه در هراس و وحشت از خرس به سر می‌برد؛ طوری که هرگاه دو نفر باهم صحبت می‌کردند، مرد بیچاره که شنوایی درستی هم نداشت، فکر می‌کرد از خرس می‌گویند و فوراً می‌گفت: «خرسه را می‌گویید؟ بد حیوانی است!»

*** کاربرد:**

هنگامی که کسی بر اثر اتفاق یا حادثه‌ای، تجربه‌ای تلخ داشته باشد و هر حرف و عملی را به تجربهٔ خود مربوط کند و از بلایی که به سرش آمده، بگوید، به شوخی از این مثل استفاده می‌کنند.

○ خر سیاه به آسیاب نمی‌رود.

*** کاربرد:**

۱ـ کسی که می‌داند با انجام کاری احتمال دارد آبرویش برود و رسوا شود، دست به انجام آن کار نمی‌زند.

۲ـ این مثل گاهی به صورت سؤالی گفته می‌شود و منظور اعتراضی است به این که چرا این کار نباید بشود؟ یا چرا فلان شخص به آن جا نباید برود؟ مگر اشکالی دارد؟ «*مگر خر سیاه به آسیاب نمی‌رود؟*»

○ خر سیاه و یک گاله* (کیلو) جو.

*** کاربرد:**

همان است که بود. هرچه سعی کردیم تغییر نکرد. همان برنامهٔ بخور و بخواب و تنبلی پیش از این را دارد.

□ معنای لغت:

* گاله: ظرفی که با آن گندم و جو را جابجا می‌کردند.

○ خر، سی شاهی، پالان دوزار.

□ توضیح:

«شاهی» و «هزار یا زار» واحدهای پول در گذشته بوده‌اند. هر بیست شاهی یک زار یا یک ریال بود، در نتیجه دوزار چهل شاهی می‌شود.

*** کاربرد:**

۱ـ این مثل هنگامی به کار می‌رود که خرج‌های غیراصلی کاری، بیش از خرج اصلی آن باشد.

۲ـ وقتی کسی برای خانه، مغازه یا اتومبیل کم ارزش خود، وسیلهٔ زینتی گران قیمتی بخرد،

می‌گویند: «*خر سی شاهی ...*»

۳ـ وقتی قیمت اصلی کالایی کمتر از قیمت وسایل اضافی آن باشد و فروشنده باترتیب چنین برنامه‌ای قصد فریب دادن مشتری را داشته باشد، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● آفتابه خرج لحیم.

○ **خرش از پل گذشت.**

□ **توضیح:**

معمولاً برخی از چهارپایان ـ به خصوص خر ـ هنگام گذشتن از پل، دچار آشفتگی می‌شوند و معمولاً در این حالت از رفتن روی پل خودداری می‌کنند؛ تا آنجا که صاحب چهارپا برای گذر از پل باید زحمت زیادی بکشد.

✹ **کاربرد:**

گاهی انسان‌ها فقط در هنگام گرفتاری و سختی به فکر کمک گرفتن از دیگران هستند و بعد از رفع گرفتاری، از آن‌ها غافل می‌شوند این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که گرفتاری‌اش پایان گرفته و دیگر به یاد کسی که به او کمک کرده، نیست.

○ **خرش هم می‌رود.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ همه روی حرف او حساب می‌کنند، به او اعتماد دارند و به خاطر همین، هرچه بخواهد، برایش انجام می‌دهند. از او حرف شنوی دارند.

۲ـ کارهای زیادی می‌تواند انجام بدهد. قدرت دارد.

○ **خر عیسی به آسمان نرود!**

□ **توضیح:**

در روایت‌های مذهبی گفته شده است که حضرت عیسی علیه‌السلام به صلیب کشیده نشد، بلکه به آسمان رفت.

✹ **کاربرد:**

منظور از این مثل، گفتن این حقیقت است که حضرت عیسی به دلیل عظمت و اعتبار شخصی‌اش به آسمان رفت و هیچ موجودی تا شایستگی لازم را نداشته باشد، به موقعیت بالایی دست پیدا نمی‌کند؛ حتی اگر با بزرگان نسبتی داشته باشد. در نتیجه باید خودت شایستگی داشته باشی. همراه بودن و دوستی با بزرگان تو را به بزرگی نمی‌رساند.

○ **خـــر عـیسی گـرش بـه مکـه بـرند　　　چو بیاید، هنوز خر باشد**

(سعدی)

□ **توضیح:**

در میان روایت‌های مذهبی مختلف، از حضرت عیسی (ع) و خرش صحبت شده است در این روایت‌ها این پیامبر را سوار بر خری در هنگام ورود به بیت‌المقدس توصیف کرده‌اند.

✱ **کاربرد:**

این مثل سفارش به این مسأله دارد که فقط با نسبت دادن خود به بزرگان، نمی‌توان به بزرگی و اعتبار دست یافت. باید انسان خودش هم مایه و جوهرهٔ بزرگی را داشته باشد.

■ **مشابه:**

● خر عیسی به آسمان نرود.

○ **خر کریم را نعل کرد.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند کریم یا کریم شیره‌ای نام دلقک مخصوص ناصر الدین شاه بود. کریم خری داشت که همیشه سوار بر آن می‌شد و به دیدار دوستان و آشنایانش می‌رفت. خر کریم شکل خاصی داشت و کریم به شکلی جُل و پالان بر پشت حیوان می‌گذاشت که همه با دیدن آن به خنده می‌افتادند.

کریم فقط کسانی را مسخره می کرد یا دست می‌انداخت که شاه از آن‌ها خوششان نمی‌آمد، به خاطر همین درباریان و رجال مملکتی برای این که از شر متلک‌های او در امان باشند، هرکدام هدیه یا پولی به کریم می‌دادند تا به آن‌ها کاری نداشته باشد. افرادی که از نیش و زبان او خوششان نمی‌آمد و باجی هم به او نمی‌دادند، نزد ناصر الدین شاه شکایت می‌بردند. ناصر الدین شاه پس از پرسیدن قضیه و خندیدن و شوخی‌های کریم، به شاکی می‌گفت: «به جای گله و شکایت به من، برو خر کریم را نعل کن!»

یعنی چیزی به او بده تا ساکت شود و تو از شر نیش زبان او در امان باشی. این عبارت و کنایه، بعدها به صورت ضرب‌المثل درآمد.

✱ **کاربرد:**

هرگاه کسی مجبور شود برای انجام کاری یا پیشبرد مقصودش به کسی باج بدهد یا به اصطلاح با دادن حق و حساب، کارش را درست کند، می‌گویند: «فلانی خر کریم ...»

یعنی باج داد و کارش را درست کرد.

○ **خرگوش هرمز را، سگ هرمز می‌گیرد.**

شغال بیشه مازندران را، نگیرد جز سگ مازندرانی

○ **خرگوش، همان اندازه که می‌خوابد، می‌دود.**

□ **توضیح:**

در فصل سرما، خرگوش‌ها به خواب زمستانی می‌روند و مدتی طولانی را در خواب به سر می‌برند و با گرم

شدن هوا، دوباره زندگی فعال خود را آغاز می‌کنند. البته بسیاری از جانوران این ویژگی را دارند.

✹ کاربرد:

این مثل خطاب به افرادی تنبل و تن‌پرور به کار می‌رود که حوصلهٔ انجام کار و فعالیت را ندارند. با بیان این مثل، به آن‌ها تأکید می‌کنیم که همه چیز در طبیعت نسبی است. فعالیت و استراحت باید هماهنگ و متناسب با کار بعد از استراحت باشد و کار بیش از حد یا خواب و استراحت بیش از اندازه، خوب نیست.

○ خر لگدش زده، پای کره خر را می‌شکند.

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی چند خر داشت. یک روز که خسته شده بود و زیر درختی استراحت می‌کرد، همهٔ خرهای او از دور و برش پراکنده شدند و فرار کردند. تنها یکی از کره خرها که پایش به درخت بسته شده بود، باقی ماند.

مرد خرها را دنبال کرد، اما آن‌ها را پیدا نکرد. عصبانی شد و برگشت با چوب افتاد به جان کره الاغی که به درخت بسته بود.

یکی به او گفت: «بابا خرهای دیگر فرار کرده‌اند، چرا این کره الاغ بیچاره را کتک می‌زنی.»

گفت: «اگر پای این هم به درخت بسته نشده بود، مثل آن‌ها فرار می‌کرد.»

✹ کاربرد:

هنگامی که کسی از شخص قوی‌تر ظلم دیده، ولی جرأت مقابله و رو در رو شدن با اورا ندارد برای انتقام، با کسی که گناهی نکرده به خشم و عصبانیت رفتار کند، از این مثل استفاده می‌شود.

■ مشابه:

● زورش به خر نمی‌رسد، پالانش را چسبیده.

○ خر ما، از کُرگی دم نداشت.

□ توضیح:

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند بازرگانی ورشکست شد و برای تأمین زندگی از مردی پول قرض گرفت و قرار گذاشتند اگر در موعد مقرر پول را نپرداخت مرد طلبکار ۵ سیر از گوشت ران او را ببرد. موعد مقرر فرا رسید و چون بازرگان پولی نداشت، همراه مرد طلبکار به طرف خانه قاضی رفتند. در راه با خری مواجه شدند که در گودالی گیر کرده بود. بازرگان تصمیم گرفت برای به‌دست آوردن دل مرد طلبکار به خر کمک کند. از این رو جلو رفت و دم خر را کشید که ناگهان دم خر کنده شد. بازرگان فرار کرد و صاحب خر به دنبالش می‌دوید و داد و فریاد می‌کرد. در همین حین بازرگان بسرعت وارد حیاط خانه‌ای شد که در آن باز بود و با زن باردار صاحبخانه برخورد کرد و فرزند زن در شکمش مُرد. مرد صاحبخانه نیز فریادزنان به دنبال او رفت. بازرگان که دیگر امیدی به نجات نداشت مدتی پنهان شد و روز دادگاه، با هدایایی به منزل قاضی رفت تا قاضی به نفع او حکم کند. قاضی وقتی از قرارداد بازرگان و طلبکار با خبر شد، دستور داد

چاقو و ترازو بیاورند و به طلبکار گفت: «باید دقیقاً ۵ سیر از گوشت او ببری بدون این که خونی بریزد و در غیر این صورت باید بهای خونش را بدهی.» طلبکار مجبور شد از خواسته‌اش بگذرد و نیز پول هزینه دادگاه را هم بپردازد. بعد قاضی به مرد صاحبخانه گفت: «از امروز همسرت را به عقد این مرد درآوری تا به جبران فرزندی که از دست داده‌ای دوباره باردار شود. مرد مجبور شد از ادعایش چشم بپوشد و نیز پولی برای هزینه دادگاه بپردازد.»

صاحب خر که تمام مدت با تعجب نظاره‌گر دادگاه بود داشت به آرامی از در خارج می‌شد که قاضی گفت: «آهای، مگر تو شکایتی نداشتی؟»

صاحب خر که نمی‌خواست پول دادگاه را بدهد گفت: «خیر آمده بودم بگویم که خر ما از کُرگی دم نداشت.»

● کاربرد:

هرگاه کسی از به‌دست آوردن سود یا گرفتن حقی منصرف شود، و بخواهد بگوید که از خیرش گذشتم، از این مثل استفاده می‌کند. البته بیشتر به منظور اعتراض به بی‌عدالتی‌ها گفته می‌شود.

○ خرما نتوان خورد از این خار که کِشتیم.

□ توضیح:

این ضرب‌المثل یک مصرع از بیت زیر است:

دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم*   خرما نتوان خورد از این خار که کشتیم

● کاربرد:

در زندگی، هرچه انجام دهی، نتیجه و ثمرهٔ آن را خواهی دید. اگر عمل خوب و نیکی انجام دادی، روزی پاداش می‌بینی و اگر بدی کردی ثمرهٔ آن بدی است و چیزی جز این نباید انتظار داشته باشی.

□ معنای لغت:

* رشتیم: ریسیدیم، پنبه یا پشمی را به نخ تبدیل کردیم.

○ خرم تویی، گاوم تویی، گوسفندم تویی!

□ توضیح:

این مثل حکایتی تاریخی دارد؛ می‌گویند پسر ناصر الدین شاه حکمران اصفهان بود. او دوستی داشت به نام حسینقلی خان بختیاری که از خان‌های بزرگ بود.

روزی پسر ناصر الدین شاه او را به شهر دعوت کرد و میهمانی با شکوهی جهت پذیرایی از او در تالار حکومتی برپا کرد. سران و فرماندهان و بزرگان شهر همه در میهمانی شرکت داشتند. همه گرما گرم جشن بودند که ناگهان چوپانی سراپا خاک آلود و پا برهنه وارد تالار شد و سلام گفت. خان سربلند کرد و همین که چوپان را دید، با خشم و عصبانیت گفت: «تو اینجا چه می‌کنی؟»

روستایی ساده دل گفت: «آمده‌ام تو را ببینم!»

صدای خندهٔ میهمانان از هر طرف برخاست. خان شرمنده و عصبانی گفت: «احمق، خر و گاو و گوسفندهایت را رها کرده‌ای و این همه راه را پیاده آمده‌ای که مرا ببینی؟!»
چوپان گفت:«ای خان فدایت شوم. خرم تویی، گاوم تویی، گوسفندم تویی!»

❋ کاربرد:
این مثل، به شوخی یا تمسخر برای تعریف و تمجید یا بیان عشق و علاقه به کسی گفته می‌شود.

○ خر مردم را باید یکوری سوار شد.
رختی که در تهران از کسی عاریه بگیری،باید در کرمان بپوشی

○ خرمگس*معرکهشدن.**

❋ کاربرد:
این مثل بیشتر در مورد افرادی به کار می‌رود که باحرفها یا دخالتهای بی‌مورد خود، موجب مزاحمت برای دیگران می‌شوند. یا با حرف‌های بی‌ربط و بی‌دلیل، باعث قطع شدن صحبت‌های کسی می‌شوند که دارد برای عده‌ای صحبت می‌کند.

□ معنای لغات:
* خرمگس: نوعی مگس درشت که خرطومی بلند دارد.
** معرکه: در این جا به معنی جمعی از افراد که دور هم گرم گفت‌وگو یا تماشای چیزی هستند یا به سخنان شیرین کسی گوش می‌دهند.

○ خرمن سوخته، همه را خرمن سوخته می‌خواهد.

❋ کاربرد:
۱ـ وقتی کسی گرفتار مصیبتی شد، دیدن آسایش و آرامش دیگران باعث رنج و ناراحتی او می‌شود.

۲ـ البته همیشه این طور نیست افراد خوش قلب و با ایمان، هرگز تحمل دیدن رنج و سختی دیگران را ندارند؛ ولی به هر حال این مثل با چنین کاربردی بین مردم معمول شده است.

○ خرمن نر نر هم نبود.
آن قدرها هم قرآن نبود.

○ خر نیستم که چشم به آب و علف داشته باشم.

□ توضیح:
حیوانات، به خصوص چهارپایان، در مقابل خدمات و کمک‌های زیادی که به انسان می‌کنند، فقط انتظار آب و علف و کمی ملاحظه و همراهی را دارند.

⁕ کاربرد:

این مثل وقتی به کار برده می‌شود که کسی به جای مهربانی و احترام، فقط به برآورده کردن نیازهای عادی و پیش‌پا افتادهٔ کسی مثل غذا یا آب و .... اکتفا کند؛ در صورتی که آدم انتظارات معنوی بالاتری مانند: محبت، احترام و ... دارد.

○ خروار حساب است، مثقال هم حساب.

⁕ کاربرد:

بعضی‌ها علاقه دارند که مبلغ‌های کم و بدهکاری‌های ناچیز و مسؤولیت‌های کوچک را به حساب نیاورند؛ در حالی که همین ناچیزها و کوچک‌هاست که اگر جمع شود، حساب و مسؤولیت‌های بزرگ را پدید می‌آورد. برای آگاه کردن چنین کسانی از اهمیت توجه به کارها و حساب‌های کوچک، گفته می‌شود: «*خروار حساب است، مثقال هم حساب.*»

○ خروار نمک است، مثقال هم نمک.

انگشت نمک است، خروار هم نمک.

○ خرِ وامانده معطل چوش است.

⁕ کاربرد:

کسی که دارد کاری را با اکراه و بی‌میلی یا اجبار انجام می‌دهد، دنبال فرصت می‌گردد که از کار دست بکشد. این فرصت می‌تواند یک بهانه کوچک یا دستور توقف کار از طرف مافوق باشد.

○ خروس آتقی رفته به هیزم — که از بوی دلاویز تو مستم.

□ توضیح:

«*که از بوی دلاویز تو مستم*» یک مصرع از این شعر معروف سعدی است:

گلی خوشبوی در حمام، روزی — رسید از دست محبوبی به دستم
به او گفتم که مشکی یا عبیری — که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم — ولیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد — و گرنه من همان خاکم که هستم

در این مثل، مصرعی پوچ و بی‌معنی به شعر سعدی چسبانیده شده است تا ناهماهنگی و درست نبودن سخن، بیشتر معلوم شود.

⁕ کاربرد:

۱ـ وقتی کسی حرف‌هایی پوچ و نامربوط بزند، در پاسخ به او این مثل را می‌آورند تا به او بگویند که حرف‌هایت مثل این شعر، بی معنی و بی سر و ته است.

۲ـ وقتی دو چیز نامربوط و نامتناسب به هم پیوند بخورند، این مثل برای بیان پیوند نامربوط آن‌ها گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● در سمرقند گربه دم دارد / در بخارا، الاغ سم دارد
● خروس آتقی رفته به هیزم / و گر نه من کجا و سرکه ترشی
● خروس آتقی رفته به هیزم / و گرنه من کجا و بی‌وفایی

○ **خروس اگر خروس باشد، توی راه هم می‌خواند.**

❑ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند دزدی خودش را مسافر جا زد و در خانهٔ مردی روستایی میهمان شد، شب که شد خروس صاحب‌خانه را دزدید و صبح نشده با کیسه‌ای که خروس در آن بود راه افتاد که برود. صاحب خانه گفت: «چرا به این زودی بگذار خروس بخواند و صبح شد بعد برو.» دزد گفت: «خروس اگر خروس باشد توی راه هم می‌خواند.» صبح که شد روستایی فهمید میهمانش دزد بوده.

✱ **کاربرد:**

اگر کسی اهل کاری باشد و بهانه نیاورد، در هر موقعیتی کارش را انجام می‌دهد.

○ **خروس اگر نخواند، سحر نمی‌شود؟!**

✱ **کاربرد:**

این مثل در جواب کسی گفته می‌شود که با تهدید به قهر و ترک کار، دیگران را از نتیجهٔ کار نکردن خود بترساند. باگفتن این ضرب‌المثل، به او یادآوری می‌کنیم که اگر توهم نباشی کار انجام خواهد شد. تو نبودی، کسی دیگر.

■ **مشابه:**

● بلال که مُرد، اذان‌گو پیدا نشد؟

○ **خر و گاو را به یک چوب می‌راند.**

✱ **کاربرد:**

هنگامی که کسی حد و مرز میان آدم‌ها را رعایت نمی‌کند یا حد مقام و مرتبه شغلی و سنی افراد را در نظر نمی‌گیرد، این مثل در مورد او به کار می‌رود.

○ **خره خوابیده، کلاغه باورش شده.**

✱ **کاربرد:**

به کسانی که ساده لوح و زود باورند و با پیش آمد کوچکی فکر می‌کنند که دیگر همه چیز درست شده و اوضاع رو به راه است، این مثل گفته می‌شود.

○ **خر همان خر است، پالانش عوض شده.**

❋ **کاربرد:**

۱ـ نه طرز فکر او تغییری کرده، نه علم و دانشش بیشتر شده، فقط لباس نو به تن کرده یا مقام و مسؤولیتش بیشتر شده؛ وگرنه عقل او همان است و فهم او هم همان.

۲ـ اوضاع، همان اوضاع نابسامان و نامناسب قبلی است. فقط مسؤولیت کار را به شخص دیگری سپرده‌اند.

■ **مشابه:**

● اگر زری بپوشی، اطلس بپوشی، همان کنگر فروشی.

○ **خر همان خر است، فقط شکلش فرق کرده.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مرشدی* در خانقاهی** مریدان*** خود را جمع کرده بود و درس می‌داد. وسط درس از مریدانش پرسید: «آیا در میان شما کسی هست که فقر در نظرش بهتر از ثروت باشد؟»
از میان جمع مریدی دست بلند کرد.
مرشد پرسید: «آیا کسی هست که غم و اندوه را بهتر از شادی و نشاط بداند؟»
باز همان مرید دست بلند کرد. مرشد پرسید: «چه کسی از میان شما بیماری را بهتر از سلامتی، رنج را بهتر از آسایش، ذلت را بهتر از عزّت، ناامنی را بهتر از امنیت، قحطی را بهتر از فراوانی، دربه دری و آوارگی را بهتر از رسیدن و مرگ را بهتر از زندگی می‌داند؟»
و در برابر تمام اینها، همان مرید دست بلند کرد. در همین موقع، مردی روستایی که خر خود را گم کرده بود، در پی یافتن خر به خانقاه رسید. سر در اتاق کرد و از مرشد سراغ خر خود را گرفت. مرشد به مرید اشاره کرد و گفت: «همین جاست درست آمده‌ای! خر همان خر است؛ فقط شکلش فرق دارد. گوشش را بگیر و از این جا بیرون ببر.»

❋ **کاربرد:**

این مثل درباره کسی به کار می‌رود که ظاهراً عالم و داناست؛ اما حرفی بزنند یا حرکتی از روی بی‌عقلی و نادانی انجام دهد که موجب سرافکندگی و تمسخرش شود.

□ **معنای لغات:**

* مرشد: راهنما و هدایت کنندهٔ درویش‌ها، پیر خانقاه
** خانقاه: محلی که درویش‌ها در آنجا دور هم جمع می‌شوند و به ذکر و دعا می‌پردازند.
*** مرید: پیرو، دنباله رو.

○ **خری را که از این نردبان بالا بردیم، پایین هم می‌آوریم.**

❋ **کاربرد:**

کسی را که خودمان با تعریف و تمجید بزرگ کردیم و مقامی به او دادیم. خودمان هم

نابودش می‌کنیم.

○ **خر یا کره می‌زاید، یا به راه زنجان می‌رود.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی الاغ حامله‌ای داشت. چون زمان تولد کره الاغش نزدیک شده بود. نباید بار سنگین بر پشت الاغ می‌گذاشت. اما او به مشکل جسمی الاغش توجه نکرد و بار زیادی بر گردهٔ آن بیچاره گذاشت تا بارش را به زنجان ببرد. در راه الاغ نتوانست تحمل کند و کره‌اش را انداخت. وقتی دوباره صاحب الاغ به شهرش برگشت، دیگران از او پرسیدند: «الاغت که دیگر حامله نیست، پس کره‌اش چه شده؟»

مرد گفت: «الاغ دو کار را باهم نمی‌تواند انجام بدهد یا کره می‌زاید، یا بار به زنجان می‌برد.»

✱ **کاربرد:**

اگر بخواهیم بگوییم که انجام چند کار سخت و پر مشقت از یک نفر بر نمی‌آید و باید از هر کس انتظار انجام کاری را داشته باشیم که در حد توان اوست، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **خر یک بار پایش به چاله می‌افتد!**

✱ **کاربرد:**

نادان‌ترین آدم‌ها و موجودات هم یک بار دچار یک اشتباه می‌شوند؛ پس چرا تو اشتباهت را دوباره تکرار کرده‌ای؟ این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که کار غلط و اشتباهی را چند بار انجام داده باشد.

■ **مشابه:**

● مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود.

○ **خری که جو دید، کاه نمی‌خورد.**

□ **توضیح:**

برای چهارپایان، جو غذایی لذیذتر از کاه است. طبیعی است که اگر جلو خری جو بگذارند، هرگز کاه را برای خوردن انتخاب نخواهد کرد. و وای به وقتی که چهارپایی به خوردن نوعی غذای مخصوص و لذیذ عادت کند!

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی لذّت، رفاه، آسایش، ثروت، مقام یا هر چیز دیگری را تجربه کرد، بازگشت به شرایط بد و خالی از همه امکانات، برایش بسیار دشوار خواهد بود.

○ **حَسَن و حُسین، هر سه دختران معاویه بودند!**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند شخصی در جمعی نشسته بود و سعی داشت به هر طریق اظهار فضل کند و

معلومات و دانسته‌های خود را به رخ دیگران بکشد. در حین صحبت گفت: «خسن و خسین، هر سه دخترهای معاویه بودند که یکی‌شان در صحرای دمشق کشته شد و دیگری در چاه افتاد ...»
شخصی که در میان جمع بود، سکوت را شکست و گفت: «آخر کجایش را درست کنم که خسن و خسین نبوده، حسن و حسین بوده‌اند و دختران معاویه نه و پسران علی بن ابیطالب بودند. سه نفر نبودند، دونفر بودند. صحرای دمشق نبود، صحرای کربلا بود و آن که در چاه افتاد، نه حسین (ع)، که یوسف پسر حضرت یعقوب بود!»

کاربرد:

وقتی کسی اظهارات و گفته‌هایش سراسر دروغ باشد، به کنایه از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ خشت اول چون نهد معمار* کج، تا ثریا می‌رود دیوار کج**

□ توضیح

کسانی که ساختمان می‌سازند، هنگام بالا بردن دیوار، با وسیله‌ای به نام «شاقول» کنترل می‌کنند که اولین ردیف آجرها و سپس تمام دیوار صاف و یکدست بالا برود. اگر اولین ردیف آجر صاف و درست نباشد، دیوار تا آخر، کج بالا می‌رود.

کاربرد:

۱ـ وقتی بخواهند به کسی سفارش کنند که کارش را از همان ابتدا، با دقت و درست انجام دهد، این مثل را به کار می‌برند و به او می‌گویند که باید پایه و اساس هر کاری خوب و درست انجام بگیرد تا نتیجهٔ آن هم خوب و مفید از آب در بیاید؛ وگرنه هرگونه اشتباه و لغزشی در ابتدای راه، باعث می‌شود که آن کار تا انتها، نادرست باشد.

۲ـ برای توضیح مشکلات کاری که انجام شده است، این مثل را به کار می‌برند تا ثابت کنند که خرابی پایان کار نشان از نادرستی آغاز کار است.

۳ـ همچنین اگر بخواهند بگویند اشتباهات شخصی در بزرگسالی، ناشی از تربیت نادرست او در کودکی است، این مثل را به کار می‌برند.

□ معنای لغت:

* معمار: کسی که ساختمان می‌سازد.
** ثریا: نام ستاره‌ای در آسمان.

○ خشت بر دریا زدن بی‌حاصل است.

کاربرد:

کاری که نتیجه ندارد، انجام نده. کار بیهوده نکن. هرچقدر هم ادامه بدهی، باز بی‌فایده است.

■ مشابه:

● آب با غربال پیمودن.

- آب در هاون کوبیدن.
- خشت بر آب زدن.
- گره بر باد زدن.

○ **خشت که به آسیا بردی، خاک نصیبت می‌شود.**

جواب های، هوی است.

○ **خطا کرد در بلخ آهنگری ...**

گــــنه کــــرد در بـــلخ آهــــنگری به شُشتر زدند گردن مسگری

○ **خط ننویسد قلمِ بی‌شکاف.**

□ **توضیح:**

قلم نی یکی از ابزارهای اصلی خوشنویسان و خطاطان ایران است. این قلم از، نی تراشیده می‌شود و برای زیباتر شدن خط و یکنواختی مرکب، شکاف کوچکی بر نوک قلم می‌دهند. البته تراشیدن قلم نی، خود مهارت و استادی می‌خواهد.

✱ **کاربرد:**

۱ـ هیچ چیز خالی از عیب نیست و همین خصوصیات خوب و بد هر چیز است که بـه آن معنی یا شخصیت می‌دهد.

۲ـ بعضی از کمبودها و نقص‌ها، برای بهتر شدن نتیجهٔ کار لازم است و باید آن‌ها را تحمل کرد.

○ **خطی زشت است که به آب زر نوشته است.**

□ **توضیح:**

در قدیم رسم بود که سخنان خوب و با ارزش و پر معنی را با آب طلا و خط خوب می‌نوشتند و قاب می‌کردند. اگر کسی حرف خوبی می‌زد، می‌گفتند که باید این حرف را با آب طلا نوشت. گاهی پیش می‌آمد که آدم‌های پولدار و نادان، حرف‌های بی‌ارزش خود را با آب طلا می‌نوشتند و بالای سرشان می‌زدند تا به دیگران فخر بفروشند و خودشان را بزرگ و با فرهنگ نشان دهند.

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی حرف بی‌ارزشی را با آب و تاب بگوید یا آن را مهم جلوه دهد، این مثل را به کار می‌برند.

۲ـ وقتی کسی جا، قاب یا وسیله زینتی گرانبهایی را به کالای بی‌ارزش اختصاص دهد، این مثل کاربرد پیدا می‌کند.

۳ـ اگر انسان یا کالایی، ظاهری زیبا و باطنی بی‌ارزش داشته باشد، این مثل را دربارهٔ او به کار می‌برند.

○ **خفاش ندارد خبر از پرتو* خورشید.**

□ **توضیح:**

خفاش حیوانی است که از نور و روشنایی گریزان است. این حیوان جزء جانوران شب شکار است؛ یعنی شب‌ها به شکار و تهیه غذای خود می‌پردازد و روزها می‌خوابد، یعنی هیچ‌وقت نور و آفتاب را نمی‌بیند.

● **کاربرد:**

آدم کوچک و بی‌خرد و نادان، خبر از علم و دانش و معنویت ندارد. او قدرت درک و فهم چیزهای زیبا و با ارزش زندگی را ندارد و از شدت نادانی و بی خردی، زیبایی‌ها، حقایق و روشنایی‌ها را نمی‌بیند.

□ **معنای لغت:**

* پرتو: نور، شعاع نور

○ **خفته را خفته کی کند بیدار؟**

● **کاربرد:**

کسی که خودش ناتوان است چگونه می‌تواند ناتوان دیگری را یاری کند؟

○ **خلایق هر چه لایق.**

● **کاربرد:**

هر کسی همان طور زندگی می‌کند که شایستهٔ آن است و برای به دست آوردن چیزی تلاش می‌کند که خود را لایق آن می‌داند. هنگامی که کسی زندگی دشوار خود را بپذیرد و سعی در تغییر آن نداشته باشد، نمی‌توان او را مجبور به این کار کرد؛ چرا که او خود را شایستهٔ آن همه سختی و دشواری می‌داند و رفاه و آسایش و آزادی را در حدّ خود نمی‌بیند. این مثل تأکید به این نکته دارد که هرکس، خود چگونگی زندگی‌اش را تعیین می‌کند و سزاوار همان‌گونه زندگی است.

○ **خُمِ* رنگرزی که نیست!**

□ **توضیح:**

در قدیم، پشم یا نخ را برای رنگ کردن به داخل کوزه‌های بزرگی که رنگهای مختلفی داشتند، فرو می‌بردند. آن رشته نخ یا پشم، بلافاصله از کوزه بیرون آورده می‌شد و رنگ را به خود می‌گرفت.

● **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهند فرصت و مهلت کافی برای انجام کاری بگیرند، می‌گویند: «خم رنگرزی ...» یعنی صبر کن، عجله نکن، کارت به این زودیها انجام نخواهد شد.

۲ـ در پاسخ به کسی که انجام کاری را بسیار ساده می‌انگارد و توقع دارد آن کار، خیلی زود انجام شود، این مثل را می‌گویند.

□ **معنای لغت:**

* خُم: کوزه بزرگ و دهان گشاد برای استفاده‌های مختلف.

○ **خمیر مایهٔ دکان شیشه‌گر سنگ است.**

□ **توضیح:**

شیشه از ذوب کردن و مخلوط کردن سنگ‌های معدنی که سیلیکات کلسیم و سیلیکات سدیم یا سیلیکات سایر فلز ات را دارند، به دست می‌آید. این که جسم چنین بلورین و شفاف، از سنگ سخت تهیه می‌شود، بسیار جالب توجه است.

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی که بخواهیم بگوییم هر کس و هر چیز قابلیت و توانایی تغییر دادن و بهتر شدن را دارد و این که اصل و گذشته هر شخص نباید موجب شود که او در جهت رشد و تکامل و پیشرفت قدم برندارد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ وقتی بخواهیم به کسی بگوییم که دارایی و ثروت و زیبایی و مقام، ارزش زیادی ندارد و با یک حادثه کوچک از بین می‌رود، این مثل‌را به کار می‌بریم.

○ **خواب باشی خروس می‌خواند، بیدار هم باشی خروس می‌خواند.**

* **کاربرد:**

زمان می‌گذرد و کاری که باید بشود می‌شود، حال تو اگر هوشیار باشی سود می‌بری، وگر نه به خاطر تنبلی یا نادانی تو زمان نمی‌ایستد.

○ **خواب برادر مرگ است!**

* **کاربرد:**

۱ـ برای عذر خواهی از تأخیر در انجام کارهایی که به دلیل خواب بودن، عقب افتادن، این مثل را می‌گوییم تا ثابت کنیم عمداً کارها را عقب نینداخته‌ایم و «خواب» که نوعی مرگ است، مقصر اصلی است.

۲ـ اگر خواب از حد خود بگذرد، انسان را تبدیل به موجودی ضعیف و بی‌مصرف می‌کند که مرگ و زندگی او چندان تفاوتی ندارد.

○ **خواب دیدی، خیر باشد!**

□ **توضیح:**

دیدن خواب و رؤیا، یکی از حالت‌های روانی تمامی انسان‌هاست؛ ولی از نظر علمی، هنوز علت و

چگونگی آن بر روانشناسان روشن نیست. معمولاً وقتی کسی خواب خود را برای دیگران تعریف می‌کند، همه برای او آرزوی پایان وعاقبت خیر می‌کنند.

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل به کسی گفته می‌شود که خیالات شیرین، ولی باطل و بیهوده دارد و آن‌ها را واقعی می‌پندارد و به این معنی است که از خیالات خودت بیرون بیا واقعیت چیز دیگری است.

۲ـ کسی که با فریبکاری و طمع برای به دست آوردن پول و موقعیت به سراغ دیگری برود و با سخن گفتن از برنامه‌ها و نقشه‌های نشدنی، قصد گول زدن او را داشته باشد، این مثل را خواهد شنید.

■ **مشابه:**

● شتر در خواب بیند پنبه دانه.

○ **خواب فردا شبش را هم، امشب می‌بیند.**

□ **توضیح:**

دربارهٔ دانش و فضل قائم مقام فراهانی سخن‌های بسیار گفته‌اند. یکی از این سخنان در وصف تشخیص درست او از اوضاع و احوال بود که به دلیل دقت و روشن‌بینی و تشخیص صحیح، می‌توانست خیلی مسائل را پیش‌بینی کند. همین پیش‌بینی‌ها هم موجب شده بود تا بگویند قائم مقام هر چه را پیشگویی می‌کند، خواب می‌بیند.

* **کاربرد:**

این مثل به طعنه یا به شوخی در مورد کسی به کار می‌رود که بعضی کارها را پیشگویی می‌کند و مدعی هوش و فهم بسیار است.

○ **خوابیده پارس می‌کند.**

□ **توضیح:**

سگ‌های پاسبان، هنگامی که با دزد یا فردی ناشناس رو به رو شوند، بنا به سن و سال خود، عکس‌العمل نشان می‌دهند. توله سگ، تندتند واق واق می‌کند. سگ جوان عوعو می‌کند و سگ پیر که نه توان حرکت دارد و نه نفس برای پارس کردن، خواب آلوده، فقط هف هفی می‌کند و خاموش می‌شود.

* **کاربرد:**

وقتی کسی با بی‌حالی و خواب آلودگی خشمگین شود و داد و قال راه بیندازد و با همان حال، کسی را تهدید کند که چنین و چنان می‌کنم و ... از این مثل استفاده می‌کنند تا به او بفهمانند که تهدیدهایش هیچ وقت عملی نخواهد شد.

○ **خواجه آن است که باشد غم خدمتکارش.**

* **کاربرد:**

بزرگی به مال و مقام نیست؛ به انسانیت است و شرف کسی که بتواند با زیردستان و ضعیفان

به لطف و مهربانی رفتار کند، به راستی والامقام و بزرگ است.

○ **خواجه* اگر ریش داشت، از روز پیش می‌داشت.**

کوسه اگر ریش می‌گذاشت، از ایام پیش می‌گذاشت.

□ **معنای لغت:**

* خواجه: کسی که از نظر جنسی نه مرد است نه زن.

○ **خواجه دید و پسندید و خرید.**

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم همه چیز درست و بجا بوده و فلانی کارها را با علم و آگاهی و طبق برنامه انجام داده است، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **خواستم قاتق* نانم شود، بلای جانم شد.**

□ **توضیح:**

گاهی با این که انسان برنامهٔ خوبی ریخته و برای اجرای آن هم خوب عمل کرده است، اما نتیجه و حاصل کار چیزی خلافِ انتظار او می‌شود.

✱ **کاربرد:**

این مثل را شخصی به کار می‌برد که از کار یا رفتار یا عملی، نتیجه‌ای خلاف تصور خودش به دست آورده است؛ یعنی برخلاف آنچه فکر می‌کرده، نتیجه و حاصل بیشتر به ضررش تمام شده است. این ضرب‌المثل بیشتر جنبهٔ گلایه و شکایت از روزگار یا آدمی حق ناشناس را دارد.

□ **معنای لغت:**

* قاتق: خورش، غذا یا خوراکی که همراه نان یا برنج برای بهتر شدن مزه و طعم آن می‌خورند.

○ **خواستن به زور نمی‌شود.**

✱ **کاربرد:**

این مثل برای بیان این موضوع به کار می‌رود که دوستی و محبت میان آدم‌ها، باید دو طرفه باشد و امکان ندارد بتوان با زور و خشونت، دل دیگران را به دست آورد.

■ **مشابه:**

● خواهان کسی باش که خواهان تو باشد.

● چه خوش بی‌مهربانی هر دو سر بی*.

□ **معنای لغت:**

* بی: باشد.

○ **خواهی عزیز شوی، یا دور شو، یا گور شو.**

□ **توضیح:**

معمولاً دوری افراد از یکدیگر، موجب می‌شود که برای هم دلتنگ شوند و این دلتنگی، گاه دلخوری‌ها و ناراحتی‌ها را هم از بین می‌برد.

✻ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی بخواهد از این که قدرش را نمی‌دانند و ارزش او را نمی‌فهمند، گلایه کند، این مثل را می‌گوید تا بفهماند که پس از مرگ یا غیبت او قدرش را خواهند شناخت.

۲ـ وقتی بخواهند به طعنه به کسی بگویند حضور تو و رابطهٔ تو با فلان کس، به دوستی و محبت نخواهد رسید؛ از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● دوری و دوستی

● کم بروی قندی، زیادی بروی ریشخندی

○ **خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی روزگاری ستاره‌شناسی به پادشاه خبر داد که به زودی بارانی خواهد بارید که همهٔ آب‌های شهر را آلوده خواهد کرد و هرکس از آن آب بنوشد، دیوانه خواهد شد. شاه با شنیدن این خبر دستور داد آب انبار بزرگی بسازند و پیش از باریدن باران، به حد کافی آب پاک ذخیره کنند. دستور شاه اجرا شد. آب انبار ساخته شد و فقط شاه و وزیر او حق استفاده از آب را داشتند. طبق پیشگویی منجم، باران بارید. همهٔ آب‌های شهر آلوده شدند و مردم بی‌خبر از آب آن نوشیدند. چیزی نگذشت که همه دیوانه شدند؛ همه به غیر از شاه و وزیر که آب سالم در آب انبار داشتند. شاه و وزیر که عاقل مانده بودند، از دیدن اوضاع و احوال مردم سخت ناراحت و غمگین شدند. شاه گفت: «من نمی‌توانم دیوانگی مردم را تحمل کنم. برایم راهی جز مرگ باقی نمانده. نمی‌توانم پادشاه جمعی باشم که دیوانه هستند.»

وزیر گفت: «راهی بهتر از مرگ می‌شناسم که بتوانیم روزگار را به راحتی و آسایش بگذرانیم.»

شاه پرسید: «چه راهی؟»

وزیر پاسخ داد: «این که ما نیز از همان آب بنوشیم و مثل بقیه مردم شویم. در این صورت، همه چیز برایمان قابل تحمل خواهد شد.»

پس شاه و وزیر نیز از همان آب نوشیدند و مثل بقیهٔ مردم دیوانه شدند و از رنج و عذابی که می‌کشیدند، آسوده گشتند.

✻ **کاربرد:**

هنگامی که کسی در شرایطی قرار بگیرد که از نظر رفتار یا طرز فکر، با دیگران متفاوت باشد و به دلیل همین تفاوت، رنج بکشد و در حضور دیگران احساس تنهایی و انزوا کند، از این

مثل استفاده می‌شود تا او به پذیرفتن خواسته‌ها و عقاید جمع تشویق شود و رنج و دردش کاهش پیدا کند.

■ **مشابه:**

● رفتم شهر کورها، دیدم همه کور، من هم کورا!

● رفتی به شهر کورها، دستت را بگذار روی چشمت

● شهر یک چشمان روی، یک چشم شو

○ **خوب شد از بد، بدتر شد.**

جای شکرش باقی است.

○ **خوب شد به مگس گفتند «مگز»؛ اگر می‌گفتند «بگز» چه می‌کرد؟**

❐ **توضیح:**

مردم عادی ممکن است به جای «مگس»، بگویند «مگز». مشابهت ظاهری میان این دو کلمه باعث به وجود آمدن این مثل شده است.

✹ **کاربرد:**

۱ـ این مثل بیشتر در مورد کسی به کار می‌رود که آزار و اذیت او بیش از حدی است که ظاهرش نشان می‌دهد.

۲ـ بعضی‌ها با این که فرصت و توانایی آزار رساندن به دیگران را ندارند، بازهم دیگران از شر آن‌ها در امان نیستند؛ چه برسد به این که فرصت و اجازه آزار دیگران هم به آن‌ها داده شود.

○ **خوب ماستی ماسوندم، اگر بشه!**

❐ **توضیح:**

تهیهٔ ماست از شیر به نظر کاری ساده می‌رسد؛ در حالی که درست کردن ماست با غلظت مناسب نیاز به مهارت، دقت و تجربهٔ کافی دارد. رعایت مواردی مانند حرارت مناسب شیر، محل مناسب برای قرار دادن ظرف ماست، مقدار مایع ماست و حتی میزان چربی شیر و ... می‌تواند چگونگی کیفیت ماست به دست آمده را تعیین کند.

✹ **کاربرد:**

هنگامی که کسی برای رسیدن به نتیجه یا هدفی خاص، طرح و برنامه‌ای دقیق و منظم را پیش گرفته باشد و از هر نظر موارد اجتماعی را پیش‌بینی کرده و فقط منتظر رسیدن به هدف باشد، از این مثل استفاده می‌کند.

○ **خودتان گفتید چند کار را باهم بکنم.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند اربابی نوکری نادان و ابله داشت که به سختی کار می‌کرد و تنبل بود. روزی ارباب نوکر را نصیحت کرد که جان من، اگر دنبال انجام کاری می‌روی، چند فرمان را باهم انجام بده، زرنگ و چالاک باش و خوب فکر کن. نوکر گردن کج کرد و گفت: «چشم قربان، از این به بعد همان طوری کار می‌کنم که شما گفتید.»

از قضای روزگار، ارباب سخت بیمار شد. نوکر را فرستاد تا پزشک را به بالینش بیاورد. نوکر رفت و پس از مدتی، به همراه چند نفر بازگشت.

ارباب با تعجب به همراهان نوکر نگاه کرد و پرسید: «اینها کی هستند؟»

نوکر گفت: «این پزشک است. آن یکی دارو فروش؛ چون درمان بی‌نسخه نمی‌شود. این هم تابوت‌کش است؛ چرا که با خوردن داروهایی که او می‌دهد، جان سالم به در نخواهی برد، آن هم قبر کن است و دیگری هم تلقین خوان* است.»

ارباب خشمگین شد، چوب دستش را بلند کرد که بر سر نوکر بکوبد. نوکر فریاد زد: «خودتان گفتید چند کار را باهم بکنم!»

✱ **کاربرد:**

این مثل به تمسخر در مورد کسی به کار می‌رود که بسیار ابله و نادان است، همه چیز را اشتباه می‌فهمد و درک درستی از اوضاع ندارد؛ به خاطر همین دست به هر کاری می‌زند، موجب آزار و رنجش دیگران می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* تلقین خوان: کسی که هنگام به گور سپردن مرده، بالای سرش می‌نشیند و اصول دین را به او یادآوری می‌کند.

○ **خودت را خسته ببین، رفیقت را مُرده.**

□ **توضیح:**

یکی از ویژگی‌های پسندیدهٔ اخلاقی برای هر انسان، این است که هر چیزی را که برای خودش می‌پسندد، برای دیگران هم بپسندد.

✱ **کاربرد:**

در هر کاری دیگران را مقدم بر خودت بدان و اول از همه منافع آن‌ها را در نظر بگیر؛ چون همیشه و در هر حالتی، کسانی هم هستند که وضعیتی بدتر از تو دارند.

■ **مشابه:**

● یک سوزن به خودت بزن، یک جوالدوز به دیگری.

○ **خودش می‌برد، خودش می‌دوزد.**

□ **توضیح:**

برای دوخت یک لباس، برشکار آن را می‌برد و دوزنده آن را می‌دوزد؛ به خاطر همین، هرکدام در کار

خود به مهارت و سرعت لازم می‌رسند.

✱ کاربرد:

۱ـ وقتی کسی به تنهایی کاری را سامان دهد و به هیچ کس فرصت و اجازهٔ دخالت یا پیشنهاد و کمک ندهد، می‌گویند: «خودش می‌برد، خودش هم می‌دوزد!»

۲ـ هنگامی که کسی نقشه‌ای بکشد و بدون در نظر گرفتن موافقت دیگران، آن‌ها را به انجام نقشه‌اش وادار کند، این مثل به کار می‌رود.

■ مشابه:

● خودش می‌زند، خودش می‌رقصد.

○ خودش می‌زند، خودش می‌رقصد.

خودش می‌برد، خودش می‌دوزد.

○ خود کرده را تدبیر نیست.

خودم کردم که لعنت بر خودم باد.

○ خود گویی و خود خندی، عجب مرد هنرمندی!

✱ کاربرد:

۱ـ وقتی کسی حرفی بزند یا عملی انجام دهد که به نظر دیگران زشت و ناپسند آید؛ ولی خودش از کردهٔ خود راضی و خوشحال باشد، از این مثل استفاده می‌شود.

۲ـ در مورد کسی که تنها خود، به حرکات و سخنان بی‌مزهٔ خود می‌خندد، این مثل به کار می‌رود.

○ خودم به جا، خرم به جا، می‌خوای بزا، می‌خوای نزا.

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مسافر غریبی با الاغ خود وارد شهری شد. مرد بی‌پول و بی‌غذا بود و در آن شهر و دیار کسی را نداشت. هوا سرد بود. مرد سرگردان در شهر می‌گشت و به دنبال راه چاره‌ای بود در همین موقع، از کوچه‌ای گذشت. دید عده‌ای از مردم جلو در خانه‌ای جمع شده‌اند و همه مضطرب هستند.

پرسید: «چه شده؟»

مردی گفت: «در این خانه، زن زائویی برای به دنیا آوردن فرزندش دچار مشکل شده. چند روزی است که درد زایمان دارد؛ اما نمی‌تواند کودکش را به دنیا بیاورد.»

مرد غریبه تا این را شنید، فکری به خاطرش رسید. رو به مردم و همسر مرد کرد و گفت: «من دعانویس هستم و دارم برای درمان کسی به شهری دیگر می‌روم. اگر می‌خواهید، در این جا بمانم و برای این زن دعایی

بنویسم.»
مردم خوشحال شدند و از او به گرمی استقبال کردند و آن‌ها مرد را به داخل خانه آوردند و الاغش را هم به طویله بردند و به او آب و جو داند. مرد پس از خوردن غذا و استراحت، با خطی عجیب و غریب دعایی به این مضمون نوشت: «خودم به جا، خرم به جا ...»
و بعد گفت این دعا را در آب بریزند و به زن بدهند تا بخورد. آن‌ها چنین کردند. از بخت خوش آن مرد، زن پس از خوردن آن آبِ دعا، پس از چند دقیقه فرزندش را که یک پسر چاق و سالم بود، به دنیا آورد. مردم این مسأله را به خاطر اثر معجزه آسای آن دعا دانستند، از مرد پذیرایی گرمی کردند و تا چند روز او را نزد خود نگه داشتند.

کاربرد:

من به اهداف خودم رسیده‌ام و دیگر برایم فرقی نمی‌کند چه بر سر تو آید. تو هم هر کاری که دلت می‌خواهد، بکن. این سخن را شخصی که در موقعیت کامیابی و موفقیت قرار دارد، به شخصی که در وضع بدتری است، می‌گوید.

خودم کردم که لعنت بر خودم باد!

کاربرد:

۱ـ این مثل وقتی به کار می‌رود که کسی در انجام کار و یا معامله‌ای به نتیجه خوبی نرسیده و این پایان بد، دلیلی جز بی‌دقتی، کم کاری و سهل انگاری خودش ندارد.

۲ـ وقتی کسی به دیگران خدمت و خوبی کرده؛ اما جواب خوبی‌های خود را ندیده است با گفتن این مثل به سرزنش خود می‌پردازد.

مشابه:

- خود کرده را تدبیر نیست.

خود می‌رسی به قسمت خود، این شتاب چیست؟!

توضیح:

وقتی کسی در حسرت آرزوهای دور و دراز خود، بی‌تاب باشد و از این که هر چه در زندگی می‌خواهد، به دست نیاورده، احساس نا امیدی و نار احتی کند، با گفتن این مثل، او را به صبر و امید به آینده دعوت می‌کنند.

خود می‌کشی و خود تعزیه می‌خوانی!

توضیح:

تعزیه خواندن، عز اداری کردن بر ای بزرگان و پیشوایان دین است، قاتلان ائمه علیهم‌السلام بر ای این که از دوستان آن‌ها آسیب نبینند، پس از به شهادت رساندن امامان، بر ایشان در ظاهر عز اداری هم می‌کردند.

کاربرد:

خودت آزار می‌دهی و خودت هم از آزار دیدن کسی که اذیتش کرده‌ای آه و ناله سر

می‌دهی؟

○ **خوردند و یک آب هم بالاش.**

بالا کشیدند و یک آب هم بالاش.

○ **خوردنی هست، بردنی نیست!**

□ **توضیح:**

بعضی از مردم عادت دارند در هنگام خرید لوازم غذایی، کمی از آن را می‌چشند یا بدون آنکه قصد خرید داشته باشند، مقداری از آن را می‌خورند. این عادت اگر بدون دعوت فروشنده برای امتحان آن ماده غذایی باشد، عمل زشت و ناپسندی است و بسیاری از فروشندگان از آن بیزارند.

✱ **کاربرد:**

این مثل را فروشنده خطاب به مشتریانی می‌گوید که بدون آن که قصد خرید کالایی را داشته باشند، آن را بالا و پایین می‌کنند یا مقداری از آن را می‌خورند یا حیف و میل می‌کنند و به این طریق، ضرری به فروشنده می‌زنند.

○ **خوشا دزدی که از دزدی بدزدد.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل در مورد آدم زرنگی به کار می‌رود که گرفتار آدمی زرنگ‌تر و حسابگرتر از خودش می‌شود. با بیان این مثل، می‌خواهند به او بفهمانند که زرنگی و حسابگری فایده‌ای ندارد و در واقع، هرکسی روزی گرفتار آدمی زرنگ‌تر می‌شود و گول او را می‌خورد. پس باید روراست بود.

۲ـ همچنین این مثل به نشانهٔ تحقیر و اعتراض خطاب به مردی گفته می‌شود که سر افراد ضعیف و ساده لوح کلاه می‌گذارد و منظور این است که اگر راست می‌گویی، از آدم‌های زرنگ و حقه‌باز دزدی کن.

■ **مشابه:**

● دزدی که نسیم را بدزدد دزد است.

● دزدی که به دزد بزند، شاه دزد است.

○ **خوش آن چاهی که آب از خود برآرد.**

□ **توضیح:**

حفر چاه، معمولاً برای استفاده از آب‌های زیرزمینی انجام می‌شود. اگر چاهی در منطقه‌ای خشک و بی‌آب حفر شود و به آب نرسد، جز زحمتی بیهوده هیچ نخواهد داشت؛ چراکه چاه هنگامی ارزشمند است که آبی شیرین و زلال داشته باشد.

✱ کاربرد:

بسیاری از صفات و خصوصیات خوب، باید در ذات انسانی باشد یا از کودکی آموخته باشد. نمی‌توان همهٔ خصوصیات را به کسی آموزش داد.

■ مشابه:

● چاه باید از خودش آب داشته باشد.

● چشمه آن است که خودش بجوشد.

● چاهی که آب ندارد، از آب ریختن هم آبدار نمی‌شود.

○ خوشا آن کس که بارش کمترک بی*.

□ توضیح:

این شعر مصرع دوم این بیت بابا طاهر است:

شب تـــار و بـــیابان، دور مـــنزل　　　　خوشا آن کس که بارش کمترک بی

✱ کاربرد:

انسان هر چه در زندگی به مقام و وسایل زندگی و مادیات کمتر علاقه داشته باشد، راحت‌تر و با آرامش بیشتر، زندگی را طی می‌کند و از دردسرها و رنج‌هایی که با رفاه‌طلبی و مادیات پیش می‌آید، آسوده‌تر است.

■ مشابه:

● آسوده کسی که خر ندارد.

● هرکه بامش بیش، برفش بیشتر.

□ معنای لغت:

* بی: باشد

○ خوشا به حال کسانی که مردند و آواز تو را نشنیدند.

✱ کاربرد:

این مثل به شوخی، به کسی گفته می‌شود که با صدایی بد و ناهنجار آواز می‌خواند.

○ خوش استقبال* و بد بدرقه!**

✱ کاربرد:

این مثل در مورد کسانی به کار می‌رود که در شروع کاری، خوشرو و خوش برخورد هستند؛ ولی در پیشبرد کار و به خصوص در سرانجام آن، برخوردهای بد و دور از انتظاری دارند.

□ معنای لغات:

* استقبال: پیشواز، پیش از رسیدن میهمان به دیدن او رفتن. این کار نوعی احترام بـه مـیهمان است.

** بدرقه: به دنبال میهمان رفتن برای احترام گذاشتن به او.

○ **خوشبخت آن که کره خر آمد الاغ رفت.**

هرکه فهمید، مرد، هرکه نفهمید بُرد.

○ **خوشبوی بود کلبهٔ همسایهٔ عطار.**

مرغ همسایه غاز است.

○ **خوش بود گر محک تجربه آید بـه مـیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد**

□ **توضیح:**

«محک» نام نوعی سنگ است که به وسیلهٔ آن، مقدار طلای موجود در اشیای ساخته شده از طلا را تعیین می‌کنند. اما در مثلها یا حتی زبان متداول بین مردم، محک به معنی وسیله‌ای است که ارزش واقعی هر چیز را تعیین می‌کند.

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل هنگامی به کار می‌رود که بر اثر آزمایش یا پیشامدی، چهرهٔ واقعی شـخص یـا افکار بد او که پشت رفتاری ساختگی پنهان بوده، معلوم و آشکار شود.

۲ـ هنگامی که رویدادهای ناگواری پیش می‌آید، با گفتن این مثل، آرزو می‌کنیم که پرده‌ها کنار برود تا به وجود آورندگان حوادث ناگوار شناخته شوند.

۳ـ هنگامی که عده‌ای نالایق، دم از لیاقت و شایستگی می‌زنند و با ادعاهای پوچ، کارها را به دست می‌گیرند، این مثل به کار می‌رود تا آرزوی قلبی گوینده را بـرای شـناخته شـدن آدم‌های نالایق نشان دهد.

○ **خوش درخشید. ولی دولت مستعجل* بود.**

✱ **کاربرد:**

اگر کسی به خوبی درمیان جمعی خودش را نشان دهد، یا مراسمی یا کـاری بـه خـوبی و خوشی آغاز شود؛ اما خیلی زود به پایان برسد و پیش از رسیدن به نتیجه دلخواه، از بـین برود، این مثل به کار می‌رود.

□ **معنای لغت:**

* مستعجل: زودگذر

○ **خوشگلی یا خوش آواز؟!**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی بدون تلاش خواستار موفقیت یا قبولی باشد، یا چیزی بخواهد که برای به دست آوردن آن، باید زحمت کشید، به شوخی به او می‌گویند: «خوشگلی *یا* ....»

■ **مشابه:**

● خوشگلی یا خوب تار می‌زنی؟!

○ **خوشی زیر دلش زده!**

✱ **کاربرد:**

این مثل به کسی گفته می‌شود و در مورد کسی به کار می‌رود که با وجود داشتن پول و امکانات مناسب، بازهم از وضعش شکایت دارد یا در مورد چیزی ناز می‌کند.

○ **خون را با خون نمی‌شویند.**

□ **توضیح:**

در قدیم رسم بود اگر کسی، کسی را می‌کشت، افراد فامیل مقتول انتقام می‌گرفتند و به جبران خون او، قاتل یا یکی از نزدیکانش را می‌کشتند. در این انتقام و خونخواهی، گاهی عدالت، قانون و غیره زیر پا گذاشته می‌شد. با این که این رسم امروزه زیاد در ایران دیده نمی‌شود؛ اما ریشه‌های آن در عادتها و اخلاق بعضی از جوامع عقب مانده و دور افتاده هنوز هم پا برجاست.

✱ **کاربرد:**

اگر کسی قتلی کرد و خونی ریخت، باید از طریق قانون او را مجازات کرد. اگر کسی بدی کرد، جوابش بدی نیست. می‌توان به جز عمل متقابل، با رفتار و کردار مناسب، او را مجازات کرد. یا وادارش کرد که از کارهای بدش دست بردارد.

○ **خون سیاووش است!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی تاریخی دارد؛ می‌گویند سیاووش فرزند کاووس شاه بود. او وقتی به سن رشد رسید، رستم پهلوان مشهور ایرانی، او را به زابلستان برد تا تربیتش کند و راه و رسم پهلوانی و کشورداری را به او بیاموزد. پس از مدتی، سیاووش نزد پدرش برگشت. کاووس شاه، همسری به نام سودابه داشت. سودابه با دیدن سیاووش، عاشق او شد. سودابه حیله‌های بسیاری برای اسیر کردن سیاووش به کار برد؛ اما موفق نشد. یک روز دوباره با فراهم کردن زمینه‌هایی، دسیسه‌ای به کار برد و سیاووش را به سرای خویش دعوت کرد؛ اما وقتی خودداری و شرم و حیای سیاووش را دید، داد و فریاد به راه انداخت و جریان را برعکس جلوه داد و نزد کاووس شاه چنین ادعا کرد که سیاووش به او نظر بد داشته است. سیاووش نزد پدر جریان اصلی را گفت. کاووس به دلیل علاقه‌اش به سودابه و داشتن فرزندان کوچک از او، از خون سودابه گذشت و فقط به توبیخ و شماتت او قناعت کرد؛ اما سودابه در صدد انتقام از سیاووش بود. در پی نقشه‌ای برای انتقام، سودابه به یکی از زنان خدمتکارش که دوقلو باردار بود، دارویی داد که زن بچه‌هایش را سقط کرد. سپس زن خدمتکار را پنهان کرد، جنین‌ها را در تشت نهاد و با فریاد و ناله، کاووس را خبر کرد و گفت که اینها کودکان سیاووش هستند. کاووس اخترشناسان را خبر داد و آن‌ها به او گفتند که آن جنین‌ها مربوط به کس دیگری هستند. کاووس زن خدمتکار را یافت؛ اما او حقیقت را نگفت. در قدیم رسم بود که برای این

که بی‌گناهی متهمی اثبات شود، او را از میان آتش عبور می‌دادند. اگر نمی‌سوخت، بی‌گناهی‌اش ثابت می‌شد. سودابه از این کار خودداری کرد، اما سیاووش پذیرفت که از میان آتش بگذرد. آتش بزرگی بر افروختند و سیاووش سربلند و بی‌گناه از آتش، سالم بیرون آمد. پس از این جریان، کاووس شاه به جلّاد گفت که سودابه را حلق آویز کنند؛ اما سیاووش میانجی شد و بخشش سودابه را از شاه درخواست کرد.

پس از مدتی، آتش خشم و انتقام دوباره در سودابه شعله ور شد. در همان هنگام، سپاه افراسیاب به ایران زمین حمله کرد. کاووس شاه، سیاووش را با سپاهی، مسؤول جنگ با افراسیاب کرد؛ اما افراسیاب در خواب دید که پهلوان نامداری در جنگ او را به اسارت می‌گیرد و نزد کاووس شاه می‌برد و جوان زیبارویی با شمشیر پیکر او را به دو نیمه می‌کند. خوابگزاران دربار به افراسیاب گفتند که آن پهلوان رستم و آن جوان سیاووش است که اگر تو بر او پیروز شوی، خونش تمام سرزمین ما را می‌گیرد و اگر او بر تو غلبه یابد، دمار از روزگار تو و ما در خواهد آورد. افراسیاب با مشورت با بزرگان توران زمین، تصمیم گرفت با سیاووش صلح کند. آن‌ها با سیاووش و لشکریانش، پیمان صلح بستند؛ اما کاووس شاه صلح را نپذیرفت و خواستار جنگ بود. به سیاووش گفت اگر با افراسیاب جنگ نکند، طوس را به سرداری سپاه، برای جنگ خواهد فرستاد. سیاووش شکستن پیمان صلح را برخلاف جوانمردی می‌دانست؛ به خاطر همین فرستاده‌ای نزد افراسیاب فرستاد و از او طلب چاره کرد. افراسیاب به سیاووش گفت که به توران زمین بیاید و نزد افراسیاب زندگی کند. سیاووش پذیرفت و به توران زمین رفت. افراسیاب مقدم او را گرامی داشت و در رزم و بزم او را تنها نگذاشت. پس از مدتی سیاووش با جریره دختر پیران ویسه و سپس با فرنگیس دختر افراسیاب ازدواج کرد. افراسیاب حکومت سرزمین ختن را به او سپرد. سیاووش همراه فرنگیس به آنجا رفت. پس از چندی، به سیاووش الهام شد که به زودی کشته خواهد شد و ایران و توران از خونش به جوش آمده و هزاران نفر کشته می‌شوند و آبادی ها با خاک یکسان می‌شود.

پس از مدتی، گرسیوز برادر افراسیاب، بر اثر حسادت شروع به بدگویی از سیاووش، در برابر افراسیاب کرد. سرانجام این بدگویی‌ها مؤثر واقع شد و افراسیاب از ترس قدرت گرفتن سیاووش، به جنگ او رفت. سپاهیان سیاووش، به جز تعدادی ایرانی، همه فرار کردند و او را تنها گذاشتند و سیاووش به دست دشمنان اسیر شد. او را با خفت و خواری نزد افراسیاب بردند و هر چه همسرش فرنگیس سعی کرد دل افراسیاب را نرم کند، فایده نکرد و سیاووش را گردن زدند. سالها بعد، فرزند سیاووش ـ کیخسرو ـ به کمک رستم و کاووس شاه که به خونخواهی پسرش اقدام کرده بود، با افراسیاب جنگیدند و انتقام خون او را گرفتند. از آن پس، به رسم عزاداری برای سیاووش، هر ساله در ایران مراسم خاصی برگزار شد که به نام سوگ سیاووش معروف است و خون سیاووش و مظلومیت او در ادبیات ایران معروف شد.

❁ کاربرد:

وقتی میان دو طایفه، دو خانواده، قبیله یا کشور بر سر موضوع خاصی اختلاف در بگیرد، آن علت و آن موضوع خاص به خون سیاووش تشبیه می‌شود؛ یعنی علت و دلیلی برای درگیری و انتقام پیش آمده و باید جلو آن را گرفت تا پایانی مانند پایان داستان سیاووش نداشته باشد.

○ **خون مردم را (کسی را) به شیشه کردن.**

✱ **کاربرد:**

این مثل بیشتر در مورد افراد گران فروش یا کسانی به کار می‌رود که با سودجویی و طمع زیاد، حق مردم را می‌خورند و زندگی آنان را سخت می‌کنند.

○ **خون می‌خورم و تو باده می‌پنداری!**

✱ **کاربرد:**

به ظاهرم نگاه نکن، در دل غمها و مشکلات زیادی دارم.

○ **خوی* بد را بهانه بسیار است.**

✱ **کاربرد:**

این مثل در جواب کسی گفته می‌شود که بخواهد با آوردن بهانه‌ها و دلیل‌های مختلف، عمل نامناسب خویش را نزد دیگران درست جلوه بدهد و با این کار، از پاسخ دادن به دیگران و پذیرفتن نتیجهٔ کار خویش، شانه خالی می‌کند.

□ **معنای لغت:**

* خو: خُلق، اخلاق، عادت

○ **خویشی به خوشی، سودا* به رضا**.**

□ **توضیح:**

هیچ کاری را نباید با نارضایتی و اجبار انجام داد. اگر قرار است وصلت و ازدواجی انجام شود، یا معامله و خرید و فروشی شود، باید رضایت و خوشحالی هر دو طرف در بین باشد.

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهند به کسی بگویند که مجبور نیستی این وصلت یا معامله را حتماً بپذیری. اگر راضی نیستی، ما هم اصراری نداریم و آسیبی هم به دوستی و معاشرتمان نخواهد خورد. از این مثل استفاده می‌کنند.

□ **معنای لغات:**

* سودا: معامله، خرید و فروش.

** رضا: رضایت، خشنودی.

○ **خیاط در کوزه افتاد.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند کنار دروازهٔ شهری، خیاطی دکه‌ای داشت. خیاط کوزه‌ای در دکّه گذاشته بود و هر بار که کسی در شهر می‌مرد و او را برای بردن به گورستان از شهر خارج می‌کردند، ریگی در کوزه می‌انداخت و بدین ترتیب، حساب افرادی را که در طول ماه در شهر در می‌گذشتند، می‌دانست. از قضای

روزگار، خیاط مُرد و دکّه او تعطیل شد.

روزی مردی پرسان و پرسان به سراغ خیاط آمد. وقتی دکّه او را بسته دید، با تعجب به سراغ دکان نزدیک دکّه او رفت و احوال خیاط را از دکاندار پرسید. دکاندار در جواب مرد گفت: «خیاط در کوزه افتاد!»

* **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که خود گرفتار ماجراجویی شود که کسب و کار یا موضوع مورد علاقهٔ خود او بوده است، مثل زندانبانی که به زندان بیفتد یا ظالم و جلادی که به دست عدالت تسلیم جلادی دیگر شود.

○ **خیال می‌کند از دماغ فیل افتاده!**

از دماغ فیل افتاده.

○ **خیر سراغ خانهٔ صاحبش را می‌گیرد.**

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز.

○ **خیال می‌کند تخم دو زرده کرده!**

□ **توضیح:**

تخم مرغ‌های معمولی دارای یک زرده هستند؛ اما بعضی مرغ‌ها که دارای خصوصیات ارثی و نژادی خاصی هستند، تخم‌های دو زرده می‌کنند. این مرغ‌ها گران‌ترند و دارای اهمیت هستند و به شکل خاصی از آن‌ها مراقبت و به وضع جسمی و بهداشتی آن‌ها توجه می‌شود.

* **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که فکر می‌کند کار مهمی کرده، در صورتی که کار و عمل او چندان هم اهمیت نداشته؛ بلکه خود او چنین تصوری داشته و دارد.

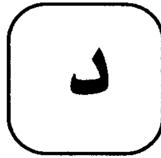
■ **مشابه:**

- فکر می‌کند شاخ غول را شکسته است.
- انگار سر کچل مرا آزاد کرده.

○ **خیال می‌کند نوهٔ اتورخان است.**

* **کاربرد:**

بیش از حد مغرور و متکبر است.



○ دادن به دیوانگی، گرفتن به عاقلی.

● کاربرد:

۱ـ ممکن است به خاطر رودربایستی یا ملاحظهٔ دوستی، فامیلی و یا دیگر موارد، چیزی را به کسی قرض بدهیم، اما برای پس گرفتن آن باید هوشیار، با احتیاط و عاقلانه رفتار کنیم تا بتوانیم به حقّ خود برسیم.

۲ـ روابط آدمها در زمانهای مختلف فرق می‌کند، در هر زمانی باید متناسب با حال و روز آن، گفت‌وگو و رابطه هایمان را تنظیم کنیم.

○ دادی به حسن آب و ندادی به حسین   از دادن و از ندادنت داد، فلک!

□ توضیح:

این مثل اشاره‌ای دارد به این که امام حسن علیه‌السلام با آبِ آلوده به زهر شهید شد و امام حسین علیه‌السلام با لب تشنه به شهادت رسید.

● کاربرد:

وقتی بخواهیم از بدی روزگار و بخت و اقبال شکایت کنیم و بگوییم که گاه داشتن نعمتی رنج‌آور است و گاه نداشتن همان نعمت آزاردهنده، از این مثل بهره می‌گیریم.

○ دارد کفشش را پیدا می‌کند.

□ توضیح:

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند یک روز کدخدای دهی سخت بیمار شد و نزد پزشک رفت. پزشک پس از معاینهٔ او، نسخه‌ای نوشت و به دستِ شاگردش داد. شاگرد در پی خرید دارو از خانه خارج شد. پزشک پس از کمی صحبت با کدخدا گفت: «الان شاگردم دارد دارو می‌خرد.»

کمی که گذشت، گفت: «الان به سر کوچه رسیده است.»

پس از چند لحظه گفت: «او پشت در است.»

و صدازد: «اسدالله!»

اسدالله از در وارد شدو داروها را به پزشک داد. کدخدا ماجرا را برای نوکر خود تعریف کرد. نوکر گفت: «باور کنید که من از او هم زرنگترم. می‌خواهید امتحان کنید.»

فردای آن روز، کدخدا عده‌ای را به خانه‌اش دعوت کرد. وقتی همه جمع بودند، صدا زد: «عبدالله، به خانهٔ حسینقلی برو و بگو که فوری به این جا بیاید.»

عبدالله از در بیرون رفت. کمی که گذشت، کدخدا گفت: «الان عبدالله نزدیک رودخانه است. از رودخانه گذشت. به خانهٔ حسینقلی رسید. پیغام را داد.»

مدتی بعد ادامه داد: «حالا دارد بر می‌گردد. از رودخانه گذشت.»

چند لحظه‌ای ساکت شد و بعد گفت: «حالا به سرکوچه رسیده است. حالا پشت در است.»

و صدا زد: «عبدالله»

عبدالله در برابر چشمان حیرت زدهٔ میهمانان وارد شد و پرسید: «بله آقا! کاری داشتید؟»

کدخدا گفت: «خوب، حسینقلی چه گفت؟»

عبدالله گفت: «قربان، من که هنوز نرفته‌ام؛ دارم از بین این همه کفش، کفشم را پیدا می‌کنم.»

● کاربرد:

۱ـ برای گوشزد به کسی که در انجام کارهایش بیش از اندازهٔ تأخیر می‌کند، از این مثل استفاده می‌شود.

۲ـ برای هشدار به کسی که برای انجام کارها بهانه می‌آورد، می‌توان از این مثل استفاده کرد.

۳ـ اگر کسی در مورد یکی از نزدیکان و یا اموال خود لاف بیهوده بزند، این مثل را خواهد شنید تا بفهمد، نباید به این جور چیزها دل ببندد.

○ دارم و نمی‌دهم، ممنون هم باش!

● کاربرد:

این مثل را وقتی به کار می‌بریم که بخواهیم به کسی بگوییم: «پول یا چیز دیگری را که می‌خواهی دارم، ولی به کسی قرض نمی‌دهم؛ چون با این کار، پولم را از دست می‌دهم. به علاوه، توهم که قرض می‌گیری، وقت پس دادن آن، ناراحت می‌شوی. بنابراین، از من ممنون باش که تو را ناراحت نمی‌کنم.»

○ دارندگی و برازندگی!

□ توضیح:

از روی ظاهر افراد نمی‌توان دربارهٔ زندگی و دارایی آن‌ها قضاوت کرد.

● کاربرد:

۱ـ وقتی کسی شکل تمیز و مرتبی دارد، این مثل را دربارهٔ او به کار می‌برند. معنای آن این است که پول و ثروت، بزرگی هم می‌آورد.

۲ـ کسانی که توانایی یا ثروتی دارند و از این نظر مورد توجه دیگران قرار می‌گیرند، برای خودنمایی بیشتر، ممکن است از این مثل استفاده کنند.

○ **داروغه* بیا من را بگیر.**

● **کاربرد:**

به کسی که کار خلافی کرده، اما اصلاً به فکر پنهان کردن آن نیست و گویی از عاقبت کار نمی‌ترسد، می‌گویند: «چه می‌کنی؟ تو که آشکارا می‌گویی داروغه بیا مرا بگیر.» با این سخن او را به احتیاط بیشتر و پنهانکاری دعوت می‌کنند.

□ **معنای لغت:**

* داروغه: مأمور دولت برای حفظ امنیت.

○ **دار* و منبر** از یک درخت هستند.**

● **کاربرد:**

۱ـ برای فرزندانی که از یک خانواده‌اند و در شرایطی یکسان بزرگ شده‌اند، اما اخلاق و رفتارهای متفاوتی دارند، از این مثل استفاده می‌شود.

۲ـ اگر کسی از سختیهای زندگی شکایت کند، این مثل را برای او استفاده می‌کنند و معنای آن این است که زندگی هم خوبی دارد، هم بدی؛ هم شکست دارد و هم پیروزی.

۳ـ در حکومت‌هایی که حرف حق و درست زدن باعث گرفتاری و حتی مرگ می‌شود، این مثل را دربارهٔ کسانی به کار می‌برند که از حقیقت دفاع می‌کنند و گرفتار ظلم ظالمان می‌شوند.

□ **معنای لغات:**

* دار: تیر بلند چوبی است که مجرمان را از آن حلق آویز می‌کنند.

** منبر: پلکان بلند از جنس چوب است که در مساجد به کار می‌رود و سخنران بر بالای آن می‌نشیند و سخنرانی می‌کند.

○ **داستانی است که بر هر سربازاری هست.**

● **کاربرد:**

این مثل را به کسی می‌گویند که فکر می‌کند، رازی را می‌داند؛ رازی که هیچ کس از آن خبر ندارد؛ در حالی که آنچه او می‌داند، راز نیست و همه از آن با خبرند!

○ **داشتم داشتم حساب نیست، دارم دارم حساب است.**

● **کاربرد:**

وقتی کسی با کبر و غرور از ثروت و موقعیت گذشتهٔ خود حرف بزند، طوری که بخواهد

برای خود محبوبیت و موقعیتی به دست آورد، این مثل را به او می‌گویند.

○ داشته آید به کار، گر چه بود زهر مار.

✹ کاربرد:

از این مثل وقتی استفاده می‌کنیم که بخواهیم بر اهمیت هر چیز ـ هر چند که اندک و ناچیز باشد ـ تأکید کنیم.

○ دانش‌آموز بی‌نظم و بداخلاق را مبصر کن.

راه را به دزد بسپار و آسوده بخواب.

○ دانه دانه است غله در انبار.

قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود.

○ دانه دیدی، دام ندیدی؟

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند تعدادی پرنده از منطقه‌ای سردسیر به جایی گرمسیر مهاجرت می‌کردند. آن‌ها خسته و گرسنه شده بودند؛ اما جا می‌خواستند فرود بیایند، رهبرشان پیشاپیش به طرف زمین پر می‌زد تا مطمئن شود که دامی بر سر راه نیست.

از قضای روزگار، چند پرنده که دیگر خیلی گرسنه بودند و نمی‌توانستند طاقت بیاورند، بی‌توجه به رهبرشان فرود آمدند و مشغول خوردن شدند؛ بی‌خبر از این که، آن دانه‌ها را صیاد در دام ریخته بود. لحظه‌ای نگذشت که فریاد کمک خواهی سر دادند. رهبرشان به کنار آن‌ها آمد و گفت: «چه شد که به این دام افتادید؟»

پرنده‌ای گفت: «دانه دیدیم و فرود آمدیم.»

رهبرشان گفت: «دانه دیدید، دام ندیدید؟»

✹ کاربرد:

۱ـ وقتی بخواهیم توجه به عاقبت کار را به دیگران یادآور شویم، از این مثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ وقتی با کسی روبه‌رو شویم که در اثر بی‌احتیاطی و منفعت‌طلبی خودش را گرفتار رنج و عذاب کرده است و حالا از وضع بد خود شکایت می‌کند این مثل را به او، می‌گوییم.

■ مشابه:

● راه بود، چاه هم بود.

● خدا چشم داده چاه هم داده.

○ **دانهٔ فلفل سیاه و خال مه رویان سیاه   هر دو جانسوزند اما این کجا و آن کجا**
این کجا و آن کجا.

○ **دایهٔ دلسوزتر از مادر!**

□ **توضیح:**

گاهی کودکی را به خاطر از دست دادن مادر و یا مشکلات خاصی به زن دیگری می‌سپارند تا او را بزرگ کند. معمولاً برای چنین کاری زنی مهربان، دلسوز و با محبت انتخاب می‌شود. به چنین زنی «دایه» می‌گویند. اما هیچ دایه‌ای هر چه هم که خوب باشد، نمی‌تواند دلسوزتر از مادر باشد.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی خود را بیش از حد دلسوز و مهربان نشان می‌دهد، در صورتی که دلسوزی او چندان واقعی نیست، این مثل را برایش به کار می‌برند.

■ **مشابه:**

● کاسهٔ داغتر از آش!

● اگر تو عمه‌ای، من مادرم!

○ **دبّه* بی‌روغن نمی‌شود!**

□ **توضیح:**

دبه ظرفی است که در آن روغن نگهداری می‌کنند. اما در هنگام خرید و فروش ممکن است یکی از دو طرف بر سر موضوعی دبه درآورد و معامله را به هم بزند. در این مثل، به هر دو معنای آن توجه شده است.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی در هنگام معامله بهانه جویی و ادعای ضرر کند، طوری که بخواهد سود بیشتری به دست آورد، این مثل را برای او به کار می‌برند.

■ **مشابه:**

● از دبّه کسی ضرر ندیده.

□ **معنای لغت:**

* دبّه درآوردن: چانه زدن به قصد بر هم زدن معامله یا دریافت سود بیشتر.

○ **دختری را که مادرش از او تعریف کند، برای آقا دائی‌اش خوب است.**

□ **توضیح:**

هر مادری، فرزند خود را کامل، زیبا و بی‌عیب می‌داند. حتی بعضی از مادرها، متوجه عیبها و اشکالات کاملاً مشخص فرزند خود نمی‌شوند. برای همین تعریفهای مادر همیشه نمی‌تواند ملاک مناسبی برای سنجش افراد باشد.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی قصد ازدواج یا خرید و فروش داشته باشد، نزدیکان برای راهنمایی و نصیحت

او از این مثل استفاده می‌کنند. به این معنی که با شناخت کامل و آگاهی از همهٔ جوانب پیش برود و تنها به تعریف‌ها و شنیده‌ها توجه نکند.

○ **دراز شد خاک‌انداز، گرد شد لاق لاقو*.**

✱ **کاربرد:**

این مثل را فردی بیان می‌کند که از او بخواهند در به انجام رسیدن کاری کمک کند؛ اما او تمایلی به انجام آن کار نداشته باشد. معنای آن این است که: «هر چه پیش آید، برای من فرق نمی‌کند؛ چون نتیجه هر چه باشد، به ضرر من نمی‌شود.»

■ **مشابه:**

● ز هر طرف که شود کشته، سود اسلام است!

□ **معنای لغت:**

* لاق لاقو: تابه، ماهیتابه

○ **درازنای شب از چشم دردمندان پرس   تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی**

سواره از پیاده خبر ندارد.

○ **در اگر بسته شود، رخنهٔ دیواری هست.**

✱ **کاربرد:**

این مثل را به کسی می‌گویند که فکر می‌کند، دیگر هیچ راه حلّی برای گرفتاری و مشکل او وجود ندارد. در واقع با این مثل به او دلداری و امیدواری می‌دهند.

■ **مشابه:**

● در ناامیدی بسی امید است.

● خدا گر ز حکمت ببندد دری، زرحمت گشاید در دیگری

○ **در آهنین و کلید پشمین؟**

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی را نصیحت می‌کنند تا کاری را که به ضررش است، انجام ندهد، ولی او همچنان پافشاری می‌کند، این مثل را به او می‌گویند.

۲ـ وقتی کسی بخواهد تأکید کند که: «هر کاری، وسیلهٔ مخصوص به خودش را نیاز دارد!» از این مثل استفاده می‌کند.

■ **مشابه:**

● نرود میخ آهنین در سنگ.

○ **درازی شاه خانم، به پهنای ماه خانم**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند خانواده‌ای به خواستگاری دختر خانوادهٔ دیگر رفت. وقتی نشستند و از صفات و ویژگیهای عروس خانم حرف زدند، یکی از خانوادهٔ داماد گفت: «دختر شما شاه خانم خیلی بلندقد و دراز است.»

آن‌ها با این حرف عیبی روی عروس گذاشتند تا خانوادهٔ عروس زیادی از دخترشان تعریف نکنند. خانوادهٔ عروس که می‌خواستند از خانوادهٔ داماد عقب نمانند، هر چه فکر کرد دیدند که داماد عیبی ندارد. ناگهان چشمشان به خواهر داماد، ماه خانم، افتاد که چاق و پهن و کوتوله بود. این بود که گفتند: «دختر شما ماه خانم هم خیلی پهن و کوتاه قد است.»

کسی که واسطهٔ این ازدواج بود، دید که به زودی مجلس به هم می‌خورد و عروسی سر نمی‌گیرد. این بود که خنده‌ای کرد و گفت: «درازی شاه خانم به پهنای ماه خانم.»

✱ **کاربرد:**

۱ـ معمولاً دلال‌ها و واسطه‌ها سعی می‌کنند عیب و ایرادهای جنس را بپوشانند و سر هر دو طرف معامله (خریدار و فروشنده) کلاه بگذارند تا به سود و حق دلالی خودشان برسند. در مورد حرفهای فریب دهندهٔ آن‌ها این مثل گفته می‌شود.

۲ـ وقتی یکی از حرکت ناخوشایند کسی گلایه کند، او نیز حرکت ناخوشایندی از گلایه کننده را به رخش می‌کشد و می‌گویند: «درازی شاه خانم به پهنای ماه خانم.»

○ **در این دنیا کسی بی‌غم نباشد اگر باشد، بنی‌آدم* نباشد**

□ **توضیح:**

انسان نباید فکر کند که در زندگی، تنها او غم و غصه و سختی دارد. با کمی فکر و گفت‌وگو با دیگران، می‌توان متوجه شد که همهٔ مردم ناراحتی دارند و همه باید به فکر یکدیگر باشند.

✱ **کاربرد:**

این مثل را به کسی می‌گوییم که از موضوعی رنج می‌برد و ما می‌خواهیم به او آرامش بدهیم. منظورمان این است که: «تو تنها نیستی که مشکل و درد داری.»

□ **معنای لغت:**

* بنی آدم: فرزند حضرت آدم(ع)، انسان.

○ **دُر* باشد، غلتان** باشد، ارزان باشد.**

□ **توضیح:**

انسان‌ها همیشه زیاده طلب هستند. برخی انسان‌ها دوست دارند، بهترین چیزهای زندگی متعلق به آنان باشد؛ بدون آن که برای به دست آوردن آن زحمتی کشیده باشند یا بهایی پرداخته باشند.

✱ **کاربرد:**

این مثل وصف آدم‌هایی است که چیزهای مادی یا معنوی زندگی را می‌خواهند؛ بدون آن که

تلاشی برای به دست آوردن آن کنند و یا حتی قیمتی برای آن بپردازند.

■ **مشابه:**

● دُر می‌خوام، ارزان می‌خوام.

□ **معنای لغات:**

* دُر: مروارید.

** غلتان: حرکت کردن بر روی زمین از یک پهلو به پهلوی دیگر. صفتی برای مروارید، مرواریدی که از بس گرد است، روی زمین می‌چرخد و حرکت می‌کند. مروارید غلتان، مرواریدی با ارزش و گرانبهاست.

○ **در باغ جهان، یک گل بی‌خار نباشد.**

□ **توضیح:**

در نظر انسان، هر چیز هنگامی ارزش پیدا می‌کند که یا با رنج و سختی به دست آید یا با آنچه بد و ناپسند است، مقایسه شود. زیبایی در کنار زشتی جلوه‌گر می‌شود. اگر همه چیز زیبا باشد، زیبایی دیگر معنا پیدا نمی‌کند. گل اگر زیباست، خار هم دارد، و این هر دو در کنار هم، زیبایی گل را نمایان می‌کنند.

✱ **کاربرد:**

اگر برای به دست آوردن چیزی ارزشمند به رنج و گرفتاری دچار شده‌ای، غمگین مباش، هیچ پاداشی بی‌زحمت به دست نمی‌آید.

○ **درِ باغ سبز نشان می‌دهد.**

□ **توضیح:**

در زندگی باید واقع بین بود و همه چیز را همان طور که هست، دید و پذیرفت. در غیر این صورت، دیگران می‌توانند ما را فریب دهند.

✱ **کاربرد:**

اگر کسی بخواهد چیزی را که چندان خوب و خوشایند نیست، بیش از آن که هست، خوب جلوه دهد، یا بخواهد با وعده‌های دروغین، دیگری را فریب دهد و آینده‌ای امیدوار کننده نشان بدهد، این مثل را به او می‌گوییم. معنای آن این است که: «ما را با وعده‌های دروغ و بی‌اساس، فریب مده.»

○ **در بلا بودن، به از بیم بلا.**

□ **توضیح:**

انسان وقتی به گرفتاری و یا مشکلی فکر می‌کند، دچار ترس و نگرانی می‌شود؛ در صورتی که اگر بدون هیچ اطّلاع قبلی با همان مشکل روبه رو شود، ممکن است به راحتی و بدون نگرانی آن را حل کند.

✱ **کاربرد:**

این مثل را به کسی می‌گوییم که چون از روبه رو شدن با مشکلات می‌ترسد، دست به هیچ

کاری نمی‌زند و در نتیجه، در هیچ کاری هم رشد نمی‌کند.

○ **دَر به تو می‌گویم، دیوار گوش کن (بشنو)**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند «بهلول» در ظاهر پریشان و به حالت دیوانگان، اما در باطن، عاقل و دانا و از یاران امام جعفر صادق(ع) بود. به روایتی او به دستور آن حضرت و برای رهایی از ظلم و ستم فرمانروایان، چنین شیوه‌ای را در زندگی پیش گرفته بود.

روزی بهلول در بیابان می‌رفت که با مردی همراه و همسفر شد. مرد بر اثر مصاحبت با بهلول از او خوشش آمد و خواست که تمام عمر همراهش باشد. بهلول گفت: «به شرط آن که هر چه من گفتم گوش کنی وگرنه به تو کمک نخواهم کرد.» مرد پذیرفت. آن‌ها می‌رفتند که مرد چاقویی از جیب خود بیرون آورد و به بهلول نشان داد. چاقو بسیار قیمتی بود. بهلول گفت: «این چاقو را به کسی نشان نده.» آن‌ها رفتند تا به شهری و خانه‌ای رسیدند. در آن خانه میهمانی بود. آن‌ها را هم دعوت کردند. وقتی سفره را پهن کردند، هندوانه‌ای آوردند. اما چاقو نداشتند. آن مرد چاقوی خود را به صاحبخانه داد. صاحبخانه متوجه شد که چاقو قیمتی است و آن را پس نداد. صاحبخانه تهمت دزدی به مرد زد. کار به دادگاه کشید. به مرد دو روز مهلت دادند تا بی‌گناهی خود را ثابت کند. مرد به بیابان رفت و پای دیوار نشست. بهلول آن طرف دیوار بود. او چون قسم خورده بود که به مرد کمک نکند، اما از طرفی برای او نگران بود، رو به دیوار کرد و گفت: «دیوار با تو هستم! پای دیوار تو گوش کن.» و در ادامه راهِ چاره را گفت. به این ترتیب دروغ صاحبخانه معلوم شد.

✹ **کاربرد:**

وقتی می‌خواهیم مطلبی را به کسی به طور غیر مستقیم و به کنایه بگوییم، طوری که ناراحت نشود، اما هر چه هم که می‌گوییم، او متوجه نمی‌شود، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● به دختر می‌گویم، اما عروس، تو بشنو!

○ **دُر به دریا بردن.**

زیره به کرمان بردن.

○ **در بیابان، لنگه کفش کهنه نعمتی است.**

□ **توضیح:**

در هنگام سختی و نداری، هر چیزی، هر چند که بهای کمی داشته باشد، باز هم با ارزش است و از داشتن آن باید شاد بود.

✹ **کاربرد:**

اگر کسی بسیار نیازمند باشد، اما به آنچه که دارد، قانع نباشد و مقدار بیشتری بخواهد، این مثل را برایش به کار می‌برند. معنای آن این است که: «در این وضع نداری، به همین که داری قانع باش.»

■ **مشابه:**

● کاچی به از هیچی.

● در بیابان فقیر سوخته را　　　شلغم پخته به که نقرهٔ خام

○ **در پس هر گریه، آخر خنده‌ای است.**

□ **توضیح:**

روزهای سخت بالأخره تمام می‌شود و روزهای خوش جای آن را می‌گیرد. فقط باید امیدوار بود و صبر کرد.

✹ **کاربرد:**

وقتی زندگی برای کسی آن قدر سخت می‌شود که فکر می‌کند دیگر جای امیدی نیست، این مثل را به او می‌گوییم. معنای آن این است که: «باز هم صبور باش! چون بعد از این سختیها، روزهای راحتی فرا می‌رسد.»

■ **مشابه:**

● در نومیدی بسی امید است　　　پایان شبِ سیه سفید است

○ **در جبین این کشتی، نور رستگاری نیست.**

این قافله تا به حشر لنگ است.

○ **در جنگ (دعوا) حلوا پخش نمی‌کنند.**

□ **توضیح:**

در حل اختلافها باید سعی کرد که کار به جنگ و دعوا نکشد؛ بلکه با گفت‌وگو حل شود؛ زیرا در جنگ و دعوا اتفاقاتی رخ می‌دهد که شایسته و انسانی نیست.

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی می‌خواهد از فرد دیگری به خاطر بدی‌هایی که در دعوا به او کرده است، پوزش بخواهد، از این مثل استفاده می‌کند.

۲ـ دو نفر در دعوا به یکدیگر توهین می‌کنند و یا آسیب می‌رسانند. کسی می‌خواهد آن‌ها را آشتی دهد. برای آنکه آن‌ها را راضی کند، این مثل را می‌گوید. منظور او این است که طرفین گذشت کنند و جرم یکدیگر را ببخشند.

○ **در خانه‌ات را ببند، همسایه‌ات را دزد نکن.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ همواره محکم کاری کن و راه را برای خطا کاری، دزدی و... دیگران باز نگذار تا اتفاقی نیفتد و اگر هم افتاد، مجبور نشوی گناه را به گردن دیگران بیندازی.

۲ـ وقتی کسی در انجام کاری اشتباه می‌کند، به طوری که بسیار ناراحت و پشیمان است و گناه را به گردن دیگران می‌اندازد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

- آدم مالش را سفت می‌چسبد، همسایه‌اش را دزد نمی‌کند.
- پای مرغت را ببند، همسایه‌ات را دزد نکن.

○ **در خانه بسته است، گوش فضول باز است.**

✵ **کاربرد:**

۱ـ هر حرفی را نباید به هر کسی گفت؛ چون ممکن است دهان به دهان گفته شود و همه از آن باخبر شوند.

۲ـ وقتی کسی نمی‌خواهد رازش را دیگران بدانند، اما آن را با بی‌احتیاطی به بعضی می‌گوید، این مثل را به او می‌گوییم.

■ **مشابه:**

- در دروازه را می‌توان بست، اما دهان مردم را نمی‌توان بست.
- دیوار موش داره، موش هم گوش داره.

○ **در خانه اگر کس است، یک حرف بس است.**

□ **توضیح:**

برای آدم عاقل و هوشیار، یک کلام کافی است تا متوجه همه چیزی بشود. نیازی به توضیح و تفصیل ندارد.

✵ **کاربرد:**

اگر کسی را راهنمایی کنیم، اما او همچنان به انجام کار اشتباه خود ادامه دهد؛ و باز هم کار خودش را بکند، این مثل را به او می‌گوییم.

■ **مشابه:**

- آن کس است اهل بشارت که اشارت داند.
- آدم عاقل را اشاره‌ای کافی است.

○ **در خانهٔ مور، شَبنمی، توفان است.**

□ **توضیح:**

این مثل یک مصرع از بیت زیر است:

در خانهٔ مور، شبنمی توفان است   غارتگر خانهٔ گدا، میهمان است

✵ **کاربرد:**

برای آدمی که نیازمند است، حتی یک ضرر اندک هم بسیار سخت و کمرشکن است. کسی هم که قدرت مبارزه با مشکلات را ندارد، کوچک‌ترین مشکل و گرفتاری او را نابود می‌کند. این مثل در مورد چنین افرادی به کار می‌رود.

○ **درخت پُر بار، سنگ می‌خورد.**

□ **توضیح:**

معمولاً وقتی میوه‌های درختی می‌رسند، بعضی از مردم برای چیدن آن‌ها از شاخه، به طرفشان سنگ پرتاب می‌کنند و در نتیجه، شاخه‌های درخت آسیب می‌بینند؛ درست مثل کسانی که صاحب فکر، اندیشه یا هنر و علم هستند و از طرف افراد حقیر و نادان و حسودِ جامعه مورد اهانت و بی‌احترامی قرار می‌گیرند.

✱ **کاربرد:**

به افراد دانا و آگاهی که از آزار دیگران ناراحت می‌شوند، این مثل را می‌گوییم تا به آن‌ها امیدواری بدهیم و آن‌ها را به تحمل نادانیهای دیگران دعوت کنیم.

○ **درخت که پیر شد، پایش ارّه می‌گذارند.**

✱ **کاربرد:**

متأسفانه انسان تا وقتی که سرپای خود است و می‌تواند به دیگران فایده‌ای برساند، عزیز و محترم است؛ اما همین که از کار افتاد، ارزش و مقام خود را از دست می‌دهد. اگر کسی چنین وضعی پیدا کرد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● غلام پیر شود، خواجه‌اش کند آزاد.

○ **درخت گردکان* با این بلندی، درخت خربزه الله‌اکبر!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی چند نفر خربزه‌ای می‌خرند و به باغی می‌روند. آن‌ها پای یک درخت گردو می‌نشینند و به خوردن خربزه مشغول می‌شوند. باغبان از راه می‌رسد. آن‌ها پس از سلام و احوالپرسی، از باغبان می‌پرسند: «این چه درختی است؟»

باغبان می‌گوید: «درخت گردو.» آن‌ها می‌پرسند: «گردو همان است که هسته‌ای کوچک و چرب دارد؟»

باغبان می‌گوید: «بله!» آن‌ها می‌گویند: «واویلا! درخت گردو که به این بلندی است، درخت خربزه چه قدر است؟! الله‌اکبر!»

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی دربارهٔ مطلبی اظهار نظر می‌کند که از آن اطلاع و آگاهی دقیق ندارد، این مثل را به او می‌گویند. معنی آن این است که: «تو دربارهٔ این مطلب اطلاعات کافی و دقیق نداری.»

□ **معنای لغت:**

* گردکان: گردو

○ **درخت هر چه پُر بارتر*، سرش پایین‌تر! (سر به زیرتر!)**

□ **توضیح:**

معمولاً درختان میوه یا مرکبات پس از آن که محصول می‌دهند، سنگین می‌شوند و شاخه‌هایشان رو به

پایین می‌آید. به علاوه در فرهنگ ما، پایین گرفتن سر و به زیر نگه داشتن چشم نشانهٔ ادب و تواضع و فروتنی است.

* **کاربرد:**

این مثل برای کسانی به کار می‌رود که برای داشتن دارایی و یا عقل و شعور بیشتر به خود مغرور هستند؛ در صورتی که باید متواضع و فروتن باشند؛ زیرا این‌ها نعمتهای خدادادی است.

□ **معنای لغت:**

* پربارتر: پر محصول‌تر

○ **درختی را که در غیر فصل بار دهد، باید از ریشه درآورد.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند در یکی از روزهای سرد و پر برف زمستان، باغبان پیری متوجه شد که درخت انجیر باغش میوه داده است. بسیار خوشحال شد و آن را به فال نیک گرفت. انجیرهای درخت را دستچین کرد، در ظرفی ریخت و به عنوان پیشکش برای امیر برد. امیر که به قصد شکار از قصر خارج می‌شد، گفت که پیرمرد منتظر بماند تا او از شکار برگردد. اتفاقاً مدت شکار امیر به چند روز کشید. وقتی هم که امیر به قصر بازگشت، پیرمرد را فراموش کرده بود. از آن سو پیرمرد هم وقتی دیده بود که هیچ کس کاری به او ندارد، اعتراض کرده بود؛ طوری که همه فکر کرده بودند، او دیوانه است و او را به تیمارستان برده بودند.

یک سال گذشت. روزی امیر برای دیدار از دیوانگان، به تیمارستان رفت. پیرمرد را دید و گفت: «من تو را قبلاً دیده‌ام. که هستی؟» پیرمرد ماجرا را تعریف کرد. امیر ناراحت شد و گفت: «خسارت بسیار به تو رسیده است. به خزانه برو هر چه می‌خواهی بردار و به خانه‌ات برو.» پیرمرد همراه با خزانه دار به خزانهٔ امیر رفت. در آنجا نجّارها و بنّاها مشغول کار بودند. باغبان به سراغ آن‌ها رفت. از نجّار یک ارّه و از بنّا کمی آهک گرفت. بعد هم از کتابدارِ خزانه یک جلد قرآن طلب کرد. امیر با تعجب از او پرسید: «چرا چنین چیزهایی را انتخاب کرده‌ای؟»

باغبان گفت: «با این ارّه، آن درخت هرزه را می‌برم. این آهک را پای درخت می‌ریزیم تا ریشه‌اش بخشکد و دیگر میوه‌ای ندهد. بچه‌هایم را هم به این قرآن قسم می‌دهم تا هرگز به طمع مال دنیا به کسی هدیه‌ای ندهند.»

* **کاربرد:**

این مثل را به کسی می‌گویند که برای کسب سودِ بیشتر خوش خدمتی می‌کند؛ اما در پایان جز ضرر و دردسر چیز دیگری حاصلش نمی‌شود.

○ **دردا که این معمّا، شرح و بیان ندارد.**

* **کاربرد:**

در زندگی همواره مشکلاتی پیش می‌آید. اگر با مشکلی روبه رو شویم که حل شدنی نباشد

و در عین حال طوری باشد که نتوانیم آن را برای دیگران بگوییم، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **درِ دروازه را می‌توان بست، ولی دهان مردم را نمی‌توان بست.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی لقمان و پسرش در راهی می‌رفتند. لقمان سوار بر اسب بود و فرزندش در پی او راه می‌رفت. آن‌ها از مقابل مزرعه‌ای گذشتند. مردم با دیدن آن‌ها گفتند: «عجب مردِ سنگدلی! خودش سواره می‌رود و پسر ضعیفش را به دنبال خود می‌دواند.» با این حرف، لقمان پیاده شد و پسرش را سوار اسب کرد. مردم با دیدن آن‌ها گفتند: «عجب پسرِ بی‌ادبی. حرمت پدر را نگه نمی‌دارد. به جای آن که پدر پیرش را سوار اسب کند و خود پیاده برود، خود سواره می‌رود.» لقمان این بار خود نیز سوار اسب شد. مردم با دیدن آن‌ها گفتند: «چه آدمهای بی‌رحمی! دوتایی سوار آن حیوان زبان بسته شده‌اند و رحم ندارند.» لقمان با شنیدن این حرف، پیاده شد و پسرش را هم از اسب پیاده کرد. حالا اسب بی‌سوار می‌رفت و آن‌ها هم به دنبال او می‌رفتند. مردم با دیدن آن‌ها گفتند: «چه آدمهای نادانی! چهارپا مخصوص بردن انسان و بار است. آن وقت آن‌ها پیدا می‌روند.» لقمان با لبخندی رو به پسر کرد و گفت: «پسر! در کارهای خود فقط خشنودی و رضایت خدا را در نظر داشته باش و به حرفهای مردم، چه تعریف و تحسین باشند و چه عیب‌جویی و خرده‌گیری، توجهی نکن. چون هر کاری که انجام بدهی، عده‌ای هستند که از کار تو بهانه بگیرند و دربارهٔ آن حرفی بزنند.»

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی می‌خواهیم به کسی بگوییم که به حرف دیگران توجهی نکند و به کار خودش بپردازد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ وقتی به کسی تهمت‌های نادرست می‌زنند و او از این مسائل ناراحت و نگران است، این مثل را به او می‌گوییم تا بداند که هیچ کاری از دستش برنمی‌آید.

۳ـ گاهی اگر بخواهیم کسی را از عاقبت بدِ کاری که می‌کند، آگاه کنیم و به او بگوییم که مردم پشت سرش حرفهای زیادی خواهند زد، در نتیجه بهتر است آن کار را نکند، این مثل را به او می‌گوییم.

○ **درد، کوه کوه می‌آید، مو مو می‌رود.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی مریض است و پزشک او را معالجه می‌کند، اما او از درد می‌نالد، این مثل را به او می‌گوییم تا در تحمل درد صبوری به خرج دهد.

۲ـ وقتی کسی گرفتار چنان مشکلی شده است که دیگر تاب و توان ندارد، با این مثل او را به داشتن صبر و تحمل دعوت می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● درد خروار خروار می‌آید، مثقال مثقال می‌رود.

○ **در دِل دوست، به هر حیله رهی باید کرد.**

□ **توضیح:**

این مثل یک مصرع از شعر زیر است:

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد   در دل دوست به هر حیله رهی باید کرد

✹ **کاربرد:**

۱ـ برای ایجاد ارتباط با دیگران و جلب توجه آنان، می‌توان به هر کاری دست زد.

۲ـ وقتی کسی برای دوستی با دیگری و یا جلب توجه او به انجام هرکاری حتی کارهایی که درست و شایسته نیست ـ دست می‌زند، برای رها شدن از سرزنش دیگران این مثل را می‌گوید.

○ **دردم نهفته* به، ز طبیبان مدعی**

□ **توضیح:**

این مثل یک مصرع از یک بیت حافظ است:

دردم نهفته به ز طبیبان مدعی   باشد که از خزانهٔ غیبم دوا کنند

✹ **کاربرد:**

شخصی که نیازمند است، اما از روی تعصب و غرور دست نیاز به سوی دشمن دراز نمی‌کند و مشکل و گرفتاری خود را از آدمهای بدخواه پنهان می‌کند، در جواب به اعتراض دیگران، این مثل را می‌گویند.

■ **مشابه:**

● از تشنگی مردن، به که از قورباغه اجازه گرفتن.

□ **معنای لغت:**

* نهفته: پنهان مانده، پوشیده.

○ **در دُنیا یک خوبی می‌ماند، یک بدی!**

□ **توضیح:**

در این مثل با این که هم «خوبی» و هم «بدی» به کار رفته است، اما در حقیقت سفارش اصلی آن به انجام دادن کارهای خوب و پرهیز کردن از کارهای بد است.

✹ **کاربرد:**

وقتی می‌خواهیم دیگران را به انجام کارهای نیک و خداپسندانه دعوت و تشویق کنیم، این مثل را به آن‌ها می‌گوییم.

○ **درِ دیزی* باز است، حیای گربه کجا رفته است؟!**

✹ **کاربرد:**

وقتی می‌خواهیم به کسی یادآوری کنیم، کاری که انجام می‌دهد دور از انسانیت و ناشایست است و به او بگوییم: «درست است که امکان و موقعیت انجام این کار خلاف را داری، ولی شرم و آبرو را هم در نظر بگیر!» از این مثل استفاده می‌کنیم.

□ **معنای لغت:**

* دیزی: آبگوشتی که در ظرف سفالی یا سنگی پخته شده باشد.

○ **در زیر این گنبد آبنوسی، یک جا عزا است یک جا عروسی.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ شادی و غم در کنار هم است، دنیا همین است.

۲ـ بعضی‌ها خوشحالند، بعضی‌ها غمگین، امّا هیچ کس از دیگری خبر ندارد.

□ **معنای لغت:**

* آبنوسی: آبی رنگ، تیره، سبز

○ **درسش را روان است.**

راه و چاهش را می‌شناسد.

○ **در سمرقند گربه دم دارد   در بخارا الاغ سُم دارد**

خروس آتقی رفته به هیزم   که از بوی دلاویز تو مستم

○ **درس معلم اَر بود زمزمهٔ محبّتی   جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را**

✹ **کاربرد:**

۱ـ اگر مطلبی را با مهربانی و محبت و زبان خوش به دیگران بیاموزی، بهتر یاد می‌گیرند.

۲ـ با زبان خوش می‌توان هر کسی را به انجام کارهای غیر عادی وادار کرد.

■ **مشابه:**

● با زبان خوش می‌توان مار را از لانه‌اش بیرون آورد.

● از محبت خارها گل می‌شود.

○ **درسی را که تو خوانده‌ای، ما از بریم.**

آنچه را که تو از رو می‌خوانی، من از برم.

○ **در شهر کوران، آدم یک چشم پادشاه است.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ در میان یک عده بی‌سواد، آدم کم سواد خیلی با ارزش است و باید به او افتخار کرد.

۲ـ وقتی آنچه را که آرزو داری، وجود ندارد، به همان چیزی که داری، هر چند اندک، قناعت کن.

■ **مشابه:**

● در بیابان، لنگه کفش کهنه نعمت است.

○ **در شهر نی سواران، باید سوار نی شد.**

شهر یک چشمان روی، یک چشم شو.

○ **در عَفو* لذتی است، که در انتقام نیست!**

✱ **کاربرد:**

وقتی می‌خواهیم بین دو نفر صلح و آشتی برقرار کنیم، این مثل را به آن‌ها می‌گوییم و لذت دوستی، گذشت و کنار گذاشتن دشمنی و انتقام را به آن‌ها یادآور می‌شویم.

□ **معنای لغت:**

* عفو: بخشیدن خطای دیگران و گذشت کردن.

○ **در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست.**

□ **توضیح:**

استخاره «یعنی پرسیدن راه نیکو از خدا.» در میان مسلمانان رسم است که وقتی درمانده می‌شوند و مشورت با دیگران کمکی در تصمیم‌گیری نمی‌کند، استخاره می‌کنند. استخاره در هر صورت باعث عقب افتادن تصمیم‌گیری می‌شود.

✱ **کاربرد:**

وقتی اطمینان داری که انجام کاری خوب است، تردید نکن و به انجام آن تصمیم بگیر.

○ **درِ کوزه بگذار، آبش را بخور.**

✱ **کاربرد:**

اگر شخصی با نشان دادن سند، نامه یا مدرکی بی‌ارزش و دروغی ادعا یا تقاضای به دست آوردن مال یا موقعیتی را بکند، این مثل را به او می‌گویند و معنای آن این است که آن سند یا مدرک هیچ ارزش و اعتباری ندارد.

■ **مشابه:**

● حواله است روی یخ نوشته شده است.

○ در گورستان نخواب تا خواب آشفته هم نبینی

چرا آدم زیر دیوار خرابه بخوابد که خواب آشفته ببیند؟

○ در مَثَل مناقشه* نیست.

✹ کاربرد:

وقتی می‌خواهیم مطلبی را برای کسی توضیح بدهیم، برای آن که مطلب کاملاً روشن شود، از مثال استفاده می‌کنیم. در این صورت مثل را می‌گوییم تا اگر مثالمان معنای ناخوشایندی دارد، شنونده آن را به خود نگیرد.

□ معنای لغت:

* مناقشه: ستیزه، دعوا، مجادله، بحث و گفت‌وگویی که در آن یکی از دو طرف سعی کند نظر و عقیدهٔ خود را به دیگری بقبولاند.

○ در مسجد است، نه می‌شود آن را کند، نه می‌شود آن را دور انداخت.

فرزند بی‌ادب انگشت ششم است...

○ در مسجد است؛ نه کندنی است و نه سوختنی.

□ توضیح:

مسجد با همهٔ متعلقاتش برای مسلمانان، مقدس و غیرقابل تبدیل و معامله است.

✹ کاربرد:

۱ـ بعضی افراد در زندگی ما بسیار مفید و عزیز هستند. وقتی آن‌ها پیر و ناتوان می‌شوند، به خاطر دلبستگی درونی‌ای که با آن‌ها داریم، نمی‌توانیم آن‌ها را نادیده بگیریم. اگر کسی بخواهد آن‌ها را کنار بگذارد، این مثل را به او می‌گوییم.

۲ـ برای کسی یا چیزی که به آن وابستگی عمیق و شدیدی داریم، طوری که نمی‌توانیم از آن جدا شویم و یا با آن قطع رابطه کنیم، برایش از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ در مسجد باز است، حیای سگ کجا رفته؟

در دیزی باز است، حیای گربه کجا رفته؟

○ در نومیدی، بسی امید است.

□ توضیح:

این مثل، یک مصرع از یک بیت سعدی است:

در نومیدی بسی امید است   پایان شب سیه، سفید است

■ مشابه:

● در پس هر گریه، آخر خنده‌ای است.

○ **درازش کنی میله، پهنش کنی، بیله!**

آهنگری که کاری ندارد. آهن را که پهن کنی، بیل می‌شود، دمش را که بکشی، میل می‌شود.

○ **درسی را که تو خوانده‌ای، ما از بهر*یم.**

✱ **کاربرد:**

وقتی شخصی بخواهد با حیله کاری را انجام دهد و یا زرنگی و دانایی خود را به رُخ دیگران بکشد، این مثل را برای او به کار می‌بریم. معنای آن این است که: «ما از تو زرنگ‌تر و با تجربه‌تر هستیم. برای همین، می‌دانیم که تو می‌خواهی چه کنی و نمی‌توانی ما را گول بزنی.»

□ **معنای لغت:**

* از بهر: از بر، از حفظ

○ **دروغ از دروازه تو نمی‌آید.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی جارچی‌ها در شهر جار زدند: «هر کس بتواند دروغی بگوید که شاه آن را باور نکند، داماد شاه می‌شود.» از فردای آن روز، نیمی از جوانان شهر به قصر رفتند و دروغی گفتند: «اما شاه همه را باور کرد.» مردی زیرک وقتی خبر را شنید، پولی تهیه کرد و به سبدبافهای شهر گفت که بیرون از دروازهٔ شهر سبدی چند برابر بزرگ‌تر از دروازهٔ شهر بسازند سپس به کاخ رفت و گفت: «دروغ را آورده‌ام.»

شاه گفت: «بسیار خوب، عرض کن ببینم.»

مرد گفت: «چه چیز را قربان؟»

شاه عصبانی شد و فریاد زد: «دروغت را؟»

مرد گفت: «چرا عصبانی می‌شوید قربانتان گردم! دروغ من آن قدر بزرگ است که از دروازهٔ شهر تو نمی‌آید قدم رنجه بفرمایید و برای دیدن آن به پشت حصار شهر بیایید. هم هوایی بخورید و هم دروغ بزرگ من را از نزدیک ببینید.» شاه و همراهان با فریاد: «دور شوید و کور شوید!» به دروازه شهر رفتند. بیرون از دروازه، سبد بزرگ را دیدند. مرد گفت: «قربان! پدر بزرگوارتان چند سال پیش از وفاتشان، برای تکمیل کردن قصر احتیاج به پول داشت. پدرم هفت بار از این سبدها را پر از سکهٔ طلا کرد و برایشان فرستاد. حالا اگر دروغ مرا باور می‌کنید، بدهی پدرتان را از خزانه پرداخت کنید. اگر هم مرا باور نمی‌کنید، دستور بدهید تا برای جشن عروسی من با دختر شما، همه شهر را چراغانی کنند. حالا دیگر امر، امرِ مبارک شماست!»

✱ **کاربرد:**

۱ـ کسانی هستند که حرفی می‌زنند و یا ادعایی می‌کنند که دروغ و محال است. برای تمسخر آن‌ها و تأکید بر بزرگ بودن و دروغشان، این مثل را به آن‌ها می‌گوییم.

۲ـ وقتی دروغ کسی معلوم می‌شود، این مثل را به او می‌گوییم تا بفهمد که دروغش بزرگ

بوده و معلوم شده است.

○ **دروغ از دور می‌آید، یک پایش می‌لنگد.**

□ **توضیح:**

وقتی کسی دروغ می‌گوید، اگر شنونده هوشیار و عاقل باشد، فوری متوجّه می‌شود.

✽ **کاربرد:**

وقتی می‌خواهیم به کسی بگوییم: «من می‌دانم که همهٔ حرف‌هایت دروغ است.» از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● حرف دروغ، فروغ ندارد.

○ **دروغ آسمانی را نمی‌شود پرداخت*.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی دو نفر می‌رفتند که به دهی رسیدند. چون گرسنه بودند، تصمیم گرفتند که هر طور می‌توانند، غذایی به دست آورند. به قهوه خانه رفتند. یکی از آن‌ها ماجرایی را با صدای بلند تعریف کرد. کم کم همه دور آن‌ها جمع شدند. او گفت: «روزی به شکار رفته بودم. از فاصلهٔ بسیار دور، آهویی را با تفنگ زدم. نزدیک که رفتم، نشستم و کباب آهو خوردم.» روستاییان از حرف او تعجّب کردند. دوستِ او خندید و گفت: «تعجب نکنید! این یک ماجرای ساده است. بوته‌های خشکی که آهو در میان آن‌ها بود، بر اثر شلیک گلوله آتش گرفتند و آهو کباب شد.» روستاییان از صحبت‌های آن دو خوششان آمد و آن‌ها را به خوردن غذا دعوت کردند.

روز بعد آن دو به روستایی دیگر رفتند. این بار دروغگو گفت: «یک روز خسته و گرسنه می‌رفتم که اردک چاقی را در آسمان شکار کردم. وقتی خودم را به آن رساندم، دیدم، بهبه! چه فسنجان اردکی!» روستاییان تعجّب کردند. این بار دوستِ دروغگو حرفی نزد و روستاییان آن‌ها را گرسنه رها کردند و رفتند. دروغگو با ناراحتی پرسید: «پس چرا دروغ من را توضیح ندادی؟» دروغ‌پرداز** جواب داد: «برادر، شرط ما این بود که دروغ زمینی بگویی و قرار نبود دروغ آسمانی بگویی. آخر من برای توضیح و پرداخت دروغ تو، در آن بیابان برهوت، گردو، هاون، ربِ انار، روغن، نمک، دیگ و چه و چه و چه از کجا پیدا کنم؟!»

✽ **کاربرد:**

این مثل را به کسی می‌گوییم که دروغی می‌گوید و توقع دارد دیگران آن را باور کنند. ولی دروغش به قدری بزرگ و غیرقابل باور است که هر چه هم آن را توجیه می‌کند، هیچ کس باور نمی‌کند.

□ **معنای لغات:**

* پرداخت کردن: درست کردن

** دروغ‌پرداز: کسی است که دروغ دیگران را می‌پوشاند.

○ **دروغگو شاخ دارد.**
آدم دروغگو کلاهش سوراخ است.

○ **دروغگو کم حافظه است.**
□ **توضیح:**
کسی که دروغ می‌گوید، چون حرف‌هایش پایه و اساس درستی ندارد، خودش هم فراموش می‌کند که به چه کسی، چه چیزی گفته است. برای همین، حرفش دو شکل پیدا می‌کند و همه می‌فهمند که دروغ می‌گوید.
* **کاربرد:**
وقتی کسی با نیّت حقّه بازی، یک جا یک حرف می‌زند و در جای دیگر حرفش را تغییر می‌دهد، این مثل را به او می‌گویند. معنای آن این است که: «چون دروغ می‌گویی، فراموش کرده‌ای که قبلاً چه گفته‌ای.»

○ **دروغ مصلحت‌آمیز، به که راستِ فتنه‌انگیز.**
□ **توضیح:**
این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی اسیری را نزد شاه آوردند. شاه چون زبان او را نمی‌دانست، بی‌هیچ گفت‌وگویی فرمانِ قتل او را داد. مرد اسیر که خود را در آخرین لحظات زندگی می‌دید، دهان گشود و تا توانست به شاه ناسزا گفت. شاه که متوجه هیچ یک از حرف‌های مرد اسیر نشده بود، پرسید: «چه می‌گوید؟» یکی از وزیران که مردی شریف و نیکوکار بود گفت: «قربان! می‌گوید: ای فروخورندهٔ خشم و غضب، ای صبور، ای بخشنده و عفو کنندهٔ مردم!» شاه از شنیدن این سخنان خشنود شد و فرمان داد تا اسیر را نکشند و رها سازند. وزیر دیگری در جمع حاضران بود که به بدخواهی شهرت داشت. وقتی فرمانِ شاه را شنید، گفت: «سلطان به سلامت باد! صلاح نیست در حضور شما دروغی گفته شود. این مرد هر چه توانست، شما را دشنام داد.» شاه چهره درهم کشید و باعصبانیت از جا برخاست. آن گاه رو به وزیر گفت: «آن دروغ، پسندیده‌تر از این سخنِ راستی بود که تو گفتی؛ زیرا در آن سخن دروغ، خیر و مصلحت و در این سخنِ راست، فتنه و شر بود.»
* **کاربرد:**
۱ـ وقتی کسی برای حفظ آرامش و یا جلوگیری از وقوع اتّفاقی ناگوار مجبور می‌شود حقیقتی را پنهان کند و یا دروغی بگوید، از این مثل استفاده می‌کند.

۲ـ وقتی می‌بینیم کسی با گفتن حرف‌های راستی که باعث فتنه و شر می‌شود، قصد خبرچینی کردن میان دو نفر را دارد، این مثل را به او می‌گوییم تا او را از انجام این کار زشت باز داریم.

○ **درون خانهٔ خود، هر گدا، پادشاهی است.**
□ **توضیح:**
هر کسی، حتّی اگر از مالِ دنیا هیچ چیز نداشته باشد، درون خانه‌اش، احساس مالکیت و امنیت می‌کند؛

طوری که خود را مانند یک پادشاه، از همه چیز بی‌نیاز می‌بیند.

✽ کاربرد:

۱ـ کسی که مایل نیست به میهمانی و یا به دیدن این و آن برود، این ضرب‌المثل را می‌گوید.

۲ـ این مثل را دربارهٔ کسی می‌گوییم که با وجود آن که وضع مالی خوبی ندارد، اما زندگی شاد و دلپسندی دارد.

○ درویش* هر جا که شب آید، سرای او است.**

✽ کاربرد:

۱ـ کسی که به همه چیز قانع است؛ همه جا برایش مانند خانهٔ او است و به دنبال زندگی مجلل و راحت نیست، این مثل را می‌گوید که قناعت خود را نشان دهد.

۲ـ بعضی افراد بسیار مال پرست و پول دوست هستند؛ طوری که با وجود ثروت بسیار، باز هم به دنبال زر اندوزی هستند. این مثل را به آن‌ها می‌گوییم تا شاید به خود بیایند و این اخلاقِ خود را رها کنند.

□ معنای لغات:

* درویش: آدم نیازمند یا آزاده‌ای که مال دنیا برایش بی‌ارزش است.

** سَرا: خانه و محلّ زندگی.

○ در همیشه روی یک پاشنه نمی‌گردد.

□ توضیح:

امروزه، تمام درها به وسیلهٔ «لولا» به قابِ در متصل هستند؛ امّا در گذشته، به جای لولا از «پاشنه» استفاده می‌شد. زیر پاشنه هم سنگ گودی می‌گذاشتند تا به هنگام باز و بسته شدن در، پاشنه توی آن بچرخد.

✽ کاربرد:

۱ـ وقتی می‌خواهیم کسی را به داشتن تحمل و بردباری تشویق کنیم، این مثل را به او می‌گوییم و معنای آن این است که: «صبور باش؛ چون زندگی پر از پستی و بلندی است و سختی و آسانی همیشه با هم است.»

۲ـ وقتی کسی موقعیت خوبی داشته که از دست داده و حالا بسیار ناراحت است، این مثل را به او می‌گوییم تا آرامش پیدا کند.

■ مشابه:

● از پی هر گریه، آخر خنده‌ای است.

● پایان شبِ سیه، سفید است.

○ **دریا به دهان سگ نجس نمی‌شود.**

□ **توضیح:**

آب دهانِ سگ نجس است و با آب کشیدن هم پاک نمی‌شود. در اصطلاحِ مذهبی، به آبِ زیاد، «آبِ کُر» گفته می‌شود. آبِ کُر در ارتباط با هر چیزِ نجس، نجس نمی‌شود و حتّی آن را پاک می‌کند؛ در حالی که اگر نجاست به آبِ کم یا قلیل برسد، آن آب را هم نجس می‌کند.

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهیم به کسی بگوییم که با حرف‌ها و حرکاتِ کم ارزش او و یا دیگران، آبرو و موقعیت آدم‌های دانا و بزرگ از بین نمی‌رود، از این مثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ برای عده‌ای که سعی می‌کنند جلوی حرکت عموم مردم را بگیرند و عقیده و ایمان همگان را تحت تأثیر قرار دهند، این مثل را به کار می‌بریم و معنای آن این است که: «تلاش شما بیهوده است.»

■ **مشابه:**

● نمی‌شود سخن پست فطرتان مشهور

● بلند نیست صدا، کاسهٔ سفالین را

○ **دریا به هوای خویش موجی دارد   خس پندارد که این کشاکش با اوست**

سگ در سایه دیوار راه می‌رود، گمان می‌کند سایه خودش است.

○ **در یمنی، پیشِ منی.**

□ **توضیح:**

این مثل، داستانی تاریخی دارد؛ می‌گویند در زمانِ حیاتِ پیامبر اسلام، حضرت محمد(ص)، مردی پارسا، وارسته، قانع و مؤمن در یمن زندگی می‌کرد که اویس قرنی نام داشت. پیامبر اسلام دربارهٔ او فرموده است: «در میان امت من، اویس در قیامت به عدد موی گوسفندان شفاعت* خواهد کرد.» پرسیدند: «آیا او شما را دیده است؟» حضرت پاسخ داد: «او مرا با چشم سر ندیده است؛ چون در یمن زندگی می‌کند؛ ولی با چشمِ دل، همیشه من را می‌بیند و نزد من است.» از حضرت پرسیدند: «چرا به دیدن شما نمی‌آید؟» حضرت گفت: «می‌خواهد ولی به چند دلیل نمی‌تواند، مهم‌ترین دلیل این است که او مادری نابینا و فلج دارد و باید از او مراقبت کند. من به او پیام داده‌ام «پرستاری از مادرِ نابینا و علیل**، از دیدار من واجب‌تر است. من با استفاده از قدرت نبوت*** و رسالتم، همیشه به دیدار او می‌روم.»

سال‌ها گذشت. زمان رحلت**** پیامبر (ص) فرا رسید. پیامبر هر یک از لباس‌هایش را به کسی بخشید. نوبت به لباسی کهنه رسید. حضرت فرمود: «این را به اویس بدهید.» حضرت علی(ع) و عده‌ای دیگر از صحابه برای یافتن اویس به نزد او شتافتند. وقتی اویس آن‌ها را دید، با چشم گریانی گفت: «می‌دانم پیامبر رحلت فرموده و شما لباس او را برای من آورده‌اید.» سپس او در میان حیرت و تعجب آن‌ها، چند نشانی از حوادثی که بر حضرت گذشته بود، بیان کرد. برای مثال، گفت: «آیا می‌دانید که در چه روز و چه ساعت

خاکسترِ گرم بر فرقِ مبارکِ حضرت ریختند؟ در فلان روز و فلان ساعت؛ چون من هم آن جا بودم و موی سرم سوخت و فرق سرم زخم شد و آری! من به ظاهر پیغمبر را ندیده‌ام؛ اما ایشان همیشه در یمن، پیش من بود.»

*** کاربرد:**

وقتی کسی می‌خواهد نهایت نزدیکی و دوستی دو نفر را مثال بزنند، این مثل را می‌گوید و معنی آن این است که: «اگر چه بین ما فاصله و دوری هست، اما دل‌ها و فکرهایمان به هم نزدیک است.»

■ مشابه:

● دل به دل راه دارد.

□ معنای لغات:

* شفاعت: پا در میانی کردن، از خدا طلب بخشش کردن.

** علیل: فلج، مریض و ناتوان.

*** قدرت نبوت: در این جا به معنی استفاده از نیروی خدا و دیدن کسی از راه دور است.

**** رحلت: درگذشت، فوت و مرگ.

○ دزد آمد و چیزی نبرد.

*** کاربرد:**

۱ـ وقتی بر اثر نگرانی از گم شدن چیزی یا ضرر در کاری، جنجال، هیاهو و آشوب به پا می‌شود، اما بعد از مدتی معلوم می‌شود که نه چیزی گم شده و نه ضرری در کار پیش آمده است، این مثل را می‌گوییم.

۲ـ وقتی چیز بی‌ارزشی گم می‌شود و پس از جست‌وجوی زیاد از یافتن آن ناامید می‌شویم، این مثل را می‌گوییم و دست از جست‌وجو برمی‌داریم.

○ دزد آن بُوْد که سرِ شب زَد و برد.

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی وزیری با غلام خود به شکار رفت. وقتِ برگشتن، هوا تاریک شد و آن‌ها مجبور شدند شب را در بیابان بگذارنند. وزیر به غلام گفت: «باید تا صبح نگهبانی بدهی تا کسی اسب‌ها را ندزدد. غلام گفت: «اوّل من نگهبانی می‌دهم. شما بخوابید.» وزیر با خیال راحت خوابید و غلام بیدار ماند. اتّفاقاً دزدی آمد و اسب‌ها را برد. غلامِ ساده به خیالِ آن که آن مرد اسب‌ها را برده است تا آب بدهد، ساکت ماند. نیمه شب وزیر بیدار شد، غلام را صدا کرد و پرسید: «اسب‌ها کو؟» غلام گفت: «یک نفر آن‌ها را برد تا آب بدهد. حتماً می‌آورد.» وزیر گفت: «ای احمق! او دزد بوده و اسب‌ها را دزدیده است.» غلام نگران شد و چون نمی‌دانست چه کند، حرف‌های بی‌معنی زد. او گفت: «فکر نمی‌کنم. دزد آن بُوْد که سر شب زد و بُرد...»

● **کاربرد:**
گاهی کسی کاری را خراب می‌کند چون می‌خواهد مسؤولیت به عهده نگیرد، حرف‌های بیهوده می‌زند. این مثل را به او می‌گوییم به این معنی که: «مسؤولیت خرابکاری خود را بپذیر.»

○ **دُزد، بازار آشفته* می‌خواهد!**

□ **توضیح:**
جامعه و محیط آشفته، محلّ خوب و مساعدی برای انجام کارهای خلاف و پرور اندن انسان‌های خلافکار است.

● **کاربرد:**
این مثل را به کسی می‌گوییم که با حقه بازی می‌خواهد از یک وضع به هم ریخته و آشفته، بهٔ نفع خود به طور غیراخلاقی و غلط بهره‌برداری کند.

■ **مشابه:**
● آب را گل آلوده می‌کند تا ماهی بگیرد.

□ **معنای لغت:**
* آشفته: به هم ریخته، درهم و برهم.

○ **دزد به دزد می‌زند، خدا خنده‌اش می‌گیرد.**

● **کاربرد:**
بدجوری اوضاع درهم و برهم شده، هرکس سردیگری کلاه می‌گذارد. هرکسی فکر می‌کند که از او زرنگتر نیست، امّا چون دست بالای دست بسیار است، آدمهای عاقل به این اوضاع می‌خندند.

○ **دزد که به دزد می‌رسد، چماق خود را می‌دزدد.**

● **کاربرد:**
در هر شغلی نگه داشتن احترام همکار لازم و واجب است وقتی کسی حرمت همکار خود را نگه نمی‌دارد، این مثل را به او می‌گویند تا شاید متوجه غلط بودن رفتارش بشود.

■ **مشابه:**
● حمامی، حمامی را که می‌بیند، صندوق را می‌بوسد.

○ **دُزد به دُزد می‌زند، وای به دزد آخری!**

● **کاربرد:**
وقتی کسی پول یا مالی را از راه نادرست به دست می‌آورد و فرد دیگری آن را از او می‌دزدد، این مثل را به او می‌گوییم و معنای آن این است که: «منتظر باش؛ چون یک نفر دیگر هم آن را

از او می‌دزدد.»

○ دزد حاضر و بز حاضر.

✸ کاربرد:

وقتی دو نفر در نبود هم به دروغ به یکدیگر تهمت می‌زنند، آن‌ها را با هم روبه رو می‌کنیم و این مثل را می‌گوییم. معنی آن این است که: «حرف‌هایتان را روبه روی هم بزنید تا حقیقت معلوم شود.»

○ دُزد را از ساده لوحی*، ما عَسَس پنداشتیم!**

✸ کاربرد:

وقتی کسی را به درستی نمی‌شناسیم، اما به او اعتماد می‌کنیم و در نتیجه او ضرر بزرگی به ما می‌زند، این مثل را می‌گوییم و معنی آن این است که: «برخلاف آنچه که فکر می‌کردیم، نه تنها به ما کمک نکرد، بلکه ضربه زد.»

□ معنای لغت:

* ساده لوحی: سادگی، ساده انگاری و نادانی.

** عَسَس: نگهبانِ شب، شبگرد، کسی که در کوچه‌ها می‌گردد و مسؤول امنیت و حفظ جان و مال مردم شهر است.

○ دزد را داروغهٔ شهر می‌کنند.

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند در روزگار قدیم، شهر بزرگی بود که حاکم عادلی داشت و مردم در کمالِ آرامش و امنیت زندگی می‌کردند. اما دزدی در شهر پیدا شد که مردم از دست او به تنگ آمدند و نزد قاضی شکایت کردند. با آن که هم قاضی و هم مردم دزد را می‌شناختند، ولی دزد زرنگ بود و کسی نمی‌توانست او را در هنگام دزدی دستگیر کند. بر اثر شکایت‌های مردم، قاضی و بزرگان شهر برای یافتنِ راه چاره، جلسه‌ای برگزار کردند. هر کس پیشنهادی داد؛ اما هیچ یک فایده‌ای نداشت. سرانجام یک نفر گفت: «من پیشنهاد می‌کنم او را داروغهٔ شهر کنید تا این دزدی‌ها تمام شود.» قاضی گفت: «مگر می‌شود؟» مرد گفت: «وقتی او مسؤول دارایی مردم باشد، دیگر از آن دزدی نمی‌کند.» قاضی به حرف مرد گوش داد و آن دزد را داروغه کرد. پس از مدتی شهر دوباره آرامش یافت؛ چون آن دزد در مقابل وظیفه‌ای که به او داده بودند، احساس مسؤولیت می‌کرد.

✸ کاربرد:

وقتی کسی در انجام کاری کوتاهی می‌کند، او را مسؤول می‌کنند تا احساس وظیفه کند. برای چنین فردی، این مثل را به کار می‌بریم و معنی آن این است که: «به او مسؤولیت بدهید تا در انجام کار جدّی شود.»

■ مشابه:

● راه را به دزد بسپار و آسوده بخواب.

○ **دزد، مال گران می‌خورد.**

□ **توضیح:**

معمولاً انسان مال خود را دوست دارد و اگر آن را از او بدزدند، به قدری ناراحت می‌شود که ارزشش را بیش از آنچه واقعیت دارد، جلوه می‌دهد.

✹ **کاربرد:**

وقتی دارایی کسی به سرقت می‌رود و صاحب آن ادّعایی بیش از ارزش واقعی آن را دارد، این مثل را برای او به کار می‌بریم.

■ **مشابه:**

● بز مرده، شاخ زرّین دارد.

○ **دُزد ناشی به کاهدان* می‌زَند.**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی که ناشی و کم تجربه است، کارها را خراب می‌کند و به نتیجهٔ درستی نمی‌رساند، این مثل را به او می‌گویند.

□ **معنای لغت:**

* کاهدان: جایی که کاه را پس از جمع آوری برای ذخیره زمستانی در آن جا انبار می‌کنند.

○ **دُزد نگرفته، پادشاه است!**

✹ **کاربرد:**

این مثل را دربارهٔ کسی می‌گویند که دزدی، خطا و یا کار زشتی کرده، امّا اثری بر جا نگذاشته است تا شناخته شود.

○ **دزد هر چه می‌بیند، جمع می‌کند و فکر بردنش را نمی‌کند.**

✹ **کاربرد:**

این مثل را بیشتر دربارهٔ کسانی به کار می‌بریم که بسیار طمعکار و سودجو هستند و از مال دنیا سیر نمی‌شوند؛ کسانی که فقط به فکر جمع کردن ثروت هستند. در صورتی که می‌دانند، پس از مرگ ذرّه‌ای از آن را با خود نمی‌برند.

○ **دزد یک راه می‌رود، صاحب کالا هزار راه.**

□ **توضیح:**

دزد یک نفر است و آنچه را که می‌دزدد، پیش خود نگه می‌دارد؛ اما صاحب آن چیز به افراد زیادی شک می‌کند.

✹ **کاربرد:**

کسی که مالش را دزدیده‌اند، در جواب این که آیا دزد را می‌شناسد و یا به کسی شک دارد، این مثل را می‌گوید.

■ **مشابه:**

● مال یک جا می‌رود، ایمان،هزار جا.

○ **دُزدی که نسیم را بدزدَد، دُزد است!**

□ **توضیح:**

این مثل، مصرع اوّل شعر اشرف الدین حَسینی (نسیم شمال) است که می‌گوید:

دزدی که نسیم را بدزدد، دزد است   از کعبه گلیم را بدزدد، دزد است

دزدیدن نسیم امری ناممکن است. معمولاً دزدیدن گلیم کعبه هم مثل دزدیدن نسیم است.

✱ **کاربرد:**

۱ـ به کسی که بتواند آدم زیرک‌تر و چابک‌تر از خود را گول بزند، یا کالای غیرممکنی را به‌دست آورد، این مثل را می‌گوییم.

۲ـ این مثل را برای سرزنش کسی که افراد ناتوان‌تر از خود یا کم هوش‌تر از خود را فریب می‌دهد، به کار می‌برند و به معنی این است که اگر واقعاً کسی ادعای کاری را دارد، باید بتواند از عهدهٔ آدم‌های تواناتر، قوی‌تر یا با هوش‌تر از خود بربیاید.

۳ـ کارهای سخت و مهم، ستایش برانگیز است؛ و گرنه کارهای معمولی را که همه انجام می‌دهند.

○ **دزد از خانهٔ مفلس، خجل آید بیرون.**

سگ ز دکان آهنگری چه خواهد برد؟

○ **دست از پا درازتر آمدن.**

□ **توضیح:**

آویز ان بودن دست‌ها و افتاده بودن شانه‌ها، نشان از غم، سر افکندگی و شکست دارد.

✱ **کاربرد:**

به کسی که از انجام کاری ناموفق و شکست خورده برمی‌گردد، این مثل را می‌گوییم.

○ **دست بالای دست بسیار است.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ به کسی که تصور می‌کند، از همه هنرمندتر و با استعدادتر است، این مثل را می‌گویند و معنی آن این است که: «به خودت نناز؛ چون از تو بهتر هم هست.»

۲ـ وقتی کسی به زیردستان خود ظلم می‌کند، این مثل را به او می‌گویند تا بداند که خدایی هست و روزی، کسی بالاتر از او پیدا می‌شود و انتقام می‌گیرد.

○ **دست باید دست را بشوید، تا دست برگردد و رو را بشوید.**

□ **توضیح:**

برای انجام کارهای بزرگ و حتی بسیاری از کارهای کوچک، به همیاری و همکاری دیگران نیاز است.

✸ **کاربرد:**

وقتی کسی برای انجام کاری می‌خواهد از دیگران کمک بگیرد، این مثل را می‌گوید.

○ **دست بده ندارد!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند شخصی به چاهی نه چندان عمیق افتاده بود؛ ولی هر چه می‌کرد، نمی‌توانست از آن بیرون بیاید. با ناله و فریادش، مردم برای کمک به دور چاه جمع شدند، در میان آن‌ها، یک پهلوان قوی بود او دستش را به داخل چاه برد و فریاد زد: «دستت را بده تا تو را بیرون بیاورم.» اما مرد حیران و وحشت زده فقط او را نگاه کرد. کسانی که دور چاه بودند گفتند: «این بیچاره حتماً ناشنواست و حرف‌های تو را نمی‌شنود.»

زیرکی از راه رسید. او که مرد داخل چاه را به خوبی می‌شناخت، گفت: «او نه ناشنواست و نه بیچاره؛ بلکه خسیسی است که دست بدهِ ندارد.» پهلوان گفت: «پس دست مرا بگیر تا تو را بیرون بیاورم.»

خسیس فوری دست پهلوان را گرفت و از چاه بیرون آمد.

✸ **کاربرد:**

وقتی می‌خواهیم بگوییم که کسی خیلی خسیس است، آن قدر که حتی حاضر نیست خیرش به خودش برسد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **دست بَر سر زدن از هر مَگَسی بر می‌آید.**

□ **توضیح:**

اگر به حرکات مگس دقّت کنیم، می‌بینیم که با پا روی شاخک‌هایش می‌کشد؛ طوری که انگار بر سر خود می‌زند.

✸ **کاربرد:**

وقتی می‌خواهیم کسی را که به مصیبت یا سختی دچار شده است به آرامش و صبر و تحمل دعوت کنیم، این مثل را به او می‌گوییم. معنی آن این است که: «غصه خوردن هنر نیست. در فکر چاره باش و کاری بالاتر از این انجام بده.»

■ **مشابه:**

● شیون کردن، کار همه است.

○ **دست بریده، درد دست بریده را می‌فهمد.**

اندازهٔ وجب را رجب می‌داند.

○ **دست به آسمان برداشته!**

□ **توضیح:**

حضرت عیسی(ع) نیز مانند تمام انبیاء زمانی که به پیامبری مبعوث شد و دعوت خود را آشکار کرد، مردم او را خیلی آزار دادند؛ اما او دست از تعالیم خود برنداشت و همچنان مردم را به پرستش خدای یگانه فرا خواند. رهبران یهودی وقتی دیدند که به هیچ حیله‌ای نمی‌توانند مانع او شوند، نزد پونتیوس پیلاتوس، حاکم شهر اورشلیم رفتند و از او شکایت کردند. او حضرت مسیح(ع) را بازداشت کرد تا سروصداها بخوابد و آن گاه او را آزاد کند اما رهبران یهودی آن قدر اصرار کردند تا او حکم مرگ حضرت عیسی (ع) را صادر کرد. در آن زمان رسم بود که در روز عید فصح حاکم گروهی از زندانیان را آزاد می‌کرد. در آن روز نامرد بدکاری به نام بار اباس و حضرت مسیح را در برابر مردم حاضر کردند. پونتیوس پیلاتوس از مردم خواست که از آن دو یکی را انتخاب کنند تا شامل عفو او شود. مردم به سبب بدگویی‌ها و بدخواهی‌های یهودیان، حکم به آزادی بار اباس دادند. پیلاتوس چون می‌دانست که حضرت عیسی بی‌گناه است، دست به آسمان برداشت و خطاب به حاضران گفت: «این مرد درستکار است و در مورد مرگ او بی‌تقصیرم. این شمایید که او را به قتل می‌رسانید.»

● **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی احساس درماندگی می‌کند و برای دادخواهی دست به دعا بلند می‌کند و از خداوند یاری می‌طلبد، این مثل را درباره او می‌گوییم.

۲ـ وقتی کسی قدرت انجام کاری را دارد، امّا نمی‌خواهد آن را انجام دهد و به ظاهر دعا می‌کند که آن کار انجام شود، به طعنه این مثل را دربارهٔ او می‌گوییم.

○ **دست به دریا بزند، خشک می‌شود.**

اگر از آسمان کلاه ببارد یکیش سرما نمی‌افتد.

○ **دست به دمبک هر که بزنی، صدا می‌کند.**

● **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی دائم از دیگران و گذشتهٔ آن‌ها بد می‌گوید، این مثل را به او می‌گوییم. معنای آن این است که: «در این جهان هیچ کس بی‌عیب و گناه نیست. به گذشته خودت هم نگاه کن.»

۲ـ این مثل را به کسانی می‌گوییم که دائم از گرفتاری‌ها و مشکلاتشان حرف می‌زنند. منظورمان این است که: «پای درد دل هر کسی که بنشینی، می‌بینی گرفتاری دارد.»

○ **دست به سیاه و سفید نمی‌زند.**

● **کاربرد:**

این مثل را دربارهٔ کسانی می‌گوییم که از تنبلی حاضر نیستند دست به هیچ کاری بزنند.

○ **دست به طلا بزنم، خاکستر می‌شود.**

□ **توضیح:**

در قدیم، عده‌ای خود را کیمیاگر می‌نامیدند و ادّعا داشتند که به هر چه دست بزنند، طلا می‌شود. در این مثل، بعکس کار کیمیاگری اشاره شده است.

✱ **کاربرد:**

کسی که در انجام هر کاری شکست می‌خورد و موفق نمی‌شود، برای نشان دادن ناامیدی و بدشانسی خود، این مثل را می‌گوید.

■ **مشابه:**

● دست به دریا بزنم، خشک می‌شود.

● قدمِ نامبارکِ محمود چون به دریا رود، برآرد دود.

○ **دست به عَصا راه می‌رود.**

□ **توضیح:**

عبارت «دست به عصا» بودن، معنی «محافظه کاری» و «احتیاط» می‌دهد.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی برای انجام کاری بیش از حد احتیاط می‌کند و دور اندیشی به خرج می‌دهد، این مثل را درباره‌اش می‌گوییم.

○ **دستتان را بگذارید روی دلتان که احمدک خیار کاشته.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ مواظب باشید که مشکلی برایتان پیش نیاید.

۲ـ کسی که هیچ انتظار نداشتیم حتی کار کوچکی انجام بدهد، حالا کار نسبتاً قابل توجهی انجام داده است.

۳ـ به طعنه در مورد کسی گفته می‌شود که وجودش بی‌فایده است و حالا کار کوچکی انجام داده؛ امّا فکر می‌کند کارش خیلی مهم است.

○ **دَستَت را روی زانوی خودت بگذار و بلند شو.**

✱ **کاربرد:**

وقتی می‌خواهیم به کسی بگوییم که به همّت، قدرت و توانایی خودش متکی باشد و از کسی توقع نداشته باشد، این مثل را به او می‌گوییم.

○ **دستت چرب است، بمال به سر خودت.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی می‌خواهد به دیگری کمکی بکند، اما این کمک را با منّت انجام می‌دهد و نه برای رضای خداوند، این مثل را به او می‌گوییم.

۲ـ کسانی هستند که کاری از دستشان ساخته نیست، ولی با ادّعای زیاد، خود را آمادهٔ خدمت معرفی می‌کنند.

■ **مشابه:**

● اگر بابا بیل زنی، باغچهٔ خودت را بیل بزن.

○ **دستت را بگیر به زانویت و بلند شو (بگو یا علی).**

کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من

○ **دست پیش را گرفته تا پَس نیفتد*.**

□ **توضیح:**

اصطلاحِ «دستِ پیش را گرفتن» معنی «پیشدستی کردن» و «اقدام به انجام کاری قبل از دیگر ان» را می‌دهد.

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی خطایی کرده و مقصّر است، اما پیش از آن که کسی به او حرفی بزند و یا از او بازخواست کند، خود شروع به بازگویی مطلب و دفاع از خود می‌کند و حتی تقصیر را به گردن دیگران می‌اندازد، این مثل را دربارهٔ او می‌گوییم.

□ **معنای لغت:**

* پس نیفتادن: عقب نماندن

○ **دستِ چپ به دستِ راست محتاج نشود.**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی در سختی و گرفتاری به کمک دیگران نیازمند می‌شود و دیگران هم به او یاری می‌دهند، اما کمک شان همراه تحقیر است، فرد نیازمند این مثل را می‌گوید. معنی آن این است که: «انسان حتّی به نزدیک‌ترین خویشاوندانش محتاج نشود؛ زیرا دریافت کمک از دیگران، همراه با احساسِ خواری است.»

■ **مشابه:**

● این دست را مباد بر آن دست احتیاج.

● خدا این چشم را به آن چشم محتاج نکند.

○ **دستِ چپ و راستش را نمی‌شناسد.**

✺ **کاربرد:**

وقتی کسی آن قدر ناآگاه است که حتی خوب و بد کاری را تشخیص نمی‌دهد، این مثل را دربارهٔ او می‌گوییم.

○ **دستِ خالی برای تو سرزدن خوب است.**

✺ **کاربرد:**

۱ـ این مثل را به کسی می‌گوییم که به دلیل فقر مالی، دچار ناامیدی و بدبختی شده باشد.

۲ـ وقتی کسی در اوج فقر و تهیدستی به سر می‌برد، طوری که درمانده شده است و نمی‌داند چه کند، این مثل را می‌گوییم. معنی آن، این است که: «باید با همّت کاری پیشه کنی تا از این روزگار درماندگی رها شوی.»

○ **دستِ خَر کوتاه!**

□ **توضیح:**

با این که «خر» حیوان بارکش و مفیدی است، اما در فرهنگ ما، معنای توهین‌آمیز دارد و در بسیاری از مثل‌ها، از آن برای حالت‌های منفی مانند حماقت، بار بردن، سختی کشیدن، باعث مز احمت شدن و... استفاده می‌شود.

✺ **کاربرد:**

در این مثل «خر» به معنای نادان و بی‌عقل است و به کنایه کسی را معرفی می‌کند که موقعیت هیچ کاری را تشخیص نمی‌دهد. برای مثال، اگر کسی بدون اجازه به خوراکی و یا وسیله‌ای از ما دست بزند، این مثل را به او می‌گوییم و معنی آن این است که: «دست نزن!» باید توجه داشته باشیم که این مثل حالت توهین‌آمیز دارد.

○ **دست، دست را می‌شناسد.**

✺ **کاربرد:**

۱ـ وقتی می‌خواهیم به کسی بفهمانیم که هر چه می‌کشد، در نتیجهٔ رفتار خودش است، از این مثل استفاده می‌کنیم. معنای آن این است که: «هر عملی، عکس‌العمل مناسب خود را دارد.»

۲ـ وقتی از کسی، چیزی یا پولی را به امانت می‌گیریم، ولی فرد دیگری برای پس گرفتن امانت به نزد ما می‌آید، ولی ما به او اطمینان نداریم، این مثل را می‌گوییم و معنی آن این است که: «امانت را به همان کسی پس می‌دهم که از او گرفته‌ام.»

■ **مشابه:**

● با هر دست که بدهی با همان دست پس می‌گیری.

● بد مکن که بد افتی، چَه مکن که خود افتی.
● کلوخ انداز را پاداش سنگ است.
● جوابِ های، هوی است.
● چَه مکن بهر کسی، اوّل خودت، دوم کسی.

○ **دست، دست را می‌شوید، دست هم برمی‌گردد رو را می‌شوید.**

□ **توضیح:**

این مثل با تغییر مختصری در صفحات پیش آمده؛ امّا چون به دو صورت و با معنای متفاوت بکار برده می‌شود، هر دو صورت آن در این کتاب آمده است.

✹ **کاربرد:**

اگر به کسی کمک کردی، او هم روزی به تو نیکی خواهد کرد. خوبی تو روزی به خودت برمی‌گردد.

○ **دست راستش، زیر سَرِ ما(شما)**

□ **توضیح:**

در قدیم رسم بود که افراد فقیر وقتی به اشخاص صاحب مال و مقام می‌رسیدند، اظهار ادب و احترام می‌کردند. آن‌ها هم به نشانهٔ حمایت و لطف و مهربانی، دست راست خود را روی سر افراد فقیر می‌گذاشتند و با این کار، حمایت خود را از آن‌ها نشان می‌دادند.

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی آرزو دارد که برای رسیدن به یک موفقیتی، فرد دیگری که خود در آن کار به موفقیت رسیده است، از او حمایت و پشتیبانی کند، این مثل را می‌گوید.

۲ـ وقتی کسی، موفقیت دیگری را می‌بیند و آرزو دارد که خود او نیز به چنین موفقیتی دست یابد، این مثل را می‌گوید.

○ **دستِ ردّ به سینهٔ او زد!**

□ **توضیح:**

در میان مثل‌های ما، گاهی حالت‌های دست، پا و چهره، معانی خاصی دارند که استفاده از مفهوم آن‌ها به جای به کاربردن بعضی از کلمات و یا جملات تند، از ایجاد دلخوری و ناراحتی جلوگیری می‌کند.

✹ **کاربرد:**

این مثل وقتی گفته می‌شود که بخواهیم به طور مؤدبانه از پذیرفته نشدن درخواست کسی حرف بزنیم.

○ **دستش از گور بیرون مانده است!**

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی همواره نگران فرد دیگری است و می‌خواهد به او یاری برساند، این مثل را

پس از مرگش می‌گویند. معنی آن این است که: «حتی پس از مرگ هم در فکر و نگران او است.»

۲ـاین مثل را دربارهٔ آدم خسیس و پول دوستی می‌گوییم که همیشه دستش به سوی این و آن دراز است تا چیزی بگیرد.

○ **دستش برسد، تا گاو و ماهی می‌راند!**

□ **توضیح:**

در قدیم، مردم عقیده داشتند که، دنیا روی شاخ‌های یک گاو قرار دارد. آن گاو هم روی یک ماهی ایستاده و ماهی هم در داخل دریایی بزرگ شناور است. وقتی گاو و ماهی خسته می‌شوند و خود را تکان می‌دهند، زلزله می‌شود. «گاو و ماهی» یا «ماه و ماهی» نشانه‌هایی هستند که از آن‌ها، معنی «تمامی دنیا» یا «همه چیز و همه کس» گرفته می‌شود.

* **کاربرد:**

افرادی هستند که چون شرایط برایشان فراهم نیست نمی‌توانند شرارت یا بدجنسی کنند؛ در نتیجه همه از آن‌ها به نیکی و نجابت یاد می‌کنند. اما وقتی کم‌ترین فرصتی برای آن‌ها پیش می‌آید، تا می‌توانند بدی می‌کنند.

■ **مشابه:**

● آب نمی‌بیند، و گرنه شناگر ماهری است.

○ **دَستش به خیکِ* شیره** بند است.**

* **کاربرد:**

وقتی از کسی می‌خواهیم کاری را انجام دهد، اما او برای این که از انجام آن کار شانه خالی کند، دلایل و بهانه‌های مختلفی می‌آورد، این مثل را به او می‌گوییم.

□ **معنای لغات:**

* خیک: کیسه‌ای از پوست یا چرم، مخصوص نگهداری کره، شیر، دوغ و... است و بخصوص در روستاها از آن استفاده می‌شود.

** شیره: مایعی است که از بعضی میوه‌ها و خوارکی‌ها مانند انگور، خرما و... به دست می‌آید و بسیار شیرین و چسبناک است.

○ **دست شکسته پیِ کار می‌رود، دل شکسته نمی‌رود.**

کار را دل می‌کند، نه دست.

○ **دست شکسته درد دست شکسته را می‌داند.**

دست بریده، درد دست بریده را می‌فهمد.

○ **دست شکسته، وبال* گردن است.**

□ **توضیح:**

دست شکسته را با پارچه‌ای از گردن آویزان می‌کنند تا در وضعیتی قرار بگیرد که خون بر احتی در آن جریان داشته باشد و زیاد تکان نخورد. دستی که شکسته و گچ گرفته شده، نه تنها خود غیر قابل استفاده است؛ بلکه با آویختنش از گردن، باعث نار احتی و فشار به گردن هم می‌شود.

● **کاربرد:**

وقتی که یکی از خویشاوندان نزدیک، رفتاری نامناسب یا بد داشته یا دچار فقر و تنگدستی شده باشد، چاره‌ای جز تحمل و در صورت امکان، کمک و یاری به او وجود ندارد؛ مثل دست شکسته‌ای که به گردن آویزان است و باید تحملش کرد. در این صورت می‌گویند: «دست شکسته وبال گردن است»

□ **معنای لغت:**

* وبال: چیزی که باعث ناراحتی و عذاب است.

○ **دست شیطان را از پشت بسته.**

برای شیطان هم پاپوش می‌دوزد.

○ **دستک بزنید که هر چه بردند، بردند.**

آب که از سر گذشت چه یک نی، چه صد نی.

○ **دستک دنبک راه انداختن.**

● **کاربرد:**

بی‌دلیل سر و صدای زیاد راه انداختن، هیاهو کردن برای کاری بی‌اهمیّت و جنجال به پا کردن.

○ **دست کسی را توی پوست گردو گذاشتن.**

● **کاربرد:**

برای کسی دردسر و ناراحتی ایجاد کردن، کسی را گرفتار مشکل کردن.

■ **مشابه:**

● دست کسی را توی حنا گذاشتن.

○ **دست ما کوتاه و خُرما بر نَخیل*.**

□ **توضیح:**

این شعر، مصرعی از بیت معروف حافظ است که می‌گوید:

پای ما لنگ است و منزل بس دراز   دست ما کوتاه و خرما بر نخیل

❋ **کاربرد:**

این مثل در بیان دریغ و افسوس برای از دست دادن فرصتی، یا ناتوانی در انجام کاری به کار می‌رود.

□ **معنای لغت:**

❋ نخیل: درخت خرما، نخل

○ **دَستم زیر سنگ اوست.**

❋ **کاربرد:**

۱ـ این مثل اشاره به این دارد که کاری از دستم بر نمی‌آید. مجبورم به امر او باشم؛ چون او روزی و جیرهٔ روزانه‌ام را می‌دهد. هر چه بگوید، باید گوش بدهم.

۲ـ نسبت به او تعهد دارم. باید مواظب رفتارم باشم تا نرنجد.

■ **مشابه:**

● جگرم زیر دندان اوست.

○ **دستم نمک ندارد!**

□ **توضیح:**

«نمک» ماده‌ای است که از طبیعت به دست می‌آید و با همهٔ سادگی و فراوانی، ماده‌ای مهم و حیاتی است. این عنصر طبیعی در فرهنگ ما در میان مثل‌ها جای خاصی دارد؛ یعنی عبارت‌ها و مثل‌هایی که این کلمه در آن‌ها آمده، معنای و مصداق‌های خاصی مانند: آبرو، احترام، نگهداری حرمت و برکت سفره، قسمت و روزی، ملاحت و شیرینی روی کسی و... را در بر دارد.

❋ **کاربرد:**

گاهی در برخورد با انسان‌ها و انجام خدمتی برای آن‌ها، انسان در مقابل، برخوردی ناسپاس و توهین‌آمیز از آن‌ها می‌بیند. در چنین صورتی شخصی که در برابر خوبی، رفتار بدی از طرف مقابل دیده است، این مثل را به کار می‌برد. به این معنی که هر چه خوبی می‌کنم، فایده‌ای ندارد، طرف آدم ناسپاس و قدرنشناسی است.

○ **دست ننه‌ات درد نکند.**

❋ **کاربرد:**

این مثل در سرزنش کسی به کار می‌رود که کاری را خراب کرده یا در مرحله‌ای از زندگی ناموفق بوده یا سخنی ناشایست بر زبان آورده است.

○ **دست و رویَت را بشور، مرا هم بخور!**

❋ **کاربرد:**

این مثل خطاب به آدم حریص و شکمویی به کار می‌رود که از خوردن سیر نشده و با وجود

این که مقدار زیادی غذا یا خوراکی، خورده است، هنوز میل و اشتها دارد. این مثل به معنی این است که بس است! سیر نشدی؟!

○ **دست و ریش را با آب مرده شوخانه شسته.**

✱ **کاربرد:**

بسیار بی‌شرم و بی‌آبروست. از هیچ کس و هیچ چیز خجالت نمی‌کشد. انگار دست و رویش را با آب مرده شوخانه شسته است.

○ **دسته گلی به آب داده.**

□ **توضیح:**

دو برادر بودند که یکی به اصطلاح مردم قدمش سبک و مبارک بود و دیگری قدمش بد بود و سنگین. برادر خوش قدم، هر جا که می‌رفت، برای مردم خیر و خوشی پیش می‌آمد و بر عکس. آن دیگری هر جا قدم می‌گذاشت، یا دعوا راه می‌افتاد، یا اتفاق بدی برای کسی پیش می‌آمد.

وقتی که زمان عروسی برادر خوش قدم فرا رسید، نزدیکان آن‌ها از مرد بد قدم خواستند شهر را ترک کند و چند روزی از آن جا دور باشد تا عروسی به خیر و خوشی تمام شود. مرد بیچاره به خاطر خیر و خوشی برادرش قبول کرد و به یک آبادی دور رفت. وقتی به آبادی رسید، بسیار گرسنه بود. به دکان قصابی رفت تا گوشت بخرد و برای خود غذایی بپزد، اما تا پای او به دکان رسید، دعوای سختی میان قصاب و یکی از مشتری‌ها درگرفت. مرد از آن جا به دکان نانوایی رفت تا نانی بخرد؛ اما آن جا هم میان نانوا و مردم چنان دعوایی درگرفت که همه به جان هم افتادند و خلاصه چنان غلغله‌ای به پا شد که نگو و نپرس.

مرد بدقدم سکه‌ای در ترازوی نانوا گذاشت و نانی برداشت و رفت تا در گوشه‌ای رفع گرسنگی کند. سپس به دکان سبزی فروشی رفت تا قدری سبزی بخرد، اما در همین موقع مردی با مقداری سبزی به مغازه آمد و گله کرد که چرا سبزی فروش، سبزی بدی را به قیمت گران به فرزندش داده است. بحث میان آن دو بالا گرفت و به زد و خورد کشید. مرد پولی نزد سبزی فروش گذاشت و همان سبزی‌ها را برداشت و به سرعت از مغازه بیرون رفت. سرانجام به کنار چشمه‌ای رفت، غذا و آب خورد و استراحت کرد. سپس برخاست تا به راهش ادامه دهد. ناگهان چشمش به گل‌های زیبای خودرو افتاد. به یاد برادرش، دسته‌ای گل چید. از قضای روزگار، آن چشمه از درون حیاطی می‌گذشت که عروسی برادر مرد در آن جا برقرار بود. مرد با خود گفت: «خوب است که حالا دسترسی به مجلس عروسی برادرم ندارم تا به او تبریک بگویم دسته گلی را به آب بیندازم تا آب آن را به آن خانه و برای برادرم ببرد...»

مرد با این فکر، دسته گل را به آب انداخت...

جریان آب، دسته گل را به حیاط خانهٔ محل عروسی آورد. چند بچه که سرگرم بازی و جست و خیز بودند، با دیدن دسته گلی که روی آب بود خوشحال شدند و دنبال آن دویدند. دختر بچه‌ای به امید آن که صاحب دسته گل شود، خود را به حوض آب انداخت و چون حوض گود بود هر چه درون آب دست و پا زد، نتوانست بیرون بیاید و خفه شد. با غرق شدن دخترک، خانواده او و خانوادهٔ داماد، ناراحت شدند و عروسی به عزا تبدیل شد.

پس از گذشت یک روز، برادر بدقدم به ده خود آمد و نزد پدرش رفت و گفت: «عروسی برادرم مبارک باشد.»

ولی پدر را خشمگین دید و فهمید که عروسی سر نگرفته است. پدر پرسید: «ببینم! آیا تو کاری کردی که چنین اتفاقی افتاد؟»

مرد گفت: «نه، من فقط یک دسته گل به آب دادم تا به شما برسد و...»

و پدر فهمید که علت تمام ماجرا چه بوده است.

* **کاربرد:**

وقتی بخواهند بگویند که کسی، کاری را خراب کرده و تمام زحمات دیگران را به باد داده می‌گویند: «فلانی دسته گل به آب داد...»

○ **دسته هاون را هم آرایش کنند، زیبا می‌شود.**

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل با طعنه و ریشخند در مورد کسی به کار می‌رود که خود به طور طبیعی بسیار زشت و بد ظاهر است، اما با آرایش سعی کند، زیبا به نظر برسد.

۲ـ وقتی بخواهند زیبایی کسی را نادیده بگیرند یا انکار کنند، این مثل را می‌گویند.

○ **دستی از دور بر آتش دارد.**

* **کاربرد:**

گاهی آدم‌ها به علت کم تجربگی، نادانی یا درک نکردن وضعیت کسی، به غلط قضاوت می‌کنند یا نمی‌توانند رفتار درست در مورد شخص گرفتار داشته باشند؛ در این صورت، این مثل در مورد آن‌ها به کار می‌رود که نشانهٔ این است که آن آدم از حقیقت مسأله و مشکل، بی‌اطلاع است و آگاهی درستی از وضعیت حقیقی ندارد و قضاوت یا رفتارش از آن وضع، حقیقی و ملموس نیست.

○ **دستی از غیب برون آید و کاری بکند.**

* **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که امید به کمک و یاری ـ آن هم به صورت اتفاقی ـ باشد، این مثل به کار می‌رود.

۲ـ وقتی که کسی بتواند برای پیشرفت و رسیدن به هدف تلاش بکند، امّا یک گوشه بنشیند و کاری انجام ندهد، دیگران به طعنه می‌گویند منتظر است که دستی از غیب برون آید و کاری بکند.

○ **دستی به سر و گوش او کشید.**

* **کاربرد:**

۱ـ با او به مهربانی رفتار کرد. به او لطف و محبت نشان داد و او را نوازش کرد.

۲ـ آن وسیله به درد نخور و خراب را، تا حدی که می‌توانست تعمیر کرد و حالا کمی قابل استفاده است.

○ **دستی را که حاکم ببرد، خون ندارد.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ آدم با نفوذ، ثروتمند یا دانا، کمتر مورد بازخواست قرار می‌گیرد و دیگران در فکر پیدا کردن عیب‌های چنین کسانی نیستند.

۲ـ وقتی شخص امین و قابل اعتماد، رأی و نظری بدهد، حتماً صلاح و مصلحت را در نظر گرفته و حق و عدالت را رعایت کرده است. نباید در رأی او تردید کرد؛ مثلاً کسی به قاضی نمی‌گوید چرا حکم به قتل، یا مجازات مجرمی داده است و خون ریخته شده به پای او نوشته نمی‌شود.

■ **مشابه:**

● دستی را که حکیم ببرد، دیه ندارد.

○ **دستی را که نتوان برید، باید بوسید.**

از درد لاعلاجی، به گربه می‌گوید آقاباجی.

○ **دشمنان را پوست برکن، دوستان را پوستین.**

□ **توضیح:**

پوست کندن از دشمنان یعنی مبارزه کردن با دشمن تا حد نابودی او و برکندن پوستین از دوست یعنی احترام، محبت و کمک و یاری به دوست. زیرا وقتی میهمانی به خانه می‌آید، معمولاً صاحبخانه به عنوان احترام، لباس روی او را می‌گیرد و در جای مناسب آویزان می‌کند.

✱ **کاربرد:**

این مثل حکایت از این دارد که با هر کس باید مطابق با شخصیت و طرز فکر او رفتار کرد. نباید با همه رفتاری یکسان داشت. با دشمنان باید جدال کرد و با دوستان با مهر و محبت رفتار کرد.

○ **دشمن طاووس آمد، پَرِ او.**

□ **توضیح:**

پر طاووس نَر به خاطر رنگ و حالت زیبایی که دارد، در میان جانوران معروف است؛ اما همین پر زیبا چون به حالت چتری بلندی است، علاوه بر این که طمع شکارچیان را برمی‌انگیزد، موجب دیده شدن و نداشتن تحرک کافی برای فرار از دست دشمن است. در ادبیات معروف است که همین پر زیبا، باعث غرور و تکبر طاووس نیز هست.

﹡ کاربرد:

هر موجودی که صفت و خصلت ظاهری برجسته‌ای مانند زیباییِ چهره و قد و قامت داشته باشد، مورد حسادت و آزار و تجاوز قرار می‌گیرد و همان زیبایی ظاهری باعث ضربه پذیری و آسیب رسیدن به او می‌شود.

○ **دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد.**

سامان شیر کن، به شکار شغال رو.

○ **دعا کن بابات بمیرد و گرنه این آخوند نه، یک آخوند دیگر.**

□ **توضیح:**

دانش‌آموزی تنبل که حوصله درس خواندن نداشت، همیشه دعا می‌کرد که آخوند مکتب دار بمیرد تا او از شر درس و مدرسه خلاص شود. یکی به او گفت: «دعا کن بابات بمیرد که تو را به مکتبخانه می‌فرستد و گرنه...»

﹡ کاربرد:

تلاش کن خرابی‌ها از ریشه اصلاح شود. اصل مشکل را بفهم.

○ **دعا کن گندمت آرد بشود.**

□ **توضیح:**

روزی زاهدی کیسه‌ای گندم به آسیابی برد و به مرد آسیابان گفت: «زود گندم مرا آسیاب کن؛ و گرنه دعا می‌کنم خرت سنگ شود!»

آسیابان نگاهی به او کرد و گفت: «اگر آنچه دعا می‌کنی، به همین راحتی پذیرفته می‌شود، با خر بیچارهٔ من چکار داری؟! دعا کن گندمت آرد شود و منّت مرا هم نکشی!»

﹡ کاربرد:

این مثل بیشتر در مورد افرادی به کار می‌رود که با تهدید دیگران سعی دارند کارها و خواسته‌های خود را عملی کنند. در حالی که خودشان افرادی ناتوان هستند.

■ **مشابه:**

● به دعای گربه سیاه باران نمی‌بارد.

● اگر بابا بیل زنی، برو باغچهٔ خودت را بیل بزن.

○ **دعوا سر لحاف ملا بود.**

□ **توضیح:**

دزدی به خانه‌ای دستبرد زد. همسایه‌ها با صدای صاحبخانه بیرون رفتند تا ببینند چه شده است. ملانصر الدین هم به تحریک همسرش رفت تا دلیل هیاهوی مردم را بفهمد. چون هوا سرد بود، لحافی هم به دوش کشید. دزد که رفته بود در جای تاریکی پنهان شده بود از فرصت استفاده کرد. لحاف ملا را از

دوشش برداشت و فرار کرد. وقتی ملاّ به خانه برگشت زنش از او پرسید: «چه خبر بود؟» ملا گفت: «چیزی نبود دعوا سر لحاف ملا بود.»

* **کاربرد:**

وقتی در مشکل و جنگ و دعوایی، کسی زیان ببینید که اصلاً دخالتی در اختلاف نداشته، می‌گویند: «دعوا سر لحاف ملا بود.»

○ **دعوای سر شخم، بهتر از جنگ سر تخم است.**

جنگ اوّل به از صلح آخر.

○ **دکّان بی‌متاع چرا واکند کسی.**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از این شعر است:

دندان که در دهن نبود خنده بدنماست   دکّان بی‌متاع چرا واکند کسی

* **کاربرد:**

۱ـ مغازه‌ای که جنس و متاعی برای فروش ندارد بسته می‌شود.

۲ـ کسی که حرفی برای گفتن ندارد و علم و آگاهی ندارد، بهتر است ساکت بماند.

○ **دکّان پهلوی دکّان کسی باز کردن.**

* **کاربرد:**

گاهی آدم‌ها برای ایجاد رقابت و به وجود آوردن حسادت یا چشم و هم چشمی، ممکن است دست به کاری بزنند که برای دیگران مزاحمت ایجاد کند. این کار از روی عمد است و برای آزار طرف مقابل انجام می‌شود، برای مثال، ممکن است یک مغازه دار جنسی یا کالا را بیاورد که مغازه کناری هم داشته باشد و به حالتی آن را به مشتری عرضه کند که مردم به طرف مغازهٔ دیگر نروند. در این صورت، این مثل به کار می‌رود. این کار ممکن است حتی در حالت‌های عاطفی هم رخ دهد. مثلاً کسی در مجلسی بیش از حد، درصدد جلب محبت دیگران باشد تا باعث بی‌اعتنایی دیگران به شخص خاصی شود.

○ **دُکان، دُکان دار می‌خواهد.**

* **کاربرد:**

این مثل اشاره به این دارد که هر کاری برای پیشرفت و انجام شدن، احتیاج به آدم وارد و با تجربه دارد و این که مدیریت و هدایت یک محیط، یک مغازه، یک اداره و... حتماً احتیاج به نیروی هدایت کننده ماهر و با تجربه دارد که روی کارش وقت و فکر بگذارد.

○ **دکّان کسی را تخته کردن.**

□ **توضیح:**

در قدیم، در مغازه‌ها را از چوب می‌ساختند و از درهای فلزی و بست‌های امروزی خبری نبود. بستن درهای چوبی هم به وسیلهٔ تخته‌های بلندی که پشت آن می‌زدند، انجام می‌شد. تخته کردن دکان به معنی بستن دکان و جلوگیری از کسب و کار است.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی مانع نفع و بهره برداری دیگری شود و کاری کند که او نتواند به هدف یا سود خود برسد، می‌گویند: «دکانش را تخته کرد.»

○ **دکان مال تو؛ اما ناخنک نزن.**

□ **توضیح:**

بعضی‌ها عادت دارند، وقتی به مغازهٔ خوراکی فروشی می‌روند، ذرّه، ذرّه از خوراکی‌ها، به خصوص آجیل می‌خورند و مزّه می‌کنند. بسیاری از فروشندگان از این کار ناراحت می‌شوند و آن را درست نمی‌دانند؛ مگر این که شخص واقعاً خریدار کالا باشد.

✱ **کاربرد:**

این مثل بیشتر در مورد کسانی به کار می‌رود که در فرصت‌های گوناگون، سعی می‌کنند که سود خودشان در آن باشد و به فکر آبرو و مال دیگران نیستند. دیگران به خاطر این که به چنین کسی بگویند نقشه‌ات را فهمیده‌ایم، دست از سرما بردار، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **دَلاّک* ها وقتی بی‌کار می‌شوند، سَرِ یکدیگر را می‌تراشند.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ افراد یک صنف یا دسته، وقتی بی‌کار می‌شوند، همان خدمت و یا کار را برای یکدیگر انجام می‌دهند.

۲ـ آدم بی‌کار، به کارهایی دست می‌زند که بی‌فایده است.

□ **معنای لغت:**

* دلاّک: کارگر حمام، کسی که در حمام سر و بدن دیگران را می‌شوید. در قدیم، کارگران حمام علاوه بر شستن مشتریان، موی سر آن‌ها را هم با تیغ می‌تراشیدند.

○ **دلاّکی را با سر کچل من یاد می‌گیرد.**



□ **توضیح:**

دلاّک‌ها، کیسه کش حمام بودند. یعنی در شست‌وشو به مشتری‌ها کمک می‌کردند. دلاّک‌ها کارهای مختلفی انجام می‌دادند؛ از قبیل گرفتن خون از بیماران و تراشیدن سر آن‌ها با تیغ، مشت مال دادن و...

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی برای یادگیری و کسب تجربه در کاری، از وسایل دیگران استفاده می‌کند و در این

کار، احتمال خرابی آن وسایل یا ایجاد دردسر برای دیگران هست، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● نعل بندی را روی خرکوبی یاد می‌گیرد.

○ **دل به دل راه دارد.**

□ **توضیح:**

مردم به وسیله حرف زدن، نامه نوشتن و... با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند؛ امّا علاوه بر اینها، راه‌های دیگر نیز برای ایجاد ارتباط وجود دارد؛ مثلاً ممکن است در لحظه‌ای شما به کسی فکر کنید و درست در همان زمان شما هم به یاد او بیایید و او هم درباره شما فکر کند. به چنین نوع ارتباطی، ارتباط از راه فکر، یا ارتباط از راه دل می‌گویند.

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی تو او را دوست داری، او هم تو را دوست دارد. اگر تو از او بدت می‌آید، او هم از تو بدش می‌آید.

۲ـ وقتی دو نفر همدل و همفکر باشند، دربارهٔ یک مسأله و موضوع خاص یک جور عقیده و نظر خواهند داشت.

○ **دلت بخواهد، گیرت نیاید.**

✹ **کاربرد:**

اگر کسی در قبول کردن پولی یا هدیه‌ای و یا موقعیتی تردید و بی‌میلی نشان بدهد، در حالی که آنچه به او پیشنهاد شده، اهمیت و ارزش داشته باشد، این مثل را به او می‌گوییم تا بداند که ممکن است در آینده نیازمند و مشتاق همان هدیه یا موقعیت باشد و نتواند به دست آورد.

○ **دل دادن و قلوه گرفتن.**

✹ **کاربرد:**

وقتی دو یا چند نفر بسیار گرم و با علاقه با یکدیگر صحبت کنند و از این گفت‌وگو لذت ببرند، می‌گویند: «با هم دل می‌دهند و قلوه می‌گیرند.»

○ **دل سفره نیست که آدم پیش هر کسی باز کُنَد.**

□ **توضیح:**

ایرانی‌ها به میهمان‌نوازی شهرت دارند و اگر کسی در هنگام صرف غذا به خانه‌ای برسد، صاحبخانه او را بر سر سفرهٔ خود دعوت می‌کند و با هر چه که دارد، از او پذیرایی می‌کند و بیگانه و آشنا بر ایشان فرقی ندارد.

* **کاربرد:**

۱ـ گاهی کسی که دل پردردی دارد، این مثل را در هنگام خودداری از سخن گفتن به زبان می‌آورد که یعنی؛ درددل زیاد دارم، امّا دلم نمی‌خواهد حرف بزنم، زیرا درست نیست که حرف‌هایم را پیش همه بازگو کنم، باید آدم خوددار و صبور باشد و نباید از همهٔ اسرار خود نزد همه کس سخن بگوید.

۲ـ رازهایت را به هر کسی نگو.

○ **دلش طاقچه ندارد.**

□ **توضیح:**

در معماری قدیم، قسمتی از دیوار اتاق را کمی فرورفته می‌ساختند تا روی آن اشیای مختلفی مانند آیینه، قرآن، قاب عکس، کتاب و چراغ قرار دهند. به این فرورفتگی دیوار طاقچه می‌گفتند.

* **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کسی بسیار بی‌پروا و بی‌پرده سخن بگوید، می‌گویند دلش طاقچه ندارد؛ یعنی هر چه فکر می‌کند، بر زبان می‌آورد.

۲ـ همچنین این مثل را دربارهٔ کسی می‌گویند که رازدار نیست و هر چه به او گفته شود، به آسانی به زبان می‌آورد و نمی‌تواند اسرار کسی را در دلش نگاه دارد.

■ **مشابه:**

● رفیق باید دلش طاقچه داشته باشد.

● رفیق باید دلش صندوقچه باشد.

○ **دل که پاک است، زبان بی‌باک است.**

* **کاربرد:**

هنگامی که کسی قصد و نیتی خداپسندانه داشته باشد و جز خیر و خوبی نظری نداشته باشد، بی ترس و دلهره، آنچه را که در اندیشه‌اش می‌گذرد، بر زبان می‌آورد، صادقانه سخن می‌گوید و از عاقبت کار خود نگرانی ندارد. این مثل در مورد چنین افرادی به کار می‌رود.

○ **دلم خوش است که نامَم کبوتر حَرَم است.**

□ **توضیح:**

این مثل، مصرع دوم این بیت محتشم کاشانی است:

شکسته بال‌تر از من میان مرغان نیست　　　دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است

در مکان‌های مقدس و حرم‌ها، کبوتران زیادی یافت می‌شوند که این پرندگان به خاطر آرامش زیاد، وجود آب و دانه و ندیدن آزار از کسی در این مکان‌ها زندگی و زاد و ولد می‌کنند.

❋ **کاربرد:**

۱ـ با این که من به ظاهر راحت و آسوده هستم، اما این آرامش ظاهری است؛ چون احساس می‌کنم در قفس هستم و آزادی ندارم. چه فایده که آدم در جای مجلل و راحتی باشد؛ اما دلخوش و راضی نباشد.

۲ـ خودم هم مثل دیگران به خانواده و پدر و بستگانم افتخار می‌کنم، در حالی که چیزی از آن‌ها به من نمی‌رسد و وضعم خوب نیست.

■ **مشابه:**

● دلم خوش است که چراغم سو می‌زنه.

○ **دلم مثل سیر و سرکه می‌جوشد.**

❋ **کاربرد:**

گاهی در هنگام نگرانی و انتظار، انسان بسیار بی‌قرار می‌شود. این حالت به خاطر تأثیرات اسیدهای معده و به هم ریختن سیستم عصبی انسان به وجود می‌آید. در این حالت شخص نگران برای بیان شدت آشفتگی درونی و روحی خود، می‌گوید: دلم مثل... یعنی خیلی به هم ریخته و نگرانم. آرام و قرار ندارم.

■ **مشابه:**

● انگار دارند در دلم رخت می‌شویند.

○ **دِلَم هزار راه رفت.**

❋ **کاربرد:**

وقتی که انسان نگران است یا منتظر کسی است، این مثل را به کار می‌برد و به معنی این است که از شدت پریشانی و نگرانی، هزار جور فکر ناگوار در خیالم نفوذ کرد و هزار دلیل بد، برای دیر آمدن او در خیالم شکل گرفت.

○ **دل نیست کبوتر که چو برخاست، نشیند.**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از این بیت «وحشی بافقی» است:

دل نیست کبوتر که چو برخاست نشیند   از گوشهٔ بامی که پریدیم، پریدم

❋ **کاربرد:**

هنگامی که کسی با دلخوری و ناراحتی، شخص یا جایی را ترک کند و بخواهد بگوید هرگز باز نخواهم گشت یا مثل روزهای گذشته دوست و همدل نخواهم بود، از این مثل استفاده می‌کند و نهایت دلگیری و ناراحتی خود را بیان می‌دارد.

○ **دل و رودهٔ چیزی را درآوردن.**

✱ **کاربرد:**

هنگامی که شخص ناوارد خرده‌ریزها و وسایل داخل دستگاهی را بیرون بریزد و نتواند آن را مثل قبل سرهم کند، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **دِلی از عَزا* درآورد.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی بعد از مدتی کم خوری، کم خوابی یا هر کمبود دیگر، نیاز خود را به حد کافی برطرف کند، خودش یا دیگران می‌گویند دلی از عزا درآورد یا دلی از عزا درآوردم؛ یعنی خوب غذا خوردم، خوب خوابیدم، بعد از مدت‌ها یک استراحت یا پیاده روی حسابی کردم و ...

□ **معنای لغت:**

* عَزا: حالت غم و اندوه، در هنگام از دست دادن شخص عزیز یا محترم.

○ **دلی داره زیبا، هر چه می‌بیند می‌خوا*.**

✱ **کاربرد:**

این مثل بیشتر در مورد افرادی به کار می‌رود که بی‌توجه به نیاز و ضرورت یا توانایی خود و دیگران، هر چه را که ببینند، می‌خواهند و بدون برنامه و فکر به این جا و آن جا چنگ می‌زنند.

□ **معنای لغت:**

* می‌خوا: می‌خواهد (البته می‌خوا در اصل به معنی می‌خواهد نیست؛ ولی برای هم قافیه شدن با زیبا، می‌خواهد را مخفف کرده‌اند و گفته‌اند «می‌خوا»)

○ **دمار از روزگارش درآورد.**

□ **توضیح:**

«دمار» دو معنی دارد: یکی «ریشه و اصل» و دیگری «مرگ و نیستی». در این مثل بیشتر به معنی ریشه گرفته شده است، هر چند در مجموع معنی مرگ هم از آن برداشت می‌شود.

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم که در دعوا مبارزهٔ میان دو نفر، یکی دیگری را به حد مرگ و بیچارگی کشید و تمام هست و نیستش را از بین برد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● روزگارش را سیاه کرد.

● پدرش را درآورد.

○ **دماغش آویزان شده.**

سبیلش آویزان شده.

○ **دماغَش را بگیری، جانش در می‌آیَد.**

□ **توضیح:**

تنفس از راه بینی امری حیاتی و طبیعی است. در صورت بسته بودن بینی، می‌توان با دهان نفس کشید و در صورتی که راه تنفس از این دو راه به هر دلیلی بسته شود، زندگی انسان در معرض خطر قرار می‌گیرد. اصطلاح «جان در آمدن» به معنی مردن و از دست دادن زندگی است.

❋ **کاربرد:**

۱ـ این مثل اشاره به آدم بسیار ضعیف و نحیفی دارد که به محض این که در برابر کوچک‌ترین آسیب و کمبودی قرار بگیرد، سلامتی و زندگی‌اش با خطر روبه رو می‌شود.

۲ـ کسی که دیگری را شایستهٔ مبارزه با خود نمی‌داند و خودش را بسیار قوی‌تر از او می‌پندارد، این مثل را درباره حرفش می‌گوید.

○ **دماغش را نمی‌تواند بالا بکشد.**

❋ **کاربرد:**

این مثل به تحقیر و تمسخر در مورد افراد بسیار ضعیف و ناتوان به کار می‌رود که توانایی انجام کوچک‌ترین کارها را هم ندارند.

○ **دُمِ خَر به پیمودن* دراز نمی‌شود.**

□ **توضیح:**

در تعریف کار و عمل مفید، معیارها و ملاک‌های مشخص وجود دارد، از جمله این که کار باید تغییر و دگرگونی چیزی را در پی داشته باشد و همراه با خلاقیت صورت بگیرد و حاصل و نتیجه‌ای به دنبال داشته باشد.

❋ **کاربرد:**

در مورد شخصی که مشغول کاری است و عملی انجام می‌دهد؛ اما کارش بیهوده است و بی‌فایده، یا نتیجه و خلاقیتی دربَر ندارد و باعث تغییر و تحولی نمی‌شود، می‌گویند: «دُم خر ...»

□ **معنای لغت:**

* پیمودن: اندازه گرفتن، اندازه‌گیری

○ **دُم خروس از جیبش پیداست.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی کسی خروسی را دزدید و آن را زیر لباس خود پنهان کرد. صاحب خروس که دنبال خروس خود می‌گشت وقتی مرد را دید از او در مورد خروسش سؤال کرد. مرد قسم می‌خورد که خروس را ندیده، در حالی که دم خروس از گوشه لباسش بیرون زده بود و مرد فهمید که

کار،کار خود اوست و گفت: «قسم تو را باور کنم یا دُم خروس را که از جیبت پیداست؟!»

✱ **کاربرد:**

گاهی کسی دروغی می‌گوید که دیگران می‌دانند که دارد دروغ می‌گوید، در این حالت این مثل را به کار می‌برند که یعنی، بس است، قسم نخور، ما می‌دانیم که داری دروغ می‌گویی.

■ **مشابه:**

● قسم حضرت عباست را باور کنم یا دُم خروست را.

○ **دم درِ شمس العماره گفته: لب لبو.**

سنگ به در خانه خدا انداخته.

○ **دم روباه، از زرنگی در تله است.**

□ **توضیح:**

بعضی از افراد آن قدر به زرنگی، هوشمندی و توانایی خود مطمئن هستند که دست به هر کار جسورانه‌ای می‌زنند؛ خواه دزدی باشد، خواه ظلم و ستم به افراد مظلوم یا دروغگویی و مردم فریبی و... چنین افرادی عاقبت در همان دامی که برای دیگران گسترده‌اند، گرفتار می‌شوند.

✱ **کاربرد:**

هنگامی که آدم زرنگی به دلیل شیوهٔ غلط و نامناسب زندگی دچار مشکل و گرفتاری شود، از این مثل استفاده می‌کنیم و با بیان آن، خود شخص را باعث گرفتاری‌هایش می‌دانیم.

■ **مشابه:**

● طناب ظلم از کلفتی پاره می‌شود.

○ **دمش را روی کولش گذاشت و رفت؟**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی شرمنده و شکست خورده و مأیوس شود و از ادامهٔ حرف یا کاری دست بردارد، می‌گویند: «دمش را روی کولش گذاشت و رفت.»

○ **دم گربه نیم ذرع* است؟**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مرد ثروتمندی که خانه و نوکری داشت یک روز به نوکر خود گفت: «برو بیرون ببین باران می‌بارد یا نمی‌بارد.»

نوکر که خیلی تنبل بود به اربابش گفت: «گربه الان از بیرون آمده دست به پشتش بکش ببین اگر تر بود باران می‌بارد، اگر تر نبود باران نمی‌بارد.»

چندی بعد، ارباب به نوکرش گفت: «برو چوب نیم ذرعی را بیاور تا این پارچه را اندازه بگیرم ببینم چند ذرع است.»

نوکر تنبل گفت: «دم گربه‌ها را بارها اندازه گرفته‌ام، درست نیم ذرع است، پارچه را با آن اندازه بگیر.»
ارباب گفت: «پس برو سنگ یک منی را بیاور تا با آن گندم وزن کنم و به آسیاب بفرستم.»
نوکر گفت: «گربه را چند بار کشیده‌ام، درست یک من وزن دارد.»
ارباب هر چه می‌گفت، نوکر سعی می‌کرد مشکل را با گربه حل کند و از جا تکان نخورد.

✹ کاربرد:

وقتی بخواهیم از آدم تنبلی که برای انجام ندادن هر کاری هزار بهانه می‌آورد، حرف بزنیم، این مثل را می‌گوییم.

□ معنای لغت:

* ذرع: واحد طول برابر ۱۰۴ سانتی‌متر

○ دنبال خر مرده می‌گردد تا پوستش را بکند.

عقب خر مرده می‌گردد تا پوستش را بکند.

○ دنبال کلفتی نان و باریکی کار می‌گردد.

✹ کاربرد:

این مثل به کنایه در مورد شخصی به کار می‌رود که به دلیل راحت‌طلبی، تن به کار سخت نمی‌دهد و آن قدر هم طمعکار است که به نان کم و درآمد پایین راضی نمی‌شود.

○ دنبال نخود سیاه فرستادن.

✹ کاربرد:

اگر کسی را به دنبال کاری بیهوده بفرستند و او را از موقعیت یا محلی دور کنند تا بدون حضور او، کاری انجام دهند یا حرفی بزنند، از این مثل استفاده می‌شود.

○ دندان اسب پیشکشی* را نمی‌شمارند.

□ توضیح:

معمولاً یکی از راه‌های تعیین سن اسب و میزان آمادگی جسمی این حیوان، باز کردن دهان و دیدن و شمردن دندان‌های اوست.
در قدیم رسم بود که بزرگان و پادشاهان و افراد مالدار، به یکدیگر اسب‌های اصیل و چابک هدیه می‌دادند.

✹ کاربرد:

گاهی وقتی به کسی هدیه‌ای می‌دهند، او به جای سپاس و قدردانی شروع به عیب جویی و بهانه‌گیری از آن هدیه می‌کند. در این صورت دیگران به او می‌گویند: «دندان اسب...»

□ معنای لغت:

* پیشکش، پیشکشی: هدیه، آنچه که به عنوان هدیه به کسی بدهند.

○ **دندان روی جگر گذاشتن.**

✱ **کاربرد:**

مشکلی را با رنج و سختی بسیاری تحمل کردن. صبر کردن در شرایط غیرقابل تحمل.

○ **دندان مار را به نمد می‌توان کشید.**

□ **توضیح:**

دندان مار بسیار تیز و زهرآگین است و نمد زیر انداز و پارچه‌ای ضخیم، ولی نرم است که از پشم شتر تهیه می‌شود.

✱ **کاربرد:**

این مثل حکایت از آن دارد که سخت‌ترین کارها را می‌توان با آرامش و ملایمت، به بهترین شکل انجام داد. درگیر شدن یا شاخ به شاخ شدن با دیگران همیشه بهترین راه نیست.

■ **مشابه:**

● زبان خوش مار را از سوراخ بیرون می‌آورد.

● از محبت خارها گل می‌شود.

○ **دَندان ندارد، تَه دیگ می‌خواهد.**

□ **توضیح:**

برنج یا پلو که یکی از غذاهای اصلی ایرانیان به شمار می‌آید، به شکل خاصی پخته می‌شود. وقتی برنج در قابلمه ریخته می‌شود تا به اصطلاح دَم بکشد، یعنی بهتر پخته شود، آخرین لایه برنج که با ته دیگ تماس دارد، پس از چند دقیقه برشته و سفت می‌شود. البته ته دیگ ممکن است با نان هم تهیه شود و به علت طعم خاص خود، بر سر سفره ایرانی‌ها، مورد توجه و پسند ذائقه‌هاست. خوردن ته دیگ به علت سفتی و برشته بودن آن احتیاج به دندان محکم دارد.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی آرزو و میل چیزی را دارد که از نظر جسمی و توانایی بدنی قدرت آن را ندارد، این مثل را در مورد او به کار می‌برند، گرچه این مثل در مورد دندان و غذای سفت به کار رفته، اما در مورد تمام اندام‌های بدن و حتی آرزوهای دیگر به کار می‌رود.

○ **دندانی را که درد می‌کند، باید کشید!**

□ **توضیح:**

کشیدن یا بیرون آوردن از ریشه، یکی از راه‌های خلاصی از شِر دندان فاسد است.

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل به عنوان سفارش و پند خطاب به کسی به کار می‌رود که بخواهند به او بگویند از این کاری که برایت فایده و سودی ندارد، صرف نظر کن و از آن بگذر؛ چون این کار از اصل و ریشه بی‌فایده است و بیشتر برایت ضرر دارد تا نفع و سود.

۲ـ اگر از دوست یا فامیلی قطع امید کنیم و ادامهٔ همراهی با او را برخلاف مصلحت و سود خود بدانیم، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **دنیا پس از مرگ من، چه دریا، چه سَراب*!**

□ **توضیح:**

این مثل، مصرعی از شعر زیر است:

با بط می‌گفت ماهی‌ای در تب و تاب — باشد که به جوی رفته باز آید آب

بط گفت چو من قدیر** گشتم، تو کباب — دنیا پس مرگ من، چه دریا، چه سراب

(پند رازی)

در فرهنگ ادبیات و گفتار مردم، هر چیز دروغین یا وهم و گمانی به سراب تشبیه می‌شود.

✱ **کاربرد:**

وقتی که من نیستم، وقتی که من می‌دانم چه زمانی از دنیا خواهم رفت، برای من چه فرقی می‌کند دنیا چگونه باشد و نعمت‌های آن به چه کسانی و چقدر برسد. تا زنده هستم، برای من مهم است که چه دارم و چه ندارم. بعد از مرگ فایده‌ای ندارد.

■ **مشابه:**

● دیگی که برای من نجوشد، سر سگ تویش بجوشد!
● آب که از سرگذشت، چه یک نی، چه صد نی
● تو شیره‌ای که من نخوردم، موش بیفتد

□ **معنای لغات:**

* سَراب: حالتی و وضعیتی که بر اثر گرما و حرارت موج گرما در جاده یا زمین شوره زار ایجاد می‌شود و در زیر تابش آفتاب، از دور مانده آب و چشمه به نظر می‌رسد.
** قدیر: گوشت خشک شده و نمک زده، ماهی یا گوشت پرندهٔ خشک و نمک سود.

○ **دنیا را آب ببرد، او را خواب می‌برد.**

✱ **کاربرد:**

بسیار بی‌مسؤولیت و بی‌خیال است. هر اتفاقی بیفتد، برای او فرقی نمی‌کند. دنیا را آب ببرد، او را خواب می‌برد.

■ **مشابه:**

● اگر دنیا را آب ببرد، او را خواب می‌برد.

○ **دنیا را ببین چه گَنده، کور به کچل می‌خنده.**

✱ **کاربرد:**

هنگامی که کسی عیب خود را نبیند و از دیگران عیب و ایراد بگیرد، از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**
● آبکش به آفتابه می‌گوید دو سوراخه!
● آب صدای شُرشُر خودش را نمی‌شنود.
● آبکش به کفیگر می‌گوید نُه، سوراخ داری!

○ **دنیا را بدهند به صلوات، آدم اگر لال باشد چه کند؟**
✱ **کاربرد:**
وقتی ابتدایی‌ترین امکانات رسیدن به مقصودی فراهم نیست، آدم چه کار می‌تواند بکند؟

○ **دنیا را دو دستی گرفته! (چسبیده!)**
□ **توضیح:**
دنیا دوستی و مال پرستی، خصلتی ناپسند است. زندگی مادی و مسائل دنیایی، باید در حدّ اعتدال توسط انسان رعایت شود. زیاده روی در این امر، خصلت‌هایی ناپسند و زشت به انسان می‌دهد.
✱ **کاربرد:**
این مثل دربارهٔ آدم طمعکار و دنیا دوستی گفته می‌شود که در طول زندگی فقط به فکر منافع مالی و نفع شخصی خود است و به دیگران، نیازهای آن‌ها و خواسته‌هایشان توجهی ندارد و به فکر عاقبت و قیامت خود نیست.

○ **دنیا را می‌دهند به یک فوت، کو لب که فوت کند؟!**
✱ **کاربرد:**
هنگامی که کسی سخت فقیر و تهیدست باشد، طوری که خودش هم امیدی به دگرگونی بخت و اقبالش نداشته باشد، از این مثل استفاده می‌کند و حدّ فقر و نداری خود را بیان می‌دارد.
■ **مشابه:**
● دنیا را بدهند به صلوات، آدم اگر لال باشد، چه کند؟!
● به مفلسی که ندارد به جیب، یک دینار   چه سود، گرچه فروشند بخت در بازار

○ **دو آب خوردن و یک نان حساب کردن.**
✱ **کاربرد:**
این مثل بیشتر بین مردم کاسب و تاجر معمول است. سود کاسب در زیاد شدن تعداد مشتری‌هاست؛ چون تعداد مشتری موجب حُسن شهرت فروشنده می‌شود. اگر فروشنده‌ای با فروش کالا به دو مشتری، همان سودی را ببرد که از فروش آن کالا به یک مشتری خواهد برد، ارزش سودی بیشتر است که از مشتریان بیشتری به دست آمده. سود کمتر گرفتن از مشتریان بیشتر، خود نوعی فایده بردن است.

■ **مشابه:**

● دو نیم، بهتر از یک بهرهٔ تمام.

● دو ده نیم، بهتر از یک ده یک است.

○ **دو پا را در یک کفش کردن.**

✹ **کاربرد:**

به کاری یا چیزی اصرار کردن. هیچ عقیده و نظری را نپذیرفتن. پافشاری کردن و روی حرف و نظر خود ایستادن. این مثل در چنین مواردی استفاده می‌شود.

○ **دو تا پا داشت، دو تا هم قرض کرد!**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی از خطر یا موقعیت خاصی فرار می‌کند یا به سرعت شروع به دویدن می‌کند، می‌گویند: «دو تا پا...»

یعنی تمام سعی خود را به کار برد تا از آن وضعیت دور شود. این مثل به گونه‌ای حالت ترس و احتیاط ناخوشایند و نامناسب را هم نشان می‌دهد.

■ **مشابه:**

● مثل باد، دَر رفت!

○ **دو تا در را که پهلوی هم می‌گذارند، برای این است که به درد هم برسند.**

□ **توضیح:**

درهای قدیمی بیشتر از جنس چوب بود و دو لنگه داشت که با کنار هم گذاشتن آن‌ها یا روی هم آوردن آن‌ها، در بسته می‌شد.

✹ **کاربرد:**

از اتفاق و همراهی است که کارها درست می‌شود. خداوند بندگان و موجوداتش را جوری خلق کرده که به یکدیگر نیاز داشته باشند و به درد هم برسند. در تنهایی و دوری از یکدیگر، زندگی معنی و مفهومی ندارد.

■ **مشابه:**

● یک دست صدا ندارد!

○ **دو تا موش اگر با هم جنگ کنند، سر یکی‌شان به دیوار می‌خورد.**

✹ **کاربرد:**

وقتی که بخواهند بگویند جایی بسیار کوچک و تنگ است، به شوخی از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● اگر دو تا موش توی آن بیندازی، یکی‌شان خفه می‌شود.

○ **دو جو در شکم به که ده من به پشت.**

✱ **کاربرد:**

این مثل حکایت از این دارد که ارزش هر چیز به استفاده از آن بستگی دارد. مال و دارایی که استفاده نشود و کسی از آن بهره نبرد، هیچ ارزش ندارد؛ مثل باری است سنگین بر دوش آدمی.

○ **دو چشم داشت، دو تا هم قرض کرده بود.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ بسیار دقت می‌کرد. با تمام وجود به آن توجّه داشت.

۲ـ به شدّت انتظار می‌کشید و چشم به راه بود.

۳ـ بسیار متعجب و شگفت‌زده شده بود.

■ **مشابه:**

● چشم‌هایش چهار تا شده بود.

○ **دو خر در یک طویله، همرنگ نشوند، هم خو شوند.**

یک بز گر گله را گر می‌کند.

○ **دود، اول به چشم روشن کنندهٔ آتش می‌رود.**

✱ **کاربرد:**

در این مثل، آتش روشن کردن، به معنی روشن کردن آتش فتنه و دشمنی است و دود به معنی حاصل و ثمر آتش روشن شده است.

وقتی که کسی فتنه‌ای به وجود بیاورد یا دعوا و درگیری میان آدم‌ها ایجاد کند، نخستین کسی که از این وضع ناراحتی می‌بیند، خود او خواهد بود.

■ **مشابه:**

● دودش به چشم خودش می‌رود.

○ **دود از کله‌اش بلند شد.**

✱ **کاربرد:**

خیلی تعجب کرد. از دیدن آن اتفاق یا شنیدن آن خبر عجیب، شگفت زده شد.

■ **مشابه:**

● سرش سوت کشید.

● چشمهایش شد چهارتا.

○ **دود از کُنده* بلند می‌شود.**

□ **توضیح:**

اعتقادی بسیاری قدیمی است که هرگاه درختی سالیان سال عمر کند، وقتی به کهنسالی برسد، خود به خود آتش می‌گیرد و می‌سوزد.

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهند از بیشتر بودن توانایی، هوش، تجربه و صبوری پیرها نسبت به جوان‌ترها بگویند، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● آتش از چنار پوسیده بلند می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* کُنده: پایین‌ترین قسمت تنهٔ درخت.

○ **دود بیرون، آه درون.**

از بیرون نقش و نگار، از درون ناله و زار.

○ **دو دستماله می‌رقصند.**

□ **توضیح:**

در عروسی‌های قدیمی، مطرب دعوت می‌کردند. مطرب‌ها گروهی نوازنده بودند که رقاصی هم داشتند. نوازندگان ساز می‌زدند و رقاص میان میهمانان می‌رقصید. میهمانان گاهی پول (شاباش) به رقاص می‌دادند، اما کسانی که با رقاص از قبل آشنایی داشتند دستمال جیبشان را در می‌آورند و به رقاص می‌دادند، تا به دستش بگیرد و برقصد. معمولاً رقاص فقط از یک نفر دستمال می‌گرفت تا به دیگران بفهماند برای آن یکی ارزش بیشتری قایل است. اگر رقاصی در جمع با دو نفر دوستی قبلی داشت، مجبور می‌شد از آن دو دستمال بگیرد و با دو دستمال برقصد.

✱ **کاربرد:**

دورو و منافق است. هم با این دوستی می‌کند هم با آن دیگری که مخالف این است. به نفع خودش کار می‌کند.

■ **مشابه:**

● شریک دزد و رفیق قافله.

● با چوپان گریه می‌کند و با گرگ دنبه می‌خورد.

○ **دو دستی شمشیر می‌زند.**

□ **توضیح:**

مبارزه با شمشیر فنّی بود که مردان قوی و کارآزموده توانایی آن را داشتند و با دو دست شمشیر زدن کار هر کسی نبود؛ مگر افرادی که بسیار ورزیده و قوی بودند.

✹ **کاربرد:**

هنگامی که کسی با قدرت و توان بسیار، کاری سخت و دشوار را به عهده بگیرد یا به مبارزه و دادخواهی برخیزد، می‌گویند: «دو دستی شمشیر می‌زند»

○ **دود شد و هَوا رَفت!**

□ **توضیح:**

بیشتر اجسام، در هنگام سوختن، از خود دود تولید می‌کنند. این دود، چون سبک است، به هوا می‌رود. دود اگر سیاه باشد، مدت زمان بیشتر و اگر سفید یا کمرنگ باشد، مدتی قابل مشاهده است و بعد در فضا گم می‌شود.

✹ **کاربرد:**

وقتی بخواهند تعجب خود را از رفتن و ناپدید شدن ناگهانی کسی یا چیزی بیان کنند، این مثل را به کار می‌برند تا نشان دهند هیچ اثری و ردّی از آن شخص یا چیز بر جا نمانده است.

■ **مشابه:**

● آب شد، رفت توی زمین!

● پر در آورد و به آسمان رفت.

○ **دو دفعه آب، جای یک دفعه نان را نمی‌گیرد.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ هر نیازی را باید با روش خاص خود رفع کرد و بعضی نیازها، با بعضی چیزها رفع نمی‌شود؛ حتی اگر آن چیز بسیار فراوان باشد.

باید به اصلی‌ترین نیازهای زندگی اهمیت داد و به تجملات و آنچه که غیر ضروری است، بی‌توجه بود.

۲ـ گاهی برای اظهار درویشی و بی‌نیازی، از عکس این مثل هم استفاده می‌شود: «دو دفعه آب، جای یک دفعه نان را می‌گیرد.» یعنی اگر نانی برای یک وعده غذا نداریم، دو دفعه آب می‌خوریم و گرسنگی را فراموش می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● فکر نان کن که خربزه آب است.

● این حرف‌ها برای فاطی تمبان نمی‌شود.

○ **دو دو تا، چهار تا!**

□ **توضیح:**

اگر عدد دو را در دو ضرب کنیم، جواب عددی جز چهار نخواهد بود و این قطعی و غیرقابل تغییر است.

✹ **کاربرد:**

وقتی که بخواهند تأکید کنند که این امر قطعی و بدیهی است و نیازی به دلیل و برهان ندارد،

از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● یک چارک، یعنی دو تا پنج سیر.

○ **دوری و دوستی!**

□ **توضیح:**

انسان‌ها به طور طبیعی، وقتی که زیاد در کنار یکدیگر باشند، حوصله شان از هم سر می‌رود؛ به خصوص آدم‌هایی که گاهی نزدیکی بیش از حد و دیدارهای مکرّر آن‌ها، سبب دخالت در امور یکدیگر یا به وجود آمدن انتظار ات و توقع‌های مختلف می‌شود. در دوستی و ابر از محبت هم باید حدّ و تعادل ر ا نگه داشت.

✺ **کاربرد:**

این مثل به این معنی است که هر چقدر از هم دور باشیم، بهتر است. آن وقت قدر یکدیگر را بهتر می‌دانیم و دلمان بیشتر هوای یکدیگر را می‌کند و کمتر دعوا و اختلاف و درگیری پیش می‌آید.

■ **مشابه:**

● کنار گل منشین آن قدر که خوار شوی.

○ **دور از جان جناب خر!**

✺ **کاربرد:**

این مثل به شوخی در پاسخ کسی گفته می‌شود که خود را آگاه و دانا بداند و بگوید: «من که خر نیستم تا فلان چیز را باور کنم!»

○ **دو زار* بده آش، به همین خیال باش.**

✺ **کاربرد:**

این مثل را در پاسخ به کسی به کار می‌برند که از آرزویی محال و دست نیافتنی سخن بگوید.

■ **مشابه:**

● صنار بده آش، به همین خیال باش.

□ **معنای لغت:**

* دوزار: دو ریال

○ **دوست مرا یاد کند، با یک هل* پوک.**

✺ **کاربرد:**

۱ـ در صمیمیت و دوستی با او هیچ انتظار مادی ندارم. همین که بدانم به یاد من است و او هم برای دوستی با من ارزش و اهمیت قایل است، برایم کافی است.

۲ـ ارزش مادی هدیه یک دوست مهم نیست؛ همین که بدانیم به یاد ما بوده و برایمان هدیه

یا سوغاتی تهیه کرده، کافی است.

■ **مشابه:**

● هر چه از دوست رسد، نیکوست.

□ **معنای لغت:**

* هِل: از دانه‌های خوشبو که در تهیه مربا یا بعضی شیرینی‌های ایرانی استفاده می‌شود. (در این جا منظور از هِل پوک، هل بی‌خاصیت و بی‌ارزش است.)

○ **دوست می‌گوید: «گفتم». دشمن می‌گوید: «می‌خواستم بگویم.»**

✵ **کاربرد:**

فرق دوست و دشمنی که به ظاهر خودش را دوست نشان می‌دهد از اینجا می‌توان فهمید که دوست نسبت به خطرهای آینده به دوستش هشدار می‌دهد و دشمن صبر می‌کند تا کسی به خطر بیفتد و بعد زبان سرزنش باز می‌کند.

○ **دوستی به دوستی، جو بیار، زردآلو ببر.**

✵ **کاربرد:**

هر چقدر هم با هم دوست و آشنا باشیم، در معامله حق و حساب را باید رعایت کرد. اگر چیزی می‌خواهی، بهای آن را باید پرداخت کنی.

■ **مشابه:**

● حساب حساب است، «کاکا» برادر

● برادری به جا، بزغاله یکی هفت صنار

○ **دوستی خاله خرسه است!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مرد کشاورزی بود که با یک خرس دوستی داشت. خرس همه جا همراه و همپای مرد بود و مرد نیز به خرس توجه داشت. روزی مرد کشاورز از شدت خستگی در سایهٔ درختی خوابید و به خرس گفت: «نگذار کسی یا حیوانی مزاحم من بشود.»

خرس هم بالای سر او نشست، پس از چند لحظه، مگس مزاحمی پیدا شد. هر چه خرس مگس را با دست کنار می‌زد، پس از لحظه‌ای دوباره سر و کله مگس پیدا می‌شد. خرس خواست مگس را با چوب یا دستمال دور کند؛ اما باز هم نشد. پس از مدتی، هنگامی که مگس مزاحم دوباره روی صورت مرد نشسته بود، خرس، بیل کشاورز (یا سنگی) را برداشت و با آن محکم به صورت مرد و مگس زد. کوبیدن بیل مگس را کشت، اما سر مرد کشاورز هم خرد شد و او هم مرد!

✵ **کاربرد:**

هنگامی که کسی از روی نادانی ـ اما به قصد دوستی یا نیّت خیر ـ کاری کند که نتیجهٔ نامناسبی به دنبال داشته باشد، این عمل او به دوستی خرس تشبیه می‌شود.

○ **دوستی، دوستی، می‌کَند پوستی.**

□ **توضیح:**

آوردن دو کلمه دوستی و پوستی بیشتر به خاطر هماهنگی قافیه است.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی از روی ریا و به ظاهر از سر دوستی، به کسی کلک می‌زند یا ضرر و زیانی از روی خیرخواهی ظاهری به او می‌رساند این مثل را در مورد او به کار می‌برند؛ یعنی با نشان دادن روی دوستی و محبت، بدترین زیان‌ها را به او می‌رساند.

■ **مشابه:**

● دوستی خاله خرسه است!

○ **دو سره بازی می‌کند.**

اسب ترکمنی است، هم از توبره می‌خورد، هم از آخور.

○ **دو صد من استخوان باید که صد من بار بردارد.**

رخش باید تا تنِ رستم کِشد.

○ **دوغ در خانه تُرش است.**

□ **توضیح:**

از آنجاکه آرزوهای انسان تمامی ندارند، او هر چیزی را که دور از دسترس باشد، آرزو می‌کند و همیشه چیزهایی را که دیگران دارند، طلب می‌کند.

✱ **کاربرد:**

هنگامی که کسی قدر اشخاص یا چیزهایی را که دارد نمی‌داند، این مثل را در موردش به کار می‌برند تا او را آگاه کنند که قدر چیزها و عزیزانش را بداند.

■ **مشابه:**

● مرغ همسایه، غاز است.

○ **دوغ و دوشاب یکی است.**

□ **توضیح:**

دوغ معمولاً ترش است و از ترکیب ماست ترش و آب ساخته می‌شود. دوشاب شیرین است و همان شیره‌ای است که از پختن آب انگور به دست می‌آید.

✱ **کاربرد:**

۱ـ خوب و بد یکی شده است.

۲ـ فرق و تفاوت چیزها و موضوعات از بین رفته است و دقّت و ارزش گذاری روی کارها

نمی‌شود.

○ **دو قورت و نیمش باقی است.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند حضرت سلیمان توانایی‌های زیادی داشت. تمام حیوانات به فرمان او بودند. با درخت و کوه و جانوران حرف می‌زد. یک روز او تصمیم گرفت به تمام حیوانات دنیا غذا بدهد. از خدا اجازه خواست. خدا می‌خواست ناتوانی سلیمان را به او نشان بدهد. وقتی پافشاری سلیمان را در غذا دادن به همهٔ حیوانات دید، اجازه داد. سلیمان همه توانایی‌هایش را به کار گرفت و همه موجودات را به گردآوری و پختن غذا وا داشت. بعد کنار کوه بزرگی که از غذا درست شده بود نشست تا حیوانات بیایند و از غذاهایی که آماده کرده بخورند. ناگهان ماهی بزرگی سر از آب در آورد و گفت: «اول غذای مرا بده.» سلیمان گفت: «این همه غذا، هر چه دوست داری بخور.» ماهی در یک چشم به هم زدن کوه غذا را بلعید و گفت: «بقیه غذای من چه می‌شود. هنوز گرسنه‌ام.» سلیمان عصبانی شد و گفت: «مگر تو روزی چه قدر غذا می‌خوری؟» ماهی گفت:«روی سه قورت. این که خوردم نیم قورت بود. باید دو قورت و نیم دیگر بخورم.»

سلیمان فهمید که روزی دادن به موجودات زنده فقط از خدا بر می‌آید.

✹ **کاربرد:**

وقتی به کسی چیزی بدهند و او راضی نشود و باز هم مطالبه کند، می‌گویند: «هنوز دو قورت و نیمش باقی است.»

○ **دولت اگر سلسله جنبان شود*   مور** تواند که سلیمان*** شود**

✹ **کاربرد:**

اگر بخت با کسی یار باشد، در سخت‌ترین شرایط هم می‌تواند پیروز و موفق شود.

□ **معنای لغات:**

* سلسله جنبان شود: به حرکت در آید، به جریان در آید.

** مور: مورچه

*** سلیمان: نام یکی از پیامبران خدا که می‌توانست با تمام حیوانات سخن بگوید و بر طبیعت فرمانروایی کند.

○ **دولت سر بچه، ننه (مادر) می‌خورد کلوچه. (نقل و کلوچه)**

✹ **کاربرد:**

به بهانه کودکی کودک، یا به بهانه کمک به یکی، ممکن است دیگری به نان و نوا برسد.

○ **دو مَویز* بهتر از یک خُرماست!**

✹ **کاربرد:**

۱ـ از تنهایی دوری کن و موفقیت و سلامت زندگی در همراهی و با مردم بودن است. تنهایی

پسندیده نیست.

۲ـ دو موجود کوچک، اگر با هم باشند، بهتر از یک موجود تنها عمل می‌کنند.

■ **مشابه:**

● دو هیزم را به هم بهتر بود سوز.

□ **معنای لغت:**

* مَویز: نوعی کشمش، نوعی انگور خشک شده و شیرین که به عنوان تنقّلات خورده می‌شود.

○ **دونم* آجانی**، خوام*** ببینم شغلت چیه!**

□ **توضیح:**

مردی از پاسبانی پرسید: «شغلت چیست؟»

جواب داد: «آجانم»

مرد همین طور که با بی‌حوصلگی لباس و نشان پاسبانی او را نگاه می‌کرد، گفت: «آجان بودنت را که می‌دانم. می‌خواهم ببینم شغلت چیست.»

✱ **کاربرد:**

هنگامی که کسی سؤالی بکند و با وجود این که جواب او را داده‌ایم، بی‌توجه به پاسخ ما همچنان سؤال خود را تکرار کند، به شوخی از این مثل استفاده می‌شود.

□ **معنای لغات:**

* دونم: می‌دانم

** آجان: پاسبان، مأموران نظامی که در امنیه کار می‌کردند و مسؤول حفظ و برقراری و نظم و آرامش بودند.

*** خوام: می‌خواهم.

○ **دهانش آستَر* دارد.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی غذا و مایعات خیلی داغ را مصرف می‌کند و عادت به این کار دارد، دیگران می‌گویند: «دهانش آستر دارد.»

یعنی دهانش عادت به تحمل داغی غذا دارد یا جنس پوست داخل دهانش آن قدر خشن است که انگار یک لایهٔ اضافی دارد.

□ **معنای لغت:**

* آستَر: پارچه‌ای که زیر لباس یا پارچه اصلی دوخته می‌شود.

○ **دهانش بوی شیر می‌دهد.**

□ **توضیح:**

کودکانی که دندان ندارند یا تازه دندان در آورده‌اند، به علت این که فقط از شیر تغذیه می‌کنند، دهانشان

بوی خاصی دارد.

● کاربرد:

۱ـ وقتی بخواهند بگویند کسی هنوز بی‌تجربه و خام است، می‌گویند: «دهانش بوی... .» یعنی هنوز بچه است، هنوز بی‌تجربه و خام است. به حرف و یا عمل او زیاد توجه نکن. اگر خطایی کرده، اگر حرفی زده، او را ببخش؛ چون از روی بچگی بوده است.

۲ـ همچنین وقتی بخواهند کسی را تحقیر کنند و ناتوان جلوه دهند، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ مشابه:

● لبش بوی شیر می‌دهد.

○ ده اَنگُشت را خدا برابر خلق نکرده!

● کاربرد:

خدا موجودات را برابر خلق نکرده؛ اما هر موجودی دارای توانایی‌ها، استعدادها و زیبایی‌های خاصی است. هر مخلوقی، دارای صفتی و ارزشی است. با این که تمام موجودات یکسان و برابر نیستند؛ اما وجود آن‌ها برای یکدیگر لازم است و همه به هم احتیاج دارند.

○ ده برای کَدخدا خوب است و بَرارَش*.

● کاربرد:

هنگامی که کسی بخواهد از اوضاع و احوال جایی و ساکنان آن جا گلایه کند و بگوید که قصد دارد آن جا را ترک کند، این مثل را به زبان می‌آورد.

□ معنای لغت:

* برارش: برادرش

○ ده شاهی* جگرک سفره قلمکار نمی‌خواهد!

صد دینار جگرک، سفره قلمکار نمی‌خواهد.

□ معنای لغت:

* ده شاهی: نیم ریال

○ دَه مَن* کره بخورد، دور لبش چرب نمی‌شود.

● کاربرد:

خیلی خسیس است اگر چیزی داشته باشد به کسی نمی‌دهد.

□ معنای لغت:

* من: واحد وزن برابر سه کیلوگرم.

○ **ده می‌بینی و فرسنگ می‌پرسی؟!**

✹ **کاربرد:**

تو که از پایان کار آگاهی، چرا بیهوده سؤال می‌کنی همه چیز معلوم و آشکار است.

○ **دهن سگ به لقمه دوخته به.**

□ **توضیح:**

برای ایجاد دوستی و اعتماد با سگ، باید به او غذا داد و از این طریق او را رام و مطیع ساخت؛ در غیر این صورت به شخص اعتماد نخواهد کرد و این عدم اعتماد می‌تواند نتایج بدی به همراه داشته باشد.

✹ **کاربرد:**

گاهی انسان مجبور است برخلاف میل و عقیدهٔ خود، با کسی که رفتار و اندیشه‌ای بد دارد، به خوبی و نیکی رفتار کند تا از آسیب او در امان باشد. این مثل در چنین مواردی استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

- سگ گزنده همان به که آشنا باشد.
- سخنش تلخ نخواهی، دهنش شیرین کن.

○ **دهن سگ را با تکه استخوانی می‌توان بست.**

هر کس به اندازه دوکش پنبه برمی‌دارد.

○ **دِهی که نداره ریش سفید، به بز میگن عبدالرشید.**

✹ **کاربرد:**

ارزش هر چیز را باید در مکان و موقعیت آن سنجید. این مثل هنگامی استفاده می‌شود که برای رفع نیاز، به کس یا چیزی نالایق و نامرغوب هم قانع باشند و چاره‌ای جز پذیرفتن آن نباشد.

■ **مشابه:**

- آدم یک چشم در شهر کورها پادشاه است.
- لنگه کفش کهنه در بیابان نعمتی است.

○ **دیبا* نتوان بافت از این پشم که رِشتیم**.**

✹ **کاربرد:**

از کاری که انجام داده‌ایم نمی‌توان نتیجه‌ای بهتر از این توقع داشت. این حاصل عمل خودمان است؛ خواه خوب باشد، خواه بد.

■ **مشابه:**

- خُرما نتوان خورد از این خار که کِشتیم.

□ **معنای لغات:**

* دیبا: نوعی پارچهٔ ابریشمی

** رِشتیم: بافتیم.

○ **دیر آمده، زود می‌خواهد برود.**

● **کاربرد:**

گاهی آدم‌های شتاب زده و عجول، از فرط عجله و شتاب، حق دیگران را زیر پا می‌گذارند و چون وقت را نادیده گرفته‌اند، حالا با شتاب و عجله سعی دارند از دیگران جلو بزنند تا زمان از دست رفته را جبران کنند و این کار آن‌ها با نوعی زیرکی و زرنگی همراه می‌شود. در مورد این آدم‌ها می‌گویند: «دیر آمده...»

یعنی عجله می‌کند، حق دیگران را نادیده می‌گیرد و ما متوجه این مسأله هستیم.

○ **دیر بیا، شیر بیا.**

● **کاربرد:**

عجله‌ای نیست. شتاب مکن، با حوصله و دقت این کار را انجام بده. مهم این است که موفق شوی؛ نه این که زود کار را به پایان برسانی و به نتیجه‌ای مطلوب نرسی.

■ **مشابه:**

● دیر آی و درست آی.

● مشو سوی رودی که نایی* به در — بـه یک مـاه دیـر آی و بـر پـل گـذر

(اسدی)

□ **معنای لغت:**

* نایی: نیایی

○ **دیر زاییده، زود می‌خواهد بزرگ کند.**

● **کاربرد:**

به کسی که بخواهد بدون رنج و زحمت، کاری را به آخر برساند و زودتر به انتهای آن، یعنی زمان نتیجه و ثمردهی برسد، می‌گویند: «دیر زاییده...»

یعنی، صبر داشته باش. رشد و تکامل یا رسیدن کار به نتیجه، رنج و زحمت دارد. باید سختی بکشی تا کار به آخر و نتیجه برسد.

○ **دیر و زود دارد؛ امّا سوخت و سوز ندارد.**

● **کاربرد:**

کاری که باید انجام بشود، حتماً خواهد شد؛ حتی اگر زمانی طولانی لازم باشد. وقتی که بخواهیم به کسی امیدواری بدهیم که کاری حتماً به نتیجه خواهد رسید، فقط باید صبور

باشد و تحمل کند تا مدت زمان لازم بگذرد، از این استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● نه زمستان خدا به آسمان می‌ماند، نه مالیات دولت به زمین!

● این شتری است که در خانه همه می‌خوابد.

○ **دیزی با قل هوالله به جوش نمی‌آید.**

✸ **کاربرد:**

انجام هر کاری وسایل خودش را می‌خواهد. با حرف کاری پیش نمی‌رود.

○ **دیزی (دیگ) می‌گردد (می‌غلتد) و درش را پیدا می‌کند.**

✸ **کاربرد:**

در گذر روزگار، آدم‌ها سعی می‌کنند بگردند و دوست و یار موافق و مناسبی برای خود پیدا کنند. وقتی دو نفر با هم خیلی جور باشند یا هنگامی که دو آدم نابه کار و بداندیش با هم دوست و همکار باشند، برای این که بگوییم هر دو مثل هم هستند، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● سگ زرد برادر شغال است.

○ **دیشب، همه شب کمچه زدی، کو حلوا؟**

امشب، همه شب کمچه زدی، کو حلوا؟

○ **دیکتهٔ نانوشته غلط ندارد.**

✸ **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهیم به کسی سفارش کنیم که کاری را که خارج از توان اوست، انجام ندهد تا آبرویش حفظ شود و ضعف و ناتوانی‌اش معلوم نشود، از این مثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ وقتی کسی که کاری را انجام نداده، از کار یک نفر دیگر ایراد می‌گیرد، او با گفتن این مثل تأکید می‌کند که تا کاری انجام نشده، عیب و ایرادی در کار نیست و هنگام عمل است که عیب و ایراد کار معلوم می‌شود.

■ **مشابه:**

● سفرهٔ نینداخته بوی مشک می‌دهد.

○ **دیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه، سه پایه می‌گوید صل علی.**

✸ **کاربرد:**

وقتی کسی خود عیب و ایراد بسیار در رفتار و اخلاق خود داشته باشد و روی دیگران

بگذارد یا از دیگران عیب بگیرد و به آن‌ها طعنه بزنند، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● آبکش به کفگیر می‌گوید: نُه سوراخ داری!

● آبکش به آفتابه می‌گوید: دو سوراخه!

○ **دیگ «چه کنم» را بار گذاشته.**

□ **توضیح:**

وقتی مواد لازم برای پختن غذایی را داخل دیگ بریزند و دیگ را روی آتش بگذارند تا مواد داخل آن کم‌کم پخته و آماده شود، می‌گویند: «دیگ را بار گذاشته» یا «غذا را بار گذاشته» است.

✹ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی گفته می‌شود که همیشه نگران و مضطرب است و جملاتی چون: «چه کنم؟»، «حالا چه می‌شود؟»، «چه باید کرد» و... هرگز از زبانش نمی‌افتد.

■ **مشابه:**

● کاسهٔ «چه کنم» به دست گرفته.

○ **دیگ را آتش جوش می‌آورد، آدم را حرف.**

✹ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی به دلیل شنیدن حرف‌های تلخ و نیشدار و آزار دهنده، سخت عصبانی و خشمگین شود.

○ **دیگ سیَه*، جامه سیَه می‌کُند.**

□ **توضیح:**

دیگ یا ظرفی که بر اثر دود گرفتن سیاه شده باشد، دست یا لباسی را که با آن تماس داشته باشد، سیاه می‌کند.

رنگ سیاه، در فرهنگ ما نشانهٔ تاریکی، غم و بدی و... است و کلاً رنگ مطلوبی نیست.

✹ **کاربرد:**

باید مواظب همنشین خودت باشی؛ چون اگر با آدم بد و نامناسبی رفیق و همراه شدی، او تو را هم مانند خودش بد می‌کند. خصلت‌های بد او خیلی زود بر روی تو هم اثر می‌گذارد.

■ **مشابه:**

● پسر نوح با بدان بنشست — خاندان نبوتش گم شد

● هست تنهایی به از یاران بد — یار بد بدتر بود از مار بد

● نیک چون با بد نشیند، بد شود.

□ **معنای لغت:**

* سیه: سیاه

○ **دیگِ* شِراکَت** به جوش نمی‌آیَد.**

□ **توضیح:**

معمولاً آدم‌ها نمی‌توانند در تجارت و خرید و فروش با یکدیگر شریک باشند؛ چون اگر سود ببرند، هر یک می‌خواهد سود بیشتری ببرد و اگر ضرر کنند، هر یک می‌خواهد سهم کمتری در زیان داشته باشد. همیشه حرص و طمع و منافع شخصی که بی‌پایان هستند، نمی‌گذارند چنین چیزی شکل بگیرد.

❋ **کاربرد:**

این مثل سفارش می‌کند که از شریک شدن بپرهیزید؛ زیرا هرگز کسی در شراکت یا همراهی در خرید و فروش با کسی موفق نبوده است.

□ **معنای لغات:**

* دیگ: ظرف بزرگ فلزی برای پخت غذا در مقدار زیاد.

** شِراکَت: همراه بودن در تجارت، شریک بودن در یک خرید و فروش از نظر سود و زیان.

○ **دیگِ طَمَع دیر به جوش می‌آید.**

□ **توضیح:**

معمولاً وقتی دیگ را روی اجاق یا آتش می‌گذارند، مدتی طول می‌کشد تا آب یا مواد داخل آن به جوش آید و شروع به پختن کند.

❋ **کاربرد:**

حرص و طمع آدم طمعکار مانند آب در داخل دیگ بزرگ است که هیچ وقت به جوش نمی‌آید؛ چون تمامی ندارد. حد و اندازه ندارد. آن قدر زیاد است که هیچ آتشی نمی‌تواند آن را به جوش بیاورد؛ یعنی هیچ وقت حدّی برای آن متصور نیست.

○ **دیگ می‌گردد و درش را پیدا می‌کند.**

❋ **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهیم بگوییم که انگار این دو نفر برای زندگی کردن یا همکاری کردن با هم آفریده شده‌اند، این مثل را می‌گوییم.

۲ـ هنگامی که یک آدم بدکار یا بداخلاق با یک آدم بداخلاق و بدکار دیگر دوست می‌شود، این مثل دربارهٔ آن‌ها گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● کند همجنس با همجنس پرواز.

○ **دیگی که برای من نجوشَد، سَرِ سَگ تویش بجوشد!**

❋ **کاربرد:**

این مثل را کسی به کار می‌برد که از مفید بودن کاری برای خودش، ناامید شده و به خاطر این

ناامیدی، دچار بی‌تفاوتی در مورد نتیجه کار شده است. یعنی برای او فرقی نمی‌کند. هر چه می‌خواهد، بشود!

■ **مشابه:**

● دنیا پس (از) مرگ من، چه دریا، چه سراب.

● تو شیره‌ای که من نخوردم، موش بیفتد.

○ **دیوار حاشا بلند است.**

✹ **کاربرد:**

اگر کسی بخواهد حرف یا عملی را که انجام داده، انکار کند، می‌تواند به هیچ وجه آن را نپذیرد و به راحتی همه چیز را منکر شود. در چنین شرایطی، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **دیوار موش دارد، موش هم گوش دارد.**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی رازی را با صدایی بلند بیان کند، او را دعوت به آرام صحبت کردن می‌کنند و با این مثل، به او یادآوری می‌کنند که درست است که در این جا کسی نیست؛ ولی ممکن است صدایت به گوش یک خبرچین برسد و او این راز را برملا کند.

■ **مشابه:**

● هر زبان گوشی و هر گوش، زبانی دارد.

○ **دیوار هیچ کس کوتاه نباشد.**

□ **توضیح:**

خانه‌هایی که افراد ثروتمند در آن زندگی می‌کنند، معمولاً با دیوارهایی بلند محافظت می‌شود. در حالی که افراد فقیر و ضعیف در خانه‌هایی محقر با دیوارهای کوتاه یا حتی بدون دیوار زندگی می‌کنند.

✹ **کاربرد:**

۱ـ خدا هیچ کس را ضعیف و ناتوان نکند تا دیگران نتوانند این چنین حق او را پایمال کنند و بر او ستم روا دارند.

۲ـ گاهی نیز کسی که مورد ظلم و ستم واقع شده، به نشانهٔ گله و اعتراض، این مثل را به کار می‌برد.

○ **دیواری از دیوار ما کوتاه‌تر ندیده.**

□ **توضیح:**

معمولاً افراد ثروتمند و توانگر، خانه‌هایی با دیوارهای بلند و ستون عظیم دارند؛ ولی افراد فقیر و بینوا در کلبه‌های کوچک با دیوارهایی کوتاه (البته اگر دیواری دور خانه شان باشد) زندگی می‌کنند.

* **کاربرد:**

از ما ضعیف‌تر و ناتوان‌تر پیدا نکرده که تا این حد در حق ما بدی می‌کند و به ما ستم روا می‌دارد.

○ **دیواری بریزد، تا چاله‌ای پر شود.**

خرابی بصره، آبادی بغداد

○ **دیواری می‌اندازد که گردش بلند نمی‌شود.**

□ **توضیح:**

خراب کردن دیوار نتیجه‌ای جز سروصدا و گردوخاک ندارد.

* **کاربرد:**

آدم حیله‌گر و زیرکی است. می‌توان هر کاری را چنان زیرکانه انجام دهد که هیچ کس متوجه نشود.

■ **مشابه:**

- طوری کار می‌کند که آب از آب تکان نخورد.
- با پنبه سر می‌برد.
- با این چشم هزار کار می‌کند که آن یکی چشم خبردار نمی‌شود.

○ **دیوانه سنگی به چاه اندازد که صد عاقل نمی‌توانند آن را از چاه درآورند.**

یک نفر گناهکار، صد نفر گرفتار.

○ **دیوانه چو دیوانه ببیند، خوشش آید.**

□ **توضیح:**

همیشه افراد، در انتخاب هم صحبت و دوست، به خصوصیاتی توجه می‌کنند که خود به آن علاقه‌مندند یا دارای همان خصوصیات هستند. به عبارتی همین خصوصیات مشترک است که افراد را به یکدیگر نزدیک می‌کند.

* **کاربرد:**

این مثل در مورد شخصی به کار می‌رود که نسبت به کسی احساس علاقه و نزدیکی کند؛ ولی آن شخص از نظر خصوصیات اخلاقی و رفتاری فرد شایسته‌ای نباشد. بیان این مثل حکایت از این دارد که تو خود، هم جنس و مانند او هستی که او را با تمام اشکالات و کمبودهای شخصیتی‌اش، به عنوان دوست انتخاب کرده‌ای.

○ **دیو چو بیرون رَوَد، فرشته درآید.**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از این بیت حافظ است:

منظر دل نیست جای صحبت اغیار	دیو چو بیرون رود فرشته درآید

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل را وقتی به کار می‌بریم که بخواهیم بگوییم برای این که انسانی خوب یا چیزی خوشایند به جایی وارد شود، لازم است آن جا را از افراد بد و چیزهای ناخوشایند خالی کنیم.

۲ـ همچنین اگر پس از رفتن ظلم و بدی از جایی، خوبی و درستی جانشین آن شود، از این مثل برای ابراز شادمانی استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● پایان شب سیه، سفید است.

● در پی هر گریه، آخر خنده‌ای است.

○ **دیوِ خوشروی، بِه از حورِ* گره پیشانی**.**

□ **توضیح:**

خوشرویی و روی گشاده، یکی از خصلت‌های پسندیده در هنگام ارتباط با دیگران و یکی از ابزارهای جلب اعتماد و دوستی مردم است. این مثل مصرع دوم این بیت سعدی است:

کِبر یک سو نه اگر شاهد درویشانی	دیو خوشروی به از حور گره پیشانی

(سعدی)

* **کاربرد:**

این مثل در هنگام رویارویی با آدمی بداخلاق و عبوس به کار می‌رود و به این معنی است که ای کاش قدری اخم‌هایت را باز کنی و رویت گشاده باشد. چه فایده اگر آدم صورتی زیبا، ولی اخم آلود داشته باشد. زشتی ظاهر، با اخلاق پسندیده و خوش، بیشتر قابل تحمل است. سعدی می‌گوید:

اگر حنظل خوری از دست خوشخوی	بـه از شـیرینی از دست تُـرشروی

□ **معنای لغات:**

* حور: زیباروی، زن زیباروی

** گِره پیشانی: آدم اخمو و ترشرو، آدم بداخلاق.

ذ

○ **ذات نایافته از هستی بخش　　　　کی تواند که شود هستی بخش**

✱ **کاربرد:**

کسی که در وجود خود ذره‌ای از صفات الهی و انسانی ندارد یا علم و سوادی ندارد نمی‌تواند نسبت به دیگران محبت و عشق و انسانیت داشته باشد یا دیگران را آگاه و دانشمند کند؛ چرا که خود از این موهبت بهره‌ای نبرده است.

○ **ذرت هم نان است، گندم هم نان است.**

□ **توضیح:**

ذرت از دانه‌های خوراکی است که گاه آن را آرد می‌کنند و از آن نان تهیه می‌کنند. البته نان تهیه شده از آرد ذرت، به نرمی و لذیذی نان گندم نیست و تقریباً نان مرغوبی محسوب نمی‌شود.

✱ **کاربرد:**

هرگز دو چیز را که یک مصرف دارند یا دو نفر را که در یک موقعیت هستند، نباید با هم برابر دانست؛ چون ویژگی‌های هرکس و هر چیز تعیین کنندهٔ ارزش آن است.

■ **مشابه:**

● میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است.

● شکر مازندران و شکر هندوستان　　هر دو شیرینند، اما این کجا و آن کجا؟!

○ **ذرع* نکرده، پاره کرد.**

✱ **کاربرد:**

بدون حساب و برنامه، هر کاری دلش می‌خواست انجام داد، درست مثل این که پارچه‌ای را همین طوری پاره کنند و پیش از پاره کردن فکر این نباشند که چند متر است و به درد چه نوع لباسی می‌خورد.

□ **معنای لغت:**

* ذرع: واحد اندازه‌گیری طول

○ **ذره ذره پشم، قالی می‌شود.**

□ **توضیح:**

قالیبافی یکی از هنرهای با ارزش ایرانی است. بافت قالی با رنج و زحمت فراوان همراه است؛ چراکه هر قالی از میلیون‌ها گره کوچک نخ پشمی شکل می‌گیرد و گاه برای بافت یک قالی، ماه‌ها وقت صرف می‌شود.

✱ **کاربرد:**

برای رسیدن به هدف و مقصود، باید صبور بود و تلاش کرد. وقت و زمان لازم است تا کاری مهم به نتیجه برسد، یکباره امکان ندارد.

■ **مشابه:**

● قطره قطره جمع گردد، وانگهی دریا شود.

○ **ذره را با آفتاب چه نِسبَت؟!**

□ **توضیح:**

کلمه ذره برای بیان اندازه‌های بسیار کوچک و ناچیز و مقایسه آن‌ها با مقدارهای بزرگ و غیر قابل اندازه‌گیری به کار می‌رود.

آفتاب و خورشید به خاطر ارزش و اهمیت آن در زندگی، نشانهٔ چیزها و اشخاص با ارزش و مهم است.

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهند به نشانهٔ فروتنی و تواضع، خود را با شخصی بزرگ و قابل ارزش و احترام، مقایسه کنند، از این مثل کمک می‌گیرند و به این معنی است که آن شخص بزرگ است و هیچ ارتباطی و بستگی با این شخص کوچک یا «منِ» کوچک و حقیر ندارد.

○ **ذوق گل چیدن اگر داری، سوی گلزار رو.**

□ **توضیح:**

استفاده از نعمت‌های خدادادی و طبیعی، همیشه امکان‌پذیر است. این ما هستیم که از زیبایی‌های طبیعت و محیط اطراف خود غافل هستیم.

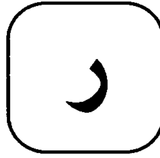
✱ **کاربرد:**

۱ـ اگر دلت دیدن و لذت بردن از زیبایی‌ها را می‌خواهد، همه چیز هست. فقط باید خودت شوق و ذوق استفاده از زیبایی‌ها را داشته باشی. باید خودت را آمادهٔ استفاده از زیبایی‌ها و نعمت‌ها بکنی.

۲ـ هر چه که می‌خواهی، فقط با تلاش و حرکت می‌توانی به دست آوری.

■ **مشابه:**

● هر که را طاووس باید، جور هندوستان کشد.



ر

○ راحتی نیست در آن خانه که بیماری هست.

⁕ کاربرد:

۱ـ وقتی کسی در خانواده‌ای بیمار باشد، همه تحت تأثیر درد و رنج او، غمگین و ناراحت می‌شوند و نمی‌توانند او را نادیده بگیرند و به زندگی عادی خود ادامه دهند. این همدردی و همدلی، خود معنای عاطفه و عشق در یک خانواده است و این ضرب‌المثل حکایت از این معنا دارد.

۲ـ برای ابراز همدردی با کسی که گرفتار مشکلی شده است، این ضرب‌المثل کاربرد دارد.

○ رازم به دلم، آوازم تو دنیا.

⁕ کاربرد:

باید راز دلت را به هیچ کس نگویی. گاه، حتی رازی را که کاملاً پنهان کرده‌ای از زبان این و آن می‌شنوی.

○ راست و دروغش به گردَن راوی*!

□ توضیح:

اصطلاح به «گردنِ کسی انداختن» به معنای واگذار کردن مسؤولیت یا گناه کاری بر عهدهٔ کسی است.

⁕ کاربرد:

این ضرب‌المثل در موردی به کار می‌رود که شخصی حرفی بزند و با گفتن این ضرب‌المثل، اعلام کند که من راست و دروغ آن را به عهده نمی‌گیرم. فلانی این حرف را گفته، من هم از او شنیده‌ام.

□ معنای لغت:

* راوی: گوینده، کسی که مطلبی را نقل می‌کند.

○ **راسته بروید، جسته پیشکشتان.**

✱ **کاربرد:**

کار و وظیفه خودتان را انجام بدهید. اضافه کار کردن و رسیدن به کارهای دیگر را از شما انتظار نداریم.

○ **راستی ابرو، در کجیِ آن است.**

راستی کمانِ در کجی است.

○ **راستی؟ رَستی*!**

✱ **کاربرد:**

این مثل، سفارش به درستکاری و راستی و ارزش آن در زندگی دارد و به معنای این است که فقط این خصلت است که باعث رستگاری و عاقبت به خیر شدن انسان می‌شود.

■ **مشابه:**

● اگــر خــواهــی از هــر دو ســر آبــروی همه راستی کن، هـمه راست گـوی

● راست باش و مَدار از کس بیم.

● اگر راستی، کارَت را آر استی!

□ **معنای لغت:**

* رَسْتی: رَستَن، رها شدن، رستگار شدن.

○ **راستی*کَمان**در کَجی است.**

□ **توضیح:**

ممکن است زیبایی و سودمندی هر چیزی، به شکل آن هم مربوط باشد، هر چند شکل ظاهری آن در نظر عده‌ای نامناسب باشد.

✱ **کاربرد:**

مواظب باش! آنچه را که تو عیب می‌دانی، حُسن است. زیبایی و ارزش آن شخص یا آن چیز درست در همین نکته‌ای است که تو آن را عیب و نقص می‌دانی.

■ **مشابه:**

● راستی ابرو، در کجی آن است.

□ **معنای لغات:**

* راستی: درستی، خوبی

** کمان: وسیله‌ای که در قدیم با آن تیراندازی می‌کردند. این وسیله چوبی خمیده بود که دو سر آن را با بند چرمی محکمی می‌بستند.

○ **راه باز و جاده دراز.**

✱ **کاربرد:**

اگر ناراضی و ناراحت هستی، می‌توانی بروی، هیچ کس جلو تو را نمی‌گیرد. بفرمایید: «راه باز و جاده دراز!»

■ **مشابه:**

● حرف‌هایت مفت، کفش‌هایت جفت.

○ **راه به این نزدیکی، کرایه به این زیادی! حتماً یک «امّا»یی دارد.**

□ **توضیح:**

موشها نامه‌ای برای گربه نوشته بودند، امّا کسی حاضر نبود آن را به گربه برساند. همه می‌ترسیدند. بچه موشی را گیر آوردند و فکر کردند نمی‌فهمد. به او گفتند: «اگر این نامه را به گربه‌ای که در چند قدمی ماست برسانی، مقدار زیادی پنیر و گردو به تو می‌دهیم. موش با خود گفت: «راه به این نزدیکی ...»

✱ **کاربرد:**

وقتی برای کاری که ظاهراً سخت نیست اجرت زیادی بپردازند، آدم عاقل از قبول آن سر باز می‌زند و می‌گوید حتماً مشکلی دارد که به من نمی‌گویند.

○ **راه پس و پیش ندارد.**

✱ **کاربرد:**

چنان گرفتار شده که نه می‌تواند به عقب برگردد و همه چیز را به وضعیت قبل برگرداند نه توانایی ادامهٔ کار را دارد. نه راه پس دارد و نه راه پیش.

○ **راه پیشِ پایِ کسی گُذاشتن.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل اشاره به راهنمایی یا پیشنهادی مفید به کسی برای حل مشکل او دارد.

۲ـ اگر به آدم ناواردی، راه و رسم کاری را بیاموزند، کسی که از آگاه شدن او ناراحت است، این مثل را به عنوان اعتراض می‌گوید.

○ **راهَت را گُم کرده‌ای؟**

✱ **کاربرد:**

اگر کسی بخواهد از دوست خود که مدتی به او سر نزده و حالا به دیدنش آمده، گله و شکایت کند این مثل را می‌گوید، و به این معناست که چه شده که به خانهٔ ما آمده‌ای؟! نکند حالا هم که آمده‌ای، راهت را گم کرده‌ای!

■ **مشابه:**

● آفتاب از کدام طرف سر زده که تو به ما سر زدی؟

○ **راه خودت را برو و حلیم حاج مراد را هم هم بزن.**

✹ **کاربرد:**

این مثل هنگامی به کار می‌رود که کسی بدون این که مجبور باشد یا سود و نفعی داشته باشد به یاری و کمک دیگران برود و با این کار خود را به زحمت و درد سر بیندازد.

■ **مشابه:**

● نان خود را خوردن و آش دیگران را هم زدن.

○ **راه دویده، کفش دریده.**

✹ **کاربرد:**

رنج و سختی فراوانی را تحمل کردن و به هیچ نتیجه‌ای نرسیدن.

○ **راه را به دزد بسپار و آسوده بخواب.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ اگر به افراد شرور یا دزد مسؤولیت نگهداری و مراقبت از چیزی یا جایی داده شود، در کاری که به عهده گرفته‌اند، خیانت و شرارت نخواهند کرد. این گونه افراد باید از طرف جامعه پذیرفته شوند و با تشویق و اعتماد، خصوصیات خوب انسانی‌شان تقویت شود.

۲ـ خائن و دزد، بهتر از هر کس افراد شرور را می‌شناسد؛ به خاطر همین؛ بهتر از هر کس می‌تواند از پیشامدهای احتمالی جلوگیری کند.

■ **مشابه:**

● دانش‌آموز بی‌نظم و بداخلاق را مبصر کن.

○ **راه را تا نَروی، مَرد را نیازمایی*!**

✹ **کاربرد:**

تا وقتی کسی کاری را انجام نداده، نمی‌توان در مورد توانایی‌ها و استعدادهای او قضاوت کرد.

■ **مشابه:**

● دوست را در سفر باید شناخت.

□ **معنای لغت:**

* نیازمایی: آزمایش نکرده‌ای، امتحان نکرده‌ای.

○ **راه و چاهَش را می‌شناسَد.**

□ **توضیح:**

راه و چاه، نشانه‌هایی برای بیان راه و مقصد درست و راه و مقصد نادرست است.

✱ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی به کار می‌رود که بخواهند اطمینان و اعتماد خود را به شخصیت و توانمندی کسی ابراز کنند. با این ضرب‌المثل، می‌گویند که فلان شخص قابل اعتماد است. او می‌تواند و قدرت تشخیص راست و دروغ، حق و ناحق و ... را دارد.

■ **مشابه:**

● دست چپ و راستش را می‌شناسد.

● درسش را روان است.

○ **راه همیشه سَر بالا نیست، سَر پایینی هم دارد!**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی بر اثر سختی‌ها و مشکلات، دچار ناامیدی می‌شود، با بیان این ضرب‌المثل، به او دلداری می‌دهند و به ادامهٔ زندگی به شکل خوب و مثبت، تشویق و ترغیبش می‌کنند.

■ **مشابه:**

● پایان شب سیه، سفید است.

● هر سر بالایی، یک سرپایینی دارد.

● از پس هر گریه آخر خنده‌ای است.

○ **ران ملخی پیش سلیمان بردن عیب است، ولیکن هنر است از موری**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ که در زیر «هدیه مور، ران ملخ است» آورده شده است.

✱ **کاربرد:**

باید در قضاوت‌ها، نسبت توانایی‌ها را هم در نظر گرفت. چه بسا کاری از کسی آن چنان هم خوب و عجیب نباشد ولی اگر آن کار را دیگری انجام دهد، شایستهٔ تحسین و جایزه است.

○ **رختت* را عوض کردی بختت را چه می‌کنی؟**

✱ **کاربرد:**

۱ـ تغییر پوشش و ظاهر هر چیز نمی‌تواند باعث تغییر در اصل آن شود. فقط شکل عوض می‌شود.

۲ـ با تظاهر نمی‌توان عاقبت کار و سرنوشت را عوض کرد.

□ **معنای لغت:**

* رخت: لباس، پوشش ظاهری.

○ **رخت بعد از عید برای گل* منار (تابوت) خوب است.**

□ **توضیح:**

ما ایرانی‌ها معمولاً تلاش می‌کنیم که برای عید لباس نو بپوشیم. گاهی با بدقولی خیاط‌ها لباس تازه به عید نمی‌رسد.

* **کاربرد:**

هر چیزی وقتی دارد. وقتش که بگذرد به درد نمی‌خورد.

□ **معنای لغت:**

* گَل: سر، بالا

○ **رختشان در یک آفتاب خشک شده (می‌شود).**

سگی به بام جَسته، گردش به او نشسته.

○ **رَختی* که تهران از کسی عاریه** بگیری، باید در کرمان بپوشی.**

* **کاربرد:**

این مثل برای کسی به کار می‌رود که بخواهید از امانت گرفتن منعش کنید و معنای لفظی آن، این است که ممکن است شخص صاحب لباس، در همان میهمانی که تو در شهر یا محلّه‌ات داری، حاضر باشد و درست نیست که لباس کسی در حضور خودش، در جمع بر تن دیگری باشد.

■ **مشابه:**

● بپوش بپوش مبارکه، درکن که مال مردمه!

● کهن جامهٔ خویش آراستن   بِه از جامهٔ عاریت خواستن

● خر مردم راباید یکوری سوار شد.

□ **معنای لغات:**

* رَخت: لباس، جامه

** عاریه: امانت گرفتن، چیزی یا کالایی که آن را برای مدت مشخصی به امانت بگیرید.

○ **رَخش* باید تا تَن رُستم کِشَد.**

* **کاربرد:**

وقتی در کار، مشکلی باشد، پیشبرد آن و تحمل سختی و رنجش، باید با قدرت و توان روحی و جسمی فرد مطابقت داشته باشد؛ چون هرکسی، چه از نظر روحی و چه از نظر شخصیت و قدرت جسمی شایسته انجام هر کاری نیست.

■ مشابه:

● دو صد مَن استخوان باید که صَد مَن بار بردارد.

● کار هر کس نیست خَرمَن کوفتن!

● کـار هـر بـز نیست خـرمن کـوفتن گاو نر می‌خواهد و مرد کـهن

□ معنای لغت:

* رخش: رستم پهلوان حماسی کتاب شاهنامه فردوسی است که رشادت‌ها و شجاعت‌های او در شاهنامه آورده شده و «رخش» نام اسب اوست که همانند خود رستم قوی، قدرتمند و چابک بوده است.

○ **ردّپای مورچه را از روی کاسه چینی برمی دارد.**

* **کاربرد:**

این مثل، بیشتر در مورد افراد هوشیار، زیرک و تیزبین به کار می‌رود و اشاره به این دارد که او در کارهایش بسیار دقیق است.

■ **مشابه:**

● مو را از ماست می‌کشد بیرون.

○ **رستم است و یک دست اسلحه**

امامزاده است و همین یک قندیل.

○ **رُستَم دَرِ حَمّام است!**

□ **توضیح:**

بر سر در حمّام‌های قدیمی، نقش‌های کاشی مربوط به جنگ پهلوانان ـ به خصوص رستم و افراسیاب ـ دیده می‌شد.

* **کاربرد:**

این ضرب‌المثل، به شوخی و کنایه، در مورد آدم ترسو و بی‌خاصیتی که هیکل بزرگی دارد، به کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● پهلوان پَنبه است!

● نعش تعزیه است!

● شیرِ عَلَم است!

● طبل تو خالی است!

● مترسک سر جالیز است!

○ **رسیده بود بلایی، ولی به خیر گذشت.**

از پر کلاهش رد شد.

○ **رطب*خورده منع رطب چون کند؟!**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند در زمان حضرت پیغمبر (ص) مادری، فرزند خود را نزد رسول آورد و گفت: «یا رسول‌الله! فرزندم به خرما علاقهٔ زیادی دارد. هرچه او را از خوردن خرما منع می‌کنم، بی‌فایده است. بیمار شده. پزشک گفته که نباید لب به خرما بزند؛ ولی او به حرف هیچ کس گوش نمی‌دهد. شما پیغمبر خدا هستید و همه به گفته‌های شما عمل می‌کنند. اگر شما به فرزندم بگویید که خرما نخورد، او حتماً به حرفتان گوش خواهد داد.»

حضرت رسول کمی فکر کرد و به زن گفت: «برو فردا بیا.»

زن رفت و روز بعد همراه کودک خود، دوباره نزد پیغمبر آمد. حضرت محمد (ص) با زبانی خوش و رویی مهربان با کودک گفت‌وگو کرد و از او خواست که از آنچه موجب بیماری و نار احتی‌اش می‌شود، حتی اگر به شیرینی خرما هم باشد پرهیز کند. حضرت کودک را قانع کرد تا برای مدتی خرما نخورد و کودک پذیرفت. مادر که تمام مدت ساکت نشسته بود و به حرف‌های پیامبر (ص) گوش می‌داد، پس از پایان صحبت‌های ایشان پرسید: «یارسول الله! می‌دانستم گفته‌های شما در او اثر خواهد کرد؛ اما نمی‌دانم دیروز با امروز چه تفاوتی داشت که فرمودید برویم و امروز بازگردیم!»

حضرت محمد (ص) فرمودند: «دیروز با امروز تفاوتی نداشت ؛ ولی من دیروز خرما خورده بودم و نمی‌توانستم از این کودک بخواهم که خرما نخورد!»

✽ **کاربرد:**

از این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که بخواهند بگویند هرکس حرفی می‌زند، نصیحتی می‌کند یا کسی را به انجام کاری تشویق می‌کند، ابتدا باید خود به گفته‌هایش عمل کند تا دیگران باور کنند و حرف‌های او را بپذیرند.

■ **مشابه:**

● تو که لالایی بلدی، چرا خوابت نمی‌برد؟

□ **معنای لغت:**

* رطب: خرمای تازه

○ **رطب وعده کردن و توت فرستادن.**

✽ **کاربرد:**

از این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که کسی به امید وعده‌ها و قول‌هایی شیرین و دلپذیر، کار یا مسؤولیتی را بپذیرد؛ ولی در پایان، با پاداشی بسیار کمتر از آنچه به او وعده داده بودند، رو به رو شود.

○ **رفت آن جا که عرب نی انداخت.**

● **کاربرد:**

۱ـ به جایی رفت که بازگشتش غیر ممکن و محال است.

۲ـ مُرد و از این دنیا رفت.

○ **رفت به نان برسد، به جان رسید.**

● **کاربرد:**

با هدف به دست آوردن چیزی حرکت کرد و اقدام کرد، اما نه تنها به آن چیزی که می‌خواست نرسید، زیان بزرگی هم نصیبش شد.

○ **رفت ریش بیاورد، سبیلش را هم باخت.**

رفت به نان برسد، به جان رسید.

○ **رفتم شهر کورها، دیدم همه کور، من هم کور.**

شهر یک چشمان روی یک چشم شو.

○ **رفتند قمر را بیاورند، نبود کلفتش را آوردند.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل، اشاره‌ای به «قمر الملوک وزیری» است که از اولین خوانندگان زن در ایران بوده و در زمان خود، بی‌رقیب بوده است.

● **کاربرد:**

وقتی برای کاری به کسی مراجعه می‌کنند و او حضور نداشته باشد، از شخص دیگری که در مقام پایین‌تر و کم اهمیت‌تری قرار دارد، استفاده می‌کنند. این ضرب‌المثل برای مسخره کردن و ریشخند کردن شخص دوم به کار می‌رود و چون اشاره به قمر و آواز دارد، بیشتر در مورد آواز خوان بد صدا و یا ناوارد به کار می‌رود.

○ **رَفتَنَم با خودَم، آمدنَم با خُداست!**

● **کاربرد:**

وقتی کسی بخواهد زمان بازگشت خود را به طور دقیق بیان نکند، می‌گوید: «رفتنم با خودم، آمدنم با خداست.»

یعنی نمی‌دانم کی بر می‌گردم. خودم نمی‌توانم زمان برگشتنم را تعیین کنم. جدا از بیان خواست و ارادهٔ خدا، این ضرب‌المثل، برای خودداری از تعیین وقت هم به کار می‌رود.

○ رسیده بود بلایی، ولی به خیر گذ

از پر کلاهش رد شد.

○ رطب* خورده منع رطب

□ توضیح:

این مثل داستانی

گفت: «یا ر

است. ب

پیغم

ی می‌شود و غصّه به ما می‌ماند

با غصه و ناراحتی روزگار را سپری
دوست داشت و هر چیز که پیش
ت زمان غمگین و افسرده‌مان کند.
د روزگار سخت خود گِله دارد.

۵۸۲

از طرف شهربانی مأمور می‌شدند.

ستاده و با هیچ کس حرف

ـس ـــ را بیاورد.

□ توضیح:

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مردی بود که چرخ فلک را تغییر دهندهٔ سرنوشت می‌دانست. پس به امید کامروایی و خوشبختی، به دنبال یافتن چرخ فلک راه افتاد. در راه به جنگلی رسید. از بیشه، شیری بیرون آمد و راه او را بست که: «چه کسی هستی و به کجا می‌روی؟»

مرد ماجرای خود را تعریف کرد و گفت: «به دنبال یافتن چرخ فلک هستم تا راه خوشبخت شدن را به من بگوید.» شیر گفت: «تو را نمی‌دَرَم و نمی‌خورم؛ به شرطی که قول بدهی وقتی چرخ فلک را دیدی، به او بگویی که من مدت‌هاست از یک بیماری رنج می‌برم. راه درمان آن را بگوید.»

مرد قبول کرد و راه افتاد. پس از مدتی به باغبانی رسید. وقتی باغبان خبردار شد که او برای پیدا کردن چرخ فلک می‌رود، از او خواست تا بپرسد که سبب بی‌حاصل شدن خاک باغ چیست؟

مرد قول داد که حتماً با جواب برگردد و دوباره به راه افتاد. پس از این که مدتی را راه رفت، سواری نقابدار راه او را بست. نقابدار به مرد گفت: «من حاکم مملکتی بزرگ هستم. مدتی است آشوب و ناآرامی همهٔ مملکت را فرا گرفته است. از چرخ فلک بپرس چطور می‌توانم سرزمینم را دوباره آرام و امن کنم.» مرد قول داد که با جواب برگردد. او رفت و رفت و رفت تا این که عاقبت به چرخ فلک رسید و اول از او خواست که در خوشبختی و کامروایی را به رویش باز کند. بعد مشکل شیر و باغبان و سوار نقابدار را گفت.

چرخ‌فلک جواب داد: «آن سوار نقابدار، زنی است که به دلیل مهربانی و روح لطیف قادر به ادارهٔ امور

مملکت نیست و نمی‌تواند به همهٔ کارها سر و سامان بدهد. باید با مردی ازدواج کند و در ادارهٔ امور کشور از او کمک بگیرد. به باغبان بگو در خاکی که هیچ چیز نمی‌روید، گنجی بزرگ پنهان است. گنج را از زیر زمین بیرون بیاورد و به جایش خاکی تمیز بریزد. به شیر بگو تنها داروی بیماری‌اش مغز سر یک انسان احمق است. اگر آن را بخورد، به زودی درمان خواهد شد و در آخر هم به مرد گفت: «تو نیز باز گرد از حالا به بعد زندگی به کام تو خواهد بود.»

مرد از چرخ فلک خداحافظی کرد و از راهی که آمده بود، بازگشت اول سوار نقابدار را دید که در راه منتظر او بود. سوار گفت: «چرخ فلک در پاسخ سؤال من چه گفت؟»

مرد پاسخ چرخ فلک را به او گفت و سوار نقابدار از او خواست همسری‌اش را قبول کند و ادارهٔ کشور را به دست بگیرد؛ اما مرد نپذیرفت و گفت: «اینک من خود کامروا و خوشبخت خواهم شد و نیازی به قدرت و سلطنت ندارم.»

و از سوار دور شد و به راه خود رفت تا آن که به باغبان رسید و به او نیز پاسخ چرخ فلک را گفت. باغبان گفت: «من پیر و ناتوانم بیا به من کمک کن تا گنج را بیرون بیاوریم نیمی از آن را تو بردار و نیمی دیگر را من.»

مرد گفت: «حالا که من خوشبخت و سعادتمند شده‌ام، چرا وقت خود را برای بیرون آوردن گنج تلف کنم؟ نه من گنج تو را نمی‌خواهم.»

و از باغبان جدا شد و رفت. رفت و رفت تا این که عاقبت به شیر رسید. شیر گفت: «چرا دیر کردی؟» مرد ماجرای سوار نقابدار و باغبان را برای شیر تعریف کرد و این که گنج و پادشاهی را قبول نکرده و به امید سعادت به خانه بر می‌گردد. شیر پرسید: «پاسخ من چه بود؟»

مرد گفت: «خوردن مغز یک انسان احمق!»

شیر وقتی این را شنید، گفت: «احمق‌تر از تو هیچ کس را نمی‌توانم پیدا کنم. تو از گنج و پادشاهی گذشتی به امید چه؟»

و حمله کرد و مرد را از هم درید.

● **کاربرد:**

این مثل در مورد شخصی بی‌لیاقت و بی‌هنری به کار می‌رود که به امید به دست آوردن پول و قدرت و مقام، شهر و دیار خود را ترک کند و همه فرصتها را هم از دست بدهد.

■ **مشابه:**

● رفته به دنبال بخت.

○ **رفتی به شهر کورها، دستت را بگذار روی چشمت.**

شهر یک چشمان روی، یک چشم شو.

○ **رقاص باشی، عروسیت هم بشود.**

● **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کسی در کاری زیاده روی کند و از قبل برای انجام آن کار آمادگی داشته باشد،

این مثل کاربرد پیدا می‌کند.

۲ـ اگر کسی که مدت‌ها دنبال فرصتی بوده، حال که آن فرصت را به دست آورده سر از پا نشناسد و هرچه می‌خواهد بکند، این ضرب‌المثل به کار می‌آید.

○ **رقص بلد نیست، می‌گوید اتاق کج است.**

عروس نمی‌تواند برقصد، می‌گوید اتاق کج است.

○ **رقص شتر از عرعر خر بود.**

موقع رقاصی من هم می‌رسد.

○ **رگ خوابش را به دست آورده.**

✹ **کاربرد:**

فهمیده چه کند و چه حرف‌هایی بزند تا او را نرم و آرام کند و حرف‌هایش را به او بقبولاند. نقطه ضعف‌هایش را می‌شناسد.

○ **رَگِ لیلی را زدند. خون از دَستِ مجنون درآمد!**

□ **توضیح:**

«لیلی و مجنون» دو تن از عشاق از تاریخی هستند. این اصطلاح برای بیان همدلی و همراهی میان دوستان هم به کار می‌رود.

✹ **کاربرد:**

۱ـ گاهی وقتی کسی حرف یا حرف‌های نامربوطی می‌زند، دیگران با بیان این مثل، نامربوط بودن حرف‌هایش را به او گوشزد می‌کنند.

۲ـ وقتی بخواهند شدت علاقه و یکدلی دو نفر را بیان کنند، این مثل را به کار می‌برند.

○ **رَمّال* اگر غیب** می‌دانست، گَنج پیدا می‌کرد!**

□ **توضیح:**

ریشهٔ این مثل به حکایتی بر می‌گردد که چنین است:

رمّالی، تاجری را به قصد یافتن گنج، فریب می‌دهد و پول زیادی از او طلب می‌کند. دوست تاجر برای این که رمّال را رسوا کند و واهی بودن ادعای او را ثابت کند، نقشه‌ای می‌کشد. روزی او رمّال و عده‌ای را به خانه تاجر دعوت می‌کند. هنگام صرف غذا، او برای همه ظرفی پلو که روی آن قطعه‌ای جوجه بود، می‌گذارد، اما برای رمّال جوجه را در ته ظرف می‌گذارد و روی آن پلو می‌کشد، به طوری که جوجه معلوم نباشد. رمّال وقتی ظرف را می‌بیند، فکر می‌کند که حقه‌ای در کار است و اعتراض می‌کند. مرد می‌آید،

جوجه را از ته ظرف بیرون می‌آورد و می‌گوید: «یافتن این آسان‌تر بود یا گنج؟!»
و به این وسیله رمّال را رسوا و بی‌اعتبار می‌کند.

* **کاربرد:**

کسی که ادّعای قدرت و نیروی خارق‌العاده و عجیب دارد، اگر راست می‌گوید، فکری به حال خودش بکند. این مثل برای جلوگیری از اعتقادات خرافی و بی‌پایه به کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● کل***اگر طبیب بودی، سر خود دوا نمودی.

□ **معنای لغات:**

* رمّال: فالبین، پیشگو کسی که به کمک وسایل خاص، آیندهٔ دیگران را پیشگویی می‌کند و ادعا دارد که از مسائل غیب و روح و روان آدم‌ها با خبر است.

** غیب: نهان، نا آشکار؛ در این جا منظور از عالم غیب و پنهان، چیزی است که به چشم معمولی دیده نمی‌شود.

*** کل: کچل

○ **رَنج چون عادت شَوَد، آسودگی است.**

* **کاربرد:**

حتی درد و رنج و کارهای مشقت بار هم وقتی به صورت عادت در آمد، برای انسان دردآور نخواهد بود.

○ **رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ ضمیر.**

* **کاربرد:**

۱ـ ظاهر خیلی از چیزها می‌تواند نشان دهندهٔ درون و واقعیت آن‌ها باشد.

۲ـ گاهی از حال و وضعیت ظاهری افراد می‌توان به شادی و ناراحتی، تنگدستی و ثروت و ... آن‌ها پی برد.

■ **مشابه:**

● رنگ رویم را ببین، احوال زارم را مپرس.

● رنگم را ببین، حالم را بپرس.

○ **رنگرز به ریش خود درمانده.**

□ **توضیح:**

از قدیم، در بعضی از روستاها رنگ‌آمیزی پشم به وسیلهٔ انواع رنگ‌های طبیعی صورت می‌گیرد. این کار توسط شخصی به نام «رنگرز» انجام می‌شود که در ترکیب و ساختن انواع رنگ‌ها مهارت و استادی خاصی دارد. رنگ‌های طبیعی معمولاً سالیان سال، شفّاف و زیبا باقی می‌مانند.

* **کاربرد:**

وقتی شخصی ماهر و کارآزموده در حلّ مشکل و مسألهٔ خود وابماند و نتواند راه حلی برای آن پیدا کند، می‌گویند: «رنگرز به ریش خود درمانده!»

○ **رنگ رویم (زردم) را ببین، احوال زارم را مپرس.**

□ **توضیح:**

بیماری، رنجوری و غم همیشه در چهرهٔ انسان، خود را نمایان می‌کند. با دیدن چهرهٔ هرکس، به راحتی می‌توان شادابی، نشاط، سر زندگی یا رنج و بیماری را در وجود او دید

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل را کسی که بسیار غمگین یا بیمار و ناتوان است، در پاسخ به احوالپرسی دیگران می‌گوید و حکایت از غم و رنجی پنهان در دل او دارد.

۲ـ کسی که مشکلات و گرفتاری‌های اقتصادی یا اجتماعی زیادی دارد، این مثل را هنگام ابراز همدردی یا امید دادن دیگران می‌گوید.

■ **مشابه:**

● رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرِّ ضمیر.

● رنگم را ببین، حالم را بپرس.

○ **رَنگِ زردَم را ببین، برگِ خَزان را یاد کُن!**

□ **توضیح:**

در فصل پاییز برگ درختان که زمانی سبز و شاداب بوده است، زرد، خشک و بی‌جان و سرانجام از درخت جدا می‌شود. پاییز در میان برخی مردم، به غلط، نشانهٔ غم و اندوه و فصل دلتنگی و اندوه است.

* **کاربرد:**

گاهی آدم‌ها وقتی در برابر دوستی قرار می‌گیرند و می‌خواهند به عنوان گله و شکایت از دنیا و روزگار، از حال نامناسب خود صحبت کنند یا هنگام احوالپرسی، با بیان این مثل، از حال و روز ناخوش و بد خود، به طور غیر مستقیم حرف می‌زنند.

○ **رنگم را ببین، حالم را بپرس.**

رنگ رویم را ببین، احوال زارم را بپرس.

○ **روباه تا ته چاه است، کرباس خیر می‌کند.**

* **کاربرد:**

هنگامی که کسی گرفتار مشکل یا دردسری شده باشد برای رهایی از گرفتاری‌اش حاضر به هر بذل و بخششی است، البته وعدهٔ آن را می‌دهدو معمولاً هنگامی که رفع گرفتاری شد

گفته‌ها و قولهایش را فراموش می‌کند. این مثل در مورد چنین افرادی به کار می‌رود.

○ **رو به رو جانم و جانت، پشت سر کاردم و استخوانت.**

* **کاربرد:**

بسیاری از افراد در حضور یکدیگر خود را صمیمی، دوست و همراه نشان می‌دهند؛ در حالی که کینه‌ای بی‌پایان در دل دارند؛ به طوری که در مناسب‌ترین فرصت، بیشترین آسیب را به یکدیگر می‌زنند. این مثل در مورد چنین افراد دو رو و ناجوانمردی استفاده می‌شود.

○ **روده بُزُرگه، روده کوچیکه را خورد!**

* **کاربرد:**

این مثل در بیان گرسنگی، احساس ضعف و این که باید غذایی خورد، گفته می‌شود و گاهی هم میهمانی به شوخی به صاحبخانه این را می‌گوید تا او غذا را زودتر آماده کند.

○ **روده‌هایش را وجب*کرده‌ام.**

* **کاربرد:**

همهٔ زیر و بم زندگی‌اش را می‌دانم. از افکار و عقایدش خبر دارم. می‌دانم که چه نقشه‌هایی در سر دارد.

■ **مشابه:**

● پرونده‌اش زیر بغل من است.

□ **معنای لغت:**

* وجب کردن: اندازه گرفتن (وجب، فاصلهٔ سرانگشت کوچک دست و سر انگشت شست است؛ البته وقتی که دست کاملاً باز باشد.)

○ **روز از نو، روزی از نو!**

□ **توضیح:**

این مثل قسمتی از شعر زیر است:

هر آنچه از عمر پیشین رفت، گو رو   کنون روز از نو است و روزی از نو

* **کاربرد:**

۱ـ گاهی آدم‌ها برای بیان یکنواختی و یکسان بودن کارها و امور زندگی، این ضرب‌المثل را بر زبان می‌آورند؛ یعنی باید کار را شروع کنیم. هر روز همین است. هر روز کارها بر همین روال است. گاهی هم نشانهٔ این است که باید هر روز تلاش کرد. هر روز، روزی جداست و برای به دست آوردن قسمت و روزی باید هر روز تلاش کرد.

۲ـ وقتی کسی تلاش کرده باشد که کار و ماجرایی را پایان دهد، اما موفق نشود و دوباره آن ماجرا آغاز شود، این مثل را می‌گوید.

○ **روز بهار، هفت بار ناهار.**

✸ **کاربرد:**

۱ـ معمولاً وقتی که روز طولانی می‌شود، اشتهای مردم برای خوردن غذا بیشتر می‌گردد. این مثل حکایت از این وضعیت دارد.

۲ـ وقتی کسی زیاد گرسنه‌اش باشد یا کسی بخواهد زیاد خوردن دیگری را توجیه کند، از این مثل استفاده می‌کند.

○ **روز روشن چراغ می‌سوزاند.**

✸ **کاربرد:**

به کسی که کاری خلاف عقل و بی‌منطق می‌کند، گفته می‌شود که: «روز روشن چراغ می‌سوزاند.»

○ **روز قیامت، اوّل از همسایه می‌پرسند.**

✸ **کاربرد:**

مسلمانان نسبت به همسایهٔ خود مسؤول هستند. باید در گرفتاری‌های مختلف، به یاری همسایهٔ خود بروند و سعی کنند برای همسایه مزاحمتی ایجاد نکنند. این مثل نیز سفارش به رعایت حال همسایگان است.

○ **روزگار آیینه را محتاج خاکستر کند.**

□ **توضیح:**

برای شفّاف و تمیز کردن سطح آیینه، خاکستر چوب درخت انگور، بهترین و مناسب‌ترین چیز شناخته شده است؛ در حالی که آیینه شفّاف است و خاکستر تیره و کدر.

✸ **کاربرد:**

روزگار می‌گردد و هیچ چیز پایدار و برقرار نمی‌ماند و وقتی می‌رسد که فردی توانا و قدرتمند نیازمند شخصی ضعیف و ذلیل می‌شود. در چنین شرایطی است که از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● روزی ما افتاده دست قوزی.

○ **روز می‌آید؛ اما روزی نمی‌آید.**

□ **توضیح:**

راحتی، آسایش و زندگی مناسب، در سایهٔ کار، تلاش و همت انسان به دست می‌آید.

✸ **کاربرد:**

وقتی بخواهند انسان تنبل و تن پروری را به کار و تلاش روزانه ترغیب کنند، به او می‌گویند: «روز می‌آید؛ اما روزی نمی‌آید.»

یعنی شتاب کن، تلاش کن، باید برای به دست آوردن روزی و قسمت کار کنی. هیچ چیز راحت و آسان به دست نمی‌آید. باید کار کنی. روزی تو همین جوری از در وارد نمی‌شود.

■ **مشابه:**

● روزی به قدم است.

○ **روزهٔ بی‌نماز، عروس بی‌جهاز*، قرمهٔ بی‌پیاز!**

□ **توضیح:**

بعضی چیزها اصل و پایه است. روزه واجب است، اما نماز ستون دین است و بر روزه مقدم است. نماز تکمیل کننده و سمت دهندهٔ روزه است.

در قدیم جهیزیهٔ عروس، نشان دهندهٔ توانایی، اصالت و شخصیت خانوادهٔ عروس بود. هر چند که امروزه این مسأله کاملاً شکل دیگری به خود گرفته است.

و قرمه نوعی غذای ایرانی است که پیاز، طعم و عطری خاص به آن می‌بخشد که در صورت نداشتن آن، دیگر قرمه نیست!

✵ **کاربرد:**

وقتی چیزی یا کاری ناقص، بی‌معنا یا بی‌نتیجه باشد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنند تا اهمیت آنچه در کار اصل بوده، بیان شود.

□ **معنای لغت:**

* جهاز: جهیزیه، مجموعهٔ لوازم زندگی که عروس همراه خود به خانهٔ داماد می‌برد.

○ **روزه خوردَنش را دیده‌ایم، نماز خواندنش را ندیده‌ایم!**

✵ **کاربرد:**

گاهی آدم‌ها برای این که بی‌اعتقادی کسی را بیان کنند، به خیال خود به شکلی محترمانه این را بیان می‌کنند و با به کار بردن این مثل، در حقیقت، با اشاره می‌گویند که او هیچ یک از فرایض را به جا نمی‌آورد.

○ **روزه شک‌دار گرفتن. (نمی‌گیریم)**

□ **توضیح:**

شک کردن در روزه، یعنی تردید داشتن در این که عملی انجام شده که روزه را باطل کند یا نه.

✵ **کاربرد:**

وقتی کسی از درستی کاری که انجام می‌دهد، اطمینان نداشته باشد و دائم در این تردید به سر برد که کارش درست است یا نه، می‌گویند: «چرا روزه شک‌دار می‌گیری؟ یک دل شو و دست از تردید بردار.»

○ **روزی به قدم است. (به پاست)**

✵ **کاربرد:**

بی‌تلاش و بی‌زحمت، هیچ چیز به دست نمی‌آید. یک قدم بردار تا یک قدم جلوتر روی.

به دست آوردن خواسته‌ها باید با سعی و تلاش همراه باشد تا به نتیجه برسد.

■ **مشابه:**

● خر خفته، جو نمی‌خورد.

● روز می‌آید؛ اما روزی نمی‌آید.

● از تو حرکت، از خدا برکت.

● شتری که کاه بخواهد، گردن دراز می‌کند.

● تا شب نروی، روز به جایی نرسی.

● اگر گرسنه‌ای، بار ببر به آسیا.

● کار نکرده را چندَش مُزد؟

● هرکه خواب است، روزی‌اش در آب است.

● تا نگرید طفل، کی نوشد لبن*.

□ **معنای لغت:**

* لبن: شیر

○ **روزی صد دفعه می‌شمارد، باز هم یادش می‌رود.**

□ **توضیح:**

تسبیح، دانه‌های به رشته کشیده شده‌ای است که هنگام ذکر و دعا به دست می‌گیرند و دانه دانهٔ آن را با گفتن سبحان‌الله یا ذکری دیگر، از میان انگشتان می‌گذرانند؛ هر چند که امروزه خیلی‌ها تسبیح را فقط از روی عادت در دست می‌گیرند و با آن بازی می‌کنند.

● **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی فقط به دلیل عادت و سرگرمی تسبیح در دست بگیرد و کاربرد اصلی آن را فراموش کند، به شوخی می‌گویند: «*روزی صد دفعه می‌شمارد، بازهم یادش می‌رود.*»

۲ـ دربارهٔ کسی که گیج و بی‌منطق باشد و نتواند حساب و کتاب زندگی‌اش را به خوبی انجام دهد، این مثل را می‌گویند.

○ **روزی گربه، دست زن شلخته است.**

□ **توضیح:**

در قدیم که بیشتر خانه‌ها حیاط و حوض داشتند و از آپارتمان و آشپزخانه‌های امروزی خبری نبود، گوشت و مواد غذایی دیگر در حیاط و کنار شیر حوض شسته می‌شد و طبیعی است که لحظه‌ای غفلت، می‌توانست فرصت خوبی برای گربه شود تا دلی سیر غذا بخورد.

● **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که بخواهند از بی‌لیاقتی یا بی مسؤولیتی کسی در کاری بگویند که موجب بهره‌برداری و سودجویی دیگران شود، از این مثل استفاده می‌کنند.

۲ـ بی‌نظمی باعث می‌شود که عده‌ای بدون تلاش به سود برسند.

○ **روزی ما افتاده دست قوزی*.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی از کارفرمای خود راضی نباشد و کارفرمایش به سختی مزد او را بدهد، یا وقتی کسی محتاج کمک آدمی بداخلاق و خسیس شود، این مثل را به کار می‌برد.

■ **مشابه:**

● روزگار آیینه را محتاج خاکستر کند.

□ **معنای لغت:**

* قوزی: گوژپشت، کسی که بر پشت خود برآمدگی داشته باشد. در این جا کنایه از آدم بد اخلاق است.

○ **روزی میهمان پیش از خودش می‌آید.**

□ **توضیح:**

میهمان و میهمان نوازی در فرهنگ ایرانیان، ارزش و جایگاه خاصی دارد.

✱ **کاربرد:**

وقتی قرار باشد میهمانی بیاید و کسی نگران چگونگی پذیرایی از او باشد، این مثل به کار می‌رود تا به شخص نگران بگویند نگران نباش، میهمان روزی و قسمت خودش را همراه خودش می‌آورد. فقط باید میهمان‌نواز و خوشرو باشی.

○ **روشن شود هزار چراغ از فتیله‌ای*.**

□ **توضیح:**

این مثل قسمتی از شعر زیر است:

روشن شود هزار چراغ از فتیله‌ای　　　یک داغ دل بس است برای قبیله‌ای

✱ **کاربرد:**

۱ـ یک شعله که روشن شود، می‌توان به کمک آن شعله‌های دیگری برپا کرد. این مثل به طور کلی، عامل بودن یک چیز برای وجود چیزهای دیگر را نشان می‌دهد؛ چه چراغ، چه فتنه و شرّ، و چه روشنایی و نور ... .

۲ـ از کار خیر و خداپسندانهٔ یک نفر، صدها نفر فایده می‌برند.

■ **مشابه:**

● از چراغی، بسیار چراغ‌ها توان افروخت.

□ **معنای لغت:**

* فتیله: پنبه، پارچه یا نخ تابیده‌ای که در چراغ‌های نفتی، با روشن کردن آن، چراغ روشن

می‌شد.

○ **روضه یادت رفته، پله‌های منبر را که بلدی.**

□ **توضیح:**

روضه خوانی بالای منبر رفت تا روضه بخواند. امّا با دیدن جمعیت آنچه را که برای گفتن آماده کرده بود فراموش کرد.

مدتی همانجا ماند، آخرش یکی گفت: «روضه یادت رفته ...»

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی از عهده انجام کاری بر نیاید، امّا از کار هم دست نکشد و آبروی خودش را ببرد این مثل را می‌شنوند.

○ **روغن ریخته را نَذر امامزاده کرده!**

□ **توضیح:**

سالها پیش در یک آبادی، مرد ثروتمندی زندگی می‌کرد. او با وجود تمام دارایی‌ها و مال و ثروتی که اندوخته بود، بسیار خسیس و تنگ نظر بود؛ اما برخلاف این مرد، بقیهٔ مردم ده، همیشه در کارهای خیر پیش قدم بودند و به کمک و یاری یکدیگر می‌شتافتند و در ده خود حمام، مدرسه، مسجد و ... ساخته بودند.روزی آن‌ها تصمیم گرفتند یک امامزادهٔ روستا را تعمیر کنند و برای ساختن آن شروع به جمع آوری پول از مردم کردند. متولّی کار، برای گرفتن سهم مرد ثروتمند به او مراجعه کرد. مرد هم قول داد که طی چند روز آینده، مقداری پول به عنوان سهم خود در این کار بپردازد.

روزی از روزها در حالی که متولّی امامزاده، کارگران و بنّاها به انتظار کنار درِ امامزاده ایستاده بودند، دیدند که مرد ثروتمند مقداری روغن، درون کیسه‌های پوستی، بار قاطرهایش کرده تا آن‌ها را برای تجارت به شهرهای اطراف ببرد. جلو درِ امامزاده، ناگهان پای یکی از قاطرها به سوراخی گیر کرد و بارش به زمین افتاد. یکی از کیسه‌های روغن پاره شد و روغن آن به زمین ریخت. آن مرد روغن ریخته را تاجایی که ممکن بود، جمع کرد؛ اما بااین حال، مقداری روغن کف زمین باقی ماند. مرد رو کرد به متولی امامزاده و فریاد زد: «آهای بیا! زود باش»

متولّی خوشحال و به خیال آن که مرد می‌خواهد سهم پول خود را بدهد، به آن سو دوید؛ اما مرد خسیس گفت: «ببین، کیسهٔ روغن پاره شد و روغن‌ها به زمین ریخت. برو آن روغن‌ها را جمع کن، بفروش و خرج امامزاده کن. این سهم من برای امامزاده است.»

مرد متولّی ناراحت و خشمگین از عمل مرد، نزد بقیه بازگشت، آن‌ها از متولّی پرسیدند: «چه شد؟ پول داد؟»

متولّی گفت: «نه بابا، او فقط روغن ریخته را نذر امامزاده کرد!»

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی چیزی را که از بین رفته یا ارزش خود را از دست داده، ببخشد، این مثل را در مورد او به کار می‌برند.

○ **روغن زیر آب نمی‌ماند.**

□ **توضیح:**

روغن به دلیل چرب بودنش در آب حل نمی‌شود و هرقدر هم آن را هم بزنیم، باز هم پس از چند لحظه، روی سطح آب جمع می‌شود.

✹ **کاربرد:**

گاهی ممکن است برای مدتی، حقیقت کاری معلوم نباشد؛ ولی بالأخره حقیقت بر همه آشکار خواهد شد. در چنین مواردی است که از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● آفتاب پشت ابر نمی‌ماند.

○ **روغن مفت که ببیند، هوس زاییدن می‌کند.**

قرآن‌خوان مفت گیر آورده، برای موشهای خانه هم قرآن می‌خواند.

○ **رو که بدهی، آسترش را هم می‌خواهد.**

□ **توضیح:**

برای تهیهٔ لباس از پارچه، گاهی لازم است که از پارچه‌ای دیگر، زیر پارچهٔ اصلی استفاده شود. پارچهٔ اصلی را رویه و پارچه زیر لباس را آستر می‌گویند. «رو» در این مثل، به دو معنا آمده است؛ یکی اشاره به رویهٔ لباس و یکی هم به معنای روی خوش نشان دادن به دیگران است.

✹ **کاربرد:**

اگر در دوستی با کسی، حدّ احترام را از بین ببری و به او بیش از اندازه محبت کنی، می‌گویند: «به او رو داده‌ای یا او را پر رو کرده‌ای» و همین باعث می‌شود که از تو توقّع زیادی داشته باشد و دوستی و محبت جای خود را به بی‌احترامی و جسارت بدهد.»

■ **مشابه:**

● بدهکار را که رو بدهی، بستانکار از آب در می‌آید.

● به میهمان که رو بدهی، صاحبخانه می‌شود.

○ **رو که نیست، پوست کرگدن است.**

رو نیست، سنگ پای قزوین است.

○ **رو نیست، سَنگِ پای قزوین است.**

□ **توضیح:**

سنگ پا، از نوع سنگ‌های آذرین (آتشفشانی) است که به خاطر حالت خاص آن، یعنی متخلخل و محکم بودن، از آن در حمام‌ها برای شست و شوی کف پا استفاده می‌شود. سنگ پای قزوین، جنس خاص و مرغوب آن است. سنگ پا، مصداق محکمی و پایداری است.

❋ کاربرد:

وقتی شخصی در کاری، نهایت پافشاری و پُررویی را به کار می‌برد، در حدی که این حالت به صورت منفی و غیر قابل تحمل در می‌آید، دیگران به او صفت سنگ پای قزوین را می‌دهند؛ یعنی آن شخص بسیار پُررو است.

■ مشابه:

● رو نیست، چون است.

● رو که نیست، پوست کرگدن است.

○ روی خود را با آب مرده‌شوخانه شسته است.

حیا را خورده، آبرو را قورت داده (قی کرده)

○ روی طنابم ارزن پهن کرده‌ام!

ارزن پهن کرده‌ام.

○ روی طَناب نمی‌توان هیزم جمع کرد!

❋ کاربرد:

این مثل، اشاره به کاری غیرممکن و نشدنی است؛ به خصوص وقتی کسی بخواهد کاری را با وسیله‌ای نامناسب و ناهماهنگ انجام دهد.

○ روی گدا سیاه است و کیسه‌اش پُر!

□ توضیح:

اصطلاح «روسیاهی» به معنای نداشتن آبرو و محبوبیت در میان مردم، به خاطر اعمال و رفتار نامناسب است.

گدایی و به دست آوردن روزی از راه‌های نامناسب، در میان تمام جوامع، امری ناپسند و زشت است.

❋ کاربرد:

۱ـ کسی که گدایی می‌کند و زندگی‌اش از این راه می‌گذرد، در میان مردم، آبرو و مقبولیت ندارد؛ اما رزق و روزی‌اش به راحتی تأمین می‌شود. آبرو ندارد؛ اما جیبش پر است.

۲ـ این مثل اشاره به کسانی است که مراعات حال دیگران را نمی‌کنند و همیشه به فکر سود خویش هستند.

○ روی هر خَری می‌توان پالان* گذاشت.

❋ کاربرد:

این مثل را کسانی به کار می‌برند که عادت به گول زدن و فریب دادن مردم را دارند. از نظر

آنان می‌شود هر کسی را فریب داد و از او بهره گرفت؛ فقط باید راه و رسم سوء استفاده از هرکس را دانست. این مثل، حالتی منفی و دور از اخلاق اجتماعی دارد.

□ **معنای لغت:**

* پالان: وسیله‌ای به صورت یک نشیمنگاه ضخیم که آن را با پشم، کاه یا پوشال پر می‌کنند و بر پشت چهارپایان می‌گذارند تا هنگام سوار شدن بر پشت چهار پا، راحت باشند.

○ **روی یخ گَرد و خاک بلند نکن.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند چوپانی بز چلاقی داشت که نمی‌توانست همراه گله از کوره راه‌های پر برف کوهستان عبور کند. چوپان این بز را در خانه‌ای که در دامنه کوه داشت می‌گذاشت و شبها برایش آب و علف می‌ریخت. یک روز بز چلاق دور و بر خانه چوپان مشغول چریدن بود که گرگی از راه رسید. گرگ که می‌دانست در آن نزدیکی‌ها سگ‌های ده در رفت و آمدند، جرأت نکرد همانجا به بز حمله کنند. به بز نزدیک شد و گفت: «اینجا که علف پیدا نمی‌شود بیا با هم به بالای کوه برویم. آن طرف کوه علف زیاد است بخور و بچر.» بز که می‌خواست هر طور شده از چنگ گرگ فرار کند و می‌دانست که صدایش به سگهای ده نمی‌رسد فکری کرد و به طرف بالای کوه راه افتاد. گرگ هم پشت سرش بود. رفتند و رفتند تا به جای خلوتی رسیدند. گرگ خسته شده بود، اما بز از ترس جان، قدرتی یافته بود و همچنان بالا می‌رفت. گرگ بهانه‌ای آورد و گفت: «صبر کن من به تو برسم، تو داری گَرد و خاک می‌کنی و نمی‌گذاری چشمهای من راه را به خوبی ببینند.» بز که به حیله گرگ پی برده بود گفت: «مگر می‌شود روی یخ گَرد و خاک کرد.» و با عجله بیشتری بالا رفت تا خودش را به گله و چوپانش رساند. سگ‌های گله با دیدن گرگ به او حمله کردند.

* **کاربرد:**

این مثل را دربارهٔ کسی به کار می‌برند که پشت سر هم بهانه‌های بی‌مورد و غیر منطقی می‌آورد.

○ **رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود رهرو آن نیست گهی تند و گهی خسته رود**

یواش‌تر برو، زودتر می‌رسی.

○ **ره منزل رسیده کوتاه است.**

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی که انسان به هدف یا مقصد مورد نظر خود می‌رسد، لذت رسیدن باعث می‌شود که همهٔ رنج‌ها فراموش شود و راهی که پشت سر گذاشته شده، کوتاه‌تر از آنچه بوده، به نظر بیاید، چراکه شیرینی پیروزی و موفّقیّت باعث می‌شود تلخی‌ها و رنج‌های راه فراموش شود.

۲ـ وقتی کسی به مقصود و نتیجهٔ کارش رسیده باشد و دیگران را به خاطر کندی در کار و راه رسیدن به مقصود سرزنش کند و مشکل راه را در نظر نگیرد، می‌گویند که خودش بـه مقصد رسیده و مشکل کار ما را نمی‌فهمد؛ زیرا: *«ره منزل رسیده کوتاه است.»*

○ **ریاضت کِش*بَداقبال**، پینه‌دوز***جن‌ها گیرش می‌آید!**

□ **توضیح:**

در افسانه‌های قدیم آمده است که هرکس مدتی طولانی رنج و زحمت بکشد و خود را از خوشی‌ها و نعمت‌های دنیوی محروم کند، موجودی خارق‌العاده با توانایی‌هایی برتر از انسان‌ها تحت اختیار و فرمان او قرار خواهد گرفت؛ موجودی که جن نام دارد.

روزی از روزها، مرد بیچاره و فقیر که دست به هر کاری می‌زد، ناموفق و ناامید می‌شد، تصمیم گرفت رنج وبدبختی خود را برای به دست آوردن یک جن سمت و سو دهد. با این فکر، روزهای بسیاری به ریاضت کشی و انزوا و دوری از دنیا پرداخت. تا اینکه روزی از روزها جنی بر او ظاهر شد و گفت: «از این لحظه به بعد، من تحت فرمان و اختیار تو هستم. هر چه امر کنی، همان خواهد شد.»

مرد ریاضت‌کش، نفس راحتی کشید و گفت: «خوش آمدی! حالا از تو می‌خواهم که از خزانهٔ سلطان تا می‌توانی طلا و پول برایم بیاوری!»

جن کمی فکر کرد و گفت: «بسیار متأسفم، ما جن‌ها در عالم خود، مقام، مسؤولیت و توانایی‌هایی داریم که فقط در حد همان توانایی‌ها قادر به انجام وظیفه هستیم و من پینه‌دوز جن‌ها هستم و فقط می‌توانم کفشهایت را پینه بزنم!»

✱ **کاربرد:**

هنگامی که کسی برای رسیدن به مقصود و هدفی رنج و زحمت بسیار بکشد و سختی‌های زیادی تحمل کند، ولی در آخر کار، هیچ نفع و سودی نبرد و تمام زحمت‌هایش بی‌نتیجه بماند، از این مثل استفاده می‌شود. این ضرب‌المثل، گله از بداقبالی و بدشانسی دارد.

□ **معنای لغات:**

* ریاضت کش: کسی که برای پاکی نفس و دوری از آلودگی‌های دنیوی رنج و زحمت بسیار تحمل می‌کند.

** بداقبال: بد شانس

*** پینه دوز: کفش دوز، تعمیر کار کفش

○ **ریسمانت را از زیر بار بکش.**

□ **توضیح:**

در قدیم، بارهای سنگین را برای حمل و نقل به خرکچی‌ها می‌دادند. خرکچی‌ها هرکدام چند تا الاغ داشتند و بارها را به دو قسمت تقریباً برابر تقسیم می‌کردند، و با طناب روی الاغ می‌بستند و به جایی که قرار بود، می‌بردند. در آن جا ریسمان را شل می‌کردند و الاغ را از زیر بار نجات می‌دادند. مزدشان را می‌گرفتند و باز می‌گشتند.

معمولاً خرکچی‌ها تا مزد و اجرتشان را نمی‌گرفتند، ریسمان بار را شل نمی‌کردند. منظور از این کار، این بود که به صاحب بار بگویند که اگر مزد ما را ندهی، بارت را به جای اول بر می‌گردانیم.

وقتی سر مقدار مزد هم اختلاف پیش می‌آمد، خرکچی ریسمان را شل نمی‌کرد و از زیر بار نمی‌کشید تا صاحب بار متوجه باشد که ممکن است بارش را روی زمین نیندازد و به جایی که بوده، باز گرداند.

* **کاربرد:**

وقتی دو نفر سر موضوعی اختلاف داشته باشند و یکی از آن دو به صورت گروکشی، چیزی را در اختیار داشته باشد، این مثل به او گفته می‌شود و معنای آن، این است که دست از سر ما بردار و ما را به حال خودمان رها کن.

○ **ریشش را در آسیاب سفید نکرده!**

مویش را در آسیاب سفید نکرده.

○ **ریش گرو گذاشتم تا ....**

□ **توضیح:**

در قدیم رسم بود که هنگام قرض کردن یا نسیه خریدن، یک موی ریش یا سبیل خود را گرو می‌گذاشتند. ریش و سبیل، نشانهٔ مردی و مردانگی بود و گرو گذاشتن آن، به این معنا بود که پول تو هرگز از بین نمی‌رود و آن قدر مرد هستم که پول تو را برگردانم.

* **کاربرد:**

از آبرو و اعتبار خودم استفاده کردم و کلی زحمت کشیدم تا این کار انجام شد.

○ **ریشم را بگیری، ریشت را می‌گیرم.**

جواب های هوی است.

○ **ریش و قیچی در دست شماست.**

* **کاربرد:**

وقتی بخواهند بگویند در این کار اختیار کامل دارید و همه چیز به عهدهٔ خود شماست، هرطوری می‌خواهید عمل کنید و هر چه صلاح می‌دانید، انجام دهید، می‌گویند: «ریش و قیچی هر دو در دست شماست!»

○ **ریشه‌اش را ملخ خورده.**

□ **توضیح:**

ملخ یکی از آفت‌های ویرانکنندهٔ زمین‌های کشاورزی است. هنگامی که ملخ‌ها به محصولات مزرعه‌ای حمله کنند، تعدادشان آن قدر زیاد است که چون طوفانی عظیم به نظر می‌رسند. گیاهان را از ریشه می‌خورند و کاملاً نابود می‌کنند.

* **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کالا یا محصولی کمیاب یا نایاب شود، از این مثل استفاده می‌شود.

۲ـ وقتی کسی بخواهد به دیگری بگوید که دیگر کمکی به تو نمی‌کنم و مانند گذشته حاضر نیستم با تو مهربان باشم، این مثل را می‌گویند.

○ **ریگی به کفشش دارد!**

□ **توضیح:**

ریگ با همهٔ کوچکی، اگر داخل کفش باشد، پا را ناراحت می‌کند و شخص در راه رفتن دچار مشکل می‌شود.

* **کاربرد:**

باگفتن این مثل در مورد شخصی، می‌خواهند بگویند که او مشکوک است و یک مقصود پنهانی در فکرش دارد یا این که او از نظر صداقت، دوستی و ... دارای نقص کوچکی است که گرچه به چشم نمی‌آید ولی باعث رنجش و ناراحتی خواهد شد.





کتاب تقدیری سال جمهوری اسلامی ایران
۱۳۸۸



فوت کوزه گری، یعنی کوتاه‌ترین راه رسیدن به موفقیت. آن
راهی که دیگران از آن خبر نداشته باشند. هر ضرب‌المثلی راهی ا
برای زیبا سخن گفتن و تأثیر گذاشتن بر دیگران، و خودش ن
فوت کوزه گری است. حالا چه طوری؟ این قصه سر دراز دارد و
توی صفحه‌های کتاب بگردی و پیدا کنی.

در این کتاب، ریشه‌ها، کاربردها و قصه‌های بیش از چهار
ضرب‌المثل برای کودکان و نوجوانان نوشته شده است. با این حس
این تو، و این هم هزاران راه زیبا برای تأثیر گذاشتن بر دیگران.



